



مرکز تحقیقات دارالحدیث

# میرزا محمد شایبہ

دفتر مجاہد

پاکوش

مہدی میرزئی      علی صدرایی غویی

تیسرا حصہ



## پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۶

---

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر هیجدهم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرايي خویی. - قم: دار الحدیث، ۱۳۸۶.

۵۴۷ ص. (پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۶)

ISBN : 978 - 964 - 493 - 333 - 2

چاپ اول : ۱۳۸۶.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. حدیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. الف. صدرايي خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده؛

همکار. ب. عنوان.

۹ م ۹ / ۴ / ۱۰۶ BP

---



مرکز تحقیقات دارالحدیث

# میراث حدیث شیعہ

دفتر سید محمد



به کوشش

علی صدراینی خویی

هدی میرزی



## میراث حدیث شیعہ / ۱۸

به کوشش: مهدی مهریزی و علی صدراپی خوبی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث  
امور اجرایی: مهدی سلیمانی آشتیانی  
ویراستار: قاسم شیرجعفری  
صفحه‌آرایی: سید علی موسوی‌کیا



ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۸۷

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۵۰۰

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نیش‌کوی ۱۲، پلاک ۱۲۵، تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴-۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴-۵۷۱ / ص.پ.

۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴-۵۴۵ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت

عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه هم‌کف)

تلفن: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲ - ۳

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهارراه پل خاکی، دست چپ، ساختمان

کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۲۲

<http://www.hadith.net>

[hadith@hadith.net](mailto:hadith@hadith.net)

ISBN : 978 - 964 - 493 - 333 - 2

\* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است \*



## فهرست

### سرآغاز

۷ نگاهی به حدیث زینب عطاره

### متون حدیثی و دعا

۲۵ کشف الأحزان و سرور الإخوان  
مؤلف: ناشناخته  
تحقیق: ابو الفضل عربزاده

۴۱ أعمال مساجد الكوفة  
ملا محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی (۱۲۶۳ق)  
تحقیق: فارس حسون کریم

۱۲۱ منتخبات نسמת الأسحار  
مؤلف: ناشناخته  
تحقیق: محمد کاظم

### شرح و ترجمه حدیث

۳۰۵ شرح حدیث زینب عطاره  
حکیم ملا علی نوری (۱۲۴۶ق)  
تحقیق: حامد ناجی اصفهانی

۴۴۳	شرح دعاء السمات حاج شیخ عباس قمی (۱۳۵۹ق) تحقیق: فارس حسون کریم	
۴۶۹	منبع الأحكام میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (۱۳۰۲ق) تحقیق: حمید احمدی جلفایی	علوم حدیث
۵۰۳	معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول <small>علیهم السلام</small> شمس الدین محمد بن یوسف زرندی (۷۵۰ق) معرفی: محمد الکاظم	معرفی نسخه
۵۱۷	فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ تا ۱۸)	فهارس
۵۳۷	فهرست تفصیلی	

---

## سرآغاز

---

### نگاهی به حدیث زینب عطاره

در مصادر حدیثی، روایت‌هایی با عنوان «زینب العطارة الحولاء» یا «الحولاء العطارة» و یا تعبیرهایی از این قبیل، منقول است که گفتگوی زنی را با همین نام با رسول خدا ﷺ گزارش کرده است. این حدیث را گروهی از محدثان، مورد مناقشه و نقد قرار داده‌اند.

برای ارزیابی و بررسی دقیق این روایات می‌بایست نخست به گردآوری این احادیث پرداخت. آنچه نگارنده در جستجوهای خود بدان رسیده، از این حکایت دارد که حدیثی با تعبیر «زینب العطارة الحولاء» تنها در مصادر شیعی به چشم می‌خورد و در منابع حدیثی اهل سنت نقل نشده است.

این روایت را کلینی دو مورد در فروع و روضه کافی و صدوق در دو کتاب التوحید و من لایحضره الفقیه نقل کرده‌اند. مضمون این حدیث، پرسش زینب از عظمت خداوند است که رسول خدا به تفصیل به وی پاسخ گفته است.

لکن روایت دیگری با تعبیر «الحولاء العطارة»، در مصادر حدیثی شیعه و اهل سنت به ثبت رسیده است که مضمون آن، گلایه این زن از همسرش می‌باشد و پیامبر در پاسخ، حقوق زن و شوهر را بیان فرموده است.

در نتیجه بررسی و داوری درباره این احادیث را، در دو بخش دنبال نموده، در بخش نخست حدیث «زینب العطارة الحولاء» و در بخش دوم حدیث «الحولاء العطارة» را به بحث می‌گذاریم.

## یک. حدیث زینب العطارۃ الحولاء

این حدیث را چنانکه گذشت، در کتاب‌های حدیثی کهن در آثار کلینی (۳۲۹ ق) و شیخ صدوق (۳۸۱ ق) می‌یابیم.

کلینی این حدیث را در فروع و روضه کافی نقل کرده است؛ در فروع کافی به صورت مختصر و در کتاب روضه به تفصیل.

سند حدیث در این دو بخش کافی تا دو راوی به امام متفاوت و از آنجا تا امام واحد است.

صدوق هم این حدیث را در کتاب التوحید به صورت مفصل و با سند آورده، ولی در من لایحضره الفقیه با سند مرسل و متن مختصر نقل کرده است.

اینک متن احادیث را با نقل‌های متعدد ذکر نموده، سپس به بررسی اسناد آنها می‌پردازیم:

۱. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله، عن أبيه، عن خلف بن حماد، عن حسين بن زيد الهاشمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاءت زينب العطارۃ الحولاء إلى نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم وبناته، وكانت تبيع منهنّ العطر، فجاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهي عندهن، فقال: إذا أتيتنا طابت بيوتنا. فقالت: بيوتك بريحك أطيب يا رسول الله. قال: إذا بعثت فأحسني ولا تغشني؛ فإنه أتقى وأبقى للمال.<sup>۱</sup>

۲. محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن صفوان، عن خلف بن حماد، عن حسين بن زيد الهاشمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاءت زينب العطارۃ الحولاء إلى نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم وبناته، وكانت تبيع منهنّ العطر، فجاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهي عندهن، فقال: إذا أتيتنا طابت بيوتنا. فقالت: بيوتك بريحك أطيب يا رسول الله. قال: إذا بعثت فأحسني ولا تغشني؛ فإنه أتقى وأبقى للمال. فقالت: يا رسول الله، ما أتيت بشيء من يبعي، وإنما أتيت أسألك عن عظمة الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال: جلّ جلال الله؛ سأحدثك عن بعض ذلك.

ثم قال: إن هذه الأرض يبعن عليها عند النبي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قبي، وهاتان بمن

فيهما ومن عليهما عند التي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، والثالثة حتّى انتهى إلى السابعة - وتلا هذه الآية: ﴿ خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ ﴾<sup>١</sup> - والسبع الأربعمائة من فيهنّ ومن عليهنّ على ظهر الديك كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، والديك له جناحان: جناح في المشرق وجناح في المغرب ، ورجلاه في التخوم ، والسبع والديك بمن فيه ومن عليه على الصخرة كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، والصخرة بمن فيها ومنّ عليها على ظهر الحوت كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، والسبع والديك والصخرة والحوت بمن فيه ومن عليه على البحر المظلم كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم على الهواء الذاهب كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء الذاهب على الثرى كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ . ثم تلا هذه الآية: ﴿ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴾ ، ثم انقطع الخبر عند الثرى.

والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء والثرى ومن فيه ومن عليه عند السماء الأولى كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، وهذا كله وسماء الدنيا ومن عليها ومن فيها عند التي فوقها كحلقة في فلاة قبيّ ، وهاتان السماءان ومن فيهما ومن عليهما عند التي فوقهما كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، وهذه الثلاث بمن فيهنّ ومن عليهنّ عند الرابعة كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ - حتّى انتهى إلى السابعة - ومن ومن فيهنّ ومن عليهنّ عند البحر المكفوف عن أهل الأرض كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، وهذه السبع والبحر المكفوف عند جبال البرد كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ - وتلا هذه الآية ﴿ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَن جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ ﴾<sup>٢</sup> - وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد عند الهواء الذي تحار فيه القلوب كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ ، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسي كحلقة ملقاة في فلاة قبيّ - ثم تلا هذه الآية: ﴿ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴾<sup>٣</sup> - وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء

١. سورة طلاق، آية ١٢.

٢. سورة نور، آية ٤٣.

٣. سورة بقره، آية ٢٥٥.

وحجب النور والكرسي عند العرش كحلقة ملقاة في فلاة قبي. ثم تلا هذه الآية: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾<sup>۱</sup>. وفي رواية الحسن: الحجب قبل الهواء الذي تحار فيه القلوب.<sup>۲</sup>

۳. أبي بن كعب قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم وغيره، عن خلف بن حماد، عن الحسين بن زيد الهاشمي، عن أبي عبد الله عليه السلام... (مطابق با متن روضه کافی).<sup>۳</sup>

۴. قال رسول الله ﷺ لزينب العطارة الحولاء: إذا بعث فأحسني ولا تغشني؛ فإنه أنقى وأبقى للمال.<sup>۴</sup>

این روایت در جوامع حدیثی متأخر شیعه نیز از مصادر فوق نقل شده است. شیخ حر در وسائل الشیعة آن را از فروع و روضه کافی و من لایحضره الفقیه نقل می کند.<sup>۵</sup> علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار آن را از فروع کافی<sup>۶</sup> و توحید صدوق<sup>۷</sup> نقل کرده است.

۱. سورة طه، آية ۵.

۲. الكافي، ج ۸، ص ۱۵۳-۱۵۸، ح ۱۴۳.

۳. التوحيد، ص ۲۷۵.

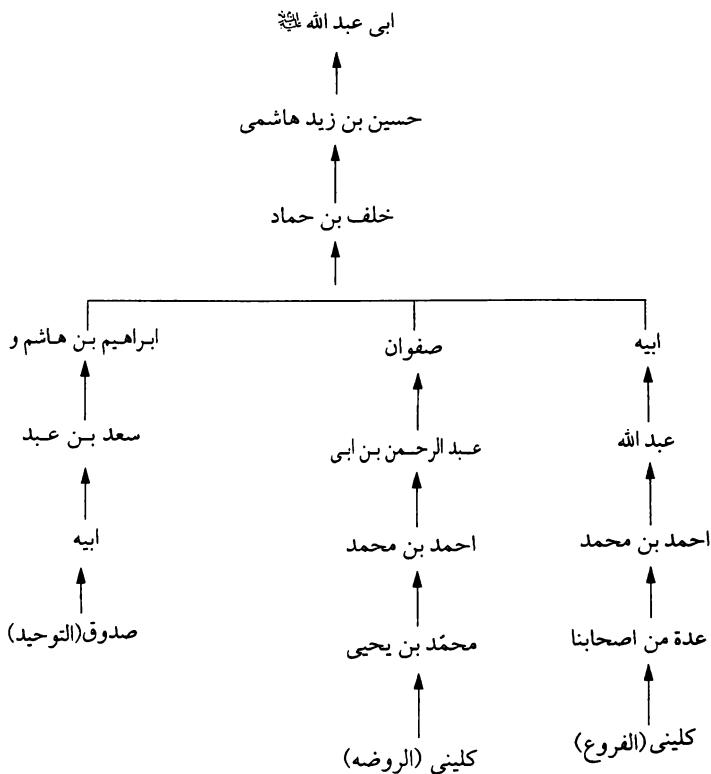
۴. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۲، ح ۳۹۸۵.

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۸۷-۳۸۸، ح ۱.

۶. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۳۴، ح ۱۱۶.

۷. همان، ج ۵۷، ص ۸۳، ح ۱۰ و ج ۹۰، ص ۱۸۵، ح ۲.

نمودار اسناد این روایت چنین است:



رُواتِ این حدیث با حذف موارد مکرر از این قرار است:

حسین بن زید هاشمی (راوی طبقه اول)

خلف بن حماد (راوی طبقه دوم)



پدر عبد الله، صفوان، ابراهیم بن هاشم (راویان طبقه سوم)  
 عبد الله، عبد الرحمن بن ابی نجران، سعد بن عبد الله (راویان طبقه چهارم)  
 احمد بن محمد، پدر صدوق (راویان طبقه پنجم)  
 عدّه کلینی، محمد بن یحیی (راویان طبقه ششم)  
 قابل توجه است با این که صدوق حدود پنجاه سال متأخر از کلینی است، طبقات  
 نقل او کمتر از کلینی می‌باشد.

علامه مجلسی درباره این روایت فرموده است:  
 مجهول و يمكن عدّه في الحسان.<sup>۱</sup>

علامه شعرانی در تعلیقه بر شرح ملا صالح مازندرانی بر روضه کافی نوشته است:

... والحق أنّ رواية زينب العطاره ضعيفه. على فرض صدور شيء منها حقيقة من  
 المعصوم لا نطمئن بحفظ الرواة و ضبطهم جميع الألفاظ التي سمعوها، وإنما يحتاج إلى  
 تكلف التأويل والتوجيه بما يشتمز منه الطبع والالتزام بالمحالات. من يعتقد صدور  
 جميع الروايات من المعصوم وعصمة الرواة من الخطأ والسهو والنسيان في نقل جميع  
 ألفاظ الإمام عليه السلام - وهو اعتقاد سخيّف - نرى في كثير من الأخبار المعترية نقل آيات  
 القرآن ضمن كلام المعصوم غلطاً، مع أننا نعلم أنه عليه السلام لم يقرأ إلا كما هو صحيحاً. فالحق  
 عدم التعرض لشيء مما ورد في رواية زينب العطاره والتوقف فيها. والعجب أن بعض  
 الناس حاولوا تطبيق الرواية على العلوم الطبيعية والهيئة الإفرنجية، والبعد بينهما أبعد  
 مما بين السماء والأرض.<sup>۲</sup>

در میراث حدیث شیعه دفتر پانزدهم در مقاله «نگاهی به اخبار إن الأرض علی  
 الحوت» به گزارش روایات دلالت کننده بر چگونگی خلقت پرداختیم و دیدگاه‌ها را  
 درباره این مضمون آوردیم.

نخستین دیدگاه از آن کسانی بود که این روایت‌ها را نادرست دانسته و حکم به  
 جعلی و ساختگی بودن آنها داشتند. شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، سید مرتضی،  
 علامه کاشف الغطا، شیخ غلامحسین تبریزی، علامه سید جعفر مرتضی عاملی، در

۱. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵.

۲. شرح الکافی، مازندرانی، ج ۱۲، ص ۱۶۱.

میان شیعه و یاقوت، آلوسی و محمود ابو ریبه، در میان اهل سنت چنین نظری داشتند.<sup>۱</sup>

### دو. حدیث الحولاء العطاره

این حدیث در فروع کافی و مستدرک الوسائل از مصادر شیعی و تاریخ بغداد، الموضوعات ابن جوزی، أسد الغابه و الإصابه از مصادر اهل سنت نقل شده است. به این نکته باید توجه کرد که متن نقل شده در فروع کافی بسیار مختصر است، چنان که در أسد الغابه و الإصابه نیز به اجمال نقل شده است. ولی در کتاب مستدرک الوسائل متن مفصل آن روایت شده و حاجی نوری آن را از یک مجموعه خطی کهن نقل می‌کند. همچنین ابن جوزی در الموضوعات آن را با تفصیل بیشتر آورده است. اینک این روایت را به تفکیک از مصادر شیعی و اهل سنت آورده و سپس به اجمال به بررسی آن می‌پردازیم.

### الف. مصادر شیعی

۱. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن إسحاق بن إبراهيم الجعفي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن رسول الله صلى الله عليه وآله دخل بيت أم سلمة فشم ریحاً طيبة فقال: أتتكم الحولاء؟ فقالت: هوذا هي تشكو زوجها، فخرجت عليه الحولاء، فقالت: بأبي أنت وأمي، إن زوجي عني معرض. فقال: زيد به يا حولاء. قالت: ما أترك شيئاً طيباً مما أظيب له به وهو عني معرض. فقال: أما لو يدري ما له بإقباله عليك! قالت: وما له بإقباله علي؟ فقال: أما إنه إذا أقبل اكتنفه ملكان، فكان كالشاهر سيفه في سبيل الله، فإذا هو جامع تحات عنه الذنوب كما يتحات ورق الشجر، فإذا هو اغتسل انسلخ من الذنوب.<sup>۲</sup>

۲. وجدت في مجموعة عتیقه بخط بعض العلماء، وفيها بعض الخطب، ويظهر من بعض القرائن أنه أخذه من كتاب الخطب لأحمد بن عبد العزيز الجلودي ما صورته: بسم الله الرحمن الرحيم، حدثنا يحيى بن عمر، قال: حدثنا عبس بن مسلم،

۱. میراث حدیث شیعه. دفتر پانزدهم، ص ۲۶ - ۳۱.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۶، ح ۴.

قال: حدثنا عمر بن إسحاق، عن عبد الله بن أبي بكر، عن محمد بن مسلم، عن مهران الثقفي، عن عبد الله بن محبوب، عن رجل قال: إن الحولاء كانت امرأة عطارة، لآل رسول الله ﷺ، فلما كانت يوماً من الأيام أمرها زوجها بمعروف فانتهرته، فأمسى وهو ساخط عليها، فلما دخل المسجد للصلاة تبعته فأعرض عنها، فمشت إليه وقبّلت يده اليمنى وقبّلت رأسه فأعرض عنها، فعلمت أنه ساخط عليها فلطمت وجهها وعفرت خدها، وبكت بكاءً شديداً وانتحبت، ورجفت بنفسها مخافة رب العالمين وخوفاً من نار جهنم يوم وضع الموازين ونشر الدواوين، وإشفاقاً من عذاب مالك يوم الدين، فأنت بسفط فيه عطر وطيب، فتعطرت وتطيب كما تفعل العروس حين تزف إلى زوجها، ثم وطأت الفراش وتنجرت له اللحاف، فدخلت وعرضت نفسها عليه فأعرض عنها، فانكبّت عليه تقبله فحوّل وجهه عنها، فلطمت وجهها وبكت بكاءً شديداً خوفاً من الله ﷻ وإشفاقاً من عذابه، وفزعاً وجزعاً من نار وقودها الناس والحجارة، ولم تذق تلك الليلة نوماً، وكانت [تلك] الليلة أطول عليها من يوم الحساب؛ لسخط زوجها عليها وما أوجب الله ﷻ عليها من الحق، فلما أصبح الصباح قضت [صلاتها] وتبرّقت وأخذت على رأسها رداء، وخرجت سائرة إلى دار رسول الله ﷺ، فلما وصلت أنشأت تنادي: السلام عليكم آل بيت النبوة، ومعدن العلم والرسالة، ومختلف الملائكة، أأذنون لي بالدخول عليكم رحمكم الله؟ فسمعت أم سلمة - رضي الله عنها - كلامها فعرفتھا، فقالت لجارتها: اخرجي فافتحي لها الباب. ففتحتھا لها فدخلت، فقالت أم سلمة: ما شأنك يا حولاء؟ وكانت أحسن أهل زمانها، فقالت: يا ستي، خائفة من عذاب رب العالمين، غضب زوجي عليّ فخشيت أن أكون [له] مبغضة. فقالت لها أم سلمة: اقعدي، لا تبرحي حتى يعجيء رسول الله ﷺ. فجلست حولاء تتحدث مع أم سلمة، فدخل رسول الله ﷺ فقال: إني لأجد الحولاء عندكم، فهل طيبتكم منها بطيب؟ فقالوا: لا والله يا نبي الله - صلى الله عليك وعلى أهل بيتك الطاهرين - بل جاءت سائلة عن حق زوجها. ثم قصّت له القصة، فقال: يا حولاء، ما من امرأة ترفع عينها إلى زوجها بالغضب، إلا كحلت بمراد من نار جهنم. يا حولاء، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً، ما من امرأة تردّ على زوجها، إلا وعلقت يوم القيامة بلسانها، وسمرت بمسامير من نار.

يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً، ما من امرأة تمدّ يديها تريد أخذ شعرة من زوجها أو شقّ ثوبه ، إلا سمر الله كفيها بمسامير من نار. يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً، ما من امرأة تخرج من بيتها بغير إذن زوجها تحضر عرساً، إلا أنزل الله عليها أربعين لعنة عن يمينها، وأربعين لعنة عن شمالها ، وترد اللعنة عليها من قدامها فتغمرها، حتى تفرق في لعنة الله من فوق رأسها إلى قدمها، ويكتب الله عليها بكل خطوة أربعين خطيئة إلى أربعين سنة، فإن أتت أربعين سنة كان عليها بعدد من سمع صوتها وكلامها، ثم لا يستجاب لها دعاء حتى يستغفر لها زوجها بعدد دعائها له ، وإلا كانت تلك اللعنة [عليها] إلى يوم تموت وتبعث.

يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً، ما من امرأة تصلي خارجة عن بيتها أو دارها ، إلا أتاها الله يوم القيامة بتلك الصلاة فتضرب بها وجهها، ثم يأمر بها إلى النار ، فتشرح كما تشرح الحوت ، فتقدّد كما يقدّد اللحم في نار جهنم. يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً، ما من امرأة في واد أو نهر جار وهي محصنة إلا رماها الله ﷻ يوم القيامة في واد من أودية جهنم ، تلهب ناراً وجمراً عظيماً، ثم تقوم فيه موجاً ساطعاً كما يقوم الحوت إذا طرح في النار. يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً، ما من امرأة تثقل على زوجها المهر، إلا نقل الله عليها سلاسل من نار جهنم. يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً، ما من امرأة تؤخر المهر على زوجها إلى يوم القيامة ، إلا أذاقها الخزي في الحياة الدنيا ، وعذاب الآخرة أكبر لو كانوا يعلمون. يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً، ما من امرأة تصوم بغير إذن زوجها تطوعاً، لا لفرض شهر رمضان وغيره من النذر، إلا كانت من الآثمين.

يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً، لا ينبغي للمرأة أن تصدق بشيء من بيت زوجها إلا بإذنه ، فإن فعلت ذلك كان له الأجر وعليها الوزر. يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً ، خليفة الرب - جل ذكره - الرجل على المرأة ، فإن رضي عنها رضي الله عنها ، وإن سخط عليها ومقتها وغضب عليها وملاكتها . يا حواء ، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً وهادياً مهدياً، إن المرأة إذا غضب عليها زوجها فقد غضب عليها ربها، وحشرت يوم القيامة منكوسة متعوسة في أصل جهنم - يعني قعرها - مع المنافقين في الدرك الأسفل من النار ، وسلط الله عليها الحيات والعقارب والأفاعي والثعابين تنهش لحمها، كل ثعبان مثل الشجر والجبال الراسيات . يا حواء ، ما من امرأة صلّت صلاتها، ولزمت بيتها، وأطاعت زوجها، إلا غفر الله لها ذنوبها ما قدمت وما أخرت. يا حواء ، لا يحلّ

للمرأة أن تكلف زوجها فوق طاقته، ولا تشكوه إلى أحد من خلق الله ﷻ لا قريب ولا بعيد. يا حواء، يجب على المرأة أن تصبر على زوجها على الضر والنفع، وتصبر على الشدة والرخاء، كما صبرت زوجة أيوب المبتلى، صبرت على خدمته ثماني عشرة سنة تحمله على عاتقها مع الحاملين، وتظن مع الطاحنين، وتغسل مع الغاسلين، وتأتيه بكسرة يأكلها ويحمد الله ﷻ وكانت تلقيه في الكساء وتحمله على عاتقها؛ شفقة وإحساناً إلى الله وتقرّباً إليه ﷻ.

يا حواء، والذي يعني بالحق نبياً ورسولاً، كل امرأة صبرت على زوجها في الشدة والرخاء، وكانت مطيعة له ولأمره، حشرها الله تعالى مع امرأة أيوب ﷻ. يا حواء، لا تبدي زينتك لغير زوجك. يا حواء، لا يحل لامرأة أن تظهر معصمها وقدمها لرجل غير بعلمها، وإذا فعلت ذلك لم تزل في لعنة الله وسخطه، وغضب الله عليها ولعنتها ملائكة الله، وأعد لها عذاباً أليماً. واعلمي يا حواء، أيما امرأة دخلت الحمام، إلا وضع إبليس اللعين يده على قلبها، فإن شاء أقبل بها وإن شاء أدبر بها، ويلعنها حتى تخرج منه؛ لأن الحمام بيت من بيوت جهنم، ومن بيوت الكفار والشياطين. يا حواء، والذي يعني بالحق نبياً ورسولاً، إن للرجل حقاً على امرأته؛ إذا دعاها ترضيه، وإذا أمرها لا تعصيه، ولا تجاوبه بالخلاف، ولا تخالفه، ولا تبيت وزوجها عليها ساخط ولو كان ظالماً، ولا تمنعه نفسها إذا أراد ولو كانت على ظهر قتب. يا حواء، إن المرأة يجب عليها أن ترضي زوجها إذا غضب عليها، ولا يحل لها أن تنظر إلى وجهه نظرة مفضبة، ولكن تقتحم على رجليه تقبلهما، وتمسح على رجليه حتى يرضى عنها ربها، وإن سخط عليها فقد سخط الله ﷻ عليها.

يا حواء، للمرأة على زوجها أن يشبع بطنها، ويكسو ظهرها، ويعلمها الصلاة والصوم والزكاة إن كان في ماله حق، ولا تخالفه في ذلك. يا حواء، والذي يعني بالحق نبياً ورسولاً، لقد بعني [ربي] المقام المحمود، فعرضني على جنته وناره، فرأيت أكثر أهل النار النساء، فقلت: يا حبيبي جبرئيل، ولم ذلك؟ فقال: بكفرهن. فقلت: يكفرن بالله ﷻ؟ فقال: لا، ولكنهن يكفرن النعمة. فقلت: كيف ذلك يا حبيبي جبرئيل؟ فقال: لو أحسن إليها زوجها الدهر كله [لم يبد إليها] سيئة قالت: ما رأيت منه خيراً قط. يا حواء، أكثر أهل النار من حطب سير النساء.

فقلت الحولاء: يا رسول الله، وكيف ذلك؟ قال: لأنها إذا غضب على زوجها ساعة تقول: ما رأيت منك خيراً قط! عسى أن تكون قد ولدت منه أولاداً.

يا حواء، للرجل على المرأة أن تلتزم بيته، وتودّده وتحبه وتشفقه وتجتنب سخطه، وتتبع

مرضاته، وتوفي بعهدة ووعده، وتتقي صولاته، ولا تشرك معه أحداً في أولاده، ولا تهنينه ولا تشقيه، ولا تخونه في مشهده ولا [في] ماله، وإذا حفظت غيبته حفظت [مشهده]، واستوت في بيتها، وتزيت لزوجها، وأقامت صلاتها، واغتسلت من جنابتها وحيضها واستحاضتها، فإذا فعلت ذلك كانت يوم القيامة عذراء بوجه منير، فإن كان زوجها مؤمناً صالحاً فهي زوجته، وإن لم يكن مؤمناً تزوجها رجل من الشهداء، ولا تطيبه وزوجك غائب.

يا حواء، من كانت منكن تؤمن بالله واليوم الآخر، لا تجعل زينتها لغير زوجها، ولا تبدي خمارها ومعصمها. وأيما امرأة جعلت شيئاً من ذلك لغير زوجها، فقد أفسدت دينها، وأسخطت ربها عليها. يا حواء، لا يحل لامرأة أن تدخل بيتها من قد بلغ الحلم، ولا تملأ عينها منه ولا عينه منها، ولا تأكل معه ولا تشرب إلا أن يكون محرماً عليها، وذلك بحضرة زوجها.

فقال عائشة عند ذلك: يا رسول الله، وإن كان مملوكاً؟ فقال رسول الله ﷺ: وإن كان مملوكاً، فلا تفعل شيئاً من ذلك، فإن فعلت فقد سخط الله عليها ومقتها لعنها ولعنتها الملائكة.

يا حواء، ما من امرأة تستخرج [ما طيبت] لزوجها، إلا خلق الله [لها] في الجنة من كل لون، فيقول لها: كلي واشربي بما أسلفت في الأيام الخالية. يا حواء، ما من امرأة تحمل من زوجها كلمة، إلا كتب الله لها بكل كلمة ما كتب من الأجر للصائم والمجاهد في سبيل الله ﷻ. يا حواء، ما من امرأة تشتكى زوجها إلا غضب الله عليها، وما من امرأة تكسوزوجها إلا كساها الله يوم القيامة سبعين خلعة من الجنة، كل خلعة منها مثل شقائق النعمان والريحان، وتُعطي يوم القيامة أربعين جارية تخدمها من الحور العين. يا حواء، والذي بعثني بالحق نبياً ورسولاً ومبشراً ونذيراً، ما من امرأة تحمل من زوجها ولداً إلا كانت في ظل الله ﷻ حتى يصيها طلق، يكون لها بكل طلقه عتق رقبة مؤمنة، فإذا وضعت حملها وأخذت في رضاعه، فما يمض الولد مصة من لبن أمه إلا كان بين يديها نوراً ساطعاً يوم القيامة، يعجب من رآها من الأولين والآخرين، وكتبت صائمة قائمة، وإن كانت مفطرة كتب لها صيام الدهر كله وقيامه، فإذا فطمت ولدها قال الحق جل ذكره: يا أيها المرأة، قد غفرت لك ما تقدم من الذنوب، فاستأنفي العمل رحمتك الله.

فقال الحولاء: يا رسول الله، صلى الله عليك، هذا كله للرجل؟ قال ﷺ: نعم. قالت: فما للنساء على الرجال؟ قال رسول الله ﷺ: أخبرني أخي جبرئيل - ولم يزل بوصيني بالنساء حتى ظننت أن لا يحل لزوجها أن يقول لها أف - : يا محمد، اتقوا الله ﷻ في النساء؛ فإنهن

عوان بین ایدیکم، أخذتموهن علی أمانات الله ﷻ، ما استحللتم من فروجهن بكلمة الله وكتابه من فريضة سنة وشريعة محمد بن عبد الله ﷺ، فإن لهن عليكم حقاً واجباً إما استحللتم من أجسامهن، وبما واصلتم من أبدانهن، ويحملن أولادكم في أحشائهن، حتى أخذهن الطلق من ذلك، فاشفقوا عليهن، وطيّبوا قلوبهن حتى يقفن معكم، ولا تکرهوا النساء، ولا تسخطوا بهن، ولا تأخذوا مما آتیتموهن شيئاً إلا برضاهن وإذنهن؛ فأی رجل لطم امرأته لطمه، أمر الله ﷻ مالک خازن النیران فیلطمه علی حرّ وجهه سبعین لطمه فی نار جهنم، وأی رجل منکم وضع یده علی شعر امرأة مسلمة، سمر کفه بمسامیر من نار... الخیر.<sup>۱</sup>

در سند کافی، اسحاق بن ابراهیم جعفری در کتب رجال جرح و تعدیل ندارد و مجهول است و ظاهراً در کتب اربعه بیش از این یک روایت از وی منقول نیست<sup>۲</sup> و همچنین قاسم بن محمد جوهری در کتب رجال قدما جرح و توثیقی ندارد و برخی او را به استناد توثیق ابن داوود و یاقوعش در اسناد کامل الزیارات موثق دانسته‌اند. البته وی در کتب اربعه حدیث بسیار دارد و تا هفتاد و یک حدیث برایش شمارش شده است.<sup>۳</sup>

سند حاجی نوری نیز قابل اطمینان نیست؛ زیرا نقل وی به صورت وجاده است، ضمن این که سند حدیث از عبد الله بن محبوب تا زمان پیامبر روشن نیست.

## ب. مصادر اهل سنت

۱. خطیب بغدادی (۴۶۳ ق) در تاریخ بغداد چنین نقل می‌کند:

أخبرنا أبو الوليد الدریندی، أخبرنا محمد بن أحمد بن سلیمان الحافظ ببخاری، حدثنا محمد بن نصر بن خلف، حدثنا أبو کثیر سیف بن حفص، حدثني علي بن الجنید أبو الحسن و محمد بن حمید بن فروة، قالوا: حدثنا محمد بن سلام، حدثنا أبو سهل المدائنی یعنی الصباح بن سهل، عن زیاد بن میمون، عن أنس بن مالک قال: كانت

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۳۸-۲۴۵، ح ۲ و ص ۲۵۲-۲۵۳، ح ۲، و ص ۲۵۰، ح ۴.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۴-۳۵.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۴۷-۵۶.

امراً بالمدينة عطارة يقال لها الحولاء، فجاءت إلى عائشة فقالت: يا أم المؤمنين، نفسي لك الفداء! إني أزين نفسي لزوجي كل ليلة حتى كأنني العروس أزين إليه... وذكر الحديث.<sup>١</sup>

٢. ابن جوزي (٥٩٧هـ) نقل خطيب بغدادى را آورده و سپس چنین اضافه کرده است:

هذا ما روى الخطيب، وقد روى لنا هذا الحديث بطوله، وهو أن رسول الله ﷺ قال للحولاء: ليس من امرأة ترفع شيئاً من بيتها من مكان أو تضعه في مكان تريد بذلك إصلاحاً إلا نظر الله تعالى إليها، وما نظر الله ﷻ إلى عبد قط فعذبه. قال: زدني يا رسول الله. قال: ليس من امرأة من المسلمين تحمل من زوجها إلا كان لها من الأجر كأجر الصائم القائم المخبت القانت، فإذا رضعته كان لها بكل رضة عتق رقبة، فإذا فطمته نادى مناد من السماء: أيتها المرأة، استأنفي العمل، فقد كفيت ما مضى. فقالت عائشة: يا رسول الله، هذا للنساء فما للرجال؟ قال: ما من رجل من المسلمين يأخذ بيد امرأته يرادها إلا كتب الله له عشر حسنات، فإذا عانقها فعشرون حسنة، فإذا قبلها فعشرون ومئة حسنة، فإن جامعها ثم قام إلى مغتسله لم يمر الماء على شعرة من جسده إلا كتب الله بها عشر حسنات وخطبتا، وإن الله ﷻ ليباهي به الملائكة فيقول: انظروا إلى عبدى، قام في هذه الليلة الشديدة بردها فاغتسل من الجنابة مؤمناً، إني ربه أشهدكم أني قد غفرت له.

قال الدارقطني:

هذا حديث باطل - وقال - ذهب عبد الرحمن بن مهدي وأبو داود إلى زياد بن ميمون، فأنكروا عليه هذا الحديث، فقال: أشهدوا أني قد رجعت عنه.

قال المصنف: قلت: قال يزيد بن هارون: كان زياد بن ميمون كذاباً. وقال يحيى بن معين: ليس بشيء، لا يساوي قليلاً ولا كثيراً. وقال البخاري: تركوه. وأما الصباح بن سهيل فقال البخاري والرازي وأبو زرعة: هو منكر الحديث. وقال ابن حبان: يروي المناكير عن أقوام مشاهير، لا يجوز الاحتجاج به.<sup>٢</sup>

٣. ابن اثير (٦٣٠هـ) در ذيل «الحولاء العطارة» این حديث را نقل می کند:

١. تاريخ بغداد، ج ٩، ص ٣٣٨، ش ٤٨٤.

٢. الموضوعات، ج ٣، ص ٦٥-٦٧، ش ١٢٧٧.



الحولاء العطاره، أخبرنا أبو موسى إجازةً، أخبرنا أبو علي محمد بن علي الكاتب والحسن بن أحمد، قالوا: أخبرنا أبو منصور عبد الرزاق بن أحمد، أخبرنا أبو الشيخ عبد الله بن محمد، أخبرنا محمد، أخبرنا إسحاق بن جميل، أخبرنا إسحاق بن الفيض، أخبرنا القاسم بن الحكم، أخبرنا جرير بن أيوب البجلي، أخبرنا حماد بن أبي سليمان، عن زياد الثقفي، عن أنس بن مالك قال: كانت امرأة بالمدينة عطارة تسمى الحولاء، فجاءت حتى دخلت على عائشة فقالت: يا أم المؤمنين، إنني لأتطيب كل ليلة وأترزين حتى كأني عروس أزف فأجيبني حتى أدخل في لحاف زوجي أتبغني بذلك مرضة ربي، فيحول وجهه عني، فأستقبله فيعرض عني، ولا أراه إلا قد أبغضني. فقالت لها عائشة: لا تبرحي حتى يجيء رسول الله ﷺ. فلما جاء رسول الله ﷺ قال: إنني لأجد ربح الحولاء، فهل أتكنم؟ وهل ابتعتم منها شيئاً؟ قالت عائشة: لا والله يا رسول الله، ولكن جاءت تشكو زوجها. فقال لها رسول الله ﷺ: يا حولاء. فقالت: يا رسول الله، إنني لأترزين وأفعل كذا وكذا. نحو ما ذكرت لعائشة. فقال لها رسول الله ﷺ: اذهبي أيتها المرأة، فاسمعي وأطيعي زوجك. قالت: يا رسول الله، فما لي من الأجر... الحديث، فذكر من حق الزوج على المرأة وحق المرأة على الزوج وما في الحمل والولادة والفظام من الأجر، أخرجه أبو موسى<sup>١</sup>.

ابن حجر (٨٥٢ق) در الإصابة همان متن ابن اثير را آورده و سپس می گوید:

قلت: و سند هذا الحديث وإله جداً، وقد ذكره البزاز وقال: زياد الثقفي راويه بصري متروك الحديث.<sup>٢</sup>

همچنین وی احتمال می دهد این حولاء همان همسر عثمان بن مظعون باشد: الحولاء امرأة عثمان بن مظعون، ذكرها ابن مندة مختصراً، فقال: لها ذكر في حديث، ولا يعرف لها رواية. قلت: ويحتمل أن تكون هي العطارة إن كانت قصتها محفوظة؛ فإن عثمان بن مظعون كان مشهوراً بالإعراض عن النساء كما هو مذكور في ترجمته.<sup>٣</sup>

١. أسد الغابة، ابن اثير، ج ٧، ص ٧٧، ش ٦٨٦٧.

٢. الإصابة، ج ٨، ص ٩٤، ش ١١٠٧٣.

٣. الإصابة، ج ٨، ص ٩٥، ش ١١٠٧٥.

مسلم نیشابوری (۲۶۱ق) دربارهٔ زیاد بن میمون و نقل حدیث عطاره در کتاب صحیح خود چنین آورده است:

(وحدثنا محمود بن غیلان قال: قلت لأبي داوود الطيالسي: قد أكثرت عن عباد بن منصور، فما لك لم تسمع منه حديث العطارة الذي روى لنا النضر بن شميل؟ قال لي: اسكت؛ فأنا لقيت زياد بن میمون وعبد الرحمن بن مهدي، فسألناه فقلنا له هذه الأحاديث التي تروها عن أنس، فقال: أرأيتم رجلاً يذنب فيتوب، أليس يتوب الله إليه؟ قال: قلنا: نعم. قال: ما سمعت من أنس من ذا قليلاً ولا كثيراً! إن كان لا يعلم الناس فأتتما لا تعلمان أني لم ألق أنساً؟ قال أبو داود: فبلغنا بعد أنه يروي، فأتيناها أنا وعبد الرحمن فقال: أتوب. ثم كان بعد يحدث فتركناه.<sup>۱</sup>)

قاضی عیاض (۵۴۴ق) در شرح خود بر صحیح مسلم در ذیل این سخن چنین نوشته است:

و ذکر مسلم حدیث العطارة و لم یفسره. هو حدیث رواه زیاد بن میمون أبو عمار عن أنس، أن امرأة يقال لها الحولاء عطارة كانت بالمدينة فدخلت على عائشة، و ذكرت خبرها مع زوجها، وأن النبي ﷺ ذكر لها في فضل الزوج، وهو حدیث طویل غیر صحیح، ذكره ابن وضاح بكماله في كتاب القطعان له. ويقال: إن هذه العطارة هي الحولاء بنت تويت المذكورة في غير هذا الحديث.<sup>۲</sup>

نوی (۶۷۶ق) در شرح خود همین مطلب را از قاضی عیاض نقل می‌کند.<sup>۳</sup> چنان‌که از این نقل‌ها مشهود است، اهل سنت از یک سو حکم به بطلان این روایت کرده‌اند؛ چنان‌که دارقطنی و ابن حجر دربارهٔ آن داوری کردند و از سوی دیگر دربارهٔ برخی روایات این حدیث حکم به ضعف و نقل‌های سست کرده‌اند؛ چنان‌که مسلم، قاضی عیاض و دیگران داوری کردند.

خلاصه آن‌که این روایت از جهت اسناد و صدور در مصادر شیعی و اهل سنت با مشکل جدی مواجه است و قابل استناد نیست، علاوه بر آن‌که مضمون آن هم در پاره‌ای موارد جای تأمل جدی دارد.

مهدی مهریزی

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۴، ب ۵.

۲. إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳. شرح مسلم، نوری، ج ۱، ص ۱۱۳.



## متون حدیثی

كشف الأحران وسرور الإخوان

مؤلف: ناشناخته

تحقیق: ابو الفضل عربزاده

أعمال مساجد الكوفة

ملا محمدجعفر شریعتمدار استرآبادی (۱۲۶۳ق)

تحقیق: فارس حسون کریم

منتخبات نسيمات الأسحار

مؤلف: ناشناخته

تحقیق: محمد کاظم



---

## کشف الأحزان و سرور الإخوان

مؤلف ناشناخته

---

تحقیق: ابو الفضل عربزاده

### درآمد

بی تردید بعد از قرآن کریم، احادیث، دومین منبع شناخت تعالیم اسلام است. نقش کاربردی حدیث و اهمیت آن در تفسیر متون قرآنی و تبیین اصول و فروع دین و معارف اسلام بر کسی پوشیده نیست. اهتمام اصحاب حدیث، به احادیث نبوی ﷺ و روایات ائمه معصومین علیهم السلام در استنباط احکام فقهی، اعتقادات و اخلاق - که کمال سعادت امت اسلامی را در بر دارد - ناشی از همین دیدگاه است.

عدم جواز کتابت حدیث در قرن اول و دوم هجری و وقفه‌ای که در کتابت بیانات رهبران دین پدید آمد، موجب پیدایش و افزایش اخبار ضعیف و غیر معتبر گردید. به شهادت تاریخ تا اوایل سده دوم هجری، فرمایشات رسول گرامی اسلام ﷺ، سینه به سینه، به دیگران منتقل می‌شد و در روزگار بنی امیه، جعل و تحریف حدیث از قول نبی اکرم ﷺ و نقل فضیلت‌های دروغین با انگیزه‌های سیاسی در مدح خلفای جور رواج پیدا نمود؛ ولی پس از رفع ممنوعیت حدیث، عالمان دین و بویژه شیعیان، در راه حفظ احادیث صحیح تلاش‌های گسترده‌ای نمودند و در راه تدوین کتب متعدّد در زمینه فقه، حدیث،

رجال، درایة الحدیث و... گام‌های مؤثری برداشته، آثار گران‌بهای از خود به یادگار گذاشتند. فقیهان مدقق با تطبیق احادیث با آیات، و رعایت وثاقت رجال، توانستند ضمن استنباط احکام شرعی، احادیث را با ذکر سند و وسایط، بازگو و کتابت نمایند.

آنها به شاگردان خود که شایستگی و خبرویت شناخت و نقل حدیث را داشتند، اجازه نقل حدیث می‌دادند و امام صادق علیه السلام خود نخستین کسی است که شفاهاً به ابان بن تغلب اجازه نقل حدیث و فتوا داد و فرمود: اجلس فی مسجد المدینة و أفت الناس؛ فَإِنِّي أَحَبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلَكَ.<sup>۱</sup>

و ابو احمد عبد السلام بن حسین بصری علیه السلام اولین کسی است که اجازه کتبی نقل حدیث نوشت و آن را برای احمد بن عبد الله و رَاق صادر نمود.<sup>۲</sup>

سپس به تدریج اجازات احادیث فزونی یافت، تا در عصر ماکه در صورت جمع‌آوری اجازات، خود کتاب‌ها و مجلدات متعددی را شامل خواهد شد و این نشانگر آن است که حدیث در میان مسلمانان از اهمّیت و ویژه‌ای برخوردار بوده، محدّثان محافظت و نشر حدیث را به یکدیگر توصیه می‌نمودند.

حدیث مشهوری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله به انحای مختلف و اسناد و طرق متعدّد، در کتب فریقین آمده است که: من حفظ علی أمتی أربعین حدیثاً ممّا یحتاجون فی أمر دینهم، بعثه الله عالماً فقیهاً<sup>۳</sup>، مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و بر همین اساس ده‌ها کتاب «اربعین حدیث» نگاشته شده است.

۱. رجال النجاشی، ص ۷.

۲. همان، ص ۶۲.

۳. الخصال، ص ۵۴۱.

تا آن جا که تحقیق نشان می دهد، اولین کتاب چهل حدیث، توسط عبد الله بن مبارک مروزی، صاحب کتاب الزهد و الرقائق (متوفای ۱۸۱ق) تألیف شد.<sup>۱</sup> بعد از آن، احمد بن حرب نیشابوری (متوفای ۲۳۴ق) الأربعین خویش را نوشت.<sup>۲</sup> سپس محمد بن اسلم کندی (متوفای ۲۴۲ق) و ابو الحسن طوسی مؤید بن محمد بن علی قرشی (متوفای ۲۴۲ق) که هر دو از عالمان حدیث بودند، هم زمان دو کتاب الأربعین نگاشتند<sup>۳</sup> و در اعصار بعد، «اربعین» نویسی متداول شد و وارد مرحله فنی گردید و احمد بن محمد سلفی اصفهانی (متوفای ۵۷۶ق) کتاب اربعین حدیثاً عن اربعین شیخانی اربعین مدینه را ارائه نمود.<sup>۴</sup>

اربعین نویسی، بر حسب موضوعات خاص چون احکام فقهی، مسائل اخلاقی و عرفانی، اصول عقاید، فضایل و مناقب و... نوعی از اربعین نویسی است که رواج یافته و تاکنون دهها «اربعین حدیث» بدین صورت تألیف شده است که در کشف الظنون، الذریعة و فهرست‌های دیگر نام آنها آمده است.

در این میان، «اربعین حدیث»‌هایی که در موضوع فضایل و مناقب نگاشته شده است، در بین محدثان شیعه رقم چشمگیری دارد، چنان که در فضایل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام «چهل حدیث»‌های متعددی نوشته شده که نمونه‌هایی از آنها چنین است: الأربعین من مسانید المشایخ العشرين عن أصحاب الأربعین، از احمد بن عبدوس (م ۲۹۳ق)<sup>۵</sup> و الأربعین من مسانید المشایخ العشرين من الأصحاب الأربعین من العوالي، از عبد الله بن جعفر قشیری (م ۵۳۳ق)<sup>۶</sup> و الأربعون حدیثاً من الأربعین عن

۱. کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۴.

۳. اربعین جامی، ص ۵، مقدمه.

۴. کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۴.

۵. اربعین جامی، ص ۵، مقدمه.

۶. همان.



الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، از شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن بابویه قمی (م ۵۸۵ق) <sup>۱</sup> و الأربعون حديثاً عن الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، از محمد بن احمد بن حسین خزاعی، که جدّ شیخ ابوالفتوح رازی است <sup>۲</sup> و الأربعون حديثاً عن الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، از شیخ محمد رضا طبسی (معاصر) <sup>۳</sup> که در آن چهل حدیث از چهل صحابی نقل شده است و «اربعین حدیث» های دیگر که در فهرست های نسخ خطی و کتاب های تراجم رجال و در ضمن آثار علمی دانشمندان معرفی شده است.

### کشف الأحزان و سرور الإخوان

در میان آثار مکتوب و نسخه های دست نویس کتاب خانه آیه الله العظمی گلپایگانی علیه السلام، ضمن مجموعه ای نفیس به شماره <sup>۳۸</sup>/<sub>۲۲۴</sub>، کتابی با عنوان کشف الأحزان و سرور الإخوان وجود دارد. این مجموعه نفیس خطی، دارای چند کتاب، با کاغذ کاهی معمولی است. به استناد نوشته یکی از مالکان، این مجموعه تا سال ۱۲۸۱ق در بیدگل کاشان بوده و این کتاب ها را شامل است:

۱. اولین کتاب این مجموعه «بخش ایمان و کفر» از کتاب الوافی فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ق) است که یازده سال قبل از وفات مؤلف کتابت شده است و از مزایای نسخه محسوب می شود.
۲. دومین کتاب مجموعه کتاب معارج الیقین فی أصول الدین.
۳. بخش سوم نسخه، کتاب الخصال مرحوم شیخ صدوق.
۴. آخرین کتاب این مجموعه کشف الأحزان و سرور الإخوان (کتاب حاضر) است.

۱. الذریعة، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲. همان، ص ۴۳۲.

۳. همان.

مؤلف این کتاب، بنا داشته است چهل حدیث مسند را (ده حدیث در فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام، ده حدیث در مناقب امامین حسن و حسین علیهم السلام، ده حدیث در مناقب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ده حدیث در فضایل اولاد و شیعیان آن حضرت) به عنوان اربعین حدیث جمع آوری کند.

لیکن متأسفانه این کتاب در تنها نسخه شناخته شده از آن ناقص بوده، تنها یازده حدیث نخست آن را شامل است؛ ده حدیث در فضایل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام و یک حدیث ناتمام درباره امامین، حسن و حسین علیهم السلام.

کاتب این مجموعه، محمد بن علی چیتساز قومشی است که کتابت نسخه را در محرم الحرام ۱۰۸۰ق به پایان رسانده است. با توجه به قرائن موجود، کتاب کشف الأحران و سرور الإخوان احتمالاً در سده پنجم یا ششم هجری تألیف گردیده است و جستجوی نگارنده برای یافتن نام مؤلف و دستیابی به نسخه دیگری از آن بی نتیجه ماند. اکنون صفحات موجود از این کتاب، در مجموعه وزین میراث حدیث شیعه به نظر اهل دانش و فضل می رسد، امید است در آینده نسخه کاملی از این چهل حدیث شناسایی و در اختیار محققین بزرگوار قرار گیرد.

ابتدا عرب بسبب الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله على ما انعم وله الشكر على ما اطمع والصلوة على من انزل  
وبشر واعلم وعلى من هو من بين الصحابة انبى و افضل  
واعلم وعلى اولاده الذين هم انجم افلاك العمرة وكواكب  
اقطار الحكمة الذين شرّفهم الله بالنسب الفاطمي توقير  
واذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا اما بعد فهذه  
اربعون حدیثا عشر في مناقب امير المؤمنين علي بن  
ابي طالب عا وعشر في مناقب الحسن والحسين عليهما السلام  
وعشر في مناقب فاطمة الزهراء عليها السلام وعشر في مناقب  
اولادهم وشيعتهم عليهم رضوان الله ورحمته وهذه  
عراضة باقية في عقيدتهم لعلهم يشهدون وهدية تانية  
لقوم يعلمون خبايب وعروض يمتاز به يعتد بذلك  
في سائر الممالك سائبة بالانواع شتى يفرح به الناظر  
المؤمل ويفرج فيها ذوالنصرة المتوكل وسميت الكتاب

كشف

ان تفتن فتدثر علينا العلى والعلل والسندس والاسنبر في  
 واقبل بحور العين تزين وتطيين واقبلن حتى وقفن  
 تحت الشجر ليلتقطن ملك النثار وقالت بعضهن  
 ببعض تعالين الى نثار فاطمة بنت رسول الله الى  
 القيمة فقلت لفاطمة يا امرئتي زوجتك من اقد  
 سلبا واسلاما واكثرهم علما واحكاما واعلمهم بحلم  
 الله حلالا وحراما فضحكت بعد بكائها وتامل وجهها  
 حزنها وقالت رضيت بما رضى الله عنه وجل لي ورسو  
 الحديث عن جعفر بن محمد عن جدّه عن ابيه الحسين بن  
 علي صلوات الله عليهم قال قال رسول الله ص لما اسرى  
 بي الى السماء وانتهى بي الى السماء حجب النور كمنى ربي  
 جل جلاله قال يا محمد بلغ علي بن ابي طالب مني السلام و  
 واعلمه انه حجتى بعدك على خلقى به اسقى عبادي  
 الغيث وبه ارفع عنهم السوء وبه اصحح عليهم يوم  
 يلقوني فاياء فليطيعوا يا امرؤ فليانمرو والنهية فلينتهروا

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أبتدئُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على ما أنعم، وله الشكر على ما ألهم، والصلاة على من أنذر و بشر و أعلم، وعلى من هو من بين الصحابة أئمة و أفضل و أعلم، وعلى أولاده الذين هم أنجم أفلاك العصمة و كواكب أقطار الحكمة، الذين شرفهم الله بالنسب الفاطميّ توقيراً، و أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً.

أما بعد: فهذا أربعون حديثاً: عشرٌ في مناقب أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، و عشرٌ في مناقب الحسن و الحسين عليهما السلام، و عشرٌ في مناقب فاطمة الزهراء عليها السلام، و عشرٌ في مناقب أولادهم و شيعتهم - عليهم رضوان الله و رحمته -، و هذه عرضةٌ باقيةٌ في عقبه لعلهم يشهدون<sup>١</sup>، و هديةٌ ثانيةٌ لقوم يعلمون، خير نسب و عرض يمتاز به، يعتدّ بذلك في سائر الممالك، سأتبعه بأنواع شتى يفرح به الناظر المؤمل، و يتفرّج فيها ذو النضرة المتأمل، و سميت الكتاب بكشف الأحران و سرود الإخوان، و عليه التكلان، و جعلت ذلك مبتدئاً على أربعة أبواب:

الباب الأول: في مناقب أمير المؤمنين عليّ عليه السلام.

الباب الثاني: في مناقب الحسن و الحسين عليهما السلام.

الباب الثالث: في مناقب فاطمة الزهراء عليها السلام.

الباب الرابع: في ذكر الأولاد و الشيعة.

١. ظاهراً اقتباساً از آية ٢٨ سورة زخرف است كه مى فرماید: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».

## [الباب الأول] : في مناقب عليّ عليه السلام فيه عشرة أحاديث

## [الحديث الأول]

أخبرني مولانا و سيدنا السيد الأعظم، المرتضى المعظم، المجتبي الأكرم، ملجأ الحّل و الحرم، رضي الملة و الحقّ و الدين، ركن الإسلام و المسلمين، محمّد بن محمّد بن محمّد الحسنی الآبی عليه السلام، و هو يروي عن أبيه السيد المعصوم المظلوم الشهيد فخر الدين محمّد -رحمة الله عليه-<sup>۱</sup> و هو يروي عن أبيه سيد الصدر المعظم، رضي الدين محمّد -رحمة الله عليه- و هو يروي عن الإمام العلامة شهاب الدين، الداعي إلى الله، المدفون بجرجان -بل الله بماء الرحمة تراه و جعل الجنة مضجعه و مثواه-<sup>۲</sup> و هو يروي عن هشام الدينوري<sup>۳</sup> عن معروف الكرخي عليه السلام، و هو يروي عن الإمام ابن المرتضى أفضى من قضى عليّ بن موسى الرضا عليه السلام، و هو يروي عن الحجة الناطق أبيه موسى عليه السلام، و هو يروي عن الحجة الناطق جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام، و هو يروي عن المعصوم الطاهر محمّد الباقر عليه السلام، و هو يروي عن الإمام الأمان الأمين عليّ بن الحسين زين العابدين عليه السلام، و هو يروي عن القويّ المبتلا حسين بن الشهيد بكر بلا عليه السلام، و هو يروي عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنه قال: قال رسول الله ﷺ لأبي أيوب الأنصاري و عمّار ياسر -رضي الله عنهما :-

يا أبا أيوب، يا عمّار، اشهدا و بلغا عني : حقّ عليّ على المسلمين كحقّ الوالد على الولد.<sup>۴</sup>

۱. در نسخه خطی به اشتباه، «الحديث الأول» آمده است.

۲. شاید او «السيد فخر الدين بابا بن محمّد العلوي الحسيني الآبي» باشد که مستجب الدين در الفهرست (ص ۲۹، ش ۵۹) از او یاد کرده است.

۳. حمزة بن يوسف سهمی (م ۴۲۷ ق) در تاریخ الجرجان (ص ۷۸) گوید: «حدثنا أبو إسحاق بن إبراهيم بن محمّد بن شهاب الجرجاني، حدثنا أحمد بن محمّد بن علوية الجرجاني» که نشان می دهد وی از اعلام قرن چهارم بوده است.

۴. ابن عساکر در تاریخ مدينة دمشق (ج ۱۵، ص ۲۴۸) گوید: «أبو عمران موسى بن هشام الدينوري الوراق».

۵. الرياض النظرة في مناقب العشرة احمد بن عبد الله بن محمّد شافعی معروف به محب طبری (متوفای ۶۹۴)، ج ۲، ص ۲۲۷؛ تاریخ مدينة دمشق، با تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۴.

### الحديث الثاني

وبهذه الرواية قال: قال رسول الله ﷺ لمعاذ بن جبل:  
يا معاذ، إنني أخصم عليك بالنبوة ولا نبي بعدي، ويخصم علي سائر الناس بسبع خصال  
لا يحاجه فيهن أحد من قريش، وهو: أولهم إيماناً بالله، وأوفاهم بعهد الله، وأقومهم بأمر الله،  
وأقسمهم بالسوية، وأعدلهم في الرعية، وأبصرهم بالقضية، وأعظمهم عند الله المزية.<sup>١</sup>

### الحديث الثالث

بهذه الرواية قال: قال رسول الله ﷺ ليعلى بن مرة:  
عليّ خير الناس بعدي، وعليّ أولى الناس بعدي، من أطاعه فقد أطاعني، ومن أطاعني فقد  
أطاع الله، ومن عصاه فقد عصاني، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أحبّه فقد أحبني، ومن أحبني  
فقد أحب الله، ومن أبغضه فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله؛ لا يحبّه إلا مؤمن، ولا يبغضه  
إلا منافق.<sup>٢</sup>

### الحديث الرابع

بهذه الرواية عن جابر قال: قال رسول الله ﷺ:  
يا جابر، لمّا أسري بي إلى السماء رأيت على باب الجنة مكتوباً: محمد رسول الله، وعليّ ولي  
الله، قبل أن يُخلق السماوات والأرضون بألفي عام.<sup>٣</sup>

### الحديث الخامس

بهذه الرواية قال ابن عباس لأُم سلمة<sup>٤</sup> زوجة النبي ﷺ: فهل سمعت من رسول  
الله ﷺ في عليّ شيئاً لم يسمعه غيرك؟ قالت: يا ابن عباس، ما سمعت من رسول الله في

١. الرياض النظرة، ج ٢، ص ٢٤٢؛ حلية الأولياء، ابو نعيم اصفهاني، ج ١، ص ٦٥ و ٦٦؛ فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد معروف به حموي (م ٧٣٥ق)، ج ١، ص ٢٢٣.

٢. الرياض النظرة، ج ٢، ص ٢١٨-٢٢٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٢، ص ٢١٤-٢١٧.

٣. جواهر المطالب في مناقب الإمام عليّ بن أبي طالب، محمد بن احمد باعوني شافعي (م ٨٧١ق)، ج ١، ص ٧٢؛ الرياض النظرة، ج ٢، ص ٢٢٢.

٤. در نسخه در اين موضع و ساير مواضع «السلمة» آمده است كه تغيير داده شد.

عليّ فهو أكبر مما أرى أن أخبرك به، و لكنّي أخبرك من ذلك بما يكفيك و يشفيك. سمعت رسول الله ﷺ قبل موته بجُمعة، فإن كان أكثر من جُمعة فلن يزيد علي عشرة أيام، قبل أن تحوّل إلى بيت عائشة و قبل أن يقطع الطواف علي نسانه، فدخل عليه عليّ و هو في بيتي، فسلم خفياً توقيراً لرسول الله ﷺ، فردّ عليه معلناً كالمسرور بأخيه المحبّ [له]، ثم قبض عليّ يده و قال: عليّ سلّم و دخل إلينا؟ قال: نعم يا رسول الله.

فبكى رسول الله ﷺ و بكى عليّ عليه السلام، و يد عليّ في يده، و عليّ لا يرفع بصره إليه تعظيماً له.

قالت أم سلمة: يا رسول الله، إلى من تكل [نا]؟ و إلى من توصي بنا؟

قال: أكلّكم إلى العزيز الغفار، و أوصي بكم إلى هذا.

يا أم سلمة، هذا الوصيّ على الأموات من أهل بيتي، و الخليفة على الأحياء منهم، و هو في السنام الأعلى معي، فاسمعي - يا أم سلمة - قولي، و احفظي وصيتي، و اشهدي و بلّغي أنّ علياً أخي و ابن عمّي و رفيقي في الجنّة كما أنّه أخي في الدنيا، و هو متّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنّه لا نبيّ بعدي، سيط لحمه بلحمي و دمه بدمي، متّي ابنتي فاطمة، [و] منه و منها ولداي الحسن و الحسين. يا أم سلمة، عليّ سيّد كلّ مسلم؛ إذ كان أوّلهم إسلاماً.

يا أم سلمة، عليّ سيّد كلّ مؤمن؛ إذ كان أوّلهم إيماناً و أسبقهم إلى الإيمان بالله.

يا أم سلمة، عليّ معي من كلّ علم؛ إذ لم يتلوّث في الشرك مذكان.

يا أم سلمة، عليّ سيّد المؤمنين و قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين بعدي.

يا أم سلمة، قال لي جبرئيل عليه السلام يوم عرفة بعرفات: يا محمّد، إنّ الله باهى بكم في هذا اليوم، فففر لكم عامّة، و باهى بعليّ بن أبي طالب، فففر له خاصّة و عامّة.

يا أم سلمة، هذا عليّ بن أبي طالب عالمكم، فثقوا بقوله و أكرموا.

يا أم سلمة، هذا عليّ قائدكم، فاعرفوا قائدكم إذا دعاكم، فأجيبوه و أكرموا.

يا أم سلمة، هذا عليّ إمامكم فأحبّوه و أكرموا.

يا أم سلمة، عليّ قائدكم، فأحبّوه بعدي بحبّي، و أكرموا لكرامتي. ما قلت هذا من قبلي و لكنّي

أميرت أن أقوله.



ثم قالت أم سلمة: لم يكفك هذا يا ابن عباس؟ وإلا والله زدتك. فقلت: بل يكفيني.<sup>١</sup>

### الحديث السادس

بهذه الرواية قال: قال رسول الله ﷺ لعبد الله بن عباس - رضي الله عنهما -:  
أول من يكسى يوم القيامة إبراهيم لخلته، ثم أنا لصفوتي، ثم علي بن أبي طالب يزف بينه وبينه  
زفافاً إلى الجنة.<sup>٢</sup>

### الحديث السابع

بهذه الرواية قال: قال رسول الله ﷺ لأبي هريرة: من أحب أن يتعلق بقضيب من ياقوتة  
حمراء التي غرسها الله يده في جنة الفردوس الأعلى، فليتعلق بحب علي بن أبي طالب.<sup>٣</sup>

### الحديث الثامن

بهذه الرواية قال: قال رسول الله ﷺ لابن عباس - رضي الله عنهما -: أخبرك عن يوم  
القيامة، الرُّكبان أربعة؟

فقال: بأبي أنت وأمي يا رسول الله، ومن الرُّكبان؟

فقال: يا ابن عباس، أما أنا على البراق، وأما صالح فعلى ناقة الله التي عُقرت، وأما بنتي فاطمة  
على الناقة الغضباء، وأما علي بن أبي طالب فعلى ناقة من نوق الجنة مدمجة الجنبتين؛ حطامها من  
اللؤلؤ الرطب، وعيناها من ياقوتين حمراوين، وأزمتها من الزبرجد الأخضر، وقوائمها من الذهب،  
وجلاجلها من السندس والإستبرق، ورواحلها من المسك والعنبر، عليها محمل من ياقوتة حمراء،  
قضبانه من الدرّ والمرجان، على ذلك المحمل قبة من درة بيضاء متجوّفة؛ بطائنها رحمة الله، و  
ظواهرها عفو الله؛ إذا أقبلت رغت، وإذا أدبرت رقت، تلتحق ولا تلتحق، يغبطة الأولون والآخرون،  
على رأسه تاج من نور، لذلك التاج سبعون ركناً، فهو أمامي يوم القيامة، ويده لواء الحمد وهو

١ - الرياض النظرية ج ٢، ص ٢١٤-٢٢٥؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، على بن ابي بكر هيثمي (٨٠٢ق)، ج ٩، ص ١٠٩-١١١.

٢ - الرياض النظرية ج ٢، ص ٢٦٦-٢٦٧ بازيادات و تفاوت هايي در كلمات.

٣ - المناقب، موفق بن احمد حنفي، معروف به اخطب خوارزم (٥٦٨ق)، ص ٣٥.

ينادي: «لا إله إلا الله، محمدٌ رسول الله»، فلا يمرّ بملاً من الملائكة والأنبياء إلا قالوا: «ملك مقرب أو نبي مرسل!»، حتّى ينادي منادٍ من بطان العرش: معاشر المسلمين، ليس هذا ملك مقرب ولا نبي مرسل؛ هذا علي بن أبي طالب، ابن عم رسول الله ﷺ.<sup>١</sup>

### الحديث التاسع

بهذه الرواية قال: قال رسول الله ﷺ لأبي سعيد الخدري رضي الله عنه: «لما أسري بي إلى سبع سماوات أخذ بيدي جبرئيل عليه السلام فأدخلني الجنة، ثم ناولني سفرجلة فانقلقت نصفين، فخرجت منها حوراء.

فقالت: السلام عليك يا أحمد، السلام عليك يا محمد، السلام عليك يا رسول الله.

وقلت: وعليك السلام، يرحمك الله، من أين أنت؟ ومن أنت؟

قالت: أنا الراضية المرضية، خلقني الله ﷻ من ثلاثة أصناف: أسفلي من المسك، ووسطي من العنبر، وأعلائي من الكافور، عُجنتُ بماء الحيوان فليل لي: «كوني» فكنْتُ. خُلقتُ لأخيك وابن عمك ووصيتك وزوج ابنتك علي بن أبي طالب.<sup>٢</sup>

### حديث العاشر

بهذه الرواية قال: قال رسول الله ﷺ لابن عباس:

دخلت فاطمة...<sup>٣</sup> العين، فقلتُ لها: ما يبكيك يا زهراء؟

قالت: بكيت من... من قريش. غيرتني بتزويجي من علي وهو معدم! فقلتُ لها: ما أنا زوجتك إياه، بل الله زوجك منه. فقالت: كيف كان من قصتي حين زوّجت من علي؟ قال: يا بنتي، بينما أنا جالس في مجلسي هذا من نصف شهر رمضان، إذ نزل عليّ جبرئيل عليه السلام في ألف من الملائكة مسبحاً مقدساً فقال: يا محمد، قرّرت عينك! قلت: بماذا؟ قال: إنّ الله تعالى جمع الكرويين والروحانيين [في موضع] يقال له الأفسح تحت شجرة طوى، وإنّ الله أمرني فكنْتُ الخطيب، والله تعالى الولي، و عليّ الخاطب. إنّ الله تعالى زوج ابنتك فاطمة من علي، وأمر شجرة طوى أن تنثر، فنثرت علينا

١. تاريخ مدينة دمشق، ج ٢، ص ٣٣٣-٣٣٥.

٢. الرياض النظرة، ج ٢، ص ٢٧٩.

٣. در ابن موضع و موارد نقطه چين بعدى، نسخه افتادگی دارد.

الحليّ والحلل والسندس والإستبرق، وأقبل حور العين تزَيْنَ وتطيَّبْنَ وأقبلن حتى وقفن تحت الشجرة ليلتقطن تلك النثار، وقالت بعضهنّ ببعض: تعالين إلى نثار فاطمة بنت رسول الله إلى يوم القيامة. فقلت لفاطمة: بأمر ربي زوجتك من أقدمهم سلماً وإسلاماً وأكثرهم علماً واحكاماً، وأعلمهم بما... الله حلالاً وحراماً. فضحكت بعد بكائها، وتهلّل وجهها... حزنها وقالت: رضيتُ بما رضي الله ﷻ لي ورسول...!

### الحديث [الحادي عشر]

عن جعفر بن محمد، عن جدّه، عن أبيه الحسين بن عليّ - صلوات الله عليهم - قال: قال رسول الله ﷺ:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، وَانْتَهَى بِي إِلَى حُجْبِ النُّورِ، كَلَّمَنِي رَبِّي - جَلَّ جَلَالُهُ - قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، بَلَغَ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ مَنِّي السَّلَامَ، وَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ حَجَّتِي بِعَدِكَ عَلَى خَلْقِي؛ بِهِ أُسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ، وَبِهِ أَدْفَعُ عَنْهُمْ السُّوءَ، وَبِهِ أُحْتَجَّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَلْقَوْنِي، فَإِيَّاهُ فليطيعوا، [و] لِأَمْرِهِ فليأتمروا، [و] لِنَهْيِهِ فلينتهوا.

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ مُوسَى ﷺ سَأَلَ رَبَّهُ ﷻ أَنْ يَعْرِفَهُ بِدَأِ الدُّنْيَا مِنْذُكُمْ خَلَقْتُمْ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى ﷺ: تَسَأَلُنِي عَنْ غَوَامِضِ عِلْمِي؟! فقال: يَا رَبِّ، أَحَبُّ أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ.

فقال: يَا مُوسَى، خَلَقْتُ الدُّنْيَا مِنْذُ مِئَةِ أَلْفِ أَلْفِ مَرَّاتٍ، وَكَانَتْ خَرَاباً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ بَدَأْتُ فِي عِمَارَتِهَا فَعَمَّرْتُهَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا خَلْقاً عَلَى مِثَالِ الْبَقْرِ يَأْكُلُونَ رِزْقِي وَيَعْبُدُونَ غَيْرِي خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَمَتُّهُمْ كُلَّهُمْ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ خَرِبَتِ الدُّنْيَا خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ بَدَأْتُ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَّثْتُ عَامَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ خَلَقْتُ فِيهَا بَحْراً فَمَكَّثْتُ الْبَحْرَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ لَا شَيْءَ مَجَاجِأً مِنَ الدُّنْيَا أَنْ يَشْرَبَ الْمَاءَ مِنَ الْبَحْرِ، ثُمَّ خَلَقْتُ دَابَّةً وَسَلَطْتُهَا عَلَى ذَلِكَ الْبَحْرِ فَشَرِبَتْهُ بِنَفْسٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ خَلَقْتُ خَلْقاً أَصْغَرَ مِنَ الزُّنْبُورِ وَأَكْبَرَ مِنَ الْبَقِ، فَسَلَطْتُ ذَلِكَ الْخَلْقَ عَلَى هَذِهِ الدَّابَّةِ فَلَدَغَهَا وَقَتَلَهَا فَمَكَّثْتُ<sup>١</sup> [الدُّنْيَا خَرَاباً خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ بَدَأْتُ فِي عِمَارَتِهَا فَمَكَّثْتُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، ثُمَّ

١. آخرين برگ نسخه آسیب دیده و مرمت شده است و برخی کلمات آن محور گردیده که با نقطه چین مشخص ←

جعلت الدنيا كلها آجام القصب ، و خلقت السلاحف وسلطتها عليها ، فأكلتها حتى لم يبق منها شيء ، ثم أهلكتها في ساعة واحدة ، فمكثت الدنيا خراباً خمسين ألف عام ، ثم بدأت في عمارتها فمكثت عامرة خمسين ألف عام ، ثم خلقت ثلاثين آدم ثلاثين ألف سنة ؛ من آدم إلى آدم ألف سنة ، فأفنيهم كلهم بقضائي و قدري ، ثم خلقت فيها خمسين ألف مدينة من الفضة البيضاء ، و خلقت في كل مدينة مئة ألف قصر من الذهب الأحمر ، فملأت المدن خردلاً عند الهواء يومئذ ألد من الشهد وأحلى من العسل وأبيض من الثلج ، ثم خلقت طيراً واحداً أعمى ، وجعلت طعامه في كل ألف سنة حبة من الخردل أكلها حتى فنيت ، ثم خربتها فمكثت خراباً خمسين ألف عام ، ثم بدأت في عمارتها فمكثت عامرة خمسين ألف عام ، ثم خلقت أباك آدم ﷺ بيدي يوم الجمعة وقت الظهر ، و لم أخلق من الطين غيره ، وأخرجت من صلبه النبي محمداً [١].

◀ شدة است. و نسخه در این جا به پایان می رسد.

١ . بحار الأنوار، ج ٥٤، ص ٣٣١ با تفاوت های.



## أعمال مساجد الكوفة

محمد جعفر شريعتمدار استرآبادي (١٢٦٣ق)

تحقيق: فارس حسون كريم

### التمهيد

#### ترجمة المؤلف<sup>١</sup>

اسمه: الشيخ المولى محمد جعفر بن المولى سيف الدين الإسترآبادي الطهراني الحائري، الشهير بـ «شريعتمدار».

ولادته: ولد في نو كنده من قرى بلوك أنزان من أعمال إسترآباد.

قال السيّد أحمد الحسيني في تراجم الرجال:

وجدت بخطه في آخر كتابه مصباح الهدى تقرأ عن والدته أنه ولد وقت

طلوع الشمس سادس شهر رمضان المبارك سنة ١١٩٥ - ثم قال: -

ويحتمل أن يكون في سنة ١١٩٦. انتهى.

غير أن المصادر ذكرت أن ولادته كانت سنة ١١٩٨ ق / ١٧٨٤ م.

#### زوجته

هي ابنة الحاج محمد علي خان صاحب الموقوفات الكثيرة بكر بلاء،

ورزق منها ابنه الشيخ محمد حسن، عقد عليها في الليلة التي دخل فيها

١. تجد ترجمته أيضاً في: قصص العلماء، ص ١٠٠؛ روضات الجنّات، ج ٢، ص ٢٠٧، رقم ١٧٥؛ لباب الألقاب، ص ١٠٨؛ هدية العارفين، ج ١، ص ٢٥٧؛ كشف الأستار عن وجه الكتب والأسفار، ج ١، ص ٢٥٣ - ٢٥٤؛ أعيان الشيعة، ج ٩، ص ٢٠٥؛ الذريعة، ج ١، ص ١؛ طبقات أعلام الشيعة - الكرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة، القسم الأول - ص ٢٥٣، رقم ٥٠٨؛ مصنف المقال، ص ١٠٩؛ الأعلام للزركلي، ج ٢، ص ١٢٢؛ معجم المؤلفين لكخالة، ج ٣، ص ١٣٢؛ تراجم الرجال، ج ٣، ص ١٥٣، رقم ٢١٠٧.

السيد مهدي ابن السيد علي صاحب رياض المسائل ضريح سيد الشهداء عليه السلام لأخذ التربة المقدسة للاستشفاء.

### أولاده

ذكر له ابنان هما:

١ - علي، له من التصانيف: أنيس الغريباء،<sup>١</sup> البينان المرصوص، بوستان، تجويد التنزيل،<sup>٢</sup> الجامع الناصري، حاشية على البهجة المرضية<sup>٣</sup>، راحة الحلقوم، رموز الأحوال، عين الحق، كنوز التفاسير في المفردات القرآنية، كنوز بروز أحوال الرجال، مبدأ الآمال - ترجم فيه والده -، محكمه شوراي محمدي، مطالع البكور، نتيجة النتائج<sup>٤</sup>.  
توفي سنة ١٣١٥ ق.

ذكره في نجوم السماء، ج ٢، ص ٣٣٩.

٢ - محمد حسن، له: الحاشية على الحاشية على تهذيب المنطق<sup>٥</sup>، مظاهر الآثار وحقائق الأسرار لبيان دقائق متون الأخبار وأسانيدها المنتهية إلى الأئمة الأطهار - ترجم فيه والده -، وله أيضاً: نصره المستبصرين - شرح تبصرة المتعلمين<sup>٦</sup> -.  
توفي سنة ١٣١٨ ق.

ذكره في نجوم السماء، ج ١، ص ٣٥٨؛ والذريعة، ج ٢، ص ٢٤٧، رقم ٩٨٧، وج ٢١، ص ١٦١، رقم ٤٤٢٤.

### نشأته

كان والده من الأتقياء الأخيار، وجّه ولده لطلب العلم، فاشتغل في بلاده مدة ثم انتقل إلى بار فروش، وكان يكتب بخطه كل كتاب يدرسه،

١ . الذريعة، ج ٢، ص ٤٦٣، رقم ١٧٩٥.

٢ . الذريعة، ج ٣، ص ٣٦٠.

٣ . الذريعة، ج ٦، ص ٢٩، رقم ١٢٧.

٤ . الذريعة، ج ٢٤، ص ٥٠، رقم ٢٤٦.

٥ . الذريعة، ج ٦٠، ص ٦٠، رقم ٣٠٩.

٦ . الذريعة، ج ١٣، ص ١٣٤، ذيل رقم ٤٤٢.

منها: المطول؛ فرغ منه في سنة ١٢١٧ ق، وفي خلال ذلك صنّف كتاباً، ثم تشرّف إلى العتبات المشرفة في العراق فحضر على السيّد علي الطباطبائي صاحب رياض المسائل.

وفي سنة ١٢٣١ ق قبل وفاة أستاذه - السيّد علي - بعامين رجع إلى بلاده في أيام رئاسة المولى محمّد رضا الإسترآبادي الذي كان من أجلاء تلاميذ الوحيد البهبهاني والمجاز منه، وذلك على أثر محاصرة داود باشا لكربلاء وتخريبها، فلم تيسّر للمترجم الإقامة هناك ... ثم ذهب إلى قزوین أيام رئاسة المولى عبد الوهاب القزويني بها فنزل عليه، ولاقى منه إكراماً وترويجاً حتى سافر السلطان فتح علي شاه القاجاري إلى قزوین فاجتمع بالشيخ المترجم وعرف فضله، فطلب منه المجيء إلى طهران فأجابته، وبقي في طهران نحواً من عشرين سنة مشغلاً بالإمامة والتدريس والقضاء والفتيا إلى أن توفّي.

### الإطراء والثناء عليه

١. قال الشيخ آقا بزرگ الطهراني في الكرام البررة:  
أحد كبار علماء الإمامية ومصنّفهم المتفتنين في هذا القرن.
٢. قال السيّد علي الطباطبائي في الإجازة التي كتبها في أول كتاب ينابيع الحكمة للمؤلف رحمته في أواسط شهر جمادى الأولى سنة ١٢٢٨ ق:  
المولى الفاضل، الورع الكامل، الزكي الذكي، التقى النقي، الآخذ بأطراف المسائل في المطالب والمبادي.
٣. قال عمر رضا كحالة في معجم المؤلفين:  
فقيه، مشارك في أنواع من العلوم.
٤. قال الخوانساري في روضات الجنّات:  
كان من أعظم فقهاء معاصرنا، وأكابر مجتهدهم، صاحب تحقيقات



أنيقة، وتدقيقات رشيقة، ومصنّفات جمّة، ومستنبطات مهمّة، وكان من شدّة الورع والاحتياط في الدين بحيث يضرب به الأمثال، وينسب إلى الوسواس في بعض الأحوال، وكذلك من جهة غيرته في أمور الدين واهتمامه بهداية المؤمنين، وخشونته في ذات الله، وإقامته لحدود الله. وحسب الدلالة على علوّ درجته في العلم والعمل أنّ صاحب المنهاج والإشارات كان يعتقد اجتهاده ويمضي أحكامه، مع أنّه لم يظهر ذلك في حقّ أحدٍ بعد سميّننا العلامة صاحب مطالع الأثوار...

وكان ﷺ جيّد التحرير، حسن التقرير، طلق اللسان، ماهراً في طريق الهداية، داعياً إلى سبيل ربّه بالحكمة والموعظة الحسنة والمجادلة مع البطالين بالتي هي أحسن وفي النظر أمتن، وكان أمرّ الدين والدنيا منتظماً غاية النظم في العتبات العاليات ما كان -رحمة الله تعالى عليه - متمكناً فيها، وكذلك أمور شريعة أهل طهران ما دام متوطناً فيهم، وكانت هيبته في صدور الأمراء والصدور كثيراً، وكذلك في صدور الملاحدة والصوفيّة الموسومين بألوان الحيل في صدور العالمين.

٥. قال الملا حبيب الله الكاشاني في لباب الألقاب:

كان مجتهداً معروفاً بالفضل والزهد والاحتياط.

### تلامذته

١. المولى جعفر بن محمّد طاهر النوري.
٢. المولى عليّ بن الميرزا خليل الطيب الرازي.
٣. المولى غلام رضا الآراني الكاشاني.
٤. الميرزا محمّد الأندرماني الطهراني.
٥. السيّد نصر الله الإسترآبادي.

### مشايخه

١. السيّد عليّ الطباطبائي صاحب رياض المسائل، روى بالإجازة عنه في سنة ١٢٢٨ ق، وهو يومئذ ابن ٣٠ سنة.

مؤلفاته<sup>١</sup>

١. آب حیات (ماه الحیاة) فی أصول الدین. ٢.
٢. إبراء الأب زوجة ابنه الصغير. نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٨٥١.
٣. أجوبة المسائل، كتابان؛ بالعربية والفارسية.
٤. احكام نماز و روزه، باللغة الفارسية.
٥. اختيارات الأيام. في علم النجوم، يبيّن فيه نحوسة الأيام وسعودها، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٨٤٩.
٦. الأرعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام مع ترجمتها بالفارسية. ٥.
٧. الإشارات إلى كيفية نية العبادات. ٦.
٨. إشارات الفقه في مقدّمات الصلاة ومقارناتها وشرائطها. نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٨١.
٩. أصل الأصول، مختصر في أصول الدین. نسخه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٦ و ٣٨٥٦ و ٤٠٢٣، له شرح باسم فصل الفصول. ٨.
١٠. أصل العقائد الدينية في أصول الدین، باللغة الفارسية. ٩.
١١. أصول الدین في معنى أصول الدین وأصول المذاهب، نسختان منه

١. بما أنّ المؤلف عليه السلام قد أجاد براعه في مختلف العلوم ولم يترك فتناً إلا وطرق بابه، إضافة إلى أنّ غالبية مؤلفاته القيمة لا زالت مخطوطة مبثرة في زوايا المكتبات ولم تر النور بعد؛ فقد سمّيت بأسماء متعدّدة في المصادر التي ترجمت له عليه السلام، ممّا وجدنا صعوبة في التمييز بينها، فرجّحنا أن نذكر جميع ما نُسب له من مصنفات مع علمنا بأنّه أطلق على الكتاب الواحد اسمان أو أكثر فذكرناها كما وجدناها، فتأمّل.

٢. الذريعة، ج ١، ص ١، رقم ١.
٣. التراث العربي في خزانة مكتبة المرعشي، ج ١، ص ٣٣.
٤. همان.
٥. الذريعة، ج ١، ص ٤١٣ رقم ٢١٤٢.
٦. الذريعة، ج ٢، ص ٩٤، رقم ٣٧٦.
٧. التراث العربي، ج ١، ص ٢٢٤.
٨. الذريعة ج ٢، ص ١٦٧، رقم ٦١٨؛ التراث العربي، ج ١، ص ٣٢٦؛ كشف الأستار، ج ١، ص ٢٥٤، رقم ٣١٧.
٩. الذريعة، ج ٢، ص ١٧٠، رقم ٦٢٤.

- في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٦ و ١٠٤٠٢٣.
١٢. أصول الدين، مختصر مع الإشارة إلى بعض الأحاديث والآثار الواردة عن المعصومين عليهم السلام، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٧١.
١٣. إعمال العلوم في بيان قواعد العلوم العربية للانتفاع بها في استنباط الأحكام الشرعية<sup>٣</sup>.
١٤. أعمال المسجد الكوفة، هذا الكتاب، وسيأتيك الكلام عنه.
١٥. أنيس الزاهدين وجليس العابدين في النوافل والتعقيبات والأدعية والمناجاة، فرغ منه سنة ١٢٣٨ ق.<sup>٤</sup>
١٦. أنيس الواعظين وجليس الفائزين في المواعظ القرآنية<sup>٥</sup>.
١٧. الإيجاز في قواعد الدراية والرجال، وهو مختصر من لبّ الباب<sup>٦</sup>.
١٨. إيضاح مشكلات القرآن، اسمه سلك البيان في كشف مشكلات القرآن<sup>٧</sup>.
١٩. إيقاظ النائمين في الوعظ، يذكر فيه الحكايات المضحكة والمطابيات الطريفة<sup>٨</sup>.
٢٠. البراهين القاطعة في شرح تجديد القوائد الساطعة في علم أصول الكلام والحكمة، نسخته في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٧٠ و ٣٠٧٥ و ٣٠٧٦ و ٣٨٨٦ و ٣٨٩٠ و ٣٨٩٣ و ٤٠٢٤<sup>٩</sup>.
٢١. برهان الإرشاد في علم الكلام<sup>١٠</sup>.

١. التراث العربي، ج ١، ص ٢٤٧.

٢. التراث العربي، ج ١، ص ٢٤٨.

٣. الذريعة، ج ٢، ص ٢٤٧، رقم ٩٨٧.

٤. الذريعة، ج ٢، ص ٤٥٥، رقم ١٧٧١؛ كشف الأستار، ج ١، ص ٢٥٤ رقم ٣١٨.

٥. الذريعة، ج ٢، ص ٤٦٨، رقم ١٨٢١؛ كشف الأستار، ج ١، ص ٢٥٣ رقم ٣١٦.

٦. الذريعة، ج ٢، ص ٤٨٦، رقم ١٩٠٦.

٧. للذريعة، ج ٢، ص ٤٩٩، ذيل رقم ١٩٥٧، وج ٧، ص ٧٤، رقم ٣٩٥.

٨. الذريعة، ج ٢، ص ٥٠٤، رقم ١٩٧٩؛ كشف الأستار، ج ١، ص ٢٥٤، رقم ٣٢٠.

٩. الذريعة، ج ٣، ص ٨٣، رقم ٥٠، وج ٦، ص ٣١، رقم ١٣٩، وج ١٣، ص ١٣٩؛ التراث العربي، ج ١، ص ٣٨٨.

١٠. الذريعة، ج ٣، ص ٩٤، رقم ٢٩٧.

٢٢. تجويد القرآن باللغة الفارسيّة<sup>١</sup>.
٢٣. تحفة العراق في علم الأخلاق، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٢.٣٠٦٢
٢٤. تعبير الرؤيا<sup>٢</sup>.
٢٥. تعليقة على الروضة البهية
٢٦. جامع الرسائل، جمع فيه أكثر رسائل الأصحاب، وأضاف إليها فوائد من نفسه<sup>٣</sup>.
٢٧. جامع الفنون، أرجوزة في اثني عشر علماً مشروطاً عنده في تحقّق مصداق الاجتهاد، وأضاف إليها تنمّة في علم الأخلاق، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٥.٣٠٦٥
٢٨. الجامع المحمدي الصغير في الطهارة والصلاة والزكاة وبعض التجارة<sup>٤</sup>.
٢٩. الحاشية على تفسير البيضاوي.
٣٠. الحاشية على الحاشية الشريفة على شرح الشمسية<sup>٥</sup>.
٣١. الحاشية على الروضة البهية في شرح اللعة الدمشقية، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٨.٣٨٥٠
٣٢. الحاشية على رياض المسائل، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٨٢، وأخرى بالرقم ٩.٣٨٨٩
٣٣. الحاشية على شرح الجعفي.

١. الذريعة، ج ٣، ص ٣٦٥، رقم ١٣٢٢.
٢. الذريعة، ج ٣، ص ٤٥٣، رقم ١٦٤٩؛ التراث العربي، ج ١، ص ٤٧٣.
٣. فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٢٩٢.
٤. الذريعة، ج ٥، ص ٥٣، رقم ٢١١.
٥. الذريعة، ص ٦٥، رقم ٢٥٦؛ التراث العربي، ج ٢، ص ١٩٢.
٦. الذريعة، ج ٥، ص ٧٠، رقم ٢٧٤.
٧. همان، ج ٦، ص ٧٣، رقم ٣٧٦.
٨. همان، ص ٩٢، رقم ٤٨٤؛ التراث العربي، ج ٢، ص ٢٩٠.
٩. التراث العربي، ج ٢، ص ٢٩٢.

٣٤. الحاشية على مدارك الأحكام، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم

١. ٣٨٥٤

٣٥. الحاشية على المطول. ٢.

٣٦. الحاشية على معالم الدين، نسخة منه في كرامان شاه، قال في آخره:

ولیکن هذا آخر ما أراد العبد المذنب محمد جعفر الإسترآبادي تأليفه من  
تحقیقات الأستاذ المحقق، والسند العماد المدقق، العالم الرباني مولانا....

٣٧. حكم المرأة المفقود عنها زوجها نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم

٣٨٥١، وأخرى بالرقم ٣. ٣٨٨٩

٣٨. حياة الأزواج، في الأصول الدينية الخمسة، فيه إبطال عقائد الشيخ

أحمد الأحسانى، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٧٢٦، وأخرى

بالرقم ٤. ٥٢٤٦

٣٩. خزائن العلوم، بحث فيه المسائل التي يحتاج إليها المجتهد في عملية

الاستنباط، وهو مختصر من كتابه موائد العوائد، في مكتبة المرعشي

بالرقم ١٥٣١ و ٣٠٦٦ و ٣٨٥٦ و ٤٠٢٣. ٥.

٤٠. دستور العمل، فتاوى في الطهارة والصلاة والصوم والحج والزكاة

والخمس، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦١. ٦.

٤١. دلائل الغرام في تفسير آيات الأحكام، لم يتم. ٧.

٤٢. الرد على الصوفية، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٨٥١. ٨.

٤٣. رسالة في آداب المتعلمين. ٩.

١. التراث العربي، ج ٢، ص ٣٥١.

٢. الذريعة، ج ٤ ص ٢٠٢، رقم ١١١٨.

٣. التراث العربي، ج ٢، ص ٤٢٠.

٤. الذريعة، ج ٧، ص ١١٥، رقم ٦٠٧: التراث العربي، ج ٢، ص ٤٣٤.

٥. الذريعة، ج ٧، ص ١٥٥، رقم ٨٣٤: التراث العربي، ج ٢، ص ٤٤٦.

٦. فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٢٨٢.

٧. الذريعة، ج ٨، ص ٢٥٢، رقم ١٠٤١.

٨. التراث العربي، ج ٣، ص ٩٣.

٩. الذريعة، ج ١١، ص ٥، رقم ١٤.

٤٤. رسالة في أصول الدين باللغة الفارسيّة .
٤٥. رسالة في صيغ النكاح والطلاق.<sup>١</sup>
٤٦. رسالة في الطهارة والصلاة، رسالتان بهذا العنوان باللغة الفارسيّة .
٤٧. رسالة العاشر .
٤٨. رسالة في علم الهيئة وتشخيص القبلة .
٤٩. رسالة في علم الهيئة والنجوم وفي مقدار زمان الظهرين في كل يوم بحسب الفصول الأربعة .
٥٠. الرسالة المغنية، في مباحث الوقت والقبلة والصبح والشفق .
٥١. زاد المعاد .
٥٢. زينة الصلاة، مختصر من أنيس الزاهدين.<sup>٢</sup>
٥٣. سدّ رمق، في أصول الدين، باللغة الفارسيّة، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٨٠.<sup>٣</sup>
٥٤. سفينة النجاة ومدينة الحياة، في حقيقة الوباء والطاعون والأحراز والأدعية المنجية منهما.<sup>٤</sup>
٥٥. سوالات أبي طالب.<sup>٥</sup>
٥٦. السير والسلوك في القرآن الكريم.<sup>٦</sup>
٥٧. شاخ نبات، في أصول الدين باللغة الفارسيّة، ترجمة أصل الأصول.<sup>٧</sup>
٥٨. شرح تبصرة المتعلّمين، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٧٨.<sup>٨</sup>
٥٩. شرح الجامي .

١. الذريعة، ج ١٥، ص ١١٢، رقم ٧٢٩؛ التراث العربي، ج ٣، ص ٥٠٤ .

٢. الذريعة، ج ١٢، ص ٩٣، رقم ٦٠٧ .

٣. فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٣٠٤ .

٤. الذريعة، ج ١٢، ص ١٩٨، رقم ١٣٢٥؛ التراث العربي، ج ٢، ص ١٩٩ .

٥. الذريعة، ج ١٢، ص ٢٥١، رقم ١٦٥٠ .

٦. الذريعة، ج ١٣، ص ٣، رقم ٢ .

٧. الذريعة، ج ١٣، ص ٣، رقم ٢ .

٨. التراث العربي، ج ٣، ص ٢٦١ .

٦٠. شرح درج المضامين في التجويد، مطبوع.<sup>١</sup>
٦١. شرح الشمسية.
٦٢. شرح مشيختي التهذيب والاستبصار، حققه عليّ فرّخ، وطبع في ميراث حديث شيعه، ج ٢، ص ٤٩٧-٥٣٤.<sup>٢</sup>
٦٣. شفاء الصدور في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ومناقبه والآيات النازلة والأحاديث الواردة فيه، نسخه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٣١٧ و٣٨٤٨ و٣٨٤٩.<sup>٣</sup>
٦٤. شوارع الأثام إلى قواعد الأحكام، خرج منه المجلد الأول مرتباً إلى الحيض والباقي متفرقات، ألفه في سنة ١٢٢٨ ق وهو ابن ٣٠ سنة، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٧٤.<sup>٤</sup>
٦٥. صفات إلهي. بحث في الصفات الثبوتية والسلبية لواجب الوجود على طريقة الفلاسفة المشائين والإشراقيين. نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٨٤٩.<sup>٥</sup>
٦٦. صيغ العقود والإيقاعات. طبع عام ١٣٣٣ ق.<sup>٦</sup>
٦٧. العقائد، في الأصول الخمسة.<sup>٧</sup>
٦٨. الفلك المشحون، في أصول الدين؛ باللغة الفارسية، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٣.<sup>٨</sup>
٦٩. القبلة، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٦.<sup>٩</sup>

١. التراث العربي، ج ٣، ص ٣٠٦.
٢. الذريعة، ج ١٤، ص ٦٦ رقم ١٧٦٦.
٣. الذريعة، ج ١٤، ص ٢٠٤، رقم ٢١٩٦؛ التراث العربي، ج ٣، ص ٤٢٨.
٤. الذريعة، ج ١٤، ص ١٨، رقم ١٥٦٠؛ التراث العربي، ج ٣، ص ٤٤٨.
٥. الذريعة، ج ١٥، ص ٤٤، رقم ٢٨٠؛ فهرس مكتبة المرعشي، ج ١٠، ص ٢٣٤.
٦. الذريعة، ج ١٥، ص ١٠٩، رقم ٧٢٩؛ التراث العربي، ج ٣، ص ٥٠٦.
٧. الذريعة، ج ١٥، ص ٢٨١، رقم ١٨٣٢؛ التراث العربي، ج ٤، ص ٦٦.
٨. الذريعة، ج ١٦، ص ٣١٢، رقم ١٤٢٦.
٩. الذريعة، ج ١٧، ص ٣٩، رقم ٢٠٩؛ فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٢٨٧.

٧٠. قراءات شرعي، باللغة الفارسية، مختصر في القراءة الصحيحة شرعاً،  
نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ١.٣٠٦٨.
٧١. كشف الغطاء، شرح مزجي على كتاب خلاصة الحساب للشيخ البهائي.  
نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٨٥١، ونسخة أخرى بالرقم  
٢.٤٠٢٣
٧٢. الكفاف في مسائل الاعتكاف، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم  
٣.١٧٠٣
٧٣. كنوز العلوم. ٤.
٧٤. لبّ اللباب في علم الرجال، وهو أبسط من كتاب الإيجاز. نسخة منه في  
مكتبة الشيخ عليّ المدرّس في طهران. حقّقه محمّد حسين المولوي  
وطبع في ميراث حديث شيعه، ج ٢، ص ٣٩٥-٤٩٦.
٧٥. مائدة الزائرين، في الزيارات. له ترجمة فارسيّة للمولى إسماعيل  
الإسترابادي، ذكره في الذريعة، ج ٣، ص ١٣٢، رقم ٦.٦٣٤.
٧٦. مائدة الزائرين، مختصر من مائدة الزائرين المبسوطه. ٧.
٧٧. مؤيد العارفين ومغانم السالكين، في الأخلاق الفاضلة والملكات  
الحسنة. نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٨.٣٨٤٨.
٧٨. مجمع الآراء والأدلة، حاشية مختصرة على الروضة البهيّة، ألفه وعمره ٢٣  
سنة. نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٩.٣٠٨٢.

- 
١. فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٢٩٤.
٢. الذريعة، ج ١٣، ص ٢٨، رقم ١٨١٥؛ التراث العربي، ج ٤، ص ٣٣٧.
٣. فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٩٧.
٤. الذريعة، ج ١٨، ص ١٧٤، رقم ١٢٤١.
٥. الذريعة، ج ١٨، ص ٢٨٣، رقم ١١٩؛ التراث العربي، ج ٤، ص ٣٩٠.
٦. الذريعة، ج ١٩، ص ٩، رقم ٣٣؛ التراث العربي، ج ٤، ص ٤١٩.
٧. الذريعة، ج ١٩، ص ٩، رقم ٣٤.
٨. فهرس مكتبة المرعشي، ج ١٠، ص ٢٣٢.
٩. الذريعة، ج ٢٠، ص ١٤، رقم ١٧٣١؛ التراث العربي، ج ٤، ص ٤٤٢.



٧٩. مجمع الرشد، حاشية مختصرة على حاشية المير شريف الجرجاني على تحرير القواعد المنطقية في شرح الشمسية، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٧<sup>١</sup>.
٨٠. محصول اللباب، حاشية متوسطة على تحرير القواعد المنطقية في شرح الشمسية. نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٧<sup>٢</sup>.
٨١. مختصر موائد العوائد، في أصول الفقه<sup>٣</sup>.
٨٢. مدائن العلوم، يشتمل على خمس مدائن: أولاهها في اللغة، وثانيتها في الصرف والاشتقاق، وثالثتها في النحو، ورابعتها في علوم البلاغة، وخامستها في المنطق. مطبوع<sup>٤</sup>.
٨٣. مرشد الطالبين، حاشية على شرح القاضي حسين المبيدي على هداية الحكمة للأبهري، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٧٩<sup>٥</sup>.
٨٤. مشارع الأصول، شرح معالم الأصول، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٧٢<sup>٦</sup>.
٨٥. مشارع القاصدين في السلوك إلى معالم الدين، في شرح معالم الدين، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٣٠٠<sup>٧</sup>.
٨٦. مشكاة الوري، شرح ألفية الشهيد الأوّل، قال في آخره: فرغت منه في إسترآباد بعد مضي أربعة عشر شهراً من أوّل شروعه في ١٢٣١ ق<sup>٨</sup>.
٨٧. مصابيح الدجى، في أصول الفقه. نسخة منه في مكتبة شريعتمدار الرشتي في طهران. فرغ منها مؤلفها في كربلاء سنة ١٢٢٤ ق. ونسخة

١. التراث العربي، ج ٤، ص ٤٤٩.

٢. الذريعة، ج ٤، ص ٣٤، رقم ١٦١؛ التراث العربي، ج ٤، ص ٤٧٤.

٣. الذريعة، ج ٢٠، ص ٢١٢، رقم ٢٦٣٥.

٤. الذريعة، ج ٢٠، ص ٢٣٤، رقم ٢٧٣٦؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٢٩.

٥. التراث العربي، ج ٥، ص ٤٣.

٦. التراث العربي، ج ٥، ص ٧٨.

٧. الذريعة، ج ٢١، ص ٣١، رقم ٣٨١٠، وص ٣٢، ذيل رقم ٣٨١٤؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٧٩.

٨. الذريعة، ج ٢١، ص ٤٣، رقم ٣٩٤٣؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٩٢.

- منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٨٥.<sup>١</sup>
٨٨. مصباح الهدى، في الكلام والإلهيات، أشار فيه إلى الأدلة العقلية والنقلية، كتبه باسم فتح علي شاه قاجار.<sup>٢</sup>
٨٩. مظاهر الأسرار في بيان وجوه إعجاز كلام الجبار، في التفسير وعلوم القرآن، لم يتم.<sup>٣</sup>
٩٠. المغنية، في أصول الدين، نظير واجب الاعتقاد.<sup>٤</sup>
٩١. مقالات الجعفرية، في القواعد الفقهية.<sup>٥</sup>
٩٢. ملاذ الأوتاد من تحقيقات الأستاذ، من تحقيقات أستاذه السيد علي الطباطبائي في الأصول، عرضه على أستاذه فاستحسنه واستنسخ عنه نسختين إحداهما لنفسه والأخرى بعثها إلى الميرزا يوسف التبريزي، فرغ منها سنة ١٢٣٧ ق.<sup>٦</sup>
٩٣. منهاج الإيمان، باللغة الفارسية، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٨٠.<sup>٧</sup>
٩٤. موائد العوائد، في بيان القواعد والفوائد الأصولية.<sup>٨</sup>
٩٥. موازين الأحكام في استنباط الأحكام، في كيفية الاستدلال والاستنباط. نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٦.<sup>٩</sup>
٩٦. مواليد الأحكام، في الفقه على المذاهب الخمسة، إلى كتاب الخمس.<sup>١٠</sup>

- 
١. الذريعة، ج ٢١، ص ٨٧، ذيل رقم ٤٠٦٤؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٩٧.
٢. الذريعة، ج ٢١، ص ١٢٤، رقم ٢٢٤٠؛ التراث العربي، ج ٥، ص ١١٣.
٣. الذريعة، ج ٢١، ص ١٦٢، رقم ٤٤٢٦؛ التراث العربي، ج ٥، ص ١٢٩.
٤. الذريعة، ج ٢١، ص ٢٩٧، رقم ٥١٥٦.
٥. الذريعة، ج ١٧، ص ١٨٨، رقم ٩٩٧، وج ٢٢، ص ٣، رقم ٥٧٢٨؛ التراث العربي، ج ٥، ص ١٩٣.
٦. الذريعة، ج ٢٢، ص ١٩٢، رقم ٤٦٤٦؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٢١١.
٧. فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٣٠٤.
٨. الذريعة، ج ٢٣، ص ٢١٤، رقم ١٦٧٩؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٣٠٧.
٩. الذريعة، ج ٢٣، ص ٢٢١، رقم ١٧١٠؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٣٠٧.
١٠. الذريعة، ج ٢٣، ص ٢٣٦، رقم ٨٧٩٠.

٩٧. نجم الهداية، أو الجامع المحمدي الكبير، في تمام الفقه، باللغة الفارسية، كتبه باسم الشاه محمد القاجاري.<sup>١</sup>
٩٨. نخبة الزاد، مختصر في أدعية الأسابيع والشهور.
٩٩. نخبة غريبه، في أصول الدين، باللغة الفارسية.
١٠٠. هداية النجوم في علم الرسوم، في معرفة الساعات النحسة والسعيدة، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٧.<sup>٢</sup>
١٠١. الوجيزة، في أحكام الصلاة، باللغة الفارسية.<sup>٣</sup>
١٠٢. الوجيزة، في قواعد الدراية وكليات علم الرجال، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٦٦، ونسخة أخرى بالرقم ٣٣١١.<sup>٤</sup>
١٠٣. وصل الفصول، في الكلام، باللغة الفارسية، نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٨٤٩.<sup>٥</sup>
١٠٤. ينابيع الحكمة في شرح نظم اللمعة، الذي نظمه الأمير قوام الدين السيفي القزويني، كتبه إلى كتاب الوقف متصلاً ثم على غيره متفرقاً.<sup>٦</sup>
١٠٥. ينبوع الدموع، مقتل باللغة الفارسية.<sup>٧</sup> نسخة منه في مكتبة المرعشي بالرقم ٣٠٨٣.
١٠٦. ينبوع الدموع، مقتل.<sup>٨</sup>

### وفاته

توفي رحمته في ٩ صفر<sup>٩</sup> سنة ١٢٦٣ ق / ١٨٤٧ م بمرض السل وضيق

١. الذريعة ج ٢٤، ص ٧١، رقم ٣٦٧ و ٣٦٨.
٢. فهرس مكتبة المرعشي، ج ٨، ص ٢٩٣.
٣. الذريعة، ج ٢٥، ص ٤٨، رقم ٢٣٩.
٤. التراث العربي، ج ٥، ص ٤٥٠.
٥. الذريعة، ج ٢٥، ص ١٠١، رقم ٥٥٤.
٦. التراث العربي، ج ٥، ص ٤٩٢.
٧. الذريعة، ج ٢٥، ص ٣٩٢، رقم ١٧٣.
٨. الذريعة، ج ٢٥، ص ٣٩٢، رقم ١٧٤؛ التراث العربي، ج ٥، ص ٤٩٥.
٩. ذكر ابنه الشيخ علي في كتابه كنوز التفسير أن والده توفي عاشر صفر.

النفس، وعمره آنذاك ٦٦ سنة. وحمل جثمانه الشريف إلى النجف الأشرف، ودفن في مكانٍ عيّنه لنفسه في إيوان الذهب عند الدرج الذي يصعد إلى سطح الكيشوانية المحاذية لباب الطوسي عند مرقد العلامة - أعلى الله مقامه - .

### حول الكتاب

أثر نفيس آخر من آثار الجهد شريعتمدار<sup>عليه السلام</sup>، جعله في خمسة مطالب فيها أعمال وأدعية مساجد الكوفة: المسجد الأعظم، مسجد السهلة، مسجد صعصعة بن صوحان، مسجد زيد بن صوحان، وسائر مساجدها، وكذا كيفية زيارة مسلم بن عقيل وهانئ بن عروة رضي الله عنهما، وزيارة بيت أمير المؤمنين<sup>عليه السلام</sup>، وزيارة نبي الله يونس بن متى<sup>عليه السلام</sup>، معتمداً في ذلك كله على الأحاديث الصحيحة المروية عن الأئمة المعصومين<sup>عليهم السلام</sup>.

ذكر الكتاب في التراث العربي في خزانة مكتبة آية الله المرعشي، ج ١، ص ٢٧٩.

وقال الشيخ آقا بزرك الطهراني في الذريعة:

يوجد في مكتبة الشيخ علي بن الشيخ محمد رضا آل كاشف الغطاء في النجف الأشرف.<sup>١</sup>

### النسخة المعتمدة

هي النسخة المخطوطة المحفوظة في مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي بقم، في المجموعة رقم ١٧٠٣، ونسختنا هذه هي الأولى في هذه المجموعة، وذكرت في فهرس المكتبة المذكورة (ج ٥، ص ٩٦) وتقع في ٩٦ صفحة، حوت كل صفحة ١٤ سطراً بقياس ١٥ × ١٠/٥ سم، كتبت بخط النسخ، ويظهر من أول هذه النسخة أنها كانت في ملك

محمّد باقر بن عليّ، وسقط من آخرها صفحة أو أكثر فلم يعرف تاريخ  
ومحلّ استنساخها.

### منهج التحقيق

في بداية عملنا استنسخنا النسخة المخطوطة، وقابلنا ما استنسخنا  
معها، ومن بعد ذلك قمنا بما يلي:

١. ضبطنا الآيات القرآنيّة وفق القرآن الكريم، وأشرنا لمحالّها من  
القرآن.

٢. الأعمال والأدعية والزيارات الواردة في الكتاب أرجعناها إلى  
مجاميع الدعوات والزيارات، وطابقناها معها.

٣. الأحاديث الشريفة الواردة في الكتاب أرجعناها إلى المجاميع  
الحديثيّة.

٤. أعربنا نصوص الأدعية والزيارات - على قدر الوسع والإمكان -  
وفي الختام نحمد البارئ ﷻ ونشكره أن وفقنا لإحياء هذا الأثر الثمين،  
ونسأله تعالى أن يوفقنا للمزيد؛ إنه نعم المولى ونعم النصير.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسوله  
والآله أجمعين فيقول خادم بساتين المذهب  
الجعفري والشرع المحمدي محمد جعفر الأسترآبادي  
أنه لما كان من الأعمال المقربة إلى الله تعالى  
الأعمال المقررة للمسجد الأعظم المشهور بمسجد  
الكوفة وسائر المساجد الواقعة فيها كسجد السهلة  
وما في حكمها وكان بيانها على وجه الاختلاف  
والشكوك أردت أن أجمع في هذه الرسالة  
ما يوجب سهولة أمرها ففيها مطالب المطلبين  
في أعمال المسجد الأعظم المطلبين في بيان كيفية  
زيارة مسلم بن عقيل وهما في بن عمرو وبيت  
مولاي أمير المؤمنين عم المطلبين في بيان  
زيارة بنى الله يونس بن متى المطلبين في بيان

ثم حكي عندهم مثل ما مر بنا ثم دخل وصلى ركعتين اطال  
فيهما ثم مد يديه فقال اللهم يا ذا المنن السابغ لل  
آخر الدعاء ثم قام الى داخلته وركبها فسئل من انت  
قال انا امام زماننا فصل ذكر في الجهاد مساجد  
اخر مفتوحة في الاش وحكي عن بعض العلماء مكولف  
المراد الكبير ذكر صلوة ودهاء فيها منها مسجد رغني  
ومنها مسجد الجعفي ومنها مسجد بني العجل ويعرف  
بمسجد امير المؤمنين <sup>عليه السلام</sup> ولما كانت تلك المساجد  
الاشتر مشرورة العجل تركنا ما ذكر من اعمالها ومنها  
السيدي المعروف بالان بمسجد الخزانة قرب الجحف وفيه  
يصلى الناس وفي الجارح من مولانا الصادق <sup>عليه السلام</sup> انه جاز  
بالقائم المائل في طريق الفري فصل في ركعتين قيل  
له ما هذه الصلوة قال هذا موضع راس جدي الحسين  
وضعه ههنا وفي بعض كتب الادعية والزيارة زيادة

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على نواله، والصلاة والسلام على رسوله وآله.

أما بعد فيقول خادم بساتين المذهب الجعفري والشرع المحمّدي محمّد جعفر الإسترآبادي: إنّه لما كان من الأعمال المقربة إلى الله تعالى الأعمال المقررة للمسجد الأعظم المشهور بمسجد الكوفة وسائر المساجد الواقعة فيها كمسجد السهلة وما في حكمها، وكان بيانها على وجه الاختلاف والشتات، أردت أن أجمع في هذه الرسالة ما يوجب سهولة أمرها، ففيها مطالب:

المطلب الأوّل: في أعمال المسجد الأعظم؛ المطلب الثاني: في بيان كيفية زيارة مسلم بن عقيل، وهانئ بن عروة، وبيت مولاي أمير المؤمنين عليه السلام؛ المطلب الثالث: في بيان زيارة نبيّ الله يونس بن متى؛ المطلب الرابع: في بيان أعمال مسجد السهلة. المطلب الخامس: في بيان أعمال سائر المساجد كمسجد صعصعة وزيد بن صوحان.

فنقول بعون الله المتّان:

### المطلب الأوّل

#### في أعمال المسجد الأعظم

اعلم أنّ أعمال المسجد الأعظم في الكوفة الذي ينصرف إليه عند الإطلاق لفظ مسجد الكوفة تقع في اثني عشر مقاماً:

الأوّل: مقام إبراهيم عليه السلام، وهو عند المحراب الأوّل من المحاريب المبنية في هذه الأزمنة بالنسبة إلى الباب الشمالي المشهور بباب الفيل.

المقام الثاني: مقام خاتم النبيّين محمّد بن عبد الله عليه السلام، وهو عند المحراب المبنّي في وسط صحن المسجد عند الحجر الطويل المنحوت فيه أمام غدير مشهور بمحلّ سفينة نوح، الذي يقال إنّه مكانٌ صلى نبينا عليه السلام ركعتين عند الهبوط من المعراج في السماء محاذياً له.



المقام الثالث: مقام آدم ﷺ، وهو عند المحراب المبني في جنوب الصحن قرب المسقف الجنوبي ليس بعده في الصحن من الجانب الشرقي محراب.

المقام الرابع: مقام جبرئيل، وهو عند المحراب المبني بعد مقام آدم ﷺ في الجانب الغربي منه في الصحن في محاذاة محراب مبني في المسقف منسوب إلى مولانا أمير المؤمنين ﷺ، ويقال: إنه مكان صلى جبرئيل ﷺ في السماء محاذياً له ليلة معراج النبي ﷺ.

والمقام الخامس: مقام سيد الساجدين علي بن الحسين زين العابدين ﷺ، وهو عند المحراب المبني في الجانب الجنوبي الغربي، ليس في الصحن في جانب الجنوب والغرب بعده محراب، وهو يكون في ذلك الجانب محاذياً للمنبر بالنسبة إلى من استقبله.

المقام السادس: مقام نوح ﷺ، وهو عند المحراب المبني في المسقف الجنوبي من المسجد في جانب الغرب من المنبر.

المقام السابع: مقام أمير المؤمنين ﷺ، وهو عند المحراب المنسوب إليه ﷺ المبني في المسقف الجنوبي من المسجد عند المنبر متصلاً به، المشهور بالمقتل.

المقام الثامن: مقامه ﷺ على وجه الاحتمال، وهو عند المحراب المبني في المسقف الجنوبي من المسجد في جانب الشرق من المنبر من جهة الاشتباه في محرابه ﷺ، فالاثنتان في حكم الواحد عملاً.

المقام التاسع: مقام مولانا الإمام جعفر الصادق ﷺ، وهو عند المحراب المبني في المسقف الشرقي من المسجد قرب مرقد مسلم متصلاً بالصحن.

المقام العاشر: مقام دكة القضاء، مكان حكم أمير المؤمنين ﷺ، وهي عند المحراب المبني في صحن المسجد بقرب المسقف الشرقي والشمال.

المقام الحادي عشر: بيت الطشت، وهو كالسرداب المبني في الصحن بقرب دكة القضاء.

المقام الثاني عشر: مقام الخضر ﷺ، وهو عند المحراب المبني في الصحن في الجانب الشرقي من مقام إبراهيم ﷺ بقرب المسقف الشمالي من المسجد، وهو إن كان

غير مذكور في الكتب المعتمدة التي شاهدناها إلا أنه مذكور في بعض المصاحف، فيجوز من باب التسامح في أدلة السنن أن يُعمل فيه ما نقش في اللوح المثبت في ذلك المحراب، وهو أن يصلّي فيه ركعتين بأيّ سورة أراد، ويدعو بأيّ دعاء شاء، سيّما ما يُدعى في مقام آدم ﷺ، وهو آخر المقامات الاثني عشر، وظاهر كلمة «ثم» المذكور في الكلام المحكيّ عمّن ذكر لزوم مراعاة الترتيب المذكور؛ كما أنّ ظاهر سيرة المسلمين لزوم مراعاة الترتيب المذكور في المقامات السابقة وإن حكي عن بعض عدم لزوم مراعاته، وهو غلط، لكنّها أحوط، وأحوط منها الجمع بين الترتيبين: بأن يعمل عمل دكة القضاء، ثمّ بيت الطشت بعد عمل مقام إبراهيم ﷺ، ثمّ عمل مقام نبيّنائنا ﷺ إلى آخر المقامات، فيعاد عمل دكة القضاء وبيت الطشت في المرتبة العاشرة والحادية عشر أيضاً، فيكون تمام العمل في أربعة عشر مقامات.

ولكنّ الاستفادة ممّا حكي في البحار<sup>١</sup> - عن السيّد<sup>٢</sup> وغيره<sup>٣</sup> - أنّ المقامات عشرة متفاوتة في الترتيب مع ما تقدّم في الجملة:

المقام الأوّل: عند الأسطوانة الرابعة ممّا يلي باب الأنماط، وهي أسطوانة إبراهيم ﷺ التي هي مشهورة بمقام إبراهيم ﷺ، وقد مرّ بيانه.

والمقام الثاني: دكة القضاء.

والمقام الثالث: بيت الطشت.

والمقام الرابع: وسط المسجد، وهو مقام نبيّنائنا ﷺ.

والمقام الخامس: عند الأسطوانة السابعة الجنوبية، وهي المشهورة بمقام آدم ﷺ.

والمقام السادس: عند الأسطوانة الخامسة الجنوبية، وهو مقام جبرئيل ﷺ.

والمقام السابع: دكة مولانا زين العابدين ﷺ.

والمقام الثامن: دكة باب أمير المؤمنين ﷺ، وهو مقام نوح ﷺ.

والمقام التاسع: المكان الذي ضرب فيه أمير المؤمنين ﷺ، وهو الإيوان المجاور

١. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٠٦.

٢. مصباح الزائر، ص ٧٤ وما بعدها.

٣. المزار الكبير، ص ١٥٤ وما بعدها؛ مزار الشهيد، ص ٢٤٥ وما بعدها.

للباب المقدم ذكره .

والمقام العاشر : مقام مولانا الصادق عليه السلام .

وحيث كان الاعتبار مآ ذكر في البحار أكثر والجمع بين الترتيب بعد العمل على وفق...<sup>١</sup> .

فلنذكر الأعمال والأدعية على وفقه، فنقول: إنه لا بد في بيان هذه الفائدة التامة من ذكر مقدّمة ومقامات وخاتمة:  
أما المقدّمة؛ ففيها أمور:

الأول: في فضيلة مسجد الكوفة - أعني المسجد الأعظم - :

روى في البحار<sup>٢</sup> عن أبي عبد الله عليه السلام : صلاة في مسجد الكوفة تعدل ألف صلاة في غيره من المساجد .

وعنه عليه السلام : [ نعم المسجد مسجد الكوفة ]<sup>٣</sup> صَلَّى فِيهِ أَلْفَ نَبِيٍّ وَأَلْفَ وَصِيٍّ، وَمَنَّهُ فَارُ التَّوَرِّ، وَفِيهِ نَجْرَتُ<sup>٤</sup> السَّفِينَةِ، مَعِينَتُهُ رِضْوَانُ اللَّهِ، وَوَسْطُهُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِيسِرَتُهُ مَكْرٌ<sup>٥</sup> .  
وعنه عليه السلام : [ إِنَّ ]<sup>٦</sup> الْجُلُوسَ فِيهِ بِغَيْرِ صَلَاةٍ<sup>٧</sup> وَلَا ذِكْرٍ لِعِبَادَةِ، وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ [ مَا فِيهِ ]<sup>٨</sup> لَأَتَوْهُ وَلَوْ حَبْنُوا<sup>٩</sup> .

وعنه عليه السلام : من كانت له إلى الله تعالى حاجة فليقصد إلى مسجد الكوفة، وليسبغ وضوءه،

١ - في الأصل بياض بمقدار كلمتين أو أكثر .

٢ - بحار الأنوار، ج ٨٣ ص ٣٧٧، وج ١٠٠ ص ٣٩٧، ح ٣٤ .

و روي في : ثواب الأعمال، ص ٥١، ح ٣؛ جامع الأخبار، ص ١٧٨، ح ١٦ .

٣ - من المصادر .

٤ - كذا في المصادر، وفي الأصل: ومنه بحرت (نجت - ظ) .

٥ - روي في: ثواب الأعمال، ص ٥٠، ح ١؛ بحار الأنوار، ج ٨٣ ص ٣٧٧، وج ١٠٠ ص ٣٩٧، ح ٣٧ .

٦ - من المصادر .

٧ - في بعض المصادر: تلاوة .

٨ - من المصادر .

٩ - الحبو: المشي على اليدين والبطن أو الركبتين .

١٠ - روي في: الكافي، ج ٣، ص ٤٩٠، ح ١؛ الفارقات، ص ٢٨٧؛ كامل الزيارات، ص ١٧٣، ذيل ح ٤٦ مزار المفيد، ص ٢٢؛ تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ٢٥١، ذيل ح ٤٨٨، وج ٤، ص ٣٣، ذيل ح ٤٦٢ المزار الكبير، ص ١٢٤، ذيل ح ٤؛ جامع الأخبار، ص ١٧٧، ذيل ح ١٢؛ بحار الأنوار، ج ٨٣ ص ٣٥٩ و ٣٧٧، وج ١٠٠ ص ٣٩٨، ح ٤٠ .

وليصَلَّ في المسجد ركعتين؛ يقرأ في كلِّ واحدةٍ منهما فاتحة الكتاب وسبع سور معها، وهي: ﴿المعوذتان﴾ و﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و﴿قُلْ يَتَّيَّهَا الْكُفْرُونَ﴾ و﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ و﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾، فإذا فرغ من الركعتين وتشهد وسلم،<sup>١</sup> سأل الله حاجته؛ فإنها تُقضى بعون الله [إن شاء الله]<sup>٢</sup>.

الثاني: في بيان ما ورد كونه مطلوباً عند الدخول في الكوفة؛

ففي البحار<sup>٣</sup>: قل حين تدخلها:

بِسْمِ اللَّهِ، وَيَا اللَّهُ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اللَّهُمَّ أَنْزِلْنِي<sup>٤</sup> مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ.<sup>٥</sup>

الثالث: في بيان ما ورد كونه مطلوباً بعد الدخول وقبل الوصول إلى باب المسجد؛

ففي البحار<sup>٦</sup> ثم امش وأنت تكبر الله وتهلله وتحمده وتسبحه حتى تأتي باب المسجد.

الرابع: في بيان ما ورد كونه مطلوباً بعد الوصول إلى باب المسجد، وهو إذن

الدخول:

ففي البحار<sup>٧</sup> عن الشهيد<sup>٨</sup> ومؤلف المزار الكبير<sup>٩</sup>: إذا أتيت قفف على الباب المعروف بباب الفيل؛ فإنه روي عن مولانا أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: ادخل إلى الجامع من الباب الأعظم؛ فإنه روضة من رياض الجنة، فإذا أردت الدخول قفف على الباب.  
قال: ثم قال السيد<sup>١١</sup> وقل:

١. زاد في الأصل: ثم يسبح تسبيح الزهراء عليها السلام، وسأل الله حاجته....

٢. من المصادر.

٣. روي في: أمالي الطوسي، ص ٤١٦، ح ٩٣٦ وص ٧٣٤، ح ١٥٣٤؛ وسائل الشيعة، ج ٨، ص ١٣٤، ح ١٢؛ بحار الأنوار،

ج ٩١، ص ٣٤٤، ح ٧، وج ١٠٠، ص ٣٩٣، ح ٢٥.

٤. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٣١٧، ح ٢٥ وص ٤٠٩، ذيل ح ٦٦.

٥. في بعض المصادر: أنزلنا.

٦. روي في: مزار المفيد، ص ٧٤؛ مصباح المتهجد، ص ٧٤٠؛ مصباح الزائر، ص ٧٧.

٧. بحار الأنوار ج ١٠٠، ص ٤٠٩، ذيل ح ٦٦.

وانظر: مصباح الزائر، ص ٧٧.

٨. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٠٩، ح ٦٧.

٩. المزار، ص ٢٤٩.

١٠. المزار الكبير، ص ١٦١.

١١. مصباح الزائر، ص ٧٧.

السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ . السَّلَامُ عَلَى [مَوْلَانَا] ١ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، وَعَلَى مَجَالِسِهِ وَمَشَاهِدِهِ وَمَقَامِ حِكْمَتِهِ وَأَتَارِ آبَائِهِ آدَمَ وَنُوحَ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ، وَتِيَّانَ يَتَانِيَهُ . السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْحَكِيمِ الْعَدْلِ، الصَّدِيقِ الْأَكْبَرِ، الْفَارُوقِ بِالْقِسْطِ، الَّذِي فَرَّقَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْكَفْرِ وَالْإِيمَانِ، وَالشُّرْكِ وَالتَّوْحِيدِ؛ لِيَهْلِكَ مَنِ هَلَكَ عَنْ يَتْنِهِ، وَيَحْيَى مَنْ حَيَّيَ عَنْ يَتْنِهِ .

أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَخَاصَّةً نَفْسَ الْمُتَنَجِّبِينَ، وَزَيْنَ الصُّدِّيْقِينَ، وَصَابِرِ الْمُتَمَنِّحِينَ، وَأَنَّكَ حَكَمَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ، وَقَاضَى أَمْرَهُ، وَبَابَ حِكْمَتِهِ، وَعَاقِدَ عَهْدِهِ، وَالنَّاطِقُ بِوَعْدِهِ، وَالْحَبْلُ الْمَوْصُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ، وَكَهْفُ النَّجَاةِ، وَمِنْهَاجُ التَّقَى، وَالدَّرَجَةُ الْعُلْيَا، وَمُهَيِّمُ الْقَاضِيِ الْأَعْلَى، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، بِكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى، أَنْتَ وَلِيِّي وَسَيِّدِي وَوَسِيْلَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

ثم تدخل المسجد وتقول: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، هذا مقام العائذ بالله وبمحمد صلى الله عليه وآله [حبيب الله] ٢ ويولايه أمير المؤمنين والأئمة المهديين الصادقين الناطقين الراشدين، الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا، رضيت بهم أئمة وسادة وقادة ٣ وهداة وموالي، سلمت لأمر الله لا أشرك به شيئا، ولا أتخذ مع الله وليا، كذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعيدا، حسبي الله وأولياء الله .

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه وآله، وأن عليا والأئمة المهديين من ذريته - عليهم السلام - أولياؤه ٤ وحججه الله على خلقه .  
وأما المقامات فاثنا عشر :

المقام الأول: مقام إبراهيم، وهو عند المحراب الأول من المحاريب المبنية في هذه الأزمنة بالنسبة إلى الباب الشمالي المشهور بباب الفيل .

١ . من المصباح .

٢ . من المصباح .

٣ . المصباح والبحار :- وسادة وقادة .

٤ . في المصباح: أوليائي .

والعمل الوارد فيه كما في البحار<sup>١</sup>: أن يصلّى فيه أربع ركعات: ركعتان بالحمد والحمد، وركعتان بالحمد والحمد.

فمن الصادق عليه السلام: أنه صلّى فيه أربع ركعات<sup>٢</sup>.

وفيه<sup>٣</sup>: عن السيد عليه السلام أنه قال: إذا فرغت تسبّح تسبيح الزهراء عليه السلام، وقل:

السَّلَامُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً،  
وَجَعَلَهُمْ أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ، وَحُجَّةَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، ﴿وَسَلَّمْ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَالْأَخْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ﴾، ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾، ﴿سَلَّمْ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ - سبع مرّات -  
ثمّ تقول:

نَحْنُ عَلَى وَصِيَّتِكَ - يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ - الَّتِي أَوْصَيْتَ بِهَا ذُرِّيَّتَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَالصَّادِقِينَ،  
نَحْنُ مِنْ شِيَعَتِكَ وَشِيعَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْكَ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ  
وَالصَّادِقِينَ، وَنَحْنُ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ، وَدِينِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، وَالْأَيْمَةِ الْمَهْدِيَّةِ، وَوَلَايَةِ مَوْلَانَا  
عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ النَّذِيرِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتُهُ وَرِضْوَانُهُ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَى وَصِيهِ وَخَلِيفَتِهِ،  
الشَّاهِدِ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى خَلْفِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الصَّادِقِ الْأَكْبَرِ وَالْفَارُوقِ الْمُسَيَّبِ،  
الَّذِي أَخَذَتْ يَنْعَتَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ. رَضِيَتْ بِهِمْ أَوْلِيَاءَ وَمَوَالِيٍّ وَحُكَّامًا فِي نَفْسِي وَوَلَدِي وَأَهْلِي،  
وَمَالِي وَقِسْمِي، وَجَلِيٍّ وَأَخْرَامِي، وَإِسْلَامِي وَدِينِي، وَدُنْيَايَ وَأَخْرَجْتَنِي، وَمَخْبَايَ وَمَمَاتِي.

أَنْتُمْ الْأَيْمَةُ فِي الْكِتَابِ، وَقَضَلُ الْخِطَابِ، وَأَعْيُنُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَنَامُ، وَأَنْتُمْ حُكَمَاءُ اللَّهِ [فِي  
أَرْضِهِ] <sup>٥</sup> وَيَكُمُ حَكَمُ اللَّهِ، وَيَكُمُ عَرَفُ حَقِّ اللَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

أَنْتُمْ نُورُ اللَّهِ مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَمِنْ خَلْفِنَا. أَنْتُمْ سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي بِهَا سَبَقَ الْقَضَاءُ، يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

١. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٠، ذيل ح ٦٧. وانظر: المزار الكبير، ص ١٦٤.

٢. مزار الشهيد، ص ٢٥١؛ بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٠، ضمن ح ٦٨.

٣. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٠.

٤. مصباح الزائر، ص ٧٨. وانظر: مزار الشهيد، ص ٢٥١.

٥. من المصباح.

[أنا] لَكُمْ مُسَلِّمٌ تَسْلِيمًا، لَا أُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي بِكُمْ، وَمَا كُنْتُ لِأَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانِي اللَّهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا.

المقام الثاني: دكة القضاء، وهو مكان حكم أمير المؤمنين عليه السلام، وهي عند المحراب، المبنية في صحن المسجد بقرب المسقف الشرقي والشمال.

قال في البحار: <sup>٢</sup> ثم امض إلى دكة القضاء فصل عليها ركعتين؛ تقرأ فيهما بعد الحمد ما أردت، فإذا فرغت منهما سلمت وسبحت تسبيح الزهراء عليها السلام وقل:

يا مالكي ومملكي ومُتَمَدِّي <sup>٣</sup> بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقِي، وَجِهِي خَاصِعٌ لِمَا تَعْلُوهُ  
الْأَفْدَامُ لِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ <sup>٤</sup>، لَا تَجْعَلْ هَذِهِ الشُّدَّةَ وَلَا هَذِهِ الْمِخْنَةَ مُتَّصِلَةً بِاسْتِصَالِ الشَّاقَّةِ <sup>٥</sup>،  
وَأَمْتَحِنِي مِنْ فَضْلِكَ مَا لَمْ تَمْنَحْ بِهِ أَحَدًا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ، أَنْتَ الْقَدِيمُ الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ تَزَلْ وَلَا تَزَالُ، صَلِّ  
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَزَكِّ عَمَلِي، وَبَارِكْ لِي فِي أَجَلِي، وَاجْعَلْنِي مِنْ  
عَتَقَائِكَ [وَطَلْقَائِكَ] <sup>٦</sup> مِنْ النَّارِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ <sup>٧</sup>.

المقام الثالث: بيت الطشت، وهو كالسرداب المبنية في الصحن المتصل بدكة القضاء.

قال في البحار: <sup>٨</sup> تصلي هناك ركعتين؛ كما عن أبي عبد الله عليه السلام، فإذا سلمت وسبحت  
قل:

اللَّهُمَّ إِنِّي ذَخَرْتُ تَوْحِيدِي إِيَّاكَ، وَمَغْرَفْتِي بِكَ، وَإِخْلَاصِي لَكَ، وَإِقْرَارِي بِرُبُوبِيَّتِكَ،

١. من المصباح.

٢. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١١.

٣. في بعض المصادر: وَمُتَمَدِّي.

٤. أي أسجد بوجهي الذي هو أشرف أعضائي على التراب الذي هو أذل الأشياء، ويوطأ عليه بالأقدام؛ خضوعاً لجلال وجهك الكريم.

٥. الشاقفة: قرحة تخرج في أسفل القدم فتكوى فتذهب، وإذا قطعت مات صاحبها؛ يقال: استأصل الله شاقفته: أي أذهب كما تذهب تلك القرحة، أو معناه: أزاله من أصله.

٦. من المصباح و مزار الشهيد.

٧. المزار الكبير، ص ١٧٦ - ١٧٧؛ مصباح الزائر، ص ٧٩؛ مزار الشهيد، ص ٢٦٧.

٨. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٢.

وَذَخَرْتُ وِلَايَةَ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِمَغْفِرَتِهِمْ مِنْ بَرِّيَّتِكَ - مُحَمَّدٌ وَعِزَّتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ<sup>١</sup> -  
 لِيَوْمٍ فَرَعِي إِلَيْكَ عَاجِلاً وَآجِلاً، وَقَدْ فَرَعْتُ إِلَيْكَ وَالنَّيْمُ يَا مَوْلَايَ فِي هَذَا النَّيْمِ، وَفِي  
 مَوْقِفِي هَذَا، وَسَأَلْتُكَ مَا زَكَيْ<sup>٢</sup> مِنْ نِعْمَتِكَ، وَإِزَاحَةَ مَا أَخْشَاهُ مِنْ نِقْمَتِكَ، وَالْبَرَكَاتَةَ فِي  
 مَا<sup>٣</sup> رَزَقْتَنِي، وَتَخْصِيصَ صَدْرِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَجَائِحَةٍ وَمَغْصَبَةٍ فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي، يَا  
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>٤</sup>.

وفي بعض كتب الدعاء زيادة هذا قبل «يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»:

وَتَقَبَّلْ دُعَائِي، وَاسْمَعْ نَجْوَايَ، يَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ، وَيَا بَارِيَّ التُّفُوسِ بَعْدَ الْعَوْتِ، صَلِّ عَلَيَّ  
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاسْتَجِبْ لِي وَاغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيْيَ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، إِنَّكَ غَفُورٌ  
 رَحِيمٌ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

المقام الرابع: مقام نبينا خاتم النبيين محمد بن عبد الله ﷺ، وهو عند المحراب  
 المبني في وسط المسجد عند الحجر الطويل المنحوت المنصوب فيه أمام غدير  
 مشهور بمحل سفينة نوح ﷺ الذي يقال: إنه مكان صلى نبينا ﷺ ركعتين محاذاً له في  
 السماء عند النزول من المعراج.

قال في البحار<sup>٥</sup>: قال السيد<sup>٦</sup>: تصلي هناك ركعتين؛ تقرأ في الأولى الحمد والحمد،  
 وفي الثانية الحمد والكافرون، فإذا سلمت وسبحت فقل:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، إِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ، وَدَاوُدُ دَارُ السَّلَامِ، حَبِيبُنَا رَبُّنَا مِنْكَ

بِالسَّلَامِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ ابْتِغَاءَ رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ وَمَغْفِرَتِكَ، وَتَعْظِيماً لِمَسْجِدِكَ.

اللَّهُمَّ فَصَّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْفَعْهَا فِي عَلِيِّينَ، وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

١. كذا في المصادر، وفي الأصل: عليه وعليهم.

٢. في المصباح: سعادتي، وفي مزار الشهيد: مادتي.

٣. في مزار الشهيد: في جميع ما.

٤. مصباح الزائر، ص ٨٠؛ مزار الشهيد، ص ٢٤٨.

٥. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٢.

٦. مصباح الزائر، ص ٨٠.



ثم قال<sup>١</sup>: قال الشهيد<sup>٢</sup> ومؤلف المزار الكبير<sup>٣</sup> بعد عمل الأسطوانة الرابعة:

ثم تصلي في صحن المسجد أربع ركعات للحوائج: ركعتين بالحمد و«قل هو الله أحد»، وركعتين بالحمد و«إنا أنزلناه»، فإذا فرغت فسبح تسبيح الزهراء<sup>٤</sup>.

فقد روي عن أبي عبد الله<sup>٥</sup> أنه قال لبعض أصحابه: يا فلان، أما تغدو في الحاجة؟ أما تمر في المسجد الأعظم عندكم في الكوفة؟ قال: بلى. قال: فصل في أربع ركعات، وقل<sup>٦</sup>:

إلهي إن كنت قد عصيتك فإني قد أظننتك في أحب الأشياء إليك، لم أتخذ لك ولداً، ولم أذع لك شريكاً، وقد عصيتك في أشياء كثيرة على غير وجه المكابرة لك، ولا الاستيبار عن عبادتك، ولا الجحود لرؤيتك، ولا الخروج عن التبودية لك<sup>٥</sup>، ولكن اتبعت هواي، وأزليت الشيطان بغد الحجة [علي<sup>٦</sup>] والبيان، فإن تعذبتني فبدوني غير ظالم أنت لي، وإن تعف عني وترحمني فبجودك<sup>٧</sup> وكرمك يا كريم.

وتقول أيضاً:

عذوت بحول الله وقوته، عذوت بغير حولي وبني ولا قوة ولكن بحول الله وقوته.

يا رب، أسألك بركة هذا النبي، وبركة أهله، وأسألك أن تزقني رزقاً حلالاً طيباً تشوقه إليّ

بحولك وقوتك، وأنا خائف في عافيتك<sup>٩</sup>.

المقام الخامس: مقام آدم<sup>١٠</sup>، وهو عند المحراب المبني في جنوب الصحن قرب

المسقّف الجنوبي الذي ليس بعده في الصحن من الجانب الشرقي محراب، وهو عند

١. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٤، ح ٤٩.

٢. مزار الشهيد، ص ٢٥٣.

٣. المزار الكبير، ص ١٦٤.

وانظر: فضل الكوفة ومساجدها، ص ٧٣، مصباح الزائر، ص ٨١.

٤. أي في القنوت أو السجود.

٥. كذا في المزار الكبير ومزار الشهيد والبحار، وفي الأصل: عبوديتك.

٦. من مزار الشهيد.

٧. في مزار الشهيد: غير ظالم لي، وإن تعف عني فبجودك.

٨. كذا في جميع المصادر، وفي الأصل: خائض.

و«خفّض بالمكان» أقام فيه. المعجم الوسيط، ج ١، ص ٢٤٦ «خفّض».

٩. الكافي، ج ٣، ص ٤٧٥، ح ٥؛ وسائل الشيعة، ج ٨، ص ١٢٤، ح ٥؛ مستدرک الوسائل، ج ٤، ص ٣١٣، ح ٤.

الأسطوانة السابعة الجنوبية .

قال في البحار<sup>١</sup> حاكياً عن السيد<sup>٢</sup>: ثم امض إلى الأسطوانة السابعة، وقف عندها واستقبل القبلة، وقل:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِإِثْمِهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى آيِنَا آدَمَ وَأَمْنَا حَوَاءَ، السَّلَامُ عَلَى هَائِلِ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، السَّلَامُ عَلَى مَوَاهِبِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ، السَّلَامُ عَلَى شَيْثِ صَفْوَةِ اللَّهِ الْمُخْتَارِ الْأَمِينِ، وَعَلَى الصَّفْوَةِ الصَّادِقِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبِينَ أَوْلِيهِمْ وَأَخْرِيهِمْ، السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ، وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْمُخْتَارِينَ، السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبِينَ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فِي الْأَوَّلِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فِي الْآخِرِينَ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ<sup>٣</sup>، السَّلَامُ عَلَى الْأَنْمَةِ الْهَادِيْنَ شُهَدَاءِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّقِيبِ الشَّاهِدِ عَلَى الْأُمَّةِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

ثم تصلي عندها أربع ركعات: تقرأ في الأولى الحمد والحمد، وفي الثانية الحمد والحمد، وفي الثالثة والرابعة مثل ذلك، فإذا فرغت وسبحت تسبيح الزهراء عليها السلام فقل:

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَأِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي الْإِيمَانِ مِنِّي بِكَ، مَتَى مَنَّاكَ عَلَيَّ لَأَمْتًا مِنِّي بِهِ عَلَيْكَ، وَأَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ لَكَ، لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا<sup>٤</sup>، وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا، وَقَدْ عَصَيْتُكَ فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمَكَابِرَةِ<sup>٥</sup> لَكَ، وَلَا الْاسْتِكْبَارَ عَنْ عِبَادَتِكَ<sup>٦</sup>، وَلَا الْخُرُوجَ عَنْ عِبُودِيَّتِكَ، وَلَا الْجُحُودَ لِرُؤُوسِيَّتِكَ، وَلَكِنْ أَتَّبَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّتْنِي الشَّيْطَانُ بَعْدَ الْحُجَّةِ عَلَيَّ وَالْبَيَانِ، فَإِنْ تَعَدَّبْنِي فَبِدُئُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ لِي، وَإِنْ تَعَفَّ عَنِّي وَتَرَحَّمْنِي فَبِجُودِكَ وَكَرَمِكَ يَا كَرِيمُ .

١ . بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٢-٤١٤ .

٢ . مصباح الزائر، ص ٨٠ .

٣ . المصباح والبحار: - سيدة نساء العالمين .

٤ . كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: فأني قد أطعتك في أحب الأشياء إليك الإيمان بك متى منك به علي لا متى مني به عليك، وأطعتك في أحب الأشياء لك؛ لم أتخذ لك ولداً.....

٥ . المكابرة: المعاندة .

٦ . المصباح والبحار: - ولا الاستكبار عن عبادتك .

اللَّهُمَّ إِنَّ دُنُوبِي قَدْ كَثُرَتْ وَالْمَ يَنْبِقُ لَهَا إِلَّا رَجَاءُ عَفْوِكَ، وَقَدْ قَدَّمْتُ آلَةَ الْحِزْمَانَ، فَأَنَا أَسْأَلُكَ  
اللَّهُمَّ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ، وَأَطْلُبُ مِنْكَ مَا لَا أَسْتَحِقُّهُ.

اللَّهُمَّ إِنْ تَعَذَّبَنِي فَبِدُنُوبِي وَلَمْ تَظْلِمْنِي شَيْئًا، وَإِنْ تَغْفِرْ لِي فَخَيْرٌ رَاحِمٍ أَنْتَ يَا سَيِّدِي.

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ وَأَنَا أَنَا، أَنْتَ الْعَوَاذُ بِالْمَغْفِرَةِ وَأَنَا الْعَوَاذُ بِالذُّنُوبِ، وَأَنْتَ الْمُتَمَتِّعُ بِالْحِلْمِ وَأَنَا  
الْعَوَاذُ بِالْجَهْلِ.

اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ يَا كَنْزَ الصُّعْفَاءِ، يَا عَظِيمَ الرَّجَاءِ، يَا مُنْقِذَ الْغُرَقَى، يَا مُنْجِي الْهَلْكَى، يَا مُعِيتَ  
الْأَحْيَاءِ، يَا مُحْيِي الْمَوْتَى، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي سَجَدَ لَكَ شِعَاعُ الشَّمْسِ،<sup>١</sup> وَدَوِيُّ الْمَاءِ<sup>٢</sup>  
وَحَفِيفُ الشَّجَرِ، وَتُورُ الْقَمَرِ، وَظُلْمَةُ اللَّيْلِ، وَضَوْءُ النَّهَارِ، وَخَفَقَانُ الطَّيْرِ<sup>٣</sup>.

فَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ يَا عَظِيمُ بِحَقِّكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ عَلَيْكَ،  
وَبِحَقِّكَ عَلَى عَلِيٍّ، وَبِحَقِّ عَلِيٍّ عَلَيْكَ، وَبِحَقِّكَ عَلَى فَاطِمَةَ، وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ عَلَيْكَ<sup>٤</sup>، وَبِحَقِّكَ عَلَى  
النَّحْسِ، وَبِحَقِّ الْحَسَنِ عَلَيْكَ، وَبِحَقِّكَ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْكَ، فَإِنَّ حُقُوقَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ  
أَفْضَلِ إِنْعَامِكَ عَلَيْهِمْ، وَبِالشَّأْنِ الَّذِي لَكَ عِنْدَهُمْ، وَبِالشَّأْنِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ، صَلَّى عَلَيْهِمْ يَارَبِّ صَلَاةٍ  
دَائِمَةً مُتَّهِي رِضَاكَ، وَأَغْفِرْ لِي يَوْمَ الذُّنُوبِ الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ، وَأَرْضِ عَنِّي خَلْقَكَ، وَأَنْعِمْ عَلَيَّ  
بِعَمَّتِكَ كَمَا أَنْعَمْتَهَا عَلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ، وَلَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ عَلَيَّ فِيهَا آمِنَتَانَا، وَأَمْتَنَ عَلَيَّ  
كَمَا مَنَّتَ عَلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ، يَا كَهْمِص.

اللَّهُمَّ فَكَمَا صَلَّيْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَاسْتَجِبْ لِي دُعَائِي فِيمَا سَأَلْتُ<sup>٥</sup> يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ.  
ثُمَّ اسْجُدْ، وَقُلْ فِي سَجُودِكَ:

يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلَى حَوَائِجِ السَّائِلِينَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي صَمِيرِ الصَّامِتِينَ، يَا مَنْ لَا يَخْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ،

١ . المصباح والبحار: - قد كثرت و .

٢ . أي: تذلل وانقاد وجرى بأمرك وتديريك فيه .

٣ . دوي الماء: صوته عند الجري والتحرك .

٤ . خفقان الطير: طيرانه وضربه بجناحيه . القاموس المحيط، ص ١١٣٦ «خفق» .

٥ . المصباح: - وبحقك على فاطمة، وبحق فاطمة عليك .

٦ . في المصباح: سألتك .

يَا مَنْ يَغْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ<sup>١</sup> وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، يَا مَنْ أَنْزَلَ الْعَذَابَ عَلَى قَوْمِ يُونُسَ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ فَدَعَاؤُهُ وَتَضَرُّعُهُوَ إِلَيْهِ فَكَشَفَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَمَتَّعَهُمْ إِلَى حِينٍ، قَدْ تَرَى مَكَانِي، وَتَسْمَعُ دُعَائِي، وَتَعْلَمُ سِرِّي وَعَلَاتِي وَحَالِي، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَكْفِنِي مَا أَمْتَنِي مِنْ أَمْرِ [دِينِي وَ] دُنْيَايَ وَأُخْرَتِي، يَا سَيِّدِي يَا سَيِّدِي - سبعين مرة -<sup>٣</sup>.

ثم أرفع رأسك من السجود، وقل:

عَدَوْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ، عَدَوْتُ بِغَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةَ وَلَكِنْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ<sup>٤</sup>، يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بَرَكَةَ هَذَا الْمَوْضِعِ وَبَرَكَةَ أَهْلِهِ، وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ رِزْقِكَ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا تَسُوِّقُهُ إِلَيَّ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَأَنَا فِي حِفْظِ مَنِّكَ خَائِضٌ فِي عَافِيَتِكَ<sup>٥</sup>، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>٦</sup>.

المقام السادس: مقام جبرئيل عليه السلام، وهو عند المحراب المبنّي عند الأسطوانة الخامسة من الأسطوانات الجنوبية الواقعة في صحن المسجد بعد مقام آدم عليه السلام في الجانب الغربي منه في الصحن في محاذة محراب مبنّي في المسقف منسوب إلى مولانا أمير المؤمنين عليه السلام؛ ويقال: إنّه مكان صلى جبرئيل عليه السلام في السماء محاذياً له ليلة معراج النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

قال في البحار<sup>٧</sup>: قال السيد عليه السلام<sup>٨</sup>: ثمّ تصلّي عند الخامسة ركعتين تقرأ فيهما الحمد وما شئت من السور، فإذا سلّمت وسبّحت فقل:

١. إشارة إلى قوله تعالى في سورة المؤمن، الآية ١٩: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾ وهي صفة النظرة: أي: يعلم النظرة المستترقة إلى ما لا يحل.

٢. روى الصدوق عليه السلام في معاني الأخبار (ص ١٤٧، ح ١) بإسناده عن عبد الرحمن بن مسلمة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله صلى الله عليه وآله وسلم: «يعلم خائنة الأعين»، فقال: ألم تر إلى الرجل ينظر إلى الشيء وكأنّه لا ينظر إليه؟ ذلك خائنة الأعين.

٣. كذا في المصباح، والبحار، وفي الأصل: ... يونس وهم أن.

٤. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: ... آخرتي، يا سيدي - سبعين مرة -.

٥. المصباح والبحار: - عدوت... وقوته.

٦. في المصباح والبحار: بحولك وقوتك وأنا خائض في عافية.

٧. وانظر: فضل الكوفة ومساجدها، ص ١٧٥، المزار الكبير، ص ١٦٤ - ١٦٦، مزار الشهيد، ص ٢٥٧ - ٢٥٩، الصحيفة

السجادية الجامعة، ص ٥٣٤، دعاء ٢٢٩ و ٥٣٧، دعاء ٢٣٣.

٨. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٥.

٩. مصباح الزائر، ص ٨٣.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمِيعِ أَسْمَائِكَ كُلِّهَا مَا عَلِمْنَا مِنْهَا وَمَا لَا نَعْلَمُ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ  
 الْأَعْظَمِ الْكَبِيرِ الْأَكْبَرِ، الَّذِي مَن دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ، وَمَن سَأَلَكَ بِهِ أُعْطِيْتَهُ، وَمَن اسْتَضَرَّكَ بِهِ نَصَرْتَهُ، وَمَن  
 اسْتَعْفَرَكَ بِهِ عَفَرْتَ لَهُ، وَمَن اسْتَعَاكَ بِهِ أَعْنْتَهُ، وَمَن اسْتَرْزَقَكَ بِهِ رَزَقْتَهُ، وَمَن اسْتَغَاكَ بِهِ أَغْنَيْتَهُ، وَمَن  
 اسْتَرْحَمَكَ بِهِ رَحِمْتَهُ، وَمَن اسْتَجَارَكَ بِهِ أَجْرْتَهُ، وَمَن تَوَكَّلَ عَلَيْكَ بِهِ كَفَيْتَهُ، وَمَن اسْتَضَمَّكَ بِهِ  
 عَضَمْتَهُ، وَمَن اسْتَنْفَذَكَ بِهِ مِنَ النَّارِ أَنْفَذْتَهُ، وَمَن اسْتَغَاكَ بِهِ تَعَطَّفْتَ لَهُ، وَمَن أَمَلَكَ بِهِ أُعْطِيْتَهُ، الَّذِي  
 اتَّخَذْتَ بِهِ أَدَمَ صَفِيًّا، وَتُوحًا نَجِيًّا، وَإِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، وَمُوسَى كَلِيمًا، وَعِيسَى رُوحًا وَمُحَمَّدًا حَبِيبًا،  
 وَعَلِيًّا وَصِيًّا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - أَنْ تَقْضِيَ لِي حَوَائِجِي، وَتَعْفُوَ عَمَّا سَلَفَ مِن دُنُوبِي، وَتَتَفَضَّلَ  
 عَلَيَّ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا مُفْرَجَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ، وَيَا  
 غِيَاثَ الْمَلْهُوفِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ثم قال: وقد ذكر أنه يدعو [أيضاً] <sup>٢</sup> عند الخامسة بالدعاء الذي قدمناه وقت استقبال القبلة عند السابعة.

المقام السابع: مقام سيّد الساجدين مولانا الإمام زين العابدين عليّ بن الحسين عليه السلام، وهو - كما مرّ - عند المحراب المبنّي في الجانب الجنوبي الغربي، وليس في الصحن في جانب الجنوب والغرب بعده محراب، وهو يكون في ذلك الجانب محاذياً للمنبر بالنسبة إلى من استقبله.

قال في البحار<sup>٣</sup>: ثم امض إلى دكة مولانا<sup>٤</sup> زين العابدين عليه السلام، وهي عند الأسطوانة الثالثة ممّا يلي باب كنده، فنصليّ عليها ركعتين تقرأ فيهما الحمد ومهما أردت، فإذا سلّمت وسبّحت فقل:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنَّ دُنُوبِي قَدْ كَثُرَتْ وَلَمْ يَبْقَ لَهَا إِلَّا رَجَاءُ عَفْوِكَ، وَقَدْ قَدِمْتُ آلَةَ الْجِزْمَانِ إِلَيْكَ، فَأَنَا أَسْأَلُكَ

١. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: أنت الذي.

٢. من المصباح والبحار.

٣. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٥، نقلاً عن مصباح الزائر، ص ٨٤.

٤. المصباح والبحار: - مولانا.

اللَّهُمَّ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ، وَأَطْلُبُ مِنْكَ مَا لَا أَسْتَحِقُّهُ .

اللَّهُمَّ إِنْ تَعَذَّبْنِي فَبِدُونِي وَلَمْ تَظْلِمْنِي شَيْئاً، وَإِنْ نَفَعْتَ لِي فَخَيْرٌ رَاحِمٍ أَنْتَ يَا سَيِّدِي .

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ وَأَنَا أَنَا، أَنْتَ الْعَوَادُ بِالْمَغْفِرَةِ، وَأَنَا الْعَوَادُ بِالذُّنُوبِ، وَأَنْتَ الْمُتَفَضَّلُ بِالْحِلْمِ، وَأَنَا

الْعَوَادُ بِالْجَهْلِ .

اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ يَا كَنَزَ الضُّعْفَاءِ، يَا عَظِيمَ الرَّجَاءِ، يَا مُنْقِذَ الْغَرَقَى، يَا مُنْجِي الْهَلَكَى،

يَا مُبِيحَ الْأَحْيَاءِ، يَا مُخَيِّبَ الْمَوْتَى، أَنْتَ اللَّهُ [الَّذِي] لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي سَجَدَ لَكَ

شُعَاعُ الشَّمْسِ، وَنُورُ الْقَمَرِ، وَظُلْمَةُ اللَّيْلِ، وَضَوْءُ النَّهَارِ، وَخَفَقَانُ الطَّيْرِ . فَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ

يَا عَظِيمَ، بِحَقِّكَ - يَا كَرِيمَ - عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ عَلَيْكَ<sup>١</sup>، وَبِحَقِّكَ

عَلَى عَلِيٍّ، وَبِحَقِّ عَلِيٍّ عَلَيْكَ، وَبِحَقِّكَ عَلَى فَاطِمَةَ، وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ عَلَيْكَ، وَبِحَقِّكَ عَلَى الْحَسَنِ،

وَبِحَقِّ الْحَسَنِ عَلَيْكَ، وَبِحَقِّكَ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْكَ؛ فَإِنَّ حُقُوقَهُمْ مِنْ أَفْضَلِ إِنْعَامِكَ

عَلَيْهِمْ، وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكَ عِنْدَهُمْ، وَبِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ، صَلَّى - يَا رَبِّ - عَلَيْهِمْ صَلَاةً دَائِمَةً مُنْتَهَى

رِضَاكَ، وَ<sup>٢</sup> اغْفِرْ لِي بِهِمُ الذُّنُوبَ الَّتِي يَنْبِي وَيَنْتَكُ، وَأَتِمِّمْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ كَمَا أَنْتَمَّتْهَا عَلَى آبَائِي [مَنْ قَبْلَ

يَا كَهَيْمِص .

اللَّهُمَّ [كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَاسْتَجِبْ لِي دُعَائِي فِيمَا سَأَلْتُكَ .

ثُمَّ ضَعَّ حَذَاكَ الْأَيْمَنَ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَالَ:

يَا سَيِّدِي، يَا سَيِّدِي، يَا سَيِّدِي، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْ لِي، وَاغْفِرْ لِي، وَاغْفِرْ لِي<sup>٣</sup> .

وَأَكْثَرَ مِنْ قَوْلِكَ ذَلِكَ، وَاخْشَعْ وَأَبْكَ، وَكَذَا اصْنَعْ بِالْخَدِّ الْأَيْسَرِ، ثُمَّ ادْعُ بِمَا أَحْبَبْتَ<sup>٤</sup> .

المقام الثامن: مقام نوح عليه السلام، وهو عند المحراب المبنِي في المسقف الجنوبي من

المسجد في جانب الغرب من المنبر .

١ . كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: بحقك - يا كريم - على محمد وآله الصادقين، وبحقهم عليك .

٢ . من المصباح والبحار .

٣ . في المصباح: - اغفر لي، اغفر لي .

٤ . انظر: فضل الكوفة ومساجدها، ص ٧٤؛ المزار الكبير، ص ١٦٥؛ مزار الشهيد، ص ٢٥٥ .

وقد تقدّم نحوه قريباً .

قال في البحار<sup>١</sup>: ثم امض إلى دكة باب أمير المؤمنين عليه السلام فصل عليها أربع ركعات بالحمد وما شئت من القرآن، فإذا فرغت وسبحت فقل:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافِضْ حَاجَتِي يَا اللَّهُ، يَا مَنْ لَا يَجِيبُ سَائِلُهُ، وَلَا يَنْفَعُ نَائِلُهُ، يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، يَا رَبَّ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَاوَاتِ، يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ<sup>٢</sup>، يَا وَاسِعَ الْعَطِيَّاتِ، يَا دَافِعَ التَّقَمَّاتِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ، عُدَّ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ وَقَضَيْتَ لِي إِحْسَانِكَ، وَاسْتَجِبْ دُعَائِي فِيمَا سَأَلْتُكَ وَطَلَبْتُ مِنْكَ، بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَوَصِيِّكَ وَأَوْلِيائِكَ الصَّالِحِينَ .

صفة صلاة أخرى عند الباب المذكور، وهما ركعتان، فإذا فرغت منهما وسبحت فقل:

اللَّهُمَّ إِنِّي حَلَبْتُ بِسَاحَتِكَ لِعِلْمِي بِوَحْدَانِيَّتِكَ وَصَمَدِيَّتِكَ، وَأَنْتَ لَا قَادِرَ عَلَى قَضَاءِ حَاجَتِي غَيْرُكَ، وَقَدْ عَلِمْتُ يَا رَبُّ أَنَّ كُلَّمَا شَاهَدْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ أَشَدَّتْ فَاغْتِي إِلَيْكَ، وَقَدْ طَرَقَنِي يَا رَبُّ مِنْ مِهْمٍ أَمْرِي مَا قَدْ عَرَفْتَهُ، لِأَنَّكَ عَالِمٌ غَيْرُ مُعَلَّمٍ، وَأَسْأَلُكَ بِالِاسْمِ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى السَّمَاوَاتِ فَاسْتَشَقَّتْ، وَعَلَى الْأَرْضِينَ فَانْتَبَسَطَتْ، وَعَلَى النُّجُومِ فَانْتَشَرَتْ<sup>٣</sup>، وَعَلَى الْجِبَالِ فَاسْتَفْرَزَتْ، وَعَلَى الرِّيَّاحِ فَدَّرَتْ<sup>٤</sup>.

وَأَسْأَلُكَ بِالِاسْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ<sup>٥</sup>، وَعِنْدَ عَلِيِّ، وَعِنْدَ الْحَسَنِ، وَعِنْدَ الْحُسَيْنِ، وَعِنْدَ الْأَيْمَةِ كُلِّهِمْ - صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُقْضِيَ لِي يَا رَبُّ حَاجَتِي، وَتُسِّرَ لِي<sup>٦</sup> عَسِيرَهَا، وَتَكْفِينِي مِهْمَهَا، وَتَفْتَحَ لِي مَقْفَلَهَا<sup>٧</sup>، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ<sup>٨</sup> فَلَكَ الْحَمْدُ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَكَ الْحَمْدُ، غَيْرُ جَائِرٍ فِي حُكْمِكَ، وَلَا حَائِفٍ<sup>٩</sup> فِي عَدْلِكَ.

١ . مصباح الزائر، ص ٨٥ عنه بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٦.

٢ . في البحار: الكُرْبَاتِ.

٣ . كذا في المصباح، وفي الأصل والبحار: فانتشرت.

٤ . المصباح والبحار: - وَعَلَى الرِّيَّاحِ فَدَّرَتْ.

٥ . لم ترد الصلوات في المصباح والبحار.

٦ . المصباح والبحار: - لِي.

٧ . في المصباح والبحار: قفلها.

٨ . المصباح: - ذَلِكَ.

٩ . الحَيْفُ: الجُورُ والظُّلْمُ. القاموس المحيط، ص ١٠٣٧ (حيف).

ثم تبسط خدك الأيمن على الأرض، وتقول:

اللَّهُمَّ إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ دَعَاكَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَأَنَا  
أَدْعُوكَ فَاسْتَجِبْ لِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ<sup>١</sup>  
وتدعو بما تحب .

ثم تقلب خدك الأيسر وتقول:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَ بِالِدُعَاءِ وَتَكَفَّلْتَ بِالِاجَابَةِ، وَأَنَا أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ، وَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي، يَا كَرِيمَ .

ثم تعود إلى السجود وتقول:

يَا مُعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَيَا مُدِيلُ كُلِّ عَزِيزٍ، تَعَلَّمَ كُرْبَتِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ<sup>٢</sup>، وَفَرِّجْ عَنِّي، يَا كَرِيمَ<sup>٣</sup>.  
صفة صلاة للحاجة عند الباب المذكور: تصلي أربع ركعات، فإذا فرغت وسبحت

فقل:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَا تَرَاهُ الْعَيُّونُ، وَلَا تُحِيطُ بِهِ الظُّنُونُ، وَلَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، وَلَا تُغَيِّرُهُ  
الْحَوَادِثُ، وَلَا تُفَيِّيه الدُّهُورُ .

تَعَلَّمَ<sup>٤</sup> مَتَائِقِلَ الْجِبَالِ، وَمَكَائِلَ الْبِحَارِ، وَوَرَقَ الْأَشْجَارِ، وَزَمَلَ الْفِقَارِ، وَمَا أَضَاءَتْ بِهِ الشَّمْسُ  
وَالْقَمَرُ، وَأظْلَمَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، وَوَضَعَ بِهِ<sup>٥</sup> النَّهَارُ .

لا تُؤَارِي مِنْكَ سَمَاءَ سَمَاءَ، وَلَا أَرْضُ أَرْضاً، وَلَا جِبَلٌ مَا فِي أَضْلِهِ، وَلَا بَحْرٌ مَا فِي قَعْرِهِ .

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ أُمُورِي آخِرَهَا<sup>٦</sup>، وَخَيْرَ أَعْمَالِي  
خَوَاتِمَهَا، وَخَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ أَلْفَاكَ فِيهِ<sup>٧</sup>، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

١ . المصباح والبحار: - عليك .

٢ . في البحار: وآل محمد .

٣ . المصباح: - يا كريم .

٤ . كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: يا مَنْ يَعْلَمُ .

٥ . المصباح والبحار: عَلَيَّ .

٦ . خَيْرَ عُمُرِي آخِرُهُ - خ ل . - وفي المصباح والبحار: خَيْرَ أَمْرِي آخِرُهُ .

٧ . المصباح والبحار: - فيه .



اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ، وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ، وَمَنْ بَغَانِي يَهْلِكْهُ فَأَهْلِكْهُ، وَأَكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي  
مِمَّنْ أَدْخَلَ أَهْمَهُ عَلَيَّ .

اللَّهُمَّ أَدْخَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ، وَاسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ الْوَاقِي، يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا  
يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ، أَكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَصَدِّقْ قَوْلِي وَقَلْبِي، يَا شَفِيقُ يَا رَافِقُ، فَرِّجْ  
عَنِّي الْمَضِيقَ، وَلَا تُحَمِّلْنِي مَا لَا أُطِيقُ .

اللَّهُمَّ اخْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ، وَازْحَمْنِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا عَلِيُّ يَا  
عَظِيمُ، أَنْتَ عَالِمٌ بِحَاجَتِي، وَعَلَى قَضَائِهَا قَدِيرٌ، وَهِيَ لَدَيْكَ بَسِيرٌ، وَأَنَا إِلَيْكَ قَبِيرٌ، فَمَنْ عَلَيَّ بِهَا يَا  
كَرِيمُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

ثمَّ تسجد، وتقول:

إِلَهِي قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَقْضِهَا وَقَدْ أَحْضَيْتَ دُؤُوبِي، فَصَلِّ عَلَيَّ  
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاغْفِرْ هَالِي<sup>٢</sup> يَا كَرِيمُ .

ثمَّ تَقَلِّبْ خَدَّكَ الْأَيْمَنَ، وَتَقُولُ:

إِنْ كُنْتُ بِشَسِّ الْعَبْدِ فَأَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ، إِفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ، يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ .

ثمَّ تَقَلِّبْ خَدَّكَ الْأَيْسَرَ، وَتَقُولُ:

اللَّهُمَّ إِنْ عَظَّمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ، فَلْيُخْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ يَا كَرِيمُ .

ثمَّ تَعُودُ إِلَى السُّجُودِ، وَتَقُولُ:

أَرْحَمَ مَنْ أَسَاءَ وَأَفْتَرَفَ، وَاسْتَكَانَ وَاعْتَرَفَ<sup>٣</sup> .

المقام التاسع: مقام أمير المؤمنين عليه السلام، وهو عند المحراب المنسوب إليه عليه السلام المبنى

في المسقف الجنوبي من المسجد عند المنبر متصلاً به، المشهور بالمقتل .

١ . المصباح: دَخَلَ .

٢ . المصباح والبحار: -لي .

٣ . انظر: المزار الكبير، ص ١٦٩ - ١٧٢؛ مزار الشهيد، ص ٢٥٩ - ٢٦٢ .

قال في البحار<sup>١</sup>: ثم صل<sup>٢</sup> في المكان الذي ضرب فيه أمير المؤمنين عليه السلام - وهو الإيوان المجاور للباب المقدم ذكره - ركعتين؛ كل ركعة بالحمد وسورة، فإذا سلمت وسبحت فقل:

يا مَنْ أظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَسَتَرَ الْقَبِيحَ، يا مَنْ لَمْ يُوَاجِزْ بِالْجَرِيرَةِ، وَلَمْ يَهْتِكِ السُّرَّ وَالسَّرِيرَةَ، يا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يا حَسَنَ النَّجَاوِزِ، يا وَاثِقَ الْمَغْفِرَةِ، يا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى، يا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى، يا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يا عَظِيمَ الرَّجَاءِ، يا سَيِّدِي، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، يا كَرِيمُ.<sup>٣</sup>

قال<sup>٤</sup>: قال الشهيد<sup>٥</sup> مؤلف المزار الكبير عليه السلام: وتقول أيضاً:

إِلَهِي، قَدْ مَدَّ إِلَيْكَ الْخَاطِئُ الْمَذْهَبُ يَدَيْهِ لِخَسَنِ ظَنِّهِ بِكَ .

إِلَهِي، قَدْ جَلَسَ الْمَسِيءُ بَيْنَ يَدَيْكَ [مُقَرَّأً لَكَ بِسُوءِ عَمَلِهِ، رَاجِئاً بِمَنْكَ الصَّفْحَ عَنْ زَلِيلِهِ .

إِلَهِي، قَدْ رَفَعَ الظَّالِمُ كَفَّيْهِ إِلَيْكَ، رَاجِئاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ<sup>٦</sup>، فَلَا تُخَيِّبُهُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ فَضْلِكَ .

إِلَهِي، قَدْ جِئْنَا الْعَائِدِ إِلَى الْمَعَاصِي بَيْنَ يَدَيْكَ خَائِفًا مِنْ يَوْمٍ تَجْشَوُ فِيهِ الْخَلَائِقُ بَيْنَ يَدَيْكَ<sup>٧</sup> .

إِلَهِي، جَاءَكَ الْعَبْدُ الْخَاطِئُ فِرْعَاؤً مُشْفِقًا، وَرَفَعَ إِلَيْكَ طَرْفَهُ حَذِيراً رَاجِئاً، وَفَاضَتْ عَيْنُهُ مُسْتَفْرِغاً

نادماً .

إِلَهِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَغْفِرْ لِي بِرَحْمَتِكَ يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ.<sup>٨</sup>

١ . بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٨؛ نقلاً عن مصباح الزائر، ص ٨٧ .

٢ . في المصباح: تصلي .

٣ . انظر: المزار الكبير، ص ١٧٢ - ١٧٣؛ مزار الشهيد، ص ٢٤٣ .

٤ . بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٨، ح ٧٠ .

٥ . مزار الشهيد، ص ٢٤٣-٢٤٧ .

٦ . المزار الكبير، ص ١٧٣ - ١٧٤ .

٧ . في مزار الشهيد: بخسن - خ ل - .

٨ . في مزار الشهيد: «لَذَيْكَ - خ ل - بدل «بَيْنَ يَدَيْكَ» .

المزار الكبير: - مقراً لك بسوء عمله... يدريك .

٩ . المزار الكبير: - خائفاً من يوم تجشؤ فيه الخلائق بين يدك .

١٠ . سياأتي مثل هذا في أعمال مسجد زيد بن صوحان .

ثم قالوا: مناجاة أمير المؤمنين عليه السلام:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ١.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمِينَ عَلَى يَدَيْهِ، يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ٢.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَغْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤَخِّدُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ٣.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنِ وَلَدِهِ، وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ الْوَالِدِ شَيْئًا، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ

حَقٌّ ٤.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَغْذِرَتُهُمْ، وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ٥.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا، وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ٦.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَفْرَقُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرَأٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ

شَأْنٌ بَيْنَهُ ٧.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يُوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ، وَفَصِيلَتِهِ

الَّتِي تُوَوِّبُوهُ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنَجِّيهِ، كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى نَزَّاعَةً لِلشَّوَى ٨.

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْمَوْلَى وَأَنَا الْعَبْدُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَى.

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ.

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْعَزِيزُ وَأَنَا ٩ الدَّلِيلُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الدَّلِيلَ إِلَّا الْعَزِيزُ.

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْخَالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلَّا الْخَالِقُ.

١. اقتباس من سورة الشعراء، الآية ٨٨-٨٩.

٢. اقتباس من سورة الفرقان، الآية ٢٧.

٣. اقتباس من سورة الرحمن، الآية ٤١.

٤. اقتباس من سورة لقمان، الآية ٣٣.

٥. اقتباس من سورة غافر، الآية ٥٢.

٦. اقتباس من سورة الانفطار، الآية ١٩.

٧. اقتباس من سورة عبس، الآية ٣٤-٣٧.

٨. اقتباس من سورة المعارج، الآية ١١-١٦.

٩. ما بين المعقوفين أُنشِئناه من المزار الكبير و مزار الشهيد والبحار.

- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْعَظِيمُ وَأَنَا الْحَقِيرُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْحَقِيرُ إِلَّا الْعَظِيمُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الضَّعِيفُ إِلَّا الْقَوِيُّ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْفَقِيرُ إِلَّا الْغَنِيُّ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْمُعْطَى وَأَنَا السَّائِلُ، وَهَلْ يَزْحَمُ السَّائِلُ إِلَّا الْمُعْطَى .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْمُعْطَى وَأَنَا الْمُسْتَعْتَبُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمُسْتَعْتَبُ إِلَّا الْمُعْطَى .<sup>١</sup>
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْحَيُّ وَأَنَا الْمَيِّتُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمَيِّتُ إِلَّا الْحَيُّ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْبَاقِي وَأَنَا الْفَانِي، وَهَلْ يَزْحَمُ الْفَانِي إِلَّا الْبَاقِي .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الدَّائِمُ وَأَنَا الرَّائِلُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الرَّائِلُ إِلَّا الدَّائِمُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الرَّازِقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمَرْزُوقُ إِلَّا الرَّازِقُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْجَوَادُ وَأَنَا الْبَخِيلُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْبَخِيلُ إِلَّا الْجَوَادُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْمُعَافَى وَأَنَا الْمُبْتَلَى، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمُبْتَلَى إِلَّا الْمُعَافَى .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْكَبِيرُ وَأَنَا الصَّغِيرُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الصَّغِيرُ إِلَّا الْكَبِيرُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْهَادِي وَأَنَا الضَّالُّ، وَهَلْ يَزْحَمُ الضَّالُّ إِلَّا الْهَادِي .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الرَّحْمَنُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمَرْحُومُ إِلَّا الرَّحْمَنُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ السُّلْطَانُ وَأَنَا الْمُنْتَحَنُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمُنْتَحَنَ إِلَّا السُّلْطَانَ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الدَّلِيلُ وَأَنَا الْمُنْتَحَبُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمُنْتَحَبَ إِلَّا الدَّلِيلُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْغَفُورُ وَأَنَا الْمُذْنِبُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلَّا الْغَفُورُ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْغَالِبُ وَأَنَا الْمَغْلُوبُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمَغْلُوبَ إِلَّا الْغَالِبَ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْثُوبُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْمَرْثُوبَ إِلَّا الرَّبَّ .
- مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْمُتَكَبِّرُ وَأَنَا الْخَاشِعُ، وَهَلْ يَزْحَمُ الْخَاشِعَ إِلَّا الْمُتَكَبِّرُ .

١ . هذه الفقرة ليست في المزار الكبير ومزار الشهيد وبحار الأنوار .

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، اِرْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ، وَارْضَ عَنِّي بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَفَضْلِكَ ١ يَا ذَا الْجُودِ  
وَالْإِحْسَانِ، وَالطُّوْلِ وَالْإِمْتِنَانِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ٢.

ثُمَّ قَالَ السَّيِّدُ ﷺ: دَعَاءُ الْأَمَانِ لَهُ أَيْضاً صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَدَأْتَنِي بِالنِّعَمِ وَلَمْ أَسْتَوْجِبْهَا مِنْكَ بِعَمَلٍ وَلَا شُكْرِ، وَخَلَقْتَنِي وَلَمْ أَكْ شَيْئاً، سَوَّيْتَ  
خَلْقِي، وَصَوَّرْتَنِي فَأَحْسَنْتَ صُورَتِي، وَعَدَّوْتَنِي بِرِزْقِكَ جَنِيناً، وَعَدَّوْتَنِي طِفْلاً، وَعَدَّوْتَنِي بِهَيْبَتِكَ كَبِيراً،  
وَنَقَلْتَنِي مِنْ حَالٍ ضَعْفٍ إِلَى حَالٍ قُوَّةٍ، وَمِنْ حَالٍ جَهْلِ إِلَى [حَالٍ] ٣ عِلْمٍ، وَمِنْ حَالٍ فَقْرٍ إِلَى حَالٍ  
غِنَى، وَكُنْتُ فِي ذَلِكَ رَحِيماً رَفِيقاً بِي، تُبَدِّلُنِي صِحَّةً بِسُفْمٍ، وَجِدَّةً بِعُدْمٍ، وَنُطْقاً بِكُمٍّ، وَسَمْعاً بِصَمٍّ،  
وَرَاحَةً بِتَبَعٍ، وَفَهْماً بِعَيٍّْ، وَعِلْماً بِجَهْلِ، وَنِعْمَى بِبُؤْسٍ.

حَتَّى إِذَا أَطْلَقْتَنِي مِنْ عِقَالِي، وَهَدَيْتَنِي مِنْ ضَلَالِي، فَاهْتَدَيْتَ لِدِينِكَ إِذْ هَدَيْتَنِي، وَحَفَظْتَنِي  
وَكَفَيْتَنِي [وَكَفَيْتَنِي] ٤ وَدَافَعْتَ عَنِّي. وَقَوَّيْتَ فَتَطَاهَرْتَ نِعْمَكَ عَلَيَّ، وَتَمَّ إِحْسَانُكَ إِلَيَّ، وَكَمَّلْتَ  
مَعْرِفَتَكَ لَدَيَّ، بَلَّوْتَ خَبْرِي، فَظَهَرَ لَكَ قَلَّةُ شُكْرِي، وَالجُرْأَةُ عَلَيَّ مِنِّي، مَعَ الْعِضْيَانِ لَكَ، فَحَلَمْتَ  
عَنِّي، وَلَمْ تُؤَاخِذْنِي بِجُرْئَتِي، وَلَمْ تَهْتِكْ سِرِّي، وَلَمْ تُبَدِّ لِلْمَخْلُوقِينَ عَوْرَتِي، بَلْ أُخْرَجْتَنِي وَمَهَلَّتَنِي  
وَأَنْقَذْتَنِي، فَأَنَا أَتَقَلَّبُ فِي نِعْمَاتِكَ، مَقِيمٌ عَلَى مَعَاصِيكَ، أَكَاثِمٌ بِهَا مِنَ الْعَاصِينَ وَأَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهَا  
مِنِّي، كَأَنَّكَ أَهْوَى الْمُطَّلِعِينَ عَلَى قَبِيحِ عَمَلِي، وَكَأَنَّهُمْ يُحَاسِبُونِي ٥ عَلَيْهَا دُونَكَ.

يَا إِلَهِي، فَأَجِّ نِعْمَكَ أَشْكُرُ، مَا ابْتَدَأْتَنِي مِنْهَا بِإِسْتِحْقَاقٍ، أَوْ حِلْمِكَ [عَنِّي] ٦ بِإِدَامَةِ النِّعَمِ،  
وَزِيَادَتِكَ إِنِّي كَأَنِّي مِنَ الْمُحْسِنِينَ الشَّاكِرِينَ، وَلَسْتُ مِنْهُمْ؟

إِلَهِي، فَلَمْ يَنْقِضْ عُنْجَبِي مِنْ نَفْسِي، وَمِنْ أَيِّ أُمُورِي كُلِّهَا لَا أَعْجَبُ، مِنْ رَغْبَتِي عَنِ طَاعَتِكَ

١. المزار الكبير: - وفصلك.

٢. انظر: فضل الكوفة ومساجدها، ص ٥٠ مصباح الزائر، ص ٨١؛ البلد الأمين، ص ٤٢٣؛ بحار الأنوار، ج ٩٤، ص ١٠٩،  
ج ١٥؛ الصحيفة العلوية الجامعة، ص ١٣٠، دعاء ٢٤.

٣. مصباح الزائر، ص ٩١-٩٧؛ عنه بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٢٢٠-٢٢٥.

٤. من المصباح والبحار.

٥. من المصباح والبحار.

٦. في المصباح: محاسبون.

٧. في المصباح والبحار.

عَمَدًا، أَوْ مِنْ تَوَجُّهِي إِلَى مَغْصِيَّتِكَ قَصْدًا، أَوْ مِنْ عُكُوفِي عَلَى الْحَرَامِ بِمَا لَوْ كَانَ حَلَالًا لَمَا أَقْتَعْنِي، فَسُبْحَانَكَ<sup>١</sup> مَا أَظْهَرَ حُجَّتَكَ عَلَيَّ، وَأَقْدَمَ صَفْحَكَ عَلَيَّ، وَأَكْرَمَ عَفْوَكَ عَمَّنْ اسْتَعَانَ بِنِعْمَتِكَ عَلَى مَغْصِيَّتِكَ، وَتَعَرَّضَ لَكَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ بِشِدَّةٍ بِطَيْبِكَ، وَصَوْلَةٍ سُلْطَانِكَ، وَسَطْوَةٍ غَضَبِكَ.

إِلَهِي، مَا أَشَدَّ اسْتِخْفَافِي بِعَذَابِكَ<sup>٢</sup> إِذْ بَالَعْتُ فِي إِسْخَاطِكَ، وَأَطَعْتُ الشَّيْطَانَ، وَأَمَكْنْتُ هَوَايَ مِنْ عِنَانِي، وَسَلِسَ لِي قِيَادِي، فَلَمْ أَغْصِ الشَّيْطَانَ وَلَا هَوَايَ رَغْبَةً فِي رِضَاكَ، وَلَا رَهْبَةً مِنْ سَخَطِكَ، فَالْوَيْلُ لِي مِنْكَ، ثُمَّ الْوَيْلُ، أَكْثَرُ ذِكْرِكَ فِي الصَّرَاءِ، وَأَغْفَلُ عَنْهُ فِي السَّرَاءِ، وَأُخْفُ فِي مَغْصِيَّتِكَ، وَأَنَاقِلُ عَنْ طَاعَتِكَ، مَعَ سُبُوغِ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَحُسْنِ بِلَاغِكَ لَدَيَّ، وَقَلَّةِ شُكْرِي، بَلْ لَا صَبْرَ لِي عَلَى بِلَاءٍ، وَلَا شُكْرَ لِي عَلَى نِعْمَائِهِ.

إِلَهِي، فَهَذَا ثَنَائِي عَلَى نَفْسِي، وَعِلْمُكَ بِمَا حَفِظْتُ وَنَسِيتُ، وَمَا اسْتَكَنَّ فِي ضَمِيرِي مِمَّا قَدَّمَ بِهِ عَهْدِي وَحَدَّثَ مِنْ كِبَائِرِ الذُّنُوبِ وَعَظَائِمِ الْفَوَاحِشِ الَّتِي جَنَيْتُهَا أَكْثَرَ مِمَّا نَطَقَ بِهِ لِسَانِي، وَأَتَيْتُ<sup>٣</sup> بِهِ عَلَى نَفْسِي.

إِلَهِي، وَمَا أَنَاذَا بَيْنَ يَدَيْكَ، مُعْتَرِفٌ لَكَ بِخَطَايَايَ، وَهَاتَانِ يَدَايَ سَلِمَ لَكَ، وَهَذِهِ رَقَبَتِي خَاضِعَةً بَيْنَ يَدَيْكَ لِمَا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي، أَيْ حُبَّةَ قَلْبِي، تَقَطَّعَتْ مِنِّي<sup>٤</sup> أَسْبَابُ الْخُدَايِعِ، وَأَضْمَحَلَّ عَلَيَّ كُلُّ بَاطِلٍ، وَأَسَلَمْتَنِي الْخُلُقُ، وَأَفْرَدَنِي الدَّهْرُ، فَفَقَمْتُ هَذَا الْمَقَامَ، وَلَوْ لَا مَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ - يَا سَيِّدِي - مَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِكَ.

اللَّهُمَّ فَكُنْ غَافِرًا لِذَنْبِي، وَرَاحِمًا لِضَعْفِي، وَعَافِيًا عَلَيَّ، فَمَا أَوْلَاكَ بِحُسْنِ النَّظَرِ<sup>٥</sup> لِي، وَبِعِنْفِي إِذْ مَلَكَتْ رِقَّتِي، وَبِالْعَفْوِ عَلَيَّ إِذْ قَدَرْتَ عَلَى الْإِنْتِقَامِ مِنِّي.

إِلَهِي وَسَيِّدِي، أَتُرَاكَ رَاحِمًا تَضَرَّعِي، وَنَاطِرًا ذَلَّ مَوْقِفِي بَيْنَ يَدَيْكَ، وَوَحْشَنِي مِنَ النَّاسِ، وَأَتَسِي بِكَ يَا كَرِيمٍ؟ لَيْتَ شِعْرِي أِبْعَلَانِي<sup>٦</sup> مُعْرِضٌ أَنْتَ عَلَيَّ، أَمْ نَاطِرٌ إِلَيَّ؟ بَلْ لَيْتَ شِعْرِي كَيْفَ

١. كذا في المصباح، وفي الأصل والبحار: فسبحان.

٢. كذا في البحار، وفي الأصل والمصباح: استخففاي لعذابك.

٣. في الصحيفة العلوية: أتيت.

٤. البحار: مني.

٥. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: الظن.

٦. في المصباح: أفي غفلاتي.

أنت صانع بي ولا أشعر؟ أفتقول - يا مولاي - لدعائي: نعم، أم تقول: لا؟  
فإن قلت: نعم، فذلك ظني بك، فطوبى لي أنا السعيد، طوبى لي أنا المغبوط، طوبى لي أنا  
الغني، طوبى لي أنا المرحوم، طوبى لي أنا المقبول.

وإن قلت - يا مولاي - وأعوذ بك: (لا، فيغير ذلك منتني نفسي، فيأولني ويا عولي<sup>١</sup> ويا شقوتي  
ويا ذلّي، ويا خيبة أمني، ويا انقطاع أجلي! ليت شغري ألسقاء ولدنتي أمي؟ فليتها لم تلدني، بل  
ليت شغري اللئار ربتني؟ فليتها لم تربني.

إلهي، ما أعظم ما ابتليتني به، وأجل مصيبتني، وأخيب دعائي، وأقطع رجائي، وأدوم شقائي  
إن لم ترحمني.

إلهي، إن<sup>٢</sup> لم ترحم عبدك، ومسكينك وفقيرك، وسائلك وراجيك، فإلى من؟ وكيف؟ أو ماذا؟  
أو من أرجو أن يعود عليّ حين ترفضني، يا واسع المغفرة؟

إلهي، فلا تمنك كثرة ذنوبي، وخطايي ومعاصي، وإسرافي على نفسي، وأجترائي عليك،  
ودخولي فيما حرمت عليّ، أن تعود برحمتك على مسكنتي، ويصفحك الجميل على إساءتي،  
ويغفرانك القديم على عظيم جرمي، فأنتك تغفو عن المسيء، وأنا - يا سيدي - المسيء، وتغفر  
للمذنب، وأنا - يا سيدي - المذنب، وتتجاوز عن المخطئ، وأنا - يا سيدي - المخطئ، وترحم  
المسرف، وأنا - يا سيدي - مسرف.

أي سيدي، أي سيدي، أي مولاي، أي رجائي، أي مترحم، أي مترئف، أي  
متعطف، أي متحنن، أي مملك، أي متجبر، أي متسلط، لا عمل لي أرجوه نجاح حاجتي،  
فأسألك باسمك المخزون المكنون، الطهر الطاهر المطهر، الذي جعلته في ذاك<sup>٣</sup> فاستقر في  
علمك وغيبك، فلا يخرج منهما أبداً، فيك - يا رب - أسألك، وبه وبنيك محمد صلى الله عليه وآله،  
وبأخي نبيك أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه، وبفاطمة الزهراء سيده نساء

١. في المصباح: ويا غوني - خ ل -

٢. في المصباح: لأن.

٣. في المصباح والبحار: ذلك.

العالمين، وبالحسن وبالحسين<sup>١</sup> سيدي شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين، وبالأئمة الصادقين الطاهرين الذين أوجبت حقوقهم، وأنزضت طاعتهم، وفرقتها بطاعتك على الخلق أجمعين، فلا شيء لي غير هذا، ولا أجد أمنع لي منه.

اللهم إنك قلت في مُحكم كتابك الناطق، على لسان نبيك الصادق، صلواتك عليه وآله: ﴿فَمَا اسْتَكَانُوا لِزَيْبِهِمْ وَمَا يَنْضَرُّعُونَ﴾<sup>٢</sup>، فها أنا يا رب مستكين، متضرع إليك، عابذك، متوكل عليك.

وقلت يا سيدي ومولاي: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾<sup>٣</sup> وأنا يا سيدي استغفرك وأتوب إليك<sup>٤</sup>، وأبوء بذنبي، وأعترف بخطيئتي، وأستقبلك عنرتي، فهب لي ما أنت به خير.

وقلت -جل ثناؤك وتقدست أسماؤك-: ﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>٥</sup> فليتك اللهم لييك وسعدتك، والخبز في يدك. أنا -يا سيدي- المسرف على نفسي، قد وقفت موقف الأذلاء المذنبين العاصين، المتجرئين عليك، المستخفين بوعدك ووعيدك، اللاهين عن طاعتك وطاعة رسولك، فأبي جزاءً أجتأت عليك، وأبي تغريب<sup>٦</sup> عززت بنفسي؟ فأنا الموقر بذنبي، المرتهن بعملتي، المتحير عن قضدي، المهوور في خطيئتي، العريق في بحور<sup>٧</sup> دنوبي، المنقطع بي، لا أجد لذنوبي غافراً، ولا لتوئتي قابلاً، ولا لندائي سامعاً، ولا لعنرتي مقبلاً، ولا لغوزتي<sup>٨</sup> سايراً، ولا لدعائي مجيباً غيرك.

١. المصباح والبحار: وبفاطمة الطاهرة سيّدة... والحسن والحسين.

٢. سورة المؤمنون، الآية ٧٦.

٣. سورة النساء، الآية ٦٤.

٤. المصباح، والبحار: -إليك.

٥. سورة الزمر، الآية ٥٣.

٦. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: موافق.

٧. في المصباح: تغريب.

٨. في المصباح: بحر - خ ل -.

٩. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: لغوزاتي.



يا سيدي، فلا تحرمني ماجدت به على من أسرف على نفسه وعصاك ثم ترضاك، ولا تهلكني إن عذت بك ولذت، وأنخت بفنائك، واستجرت بك. إن دعوتك يا مولاي فإذ لك أمرتني وأنت ضمنت لي، وإن سألتك فأعطيني، وإن طلبت منك فلا تحرمني.

إلهي، اغفر لي، وثب عليّ، وارض عني، وإن لم ترض عني فاعف عني، فقد لا يرضى المولى عن عبده ثم يغفو عنه، ليس تشبه مسألتي مسألة السؤال، لأن السائل إذا سأل ورّد ومُنِع امتنع ورجع، وأنا أسألك<sup>١</sup> وألح عليك بكرمك وجودك وحياتك<sup>٢</sup> من ردّ سائل مستغفٍ يستعرض لمعروفك<sup>٣</sup>، ويلتمس صدقتك، ويبيح بفنائك، ويَطْرُقُ بابك. وعزتك وجلالك - يا سيدي - لو طبقت دنوبي بين السماء والأرض، وخرقت النجوم، وتلقت أسفل الثرى، وجاوزت الأرضين السابعة السفلى، وأوقفت على الرمل والحصى، ما ردّني الناس عن توقيع غفرايك، ولا صرّفتي القنوط عن انتظار رضوانك.

إلهي وسيدي، دللتني على سؤال الجنته، وعرفتني فيها الوسيلة إليك، وأنا أتوسل إليك بنبك الوسيلة محمد وآله صلى الله عليهم أجمعين، أفندل على خيرك ونوالك السؤال ثم تمنعهم، وأنت الكريم المحمود في كل الأفعال، كلاً وعزتك يا مولاي، إنك أكرم من ذلك وأوسع فضلاً.

اللهم اغفر لي، وازحمني، وارض عني، وثب عليّ، وأعصمني وأعف عني، وسدّ ذني ووقّف لي وأجزني<sup>٤</sup> واجعل لي ذمتك ولا تعذّبني.

اللهم واجعل لي إلى كل خير سبيلاً، وفي كل خير نصيباً، ولا تؤمّي مكرّك، ولا تُفطنني من رحمتك، ولا تؤنّسني من زوجك، فإنه لا يأمن مكرّك إلا القوم الخاسرون، ولا يفطن من رحمتك إلا القوم الضالون<sup>٥</sup>، ولا يتأس من زوجك إلا القوم الكافرون، آمنك بك اللهم فأمني، واستجرت بك

١. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: سائلك.

٢. المصباح: وحياتك.

٣. المصباح: لِمَغْفُورَتِكَ - خ ل.

٤. لفظة: «وأجزني» ليست في البحار، وفي المصباح: وأجزلي.

٥. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: الظالمون.

فَأَجْزِنِي، وَاسْتَعْنَتْ بِكَ فَأَجِنِي.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، يَوْمَ يَنْفَعُ ﴿فِي الْأُصُورِ فَصِيقًا﴾ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ \* وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾<sup>٢</sup>.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَأِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرُّحُصْنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾<sup>٣</sup>.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ \* وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾<sup>٤</sup>.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهَا أَمَدًا بَعِيدًا﴾<sup>٥</sup>.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، يَوْمَ ﴿تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَئِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾<sup>٦</sup>.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّيهِ \* وَأَبِيهِ \* وَصَنِيَّتِيهِ \* وَبَنِيهِ \* لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾<sup>٧</sup>.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾<sup>٨</sup>.

١ . قَبِضَتْ - خ ل - والبحار .

٢ . سورة الزمر، الآية ٦٨ - ٦٩ .

٣ . سورة النبأ، الآية ٣٨ .

٤ . سورة القارعة، الآية ٤ - ٥ .

٥ . سورة آل عمران، الآية ٣٠ .

٦ . سورة الحج، الآية ٢ .

٧ . سورة عبس، الآية ٣٤ - ٣٧ .

٨ . سورة النحل، الآية ١١١ .

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» \* يَوْمَ سِيدُ يَوْمِيهِمُ اللَّهُ رَبُّهُمْ أَلْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ أَلْحَقُّ الْمُبِينُ<sup>١</sup>

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذْ يَقُولُ لَدَى الْأَحْزَابِ كَظِيمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»<sup>٢</sup>.

وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا كَرِيمُ، «يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»<sup>٣</sup>.

اللَّهُمَّ فَقَدْ اسْتَأْنَسْتُ إِلَيْكَ فَاقْبَلْنِي، وَاسْتَجَرْتُ بِكَ فَأَجِرْنِي، يَا أَكْرَمَ مَنْ اسْتَجَارَ بِهِ الْمُسْتَجِيرُونَ، وَلَا تَرُدَّنِي خَائِباً مِنْ رَحْمَتِكَ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ الرِّضَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ثمّ تدعو أيضاً بما يأتي ذكره في هذا الفصل عقيب الصلاة في مسجد زيد بن صوحان رحمه الله تعالى<sup>٤</sup>.

ثمّ<sup>٥</sup> اعلم أنّه ذكر صلاة الحاجة هناك خاصّة، وهي أربع ركعات؛ تقرأ في الأولى: فاتحة الكتاب، و«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» عشر مرّات. وفي الثانية: فاتحة الكتاب، والحمد أيضاً إحدى وعشرين مرّة. وفي الثالثة: فاتحة الكتاب والحمد أيضاً إحدى وثلاثين مرّة. وفي الرابعة: فاتحة الكتاب والحمد أيضاً إحدى وأربعين مرّة. فإذا سلّمت وسبّحت فاقرا: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» أيضاً إحدى وخمسين مرّة، واستغفر الله خمسين مرّة، وتصلّي على النبي وآله خمسين مرّة، وتقول: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ خمسين مرّة.

ثمّ تقول: يَا اللَّهُ<sup>٦</sup> الْمَانِعُ قُدْرَتَهُ خَلْقَهُ، وَالْمَالِكُ بِهَا سُلْطَانَتَهُ، وَالْمَسْتَسَلِّطُ بِمَا فِي يَدَيْهِ عَلَى

١. سورة النور، الآية ٢٤-٢٥.

٢. سورة غافر، الآية ١٨.

٣. سورة البقرة، الآية ٢٨.

٤. انظر: الصحيفة العلوية الجامعة، ص ١٢١ دعاء ٢٣.

٥. مصباح الزائر، ص ٩٧؛ عنه بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٢٥.

٦. هذا الدعاء رفيع الشأن، عظيم المنزلة، وهو من أدعية السّرّ؛ ففي الحديث القدسي: يا محمّد، من أحبّ من أمّتك أن

كُلُّ مَوْجُودٍ، كُلُّ مَرْجُوٍّ دُونَكَ<sup>١</sup> يُخَيِّبُ رَجَاءَ رَاجِيهِ، وَرَاجِيكَ مَسْرُورٌ لَا يَخَيِّبُ. أَسْأَلُكَ بِكُلِّ رِضَى لَكَ، وَبِكُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ فِيهِ، وَبِكُلِّ شَيْءٍ يَبْغِدُكَ شَيْءٌ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَحْفَظَنِي<sup>٢</sup> وَوَلَدِي وَأَهْلِي [وَالْمَالِي] <sup>٣</sup>، وَتَحْفَظَنِي بِحِفْظِكَ، وَأَنْ تَقْضِي حَاجَتِي فِي كَذَا وَكَذَا - وَتَسْأَلُ حَاجَتَكَ - .<sup>٤</sup>

المقام العاشر: مقام مولانا الإمام جعفر الصادق عليه السلام، وهو عند المحراب المبنّي في المسقف الشرقي من المسجد قرب مرقد مسلم عليه السلام متصلاً بالصحن.  
قال في البحار<sup>٥</sup>: ثم قالوا: ذكر الصلاة والدعاء على ذكّة الصادق عليه السلام.  
ثم امض إليها وهي القريبة من مسلم بن عقيل عليه السلام، فصلل عليها ركعتين، فإذا سلمت وسبحت فقل:

يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ، وَيَا جَابِزَ كُلِّ كَبِيرٍ، وَيَا حَاضِرَ كُلِّ مَلَأٍ [وَيَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى] <sup>٦</sup> وَيَا عَالِمَ كُلِّ حَقِيْقَةٍ، وَيَا شَاهِدَ غَيْرِ غَائِبٍ، وَيَا غَالِبَ غَيْرِ مَغْلُوبٍ، وَيَا قَرِيبَ غَيْرِ بَعِيدٍ، وَيَا مُؤَنِّسَ كُلِّ وَجِيدٍ، وَيَا حَيَّ [جِيْنَ] <sup>٧</sup> يَا حَيَّ غَيْرُهُ، وَيَا مُخَيِّبَ الْمَوْتَى وَمُيَمِّتَ الْأَحْيَاءِ، الْقَائِمَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، لِإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ<sup>٨</sup> صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.  
ثم ادع بما أحببت.

لا يحول بين دعائه حائل، وأن لا أخيبه لأي أمر شاء عظيماً كان أو صغيراً، في السر أو العلانية، إلي أو إلى غيري، فليلق آخر دعائه: يا الله المانع قدرته خلقه... انظر: أدعية السر للراوندي، ص ٢٣١، دعاء ١٥ (لاستجابة الدعاء وقضاء الحاجة).

١. كذا في المصباح، وفي الأصل والبحار: «وغيرك» بدل «كل مرجو دونك».
٢. في المصباح: «وأن تحفظني».
٣. من [المصباح والبحار].
٤. مصباح المهتجد، ص ٨٢، ٩٦؛ فلاح السائل، ص ٣٢٩، رقم ٢١٨؛ مصباح الكفعمي، ص ٥٥.
٥. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٢٥.
٦. المزار الكبير، ص ١٧٦؛ مصباح الزائر، ص ٩٨؛ مزار الشهيد، ص ٢٧٦.
٧. أثبتناه من المصادر.
٨. أثبتناه من المصادر.
٩. المزار الكبير: «لا إله إلا أنت».

## خاتمة

قد أشرنا سابقاً في بيان كيفية أصل العمل أن الأحوط إعادة عمل دكة القضاء وبيت الطشت بعد ذلك ليحصل الجمع بين الترتيبين، والأولى أن يعمل بعد ذلك ما كتب في اللوح الثاني عشر لمقام الخضر عليه السلام، كما أشرنا إليه أيضاً بأن يكون العمل كأنه في أربعة عشر مقاماً بسبب تكراره في مقامي أمير المؤمنين عليه السلام والمقامين المذكورين مع التسامح في الأخير، وإن كان أصل المقامات عشرة كما مر إليه الإشارة، واثني عشر بحسب بناء المحاريب في المسجد والألواح.

## المطلب الثاني

في بيان كيفية زيارة مسلم بن عقيل وهانئ بن عروة

وقال في البحار<sup>١</sup> حاكياً عما مر من بعض كتب المزار: فإذا فرغت فامض إلى قبر مسلم بن عقيل عليه السلام تقف على قبره وتقول:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ<sup>٢</sup> الْحَقِّ الْمُبِينِ، الْمُتَصَاغِرِ لِعَظَمَتِهِ جَبَابِرَةُ الطَّاعِينَ، الْمُعْتَرِفِ بِرُبُوبِيَّتِهِ جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، الْمُقَرَّبِ بِتَوْجِيهِ سَائِرِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبَاءِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْكَرَامِ، صَلَاةً تَقْرَأُ بِهَا أَعْيُنُهُمْ، وَتُرْغَمُ بِهَا أَنْفُسُهُمْ، مِنَ الْجَنَّةِ وَالْإِنْسِ أَجْمَعِينَ، سَلَامٌ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَسَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ، وَأُئِمَّتِهِ الْمُتَنَجِّبِينَ، وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ، وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ، وَالزَّكَاةِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا نَعْتَدِي وَتُرْوَحُ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ.

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَأَتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَقِيلَتْ عَلَى مِتْهَاجِ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، حَتَّى لَقِيتَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَبَذَلْتَ نَفْسَكَ فِي نَصْرَةِ حُجَّجِهِ<sup>٣</sup> وَإِنِّي حُجَّجُهُ، حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ،

١. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٢٦-٤٢٨.

٢. في المصباح: المالك.

٣. في المصباح: حجج الله.

أَشْهَدُ لَكَ بِالنَّسْلِيمِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ، لِيُخَلِّفَ النَّبِيَّ الْمُرْسَلِي، وَالسُّنْبَطِ الْمُنْتَجِبِ، وَالِدَلِيلِ الْعَالِمِ،  
وَالْوَصِيِّ الْمُبْتَغِي، وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ، فَجَزَاكَ اللهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ الْحَسَنِ  
وَالْحُسَيْنِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَأَعْنَتَ، فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ أَمَرَ بِقَتْلِكَ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ ظَلَمَكَ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ افْتَرَى عَلَيْكَ،  
وَلَعَنَ اللهُ مَنْ جَهَلَ حَقَّكَ، وَاسْتَحَفَّ بِحُرْمَتِكَ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ بَاتَعَكَ وَعَشَّكَ وَخَذَلَكَ وَأَسْلَمَكَ، وَمَنْ  
أَلْبَ عَلَيْكَ وَلَمْ يُعِنِكَ.

الْحَمْدُ فِيهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَنَوَاهُمْ وَيَسَّرَ الْوِزْدَ الْمَوْزُودَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقْبَلْتَ مَظْلُومًا، وَأَنَّ اللهُ  
مُنْجِزٌ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ، جِئْتِكَ يَا عَبْدَ اللهِ<sup>٢</sup> زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكُمْ، مُسْلِمًا لَكُمْ، تَابِعًا لِسُنَّتِكُمْ، وَتَضَرَّتِي  
لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتَّى يَخُحِّمَ اللهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامَعَ عِدْوُكُمْ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكُمْ  
وَعَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَعَائِيكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، قَتَلَ اللهُ أُمَّةً  
قَتَلْتَكُمْ بِالْأَيْدِي وَاللِّسَنِ.

ثُمَّ أَشْرَ إِلَى الضَّرِيحِ، وَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، وَالْمُطِيعُ اللهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ  
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

الْحَمْدُ فِيهِ وَسَلَامُهُ<sup>٣</sup> عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اضْطَفَى مُحَمَّدٌ وَإِلَيْهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ  
وَمَغْفِرَتُهُ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ<sup>٤</sup> الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي  
سَبِيلِ اللهِ، الْمَبَالِغُونَ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ وَتَضَرَّةِ أَوْلِيَائِهِ، فَجَزَاكَ اللهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ، وَأَوْفَرَ  
جَزَاءِ أَحَدٍ يَمُنُّ وَفِي بَيْعَتِهِ، وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ، وَأَطَاعَ وَلَاةَ أَمْرِهِ.

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَغْتَ فِي النَّصِيحَةِ، وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ، حَتَّى بَعَثَكَ اللهُ فِي الشُّهَدَاءِ،

١ . البحار: أَنَّكَ قَدْ .

٢ . المصباح والبحار: - يا عبد الله .

٣ . البحار: وَسَلَامٌ .

٤ . البحار: يَوْمِ .

وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السَّعْدَاءِ، وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنَزِلًا، وَأَفْضَلَهَا عُرْفًا، وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عَالَمِينَ، وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَافِعًا.

أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَتَكَلَّفْ، وَأَنَّكَ قَدْ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ، مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ، وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ، فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُخْتَبِينَ؛ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

ثم صلَّ عنده ركعتين واهدها له، ثم قل:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تَدَعْ لِي ذَنْبًا إِلَّا عَفَرْتَهُ، وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَجْتَهُ، وَلَا مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ، وَلَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ، وَلَا سَمَلًا إِلَّا جَمَعْتَهُ وَلَا غَايِبًا إِلَّا حَفِظْتَهُ [وَأَذِنْتَهُ، وَلَا عُرْبَانًا إِلَّا كَسَوْتَهُ، وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ، وَلَا خَوْفًا إِلَّا أَمَنْتَهُ] <sup>٢</sup>، وَلَا حَاجَةَ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَكَ فِيهَا رِضَى وَلِي فِيهَا صَلَاحٍ إِلَّا قَضَيْتَهَا، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

فإذا أردت وداعه فقف عنده، وقل:

أَسْتَوِدِعُكَ اللَّهُ وَأَسْتَرْعِيكَ <sup>٣</sup> وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، أَمَّنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جَاءَ [بِهِ] <sup>٤</sup> مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي هَذَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ، وَأَزْرِفُنِي زِيَارَتَهُ مَا أَبْقَيْتَنِي، وَاحْشُرْنِي مَعَهُ، وَعَرِّفْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ رَسُولِكَ وَأَوْلِيَائِكَ فِي الْجَنَانِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَوَفَّنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ، وَالتَّضَدُّقِ بِرَسُولِكَ، وَالْوَالِيَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِهِ <sup>٥</sup>، وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ؛ فَإِنِّي رَضِيْتُ بِذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. <sup>٦</sup> ثم قال <sup>٧</sup>: ثم قال السيد <sup>٨</sup> عليه السلام: زيارة أخرى لمسلم بن عقيل عليه السلام.

١. البحار: - صلى الله عليه وآله.

٢. ما بين المعرفين أثبتناه من المصباح والبحار.

٣. استرعاه إياه: استحفظه ذكره.

٤. من المصباح والبحار.

٥. المصباح: + عليهم السلام.

٦. المزار الكبير، ص ١٧٧ - ١٨٠؛ مصباح الزائر، ص ١٠٠ - ١٠٢؛ مزار الشهيد، ص ٢٩١ - ٢٩٤.

٧. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٢٨.

٨. مصباح الزائر، ص ١٠٣.

وإذا وصلت إلى ضريحه فقف [عليه] ١ مستقبل القبلة، وقل:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفَادِي بِنَفْسِهِ وَمُهَجَّتِهِ، الشَّهِيدَ الْفَقِيدَ الْمَظْلُومَ، الْمَغْضُوبَ حَقُّهُ، الْمُنْتَهَكَ

حُرْمَتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ فَادَى بِنَفْسِهِ ابْنَ عَمِّهِ، وَقَدَى بِدَمِهِ دَمَهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ الشَّهَدَاءِ وَإِمَامَ السَّعْدَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمًا، يَا مَنْ أَسْلَمَ نَفْسَهُ، وَسَكَنَ

عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ رِزْمَهُ، وَأَخْمَدَ حِسَّهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ السَّادَةِ الْأَبْرَارِ، وَيَا ابْنَ أُخِي جَعْفَرَ الطَّيَّارِ، وَابْنَ أُخِي عَلِيٍّ الْفَارِسِ الْكَرَّارِ،

الصَّارِبِ بِذِي الْفَقَارِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، يَا مَنْ أَرْضَى بِفِعَالِهِ مُحَمَّدَ الْمُخْتَارَ وَالْمَلِكَ الْجَبَّارَ، السَّلَامُ

عَلَيْكَ لَقَدْ صَبَرْتَ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَحِيداً غَرِيباً عَنِ أَهْلِهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ بِإِلَاصِرٍ وَلَا

مُجِيبٍ، أَشْهَدُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ أَنَّكَ جَاهَدْتَ وَصَابَرْتَ ٢، وَخَاصَمْتَ أَعْدَاءَ اللَّهِ عَلَى طَاعَتِهِ، وَطَاعَةَ نَبِيِّهِ،

وَوَصِيَّهِ وَوَلِيِّهِ، فَمَضَيْتَ شَهِيداً، وَتَوَلَّيْتَ حَمِيداً ٣، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

اللَّهُمَّ احْشُرْنِي مَعَهُ وَمَعَ أَبِيهِ وَعُمُومَتِهِ وَيَتِيمِهِمْ، وَلَا تَحْرِمْنِي فِي بَقِيَّةِ عَمْرِي زِيَارَتَهُ.

ثم تقبل الضريح، وتصلّي صلاة الزيارة، وتهدي ثوابها له، ثم تودّعه وتنصرف إن

شاء الله تعالى.

## فصل

ذكر زيارة هاني بن عروة [المرادي] ٤

قال ٥: فقف على قبره وسلم ٦ على رسول الله ﷺ، وتقول:

سَلَامٌ اللَّهُ الْعَظِيمِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَيْكَ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، النَّاصِحُ لِلَّهِ

١. من المصباح والبحار.

٢. البحار: وَصَبَرْتَ.

٣. كذا في المصباح والبحار، وفي الأصل: جَمِياً.

٤. من المصباح والبحار.

٥. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٢٩.

٦. المصباح: تقف على قبره وتسلم.



وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا، فَلَقَنَ اللَّهُ مِنْ قَتْلِكَ وَاسْتَحْلَلَ دَمَكَ، وَحَسَى قُبُورَهُمْ نَارًا، أَشْهَدُ أَنَّكَ لَقِيتَ اللَّهَ وَهُوَ رَاضٍ عَنْكَ بِمَا فَعَلْتَ وَنَصَحْتَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ<sup>١</sup>، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ دَرَجَةَ الشُّهَدَاءِ، وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعَدَاءِ، بِمَا نَصَحْتَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مُجْتَهِدًا، وَبَدَلْتَ نَفْسَكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَمَرْضَاتِهِ، فَرَجَمَكَ اللَّهُ وَرَضِيَ عَنْكَ وَحَشَرَكَ مَعَ مُحَمَّدٍ وَإِلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَجَمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ<sup>٢</sup> مَعَهُمْ فِي دَارِ النِّعَمِ، وَالسَّلَامُ<sup>٣</sup> عَلَيْكَ يَا هَانِئِي بِنَ عُرْوَةَ<sup>٤</sup> وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ.

ثمَّ صلِّ ركعتين صلاة الزيارة واهددها له، وادع لنفسك بما شئت، وودَّعه بما ودَّعت به مسلم بن عقيل<sup>٥</sup>.

ثمَّ قال في البحار<sup>٦</sup>: اعلم أنَّ زيارة مسلم<sup>٧</sup> في يوم شهادته وهو يوم عرفة أفضل وأنسب من سائر الأيام.

أقول: هذا آخر ما في البحار من أعمال مسجد الكوفة، ولكن ذكر في بعض كتب الأدعية وداع لهذا المسجد، وهو هذا:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَيْتَنِي مِنْ مَغْرِبَتِكَ، وَعَرَّفْتَنِي مَغْرِبَةَ رَسُولِكَ، وَأَوْضَحْتَ لِي طَرِيقَ هِدَايَتِكَ، وَعَرَّفْتَنِي شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا نِهَابَ لِأَمْدِيهِ، وَلَا مَزِيدَ عَلَى قَدْرِهِ حَتَّى تَرْجِعَ الْأَلْسُنُ حَاضِرَةً عَنْ حَمْدِ كِبَرِيَاثِكَ، وَالْقُؤُولُ قَاصِرَةً عَنْ شُكْرِ نِعْمَاتِكَ.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، النَّاصِحِ لِعِبَادِكَ فِيكَ، وَالصَّابِرِ عَلَى الْأَذَى وَالنَّكَذِبِ فِي جَنبِكَ، وَالْمُبْلِغِ رِسَالَتِكَ، صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَهُ، وَتَرْفَعُ بِهَا مَقَامَهُ، وَتُعْلِي بِهَا شَرَفَهُ عَلَى الْقَوْمِ بِالْقِسْطِ وَالذَّائِبِينَ عَنْ حَرَمِكَ وَالِدُّعَاةِ إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى آلِهِ الْمُتَمَتِّحِينَ وَخَيْرَتِكَ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، صَلَاةً تَمَلَأُ السَّمَاوَاتِ

١. المصباح والبحار: - لله ولرسوله.

٢. المصباح: وإيَّاك.

٣. المصباح والبحار: وسلام.

٤. المصباح والبحار: - يا هانئ بن عروة.

٥. فضل الكوفة ومساجدها، ص ١٨٥ المزار الكبير، ص ١٨٠؛ مصباح الزائر، ص ١٠٤؛ مزار الشهيد، ص ٢٩٥.

٦. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٢٩.

وَالْأَرْضِينَ . اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ زُرْتُكَ فِي بَيْتِكَ ، وَقَدْ جَعَلْتُ لِكُلِّ زَائِرٍ حَقًّا عَلَى مَنْ أَنَا ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَأَلِ مُحَمَّدٍ ، وَاغْفِرْ لِي مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي ، وَاعْصِمْنِي فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُصْرِي ، وَتَقَبَّلْ سَعْيِي إِلَيْكَ ،  
وَتَصَرَّعِي بَيْنَ يَدَيْكَ ، وَاسْمَعْ نَجْوَائِي ، وَاجْعَلْ مَا تَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْحَرَمِ <sup>١</sup> عَمَلًا مَشْكُورًا مَرْضِيًّا  
مَبْرُورًا .

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا بَيْتٌ لَا يَزُجُو مَنْ قَاتَنَهُ فِيهِ رَحْمَتُكَ أَنْ يَنَالَهَا فِي غَيْرِهِ ، وَلَا أَحَدٌ أَشَقَى مِنْ امْرِئِي  
فَصَدِّهِ مُؤَمَّلًا قَابَ عَنَّهُ خَائِبًا .

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ الْإِيَابِ ، وَخَبِيئَةِ الْمُتَقَلَّبِ ، وَالمُنَاقَشَةِ عِنْدَ الْحِسَابِ ، وَحَاشَاكَ - يَا  
سَيِّدِي - أَنْ تُؤَيِّسَ زَائِرَكَ وَالمُتَحَمَّلَ إِلَيْكَ مِنْ بَعْدِ الْبِلَادِ ، فَوَعَزَّتْكَ لَا يَنْغَقِدُ عَلَى ذَلِكَ ضَمِيرِي إِذْ  
كَانَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْكَ بِالجَمِيلِ تُشِيرُ <sup>٢</sup> .

اللَّهُمَّ وَهَذَا أَوْانٌ أَنْصِرَافِي عَنِ حَرَمِكَ مِنْ غَيْرِ جَفَاٍ وَلَا فُلَاٍ مِنْ بَعْدِ مَا قَصَّيْتُ فِيهِ أَوْطَارِي ،  
وَتَمَتَّعْتُ بِطَاعَتِكَ فِيهِ ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ ، وَاجْعَلْ عُدُونَنَا إِلَيْكَ مَقْرُونًا بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْنِكَ ،  
وَدِرَاحَنَا مِنْكَ مَوْصُولًا بِالتَّنَجَّاحِ مِنْكَ ، وَدُعَاءَنَا لَكَ مَحْفُوفًا بِحُسْنِ الْإِجَابَةِ ، وَخُضُوعَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ  
ذَاعِيًا إِلَى رَحْمَتِكَ ، وَاعْتِرَافَنَا بِذُنُوبِنَا شَفِيعًا إِلَى عَفْوِكَ ، وَزِيَارَتَنَا إِيَّاكَ مَقْرُونَةً بِالقَبُولِ ، وَمَرْجِعَنَا مِنْ  
هَذَا الْحَرَمِ الشَّرِيفِ إِلَى خَيْرِ مَرْجِعٍ إِلَى جَنَابِ مُنَرِّعٍ ، وَسَعَةٍ وَدَعَاةٍ ، وَحِفْظِ وَسَلَامَةٍ شَامِلَةٍ لِلدُّنْيَا  
وَالنَّفْسِ وَالْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالتَّوَلَّدِ وَالْإِخْوَانِ <sup>٣</sup> .

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ هَذَا الْبَيْتِ الْمُبَارَكِ ، وَارْزُقْنِي الْعُودَةَ إِلَيْهِ مَا أَبْقَيْتَنِي ، وَافْلِسْنِي  
الْيَوْمَ مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا مَغْفُورًا لِي مَرْحُومًا صَوْنِي ، أَفْضَلَ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ الْيَوْمَ أَحَدٌ مَعْنٍ وَقَدْ  
إِلَيْكَ ، وَعَوَّلَ فِي حَوَائِجِهِ عَلَيْكَ ، وَأَعْطِنِي أَفْضَلَ مَا أُعْطِيتَ أَحَدًا مِنْهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالتَّبَرُّكِ وَالرَّحْمَةِ  
وَالْمَغْفُورَةِ ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَرْجِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ أَوْمَالِي أَوْ وَلَدٍ أَوْ كَثِيرٍ أَوْ قَلِيلٍ .

١ . المقام - خ ل - .

٢ . ورد نحو هذه الفقرة في مصباح الزائر، ص ٤٧٢؛ عنه بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ١٧٢ بعنوان: دعاء يدعى به عقب  
الزيارة لسائر الأئمة عليهم السلام .

٣ . ورد نحو هذه الفقرة في مصباح الزائر، ص ٤٨٨؛ عنه بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ١٨٩ بعنوان: ذكر الوداع من الزيارة  
الرابعة من زيارة أحدهم عليهم السلام .

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْأَعْظَمُ، سَلَامٌ مُودِعٍ غَيْرِ رَاغِبٍ وَلَا مَسِيْمٍ وَلَا قَالٍ وَلَا مَالٍ، وَعَلَىٰ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْفَاطِنِينَ بِكَ، وَرَحْمَةً اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ.

اللَّهُمَّ إِنْ أَمَّنِي فَأَغْفِرْ لِي، وَإِنْ أَحْبَبْتَنِي فَأَرْزُقْنِي الْعَوْدَ ثُمَّ الْعَوْدَ إِلَيْهِ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَأَرْزُقْنِي بَرَكَتَهُ وَبَرَكَتَهُ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ، فَقَبِلْتَ عَمَلَهُ وَشَكَرْتَ سَعْيَهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَقْبَلْنِي يَا قَابِلَ السَّحَرَةِ، وَأَتَيْتِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَفِي بَرَخَمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

### المطلب الثالث

في بيان كيفية زيارة نبي الله يونس بن متى عليه السلام، وما يتعلق بها.

قال في البحار<sup>١</sup>: قال السيّد عليه السلام: إذا وردت شريعة الكوفة فاغتسل، وصل في المسجد الذي عند الشريعة بقرب القنطرة الجديدة من الجانب الشرقي؛ فإنه موضع شريف، روي أن أمير المؤمنين عليه السلام صلى فيه.

ثم توجه لزيارة يونس بن متى عليه السلام، واقصد إلى مشهده، وقف على الباب واستأذن عليه بموضع الحاجة من الإذن الذي قدمناه عند الوقوف على باب الرسول عليه السلام بالمدينة وادخل، وإذا وقفت على قبره فقل:

السَّلَامُ عَلَىٰ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَصْفِيَاءِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ أَمَنَاءِ اللَّهِ وَأَجْبَائِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ أَنْصَارِ اللَّهِ وَخُلَفَائِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ مَعَادِينِ حِكْمَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ مَسَاكِينِ ذِكْرِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ<sup>٣</sup>، السَّلَامُ عَلَىٰ مَظَاهِرِ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ الْأِدْلَاءِ عَلَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُسْتَوْرَيْنِ فِي مَرْضَاةِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُتَمَحِّصِينَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ الْإِهْمِ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ

١. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٠٧، ح ٦٦.

٢. مصباح الزائر، ٧٥.

٣. إشارة إلى قوله تعالى في سورة الأنبياء، الآية ٢٦ - ٢٧: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.

الله، وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللهُ، وَمَنْ اغْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدْ اغْتَصَمَ بِاللهِ، وَمَنْ تَخَلَّى عَنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى عَنِ اللهِ<sup>١</sup>، أَشْهَدُ اللهُ أَنِّي حَزَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمُ، سَلِمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمُ، مُؤْمِنٌ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ<sup>٢</sup> مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ، مَقْوُصٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ، لَعَنَ اللهُ عَدُوَّكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَضَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ<sup>٣</sup>.

ثمّ تدعو<sup>٤</sup> لنفسك ولمن أحببت، وصلّ ركعتين تحية المسجد، وركعتين للزيارة، ثمّ ادع بدعاء زين العابدين عليّ بن الحسين عليه السلام المذكور في الصحيفة السجّادية<sup>٥</sup>، ويسمى دعاء الاستقالة، وهو هذا<sup>٦</sup>:

يَا مَنْ<sup>٧</sup> بِرَحْمَتِهِ يَسْتَعِيثُ الْمُذْتَبِثُونَ وَيَا مَنْ إِلَى ذِكْرِ إِحْسَانِهِ يَفْرَحُ الْمُضْطَرُّونَ، وَيَا مَنْ لِحَيْفَتِهِ يَتَّجِبُ<sup>٨</sup> الْخَاطِثُونَ<sup>٩</sup>، يَا أَنْسَ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ، وَيَا فَرَجَ كُلِّ مَكْرُوبٍ كَنِيبٍ<sup>١٠</sup>، وَيَا عَوْنَ<sup>١١</sup> كُلِّ مَخْذُولٍ فَرِيدٍ، وَيَا عَضُدَ<sup>١٢</sup> كُلِّ مُحْتَاجٍ طَرِيدٍ.

أَنْتَ الَّذِي<sup>١٣</sup> وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا، وَأَنْتَ الَّذِي<sup>١٤</sup> جَعَلْتَ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ فِي نِعْمِكَ سَهْمًا، وَأَنْتَ الَّذِي عَفَوَهُ أَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ<sup>١٥</sup>، وَأَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ، وَأَنْتَ الَّذِي

١ . كذا في المصباح، وفي الأصل والبحار: «ومن تخلى عنهم فقد تخلى من الله».

٢ . المصباح: - به .

٣ . فضل الكوفة ومساجدها، ص ٦٩؛ المزار الكبير، ص ١٥٥؛ مزار الشهيد، ص ٢٤٧ و ٢٣٦ .

٤ . في المصباح: ادع .

٥ . المصباح والبحار: - المذكور في الصحيفة السجّادية .

٦ . وورد الدعاء في الصحيفة السجّادية الكاملة، ص ٨٢، دعاء ١٦؛ عنه البلد الأمين، ص ٤٥١ .

٧ . وورد أيضاً في الصحيفة السجّادية الجامعة، ص ٩٩، دعاء ٤٩ .

٨ . المصباح والبحار: - وهو هذا .

٩ . في الصحيفة: اللَّهُمَّ يَا مَنْ .

١٠ . الانتحاب: البكاء الشديد .

١١ . بحار الأنوار: - وبأ من لحيفته يتحبب الخاطئون .

١٢ . أي: مهموم حزين . وفي المصباح والبحار: كلّ مخزون كنيب .

١٣ . في الصحيفة: وَيَا عَوْتَ .

١٤ . العضد: المعين .

١٥ . المصباح والبحار: - الذي .

١٦ . المصباح والبحار: - أنت الذي .

١٧ . المصباح والبحار: وَأَنْتَ الَّذِي عَفَوَهُ أَنْسَانِي عِقَابَهُ .

عَطَاؤُهُ أَكْثَرُ مِنْ مَنِيهِ، وَأَنْتَ الَّذِي اتَّسَعَ الْخَلَائِقُ كُلَّهُمْ فِي وَسْعِهِ<sup>١</sup>، وَأَنْتَ الَّذِي لَا يَزَعُغُ فِي جِزَاءِ مَنْ  
أَعْطَاهُ، وَأَنْتَ الَّذِي لَا يَزَعُغُ فِي جِزَاءِ مَنْ أَعْطَاهُ، وَأَنْتَ الَّذِي لَا يَفْرِطُ<sup>٢</sup> فِي عِقَابِ مَنْ عَصَاهُ.  
وَأَنَا - يَا إِلَهِي<sup>٣</sup> - عَبْدُكَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْدُّعَاءِ، فَقَالَ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، هَا أَنَا ذَا يَارَبِّ مَطْرُوحٍ<sup>٤</sup> يَتَيْنُ  
يَدَيْكَ، أَنَا الَّذِي أَوْفَرْتَ الْخَطَايَا ظَهْرَهُ<sup>٥</sup> وَأَنَا الَّذِي أَفْنَتِ الذُّنُوبَ عُمْرَهُ، وَأَنَا الَّذِي بَجَهْلِهِ عَصَاكَ وَلَمْ  
تَكُنْ أَهْلًا مِثْلَهُ<sup>٦</sup> لِذَلِكَ<sup>٧</sup>.

هَلْ أَنْتَ - يَا إِلَهِي - رَاحِمٌ مَنْ دَعَاكَ قَابَالِغٍ<sup>٨</sup> فِي الدُّعَاءِ؟ أَمْ أَنْتَ عَائِزٌ لِمَنْ يَبْكَأُ<sup>٩</sup> فَأَسْرَعُ فِي  
الْبُكَاءِ؟ أَمْ أَنْتَ مُتَجَاوِزٌ عَمَّنْ عَفَّرَ<sup>١٠</sup> لَكَ وَجْهَهُ تَذَلُّلاً؟ أَمْ أَنْتَ مُغْنٍ مَنْ شَكَا إِلَيْكَ فَقَرَّهُ تَوَكُّلاً.  
إِلَهِي، لَا تُنْحَيْبُ مَنْ لَا يَجِدُ مُعْطِياً<sup>١١</sup> غَيْرَكَ، وَلَا تَحْذُلُ مَنْ لَا يَسْتَفْنِي عَنْكَ بِأَحَدٍ دُونَكَ.  
إِلَهِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَإِلَيْهِ<sup>١٢</sup>، وَلَا تُغْرِضْ عَنِّي وَقَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْكَ<sup>١٣</sup> وَلَا تُخْرِمْني وَقَدْ رَغِبْتَ  
إِلَيْكَ، وَلَا تُجْهِئني<sup>١٤</sup> بِالرُّدِّ وَقَدْ انْتَصَبْتَ بَيْنَ يَدَيْكَ. أَنْتَ الَّذِي<sup>١٥</sup> وَصَفْتَ نَفْسَكَ بِالرَّحْمَةِ، فَصَلِّ عَلَيَّ  
مُحَمَّدٍ وَإِلَيْهِ<sup>١٦</sup> وَارْحَمْنِي، وَأَنْتَ الَّذِي سَمَّيْتَ<sup>١٧</sup> نَفْسَكَ بِالْعَفْوِ فَاغْفُفْ [عَنِّي].<sup>١٨</sup>

١ . في الصحيفة: رَحْمَتِهِ - خ ل . بحار الأنوار: - وَأَنْتَ الَّذِي اتَّسَعَ الْخَلَائِقُ كُلَّهُمْ فِي وَسْعِهِ .

٢ . لا يفرط: لا يسرف .

٣ . المصباح والبحار: - يَا إِلَهِي .

٤ . بحار الأنوار: - يَارَبِّ مَطْرُوحٍ .

٥ . أي: أقتله وأتعبته . والورق: الحمل الثقيل .

٦ . المصباح والبحار: - مِنْهُ .

٧ . الصحيفة: لِذَلِكَ .

٨ . الصحيفة: فَاتْلُغْ .

٩ . البحار: بَكَى إِلَيْكَ .

١٠ . عَفَّرَ: مَرَّغَ فِي التَّرَابِ .

١١ . البحار: مَطْلَباً .

١٢ . المصباح والبحار: وَإِلَى مُحَمَّدٍ .

١٣ . الصحيفة: عَلَيْكَ .

١٤ . أي: لا تستغيثني .

١٥ . البحار: - الَّذِي .

١٦ . المصباح والبحار: وَإِلَى مُحَمَّدٍ .

١٧ . البحار: وَوَصَفْتَ .

١٨ . من الصحيفة والمصباح والبحار .

قَدْ تَرَى - يَا إِلَهِي - فَيْضَ دَمْعِي مِنْ خَيْفَتِكَ، وَوَجِيبَ قَلْبِي <sup>١</sup> مِنْ خَشْيَتِكَ، وَانْتِقَاضَ <sup>٢</sup> أَجْوَارِ حِي مِنْ هَيْبَتِكَ <sup>٣</sup>، كُلُّ ذَلِكَ حَيَاءٌ مِنِّي بِسُوءِ عَمَلِي، وَلِذَلِكَ حَمَدَ <sup>٤</sup> صَوْتِي عَنِ الْجَارِ <sup>٥</sup> إِلَيْكَ، وَكَلَّ لِسَانِي عَنِ مَنَاجِيَتِكَ .

يَا إِلَهِي، فَلَكَ الْحَمْدُ، فَكَمْ مِنْ عَائِيَةِ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَقْضِخْنِي، وَكَمْ مِنْ ذَنْبٍ غَطَّيْتَهُ عَلَيَّ فَلَمْ تَشْهَرْنِي، وَكَمْ مِنْظَ شَائِبَةٍ <sup>٦</sup> أَلَمَمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهَيْتِكَ عَنِّي سِرِّهَا، وَلَمْ تَقْلُدْنِي مَكْرُوهَ سُنَانِهَا <sup>٧</sup>، وَلَمْ تُبَدِّ سُوءِهَا لِمَنْ يَلْتَمِسُ مَعَائِي مِنْ جِيرَتِي وَحَسَدَةِ نِعْمَتِكَ عِنْدِي، ثُمَّ لَمْ يَنْهَيْ ذَلِكَ عَنِ أَنْ جَرَيْتَ <sup>٨</sup> إِلَى سُوءِ مَا عَاهَدْتَ مِنِّي .

فَمَنْ أَجْهَلَ مِنِّي - يَا إِلَهِي - بِرُشْدِهِ <sup>٩</sup>؟ وَمَنْ أَغْفَلَ مِنِّي عَنْ حَطِّهِ <sup>١٠</sup>؟ وَمَنْ أَبْعَدُ مِنِّي مِنْ اسْتِضْلَاحِ نَفْسِهِ حِينَ أَتَفَقَّ مَا أَجْرَيْتَ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ فِيمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ <sup>١١</sup>؟ وَمَنْ أَبْعَدُ عَنِّي فِي الْبَاطِلِ، وَأَشَدُّ إِفْدَامًا عَلَى السُّوءِ مِنِّي حِينَ أَقِفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ وَدَعْوَةِ الشَّيْطَانِ، فَاتَّبِعَ دَعْوَتَهُ عَلَى غَيْرِ عَمِي مِنِّي فِي مَعْرِفَةِ بِهِ، وَلَا نِسْيَانٍ مِنْ حِفْظِي لَهُ <sup>١٢</sup>؟ وَأَنَا حَيْثُذُ مُوقِنٌ بِأَنَّ مَتْنَهُ دَعْوَتَكَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَتْنَهُ دَعْوَتِهِ إِلَى النَّارِ .

سُبْحَانَكَ مَا أَعْجَبَ مَا أَشْهَدُ بِهِ عَلَى نَفْسِي، وَأَعِدُّهُ مِنْ مَكْتُومٍ أَمْرِي! وَأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ أَنَاثُكَ <sup>١٣</sup> عَنِّي، وَإِتْبَاؤُكَ عَنِ مَعَاجِلَتِي! وَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ كَرَمِي عَلَيْكَ، بَلْ تَأْنِيًا مِنْكَ لِي، وَتَفَضُّلاً مِنْكَ عَلَيَّ؛ لِأَنَّ أَرْتَلِعَ عَنِ مَعْصِيَتِكَ الْمُسْخِطَةِ <sup>١٤</sup>، وَأَقْلَعَ عَنِ سَبْتَانِي الْمُخْلِقَةِ، وَلِأَنَّ عَفْوَكَ عَنِّي أَحَبُّ

١ . وجيب القلب: خفقانه واضطرابه .

٢ . الصحيحة: وانتقاص .

٣ . إلى هنا انتهى ما في مصباح الزائر وبحار الأنوار .

وأورده إلى هنا أيضاً في: فضل الكوفة ومساجدها، ص ٦٩؛ مزار الشهيد، ص ٢٢٧ .

٤ . حملنا سكن .

٥ . الجار: رفع الصوت، والاستغاثة .

٦ . الشائبة: القبيحة .

٧ . الشنار: العيب، والفضيحة، والعار .

٨ . كذا في الصحيحة، وفي الأصل: أجريت .

٩ . العُور: العمق .

١٠ . الأناة: الجلم .

١١ . المسخطة: المرجبة لغضبك .

إِلَيْكَ مِنْ عُقُوبَتِي .

بَلْ أَنَا - يَا إِلَهِي - أَكْثَرُ ذُنُوبًا، وَأَقْبَحُ آثَارًا، وَأَشْنَعُ أَعْمَالًا، وَأَشَدُّ فِي الْبَاطِلِ تَهَوُّرًا<sup>١</sup> وَأَضْعَفُ عِنْدَ طَاعَتِكَ تَبَقُّظًا، وَأَقَلُّ لِرُوعِيدِكَ انبِيَاهَا وَازْتِقَابًا، مِنْ أَنْ أُحْصِيَ لَكَ عُيُوبِي، أَوْ أَقْدِرَ<sup>٢</sup> عَلَى ذِكْرِ ذُنُوبِي، وَإِنَّمَا أَوْيَحُ بِهَذَا نَفْسِي طَمَعًا فِي رَأْفَتِكَ الَّتِي بِهَا صَلَاحُ<sup>٣</sup> أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَجَاءُ لِرَحْمَتِكَ الَّتِي بِهَا فَكَاكُ رِقَابِ الْخَاطِئِينَ .

اللَّهُمَّ وَهَذِهِ رَقَبَتِي قَدْ أَرَقْتَهَا<sup>٤</sup> الذُّنُوبَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاعْتِقْهَا بِعَفْوِكَ، وَهَذَا ظَهْرِي قَدْ أَثْقَلْتَهُ الْخَطَايَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَخَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ .

يَا إِلَهِي، لَوْ بَكَيتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ<sup>٥</sup> عَيْنَيْ، وَانْتَحَبْتُ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي، وَقُضِنْتُ لَكَ حَتَّى تَتَنَشَّرَ<sup>٦</sup> قَدَمَايَ، وَرَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلْبِي<sup>٧</sup>، وَسَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَايَ، وَأَكْلَتْ تَرَابَ الْأَرْضِ طَوْلَ عُمْرِي، وَشَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَّ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِخْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجِبْتُ بِذَلِكَ مَخَوسِيَّةً وَاجِدَةً مِنْ سَيِّئَاتِي .

وَإِنْ كُنْتُ تَغْفِرُ لِي حِينَ اسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَكَ، وَتَغْفُو عَنِّي حِينَ اسْتَجِئُ عَفْوَكَ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبٍ لِي بِاسْتِخْقَاقِي، وَلَا أَنَا أَهْلٌ [لَهُ] بِاسْتِجَابِي، إِذْ كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَا عَصَيْتُكَ النَّازِ، فَإِنَّ تَعَذُّبِي فَأَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِي .

إِلَهِي، فَإِذَا قَدْ تَعَمَّدْتَنِي<sup>٩</sup> بِسِرِّكَ فَلَمْ تَفْضَخْنِي، وَتَأْتَيْتَنِي<sup>١٠</sup> بِكَرِيمِكَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِي، وَحَلَمْتْ

١ . التهور: الوقوع في الشيء بقلّة مبالاة .

٢ . كذا في الصحيفة، وفي الأصل: وأقدر .

٣ . كذا في الصحيفة، وفي الأصل: إصلاح .

٤ . أرقتها: ملكتها .

٥ . الشفر: أصل منبت شعر الجفن .

٦ . تنتشر: تنتفخ .

٧ . أي: زال عن مكانه .

٨ . من الصحيفة .

٩ . تعمدتني: غمرتني .

١٠ . تأتيتني: أمهلتني .

عَنِّي بِتَفْضِيلِكَ فَلَمْ تُغَيِّرْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ، وَلَمْ تُكَدِّرْ مَعْرُوفَكَ عِنْدِي، فَازْحَمْ طَوْلَ تَضَرُّعِي، وَشِدَّةَ  
مَسْكَنَتِي<sup>١</sup>، وَسُوءَ مَوْقِفِي .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَفِي مِنَ الْمَعَاصِي، وَاسْتَعْمِلْنِي بِالطَّاعَةِ، وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْإِتَابَةِ،  
وَطَهَّرْنِي بِالْتَّوْبَةِ، وَأَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ، وَاسْتَصْلِحْنِي بِالْعَافِيَةِ، وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الْمَغْفِرَةِ، وَاجْعَلْنِي طَلِيقَ  
عَفْوِكَ، وَعَتِيقَ رَحْمَتِكَ، وَاكْتُبْ لِي أَمَانًا مِنْ سَخَطِكَ، وَيَسِّرْ لِي بِذَلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْأَجْلِ بُشْرَى  
أَعْرِفُهَا، وَعَرِّفْنِي فِيهِ عِلْمًا أَتَيْتُهَا، إِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وَسْعِكَ، وَلَا يَتَكَادَكُ<sup>٢</sup> فِي قُدْرَتِكَ، [وَلَا  
يَتَصَعَّدُكَ<sup>٣</sup> فِي أُنَاتِكَ، وَلَا يُوَوِّدُكَ<sup>٤</sup> فِي جَزِيلِ هِبَاتِكَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَيْهَا آيَاتُكَ .

إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَتَحْكُمُ مَا تُرِيدُ،] إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>٥</sup> .

قال في البحار حاكياً عن السيد<sup>٦</sup>: ثمَّ تودَّعه<sup>٧</sup> وتنصرف إن شاء الله تعالى .

### المطلب الرابع

### في أعمال مسجد السهلة

وفيه مقدّمة و فصول :

أما المقدّمة: ففي بيان فضيلة هذا المسجد .

اعلم أنّه روي في البحار<sup>٨</sup> بالإسناد إلى الصدوق، عن الصائغ، عن ابن زكريّا  
القطّان، عن ابن حبيب، عن ابن بهلول، عن أبيه، عن ابن مهران، عن الصادق<sup>٩</sup> أنّه  
قال: إذا دخلت الكوفة فأت مسجد السهلة، فصلّ فيه، وأسأل الله حاجتك لدينك ودنياك؛ فإنّ

١ . مسكنتي: خضوعي وذلي .

٢ . أي: لا يشقّ عليك .

٣ . أي: لا يشتدّ عليك .

٤ . أي: لا يثقل عليك .

٥ . من الصحيفة .

٦ . الصحيفة: + وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ - خ ل .

٧ . المزار الكبير، ص ١٥٦ .

وأورد الدعاء - باختلاف - ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة (ج ٦، ص ٢٩٦) منسوباً إلى أمير المؤمنين<sup>١٠</sup> .  
ورود الدعاء في الصحيفة العلوية الجامعة (ص ١٨٥، دعاء ٧٤) بعنوان: في طلب العفو

٨ . قصص الأئبياء للرازي، ص ٨٠، ح ٦٤؛ عنه بحار الأنوار، ج ١١، ص ٢٨٠، ح ١٠٠، وج ١٠٠، ص ٤٣٤، ح ١ .

٩ . القصص والبحار: - أنّه .



مسجد السهلة بيت إدريس النبي<sup>١</sup> الَّذِي كَانَ يَخِيطُ فِيهِ وَيُصَلِّي فِيهِ، وَمَنْ دَعَا اللَّهَ [فِيهِ] بِمَا أَحَبَّ قَضَى لَهُ حَاجَتَهُ<sup>٢</sup>، وَرَفَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكَانًا عَلِيًّا إِلَى دَرَجَةِ إِدْرِيسٍ عليه السلام، وَأَجِيرٌ مِنْ مَكْرُوهِ الدُّنْيَا وَمَكَائِدِ أَعْدَائِهِ.

وعنه عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِجَمَاعَةٍ فِيهِمْ أَبَانُ بْنُ نَعْمَانَ: أُنَيْمُكُمْ لَهُ عِلْمٌ بِعَمِّي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام؟  
فَقَالَ: أَنَا، أَصْلَحَكَ اللَّهُ.

قال: وما علمك به؟

قال: كُنَّا عِنْدَهُ لَيْلَةً، فَقَالَ: هَلْ لَكُمْ فِي مَسْجِدِ السُّهْلَةِ؟ فَخَرَجْنَا مَعَهُ إِلَيْهِ، فَوَجَدْنَا مَعَهُ اجْتِهَادًا كَمَا قَالَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَانَ بَيْتُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ إِلَى الْعَمَالِقَةِ، وَكَانَ بَيْتُ إِدْرِيسٍ عليه السلام الَّذِي كَانَ يَخِيطُ فِيهِ، وَفِيهِ صَخْرَةٌ خَضْرَاءُ فِيهَا صُورَةُ وَجْهِ النَّبِيِّينَ، وَفِيهِ مَنَاحِ الرَّكَّابِ - يَعْنِي الْخَضِرَ عليه السلام -.

ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ عَمِّي أَنَا هَاجَرَ خَرَجَ فَصَلَّى فِيهِ وَاسْتَجَارَ بِاللَّهِ، لِأَجْرِهِ عَشْرِينَ سَنَةً، وَمَا أَنَا مَكْرُوبٌ قَطُّ، فَصَلَّى فِيهِ مَا بَيْنَ الْعِشَاءِ وَدَعَا اللَّهَ، إِلَّا فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>٣</sup>.  
ومثله الآخر:

وعنه عليه السلام: كَأَنِّي أَرَى نَزُولَ الْقَائِمِ عليه السلام فِي مَسْجِدِ السُّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ.  
قلت: ويكون منزله؟

قال: نعم، هو منزل إدريس عليه السلام، وما بعث الله نبيًّا إِلَّا وَقَدْ صَلَّى فِيهِ، وَالْمَقِيمُ فِيهِ كَالْمَقِيمِ فِي قُسْطَاطٍ<sup>٤</sup> رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِلَّا وَقَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهِ، وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَالْمَلَائِكَةُ يَأْوُونَ إِلَى هَذَا الْمَسْجِدِ يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِيهِ.

يا أبا محمد، أما إنِّي لو كنت بالقرب منكم ما صَلَّيتُ صَلَاةً إِلَّا فِيهِ، ثُمَّ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا انْتَقَمَ اللَّهُ

١. القصص: - النبي.

٢. من القصص والبحار.

٣. القصص والبحار: خروائجه.

٤. قصص الأنبياء، ص ١٧٩، ج ٤٢؛ عنه بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٨٢، ج ٤٥، و ج ١٠٠، ص ٤٣٤، ج ٢؛ ومستدرک

الوسائل، ج ٣، ص ٤١٣-٤١٤، ج ٢.

٥. القسطاط: بيت يتخذ من الشعر. المعجم الوسيط، ج ٢، ص ٦٨٨.

لرسوله ﷺ ولنا أجمعين<sup>١</sup>.

وعن عبد الله بن أبان، قال: دخلنا عليّ أبي عبد الله ﷺ، فسألنا: أفيكُم<sup>٢</sup> أحد عنده علم عمّي زيد بن عليّ ﷺ؟ فقال رجل من القوم: أنا عندي علم من علم عمك؛ كُنّا عنده ذات ليلة في دار معاوية بن إسحاق الأنصاري، إذ قال: انطلقوا بنا نصلي في مسجد السهلة. فقال أبو عبد الله ﷺ: وفعل؟ فقال: لا، جاءه أمر فشغله عن الذهاب.

فقال: أما والله لو أعاد الله به حولاً لأعاده؛ أما علمت أنه موضع بيت إدريس النبي ﷺ، [والذي]<sup>٣</sup> كان يخط فيه، ومنه سار إبراهيم ﷺ إلى اليمن بالعمالق<sup>٤</sup>، ومنه سار داوود ﷺ إلى جالوت، وإنّ فيه لصخرة خضراء فيها مثال كل نبيّ ﷺ، ومن تحت تلك الصخرة أخذت طينة كل نبيّ، وإنه لمناخ<sup>٥</sup> الراكب.

قيل: ومن الراكب؟

قال: الخضر ﷺ.<sup>٦</sup>

ومثله الآخر:

وعن عليّ بن الحسين ﷺ: من صلى في مسجد السهلة ركعتين زاد الله في عمره سنتين<sup>٧</sup>.  
وعن أبي عبد الله ﷺ: ما بعث الله نبياً إلا وقد صلى فيه، وما من مؤمن ولا مؤمنة إلا وقلبه يحنّ

١. قصص الأنبياء، ص ٨٠، ح ٤٣؛ المزار الكبير، ص ١٣٤، ح ٧؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣١٧، ح ١٣، وص ٣٧٦، ح ١٧٧، وص ٢٨١، ح ١٩١، و ج ١٠٠، ص ٤٣٥، ح ٣، وص ٤٣٦، ح ٧؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤١٤، ح ٣، إثبات الهداية، ج ٣، ص ٥٨٣، ح ١٧٦؛ وص ٤١٧، ح ٩؛ بشارة الإسلام، ج ٢، ص ٢٤٤؛ معجم الإمام المهدي ﷺ، ج ٣، ص ٥٠٣، ح ١٠٧٥.

٢. كذا في الكافي والمصادر، وما كان في الأصل غير مستقيم.

٣. من الكافي والبحار.

٤. العمالق: قوم تفرقوا في البلاد من ولد عمليق.

٥. المناخ: ميرك الإبل.

٦. الكافي، ج ٣، ص ٢٩٤، ح ١؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٣٢، ح ٤٩٧؛ المزار الكبير، ص ١٣٣، ح ٣؛ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٢٤٦، ح ٣؛ بحار الأنوار، ج ١١، ص ٢٨٤، ح ١٢ - قطعة من الرواية -؛ و ج ١٢، ص ٨٢، ح ١٢ - قطعة -؛ و ج ١٣، ص ٣٠٣، ح ٢٥ - قطعة -؛ وص ٤٥٦، ح ٢١، و ج ٤٦، ح ٢٠٧، ح ٨٤، و ج ١٠٠، ص ٤٣٥، ح ٤؛ عوالم العلوم، ج ١٨، ص ٢٥٩، ح ٦؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤١٧، ح ٧.

٧. مزار المفيد، ص ٢٦، ح ٤؛ فضل الكوفة ومساجدها، ص ٤٣؛ المزار الكبير، ص ١٣٤، ح ٦؛ بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٣٦، ح ٦؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤١٧، ح ٨؛ جامع الأحاديث، ج ٢، ص ١٨٣، ح ١٣.

إليه، وفيه صخرة فيها صورة كل نبي، وما صلى فيه أحد فدعا الله بنية صادقة إلا صرفه الله بقضاء حاجته، وما من أحد استجاره إلا أجاره الله مما يخاف .

قلت: هذا هو الفضل!

قال: تزيدك؟

قلت: نعم .

قال: هو من البقاع التي أحبَّ الله أن يُدعى فيها، وما من يومٍ و ليلةٍ إلا والملائكة تزور هذا المسجد، يعبدون الله فيه . أما إني لو كنت بالقرب منكم ما صليتُ صلاةً إلا فيه .  
يا أبا محمد، وما لم أصف أكثر .

قلت: جعلت فداك، لا يزال القائم ﷺ فيه أبداً؟

قال: نعم .

قلت: فمن بعده؟

قال: هكذا من بعده إلى انقضاء الخلق .<sup>١</sup>

وعنه ﷺ: أنه قال لأبي حمزة الثمالي: يا أبا حمزة، هل شهدت عمي ليلة خرج؟

قال: نعم .

قال: فهل صلى في مسجد سهيل؟

قال: وأين مسجد سهيل، لعلك تعني مسجد السهلة؟

قال: نعم .

قال: لا .<sup>٢</sup>

قال: أما إنه لو صلى فيه ركعتين، ثم استجار الله لأجاره سنة، إلى أن قال:

وفيه ينفتح في الصور، وإليه المحشر، ويحشر من جانبه سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب، أولئك الذين أفليح<sup>٣</sup> الله حججهم، وضاعف نعمهم، [فإنهم]<sup>٤</sup> المستبقون

١ . فضل الكوفة ومساجدها، ص ٤٤؛ قصص الأنبياء، ص ٨٠ ح ٤٣؛ المزار الكبير، ص ١٣٥ ح ٧؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣١٧ ح ١٣، و ج ١٠٠، ص ٤٣٥، ح ٣ وص ٤٢٦، ح ٧؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤١٧-٤١٨، ح ٩ .

٢ . الكامل والتهذيب: - قال: لا .

٣ . الفُحج: الظفر بمن نخاسة . المحيط في اللغة، ج ٧، ص ١١١ - فليح - .

٤ . من الكامل .

الفائزون القانتون، يحبون أن يدروا عن أنفسهم المفخر، [ويحلون بعدل الله عن لقائه]<sup>١</sup> وأسروا في الطاعة فعملوا [وعلما أنّ الله بما يعملون بصير]<sup>٢</sup> ليس عليهم حساب ولا عذاب<sup>٣</sup>.  
وعنه عليه السلام: لم يأت مكروب إلا فرّج الله كربته - أو قال: قضى حاجته -، وفيه زَبْرٌ جَدَّةٌ<sup>٥</sup> فيه صورة كل نبي وكل وصي<sup>٦</sup>.

وعنه عليه السلام: لو أنّ عمّي زيدا أتاه فصلّى فيه واستجار الله لأجاره عشرين سنة، وفيه مناخ الراكب وبيت إدريس النبي عليه السلام، وما أتاه مكروب قط فصلّى بين العشاءين ودعا الله إلا فرّج الله كربته<sup>٧</sup>.  
ومثله الآخر في المطلب الأخير:

وعن الحضرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام - أو عن أبي جعفر عليه السلام - قال: قلت له: أيُّ بقاع الله<sup>٨</sup> أفضل بعد حرم الله - جلّ وعزّ - وحرم رسوله صلى الله عليه وآله؟  
فقال: الكوفة، يا أبا بكر، هي الزاكية<sup>٩</sup> الطاهرة، فيها قبور النبيين المرسلين وغير المرسلين والأوصياء الصادقين، وفيها مسجد سهيل الذي لم يبعث الله نبياً إلا وقد صلّى فيه، ومنه يظهر عدل الله<sup>١٠</sup>.

١ . من الكامل، واستظهرها المجلسي: ويخافون عدل الله عند لقائه.

٢ . من الكامل.

٣ . الكامل: + يذهب الضغن، يطهر المؤمنين، ومن وسطه سار جبل الأهواز، وقد أتى عليه زمان وهو معمور.

٤ . كامل الزيارات، ص ٧٤ و ٧٥، ح ٦٨؛ مزار المفيد، ص ٢٤، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ٣٧، ح ٧٦؛ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٢٦٥، ح ١؛ بحار الأنوار، ج ٧، ص ١١٦، ح ٥٣، وج ١٠٠، ص ٢٣٦، ح ٨؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٤١٥، ح ٤.

٥ . الزبيرجد: ضرب من الجوهر، عربي معروف. جمهرة اللغة، ج ٢، ص ١١٨٥. ويقال: هو الزمرد. المصباح المنير، ص ٢٥٠.

٦ . قرب الإسناد، ص ١٦٠، ح ٥٨٢؛ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٢٦٨، ح ٧؛ بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٢٣٧، ح ٩.

٧ . الكافي، ج ٣، ص ٢٩٥، ح ٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ٢٥٢، ح ٦٥٣؛ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٢٦٧، ح ٥؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٣٠٣، ح ٢٦ - قطعة -، وج ٢٠٧، ص ٨٥ - صدره -، وج ١٠٠، ص ٢٣٩، ح ١٦؛ عوالم العلوم، ج ١٨، ص ٢٦٠، ح ٧.

٨ . الكامل: الأرض. ولفظ الجلالة ليس في التهذيب.

٩ . الكامل ومزار المفيد والتهذيب: الزكية.

١٠ . في أكثر المصادر زيادة وهي: وفيها يكون قائمة والقوام من بعده، وهي منازل النبيين والأوصياء والصالحين.

١١ . كامل الزيارات، ص ٧٦، ح ١٢؛ مزار المفيد، ص ١٧، ح ١؛ فضل الكوفة ومساجدها، ص ١٢؛ تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ٣١، ح ١؛ روضة الواعظين، ص ٤٠٩ - ٤١٠؛ المزار الكبير، ص ١١٣، ح ١؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ٢٣٣،

## فصل

[في] دعاء إذن الدخول في مسجد السهلة المذكور في بعض كتب الأدعية وعدم ذكره في البحار غير ضار؛ لجواز التسامح في أدلة السنن والكرامة، وهو أنه إذا بلغت إلى باب المسجد فقل:

بِسْمِ اللَّهِ، وَيَا اللَّهَ<sup>١</sup>، وَمَا شَاءَ اللَّهُ، وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ عُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَيَتِيمِكَ<sup>٢</sup>.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَيِ حَوَائِجِي. فَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِي بِهِمْ مَقْبُولَةً، وَذَنبِي بِهِمْ مَغْفُورًا، وَرِزْقِي بِهِمْ مَسْبُوطًا، وَدُعَائِي بِهِمْ

١ ح ٤: الرجعة للإستزادة، ج ١٩، ح ٧٦؛ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٢٥٥، ح ١٠، و ج ١٤، ص ٣٦٠-٣٦١، ح ٣؛ بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٤٨، ح ٨-قطعة - و ج ١٠٠، ص ٤٤٠، ح ١٧؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٤١٦، ح ٥؛ معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ٣، ص ٣٠٢، ح ٨٣٩.

١. مصباح المتجهّد: + وَمِنَ اللَّهِ، وَإِلَى اللَّهِ.

٢. مصباح المتجهّد: عُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَعُمَّارِ يَتِيمَتِكَ.

وزاد في مصباح المتجهّد ما يلي:

اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، ابْنُ عَبْدِكَ، ابْنُ أُمَّتِكَ، افْتَقَرْتُ إِلَى رَحْمَتِكَ، وَأَنْتَ غِنِي عَنِّي وَعَنْ عَذَابِي، تَجَلَّدُ مِنْ خَلْقِكَ مَنْ تَعَذَّبَهُ وَلَا أَحَدٌ مَن يَغْفِرُ لِي غَيْرَكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَعَمِلْتُ سُوءَ أَسْأَفِيضِلِّي وَأَرْحَمْنِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ، وَأَغْلِقْ عَنِّي أَبْوَابَ مَعْصِيَتِكَ.

اللَّهُمَّ أَغْنِنِي فِي مَقَامِي هَذَا جَمِيعَ مَا أُعْطِيتَ أَوْلِيَاءَكَ وَأَهْلَ طَاعَتِكَ، وَأَضْرِبْ عَنِّي جَمِيعَ مَا صَرَفْتَ عَنْهُمْ مِنْ سُوءِ رَبِّنَا لِنُؤْمِنُ بِكَ نَافِئًا نَسِينًا أَوْ أَخْطَا نَا، رَبِّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا أَسْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا، رَبِّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَأَغْفِ عَنَّا وَافْعَلْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا، فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

اللَّهُمَّ افْتَحْ تَسَامِعَ قَلْبِي لِذِكْرِكَ، وَتُبِّئْنِي وَارزُقْنِي نَصْرَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَتُبِّئْنِي عَلَى أَسْرِهِمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِهِمْ، وَأَحْفَظْهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَامْتَنِعْهُمْ أَنْ يُوْصَلَ إِلَيْهِمْ بِسُوءِ آيَاتِي.

اللَّهُمَّ عَبْدُكَ وَرَاثِرُكَ فِي بَيْتِكَ، وَعَلَى كُلِّ مَا تَبِيءُ إِكْرَامًا زَائِرًا، فَيَا خَيْرَ مَنْ طَلِبَ مِنْهُ الْحَاجَاتُ وَرُغِبَ إِلَيْهِ، أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنَ يَا رَحِيمَ، بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَبِحَقِّ الْوِلَايَةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُعْطِيَنِي كَمَا كَرِهْتَنِي مِنَ النَّارِ.

مُسْتَجَاباً<sup>١</sup>، وَحَوَائِجِي بِهِمْ مَقْضِيَةً، فَانظُرْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ نَظْرَةً رَحِيمَةً أَسْتَوْجِبُ بِهَا الْكَرَامَةَ عِنْدَكَ، ثُمَّ لَا تُصْرِفْهُ عَنِّي أَبَدًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَدِينِ نَبِيِّكَ، وَوَلِّئِكَ<sup>٢</sup>، وَلَا تَتْرُقْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ، وَمَرْصَاتِكَ طَلَبْتُ، وَقَوَائِكَ<sup>٣</sup> ابْتَغَيْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ.

اللَّهُمَّ فَأَقْبِلْ بِوَجْهِكَ إِلَيَّ، وَأَقْبِلْ بِوَجْهِهِ إِلَيْكَ<sup>٤</sup>.

واقرا كلاً من: آية الكرسي، والمعوذتين، وسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

- سبع مرّات -، فقل: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَتُبْ عَلَيَّ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ<sup>٥</sup>.  
فادخل واذهب إلى وسط المسجد.

## فصل

### في كيفية عمل مسجد السهلة

قال في البحار<sup>٧</sup>: قال السيد<sup>٨</sup> عليه السلام إذا أردت أن تمضي إلى السهلة فاجعل ذلك بين المغرب والعشاء الآخرة من ليلة الأربعاء، وهو أفضل من غيره من الأوقات، فإذا أتته

١. في المتجهّد: ودعاني بهم مُسْتَجَاباً، ودنّبي بهم مَغْفُوراً، ورزّقي بهم مُنْسَوطاً.

٢. في المتجهّد: ودين مَلَأْتِكُكَ.

٣. في المتجهّد: وَتَوَتَّنَكَ.

٤. زاد في المتجهّد:

اللَّهُمَّ اتَّخِمْ لِقَلْبِي لِذِكْرِكَ، وَأَتِمِّمْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَفَضْلَكَ، فَإِنَّكَ أَحَقُّ الْمُسْتَمِينِ أَنْ تُتِمِّمَ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَفَضْلَكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَخَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

٥. بدل هذه الفقرة في المتجهّد هكذا:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَيْتَنِي، وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَضَّلْتَنِي، وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا سَأَرْتَنِي، وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ بِلَاءٍ حَسَنٍ ابْتَلَيْتَنِي.

اللَّهُمَّ تُبَلِّغْ صَلَاتِي وَدُعَائِي، وَطَهِّرْ قَلْبِي، وَاشْرَحْ صَدْرِي، وَتُبْ عَلَيَّ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

٦. مصباح المتجهّد، ص ١٣٠-١٣٢، عنه بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ٢٢٤-٢٢٥.

٧. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٤٥.

٨. مصباح الزائر، ص ١٠٥.

فصل المغرب ونافلتها، ثم قم فصل ركعتين تحية المسجد قربة إلى الله تعالى، فإذا فرغت فارفع يديك إلى السماء، وقل: أنت الله لا إله إلا أنت مُبْدِي الخَلْقِ وَمُعِيدُهُمْ، وأنت الله لا إله إلا أنت خَالِقِ الخَلْقِ وَرَازِقُهُمْ، وأنت الله لا إله إلا أنت الفَاضِ البَاسِطُ، وأنت الله لا إله إلا أنت مُدَبِّرُ الأُمُورِ، وَيَاعِثُ مَنْ فِي القُبُورِ، وأنت الله لا إله إلا أنت<sup>١</sup> وَارِثُ الأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ المَخْرُوجِ المَكْتُونِ الحَيِّ القَيُومِ، وأنت الله لا إله إلا أنت عَالِمِ السُّرُوحِ وَأَخْفَى، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أُجِبَتْ، وَإِذَا سُئِلَتْ بِهِ أُعْطِيَتْ وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى<sup>٢</sup> مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَيَحْتَهُمُ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَى نَفْسِكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُقْضِيَ لِي حَاجَتِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ، يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ، يَا سَيِّدَهُ، يَا مَوْلَاهُ، يَا غِيَانَهُ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ اسْتَأْزَنْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَنَا السَّاعَةَ السَّاعَةَ<sup>٣</sup>، يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَالأَبْصَارِ، يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ.

وزيد في بعض كتب الدعاء: إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>٤</sup>

قال: ثم اسجد واخضع وادع الله بما تريد.

وقد روي عن بشار المكاربي، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لخلاص امرأة محبوسة: قم بنا إلى مسجد السهلة فندعو الله ونسأله خلاص هذه المرأة، فصرنا إليه وصلى كل واحد منا ركعتين، ثم رفع الصادق عليه السلام يده إلى السماء، وقال: أنت الله... إلى آخر الدعاء، إلا أنه قال: «وَأَنْ تُعَجِّلَ خَلَاصَ هَذِهِ المَرْأَةِ» مكان «وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَنَا».

قال في البحار: قال السيد: ثم خرّ ساجداً لا أسمع منه إلا النفس، ثم رفع رأسه.

فقال: قم فقد أطلقت المرأة... الحديث.<sup>٥</sup>

١. المصباح: -الله لا إله إلا أنت.

٢. كذا في المصباح، وفي الأصل: «بحق» بدل «بحقك على».

٣. ورد لفظ «الساعة» في المصباح مرة واحدة.

٤. فضل الكوفة ومساجدها ص ٤٧، المزار الكبير، ص ١٣٨؛ مزار الشهيد، ص ٢٧٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٣٨٠، وج ١٠٠، ص ٤٢٢؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٤١٩؛ معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ٤، ص ٤٧٥، ح ١٤٣٠؛

صحيفة المهدي عليه السلام، ص ١٥٢؛ منتخب الأثر، ص ٥٢١، ح ٥.

٥. انظر تخريجات الحديث السابق.

## فصل

## في سائر أعمال هذا المسجد

قال في البحار<sup>١</sup> بإسناده: قال إبراهيم بن هاشم عليه السلام: حججتُ إلى بيت الله الحرام، فوردنا عند نزولنا الكوفة، فدخلنا إلى مسجد السهلة، فإذا نحن بشخصٍ راكعٍ وساجدٍ، فلَمَّا فرغ دعا بهذا الدعاء: أنتَ اللهُ... إلى آخر الدعاء، ثم نهض إلى زاوية المسجد، فوقف هناك وصلى ركعتين ونحن معه، فلَمَّا انفتل من الصلاة سبَّح، ثم دعا، فقال:

اللَّهُمَّ يَحَقُّ هَذِهِ الْبُقْعَةُ الشَّرِيفَةُ، وَيَحَقُّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهَا، قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْضِهَا، وَقَدْ أَحْصَيْتَ ذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْهَا لِي.

اللَّهُمَّ أُخْبِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَأَمْتِنِي إِذَا كَانَتْ<sup>٢</sup> الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي عَلَى مُوَالَاةِ أَوْلِيَائِكَ وَمُعَادَاةِ أَعْدَائِكَ، وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ثم نهض فسألناه عن المكان، فقال: إنَّ هذا الموضع بيت إبراهيم الخليل عليه السلام الذي كان يخرج منه إلى العمالقة.

ثم مضى إلى الزاوية الغربية التي يقال إنَّها مقام يونس عليه السلام فصلَّى ركعتين، ثم رفع يديه، وقال:

اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ، وَطَلَبَ نَائِلِكَ، وَرَجَاءَ فَيْدِكَ وَجَوَائِزِكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي بِأَحْسَنِ قَبُولٍ، وَتَلْغُنِي بِرَحْمَتِكَ الْمَأْمُولِ، وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

وزيد في بعض كتب الأدعية بعد «ما أنتَ أَهْلُهُ»:

وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ.

قال في البحار أيضاً: ثم قام ومضى إلى الزاوية الشرقية التي يقال: إنَّها مقام صالح عليه السلام، فصلَّى ركعتين، ثم بسط كفيه وقال:

١. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٢٢٣-٢٢٥، ح ٢٢.

٢. وتوفني ما كانت - خ ل -.



اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتِ الذُّنُوبُ وَالْخَطَايَا قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ، فَلَمْ تَرْزُقْ لِي إِلَيْكَ صَوْتًا، وَلَمْ تَشْتَجِبْ لِي دَعْوَةً، فَأَبِي أَسْأَلُكَ بِكَ يَا اللَّهُ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلَكَ أَحَدٌ، وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُقْبِلَ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَتُقْبِلَ بِوَجْهِهِ إِلَيْكَ، وَلَا تُخَيِّبْنِي حِينَ أَدْعُوكَ، وَلَا تُخْرِمْنِي حِينَ أَرْجُوكَ، فَتَقْبَلْ دُعَائِي وَمَسْأَلَتِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

وعرَّفَ خُدَّيْهِ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَامَ فخرِجَ، فَسَأَلَنَاهُ: بِمَ يُعْرِفُ هَذَا الْمَكَانَ؟  
فَقَالَ: إِنَّهُ مَقَامُ الصَّالِحِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ ﷺ .

ثمَّ ذَكَرَ مَا عَمَلَ فِي مَسْجِدِ زَيْدٍ، كَمَا سَيَأْتِي . قَالَ: ثُمَّ غَابَ، فَلَمْ نَرَهُ .

فَقَالَ لِي صَاحِبِي: إِنَّهُ الْخَضِرُ ﷺ .<sup>١</sup>

وَفِي بَعْضِ كُتُبِ الْأَدْعِيَةِ: ثُمَّ تَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ فِي الزَّوَايَةِ الَّتِي بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالشَّمَالِ الَّتِي يُقَالُ: إِنَّهَا مَقَامُ إِدْرِيسَ ﷺ وَعِيسَى ﷺ، وَتَقُولُ:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ عُمْرِي آخِرَهُ، وَخَيْرَ أَعْمَالِي خَوَاتِمَهَا، وَخَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْفَاكِّ فِيهِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .<sup>٢</sup>

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ دُعَائِي، وَاسْمَعْ نَجْوَائِي، يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمَ، يَا قَادِرًا يَا قَاهِرًا، يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي بَنَيْتُ وَبَيَّنْتُكَ، وَلَا تَفْضَحْنِي عَلَيَّ زُؤُوسِ الْأَشْهَادِ، وَاخْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ، وَارْحَمْنِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

وَقَالَ فِي الْبَحَارِ<sup>٣</sup> حَاكِيًا عَنِ السَّيِّدِ<sup>٤</sup> ﷺ: ثُمَّ تَصَلَّى فِي الْبَيْتِ الَّذِي فِي وَسْطِ الْمَسْجِدِ رَكَعَتَيْنِ، وَهُوَ مَقَامُ سَيِّدِ السَّاجِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ عَلَى مَا يَحْكِي، وَتَقُولُ: يَا مَنْ هُوَ

١ . المزار الكبير، ص ١٤٠؛ مصباح الزائر، ص ١٠٥؛ مزار الشهيد، ص ٢٧٢ - ٢٧٦؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٤٤٤، ح ٣ .

٢ . ورد نحو هذا ضمن الدعاء عند باب أمير المؤمنين ﷺ . انظر: فضل الكوفة ومساجدها، ص ٧٨؛ المزار الكبير، ص ١٧١؛ مصباح الزائر، ص ٨٦؛ بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤١٧ .

٣ . بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٤٥ .

٤ . مصباح الزائر، ص ١٠٦ .

أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَحُلِّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ يُؤْذِنَا بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، يَا كَافِيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يَكْفِيَّ مِنْهُ شَيْءٌ، اكْفِنَا الْمُهَيْمَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

ثُمَّ عَفَّرَ خَدَّيْكَ عَلَيَّ الْأَرْضَ .

ولم يذكر في البحار لعمل مسجد السهلة سوى ما ذكرنا شيئاً، ولكن ذكر في بعض كتب الأدعية<sup>١</sup> زيارة مولانا صاحب<sup>ع</sup> في المقام المعروف بمقامه<sup>ع</sup>، وهو البيت المبني بين مقام الإمام زين العابدين والزاوية الغربية المعروفة بمقام يونس<sup>ع</sup>، وهي هذه:

سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلِ النَّامِ الشَّامِلِ الْعَامِّ، وَصَلَوَاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ الدَّائِمَةُ<sup>٢</sup> الْقَائِمَةُ النَّامَةُ<sup>٣</sup> عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ، وَخَلِيفَتِهِ عَلَى<sup>٤</sup> خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ، وَسَلَالَةِ النَّبِيِّ، وَبَيْتَةِ الْعِزَّةِ، وَالصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ، وَمُظْهِرِ الْإِيمَانِ، وَمُعْلِنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ، وَمُطَهِّرِ الْأَرْضِ، وَنَاشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّوْلِ وَالْعَرْضِ، وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ، الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ الْمُرْتَضَى<sup>٥</sup>، الزَّكِيِّ<sup>٦</sup> الطَّاهِرِ بِنِ الْإِئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ<sup>٧</sup> الْوَصِيِّ بِنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ، الْهَادِي الْمَهْدِيِّ الْمَعْصُومِ<sup>٨</sup> بِنِ الْإِئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَاثِرَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَمُسْتَوْدَعَ حُكْمِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِصْمَةَ النَّبِيِّينَ<sup>٩</sup>، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِعْزُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْفِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَدْلَلِ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ<sup>١٠</sup> .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ صَاحِبِ الزَّمَانِ، يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ،

١ . المزار الكبير، ص ٦٧١؛ مصباح الزائر، ص ٤٣٥؛ البلد الأمين، ص ٢٢٨؛ بحار الأنوار، ج ٩٤، ص ٣١، و ج ١٠١، ص ٣٧٣، ح ١٤؛ و ج ١٠٢، ص ٩٧ و ص ٢٤٦ .

٢ . المزار الكبير :- الدائمة .

٣ . المصباح :- القائمة التامة .

٤ . المصباح :- في .

٥ . المصباح :- المرصفي .

٦ . المزار الكبير والمصباح :- الزكي .

٧ . المصباح :- المعصومين .

٨ . المزار الكبير :- المعصوم .

٩ . المصباح :- الدين . المزار الكبير :- السلام عليك يا عصمة النبيين .

١٠ . المصباح :- الظالمين .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيْنَ ١ فَاطِمَةَ الرَّهْمَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيْنَ الْحُجَّجِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ.

أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمُهَيْدِيُّ قَوْلًا وَفِعْلًا، وَأَنَّكَ [الَّذِي] ٢ تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِثَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا ٣، فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَكَ وَسَهَّلَ مَخْرَجَكَ، وَقَرَّبَ زَمَانَكَ، وَكَثَّرَ أَنْصَارَكَ وَأَعْوَانَكَ، وَأَنْجَزَ لَكَ مَا وَعَدَكَ بِقَوْلِهِ ٤، وَهُوَ أَصْدَقُ النَّاقِلِينَ: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ ٥

فتطلب حاجتك، وتقول: ٦:

فَاشْفَعْ لِي إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّي فِي نُجُجِهَا ٧، فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِي حَاجَتِي ٨، لِيَعْلَمِي أَنَّكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ مَقْبُولَةٌ وَمَقَامًا مَحْمُودًا، فَيَحَقِّقْ مِنِّي اخْتِصَامًا لِأَمْرِهِ، وَازْتِصَامًا لِسِرِّهِ، وَبِالشَّانِ الَّذِي يَنْتَكُمُ وَيَنْتَهُ، سَلِّ اللَّهُ فِي نُجُجِ طَلِبَتِي، وَاجَابَةِ دَعْوَتِي، وَكَشْفِ كُرْبَتِي، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ ٩. ١٠

وذكر لوداع مسجد السهلة هذا الدعاء:

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ، الْمَوْجُودُ فِي غَيْرِ مَكَانٍ، وَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ يَغْيِرُ دَهْرًا وَزَمَانًا، يَا مَنْ حَارَتْ فِي مَعْرِفَتِهِ عُقُولُ أَوْلِي التَّبَصُّرِ فَظَهَرَ أَنَّ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» ١١.

١. في المزار الكبير: يا ابن أمير المؤمنين وابن.

٢. من المصباح والمزار الكبير.

٣. المزار الكبير والمصباح: - كما ملئت ظلمًا وجورًا.

٤. المزار الكبير: - بقوله. وفي المصباح: «وَعَدَّكَ» بدل «مَا وَعَدَّكَ بِقَوْلِهِ».

٥. سورة القصص، الآية ٥.

٦. المصباح: «يا مولاي، حاجتي كذا وكذا»؛ وفي المزار الكبير: «يا مولاي، يا صاحب الزمان، يا ابن رسول الله، حاجتي كذا وكذا» بدل «فتطلب حاجتك، وتقول».

٧. المصباح: فاشفع لي إلى ربك في نجاحها؛ وفي المزار الكبير: فاشفع لي في نجاحها.

٨. المزار الكبير: «بحاجتي» بدل «في حاجتي».

٩. المزار الكبير: والسلام عليك يا مولاي... وبركاته. والمصباح: - «فقد توجهت إليك...» إلى هنا.

١٠. المزار الكبير: + وادع بما أحببت؛ فإنه يقضى إن شاء الله تعالى. المصباح: + وادع بما أحببت، وتتصرف ولا تحول وجهك حتى تخرج من الباب.

١١. سورة الشورى، الآية ١١.

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا بَعْدَ نِعْمِكَ عَلَيْنَا وَيَقْدَرِ مَا يُرْضِيكَ عَنَّا .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدِ النَّبِيِّ،  
وَصِفْوَتِكَ الْمُرْتَضَى، صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُضْطَّطِينَ الْأَطْهَارِ، صَلَاةً تَمَلَأُ الْأَقْفَارَ، دَائِمَةً مَا بَقِيَ  
الَلَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَأَنْتَ الَّذِي أَخْرَجْتَنِي فِي هَذَا الرَّجْعِ، وَشَرَّفْتَنِي بِهَذَا الشَّرِيفِ، وَبَلَّغْتَنِي بِهَذَا النَّيْتِ،  
وَوَقَّفْتَنِي لِإِقَامَةِ طَاعَتِكَ فِيهِ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَمَّ نَقْضَهَا بِغَفْوِكَ، وَسُدَّ خَلْلَهَا بِمَنِّكَ،  
وَاجْعَلْ ثَمَرَتَهَا رِضَاكَ عَنِّي .

اللَّهُمَّ وَهَذَا أَوَانُ فِرَاقِي لِهَذَا الْمَسْجِدِ فِرَاقَ مَحْزُونٍ عَلَيْهِ، غَيْرَ زَاهِدٍ فِيهِ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ، وَلَا تَجْعَلْنِي آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكَ فِيهِ، وَأَقْلِبْنِي مِنْهُ السَّاعَةَ مُفْلِحًا مُنْجِرًا قَدِ اسْتَجَبْتَ  
دُعَائِي، وَتَقَبَّلْتَ فِيهِ سَعْيِي، وَأَوْصِلْ ذَلِكَ بِدَوَامِ التَّوْفِيقِ وَالسَّعْيِ إِلَيْهِ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ .

### المطلب الخامس

#### في بيان أعمال سائر المساجد

وفيه فصول:

#### فصل

#### في بيان ما ذكر من الأعمال في مسجد زيد بن صوحان

ففي بعض كتب الأدعية: إذا بلغت إلى باب المسجد فقف وقل:

بِسْمِ اللَّهِ، وَيَا اللَّهُ، وَمِنْ اللَّهِ، وَإِلَى اللَّهِ، وَخَيْرِ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ<sup>١</sup>، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ  
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>٢</sup>. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْتَحْ لِي<sup>٣</sup> أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَتَوَيْتِكَ، وَأَغْلِقْ عَنِّي  
أَبْوَابَ مَعْصِيَتِكَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ زُؤَارِكِ وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ، وَمِمَّنْ يُنَاجِيكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمِنْ الَّذِينَ

١ . مصباح المتهجد ومكارم الأخلاق: كلها لله .

٢ . المصادر: - العلي العظيم .

٣ . جمال الأسبوع وفلاح السائل: اللهم افتح .

هُم فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ<sup>١</sup>، وَازْجُرْ<sup>٢</sup> عَنِّي الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ وَجُنُودَ إِبْلِيسَ أَجْمَعِينَ<sup>٣</sup>.

وَادْخُلْ وَاعْمَلْ مَا حَكِي عَنِ الْخَضِرِ<sup>٤</sup>.

ففي البحار: عن إبراهيم بن هاشم في تنمّة الحكاية السابقة قال: فخرج - يعني عن مسجد السهلة - فاتبعناه وإذا به قد دخل إلى مسجدٍ صغيرٍ بين يدي السهلة، فصلّى فيه ركعتين بسكينة [ووقار]<sup>٥</sup> كما صلى أول مرة، ثم بسط كفيّه، فقال:

اللَّهُمَّ قَدْ مَدَّ<sup>٥</sup> إِلَيْكَ الْخَاطِئُ الْمَذْنُوبُ يَدَيْهِ لِحُسْنِ ظَنِّهِ بِكَ، إِلَهِي قَدْ جَلَسَ الْمُسِيءُ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُقِرّاً لَكَ بِسُوءِ عَمَلِهِ، وَرَاجِئاً بِكَ الصَّفْحَ عَن زَلَلِهِ.

إِلَهِي قَدْ رَفَعَ إِلَيْكَ الظَّالِمُ كَفَيْهِ، رَاجِئاً لِمَا لَدَيْكَ، فَلَا تُخَيِّبُهُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ فَضْلِكَ.

إِلَهِي قَدْ جَنَّا الْعَائِدُ إِلَى الْمَعَاصِي بَيْنَ يَدَيْكَ خَائِئِفاً مِنْ يَوْمٍ تَجْتَوِي فِيهِ الْخَلَائِقُ بَيْنَ يَدَيْكَ<sup>٦</sup>.

إِلَهِي [قَدْ]<sup>٦</sup> جَاءَكَ الْعَبْدُ الْخَاطِئُ قِرْعاً مُشْفِيقاً، وَرَفَعَ إِلَيْكَ طَرْفَهُ حَذِراً رَاجِئاً، وَقَاضَتْ عِبْرَتُهُ مُسْتَغْفِراً نَادِماً، وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ مَا أَرَدْتُ بِمَغْصِبَتِي مُخَالَفَتَكَ، وَمَا عَصَيْتُكَ إِذْ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِكَ جَاهِلٌ، وَلَا لِقُوتِكَ مُتَعَرِّضٌ، وَلَا لِنَظْرِكَ مُسْتَحْفَفٌ، وَلَكِنْ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي، وَأَعَانَتْني عَلَى ذَلِكَ

١. جمال الأسبوع وفلاح السائل: ومن الذين هم على صلاحهم يحافظون.

وقال العلامة الخواجوني في تعليقاته على مفتاح الفلاح (ص ١٠٩) في معنى الخشوع:

الخشوع في الصلاة خشية القلب، وإلزام البصر موضع السجود، وبالجملة هو حضور القلب وتأثره وخوفه وطمعه. ويظهر ذلك بالتوجه التام إلى الصلاة، وإلى الله تعالى، بحيث يظهر أثر البكاء في العين، والاضطراب في القلب، واستعمال الأعضاء الظاهرة على الوجه المندوب، وترك المكروهات، مثل العبث بشيابه وجسده، والاتفات يمينا وشمالاً، بل النظر إلى غير المسجد حال القيام، والتمطّي، والتثأب، والفرقة، وغير ذلك ....

٢. في المصادر: واذخر.

٣. مصباح المتهجد، ص ٣٢، ح ٣٦؛ مكارم الأخلاق، ج ٢، ص ٦١، ح ٤؛ جمال الأسبوع، ص ١٥٠؛ فلاح السائل، ص ١٨٢؛ مصباح المتبدي وهداية المقنّدي، ص ٢٨٨؛ مفتاح الفلاح، ص ١٠٨؛ بحار الأنوار، ج ٨٤، ص ٢٤، ح ١٦؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٩٠، ح ٥.

٤. من المزار الكبير ومزار الشهيد.

٥. مزار الشهيد: إلهي.

٦. رفّع - خ ل - .

٧. لم ترده هذه الفقرة في المزار الكبير.

٨. من المزار الكبير.

شِفْوَتِي، وَعَزَّيْبِي سَتْرَكَ الْمَرْخِي عَلَيَّ، فَمَنْ الْآنَ مِنْ عَذَابِكَ يَسْتَنْقِذُنِي؟! وَيَحْتَلِي مَنْ أَعْتَصِمُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَلَيَّ!؟

فَيَا سَوَاتِنَاهُ عَدَا مِنْ الرُّقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ، إِذَا قِيلَ لِلْمُخْفَيْنِ: جُوزُوا، وَلِلْمُنْفِلِينَ: حُطُّوا! أَسْمَعَ الْمُخْفَيْنِ أَجُوزُ، أَمْ مَعَ الْمُنْفِلِينَ أَحُطُّ؟ وَيَلِي، كَلَّمَا كَبَّرَ<sup>٢</sup> سَيِّئِي كَثُرَتْ ذُنُوبِي. وَيَلِي، كَلَّمَا طَالَ عُمُرِي كَثُرَتْ مَعَاصِيِي، فَكَيْفَ أَتُوبُ؟ وَكَيْفَ أَعُودُ؟ أَمَا إِنَّ لِي أَنْ أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي؟

اللَّهُمَّ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، ازْحَمْنِي وَاغْفِرْ لِي يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ، وَتُبْ عَلَيَّ؛ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ.<sup>٣</sup>

ثم بكى وعفر خده الأيمن وقال:

ازْحَمْ مِنْ أَسَاءِ وَأَقْتَرَفْ، وَاسْتَكَانَ وَاعْتَرَفْ<sup>٤</sup>.

ثم قلب خده الأيسر وقال:

عَظَّمَ الذَّنْبُ مِنْ عِبْدِكَ، فَلْيَحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ، يَا كَرِيمُ.

ثم خرج فاتبعته، وقلت له: يا سيدي، يَمُ يُعرف هذا المسجد؟

فقال: إنه<sup>٥</sup> مسجد زيد بن صوحان صاحب علي بن أبي طالب عليه السلام، وهذا دعاؤه وتهجده، ثم غاب عنا فلم نره.

فقال لي صاحبي: إنه الخضر عليه السلام.<sup>٦</sup>

هذه آخر ما في البحار، وفي بعض كتب الأدعية ذكر ازْحَمْ انتهى، في المسجد الأول، وأنه إذا وضع خده الأيمن يقول: إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَأَنْتَ بِنِعْمِ الرَّبِّ.

وإذا وضع خده الأيسر يقول: إِلَهِي عَظَّمَ، انتهى. وأنه يعود بعد ذلك إلى السجدة

١. مزار الشهيد: فَمَنْ الْآنَ مِنْ عَذَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي؟

٢. في المزار الكبير ومزار الشهيد: كَثُرَتْ.

٣. المزار الكبير: اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ارحمني واغفر لي واخزمني يا أرحم الراحمين وخير الغافرين. وفي مزار الشهيد: اللَّهُمَّ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَخَيْرَ الْغَافِرِينَ.

٤. في مزار الشهيد: نَمِنَ بِكِي وَعَفَّرَ خَدَهُ، وَقَالَ: ارحم من أساء واعترف، واستكان واقترف. ثم قلب خده الأيمن وقال: إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَأَنْتَ بِنِعْمِ الرَّبِّ.

٥. كذا في المزار الكبير ومزار الشهيد، وفي الأصل: فقال: الله الله مسجد.

٦. فضل الكوفة ومساجدها، ص ٥٠؛ المزار الكبير، ص ١٤٢؛ مصباح الزائر، ص ١٠٧-١٠٨؛ مزار الشهيد، ص ٢٧٤-

٢٧٥؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٣٢١، وج ١٠٠، ص ٤٤٤-٤٤٥؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤٤٤.

ويقول: العفو منه مرّة، وهكذا في البحار عن السيّد عليه السلام.

وذكر في بعض كتب الدعاء أنه يقول في وداع المسجد:

اللَّهُمَّ دَعَوْتِي فَأَجِبْنِي دَعْوَتَكَ، وَصَلَيْتُ مَكْتُوبَتَكَ، وَانْتَشَرْتُ فِي أَرْضِكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَأَسْأَلُكَ  
مِنْ فَضْلِكَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِكَ، وَأَجْتَنِبُ مَعْصِيَتِكَ وَسَخَطِكَ<sup>١</sup>، وَالْكَفَافَ مِنْ رِزْقِكَ، يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ<sup>٢</sup>.

## فصل

### في بيان أعمال مسجد صعصعة بن صوحان

قال في البحار<sup>٤</sup> قال السيّد عليه السلام: تصلّي فيه ركعتين، فقل:

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْعَمَلِ السَّابِغَةِ<sup>٦</sup>، وَالْآلَاءِ الْوَازِعَةِ<sup>٧</sup>، وَالرَّحْمَةَ الْوَاسِعَةَ، وَالْقُدْرَةَ الْجَامِعَةَ، وَالتَّعَمُّ  
الْجَسِيمَةَ، وَالْمَوَاهِبَ الْعَظِيمَةَ، وَالْأَيَادِيَ الْجَمِيلَةَ، وَالْعَطَايَا الْجَزِيلَةَ.

يَا مَنْ لَا يُنْعَثُ بِتَمْثِيلٍ، وَلَا يُمْتَلَّ بِنَظِيرٍ، وَلَا يُغْلَبُ بِظَهِيرٍ.

يَا مَنْ خَلَقَ فَرَزَقًا، وَاللَّهُمَّ فَأَنْطِقْ، وَابْتَدِعْ فَشَرِّعْ، وَعَلَا فَارْتَفِعْ، وَقَدَّرْ فَأَحْسِنْ، وَصَوَّرْ فَأَنْقَرْ،

وَاحْتَجَّ فَأَبْلَغْ، وَأَنْعَمَ فَأَسْبِغْ، وَأَعْطَى فَأَجْزَلْ، وَمَنَعَ فَأَنْضَلْ.

يَا مَنْ سَمَا فِي الْعِرْزَاتِ خَوَاطِرَ الْأَبْصَارِ<sup>٨</sup>، وَدَنَا فِي اللَّطْفِ فَجَارَ هَوَاجِسَ الْأَفْكَارِ.

يَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْمُلْكِ<sup>١٠</sup> فَلَا نِدَّ لَهُ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ، وَتَفَرَّدَ بِالْآلَاءِ وَالْكَبِيرِيَاءِ فَلَا ضِدَّ لَهُ فِي

١. الكافي: واجتنب سخطك. وفي مكارم الأخلاق وفلاح السائل: واجتنب معصيتك.

٢. في المصادر: والكفاف من الرزق بِرَحْمَتِكَ.

٣. الكافي: ج ٣، ص ٣٠٩، ح ٤؛ مصباح المتعبد، ص ٢٤٧، ح ٣٦٢؛ مكارم الأخلاق، ج ٢، ص ٧٢، ح ١؛ فلاح السائل، ص ٣٦٦؛ مصباح المبتدي وهداية المتقدي، ص ٢٨٨؛ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٢٤٦-٢٤٧، ح ١؛ بحار الأنوار، ج ٨٤

ص ٢٢، ح ٩؛ جواهر الكلام، ج ١٤، ص ٨٢.

٤. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٤٦، ح ٢٣.

٥. مصباح الزائر، ص ١٠٩.

٦. السابغة: التامة.

٧. أي: النعم الكافية عن الأشياء المضرة.

٨. المراد: البصائر أو الخواطر التي تحدث بعد الإبصار، وفوته عنها عدم إدراكها له.

٩. يقال: هجس الشيء في صدره: أي خطر بباله.

١٠. بالمنجيد ل.

جَبَرْتِ شَأْنِيهِ .

يا مَنْ حازَتْ في كِبْرِياءِ هَيْبَتِي دَقائِقُ لَطائِفِ الأَوْهامِ، وَانْحَسَرَتْ<sup>١</sup> دُونَ إِذْراكِ عَظَمَتِهِ خَطائِفُ<sup>٢</sup>

أَبْصارِ الأَنامِ .

يا مَنْ عَنَتِ<sup>٣</sup> التَّوَجُّهُ لَهَيْبَتِهِ، وَخَضَعَتِ الرُّقَابُ لِعَظَمَتِهِ، وَوَجَلَّتِ القُلُوبُ مِنْ حَيْفَتِهِ، أَسْأَلُكَ بِهَذِهِ المِدْحَةِ الَّتِي لا تَتَّبَعِي إِلا لَكَ، وَبِما وَأَيْتُ<sup>٤</sup> بِهِ عَلَي نَفْسِكَ لِداِئِعِكَ مِنَ المُؤْمِنِينَ، وَبِما صَمِعْتَ الإِجابَةَ فِيهِ عَلَي نَفْسِكَ لِلدَّاعِينَ .

يا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ، وَأَبْصَرَ النَّاضِرِينَ، وَأَسْرَعَ الحَاسِبِينَ، يا ذَا القُوَّةِ النَّمِينِ، صَلَّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَي أَهْلِ بَيْتِهِ [الطَّاهِرِينَ]<sup>٥</sup>، وَأَقْسِمُ لِي في يَوْمِي<sup>٦</sup> هَذَا خَيْرَ ما قَسَمْتَ، وَاخْتِمَ لِي في قَضائِكَ خَيْرَ ما حَتَمْتَ<sup>٧</sup>، وَاخْتِمَ لِي بِالسَّعادَةِ فيمَنْ حَتَمْتَ، وَأَخْبِنِي ما أَخْبَيْتَنِي مَوْفُوراً، وَأَمْنِي مَسْرُوراً وَمَغْفُوراً، وَتَوَلَّ أَنْتَ نَجائِي مِنْ مَساءِلَةِ البِزْجِ، وَادْرَأْ عَنِّي مُنْكَراً وَنَكِيراً، وَأَرِ عَيْنِي مُبَشِّراً وَبَشِيراً<sup>٨</sup>، وَاجْعَلْ لِي إِلى رِضاوانِكَ وَجِنايِكَ مَصيراً وَعَيْشاً قَرِيراً وَمُلْكا كَثيراً، [وَصَلَّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَثيراً]<sup>٩</sup> .

قال في البحار بعد حكاية الدعاء المذكور عن صاحب الزمان عمن ادعى رؤيته من غير معرفة ابتداء أنه قال: ثم سجد طويلاً وقام وركب الراحلة وذهب .

١ . انحسرت: انكشفت .

٢ . الخطف: استلاب، والسرعة في المشي .

٣ . عنت: خضعت .

٤ . وأيت: وعدت .

٥ . من المصباح .

٦ . شَهْرِنَا - خ ل . .

٧ . كذا في المصباح، وفي الأصل: واختم لي... ختمت .

٨ . كذا في المصباح، وفي الأصل: ونذيراً. وأما طلب رؤيت مبشر وبشير؛ لأنهما لا يكونان إلا للأبرار .

٩ . من المصباح .

١٠ . مصباح المتهجد، ص ٨٠٢ ح ١٦٤٥ فضل الكوفة ومساجدها، ص ٥٤: المزار الكبير، ص ١٤٤؛ إقبال الأعمال، ج ٣،

ص ٢١٢؛ مزار الشهيد، ص ٢٧٧؛ مصباح الكفعمي، ص ٦٩٩؛ بحار الأنوار، ج ٩٨، ص ٣٩١؛ مستدرک الوسائل، ج ٣،

ص ٤٤١، ح ١؛ نهج السعادة، ج ٦، ص ١٠٣؛ الصحيفة العلوية الثانية، ص ٢٢٨، دعاء ١١٣؛ الصحيفة العلوية الجامعة،

ص ٤٤٥، دعاء ٢٢٢؛ صحيفة المهدي، ص ١٨٨ .



ثم حكي عنه عليه السلام مثل ما مرَّ بآته عليه السلام دخل وصلى ركعتين أطال فيهما، ثم مدَّ يديه، فقال:

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْعِزِّ السَّابِقَةِ، إِلَى آخِرِ الدَّعَاءِ، ثُمَّ قَالَ إِلَى رَاحِلَتِهِ وَرَكِبِهَا، فَسَيْلٌ: مَنْ أَنْتَ؟  
قال: أَنَا إِمَامٌ زَمَانِكُمْ.<sup>١</sup>

### فصل

ذكر في البحار مساجد آخر مفقودة الأثر، وحكى عن بعض العلماء - كمؤلف المزار الكبير - ذكر صلاة ودعاء فيها منها: مسجد غني<sup>٢</sup>، ومنها: مسجد الجعفي<sup>٣</sup>، ومنها: مسجد بني كاهل<sup>٤</sup> ويعرف بمسجد أمير المؤمنين عليه السلام، ولما كانت تلك المساجد مفقودة الأثر مشروكة العمل تركنا ما ذكر من أعمالها.

ومنها: المسجد المعروف الآن بمسجد الحنّانة قرب النجف، وفيه يصلي الناس. وفي البحار<sup>٥</sup> عن مولانا الصادق عليه السلام أنه جاز بالقائم المائل في طريق الغري فصلّى عنده ركعتين، فقيل له: ما هذه الصلاة؟

قال: هذا موضع رأس جدّي الحسين عليه السلام، وضعوه هاهنا<sup>٦</sup>.  
وفي بعض كتب الأدعية والزيارة زيادة عمّا قلنا...<sup>٧</sup>.

١. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٤٧، ح ٢٤ نقلًا عن إقبال الأعمال.
  ٢. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٤٨. وانظر: المزار الكبير، ص ١٤٦؛ مصباح الزائر، ص ١١٠؛ مزار الشهيد، ص ٢٨٠.
  ٣. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٤٩. وانظر: المزار الكبير، ص ١٤٩؛ مصباح الزائر، ص ١١٣؛ مزار الشهيد، ص ٢٨٣.
  ٤. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٤٥٢. وانظر: المزار الكبير، ص ١٢٠؛ مزار الشهيد، ص ٢٨٩.
  ٥. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٢٨٢.
  ٦. أمالي الطوسي، ص ٤٨٢، ح ٣؛ مصباح الزائر، ص ١١٩؛ مزار الشهيد، ص ٤٩؛ وسائل الشيعة، ج ١٤، ص ٤٠١-٤٠٢.
  ٧. ح ٦؛ مستدرک الوسائل، ج ١٠، ص ٤٠٣، ح ٣؛ جواهر الكلام، ج ٢٠، ص ٩٣.
٧. إلى هنا انتهت النسخة التي بأيدينا. وأما الزيادة التي ذكرها عليه السلام فهي:
- لَمَّا تَوَجَّهُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ، ثُمَّ حَمَلُوا إِلَى عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فَقَالَ هُنَاكَ:  
اللَّهُمَّ أَنْتَ تَسْرِي تَكْنَانِي، وَتَسْمَعُ كَلَامِي، وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي، وَكَتَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ مَا أَنْتَ مَكُونُهُ  
وَيَارْتُهُ؟ وَقَدْ جِئْتُكَ مُسْتَشْفِعًا بِسَبِيكَ نَبِيِّ الرِّحْمَةِ، وَمُسْتَوْبِلًا بِوَصِيِّ رَسُولِكَ، فَاسْأَلُكَ بِهِمَا نِيَابَاتِ الْقَدَمِ، وَالنَّهْدِي  
وَالْمَغْفِرَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. [مزار الشهيد، ص ٤٩؛ بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٢٨٢؛ مستدرک الوسائل، ج ١٠،  
ص ٤٠٣، ح ٣].

## فهرس مصادر التحقيق

١. القرآن الكريم.
٢. إثبات الهداة، الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي، طبع المطبعة العلمية، قم.
٣. أدعية السرة، السيد ضياء الدين فضل الله الراوندي، نشر: دار الحديث، في ميراث حديث شيعه ج ٤، قم، ١٣٧٨ ش.
٤. الأعلام، خير الدين الزركلي، نشر: دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٨٤ م.
٥. أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين العاملي، نشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٦. إقبال الأعمال، رضي الدين أبو القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس، نشر مكتب الإعلام الإسلامي، قم، ١٤١٦ ق.
٧. الأمالي، الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق ونشر: مؤسسة البعثة، قم، ١٤١٤ ق.
٨. بحار الأنوار، الشيخ محمد باقر المجلسي، نشر مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٩. البلد الأمين، الشيخ إبراهيم بن علي العاملي الكفعمي، نشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٨ ق.
١٠. التراث العربي في خزانة مكتبة المرعشي، نشر: المكتبة نفسها، قم، ١٤١٤ ق.
١١. تراجم الرجال، السيد أحمد الحسيني، نشر: دليلنا، قم، ١٤٢٢ ق.
١٢. تعليقات العلامة، محمد إسماعيل المازندراني الخواجوي، نشر: جماعة المدرّسين، قم، ١٤١٥ ق.
١٣. تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة أبو جعفر الطوسي، نشر دار الكتب الإسلامية، طهران.
١٤. نواب الأعمال، الشيخ أبو جعفر محمد بن علي الصدوق، نشر مكتبة الصدوق، طهران، ١٣٩١ ق.
١٥. جامع أحاديث الشيعة، الشيخ إسماعيل المعزّي الملايري، نشر: المؤلف، قم.
١٦. جامع الأخبار، الشيخ محمد بن محمد السبزواري، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء

التراث، قم، ١٤١٤ ق.

١٧. جمال الأسبوع، رضي الدين علي بن موسى بن طاووس الحلبي، نشر: مؤسسة الآفاق، طهران، ١٣٧١ ش.

١٨. جمهرة اللغة، أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد، نشر: دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٨٧ م.

١٩. جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن النجفي، نشر: دار الكتب الإسلامية، طهران ١٣٦٥ ش.

٢٠. الذريعة، الشيخ آقا بزرك الطهراني، دار الأضواء، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٢١. الرجعة، الميرزا محمد مؤمن بن دوست محمد الحسيني الإسترآبادي، تحقيق فارس حسن كريم، نشر: دار الاعتصام، قم، ١٤١٥ ق.

٢٢. روضات الجنات، الميرزا محمد باقر الموسوي الخوانساري، نشر: مكتبة إسماعيليان، قم، ١٣٩٠ ق.

٢٣. روضة الواعظين، محمد بن الفتال النيسابوري، منشورات: المكتبة الحيدرية، النجف، ١٣٨٦ ق.

٢٤. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، نشر: مؤسسة الأعلمي، بيروت، ١٤١٩ ق.

٢٥. الصحيفة السجادية الجامعة، تأليف ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤١١ ق.

٢٦. الصحيفة السجادية الكاملة، نشر: جماعة المدرسين، قم.

٢٧. الصحيفة العلوية الثانية، نقلنا عنه بالواسطة.

٢٨. الصحيفة العلوية الجامعة، تأليف ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤١٨ ق.

٢٩. صحيفة المهدي عليه السلام، جواد القيومي الأصفهاني، نشر جماعة المدرسين، قم، ١٣٧٣ ش.

٣٠. طبقات أعلام الشيعة، الشيخ آقا بزرك الطهراني، نشر: دار المرتضى، مشهد، ١٤٠٤ ق.

٣١. عوالم العلوم، عبد الله بن نور الله البحراني، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم.

٣٢. الفارات، ابن هلال الثقفي، نشر: دار الأضواء، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٣٣. فضل الكوفة ومساجدها، محمد بن جعفر المشهدي الحائري، نشر: دار المرتضى، بيروت.

٣٤. فلاح السائل، رضي الدين أبو القاسم علي بن موسى بن طاووس، نشر: دفتر تليغات، قم، ١٤١٩ ق.

٣٥. فهرس مكتبة المرعشي، السيد أحمد الحسيني، نشر: المكتبة نفسها، قم.

٣٦. القاموس المحيط، مجد الدين محمد الفيروزآبادي، نشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٣٧. قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٣ ق.
٣٨. قصص الأئمة، قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي، نشر: مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ١٤٠٩ ق.
٣٩. قصص العلماء، الميرزا محمد التنكابني، المنشورات العلمية الإسلامية.
٤٠. الكافي، أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني، نشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، ١٣٨٨ ق.
٤١. كامل الزيارات، الشيخ أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، نشر: مؤسسة نشر الفقاهة، قم، ١٤١٧ ق.
٤٢. كشف الأستار، السيد أحمد الحسيني الخوانساري الصفائي، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤٠٩ - ١٤١٩ ق.
٤٣. كنوز التفاسير، الشيخ علي شريعتمدار، ابن المؤلف عليه السلام، نقلنا عنه بالواسطة.
٤٤. لباب الألقاب، الملا حبيب الله الكاشاني، نشر: مكتبة المصطفوي، ١٣٧٨ ق.
٤٥. المحيط في اللغة، صاحب إسماعيل بن عباد، نشر: عالم الكتب، بيروت، ١٤١٤ ق.
٤٦. مختصر بصائر الدرجات، الشيخ حسن بن سليمان الحلبي، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤٢١ ق.
٤٧. مزار الشهيد، الشيخ الشهيد الأول محمد بن مكي العاملي، نشر مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ١٤١٦ ق.
٤٨. المزار الكبير، الشيخ أبو عبد الله محمد بن جعفر المشهدي، نشر: القيوم، قم، ١٤١٩ ق.
٤٩. مزار المفيد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان، تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٩ ق.
٥٠. مستدرک الوسائل، الميرزا حسين النوري الطبرسي، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤٠٧ ق.
٥١. المصباح، الشيخ إبراهيم بن علي العاملي الكفعمي، نشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٤ ق.
٥٢. مصباح الزائر، رضي الدين علي بن موسى بن طاووس، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٧ ق.

٥٣. مصباح المتبدي وهداية المقندي، الشيخ جمال الدين أبو العباس أحمد بن محمد بن فهد الحلبي، مطبوع ضمن الرسائل العشر، نشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٩ق.
٥٤. مصباح المتبهد، الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، نشر: مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، ١٤١١ق.
٥٥. المصباح المنير، أحمد بن محمد الفيومي، نشر: دار الهجرة، قم، ١٤٠٥ق.
٥٦. مصفى العقال، الشيخ آقا بزرك الطهراني، نشر: المطبعة الحكومية، إيران، ١٣٧٨ق.
٥٧. معاني الأخبار، الشيخ أبو جعفر محمد بن علي الصدوق، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٣٧٩ق.
٥٨. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، تأليف ونشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ١٤١١ق.
٥٩. معجم المؤلفين، عمر رضا كحالة، نشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٦٠. المعجم الوسيط، مجموعة من المؤلفين، نشر: ناصر خسرو، طهران.
٦١. مفتاح الفلاح، الشيخ محمد بن الحسين العاملي البهائي، نشر: جامعة المدرسين، قم، ١٤١٥ق.
٦٢. مكارم الأخلاق، الشيخ الطبرسي الحسن بن الفضل، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١٤ق.
٦٣. من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق محمد بن علي بن بابويه، نشر: جماعة المدرسين، قم.
٦٤. منتخب الأثر، الشيخ لطف الله الصافي الكلبايگاني، نشر: مكتبة الصدر، طهران.
٦٥. نهج السعادة، الشيخ محمد باقر المحمودي، نشر: مطبعة الآداب، النجف، ١٣٨٦ق.
٦٦. هدية العارفين، إسماعيل باشا البغدادي، نشر: دار الفكر، بيروت، ١٤٠٢ق.
٦٧. وسائل الشيعة، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام للإحياء التراث، قم، ١٤٠٩-١٤١٢ق.

---

## منتخبات نسمات الأسحار

مؤلف ناشأخته

تحقيق : محمد الكاظم

---

### التمهيد

الحمد لله رب العالمين، قاصم الجبارين، صريخ المستصرخين،  
والصلاة والسلام على خير خلقه وأفضل بريته مولانا أبي القاسم  
محمد، وعلى آله الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.  
وبعد: فهذه مقدمة وجيزة حول الكتاب ومؤلفه وأسلوب تحقيقه  
نستعرضها في سطور:

### ١. الكتاب:

واسمه نسمات الأسحار ونفحات الأزهار في فضائل العشرة الأبرار كما ورد في  
بعض صفحات النسخة المصورة.

والمؤلف هذا حذو صاحب الرياض النضرة وأمثاله في التأليف عن  
فضائل العشرة؛ وذلك استناداً إلى الحديث المزعوم بأن رسول الله ﷺ  
بشّرهم بالجنة.

والقسم الذي وضع تحت تصرفنا من قبل مؤسسة دار الحديث هو  
ترجمة أمير المؤمنين ومولى المتقين علي بن أبي طالب عليه الصلاة  
والسلام، ويبدأ من الورقة ١٩٦ / ب، وينتهي إلى الورقة ٢٤٠ / ب،  
ويشتمل على ٦٨ صفحة، ولكن في النسخة نقص من آخر ترجمة أمير  
المؤمنين؛ حيث إن صفحة ١٩٦ ب لم يرد فيها شيء حسب المصورة،

مع أنّ الحديث لم يكمل في الصفحة التي قبلها، وربما لم يكن هناك شيء يذكر من ترجمة أمير المؤمنين؛ حيث إنّ الحديث الأخير من القسم الموجود لا يرتبط بترجمة أمير المؤمنين، فربما كان بعده كذلك.

ومنهجية المؤلف هو الاعتماد على الكتب المتأخرة التي كانت جامعة لبعض الفضائل والكلمات مثل الصواعق المحرقة والمحاسن المجتمعة للصفوري وهكذا نزهة المجالس للصفوري وطبقات النواوي وغيرها دون المصادر المتقدمة، فما ذكرناه في فهرس الكتب هو عامة ما ورد في هذا الكتاب سواء نقل عنهم المصنف بواسطة وهو الأكثر، أو بغير واسطة وهو الأقل.

وربما يتوسع المصنّف في البحث ليتجاوز الدائرة المرسومة للكتاب فيدخل في مسائل فرعية وأبحاث فقهية أو طبية أو... مما لامس له بالبحث إلا من باب «الكلام يجزّ الكلام»، وربما تداخل ترجمة بعض في بعض، وربما يكرر الحديث أو الكلام في ثنايا الكتاب مع التنبيه على ذلك أو دون تنبيه عليه.

ولم يجعل للكتاب عناوين مستقلة سوى ما ورد في أوّل ترجمة كلّ واحد من هؤلاء العشرة؛ نعم في نقله من سائر الكتب ربما نقل المواضيع مع عناوينها.

وربّما أحال في مواضع من هذا القسم إلى مواضع أخرى سبق أو يأتي ذكرها في الكتاب.

وعلى النسخة علامات المقابلة والتصحيح. وقد كتب لفظه «قال» أو «عن» أو «روي» وما شاكلها في بداية كلّ حديث بالحمرة، فلم ترد صورتها واضحة في التصوير مما اضطررنا إلى إكمالها تارة من مصدر المصنف أو على سبيل الاحتمال. وفي الكتاب أخطاء نحوية.

وتارةً يدخل في مناقشات سنديّة، وربما كانت هذه المناقشات من المصادر التي اعتمد عليها.

وبهامش الكتاب استدراقات وتعليقات وكأنّها للمصنف، فأدخلناها في المتن، وجعلناها بين قوسين معلمين في أوّل به (ه:....).

## ٢. المصنف:

هو من أعلام القرن الثاني عشر من أهل السنة، ومن مشايخه الشيخ عبد الغني النابلسي المولود عام ١٠٥٠ والمتوفى سنة ١١٤٣، والمصنف من المحبين لأهل البيت ومن المتوسلين بهم والمعتقدين بشفاعتهم، شأنه شأن عامة أهل السنة.

ولم أجد ذكر الكتاب ولا مؤلفه في الكتب الموجودة عندي، وهو من الكتب التي اقتني مصوّرتها الأستاذ المحقق المرحوم السيد عبد العزيز الطباطبائي لمكتبته الخاصة، ومذكورة في الرقم ٢٦ ص ١٤٣٨ من المجلد الثاني من كتاب المحقق الطباطبائي في ذكراه السنوية الأولى.

## ٣. أسلوب التحقيق:

اعتمدنا على النسخة الوحيدة التي نعرفها للكتاب، وقد تقدّم ذكرها، واستخرجنا الأحاديث المذكورة من مصادرها أو مصادر مصادرها، وربما جمعنا بينهما، وذكرنا ضعف بعض الأحاديث المذكورة ومعارضتها للقرآن والأحاديث المتواترة حسب ما تيسّر لنا.

وأضفنا لكل موضوع عنواناً؛ حيث إنّ المصنّف لم يضع عناوين للمواضيع المختلفة التي وردت في الكتاب، وأمّا ما جاء تارةً فذلك من المصدر الذي اعتمده المصنف في النقل عنه.

ووضعنا أرقام الصفحة من النسخة الخطيّة بين خطّين مائلين تسهيلاً للمراجعة إلى النسخة.

وربّنا للكتاب فهرس متنوع شامل للآيات والأحاديث والأعلام



والكتب والأماكن والطوائف والأشعار.

هذا، وقد تمّ تحقيق الكتاب في غضون أشهر قليلة وبالإعتماد على مكتبتين عامّتين: الأولى مكتبة مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، والثانية مكتبة مؤسسة المعارف الإسلامية في مدينة قم المقدسة، وبطبع الحال كان مصادر المكتبتين تختلف فيما بينها في بعض الموارد من حيث الطبع والتحقيق، ولم نرتّب فهرساً للمصادر المعتمدة في التحقيق إلا بعد الانتهاء من العمل، فكان التمييز بين ما أنجزته في المكتبة الأولى دون الثانية في موارد الاختلاف عسيراً، لذلك رتّبنا الفهرس على سبيل الإجمال والاحتمال، والأمر سهل مع وجود الفهارس العامّة والإمكانات الكامبوتريّة.

ونأمل من الله القدير أن يجعل عملنا خالصاً لوجهه، ويأخذ بيدنا لما فيه رضاه، وأن لا يكلنا إلى أنفسنا طرفة عين أبداً، إنّه سميع مجيب.

الحمد لله أولاً و آخراً

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب مناقب سيف الله المسلول، وابن عم الرسول، وزوج الزهراء الطاهرة البتول، فارس المشارق والمغرب، وأسد الله الغالب، أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب، الخليفة الرابع بعد رسول الله ﷺ، ورابع العشرة المبشرين بالجنة ﷺ، فخلافته حقّة ثابتة بعد الأئمة الثلاثة باتفاق أهل الحل والعقد عليه ﷺ كطلحة والزبير وأبي موسى الأشعري وابن عباس وخزيمة بن ثابت وأبي الهيثم ابن التيهان ومحمّد بن مسلمة وعمار بن ياسر وأضرابهم رضي الله عنهم أجمعين.

وفي شرح المقاصد عن بعض المتكلّمين أنّ الإجماع انعقد على ذلك.<sup>١</sup> ووجهه كما قاله الحافظ ابن حجر<sup>٢</sup> انعقاده في زمن الشورى على أنّها له أو لعثمان، وهذا إجماع على عليّ أنّه لولا عثمان لكانت لعلي، فلمّا توفي عثمان بقيت لعلي [ﷺ]. وقد تقدمت قصة الشورى في مناقب عمر بن الخطّاب، فهو إجماع على التحقيق. وكذلك أجمعت الأئمة عليه بعد وفاة عثمان، قال إمام الحرمين<sup>٣</sup> [الجويني]: ولا أكثرات بقول من قال: «لا إجماع على إمامته»؛ فإنّ الإمامة لم تجحد له، وإنّما هاجت الفتنة لأمر أخرى<sup>٤</sup> وكانت خلافته ومبايعته بالغد من قتل عثمان، فبايعه جميع من كان بالمدينة من الصحابة<sup>٥</sup> كما تقدم.

١. شرح المقاصد، ج ٥ ص ٢٨٩.

٢. في الصواعق المحرقة، ص ١١٩.

٣. شرح المقاصد، ج ٥، ص ٢٨٩.

٤. في الخطبة ٣ من نهج البلاغة يقول أمير المؤمنين:

(فلمّا نهضت بالأمر نكثت طائفة، ومرقت أخرى، وقسط آخرون؛ كأنهم لم يسمعوا الله سبحانه يقول: ﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوّاً في الأرض ولا فساداً﴾! بلى والله لقد سمعوا ووعوها ولكنهم حليت الدنيا في أعينهم....)

٥. قد تخلف عن بيعته بعض الناس لا يتجاوزون عدد الأصابع مثل: أسامة بن زيد وسعد بن أبي وقاص وعبد الله بن عمر، ولم يكرههم أمير المؤمنين على البيعة كما يشهد بذلك التاريخ، وبذلك يبطل ما نقل عن طلحة والزبير أنّهما بايعا

وقيل: إن طلحة والزبير بايعا كارهين<sup>١</sup> غير طائعين، ثم خرجا إلى مكة وعائشة يومئذ بمكة، فأخذها وخرجا إلى البصرة يطلبون دم عثمان<sup>٢</sup> فبلغ ذلك علياً، فخرج إلى العراق فلقى بالبصرة طلحة والزبير ومن معهما، وهي وقعة الجمل، وكانت في جمادى الآخرة سنة ست وثلاثين، وقتل بها طلحة والزبير<sup>٣</sup> وبلغت القتلى ثلاثة عشر ألفاً، وأقام على البصرة خمس عشرة ليلة، ثم انصرف إلى الكوفة. ثم خرج عليه معاوية، وتفرعت الفتن، وهاجت الأحقاد<sup>٤</sup> حتى صار ما صار.

### [أول من أسلم]

[أسلم] وهو ابن عشر سنين، وقيل تسع، وقيل ثمان، وقيل دون ذلك قديماً، بل قال ابن عباس وأنس بن مالك وزيد بن أرقم وسلمان الفارسي وجماعة<sup>٥</sup> أجمعين: إنه أول من أسلم. ونقل بعضهم الإجماع عليه.<sup>٥</sup>

ومن الجمع بين هذا الإجماع والإجماع على أن أبا بكر أول من أسلم، أي إن أول من أسلم من الرجال أبو بكر، وأول من أسلم من الصبيان<sup>٦</sup> علي بن أبي طالب.

﴿ مكرهين، نعم إنهما بايعا كارهين كما سيقوله المصنف هنا؛ لأنهما وعائشة وغيرهم ممن سعى على عثمان ما كانوا يودون أن تؤدي الأمور إلى وصول علي ﷺ إلى الحكم. ونحو كلام المصنف ورد في الصواعق في نهاية الباب الثامن. انظر التعليقة السابقة. ١. بل طلبوا الحكم والإمرة والاستبداد بأموال المسلمين، لكن أمير المؤمنين ﷺ حال دون طلبتهم ولم يدهن في دين الله، فخرجوا عليه بهذه الذريعة، وقد قال أمير المؤمنين ﷺ كما في النهج (خ ٢٢ و ١٣٧): «وإنهم ل يطلبون حقاً هم تركوه ودماً هم سفكوه»، وقال في الخطبة ١٧٠: «إنما طلبوا هذه الدنيا حسداً لمن آفاه الله عليه، فأرادوا رد الأمور على أديارها»، وفي الخطبة ١٦٩ لما قيل له في أول خلافته: لو عاقبت ممن أجلب على عثمان! فقال ﷺ: يا إخواناه، إني لست أجهل ما تعلمون، ولكن كيف لي بقوة والقوم المجلبون على حد شوكتهم، يملكوننا ولانملكهم؟... ٣. كان قتل طلحة على يد مروان بن الحكم بعد ما هم طلحة بالرجوع عن المعركة وندم على ما كان منه، ومروان آنذاك كان من جنود طلحة والزبير، وفعل ذلك مروان انتقاماً لدم عثمان حسب زعمه، وربما فعل ذلك لاستبعاد نيران الفتنة والاحتفاظ على منويات جيش الناكثين البغاة. وأما الزبير فقد خرج من المعركة نادماً وتوجه نحو المدينة، فتعقبه بعض اللصوص وقطاع الطريق فاغتالوه. ٤. أحقاد بدر وحنين والأحزاب وفتح مكة، وأيضاً طلب الدنيا والجاه؛ وقد قال ﷺ: حبُّ الدنيا رأس كل خطيئة. والنقل هنا من الصواعق المحرقة، ص ١١٨. ٥. لاحظ ما سيأتي قريباً وما بهامشه من تعليق. ٦. هذا التفريق بين الرجال والصبيان - على حد زعمهم - للهروب من الحقيقة، بل وحتى مع التسليم بهذا الفرق ٥.﴾

١. بل طلبوا الحكم والإمرة والاستبداد بأموال المسلمين، لكن أمير المؤمنين ﷺ حال دون طلبتهم ولم يدهن في دين الله، فخرجوا عليه بهذه الذريعة، وقد قال أمير المؤمنين ﷺ كما في النهج (خ ٢٢ و ١٣٧): «وإنهم ل يطلبون حقاً هم تركوه ودماً هم سفكوه»، وقال في الخطبة ١٧٠: «إنما طلبوا هذه الدنيا حسداً لمن آفاه الله عليه، فأرادوا رد الأمور على أديارها»، وفي الخطبة ١٦٩ لما قيل له في أول خلافته: لو عاقبت ممن أجلب على عثمان! فقال ﷺ: يا إخواناه، إني لست أجهل ما تعلمون، ولكن كيف لي بقوة والقوم المجلبون على حد شوكتهم، يملكوننا ولانملكهم؟... ٣. كان قتل طلحة على يد مروان بن الحكم بعد ما هم طلحة بالرجوع عن المعركة وندم على ما كان منه، ومروان آنذاك كان من جنود طلحة والزبير، وفعل ذلك مروان انتقاماً لدم عثمان حسب زعمه، وربما فعل ذلك لاستبعاد نيران الفتنة والاحتفاظ على منويات جيش الناكثين البغاة. وأما الزبير فقد خرج من المعركة نادماً وتوجه نحو المدينة، فتعقبه بعض اللصوص وقطاع الطريق فاغتالوه. ٤. أحقاد بدر وحنين والأحزاب وفتح مكة، وأيضاً طلب الدنيا والجاه؛ وقد قال ﷺ: حبُّ الدنيا رأس كل خطيئة. والنقل هنا من الصواعق المحرقة، ص ١١٨. ٥. لاحظ ما سيأتي قريباً وما بهامشه من تعليق. ٦. هذا التفريق بين الرجال والصبيان - على حد زعمهم - للهروب من الحقيقة، بل وحتى مع التسليم بهذا الفرق ٥.﴾

٢. بل طلبوا الحكم والإمرة والاستبداد بأموال المسلمين، لكن أمير المؤمنين ﷺ حال دون طلبتهم ولم يدهن في دين الله، فخرجوا عليه بهذه الذريعة، وقد قال أمير المؤمنين ﷺ كما في النهج (خ ٢٢ و ١٣٧): «وإنهم ل يطلبون حقاً هم تركوه ودماً هم سفكوه»، وقال في الخطبة ١٧٠: «إنما طلبوا هذه الدنيا حسداً لمن آفاه الله عليه، فأرادوا رد الأمور على أديارها»، وفي الخطبة ١٦٩ لما قيل له في أول خلافته: لو عاقبت ممن أجلب على عثمان! فقال ﷺ: يا إخواناه، إني لست أجهل ما تعلمون، ولكن كيف لي بقوة والقوم المجلبون على حد شوكتهم، يملكوننا ولانملكهم؟... ٣. كان قتل طلحة على يد مروان بن الحكم بعد ما هم طلحة بالرجوع عن المعركة وندم على ما كان منه، ومروان آنذاك كان من جنود طلحة والزبير، وفعل ذلك مروان انتقاماً لدم عثمان حسب زعمه، وربما فعل ذلك لاستبعاد نيران الفتنة والاحتفاظ على منويات جيش الناكثين البغاة. وأما الزبير فقد خرج من المعركة نادماً وتوجه نحو المدينة، فتعقبه بعض اللصوص وقطاع الطريق فاغتالوه. ٤. أحقاد بدر وحنين والأحزاب وفتح مكة، وأيضاً طلب الدنيا والجاه؛ وقد قال ﷺ: حبُّ الدنيا رأس كل خطيئة. والنقل هنا من الصواعق المحرقة، ص ١١٨. ٥. لاحظ ما سيأتي قريباً وما بهامشه من تعليق. ٦. هذا التفريق بين الرجال والصبيان - على حد زعمهم - للهروب من الحقيقة، بل وحتى مع التسليم بهذا الفرق ٥.﴾

٣. كان قتل طلحة على يد مروان بن الحكم بعد ما هم طلحة بالرجوع عن المعركة وندم على ما كان منه، ومروان آنذاك كان من جنود طلحة والزبير، وفعل ذلك مروان انتقاماً لدم عثمان حسب زعمه، وربما فعل ذلك لاستبعاد نيران الفتنة والاحتفاظ على منويات جيش الناكثين البغاة. وأما الزبير فقد خرج من المعركة نادماً وتوجه نحو المدينة، فتعقبه بعض اللصوص وقطاع الطريق فاغتالوه. ٤. أحقاد بدر وحنين والأحزاب وفتح مكة، وأيضاً طلب الدنيا والجاه؛ وقد قال ﷺ: حبُّ الدنيا رأس كل خطيئة. والنقل هنا من الصواعق المحرقة، ص ١١٨. ٥. لاحظ ما سيأتي قريباً وما بهامشه من تعليق. ٦. هذا التفريق بين الرجال والصبيان - على حد زعمهم - للهروب من الحقيقة، بل وحتى مع التسليم بهذا الفرق ٥.﴾

٤. أحقاد بدر وحنين والأحزاب وفتح مكة، وأيضاً طلب الدنيا والجاه؛ وقد قال ﷺ: حبُّ الدنيا رأس كل خطيئة. والنقل هنا من الصواعق المحرقة، ص ١١٨. ٥. لاحظ ما سيأتي قريباً وما بهامشه من تعليق. ٦. هذا التفريق بين الرجال والصبيان - على حد زعمهم - للهروب من الحقيقة، بل وحتى مع التسليم بهذا الفرق ٥.﴾

٥. لاحظ ما سيأتي قريباً وما بهامشه من تعليق. ٦. هذا التفريق بين الرجال والصبيان - على حد زعمهم - للهروب من الحقيقة، بل وحتى مع التسليم بهذا الفرق ٥.﴾

٦. هذا التفريق بين الرجال والصبيان - على حد زعمهم - للهروب من الحقيقة، بل وحتى مع التسليم بهذا الفرق ٥.﴾

ونقل أبو يعلى عن أبي بكر<sup>١</sup> قال: بُعث رسول الله ﷺ يوم الاثنين، وأسلم [علي] يوم الثلاثاء.<sup>٢</sup>

[وأخرج] ابن سعد<sup>٣</sup> عن الحسن بن زيد بن الحسن قال: لم يعبد الأوثان قط لصغره<sup>٤</sup> أي ومن ثم يقال فيه: كَرَمَ الله وجهه، أي صانه وحفظه عن عبادة الأوثان والأصنام.<sup>٥</sup>

وقيل: إنه لم ير صورة نفسه قط، فلذا يقال فيه ذلك.

كيف وقد رباه المصطفى ﷺ من حين رضاعه، وقد تقدم أنه ﷺ كان يرضعه لسانه الشريف.

### [فضائله ﷺ]

وصارهره على فاطمة سيدة نساء العالمين، فانتشر منهما هذه السلالة الطاهرة التي هي<sup>٦</sup> أمان لأهل الأرض بعده ﷺ إلى يوم القيامة، فيا طوبى لمن أحبهم وعظّمهم وتوسّل<sup>٧</sup> بهم إلى الله تعالى في جميع حوائجه.

اللهم يا سميع يا عليم يا رحمن يا رحيم يا حي يا قيوم، نسألك وتوسّل إليك بهم

• الجائر الذي لم يرضه الله ولا رسوله، لم يثبت أن أبابكر هو أول من بايع من الرجال؛ إذ الروايات في هذا الشأن مضطربة.

وسياتي عن ابن إسحاق: أول ذكر أسلم عليّ ثم زيد بن حارثة ثم أبوبكر. وجل هذا الكلام منقول من الصواعق المحرقة ص ١٢٠.

قال ابن عبد البر في الاستيعاب (ج ٣، ص ١٠٩٠): وروي عن سلمان وأبي ذر والمقداد وخبّاب وأبي سعيد الخدري وزيد بن الأرقم أن عليّ بن أبي طالب ﷺ أول من أسلم، وفضله هؤلاء على غيره، وقال ابن إسحاق: أول من آمن... من الرجال عليّ... وهو قول ابن شهاب... وابن عباس. ونقل نحوه في ص ١٠٩٢ عن ابن شهاب وعبد الله بن محمّد بن عقيل وقتادة وأبي إسحاق ومحمّد بن كعب والحسن البصري.

١. لم أجد الحديث عن أبي بكر، وإنما هو عن عليّ ﷺ؛ لاحظ مستد أبي يعلى، ج ١، ص ٣٤٨، رقم ٤٤٤.

٢. وسياتي مثله عن أنس قريياً، ويعيده ثالثة بعد أوراق عن المحب الطبري.

٣. الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٤١ في ترجمة أمير المؤمنين في عنوان: ذكر إسلام عليّ وصلاته.

٤. بل لتربية النبي ﷺ إياه من لدن رضاعه إلى حين البعثة، فشأنه شأن رسول الله ﷺ في عدم عبوديته للأوثان، (وسياتي ما يدل على ذلك).

٥. الصواعق المحرقة، ص ١٢٠.

٦. بل فيها من هم أمان لأهل الأرض بعده إلى يوم القيامة؛ ويشهد له حديث الثقلين وغيره.

٧. هذا هو طريقة عامة المسلمين، ولم يشذ منهم إلا من تمكّن الشيطان من قلبه وغلب اللجاج على طبعه.

أن تميتنا على محبتهم، وأن تحشرنا في زمرتهم تحت لواء جدّهم، أمين أمين يا رب العالمين.

### [شجاعته]

[وهو] أحد السابقين إلى الإسلام، وأحد العلماء الربانيين الأعلام، وأحد الشجعان المشهورين والزهاد والخطباء المعروفين، وأحد من جمع القرآن. وشهد مع رسول الله ﷺ [المشاهد، واستخلفه / ٣/ رسول الله ﷺ على المدينة] في غزوة تبوك [وقال له حينئذ: أنت مني بمنزلة هارون من موسى<sup>١</sup>]. وله الآثار المشهورة. وأصابته يوم أحد ست عشرة ضربة.

### [حديث الراية]

وأعطاه النبي ﷺ اللواء في مواطن كثيرة سيما خيبر، وأخبر ﷺ أن الفتح يكون على يده كما في الصحيحين<sup>٢</sup>. وحمل يومئذ باب حصنها على ظهره حتى صعد المسلمون عليه ففتحوها، وإنهم جربوه بعد ذلك فلم يحمله إلا أربعون رجلاً<sup>٣</sup>. وفي رواية أنه تترس بباب الحصن عن نفسه فلم يزل في يده وهو يقاتل حتى فتح الله عليه ثم ألقاه، فأراد ثمانية أن يقلبوه فما استطاعوا<sup>٤</sup>.

١. قال الحافظ الحسكاني في كتابه القيم شواهد التنزيل ذيل الحديث ٢٠٥: وهذا حديث المنزلة الذي كان شيخنا أبو حازم الحافظ [العبدوي] يقول: خرّجته بخمسة آلاف إسناد، وسيأتي تخريجه لاحقاً. ولاحظ الصواعق المحرقة، ص ١٢٠.

٢. لاحظ الحديث ١١ إلى ٢٤ من خصائص أمير المؤمنين للحافظ النسائي طبع مجمع إحياء الثقافة الإسلامية وما بهامشها من تخريج عن مصادر كثيرة منها الصحيحين. وانظر الصواعق المحرقة، ص ١٢٠.

٣. الصواعق المحرقة ص ١٢٠؛ ورواه السيد أبو طالب في أماليه ص ٦٦-٦٧ عن جابر؛ والطوسي في أماليه ح ٤ من المجلس ٢٠ عن أبي ذر عن علي في حديث المناشدة؛ فرائد السمطين ح ٢١٤ في الباب الخمسين من السط الأول عن جابر؛ المصنف لابن أبي شيبة ح ٧٦ من باب فضائل علي عليه السلام عن جابر؛ ومثله في الحديث ٢٦٩ من ترجمة أمير المؤمنين من تاريخ مدينة دمشق.

٤. تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٣ حوادث سنة ٧ في غزوة خيبر بسنده عن أبي رافع مولى رسول الله ﷺ؛

وفي صحيح البخاري<sup>١</sup> عن سهل بن سعد رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه، يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. قال: فبات الناس يدوكون ليلتهم أيهم يعطاها، فلما أصبح الناس غدوا على رسول الله ﷺ كلهم يرجو أن يعطاها فقال: أين علي بن أبي طالب؟ قالوا: يشتكي يا رسول الله عينيه، قال: فأرسلوا إليه فأتوني به، فلما جاء بصق في عينيه ودعاه فبرأ حتى كان لم يكن به وجع، فأعطاه الراية فقال علي: يا رسول الله، أقاتلهم حتى يكونوا مثلنا. فقال: انفذ على رسلك حتى تنزل بساحتهم، ثم ادعهم إلى الإسلام وأخبرهم بما يجب عليهم من حق الله فيه، فوالله لئن يهدي الله بك رجلاً واحداً خير لك من أن يكون حمر النعم.

حُمُر - بضم الحاء المهملة وإسكان الميم - جمع حمراء، وأما بضم الحاء والميم [ف] جمع حمار.

وقوله: فبات الناس يدوكون ليلتهم، يقال: بات القوم يدوكون دوكاً إذا باتوا في اختلاف ودوران، ووقعوا في دوكة، ودوكة - بفتح الدال المهملة وضمها - أي خصومة وشرٌّ، وتداوك القوم إذا تضايقوا في حرب أو شرٌّ، وقال الحافظ ابن حجر: يدوكون أي يخوضون ويتحدثون.

وقوله ﷺ [انفذ على رسلك]، ومن قولهم «رجل نافذ في أمره» أي نافذ فيه، و«رسلك» بكسر الراء أي اتنتد فيه، كما يقال: على هيتتك، وهو التؤدة والتأني.

وفي رواية البخاري<sup>٢</sup> عن سلمة رضي الله عنه قال: كان علي رضي الله عنه قد تخلف عن النبي ﷺ في

١ - وفرائد السمطين للحموني الباب الخمسون من السمط الأول ح ٤ عن أبي رافع؛ تاريخ مدينة دمشق ح ٢٤٨ من ترجمة أمير المؤمنين عن أبي رافع، وسيأتي قريباً من رواية ابن إسحاق فلاحظ. والنقل هنا ظاهراً من الصواعق المحرقة، ص ١٢٠.

١ - كتاب الجهاد (ج ٤، ص ٧٣) وباب غزوة خيبر (ج ٥، ص ١٧١) وغيرهما؛ ورواه مسلم وأحمد وأبو نعيم الأصبهاني وابن عساکر والنسائي والطبراني والبخاري وسعيد بن منصور والطحاوي وابن حبان والبيهقي وأبو يعلى، فلاحظ ما علقناه على الحديث ١٧ من خصائص أمير المؤمنين للنسائي. وسعيد ذكره لاحقاً تقيلاً عن الصواعق المحرقة، ص ١٢١ ظاهراً.

٢ - صحيح البخاري، ج ٥، ص ١٧١، باب غزوة خيبر، مع مفايرات؛ ورواه مسلم، ج ٤، ص ١٨٧٢، ح ٧ من فضائل علي رضي الله عنه من كتاب الفضائل. والمذكور هنا أقرب إلى حديث مسلم من البخاري. وللحديث مصادر كثيرة. وانظر ما سيأتي قريباً في عنوان «حديث الراية».

خيبر وكان به رمد، فقال: [أنا] أتخلف عن النبي؟، فخرج فلحق بالنبي ﷺ، فلَمَّا كان مساء الليلة التي فتح الله في صباحها قال رسول الله ﷺ: لأعطين الراية - أو لأخذن الراية - غداً رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله، يفتح الله عليه، فإذا نحن بعليٍّ وما نرجوه، فقالوا: هذا عليٌّ، فأعطاه رسول الله الراية.

ولفظ مسلم قريب من لفظ البخاري.

وفي رواية لمسلم<sup>١</sup> عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال يوم خيبر: لأعطين هذه الراية رجلاً يحب الله ورسوله، يفتح الله على يديه. قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه: ما أحببت الإمارة إلا يومئذ، قال: فتشاورت لها رجاء أن أدعى لها، فدعا رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب فأعطاه إياها وقال: امش ولا تلتفت حتى يفتح الله عليك فسار عليٌّ شيئاً ثم وقف ولم يلتفت فصرخ: يا رسول الله، على ماذا أقاتل الناس؟ قال: قاتلهم حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، فإذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم وأموالهم إلا بحقها، وحسابهم على الله.

قال ابن إسحاق<sup>٢</sup>: وحدثني عبد الله بن حسن، عن بعض أهله، عن أبي رافع مولى رسول الله ﷺ قال: خرجنا مع علي رضي الله عنه حين بعثه رسول الله ﷺ برايته، فلَمَّا دنا من الحصن خرج إليه أهله فقاتلهم، فضربه رجل من اليهود، فطرح ترسه من يده، فتناول علي رضي الله عنه<sup>٣</sup> باباً كان عند الحصن فترس به عن نفسه، ولم يزل في يده وهو يقاقل حتى فتح الله على يديه، ثم ألقاه من يديه حين فرغ، فلقد رأيتني في نفر سبعة [معي] أنا ثامنهم نجهد [على] أن نقلب ذلك الباب فما نقله.

وفي صحيح البخاري<sup>٤</sup> عن أبي حازم أن رجلاً جاء إلى سهل بن سعد رضي الله عنه فقال: هذا فلان - لأمير المدينة - يدعو علياً عند المنبر، قال: فيقول ماذا؟ قال: يقول له: «أبا تراب!» فضحك وقال: والله ما سمّاه إلا النبي ﷺ، وما كان له اسم أحب إليه منه. فاستعظمت<sup>٥</sup> الحديث فقلت: يا أبا عباس: كيف ذلك؟! قال: دخل عليٌّ على فاطمة ثم خرج / ٤ /

١. صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٧١ - ١٨٧٢، ح ٢٤٠٥ باب فضائل أمير المؤمنين من كتاب فضائل الصحابة.

٢. السيرة النبوية لابن هشام، ج ٣، ص ٣٤٩ مع مغايرات طفيفة.

٣. وفي السيرة: عليه السلام.

٤. صحيح البخاري، ج ٥، ص ٢٣، باب مناقب أمير المؤمنين، ح ٣.

٥. في صحيح البخاري: فاستعظمت الحديث سهلاً. وسيأتي نحوه عن البخاري ومسلم.

فاضطجع في المسجد، فقال رسول الله ﷺ: أين ابن عمك؟ قالت: في المسجد، فخرج إليه فوجد رداءه قد سقط عن ظهره وخلص التراب إلى ظهره، فجعل يمسح التراب عن ظهره ويقول: اجلس يا أبا تراب.

وفي صحيح مسلم<sup>١</sup> عن عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه قال: أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسب أبا التراب؟ فقال: أما ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ له رسول الله ﷺ فلن أسبه، لأن تكون لي واحدة منهنّ أحب إليّ من حمر النعم:

سمعت رسول الله ﷺ يقول له - وقد خلفه في بعض مغازيه - فقال له عليّ: يا رسول الله، خلقتني مع النساء والصبيان؟! فقال له رسول الله ﷺ: أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانيبي<sup>٢</sup> بعدي؟ أو قال: لانيوة بعدي؟.

وسمعته يقول يوم خيبر: لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. قال: فتطاولنا لها فقال: ادعوا إليّ<sup>٣</sup> عليّاً، فأتني به أرمم فبصق في عينيه ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه.

ولما نزلت هذه الآية: ﴿فَقُلْ اتَّعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾<sup>٤</sup> دعا رسول الله ﷺ عليّاً وفاطمة وحسناً وحسيناً - رضي الله عنهم - فقال: اللهم هؤلاء أهلي<sup>٥</sup>.

### [حديث المنزلة]

وفي رواية لمسلم<sup>٦</sup> عن سعد بن أبي وقاص قال: خلف رسول الله ﷺ عليّ بن أبي طالب في غزوة تبوك فقال: يا رسول الله، تخلفتني في النساء والصبيان؟ فقال: أما ترضى أن تكون منّي بمنزل هارون من موسى، غير أنه لانيبي بعدي؟ وفي رواية أخرى لمسلم<sup>٧</sup> أيضاً عن سعيد بن المسيب، عن عامر بن سعد بن

١. صحيح مسلم ج ٤، ص ١٨٧١ باب فضائل أمير المؤمنين ح ٤.

٢. في صحيح مسلم: لانيوة بعدي. وسيأتي تخريج حديث المنزلة مستقلاً.

٣. وفي المصدر: لي.

٤. سورة آل عمران، الآية ٦١.

٥. وسيعيد هذه الفقرة بعد صفحات، والنقل فيما يأتي بواسطة الصواعق المحرقة ص ١٢١ ظاهراً.

٦. صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٧٠، ح ٢ من باب فضائل عليّ عليه السلام.

٧. صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٧٠، ح ١ من باب فضائل أمير المؤمنين. ولاحظ ما سيأتي قريباً أيضاً.



أبي وقاص، عن أبيه قال: قال رسول الله ﷺ لعلي ﷺ: أنت مني بمنزلة هارون من موسى، إلا أنه لا نبي بعدي.

قال سعيد: فأحببت أن أشافه بها سعداً، فلقيت سعداً فحدثته بما حدثني عامر فقال: أنا سمعته. قلت: أنت سمعته؟ فوضع إصبعه على أذنيه فقال: نعم وإلا فاستكنا.

### [من مات على حب آل محمد]

وأسد الثعلبي<sup>١</sup> أيضاً عن جرير بن عبد الله البجلي ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: من مات على حب آل محمد مات شهيداً، ألا ومن مات على حب آل محمد مات مغفوراً له، ألا ومن مات على حب آل محمد مات تائباً، ألا ومن مات على حب آل محمد مات مستكمل الإيمان، ألا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة، ألا ومن مات على حب آل محمد يزف إلى الجنة كما تزف العروس إلى بيت زوجها، ألا ومن مات على حب آل محمد فتح الله له في قبره باباً إلى الجنة، ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة، ألا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه «أئس من رحمة الله»، ألا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة.

### [كل نسب ينقطع إلا نسبه]

فائدة: كل نسب ينقطع [إلى] يوم القيامة إلا نسبه ﷺ<sup>٢</sup>.

### [أنت مني وأنا منك]

وفي البخاري<sup>٣</sup>: قال النبي ﷺ لعلي ﷺ: أنت مني وأنا منك.

١. ورواه جماعة عنه مثل: ابن الصياغ المالكي في الفصول المهمة ص ١١٠؛ والحموني في فرائد السمطين؛ ج ٢، ص ٢٥ في الباب التاسع والأربعين من السمت الثاني؛ ونقله السيد المرعشي في تعليقاته على إحقاق الحق، ج ٩، ص ٤٨٦ نقلاً عن مخطوطة تفسير الثعلبي، وسيعيد نحوه المصنف في أواسط الكتاب نقلاً عن كتاب المحاسن المجتمعة.

٢. وقد ورد بهذا المعنى روايات عن رسول الله ﷺ.

٣. صحيح البخاري، ج ٥، ص ١٧٩ باب عمرة القضاء ح ١ ضمن حديث طويل.

## [مبلغ سنّة يوم أسلم]

وذكر أبو محمّد عبد الله بن عبد الواحد بن أحمد المقدسي<sup>١</sup> في سنّ عليّ ﷺ يوم

أسلم سبعة أقوال:

أحدها: خمس عشرة سنة.<sup>٢</sup>

الثاني: ستّ عشرة سنة؛ قاله الحسن.<sup>٣</sup>

الثالث: أربع عشرة سنة؛ قاله المغيرة.<sup>٤</sup>

الرابع: ثمان سنين، رواه أبو داود عن بعض أشياخه.<sup>٥</sup>

الخامس: عشر سنين؛ قاله ابن إسحاق.<sup>٦</sup>

السادس: تسع سنين. ذكره أبو نعيم الفضل بن دكين عن أهل بيت عليّ رضي الله

عنهم أجمعين.<sup>٧</sup>

السابع: سبع سنين؛ قاله محمّد بن عثمان بن أبي شيبة.<sup>٨</sup>

« وذكره أيضاً في أوّل مناقب أمير المؤمنين مرسلًا ومقتصرًا على هذه الفقرة.

ورواه الحافظ النسائي في خصائص أمير المؤمنين ح ٦٩ و ٧٠ و ١٩٣ و ١٩٤، وقد ذكرنا بهامشها معظم تخريجات الحديث.

١. لم تتبين لي ترجمة، والظاهر أن الصواب: أبو عبد الله محمّدين عبد الواحد بن أحمد المقدسي المعروف بالضياء صاحب كتاب الأحاديث المختارة وغيره. وقد سرد الخفاجي أيضاً الأقوال بهذا الترتيب مع اختصار فلاحظ تفسير آية المودة، ص ٢٥٦، ط ٢.

٢. الاستيعاب ج ٣٧، ص ١٠٩٣ عن الحسن البصري. وهكذا القول الثاني.

وذكر ابن عبد البر أيضاً القول الرابع والخامس والقول ب(١٣) و(١٢) و(٨) و(١٨)؛ وانظر معرفة الصحابة لأبي نعيم، ج ١، ص ٢٨٨ وفيه: خمس عشرة أو ست عشرة.

٣. السنن الكبرى، ج ٤ ص ٢٠٦.

٤. الأوائل، ص ٩١.

٥. ومثله في سنن البيهقي، ج ٦، ص ٢٠٦ عن عروة؛ وأسد الغابة، ج ٤، ص ١٨؛ وتهذيب الكمال، ومعرفة الصحابة، ج ١، ص ٢٨٧.

٦. السيرة النبوية لابن إسحاق، ص ١٣٧ و ١٣٩ تحقيق سهيل زكار؛ دلائل البيهقي، ج ٢، ص ١٦٥؛ معرفة الصحابة، ج ١، ص ٢٨٨ قال: وكان ممّا أنعم الله به عليه أنّه كان في حجر رسول الله ﷺ قبل الإسلام.

٧. طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ٤١؛ المعارف، ص ٥٦؛ معرفة الصحابة، ج ١، ص ٢٨٨، وفي الأخير: سمعت أبا نعيم يقول: إنّ عليّاً أسلم وهو ابن تسع سنين، وأهل بيته يقولون: أسلم وهو ابن ثلاث عشرة.

٨. ومثله في تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٣٤؛ وبتايع المودة، ج ٣، ص ١٥٧؛ ومعرفة الصحابة، ج ١، ص ٢٩٢.

## [شهد المشاهد كلها]

وشهد مع رسول الله ﷺ المشاهد كلها، ولم يتخلف عنه إلا في غزوة تبوك؛ خلفه رسول الله ﷺ في أهله.<sup>١</sup>

## [علمه ﷺ]

وكان غزير العلم.

وكان عمر يتعوذ من معضلة ليس لها أبو الحسن.<sup>٢</sup>

## [أيضاً: أول من أسلم]

وقال ابن إسحاق: أول ذكر أسلم علي بن أبي طالب، ثم زيد بن حارثة، ثم أبو بكر.<sup>٣</sup> وعن أنس ﷺ أنه قال: بُعث رسول الله ﷺ يوم الاثنين، وأسلم علي يوم الثلاثاء.<sup>٤</sup> وعن ابن عباس ﷺ عنهما أن علياً أول عربي وعجمي صلى مع النبي ﷺ.<sup>٥</sup> وقد جمع بعض العلماء بين الأقوال فقال: أول من أسلم من الرجال أبو بكر / ١٥، ومن الصبيان علي، ومن النساء خديجة، ومن العبيد زيد بن حارثة رضي الله عنهم أجمعين.<sup>٦</sup>

١. قال ابن عبد البر في الاستيعاب (ج ٣، ص ١٠٩٦) في ترجمة أمير المؤمنين: وأجمعوا على أنه صلى القبلتين، وهاجر وشهد بدرًا والحديبية وسائر المشاهد، وأنه أبلو بيدر وبأحد وبالخندق وبخيبر بلاءً عظيماً، وأنه أغنى في تلك المشاهد وقام فيها المقام الكريم. وتقدم أن استخلافه كان على المدينة أيضاً، وهذا من المسلمات التاريخية.

٢. طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ٣٣٩ في عنوان «ذكر من كان يفتي بالمدينة»؛ فضائل أحمد، ح ٢٢٢ من زيادات القطيعي؛ الاستيعاب، ج ٣، ص ١١٠٢ ترجمة أمير المؤمنين؛ أنساب الأشراف، ح ٢٩ من ترجمة أمير المؤمنين؛ وهكذا ١٠٨٠ و ١٠٨١ من تاريخ مدينة دمشق؛ المناقب للخوارزمي، ح ٩٨؛ شرح الأخبار للقاظمي نعمان المصري، ج ٢، ص ٣١٧، ح ٦٤٩ و ٦٥١.

وغيرها من المصادر، وبهذا المعنى وردت أحاديث.

٣. السيرة النبوية لابن إسحاق، ص ١٣٩.

٤. ومثله في تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٤٨٢ ترجمة أمير المؤمنين؛ وسنن الترمذي، ج ٥، ص ٤٤٠ رقم ٣٧٢٨ إلا أن فيها: وصلى علي يوم الثلاثاء.

٥. الاستيعاب، ج ٣، ص ١٠٩٠ في حديث.

٦. في الاستيعاب (ج ٣، ص ١٠٩٢): والصحيح في أمر أبي بكر أنه أول من أظهر إسلامه؛ كذلك قال مجاهد وغيره قالوا:

## [صفته ونقش خاتمه]

وكان -كزّم الله وجهه - شديد الأدمة، عظيم العينين، أقرب إلى القصر من الطول، بطين البطن (أو أبطن)، كثير الشعر، عريض اللحية، أنزع<sup>١</sup>.  
وكان نقش خاتمه: الله الملك، وعليّ عبده<sup>٢</sup>.

## [أمّه فاطمة بنت أسد]

واسم أمّه عليه السلام فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف، أسلمت وهاجرت.  
قال أهل التاريخ: هي أول هاشمية ولدت لهاشمي.  
ولمّا ماتت - رضي الله عنها - شهد دفنها رسول الله ﷺ ونزل قبرها وتمرغ فيه،  
وأعطاهم قميصه الشريف فجعلوه في أكفانها - رضي الله عنها<sup>٣</sup>.  
وذكر القرطبي في تذكرته<sup>٤</sup> عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّ النبي ﷺ بينما هو في

« ومنعه قومه. وقال ابن شهاب وعبد الله بن محمّد بن عقيل وقناة وأبو إسحاق: «أول من أسلم من الرجال عليّ»،  
وانفقوا على أن خديجة أول من آمن بالله ورسوله وصدّقه فيما جاء به، ثمّ عليّ بعدها.  
وروي في ذلك عن أبي رافع مثله... سئل محمّد بن كعب القرظي عن أول من أسلم: عليّ أو أبو بكر؟ قال: سبحان الله!  
عليّ أولهما إسلاماً، وإمّا سئبه على الناس لأنّ عليّاً أخفى إسلامه... ولا شك أنّ عليّاً أولهما إسلاماً.  
وفي ص ١٠٩٥ عن عليّ عليه السلام: لقد عبدت الله قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة خمس سنين.  
١. وفي الاستيعاب (ج ٣، ص ١١١٠): وسئل أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين عن صفة عليّ عليه السلام فقال: كان رجلاً آدم  
شديد الأدمة، مقبل العينين عظيمهما، ذا بطن، أصلع، ربة إلى القصر، لا يخضب.  
وفي ص ١١٢٣ قال: وأحسن ما رأيت في صفة عليّ عليه السلام أنّه كان ربةً من الرجال إلى القصر ما هو، أدعج العينين، حسن  
الوجه، كأنه القمر ليلة البدر حسناً، ضخم البطن، عريض المنكبين، شثن الكفين عدتاً أغيد، كأن عنقه إبريق فضة،  
أصلع، ليس في رأسه شعراً من خلفه، كبير اللحية... ولاحظ معرفة الصحابة، ج ١، ص ٢٨١.  
٢. في الباب ٢٧ من جواهر المطالب: وأمّا نقش خاتمه فهو «الله الملك» رواه جعفر بن محمّد، وخزّجه السلفي. وفي  
الدر النظيم (ص ٢٤٨) عن عبد خير قال: كان لعليّ عليه السلام أربعة خواتيم... وذكر نقوشها. ثمّ ذكر المحقق بالهامش عن  
هامش النسخة: وقيل: خاتم صلّاته... وعليّ... للتضاد: الله الملك، وعليّ عبده؛ وفي تفسير آية المودة للخفاجي، ص  
٢٥٧ ط ٢ مثل قول المصنف.

٣. انظر: الاستيعاب، ج ٤، ص ١٨٩١ ترجمة فاطمة بنت أسد؛ ومعرفة الصحابة، ج ١، ص ٢٧٨.

٤. ص ١١١ نقلاً عن تاريخ المدينة لعمر بن شبة وقال في آخره: ورواه أبو نعيم الحافظ عن عاصم الأحول عن أنس  
بمعناه، وليس فيه السؤال بتمتّكه إلى آخره، ثمّ ذكر حديث أنس.  
وانظر ترتيب الأمالي، ج ٤، ص ٢٦ - ٢٩، ح ١٦٠٩، وبهامشه ثبت للكثير من المصادر، وسيشير المصنف إلى الحديث  
فيما سيأتي أيضاً نقلاً عن مجمع الأحباب.

أصحابه أناه آتٍ فقال: إن أم عقيل وجعفر وعلي قد ماتت، فقال: قوموا بنا إلى أمي. قال: فقمنا كأن على رؤوسنا الطير، فلما انتهينا إلى الباب نزع قميصه وقال: إذا كفتموها فأشعروها بإها تحت أكفانها، فلما خرجوا بها جعل رسول الله ﷺ مرة يحمل ومرة يتقدم ومرة يتأخر، حتى انتهينا بها إلى القبر فتمعك في اللحد وقال: أدخلوها بسم الله وعلى اسم الله، فلما دفنوها قام قائماً وقال: جزاك الله من أم وربيبه خيراً، فسالناه عن نزع قميصه وتمعك في اللحد؟ فقال: أردت أن لا تمسها النار أبداً إن شاء الله تعالى، وأن يوسع عليها قبرها. وقال: ما أعفي أحد من ضغطة القبر إلا فاطمة بنت أسد. قيل: يا رسول الله، ولا القاسم ابنك؟ قال: ولا إبراهيم، وكان أصغرهما.<sup>١</sup>

### [حامل لواء رسول الله ﷺ وخليفته]

ومن فضائل علي عليه السلام أنه أول من حمل اللواء بين يدي رسول الله ﷺ.<sup>٢</sup> وأنه المستخلف على الودائع التي كان النبي ﷺ أودعها فاستخلفه في ردها لأصحابها حين هاجر من مكة على ما تقدم.<sup>٣</sup> وأنه المستخلف على الأهل والعيال<sup>٤</sup> وقت الخروج إلى غزوة تبوك حتى بكى عليه وقال: يا رسول الله، إن قريشاً تقول إن رسول الله استقله فتركه، فقال له: أما ترضى أن تكون مني

١. وروى نحوه ابن المغازلي في المناقب، ح ١١٥؛ وابن الأثير في أسد الغابة، ج ٥، ص ١١٧؛ وغيرهما.

٢. في الاستيعاب (ج ٣، ص ١٠٩): عن ابن عباس قال: لعلي أربع خصال ليست لأحد غيره: هو أول عربي وعجمي صلى مع رسول الله ﷺ، وهو الذي كان لواءه معه في كل زحف، وهو الذي صبر معه يوم فتر عنه غيره، وهو الذي غسله وأدخله قبره.

وفيه (ص ١٠٩٧): عن ابن عباس قال: دفع رسول الله ﷺ الراية يوم بدر إلى علي وهو ابن عشرين سنة. ذكره السراج في تاريخه.

٣. لم يتقدم شيء في هذا الباب بهذا الشأن، ولعل مراده من سائر الأبواب، والقصة مما اتفق عليها المؤرخون والمحدثون.

٤. وعلى المدينة أيضاً كما صرح بذلك ابن عبد البر في الاستيعاب، ص ١٠٩٧، وكما يدل عليه سياق الحديث. قال ابن عبد البر في حديث المنزلة: «وهو من أثبت الآثار وأصحها، رواه عن النبي ﷺ سعد بن أبي وقاص، وطرق حديث سعد كثيرة جداً قد ذكرها ابن أبي شيمة وغيره، ورواه ابن عباس وأبو سعيد الخدري وأم سلمة وأسماء بنت عميس وجابر بن عبد الله وجماعة يطول ذكرهم.

وتقدم أيضاً من المصنف قبل صفحات أنه استخلفه رسول الله ﷺ على المدينة وقال له حينئذ: أنت مني بمنزلة هارون من موسى.

بمنزلة هارون من موسى ، غير أنه لا نبي بعده .

ومن فضائله أنه أقرب الخلفاء إليه ﷺ ، فإنه ابن عمه .<sup>١</sup>

### [المؤاخاة وزواجه بفاطمة]

وأن النبي ﷺ لما آخى بين المهاجرين جعل علياً أخانفسه فقال: أنت أخي وصاحبي في الدنيا والآخرة.<sup>٢</sup>

وخصه النبي ﷺ بتزويجه فاطمة سيدة نساء العالمين.<sup>٣</sup>

### [سيفه]

وأعطاه ﷺ السيف المسمى ذا الفقار.

قال هشام ابن الكلبي في كتابه جمهرة النسب<sup>٤</sup> في نسب قريش: إن منبه ونبيه ابنا الحجاج بن عامر بن حذيفة بن سعد بن سهم القرشي كانا سيدي بني سهم في الجاهلية، قتلا يوم بدر كافرين، وكانا من المعظمين<sup>٥</sup> في الجاهلية، والعاص بن نبيه<sup>٦</sup> قتل مع أبيه وكان له ذو الفقار، قتله علي<sup>٧</sup> فأعطاه رسول الله ﷺ سيفه ذا الفقار.

قال ابن خلكان<sup>٧</sup>: والفقار بفتح الفاء جمع فقارة من فقارة الظهر، وفقار الظهر عظامه الناتئة من عجم الذئب إلى مؤخر الرقبة، والفقير من ظهرت فقارات ظهره من الجهد، ويقال: فقار بكسر الفاء أيضاً أي جمع فقرة بكسر الفاء وسكون القاف، ولم يأت مثله في الجموع إلا قولهم إبرة وإبار. حكاه في الرياض.

١ . لم يكن أمير المؤمنين أقرب إليه لأنه ابن عمه، بل لأنه أخوه وصاحبه في الدنيا والآخرة كما في الحديث التالي. وقد سأل عبد الرحمن بن خالد قتم بن العباس: من أين ورث علي<sup>٨</sup> رسول الله ﷺ؟ قال: إنه كان أولنا به لحوقاً، وأشدنا به لزوقاً. لاحظ الحديث ١٠٨ و ١٠٩ من كتاب خصائص أمير المؤمنين للحافظ النسائي وما علقنا عليه.

٢ . وحديث المؤاخاة مما اتفق عليه أرباب السير والحديث؛ ولاحظ الاستيعاب: ج ٣، ص ١٠٩٨؛ وسيعيده المصنف برواية الترمذي عن عبد الله بن عمر.

٣ . بعد ما رذ الكثير من الخاطئين لها من قريش وغيرهم.

٤ . جمهرة النسب، ص ١٠٢، مع مغايرات. ومثله في كتاب النسب لابن سلام، ص ٢١٥.

٥ . في المصدر: من المعظمين، ومثله في الوفيات لابن خلكان.

٦ . كذا في الأصل والوفيات لابن خلكان، وفي المصدر وغيره: منبه.

٧ . الوفيات، ج ٤ ص ٣٣٠ في ترجمة يزيد بن يزيد الشيباني، مع مغايرة ونقيصة.

## [أبو السبطين]

وخَصَّهُ اللهُ تعالى بأن جعله أبا السبطين الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة، وجعل له منهما الذرية الطيبة الزكية الطاهرة.

## [أفضاكم عليّ، ومبلغ علمه]

وشهد له المصطفى ﷺ بالفضل في العلم حيث قال: أفضاكم عليّ.<sup>١</sup>  
وقال يحيى بن عقيل: كان عمر بن الخطاب يقول لعليّ عليه السلام فيما يسأله ويحكيه:  
لا أبقاني الله بعدك.<sup>٢</sup>

وقال سعيد بن المسيب عليه السلام: لم يكن أحد من الصحابة يقول: أسألوني إلا عليّ.<sup>٣</sup>  
وروي عنه عليه السلام أنه قال: أنا مدينة العلم وعليّ بايها، فمن أراد العلم فليأته من بابها.<sup>٤</sup>  
وفي رواية: أنا دار الحكمة، وعليّ بايها.<sup>٥</sup>

ولمّا بعثه النبي ﷺ قاضياً إلى اليمن وهو شابٌ قال: يا رسول الله، ما أدري ما القضاء؟ فمسح رسول الله ﷺ / ٦ صدره وقال: اللهم اهل قلبه، وسدّد لسانه. قال عليّ عليه السلام:

١. التبصير في الدين ص ١٧٩ ط؛ محاضرات الأدباء؛ ج ٤، ص ٤٧٩؛ والاستيعاب، ج ٣، ص ١١٠٢.
- وبمعناه ورد عن رسول الله ﷺ وعن جمع من الصحابة، فلاحظ إحقاق الحق، ج ٤، ص ٣٢١-٣٢٤؛ وأخبار القضاء، ج ١، ص ٨٨-٨٩؛ وسعيده المصنف بعد صفحات في ذيل قصة في قضاء أمير المؤمنين.
٢. بهذا المعنى والمضمار وردت روايات، ومنها ما تقدم في هذا الكتاب قبل قليل أنه كان يتعمد من معضلة ليس لها أبو الحسن. ولاحظ الاستيعاب، ج ٣، ص ١١٠٢-١١٠٣.
٣. الاستيعاب، ج ٣، ص ١١٠٣، بسنده عن ابن المسيب عليه السلام: ما كان أحد من الناس يقول: سلوني، غير عليّ بن أبي طالب.
- ورواه الطبراني والطبري والعقيلي وابن عدي والسيوطي والعاصمي وابن حبان والحسكاني والخوارزمي والذهبي وابن عساكر والقطيعي والإمام الرضا عليه السلام، وقد علقنا هذه المصادر على الحديث ٧٩ و ٨٠ من فرائد السمطين باب ١٩ من السمط الأول، وسيأتي بعد قليل إعادة المصنف لهذا الحديث عن البرّار والطبراني في الأوسط عن جابر بن عبد الله وعن الطبراني والحاكم والعقيلي وابن عدي والترمذي والحاكم فلاحظ.
٤. معرفة الصحابة، ج ١، ص ٣٠٨، ح ٣٤٦، المستدرک للحاكم، ج ٣، ص ١٢٦ بسندين؛ تاريخ جرجان، ص ٢٤؛ تاريخ بغداد، ج ٢، ص ٣٧٧، ج ٧، ص ١٧٢، ج ١١، ص ٤٨-٥٠؛ مناقب ابن المغازلي، ص ١٢٠-١٢٦؛ بأسانيد عن جابر وابن عباس وأمير المؤمنين؛ وفي الاستيعاب، ج ٣، ص ١١٠٢؛ وروي عن النبي ﷺ أنه قال: أنا مدينة العلم وعليّ بايها، فمن أراد العلم فليأته من بابها.
٥. حلية الأولياء، ج ١، ص ٤٤؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٤٣٥، ح ٣٧١٧؛ مناقب ابن المغازلي، ح ١٢٨ و ١٢٩. وسعيده المصنف الحديثين بعد قليل.

فوالله ما شككت بعدها في قضاء قضيته بين اثنين.<sup>١</sup>

وعن ابن عباس رضي الله عنه: ما أثبت لنا عن عليّ قضاء فلا نتعداه إلى غيره.<sup>٢</sup>

وقال أيضاً: ما علمي من علم عليّ إلا كالقرارة إلى المتعنجر.<sup>٣</sup>

والمراد بالقرارة - بضم القاف - ما يُصَبّ في القدر من الماء بعد الطبخ لئلا يحترق،

والمراد بالمتعنجر لجة البحر، والمعنى: ما علمي من علم عليّ إلا كالقطرة من البحر.

وكيف لا وقد رضع لسان المصطفى صلى الله عليه وآله، ونبت لحمه وعظمه ودمه، ونمى من

ريقه الزلال الطاهر الصادر عن قلبه المقدس المفاض عليه من أسرار العلوم الإلهية

والمواهب اللدنية.

ودعاه صلى الله عليه وآله كذا كذا مرّة، وأخبر عنه بأنه باب مدينة العلم وباب دار الحكمة.<sup>٥</sup>

### [سيّد في الدنيا والآخرة]

وروي عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال لفاطمة رضي الله عنها: زوّج[ت]ك سيّد في الدنيا

والآخرة.<sup>٦</sup>

١ . ورواه وكيع في كتابه أخبار القضاة، ج ١، ص ٨٤-٨٨ بأسانيد؛ والحافظ النسائي في كتابه خصائص أمير المؤمنين، ح

٣٢ - ٣٧؛ وقد ذكرنا بهامش الخصائص تخريجات الحديث فراجع، وسيعيده المصنف بعد صفحات برواية الحاكم.

٢ . أخبار القضاة، ج ١، ص ٩١ عن ابن عباس وابن شبرمة، وجامع بيان العلم لابن عبد البر، ج ٢، ص ٥٨.

٣ . النهاية لابن الأثير و تاج العروس مادة ثعر، ونحوه رواه المعفد في الأمالي م ٢٧، ح ٦ قال ابن الأثير: القرارة: الغدير الصغير، والمتعنجر: أكثر موضع في البحر ماء. وذكره ابن الأثير أيضاً في النهاية ٢، ص ٣٨. في مادة قرر وقال: القرارة: المطمئن من الأرض يستقر فيه ماء المطر، وجمعها القَرارة. هذا وكان في النسخة هنا: القَرادة. بضم القاف [بعدها راء فألف فدل] فصوّبنا.

٤ . سيأتي قريباً الحديث الدال على ذلك عن فاطمة بنت أسد.

٥ . وقد تقدم آنفاً ذكره . وسيعيده المصنف بعد صفحات أيضاً.

٦ . حلية الأولياء، ج ٢، ص ٢٢ عن عمران بن حصين؛ ومثله في الاستيعاب لابن عبد البر ومقتل الحسين للخوارزمي و مشكل الآثار للطحاوي وغيرها.

وقد ورد نحوه في أحاديث كثيرة فلاحظ إحقاق الحق، ج ٤ ص ٤٣-٥٣، وانظر فهرس الإحقاق، ج ٢١، ص ٢٩٥-٢٩٧ فتجد هذه العناوين ومواضع ذكرها من الكتاب: عليّ سيّد شباب العرب، سيّد شباب أهل الجنة، سيّد الشهداء، سيّد العرب، سيّد ولد آدم، سيّد في الدنيا والآخرة، سيّد الأولين والآخرين والوصيين، سيّد الأوصياء والأولياء والصادقين والصدّيقين والمسلمين والمؤمنين... ونحوه.



## [تحطيم الأصنام]

وروي عن عليٍّ عليه السلام أنه قال: انطلق بي رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الكعبة فقال: «اجلس»، فجلست إلى جنب الكعبة، فصعد رسول الله صلى الله عليه وآله على منكبتي ثم قال: «انهض»، فنهضت فعرف ضعفي تحته فقال لي: «اجلس» فجلست ثم نزل ثم جلس ثم قال: «يا علي، اصعد على منكبتي» فصعدت على منكبتي ثم نهض بي رسول الله صلى الله عليه وآله فحُبل إليّ أني لو شئت نلت أفق السماء، فصعدت إلى الكعبة، وتتحى رسول الله صلى الله عليه وآله وقال: «ألتي صنمهم الأكبر» لصنم قريش وكان من نحاس موتداً بأوتاد من حديد، فقال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: «عالجه» فجعلت أعالجه ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «إيهأ إيهأ»، فلم أزل أعالجه حتى استمكنت منه فقال: «اقذفه»، فقذفته فتكسر ونزلت من الكعبة، وانطلقت أنا ورسول الله صلى الله عليه وآله وما خشينا أن يرانا أحد من قريش وغيرهم.<sup>١</sup>

## [عطاؤه سهم المقاتلة مع عدم حضوره القتال]

وروي<sup>٢</sup> أن النبي صلى الله عليه وآله لما غزا تبوك استخلف علياً عليه السلام على المدينة، فلما نصر الله تعالى رسوله، وأغنم المسلمون أموال المشركين ورقابهم، جلس رسول الله صلى الله عليه وآله في المسجد، وجعل يقسم السهام على المسلمين للفارس سهمين والراجل سهماً سهماً، ودفع إلى عليٍّ عليه السلام سهمين، فقام زائدة بن الأكوع فقال: يا رسول الله، أمر نزل من السماء أم أمر من نفسك؟! تدفع إلى المسلمين سهماً سهماً، وتدفع إلى عليٍّ عليه السلام سهمين؟! فقال: أنشدكم الله، هل رأيتم في ميمنة عسكريكم

١. رواه أحمد في المسند، والكلابي في مختصر مسنده، والطبري في تهذيب الآثار، وابن أبي شيبه في المصنف، والحاكم في المستدرک، والخطيب في تاريخه وفي موضح أوهام الجمع، والخزاعي في الأربعين، وأبو يعلى في مسنده، والبزار في مسنده، والكرفي في المناقب وابن المغازلي في المناقب، وغيرهم؛ فلاحظ ما علقناه على الحديث ١٢٢ من خصائص أمير المؤمنين للحافظ النسائي.

٢. وروى ما يقرب منه الصدوق في الأمالي، ج ٩ من المجلس ٥٨؛ وفي علل الشرائع، ص ١٧٢، ج ١ و ٢ باب ١٣٤ بسنده عن أبي هريرة، والقتال النيسابوري في روضة الواعظين، ص ١١٨ في المجلس ١٠ في ذكر فضائل أمير المؤمنين عن أبي هريرة أيضاً؛ وابن شهر آشوب في المناقب، ج ٢، ص ٢٣٩ في عنوان «محنة الملائكة إياه» عن أبي هريرة أيضاً، والسيد أبو طالب في الأمالي؛ تيسير المطالب، ص ٦٧ باب ٣، ولم يرد فيها ذكر زائدة بن الأكوع ولم نجد له إسماً ولا رسماً في المصادر التي بأيدينا.

نعم مثلها عند المصنف ورد في جواهر المطالب، ج ١، ص ٧٨، باب ١٢؛ و تفسير آية المودة للخفاجي، ص ٢٤٤ ط ٢.

صاحب الفرس الأغرَّ المحجَّل والعمامة الخضراء لها ذؤابتان مرخاتان على كتفه، بيده حربية وقد حمل على الميمنة فأزالها، وحمل على المسيرة فأزالها، وحمل على القلب فأزاله؟ قالوا: نعم يا رسول الله، لقد رأينا ذلك كلَّه، قال: ذاك جبريل، وإنه أمرني أن أدفع سهمه إلى علي بن أبي طالب، فجلس زائدة مع أصحابه فقال قائلهم<sup>١</sup>: حوى سهمين من غير أن غزا غزاة تبوك، حبذا سهم مسَّهم!

### [النظر إلى وجه عليَّ عبادة]

وعن عائشة أنها قالت: رأيت أبي يديم النظر إلى وجه عليَّ، فسألته عن ذلك فقال: يا بنيَّة، وما يمنعني من ذلك وقد سمعت النبي ﷺ يقول: النظر إلى وجه عليَّ عبادة.<sup>٢</sup>

النظر إلى وجه العالم عبادة، وكذلك النظر إلى وجه الوالدين عبادة، و[ولذلك] والنظر إلى قبور الأنبياء والأولياء والتأدب عندها عبادة، والنظر إلى الكعبة المشرفة وتعظيمها عبادة، والنظر إلى المصحف وتقبيله واشتنامه عبادة، والنظر إلى السماء والتفكر في مصنوعات الله تعالى عبادة، وانتظار الفرح مع الصبي عبادة.

### [إيمان فاطمة بنت أسد قبل البعثة وحملها بعليَّ ونشوؤه عند النبي ﷺ]

وعن فاطمة بنت أسد أم عليَّ ﷺ أنها قالت في حديث طويل: بينا أنا أسوق هدياً إلى هبل إذ استقبلني محمَّد ﷺ وهو يومئذ غلام شابُّ فقال: ما هذا يا أماء؟ قلت: هَدْيٌ لهبل، قال: يا أماء، إني أعلمك شيئاً فهل تكتمينه عليَّ؟ قلت: نعم، قال: اذهبي بهذا القربان وقولي: كفرت بهبل وأمنت بالله وحده لا شريك له [وقرَّبت القربان إلى ربِّ السماوات والأرض]، فقلت: أعمل ذلك لما أعلمه من صدقك يا محمَّد، ففعلت ذلك.

١. ورد هذا القول بصورة بيت شعر في تفسير آية المودة: أنا في المناقب فنسبته إلى الوراق العمي هكذا:

عليَّ حوى سهمين من غير أن غزا غزاة تبوك حبذا سهم مسَّهم.

٢. الحديث بهذا المعنى ورد من طريق أنس وأبي بكر وثوبان وجابر وأبي ذر وعائشة وعبد الله بن مسعود وعمران بن الحصين ومعاذ وأبي هريرة ووائللة وأمير المؤمنين، ولا يستعنا المجال هنا لاستقصائها، وسيعيده المصنف بعد قليل برواية الطبراني والحاكم عن ابن مسعود فلاحظ.

فلما كان بعد أربعة أشهر ومحمد ﷺ يأكل مع عمه أبي طالب [إذ] نظر إلي وقال: يا أمي، مالي أراك خائلة اللون؟، فقلت: إني حملت، فقال محمد ﷺ / ٧ / لأبي طالب: إن كانت حاملاً بأنثى فزوجنيها، فقال أبو طالب: إن كان حملها ذكراً فهو لك عبد، وإن كانت أنثى فهي لك جارية وزوجة.

قالت: فلما وضعته جعلته في غشاوة، فقال أبو طالب: لاتنغوها عنه حتى يجيء محمد فيأخذ حقه. فجاء محمد ﷺ ففتح الغشاوة، فأخرج يده منها غلاماً حسناً [فغسله بيده] وسماه وعلياً، وبق في فيه وأصلح أمره، ثم ألقمه لسانه الشريف، فما زال علي ﷺ يمصه حتى نام.

فلما كان من الغد طلبنا له ظئراً - بكسر الظاء المعجمة وسكون الهمزة: مرزعة - فأبى أن يقبل ثدي أحد، فدعونا محمداً ﷺ فألقمه لسانه الشريف فنام، وكان كذلك ما شاء الله ﷻ.<sup>١</sup>

### [إمام البررة وقاتل الكفرة]

وروى الثعلبي في تفسيره<sup>٢</sup> بإسناده عن الأعمش عن عباية بن ربيعي قال: بينا عبد الله بن عباس ﷺ جالس على شفير زمزم يقول: «قال رسول الله ﷺ» إذ أقبل رجل متعمم بعمامة فجعل ابن عباس ﷺ لا يقول: قال رسول الله ﷺ [إلا وقال الرجل: قال رسول الله] فقال ابن عباس: سألتك بالله من أنت؟ فكشف العمامة عن وجهه فقال: يا أيها الناس، من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا جندب بن جنادة البدري أبوذر الغفاري، سمعت رسول الله ﷺ بهاتين وإلا صمّتا، ورأيت بهاتين وإلا فعميتا، يقول: عليّ إمام البررة، وقاتل الكفرة، منصور من نصره، ومخذول من خذله<sup>٣</sup>، أما إني صليت مع رسول الله ﷺ

١. ومثله في تفسير آية المودة للخفاجي، ص ٢٦٩ ط ٢ آخر الكتاب، ولم يذكر مصدره.

٢. المسمى بالكشف والبيان ج ١ / ق ٧٤ / وأعنه ابن البطريق في خصائص الوحي المبين، ح ١٣؛ والحموني في فرائد السمطين باب ٣٩ من السط الأول.

ورواه الحسكاني في شواهد التنزيل، ح ٢٢٥ بسنده إلى الأعمش.

٣. هذا الحديث النبوي سيأتي قريباً برواية الحاكم عن جابر.

يوماً من الأيام صلاة الظهر فسأل سائل في المسجد فلم يعطه أحد شيئاً، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: اللهم اشهد أنني سألت في مسجد رسول الله ﷺ فلم يعطني أحد شيئاً، وكان عليّ راعياً فأوماً إليه بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها، فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبي ﷺ، فلما فرغ ﷺ من الصلاة رفع رأسه إلى السماء فقال: اللهم إن أخي موسى سألك فقال ﴿ربّ اشرح لي صدري ويسر لي أمري، واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيراً من أهلي هارون أخي اشدد به أزري وأشركه في أمري﴾، فأنزلت قرآناً ناطقاً ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيِّتِنَا﴾<sup>١</sup>، اللهم وأنا محمد نبيك وصفيك، اللهم فاشرح لي صدري ويسر لي أمري واجعل لي وزيراً من أهلي، علياً اشدد به ظهري.

قال أبوذر: فما استتم رسول الله ﷺ الكلمة حتى نزل عليه جبريل ﷺ من عند الله تعالى فقال: يا محمد اقرأ. قال: وما أقرأ؟ قال: اقرأ: ﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَكِعُونَ﴾<sup>٢</sup>.

### [ ما جاء لأحد من الصحابة ما جاء لعلي ﷺ ]

قال الثعلبي: سمعت أبا منصور الحمشاذي يقول: سمعت محمد بن عبد الله الحافظ<sup>٣</sup> يقول: سمعت أبا الحسن علي بن الحسن يقول: سمعت أبا حامد محمد بن هارون الحضرمي يقول: سمعت محمد بن منصور الطوسي يقول: سمعت أحمد بن حنبل يقول:

ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله ﷺ ما جاء لعلي بن أبي طالب ﷺ من الفضائل.

١ . سورة القصص، الآية ٣٥.

٢ . سورة المائدة، الآية ٥٥.

٣ . وهو الحاكم النيسابوري رواه في المستدرک (ج ٣، ص ١٠٧) أول مناقب أمير المؤمنين ﷺ وفيه: سمعت القاضي أبا الحسن علي بن الحسن الجراحي وأبا الحسين محمد بن المظفر الحافظ يقولان: سمعنا أبا حامد. ورواه الحسكاني في شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٦، ح ٧-٩؛ وابن عساكر في الحديث ١١١٧ من ترجمة الإمام من تاريخ مدينة دمشق، ج ٣، ص ٩٣؛ وابن حجر في آخر ترجمة أمير المؤمنين من تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٣٩؛ وابن أبي يعلى في طبقات الحنابلة، ج ٣، ص ٣١٩ ترجمة محمد بن منصور.

## [بعض ما قيل في آية الولاية]

وروى الثعلبي بإسناده عن ابن عباس رضي الله عنه قال: نزلت في أبي بكر الصديق: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ الآية<sup>١</sup>.  
 وبإسناده عن الضحاک في قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ قال: هم المؤمنون بعضهم أولياء بعض<sup>٢</sup>.

## [رأس المؤمنين وأميرهم]

وعن ابن عباس رضي الله عنه أنه قال: قال رسول الله ﷺ: ما أنزل الله ﻋﻠﻰ آية فيها: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ إِلَّا وَعَلِيٌّ رَأْسُهَا وَأَمِيرُهَا<sup>٣</sup>.  
 وبالجملة: إنه كما قال الإمام أحمد بن حنبل ما جاء لأحد من الصحابة مثل ما جاء لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه من الفضائل والمآثر والمناقب كما مر عنه.

## [لم يرد في حق أحد أكثر مما جاء فيه]

وقال إسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيسابوري: لم يرد في حق أحد من الصحابة بالأحاديث والأسانيد الحسبان أكثر مما جاء في علي رضي الله عنه<sup>٤</sup>.

١. وهذا خلاف المشهور، ولم يذكر السيوطي هذا القول في الدرر المتثور، وتفسير الثعلبي لم يطبع بعد حتى نتأكد من صحة هذا النقل، ولعله سبق قلم؛ فقد أخرج الخطيب في المنقذ وعبد الرزاق وعبد بن حميد وابن جرير وأبو الشيخ وابن مردويه عن ابن عباس أنها نزلت في علي؛ وأخرج الطبراني وابن مردويه عن عمار بن ياسر كذلك؛ وأخرج ابن أبي حاتم وأبو الشيخ وابن عساکر عن سلمة بن كهيل كذلك؛ وأخرج ابن جرير عن مجاهد والسدي وعتبة بن حكيم مثله؛ وأخرج الطبراني وابن مردويه وأبو نعيم عن أبي رافع نحوه. فلاحظ الدرر المتثور، ج ٣، ص ١٠٤-١٠٦.

٢. وهذا من باب التفسير، ولم يرد هذا في الدرر المتثور أيضاً.

٣. رواه فوات الكوفي في تفسيره ح ٩ و ٤، والحديث ورد في فضائل أحمد بقرم ٢٢٦ (من زيادات القطعي)، والأملاني الحميسية في عنوان الحديث السادس ص ١٣٣، وشواهد التنزيل، ح ٧٠-٨٣؛ وحلية الأولياء، ج ١، ص ٦٤؛ وتاريخ مدينة دمشق، ح ٩٣٥ وما بعده من ترجمة أمير المؤمنين؛ وكتابة الطالب، باب ٣١، ومناقب أمير المؤمنين، ح ٦٤.

٤. ونحوه في فتح الباري ٧/ ٥٧ باب مناقب علي بن أبي طالب، والصواعق المحرقة ص ١٢٠. وقال ابن عبد البر في أواسط ترجمة علي رضي الله عنه من الاستيعاب، ج ٣، ص ٥١ وقال أحمد وإسماعيل بن إسحاق القاضي لم يرو في فضائل أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان ما روي في فضائل علي بن أبي طالب، وكذلك [قال] أحمد بن شعيب بن علي النسائي.

وروي نحوه ابن حجر في التهذيب، ج ٧، ص ٣٣٩ عن أحمد قال: وكذا قال النسائي وغير واحد.

قال بعض المتأخرين من ذرية أهل البيت النبوي<sup>١</sup>:

وسبب ذلك - والله أعلم - أن الباري تعالى أطلع نبيه ﷺ على ما يكون بعده مما ابتلي به عليّ عليه السلام وما وقع من الاختلاف لما آل إليه أمر / ٨ / الخلافة، فاقضى ذلك نصح الأمة بإشهاره لتلك الفضائل؛ لتحصل النجاة لمن تمسك به ممن بلغته، ثم لما وقع ذلك الاختلاف والخروج عليه نشر من سمع من الصحابة تلك الفضائل، وبثها وأشهرها نصحاً للأمة أيضاً.

ثم لما اشتد الخطب واشتغلت طائفة من بني أمية بتتقيصه وسبه على المنابر، ووافقهم الخوارج - لعنهم الله<sup>٢</sup> - بل قالوا بكفره اشتغلت جهابذة الحفاظ من أهل السنة - نصرهم الله ورضي عنهم - ببث فضائله وإفشائها ونشرها حتى كثرت؛ نصحاً للأمة ونصرةً للحق.

ثم إنه سيأتي في فضائل أهل البيت - رضوان الله وسلامه عليهم أجمعين - أحاديث كثيرة في فضائل عليّ كرم الله وجهه، فلتكن منك على ذكر، وقد مرّ أيضاً في أحاديث كثيرة من فضائله وجمل غزيرة من مآثره<sup>٣</sup>.

### [حديث المنزلة أيضاً]

منها ما أخرجه البخاري ومسلم عن سعد بن أبي وقاص،<sup>٤</sup> ورواه الإمام أحمد

١ . الصواعق المحرقة، ص ١٢١، وأياً من كان فهو ممن نشأ على أفكار العامة، ولم يؤت عمقاً في فهم التاريخ والآيات القرآنية والسنن الإلهية، ولم يفهم دور أهل البيت في تشييد دعائم الدين وإتمام الحجّة على المسلمين، وبالجملة فالكلام المذكور جاء لتبرير كثرة الأحاديث المذكورة في فضائل عليّ عليه السلام خوفاً من أن تثبت أفضليته، ويأبي الله إلا أن يتمّ نوره.

٢ . كيف لعن الخوارج الذين أرادوا الحق فأخطأوه، ولم يلعن بني أمية الذين أرادوا الباطل فأصابوه، مع اشتراكهما في السب والتكفير، بل لم تكن حركة الخوارج إلا من أثار حركة بني أمية، فأشعث بن قيس الكندي وأضرابه ممن كانوا على صلة وثيقة بمعاوية وزمرته كان لهم الدور الكبير في إثارة فتنة الخوارج.

وقريباً مما ذكره المصنف هنا ذكره ابن حجر العسقلاني في فتح الباري (ج ٧، ص ٥٧) أول مناقب أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، وكلام المصنف هنا مأخوذ ظاهراً من كتاب الصواعق المحرقة (ص ١٢١) لابن حجر المكي.

٣ . الصواعق المحرقة، ص ١٢١.

٤ . ورواه الحافظ السناني في خصائص أمير المؤمنين في الحديث ١٢ و ٤٤ - ٤٠، وقد ذكرنا بهامشه عامة تخريجاته عن البخاري ومسلم وغيرهما.

والبزار عن أبي سعيد الخدري،<sup>١</sup> وأخرجه الطبراني عن أسماء بنت عميس<sup>٢</sup> وأم سلمة وحبشي بن جنادة<sup>٣</sup> وابن عمر وابن عباس<sup>٤</sup> وجابر بن سمرة<sup>٥</sup> وعلي<sup>٦</sup> والبراء بن عازب وزيد بن أرقم:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَلَفَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَخْلَفُنِي فِي النَّسَاءِ وَالصَّبِيانِ؟ فَقَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟<sup>٧</sup>

### [حديث الرأية أيضاً]

وما أخرجه أيضاً عن سهل بن سعد،<sup>٨</sup> ورواه الطبراني عن ابن عمر<sup>٩</sup> وابن

١. مسند أحمد، ج ١٧، ص ٣٧٢، رقم ١١٢٧٢ و مسند البزار (كشف الأستار)، ح ٢٥٢٦، وابن أبي عاصم في السنة ١٣٨١ و ١٣٨٢؛ وأبو نعيم في الحلية، ج ٨، ص ٣٠٧؛ وابن سعد في الطبقات، ج ٣، ص ٢٤؛ وأنساب الأشراف، ح ١٥ و تواليه؛ والطوسي في الأمالي، م ١٠، ح ١٣.
٢. وحديث أسماء أيضاً رواه الحافظ النسائي في كتابه في الحديث ٦١ و ٦٢ و ٦٣ و ذكرنا بالهامش كافة ما وصلنا من تخريجات الحديث ومنها روايات الطبراني.
٣. رواه الطبراني في المعجم الصغير، ج ٢، ص ٥٣ في ترجمة شيخه محمد بن إسماعيل بن أحمد بن أسيد، والمعجم الأوسط ح ٧٥٨٨، والمعجم الكبير، ج ٤، ص ١٧، رقم ٣٥١٥؛ وأبو نعيم في ترجمة محمد بن إسماعيل من تاريخ أصبهان، ج ٢، ص ٢٥١، رقم ١٣٠٢؛ وابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق ترجمة أمير المؤمنين ج ١، ص ٣٨١ رقم ٢٣٩؛ وأبو نعيم أيضاً في حلية الأولياء، ج ٤، ص ٣٤٥ في ترجمة أبي إسحاق السبيعي؛ والطوسي في الأمالي م ٩ ح ٤٤.
٤. رواه الطوسي في الأمالي ج ٣٤ من المجلس ٢؛ والعقيلي في ترجمة داهر بن عبد الله من ضعفاء الكبير، ج ٢ ص ٢٧؛ وهكذا ابن عدي في الكامل، ج ٤، ص ٢٢٩؛ وابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق ترجمة علي عليه السلام ح ١٢٣ و ٤٠٥ و ٤٠٦؛ والطبراني في المعجم الكبير، ج ٢، ص ١٤، رقم ٢٣٤١؛ والخوارزمي في الفصل ١٤ من المناقب ح ١٦٣؛ والحموثي في فرائد السمعين، ج ١، ص ١٤٩، رقم ١١٣.
٥. رواه الطبراني في المعجم الكبير، ج ٢، ص ٢٤٧، رقم ٢٠٣٥؛ والعقيلي في ترجمة ناصح بن عبد الله من ضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣١١ رقم ١٩١٢؛ وابن عدي في الكامل، ج ٧، ص ٤٧، رقم ١٩٧٩ ترجمة ناصح؛ وابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق ترجمة علي عليه السلام ج ١، ص ٣٧٩، ح ٤٣٤.
٦. رواه الصدوق في أماليه، مجلس ١١، ح ٤ و مجلس ٢٨، ح ٣.
٧. الصواعق المحرقة، ص ١٢١.
٨. رواه البخاري في صحيحه «باب فضل من أسلم على يديه» من كتاب الجهاد ج ٤، ص ٧٣ وفي ج ٥، ص ١٧١ باب غزوة خيبر؛ ومسلم في صحيحه، ج ٤، ص ١٨٧٢ باب فضائل علي من كتاب الفضائل؛ ورواه أحمد وأبو نعيم وابن عساكر والبيهقي وسعيد بن منصور والطبراني والطحطاوي والرويانى وأبو داود وابن حبان والبيهقي وأبو يعلى وأبو جعفر الكوفي والخطيب، فلاحظ ما علقناه على الحديث ١٧ من خصائص أمير المؤمنين للحافظ النسائي.
٩. ورواه الحافظ النسائي في خصائص أمير المؤمنين في الحديث ١٢ و ٤٤ - ٦٠ وقد ذكرنا بهامشه عامة تخريجاته

أبي ليلي<sup>١</sup> وعمران بن حصين<sup>٢</sup>، ورواه البزار عن ابن عباس<sup>٣</sup>:  
 أن رسول الله ﷺ قال يوم خيبر: لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح الله عليّ يديه... إلى آخر ما  
 تقدّم من الحديث، وإنما ذكرناه لذكر إسناده<sup>٤</sup>.  
 وروى الترمذي<sup>٥</sup> عن عائشة أنها قالت: كانت فاطمة أحب النساء [الناس] إلى  
 رسول الله ﷺ، وزوجها أحب الرجال إليه.

### [حديث المباهلة]

وروى مسلم عن سعد بن أبي وقاص قال: لما نزلت هذه الآية - يعني آية المباهلة -  
 ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾<sup>٦</sup> دعا رسول الله ﷺ علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال:  
 اللهم هؤلاء أهلي. وقد تقدم ما في ذلك مستوفى [في أوائل الفصل في حديث].  
 فائدة: ومما جرب لدفع الطاعون ذكر هذين البيتين تلاوةً وتعليقاً على الشخص  
 وباب الدار في أيام الطاعون:

نار الجحيم الحاطمة

لي خمسة أطفئ بهم

وابناتها وفاطمة

المصطفى والمرضى

عن البخاري ومسلم وغيرهما.

١. المعجم الأوسط، ج ٣، ص ١٥١، ح ٢٣٠٧، والمعجم الكبير، ج ٧، ص ٧٧ والمعجم الأوسط أيضاً، ج ٦، ص ٣٦٨، ح ٥٧٨٥ ورواه جماعة فلاحظ ما علقناه على الحديث ١٤ من خصائص النسائي.
٢. حديث عمران بن الحصين رواه الطبراني في مواضع من المعجم الكبير ورواه النسائي وابن عساكر وأبو جعفر الكوفي وابن المغازلي وقد ذكرنا تخريجه ذيل الحديث ٢٢ من خصائص النسائي فراجع.
٣. مسند البزار (كشف الأستار)، ج ٣، ص ١٩٢ ورواه جمع غفير عن ابن عباس منهم الحافظ النسائي في خصائص أمير المؤمنين، ح ٢٤ وقد ذكرنا تخريجات الحديث هناك فراجع.
- وتقدم أيضاً حديث سلمة بن الأكوع وأبي هريرة وسهل بن سعد وسعد بن أبي وقاص وأبي رافع في أوائل الكتاب.
٤. الصواعق المحرقة، ص ١٢١ وهكذا ما قبله وما بعده.
٥. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٦٨، ح ٣٨٦٨، ج ٥، ص ٧٠١، ح ٣٨٧٤ ورواه الطوسي وأبو يعلى وابن عساكر والخوارزمي وأبو جعفر الكوفي والحاكم والرويان وأبو نعيم الأصبهاني وابن عبد البر والطبراني والحسكاني والتعليبي والسهمي والنسائي فلاحظ تعليقاتنا على الحديث ١١١ و ١١٢ من خصائص أمير المؤمنين للحافظ النسائي.
٦. سورة آل عمران، الآية ٦١.



## [حديث الغدير]

من كنت مولاة فعلي مولاة، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه.

وهذا الحديث قاله المصطفى ﷺ يوم غدير خم موضع الجحفة عند مرجعه من حجة الوداع بعد أن جمع الصحابة وكرر عليهم: ألسنت أولى بكم من أنفسكم؟ ثلاثاً، وهم يجيبون بالتصديق والاعتراف، ثم رفع يديه وقال: من كنت مولاة فعلي مولاة، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وأحب من أحبه، وأبغض من أبغضه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وأدر الحق معه حيث دار.

حديث صحيح لا مرية فيه ولا شبهة فيه، وقد أخرجه جماعة كالترمذي والنسائي وأحمد<sup>١</sup>، وله طرق كثيرة جداً.

قال الحافظ ابن حجر: ومن ثم رواه جماعة وهم ستة عشر صحابياً، وفي رواية للإمام أحمد أنه قال: سمعه من النبي ﷺ ثلاثون صحابياً، وشهدوا به لعلي عليه السلام لما نوزع أيام خلافته<sup>٢</sup>.

## [سيرة العرب]

[وروي] البيهقي أنه ظهر علي عليه السلام من البعد فقال: هذا سيد العرب، فقالت عائشة:

ألسنت بسيد العرب؟ فقال: أنا سيد العالمين، وهذا سيد العرب<sup>٣</sup>.

١. انظر الحديث ٧٨ و ٨٢-٨٥ و ٩٢-٩٦ من خصائص أمير المؤمنين، وقد ذكرنا بهامشها عامة مصادر الحديث.

٢. مناقشة أمير المؤمنين بحديث الغدير رواه جمع وقد ذكرنا طرقه في ذيل الحديث ٨٥ من خصائص أمير المؤمنين فراجع.

وأما حديث الغدير فقال ابن الجزري في مناقب أسد الغالب ج ٢ / ١: «هذا حديث صحيح من وجوه كثيرة تواتر عن أمير المؤمنين علي عليه السلام وهو متواتر عن النبي ﷺ رواه الجهم الغفير عن الجهم الغفير، ولا عبرة بمن حاول تضعيفه ممن لا اطلاع له في هذا العلم».

وقد أنهى العلامة الأميني في موسوعته القيمة الغدير رواته إلى ١١٠ صحابياً، وقال الحافظ ابن حجر في آخر ترجمة أمير المؤمنين من تهذيب التهذيب: وقد جمعه ابن جرير الطبري في مؤلف فيه أضعاف عن ذكر [ه ابن عبد البر]، وصححه واعتنى بجمع طرقه أبو العباس بن عقدة فأخرجه من حديث سبعين صحابياً أو أكثر. وانظر: الصواعق المحرقة، ص ١٢٢.

٣. وروي نحوه الصدوق في أماليه ومعاني الأخبار، والفتال في روضة الواعظين؛ وأبو جعفر الكوفي في مناقب أمير المؤمنين بأسانيد؛ وابن عساكر في ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ح ٧٨٧-٧٨٩، والحاكم في المستدرک؛ وابن المغازلي في المناقب بأسانيد؛ والطوسي في الأمالي، مجلس ١٣، ح ٢٣ ومجلس ١٨، ح ٢٠. والنقل هنا ظاهراً من الصواعق، ص ١٢٢ وهكذا ما بعده.

ورواه الحاكم في صحيحه<sup>١</sup> عن ابن عباس - رضي الله عنهما - بلفظ: أنا سيد ولد آدم، وعلي سيد العرب، وصححه.

### [إن الله أمرني بحب أربعة]

وروى الترمذي والحاكم<sup>٢</sup> وصححه عن بريدة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله أمرني بحب أربعة وأخبرني أنه يجهم. قيل: يا رسول الله، سمهم لنا. قال: علي منهم - يقول ذلك ثلاثاً - وأبوذر والمقداد وسلمان.<sup>٣</sup>

### [لا يؤذي عني إلا علي]

وروى الإمام أحمد والترمذي والنسائي وابن ماجه<sup>٤</sup> عن حبشي بن جنادة رضي الله عنه قال: قال ﷺ: علي مني وأنا من علي، ولا يؤذي عني إلا علي.

### [أنت أخي في الدنيا والآخرة]

وروى الترمذي<sup>٥</sup> عن عبد الله بن عمر قال: أخا النبي ﷺ بين أصحابه، فجاء عليّ تدمع عيناه فقال: يا رسول الله، أخيت بين أصحابك، ولم تؤاخ بيني وبين أحد؟ فقال ﷺ: أنت / أخي في الدنيا والآخرة.

### [لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق]

وروى مسلم<sup>٦</sup> عن علي رضي الله عنه قال: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبي الأمي إلي أنه

١. المستدرک، ج ٣، ص ١٢٤.

٢. رواه الترمذي في المناقب من كتابه، ج ٥، ص ٦٣٦ برقم ٣٧١٨؛ أما الحاكم فرواه في المستدرک، ج ٣، ص ١٣٠. واللفظ هنا للترمذي مع تلخيص. وللحديث مصادر كثيرة.

٣. الصواعق المحرقة، ص ١٢٢ و هكذا ما قبله وما بعده.

٤. رواه أحمد في المسند، ج ٢٩، ص ٢٩، رقم ١٧٥٠٥ وأيضاً برقم ١٧٥٠٦ و ١٧٥١٠ - ١٧٥١٢؛ والترمذي في المناقب، ح ٣٧١٩ وسنن ابن ماجه ج ١، ص ٤٤ رقم ١١٩ واللفظ له؛ وخصائص أمير المؤمنين، ح ٧٣.

٥. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٣٦ رقم ٣٧٢٠ ح ٩ من مناقب أمير المؤمنين. وقد تقدم ذكر حديث المؤاخاة قبل صفحات دون أن ينسب لمصدر.

٦. صحيح مسلم، ج ١، ص ٨٤ ح ١٣١، رقم ٧٨ باب ٣٣ من كتاب الإيمان؛ ورواه النسائي وابن أبي شيبة وابن ماجه

لا يحبني إلا مؤمن، ولا يبغضني إلا منافق.

وروى الترمذي<sup>١</sup> عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: كنا نعرف المنافقين ببغضهم علياً.

### [باب الحكمة والعلم]

وروى البزار والطبراني في الأوسط عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، والطبراني والحاكم والعقيلي في الضعفاء، وابن عدي عن عبد الله بن عمر<sup>٢</sup>، والترمذي والحاكم عن علي بن كرم الله وجهه - قال: قال رسول الله ﷺ: أنا مدينة العلم، وعلي<sup>٣</sup> بابها - وفي رواية: - فمن أراد العلم فليأت الباب.

وفي رواية عند الترمذي<sup>٢</sup> عن علي رضي الله عنه: [أنا دار الحكمة، وعلي<sup>٣</sup> بابها.

### [قضاؤه رضي الله عنه]

وروى الحاكم<sup>٤</sup> وصححه عن علي رضي الله عنه قال: بعثني رسول الله ﷺ قاضياً إلى اليمن فقلت: يا رسول الله، بعثتني وأنا شابٌ أقضي بينهم، ولا أدري ما القضاء؟ فضرب صدري يده ثم قال: «اللهم اهد قلبه وثبت لسانه» فوالذي فلق الحبة ما شككت في قضاء بين اثنين.

و القبطي وابن حبان وابن أبي عاصم وابن مندة وأبو نعيم والبزار والبلاذري وابن عساكر والبغوي وأبو جعفر الكوفي والمفيد وأحمد وابن المغازلي وابن الأعرابي والخوازمي والطوسي والخطيب وأبو الفوارس والعماد الطبري وأبو يعلى والحاكم والحميدي والترمذي وأبو حاتم الرازي، فلاحظ ما علقناه على الحديث ١٠٠-١٠٢ من خصائص أمير المؤمنين.

١. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٣٥ رقم ٣٧١٧ ح ٦ من فضائل أمير المؤمنين وانظر الحديث ٧٢٨-٧٣٥ من تاريخ مدينة دمشق ترجمة أمير المؤمنين. وقد تقدم بعض تخريجات الحديث قبل صفحات.
٢. والظاهر أن الصواب: ابن عباس، وقد تقدم تخريج الحديث قبل صفحات، ومثل المثبت ورد في الصواعق المحرقة، ص ١٢٢ وهو مصدر المصنف ظاهراً.
٣. صحيح مسلم، ج ٥، ص ٦٣٧ رقم ٣٧٢٣. وقد تقدم قبل صفحات أيضاً.
٤. في المستدرک، ج ٣، ص ١٣٥. ومثله في الصواعق المحرقة، ص ١٢٢ وهو مصدر المصنف ظاهراً. ورواه النسائي وأحمد وأبو يعلى والبزار وابن عساكر ووكيع والبيهقي وأبو نعيم وأبو جعفر الكوفي وابن سعد والبلاذري والخوازمي وابن أبي شيبة، فلاحظ ما علقناه على الحديث ٣٢-٣٧ من خصائص أمير المؤمنين. وقد تقدم ذكر الحديث قبل صفحات دون ذكر للمصدر.

فائدة [ظ]: روي أَنَّ رسول الله ﷺ كان جالساً مع جماعة من أصحابه فجاءه خصمان فقال أحدهما: يا رسول الله، إِنَّ لي حماراً، وَإِنَّ لهذا بقرة، وَإِنَّ بقرته قتلت حماري، فبدأ رجل من الحاضرين فقال: لا ضمان على البهائم، فقال ﷺ: اقض بينهما يا علي، فقال عليّ ﷺ لهما: أكانا مرسلين أم مشدودين، أم أحدهما مشدوداً والآخر مرسلًا، فقالا: كان الحمار مشدوداً والبقرة مرسله وصاحبها معها، فقال: على صاحب البقرة ضمان الحمار. فأقرَّ رسول الله ﷺ كلامه وأمضى قضاءه، ثم قال: أقضاكم عليّ.<sup>١</sup>

### [أكثر الأصحاب حديثاً]

وروي ابن سعد<sup>٢</sup> عن عليّ ﷺ: أَنه قيل له: مالك أكثر أصحاب رسول الله ﷺ حديثاً؟ قال: إني كنت إذا سألته أنبأني، وإذا سكئتُ ابتدأني.

### [أنا وعليّ من شجرة واحدة]

الطبراني في الأوسط<sup>٣</sup> بسند ضعيف عن جابر بن عبد الله ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: الناس من شجر شتى، وأنا وعليّ من شجرة واحدة.

### [أحلّ له من مسجده ما حلّ له]

وروي البرزّار<sup>٤</sup> عن سعد قال: قال رسول الله ﷺ لعليّ ﷺ: لا يحلّ لأحد أن يجنب في

١. نحوه في الفصول المهمة، ص ٣٤؛ مطالب السؤول، ص ١٤١؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣٩٥؛ الأربعون لأبي الفوارس ١٣ ق؛ الفضائل، ص ١٦٧؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٣. وقد تقدم ذكر المرفوع من الحديث قبل صفحات فلاحظ. وسيكرره فيما سيأتي نقلاً عن الفصول المهمة.

٢. الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٣٨٨؛ وعنه ابن حجر المكي في الصواعق المحرقة، ص ١٢٣؛ ورواه ابن عساكر والترمذي وابن أبي شيبه والحاكم وأبو نعيم وأبو جعفر الكوفي والبسوي والقطيعي والدارقطني والبلاذري والطياشي؛ ورواه السيوطي والمتقي عن الشاشي والدورقي وغيرهما، وقد ذكرنا تخريجات الحديث بهامش الحديث ١١٩-١٢١ من خصائص أمير المؤمنين.

٣. المعجم الأوسط، ج ٥، ص ٨٩، رقم ٤١٦٢؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٣٧٥، رقم ٣٩٥؛ خصائص الوحي المبين، ص ٢٤٨، ح ١٩٠ من طريق الحافظ أبي نعيم؛ تاريخ مدينة دمشق، ح ١٧٨ من ترجمة أمير المؤمنين؛ المناقب الخوارزمي، ص ٨٤، فصل ١٠؛ موضع أوهم الجمع والتفريق، ج ١ ص ٤١؛ المستدرک، ج ٢، ص ٢٤١.

٤. مسند البرزّار، ج ٤، ص ٣٤، رقم ١١٩٥؛ وعنه الصواعق المحرقة، ص ١٢٣. وروي نحوه النسائي والدارقطني وأبو

هذا المسجد غيري وغيرك.

### [منزلة الفريضة عند رسول الله ﷺ]

وروى الطبراني والحاكم<sup>١</sup> وصححه عن أم سلمة - رضي الله عنها - قالت: كان رسول الله ﷺ إذا غضب لم يجترئ أحد أن يكلمه إلا علي.

### [النظر إليه عبادة]

وروى الطبراني والحاكم<sup>٢</sup> عن ابن مسعود رضي الله عنه أن النبي ﷺ قال: النظر إلى علي عبادة، وإسناده كما قال الحافظ ابن حجر: حسن.<sup>٣</sup>

### [من آذاه فقد آذاني]

وروى أبو يعلى<sup>٤</sup> والبيزار عن سعد بن أبي وقاص قال: قال رسول الله ﷺ: من آذى علياً فقد آذاني.

وروى الطبراني<sup>٥</sup> بسند حسن عن أم سلمة - رضي الله عنها - عن رسول الله ﷺ: من أحب علياً فقد أحبني، ومن أحبني فقد أحب الله، ومن أبغض علياً فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله.

• الشيخ وأبو نعيم والخطيب وابن عساكر والكلابي والبسوي والشاشي وابن أبي عاصم وابن عدي وأبو جعفر الكوفي والمزي والمفيد وأحمد وابن المغازلي، فلاحظ تخريجاته ذيل الحديث ٣٩ - ٤١ من خصائص أمير المؤمنين من تحقيقي.

١. المستدرک، ج ٣، ص ١٣٠ في فضائل علي رضي الله عنه؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٦ باب مراعاته رضي الله عنه عن الطبراني في معجم الأوسط. هذا ولم أجد الحديث في الأوسط حسب الفهرس؛ وانظر الصواعق المحرقة، ص ١٢٣.
٢. المستدرک، ج ٣، ص ١٤٢ في فضائل أمير المؤمنين بأسانيد عن عمران بن الحصين وابن مسعود؛ المعجم الكبير، ج ١٠، ص ١٧، رقم ١٠٠٠٦. وقد تقدم ذكر الحديث آنفاً عن عائشة.
٣. الصواعق المحرقة، ص ١٢٣، وهكذا ما بعده وما قبله. وبالهامش عبارة لم يلتقطه التصوير كاملة:.... شيخنا والنظر... النية إلى أولاده... راق عبادة... ولاحظ ما تقدم قبل صفحات.
٤. مسند أبي يعلى، ج ٢، ص ١٠٩، رقم ٧٧٠، وعنه ابن عساكر في الحديث ٥٠٢ من تاريخ مدينة دمشق ترجمة أمير المؤمنين؛ مناقب الخوارزمي، ص ٩١ فصل ١٤؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٢٩ عن البيزار وأبي يعلى؛ كشف الأستار، ج ٣، ص ٢٠٠؛ المطالب العالية، ج ٤، ص ٤٣ رقم ٣٩٤٤ عن ابن أبي عمر المدلي وأبي يعلى وابن أبي شيبه.
٥. في المعجم الكبير، ج ٢٣، ص ٣٨٠، رقم ٩٠١.

وروى الإمام أحمد والحاكم<sup>١</sup> وصححه عن أم سلمة قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من سب علياً فقد سبني.

### [يقاتل على تأويل القرآن]

وروى الإمام أحمد والحاكم<sup>٢</sup> بسند صحيح عن أبي سعيد الخدري ﷺ أن رسول الله ﷺ قال لعلي ﷺ: إنك تقاتل على [تأويل] القرآن كما قاتلت على تنزيله.

### [فيه مثل من عيسى ﷺ]

وروى البرزاري وأبو يعلى<sup>٤</sup> عن علي ﷺ قال: دعاني رسول الله ﷺ فقال: «إن فيك مثلاً من عيسى، أبغضته اليهود حتى يهتوا أمه، وأحبته النصارى حتى نزلوه بالمنزل الذي ليس به»، ألا وإنه يهلك في اثنتان: محبٌ مفرط يفرظني بما ليس في، ومبغضٌ يحمله شتاني على أن ييهتني.

### [علي مع القرآن والقرآن معه]

وروى الطبراني في الأوسط والصغير<sup>٥</sup> عن أم سلمة -رضي الله عنها- قالت: سمعت

١. المستدرک ج ٣، ص ١٢١ بسندین؛ مستد أحمد، ج ٤، ص ٣٢٣.

٢. روى بمعناه أحمد في المستدرک ج ١٧، ص ٣٦٠ رقم ١١٢٥٨ و برقم ١١٢٨٩ وأيضاً ج ١٨، ص ٢٩٥، ح ١١٧٧٣.

ورواه القطيبي في فضائل الصحابة، ج ١٩٣؛ ومن طريقه أبو نعيم في حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٧؛ والحاكم في المستدرک ج ٣، ص ١٢٢.

ورواه ابن أبي شيبة وابن عدي والنسائي وأبو يعلى وابن حبان والبيهقي والبخاري وابن الجوزي وأبو جعفر الكوفي وابن عساكر وغيرهم، فلاحظ ما علقناه على الحديث ١٥٦ من خصائص أمير المؤمنين.

٣. في النسخة: عن القرآن. والتصويب من مصدر المصنف أعني الصواعق المحرقة، ص ١٢٣.

٤. مستد أبي يعلى، ج ١، ص ٤٠٦، رقم ٥٣٢؛ مستد البرزاري، ح ٧٥٨؛ وفي كشف الأستار ج ٣، ص ٢٠٢، رقم ٢٥٦٦ في مناقب علي ﷺ؛ ورواه النسائي في خصائص أمير المؤمنين، ح ١٠٣، وذكرنا بهامشه تخريجات الحديث فراجع. والنقل هنا من الصواعق المحرقة، ص ١٢٣، وهكذا ما قبله وما بعده.

٥. المعجم الصغير، ج ١، ص ٢٥٥ ترجمة عباد بن عيسى؟؛ المعجم الأوسط ج ٥، ص ٤٥٥، رقم ٢٨٧٧ ترجمة عباد بن سعيد.

ورواه الحاكم في المستدرک، ج ٣، ص ١٢٤؛ المفيد في الجمل، ص ٤١٧؛ والخوارزمي في المتأقب، ص ١٧٦، ح ٢١٢؛ والخطيب في تاريخ بغداد، ج ١٤، ص ٣٢١ ترجمة يوسف بن محمد بن علي المؤدب؛ والسيد أبو طالب في تيسير المطالب، باب ٣، ص ١٥؛ والديلمي في فردوس الأخبار، ج ٣، ص ٢٨٢، رقم ٤٧١٣؛ والطوسي في الأمالي، م ١٦، ح ٣٢، وم ١٨، ح ١٥.

رسول الله ﷺ يقول: علي مع القرآن، والقرآن مع علي، لا يفترقان حتى يردا علي الحوض.

### [أشقى الناس]

وروى الإمام أحمد والحاكم<sup>١</sup> بسند صحيح عن عمار بن ياسر رضي الله عنه أن النبي ﷺ قال لعلي رضي الله عنه: أشقى الناس رجلان: أحيمر ثمود الذي عقر الناقة، والذي يضربك يا علي على هذه - يعني قرنه - حتى [١] بل منه هذه - يعني لحيته - .

وقد ورد ذلك من حديث علي وصهيب وجابر بن سمرة وغيرهم رضي الله عنهم<sup>٢</sup>

### [بأبي الوحيد الشهيد]

وروى أبو يعلى<sup>٣</sup> عن عائشة رضي الله عنها قالت: رأيت النبي ﷺ التزم علياً وقبله وهو يقول: بأبي الوحيد / ١٠ / الشهيد، بأبي الوحيد الشهيد.

### [أشقى الآخرين]

وروى الطبراني وأبو يعلى<sup>٤</sup> بسند رجاله ثقة إلا واحد منهم فإنه موثوق أيضاً أنه رضي الله عنه قال يوماً لعلي: من أشقى الأولين؟ قال: الذي عقر الناقة يا رسول الله، قال: صدقت، فمن أشقى الآخرين؟ قال: لا أعلم لي يا رسول الله. قال: الذي يضربك على هذه، وأشار رضي الله عنه إلى يافوخه، فكان يقول لأهل العراق - أي عند التضجّر منهم - : وددت أنه قد انبعت أشقاكم فحضب هذه - يعني لحيته - من هذه، ووضع يده على مقدم رأسه.

١. مسند أحمد ج ٣٠، ص ٢٥٤، رقم ١٨٣٢١، ١٨٣٢٦؛ والمستدرک ج ٣، ص ١٤٠؛ ولاحظ الحديث ١٥٣ من خصائص أمير المؤمنين، وما بهامشه من تخریج.
٢. حديث علي رضي الله عنه رواه عبد بن حميد في مسنده ٩٢؛ والطبراني في المعجم الكبير، ١٧٣؛ والحاكم في المستدرک، ج ٣، ص ١١٣؛ وابن أبي عاصم في الأحاد والمثنائي ١٧٤؛ وأبو يعلى في المسند ٥٦٩؛ وأحمد في المسند، ح ٨٠٢ و ١٠٧٨. وحديث صهيب سيأتي قريباً.
٣. مسند أبي يعلى، ج ٨، ص ٥٥، رقم ٤٥٧٦؛ وعنه ابن عساکر والخوارزمي والحموي في كتبهم؛ وابن حجر المكي في الصواعق المحرقة، ص ١٢٤ وهو مصدر المصنف ورواه المفيد في الأمالي، المجلس ٨، ح ٦.
٤. المعجم الكبير، ج ٨، ص ٣٨ رقم ٧٣١١؛ مسند أبي يعلى، ج ١، ص ٢٧٧ رقم ٤٨٥؛ تاريخ مدينة دمشق لابن عساکر، ج ٣، ص ٣٢٢، رقم ١٣٨٩ - ١٣٩٢. واللفظ للطبراني.

## [عهد النبي ﷺ إليه بمقتله]

صح أيضاً أن [عبد الله] بن سلام ﷺ قال له: لا تقدم العراق؛ فإنني أخشى أن يصيبك بها ذباب السيف، فقال عليّ - كرم الله وجهه - : وأيم الله لقد أخبرني به رسول الله ﷺ . قال أبو الأسود: فما رأيت كالיום قط محارباً يخبر بذا عن نفسه.<sup>١</sup>

## [ولي كل مؤمن بعدي]

وروى الترمذي والحاكم<sup>٢</sup> عن عمران بن حصين أن رسول الله ﷺ قال: ماتريدون من عليّ؟ ماتريدون من عليّ؟ ما تريدون من عليّ؟ إن علياً مني وأنا منه، وهو ولي كل مؤمن بعدي.

## [جعل ذريتي في صلب عليّ]

وروى الطبراني<sup>٣</sup> عن جابر بن عبد الله ﷺ والخطيب<sup>٤</sup> عن ابن عباس - رضى عنهما - أن النبي ﷺ قال: إن الله جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب علي بن أبي طالب.

## [ذكر عليّ عبادة]

روى الديلمي<sup>٥</sup> عن عائشة أن النبي ﷺ قال: خير إخوتي عليّ، وخير أعمامي حمزة، ذكر عليّ عبادة.

١ . معرفة الصحابة، ج ١، ص ٢٩٤ رقم ٣٢٧؛ مستدرک الحاكم، ج ٣، ص ١٤٠؛ وعنه الحموني في فرائد السمطين؛ مسند أبي يعلى، ج ١، ص ٣٨١، رقم ٤٩١، واللفظ هاهنا له؛ مسند الحميدي، ج ١، ص ٣٠، رقم ٥٣؛ صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ١٢٧، رقم ٦٧٣٣؛ وكشف الأستار (٢٥٧١). وذباب السيف: حذو. والنقل هنا وما بعده وما قبله من الصواعق المحرقة، ص ١٢٤.

٢ . سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٣٢ رقم ٣٧١٢، ح ١ من باب مناقب عليّ ﷺ واللفظ له؛ والمستدرک، ج ٣، ص ١١٠؛ وعنهما ابن حجر في الصواعق المحرقة، ص ١٢٤؛ خصائص أمير المؤمنين، ح ٨٨ وقد ذكرنا بهامشه عامة تخريجات الحديث.

٣ . في المعجم الكبير، ج ٣، ص ٤٣، رقم ٢٦٣٠.

٤ . في تاريخ بغداد، ج ١، ص ٣١٧ ترجمة محمد بن أحمد بن عبد الرحيم المؤدب .

٥ . الصواعق المحرقة، ص ١٢٤ - ١٢٥ ولم يرد فيه الفقرة الثالثة؛ ورواه المتقي في كنز العمال، ج ١١، ص ٦٠٠ رقم ٣٢٨٩٣ وتاليه عن فردوس الأخبار .

ولم أجد الفقرتان الأوليان في فردوس الأخبار؛ أما الثالثة فذكرها الديلمي برقم ٢٩٧٤، ج ٣، ص ٣٦٧ من كتابه فردوس الأخبار .



## [أول من أسلم]

وروى الديلمي<sup>١</sup> عن عائشة، والطبراني<sup>٢</sup> وابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنهما أن النبي ﷺ قال: السبّ ثلاثة: فالسابق إلى موسى يوشع بن نون، والسابق إلى عيسى صاحب آل يس، والسابق إلى محمد علي بن أبي طالب.

## [الصدّيقون ثلاثة]

وروى ابن النجار عن ابن عباس رضي الله عنهما أن النبي ﷺ قال: الصدّيقون ثلاثة حزقيل مؤمن آل فرعون، وحييب النجار صاحب آل يس، وعلي بن أبي طالب.<sup>٣</sup>  
وروى أبو نعيم وابن عساکر<sup>٤</sup> عن أبي ليلى أن النبي ﷺ قال: الصدّيقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل يس الذي قال: ﴿يَتَقَوْمٌ آتَبِعُوا الْمُؤْمَسَلِينَ﴾<sup>٥</sup> وحزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾<sup>٦</sup> وعلي بن أبي طالب [وهو أفضلهم].

## [صحيفة المؤمن حبّ علي]

وروى الخطيب<sup>٧</sup> عن أنس رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: عنوان صحيفة المؤمن حبّ علي بن أبي طالب.

## [إمام البررة وقاتل الفجرة]

وروى الحاكم<sup>٨</sup> عن جابر رضي الله عنه أن النبي ﷺ قال: عليّ إمام البررة وقاتل الفجرة، مخذول

١. لم أجدّه في فردوس الأخبار. وهو في الصواعق المحرقة، ص ١٢٥ وفيه: صاحب يس وعلي بن أبي طالب.

٢. في المعجم الكبير، ج ١١، ص ٧٧، رقم ١١١٥٢؛ ورواه المتقي في كنز العمال، ج ١١، ص ٤٠١، رقم ٣٢٨٩٦ عن الطبراني وابن مردويه. وفيهما: صاحب يس.

٣. كنز العمال، ج ١١، ص ٤٠١، رقم ٣٢٨٩٧ عن ابن النجار عن ابن عباس.

٤. تاريخ مدينة دمشق، ج ١، ص ٩١، رقم ١٢٦ من ترجمة أمير المؤمنين؛ معرفة الصحابة، ج ١، ص ٣٠٢، رقم ٣٣٨، وعنهما ابن حجر المكي في الصواعق المحرقة، ص ١٢٥ وما بين المعقوفين منه.

٥. ورواه الكنجي والحسكاني والقطبي وابن عدي وابن المغازلي والسلفي والدارقطني وقرات الكوفي والشيخ الصدوق وغيرهم.

٥. سورة يس، الآية ٢٠.

٦. سورة غافر، الآية ٢٨.

٧. في تاريخ بغداد، ج ٤، ص ٤١٠ ترجمة أحمد بن محمد بن جوري العكبري.

٨. المستدرک، ج ٣، ص ١٢٩؛ وعنه في الصواعق المحرقة، ص ١٢٥ وهكذا ما قبله وما بعده.

من خذله، منصور من نصره.<sup>١</sup>

### [عليُّ باب حطّة]

[وروى] الدارقطني في الأفراد<sup>٢</sup> عن ابن عباس -رضى الله عنهما- أنّ النبي ﷺ قال: عليُّ باب حطّة؛ من دخل منه كان مؤمناً، ومن خرج منه كان كافراً.

### [عليُّ بمنزلة رأسي من بدني]

وروى الخطيب البغدادي<sup>٣</sup> عن البراءة رضي الله عنه والديلمي<sup>٤</sup> عن ابن عباس رضي الله عنه أنّ النبي ﷺ قال: عليٌّ منّي بمنزلة رأسي من بدني.

### [عليُّ يزهر لأهل الجنة]

[وروى] الديلمي<sup>٥</sup> والبيهقي<sup>٦</sup> عن أنس رضي الله عنه أنّ النبي ﷺ قال: عليٌّ يزهر لأهل الجنة ككوكب الصبح لأهل الدنيا.

### [عليُّ يقضي ديني]

وروى البزار<sup>٧</sup> عن أنس أنّ النبي ﷺ قال: عليٌّ يقضي ديني.

### [اشتياق الجنة إليه]

وروى الترمذي والحاكم<sup>٨</sup> أنّ النبي ﷺ قال: إنّ الجنة لتشتاق إلى ثلاثة علي

١. وتقدم هذا الحديث قريباً من طريق أبي ذر برواية الثعلبي في حديث طويل.

٢. وعنه المتقي أيضاً في كز العمال، ج ١١، ص ٤٠٣، رقم ٣٢٩١٠؛ وابن حجر المكي في الصواعق المحرقة، ص ١٢٥.

٣. تاريخ بغداد، ج ٧، ص ١٢ ترجمة أيوب بن يوسف المصري.

٤. في فردوس الأخبار، ج ٣، ص ٨٩، رقم ٣٩٩٣.

٥. ورواه ابن مردويه عن ابن عباس كما في اللؤلؤ المتناهية، ج ١، ص ٢١٢، رقم ٣٣٥.

٦. فردوس الأخبار، ج ٣، ص ٩٠، رقم ٣٩٩٧.

٧. في فضائل الصحابة كما في كز العمال، ج ١١، ص ٦٠٤، رقم ٣٢٩١٧.

٨. ورواه الحاكم في التاريخ كما في كز العمال والتقل هنا من الصواعق، ص ١٢٥.

٩. كشف الأستار، ج ٣، ص ١٩٧، رقم ٢٥٥٥ و ٢٥٥٦ عن أنس وسعد.

١٠. سنن الترمذي ج ٥، ص ٦٦٧، رقم ٣٧٩٧ باب مناقب سلمان؛ والمستدرک، ج ٣، ص ١٣٧. واللفظ للأول.

وعمار وسلمان.

### [أبو تراب]

وروى البخاري ومسلم<sup>١</sup> عن سهل أن النبي ﷺ وجد علياً مضطجعاً في المسجد وقد سقط رداؤه عن شقه فأصابه تراب، فجعل ﷺ يمسحه عنه ويقول: قم أبا تراب، قم أبا تراب، فلذلك كانت هذه الكنية أحب الكنى إليه؛ لأن النبي ﷺ كناه بها.

### [إني تركت فيكم كتاب الله...]

وروى ابن المظفر وابن أبي الدنيا عن أبي سعيد الخدري ﷺ قال: خرج علينا رسول الله ﷺ في مرضه الذي توفي فيه ونحن في صلاة الغداة فقال: إني تركت فيكم كتاب الله ﷻ وستي، فاستنطقوا القرآن بستتي، فإنه لن تعمى أبصاركم، ولن تزل أقدامكم، ولن تقصر أيديكم، ما أخذتم بهما، ثم قال: أوصيكم<sup>٢</sup> بهذين خيراً - وأشار إلى علي والعباس ﷺ - لا يكف / ١١ / عنهما أحد ولا يحفظهما أحد إلا أعطاه الله نوراً حتى يرد به علي يوم القيامة.

### [إن ربي وهب لي قلباً عقولاً]

وعن علي ﷺ أنه قال: والله ما أنزلت آية من كتاب الله ﷻ إلا وقد علمت فيما أنزلت، وأين أنزلت؛ إن ربي وهب لي قلباً عقولاً، ولساناً سؤلاً.<sup>٣</sup>

١. رواية البخاري تقدمت في أوائل الكتاب؛ وأما رواية مسلم - والمذكور هنا خلاصته - فقد ذكرها في صحيحه، ج ٣، ص ١٨٧٥، رقم ٢٤٠٩، الحديث الأخير من فضائل علي ﷺ. والنقل هنا من الصواعق المحرقة، ص ١٢٥.
٢. من هنا إلى آخر الحديث رواه الديلمي عن أبي سعيد الخدري كما في فردوس الأخبار، ج ١، ص ٥٢٠. وروى الديلمي أيضاً في فردوس الأخبار (ج ١، ص ٩٨) عن أبي سعيد: إني تارك فيكم الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ولن يتفرقا حتى يردا علي الحوض. ولم أجد الحديث بهذا النص في كتالعمال ومجمع الزوائد، وهذا النص ضعيف بل باطل. وقد رواه بهذا النص ابن حجر المكي في الصواعق المحرقة ص ١٢٦ ونقل المصنف منه.
٣. حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٧ ترجمة أمير المؤمنين؛ أنساب الأشراف، ح ٢٧ من ترجمة أمير المؤمنين؛ طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ٣٣٨ في عنوانه من كان يفتي بالمدينة على عهد رسول الله ﷺ؛ فرائد السمعين، ح ١٦٩ ط ٢ باب ٤٠؛ شواهد التنزيل، ح ٣٨؛ كفاية الطالب، باب ٥٢ بسنده إلى ابن سعد.

## [ولادته في الكعبة]

ومن خصائصه ما نقله في الفصول المهمة في معرفة الأئمة<sup>١</sup> لبعض المالكية أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام ولدته أمه - رضي الله عنها - في جوف الكعبة، وهي فضيلة خصه الله بها دون غيره، وذلك أَنَّ أمه اشتدَّ بها الطلق، فأتى بها أبو طالب واسمه عبد مناف فأدخلها الكعبة، فطلقت طلقة واحدة، فوضعت يوم الجمعة في رجب سنة ثلاثين من عام الفيل، بعد أن تزوج النبي صلى الله عليه وآله خديجة - رضي الله عنها - بثلاث سنين.

وأما عمرو بن<sup>٢</sup> حزام فإنه وإن ولدته أمه في الكعبة أيضاً إلا أنها اتفافية وقعت عن غير قصد منها.

قال في مجمع الأحياب<sup>٣</sup>:

وهي - يعني فاطمة أم علي - أول هاشمية ولدت هاشمياً [خ: بهاشمي]، أسلمت وهاجرت إلى المدينة، وماتت في حياة النبي صلى الله عليه وآله، ونزل في قبرها كما تقدم.

## [إسلامه]

قال المحب الطبري<sup>٤</sup>: بُعث رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الاثنين، وأسلم عليّ يوم الثلاثاء وهو صبي. قال ابن الجوزي: وهو ابن سبع سنين، وقيل أكثر<sup>٥</sup>. وتقدم ما في ذلك.

١. ٣٠ - ٣١ والكتاب لابن الصباغ المالكي مطبوع متداول؛ والنقل هنا بواسطة المحاسن المجتمعة للصفوري فلاحظ مختصره، ص ١٥٤.

قال الحاكم في المستدرک، ج ٣، ص ٤٨٣: تواترت الأخبار أَنَّ فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين في جوف الكعبة. كذا في النسخة، وفي نزهة المجالس، ص ٥٥٣ في أول مناقب أمير المؤمنين قال: «وأما عمر بن حزام». هذا، والمذكور في بعض المصادر هو حكيم بن حزام. وأما قصة ولادته في الكعبة فليس لها سند يعتد به، وللمزيد راجع كتاب عليّ وليد الكعبة.

٢. في كشف الظنون، ج ٢: مجمع الأخبار في مناقب الأخيار لمحمد بن حسن الحسيني الشافعي المتوفي سنة ٧٧٦... والمشهور أنه يقال له: مجمع الأحياب وتذكرة أولي الألباب، في مجلدين، فرغ منه سنة ٧٥٠... ذكر فيه حلية الأولياء لأبي نعيم الأصبهاني (وغيرها)....

ويتنقل عنه الصفوري في نزهة المجالس كثيراً باسم مجمع الأحياب. ورواه المحب الطبري في أول سيرة أمير المؤمنين من الرياض النضرة، والصفوري في النزهة في باب مناقبه دون ذكر المصدر، وفي المحاسن ص ١٥٤ مثل ما هنا.

٣. في الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٠٠ بمعناه عن الترمذي وابن عبد البر والبغوي والقلمي.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ٥٧.

## [أبو طالب مؤمن قريش]

وكان أبوه يقول له: يا بني، اتبع ابن عمك؛ فإنه لا يأمرك إلا بالخير، وأما أنا فلا أفارق دين آبائي.<sup>١</sup>

قال العلائي<sup>٢</sup>: كان النبي ﷺ يصلّي حول البيت فقال أبو جهل لعنه الله: من يقوم إليه فيفسد عليه صلاته؟ فقام بعضهم وجاء بفرث ودم فضرب به النبي ﷺ، وفي رواية: وضعه على ظهره الشريف، فجاء إلى عمه - يعني أبا طالب - وقال: يا عم، ألا ترى ما فعل بي؟ فأخذ سيفه ومشى معه فلطخ وجوه القوم أجمعين بذلك الفرث والدم، وأنزل الله تعالى: ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْهَوْنَ عَنْهُ﴾<sup>٣</sup> فأخبره النبي ﷺ بذلك فأنشأ يقول:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم	حتى أوُسد في التراب دفينا
فاصدع بأمرك ما عليك غضاضة	أبشر بذاك وقرّ منك عيوننا
ودعوتني وزعمت أنك ناصحي	فلقد صدقت وكُنْتُ ثمّ أميننا
وعرضت ديناً قد عرفت بآئه	من خير أديان البرية دينا
لولا الملامة أو حذار مسبة	لوجدتني سمحاً بذاك يقينا <sup>٤</sup>

وقال أيضاً في حق النبي ﷺ:

وأبيض يُستسقى الغمام بوجهه شمال اليتامي عصمة للأرامل

١. نحوه في ذخائر العقبى ص ١١٤ عن ابن إسحاق في السيرة النبوية، ج ١، ص ٢٤٦؛ ومثله في الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٠١؛ وتاريخ الطبري، ج ٢، ص ٣١٣؛ وتفسير الثعلبي وغيرها؛ وذيل الحديث لو صحّ صدره فينبغي أن يحمل على وجه يتطابق مع صدره، ودين آبائه هو دين إبراهيم ﷺ ودين رسول الله ﷺ.

٢. في النسخة: العلامي، والتصويب من نزهة المجالس (ج ٢، ص ١٢٢) كما في هامش كتاب إيمان أبي طالب (ص ٣٩٢) ونقل القصة أيضاً ابن حجة الحموي في ثمرات الأوراق (ج ٢، ص ٣) نقلاً عن كتاب الإعلام عن صدق محبة أبي طالب لسيدنا رسول الله ﷺ للقرطبي. ورواه القرطبي في تفسيره ذيل الآية ٢٦ من سورة الأنعام وقال: وروى أهل السير... وذكر القصة، ج ٦، ص ٤٠٥، والظاهر أنه صلاح الدين العلائي.

٣. سورة الأنعام، الآية ٢٦.

٤. ديوان أبي طالب، ص ٤١ وبهامشه ثبت للكثير من المصادر، ورواه الواحدي في أسباب النزول، ص ٢١٧، ح ٤٢٤ بسنده عن ابن عباس مع مغايرات؛ وهكذا فخار بن معد في كتاب الحجّة، ص ٢٨٨؛ وروى نحوه ابن سيد الناس، دون قصة أبي طالب في السيرة النبوية، ج ١، ص ١٣٦؛ ورواه الحاكم مختصراً في المستدرک، ج ٢، ص ٣١٥ كتاب التفسير؛ والطبراني في المعجم الكبير، ج ١٢، ص ١٣٣؛ والطبري في التفسير، ج ٧، ص ١١٠؛ وروى نحوه السيوطي في الدر المنثور، ج ٧، ص ٢٦٠ عن الفريابي وعبد الرزاق وسعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن المنذر وابن أبي حاتم.

تلوذ به الهلاك من آل هاشم فهم عنده في نعمة وتواصل<sup>١</sup>  
 قال البرماوي<sup>٢</sup>: شمال - بكسر الشاء المثناة - هو الملجأ والغياث، وقيل:  
 المطعم في الشدائد، وقد أشار بذلك إلى قصة عبد المطلب لما استسقى برسول الله ﷺ  
 وهو طفل.

### [ما ورد في أبي رسول الله ﷺ وعمه أبي طالب]

قال القرطبي في التذكرة<sup>٣</sup> عن بعضهم: إن الله تعالى أحيأ أمه وأباه وعمه أبا طالب  
 فأمنوا به، والله أعلم.

وقد رأيت بخط سيدنا قطب دائرة الوجود الشيخ عبد الغني النابلسي<sup>٤</sup> - أفاض الله  
 علينا من إمداده وبركاته - رسالة مقتصرة في تفصيل ما قيل في أبي رسول الله ﷺ لشيخ  
 الإسلام العلامة ابن كمال باشا<sup>٥</sup> وهي:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذي كرم آدم ﷺ وفضل نسله بفضل إحسانه،  
 والصلاة والسلام على من خصه الله تعالى بطهارة النسب، وحفظ آباءه من الدنس  
 تعظيماً لشأنه، وجعل قرنه خير القرون، وصير كل أصل من أصوله خير أهل زمانه؛ كما  
 ورد في حديث أورده البخاري<sup>٦</sup> في صحيحه بهذه العبارة: بعثت من خير قرون بني آدم قرناً  
 فقرناً، حتى كنت من القرن الذي كنت فيه، وفي حديث آخر: أنا أنفسكم نسباً وصهراً وحسباً، لم  
 يزل الله ينتقلني من الأصلاب الطيبة إلى الأرحام الطاهرات مصطفى مهذباً، لا تشعب شعبتان إلا  
 كنت في خيرهما، فأنا خيركم نفساً وخيركم أباً<sup>٧</sup>.

- ١ . ديوان أبي طالب، ص ٢٦ وبالهامش ثبت للكثير من المصادر، ونضيف إليها مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٥٨.
- ٢ . لعله محمد بن عبد الدائم البرماوي المتوفى سنة ٨٣١ والمترجم في معجم المؤلفين، ج ١٠، ص ١٣٢.
- ٣ . وسعيده قريباً فلاحظ. وعنه الصفوري في المحاسن، ص ١٥٨ كما في مختصره. قال السيوطي في الحاوي للفتاوي (ج ٢، ص ٢٣٠) في رسالته مسالك الحنفا في والذي المصطفى في المسلك الثالث: إن الله أحيأ له أبويه حتى أمانا به، وهذا مال إليه طائفة كثيرة من حفاظ المحدثين وغيرهم، منهم ابن شاهين والخطيب والسهيلي والقرطبي والمحب الطبري وناصر الدين بن المنير.
- ٤ . ولد سنة ١٠٥٠، وتوفي سنة ١١٤٣. معجم المؤلفين، ج ٤ ص ٢٧١.
- ٥ . توفي سنة ٩٤٠، واسمه أحمد بن سليمان بن كمال باشا. معجم المؤلفين، ج ١، ص ٢٣٨.
- ٦ . برقم ٣٥٥٧، ورواه أحمد برقم ٩٣٩٢ والبيهقي في شعب الإيمان، ١٣٩٢.
- ٧ . انظر الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢١٠-٢١٢ نحوه من طرق.

ولا يخفى أنّ في مقطع هذا الكلام مقنعاً / ١٢ / لطالب الحق من ذوي الأفهام، فيما سيق لأجله الكلام، بعون الملك العلام، فنقول وبالله التوفيق وبيده أزمّة التحقيق:

اعلم أنّ السلف اختلفوا في أنّ أباي الرسول ﷺ هل ماتا على الكفر أم لا؟ فذهب إلى الأوّل جمع، منهم صاحب التيسير حيث قال في تفسير قوله تعالى: ﴿وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ﴾<sup>١</sup> قال ابن عباس رضى الله عنهما ومحمد بن كعب القرظي<sup>٢</sup>: قال النبي ﷺ يوماً: ليت شعري ما فعل أبوأي؟ فأنزل الله عليه: ﴿وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ﴾، فلم يذكرهما حتى توفاه الله تعالى<sup>٣</sup>، ثمّ قال: ولما أمر بتبشير المؤمنين وإنذار الكافرين، كان يذكر عقوبات الكفار فقام رجل وقال: يا رسول الله، أين والدي؟ فقال: في النار، فحزن الرجل فقال عليه الصلاة والسلام: إنّ والدك والدي ووالد إبراهيم في النار، فنزل قوله تعالى: ﴿وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ﴾، فلم يسألوه شيئاً بعد ذلك، وهو كقوله تعالى: ﴿لَا تُسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلْكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾<sup>٤</sup>.

وذهب إلى الثاني جماعة متمسكين بالأحاديث الدالة على طهارة نسبه ﷺ عن دنس الشرك وشين الكفر.

[وذهب] نفر من الجمع الأوّل بنجاتهما من النار، منهم الإمام القرطبي<sup>٥</sup> فإنه قال: إنّ الله تعالى أحياه ﷺ أباه وأمه فأمنابه<sup>٦</sup>، ومن رام التفصيل في هذا المقام فيلنظر تذكرته في سلك المطالعة.

فإن قلت: أليس الحديث الذي ورد في إحيائهما موضوعاً؟

١. سورة البقرة، الآية ١١٩.
٢. تفسير القرطبي، ج ٢، ص ٩٢. وقال: وهذا على قراءة من قرأ ﴿وَلَا تُسْئَلُ﴾ جزماً على النهي وهي قراءة نافع وحده.
٣. في الدر المنثور، ج ١، ص ٢٧١ ذيل الآية ١١٩ من سورة البقرة: أخرج وكيع وابن عيينة وعبد الرزاق وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر عن محمد بن كعب القرظي قال ... قال السيوطي: مرسل ضعيف الإسناد.
٤. سورة المائدة، الآية ١٠١.
٥. انظر جواب السيوطي على هذا في الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢٠٩ وسيأتي جواب السهلي قريباً. وأشار السيوطي إليه في الدر المنثور وقال: معضل الإسناد ضعيف لا يقوم به حجة.
٦. في كتاب التذكرة، ج ١، ص ١٦؛ وتفسير القرطبي، ج ٢، ص ٩٣.
٧. وقال السيوطي في مسالك الحنفية (الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢٣٠): وهذا المسلك مال إليه طائفة كثيرة من حفاظ المحذّنين وغيرهم، منهم ابن شاهين وأبو بكر الخطيب والسهلي والمحب الطبري والعلامة ناصر الدين.

قلت: زعمه بعض الناس، إلا أن الصواب أنه ضعيف لا موضوع، ولهذا أحسن الحافظ شمس الدين ابن ناصر الدين الدمشقي<sup>١</sup> حيث أنشد لنفسه في كتابه مورد الصادي<sup>٢</sup> بعد إيراد الحديث المذكور:

حبا الله النبيّ مزيد فضلٍ	على فضلٍ وكان به رؤوفاً
فأحيا أمه وكذا أباه	لإيمانٍ به فضلاً لطيفاً
فسلم فالقديم به قدير	وإن كان الحديث به ضعيفاً <sup>٣</sup>

اختار كون الحديث المذكور ضعيفاً لا موضوعاً، وهو معدود في طبقة الحفاظ.

وقال القاضي أبو بكر ابن العربي<sup>٤</sup> أحد أئمة المالكية عن رجل قال: إن أبا النبي ﷺ في النار، فأجاب بأنه ملعون؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾<sup>٥</sup> - قال: - ولا أذى أعظم من أن يقال عن أبيه: إنه في النار.

قال السهيلي في الروض الأثف<sup>٦</sup> بعد إيراده حديث مسلم وغيره: وليس لنا أن نقول ذلك في أبيه ﷺ؛ لقوله عليه الصلاة والسلام: لا تؤذوا الأحياء بسبب الأموات<sup>٧</sup>، والله تعالى يقول: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ الآية.

وذكر القاضي عياض في الشفاء<sup>٨</sup> أن كاتب عمر بن عبد العزيز قال بحضرته: «كان أبو النبي ﷺ كافراً!» فعزله وقال: لا تكتب لي أبداً.

وفي الحلية لأبي نعيم<sup>٩</sup> أن عمر لما سمعه قال ذلك غضب غضباً شديداً وعزله عن الدواوين.

١. محمّد بن أبي بكر الشافعي توفّي سنة ٨٤٢.

٢. في كشف الظنون، ج ٢، ص ١٩٠١: المورد الصادي في مولد الهادي في كراسة لشمس الدين محمّد.....

٣. نحوه في الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢٣١.

٤. توفّي سنة ٥٤٣. واسمه محمّد بن عبد الله بن محمّد الأندلسي.

٥. والقصة ذكرها السيوطي في الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢٣١؛ وهكذا كلام السهيلي.

٦. سورة الأحزاب، الآية ٥٧.

٧. الروض الأثف، ج ٢، ص ١٨٦ في عنوان موت أئمة وزارته لها.

٨. وسبأتي هذا الحديث عن الأوسط للطبراني.

٩. الشفاء، ج ٢، ص ٩٩٤.

٩. حلية الأولياء، ج ٥، ص ٢٨٣ في ترجمة عمر بن عبد العزيز؛ وانظر الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢٣٢.



وقال الحافظ ابن شاهين في كتاب التاسخ والمنسوخ: <sup>١</sup> عن عائشة أَنَّ النبي ﷺ نزل إلى الحجون كثيراً فقام به ما شاء ربه ﷻ، ثم رجع مسروراً، فقلت: يا رسول الله، نزلت إلى الحجون كثيراً فقامت به ما شاء الله، ثم رجعت مسروراً؟! قال: سألت ربي ﷻ فأحياني أمي فأمنت بي ثم ردها.

قال الحافظ جلال الدين السيوطي: <sup>٢</sup>

هذا الحديث أخرجه ابن شاهين هكذا في التاسخ والمنسوخ، وجعله ناسخاً للأخبار الواردة في أنه ﷺ استأذن ربه في الاستغفار لأمه فلم يأذن له. ويرد عليه أَنَّ التَّسَخَّ لا يجري في الأخبار، فالوجه أن يقال: إنّه - عليه الصلاة والسلام - استأذن ربه في الاستغفار لأمه مرة فلم يأذن له، ثم استأذن فيه في وقت آخر فأذن له.

قال الحافظ فتح الدين ابن سيّد الناس في السيرة: <sup>٣</sup>

قد روي أنّ عبد الله بن عبد المطلب وأمنة ابنة وهب أبوي النبي ﷺ أسلما، وأنّ الله تعالى أحيهما له وأمنا به، وروي ذلك أيضاً في حقّ / ١٣ / جدّه عبد المطلب - ثم قال: - هو مخالف لما أخرجه أحمد <sup>٤</sup> عن أبي رزين العقيلي قال: قلت: يا رسول الله، أين أمي؟ قال: أمك في النار. قلت: فأين من مضى من أهلك؟ قال: أما ترضى أن تكون أمك مع أمي؟

ثمّ قال:

وذكر بعض أهل العلم في الجمع بين هذه الروايات ما حاصله: أنّ النبي ﷺ لم يزل مترقياً في المقامات السنيّة، صاعداً في الدرجات العلية، إلى أن قبض الله تعالى روحه الطاهرة إليه، وأزلفه بما خصّه به لديه، من الكرامة حين القدوم عليه، فيمن الجائز أن تكون هذه درجة حصلت له - عليه الصلاة والسلام - بعد أن لم تكن، [وأن يكون] الإحياء والإيمان متأخراً عن تلك الأحاديث، فلا تعارض <sup>٥</sup>. إلى هنا كلامه.

١. التاسخ والمنسوخ، ص ٢٨٤، ح ٦٣٠؛ وعنه أيضاً السيوطي في الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢٣٠؛ وعن الخطيب البغدادي في السابق واللاحق؛ والدارقطني وابن عساكر كلاهما في غرائب مالك.
٢. قال في الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢٣٠ في رسالته مسالك الحنفا في والذي المصطفى: الصواب ضعفه لا وضعه، وقد ألّف في بيان ذلك جزءاً مفرداً.
٣. السيرة النبوية، ج ١، ص ١٧٣ في عنوان وذكر وفاة خديجة وأبي طالب؛ إلّا أنّه لم يرد فيه أول الكلام إلى قوله «عن أبي رزين».
٤. مسند أحمد، ج ٢٦، ص ١٠٩، رقم ١٦١٨٩ وقال محققه: إسناده ضعيف. وحكم السيوطي أيضاً عليه وعلى ما ورد مثله بالضعف.
٥. السيرة النبوية، ج ١، ص ١٧٣.

وأما ما ذكره الحافظ أبو الخطاب ابن دحية أن الحديث في إيمان أمه وأبيه موضوع، يرده القرآن العظيم؛ قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا﴾<sup>١</sup> قال: «فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ»<sup>٢</sup> فمن مات كافراً لم ينفعه الإيمان بعد الرجعة، بل لو آمن عند المعاينة، فكيف بعد الاعادة؟ وفي التفسير<sup>٣</sup> أنه ﷺ قال: ليست شعري ما فعل أبواي؟! فنزلت: ﴿وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ﴾؛

فمدفوع بما ورد من أن أصحاب الكهف يُبعثون في آخر الزمان ويحجون ويكونون من هذه الأمة تشریفاً لهم بذلك؛ أخرجه ابن عساكر في تاريخه، وأخرج ابن مردويه في تفسيره من حديث ابن عباس رضى الله عنهما مرفوعاً: أصحاب الكهف أعوان المهدي<sup>٤</sup> فقد اعتد بما يفعله أصحاب الكهف بعد إحيائهم من الموت، ولا بدع أن يكون الله تعالى كتب لأبوي النبي ﷺ عمراً، ثم قبضهما قبل استيفائه، ثم أعادهما لأجل استيفاء تلك اللحظة الباقية وأما فيها، فيعتد به ويكون تأخير تلك البقية بالمدة الفاصلة بينهما لاستدراك الإيمان من جملة ما أكرم الله تعالى به نبيه ﷺ، كما أن تأخير أصحاب الكهف هذه المدة من جملة ما أكرموا به ليحوزوا شرف الدخول في هذه الأمة.

وأما قوله «بل لو آمن عند المعاينة فكيف بعد الإعادة» فمردود أيضاً بأن الإيمان عند المعاينة إيمان بأس فلا يقبل، بخلاف الإيمان بعد الإعادة، وقد دل على هذا قوله تعالى: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾<sup>٥</sup>.

قال حافظ الدين الكردي في كتابه الموسوم بمناب الإمام الأعظم<sup>٦</sup>:

من تقرر أنه مات على الكفر يباح لعنه إلا والذي رسول الله تعالى ﷺ؛ فإنه قد ثبت في حديث أورده في التذكرة الإمام القرطبي وفي تفسيره أن الله أحياله - عليه الصلاة والسلام -

١. سورة النساء، الآية ١٨.

٢. سورة البقرة، الآية ٢١٧.

٣. تقدم ذكر ذلك عن صاحب التيسير فلاحظ.

٤. الدر المنثور، ج ٤، ص ٢١٥ عن ابن مردويه.

٥. سورة الأنعام، الآية ٢٨.

٦. مناب الإمام الأعظم، ص ١٥٧ في الفصل الثاني. وقد تقدم ذكر كلام القرطبي سابقاً فلاحظ.

أباه وأمه فآمن به - عليه الصلاة والسلام - ثم ماتا .

فإن قلت: هذا مخالف لكتاب الله تعالى والحديث الصحيح: «أما الأول فقولته تعالى: ﴿قَلَّمَ يَدَكَ بِمِثْقَاتِهِمْ يَمْصُرُهُمْ كَمَا رَاقُوا بِبَاسِنَا﴾<sup>١</sup> . والحديث الصحيح وهو قوله ﷺ: «إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ» .

قلت: أما الحديث<sup>٢</sup> ، فيحتمل أن يكون قبل الإحياء، والجواب عن قولهم «أَنَّ الْإِيمَانَ بَعْدَ مَعَانِيَةِ الْعَذَابِ لَا يَقْبَلُ» إذا كان ذلك في ذكره، أما إذا أنساه الله تعالى تلك الحالة ثم آمن يقبل؛ ألا ترى أنه تعالى أحيا الذرية يوم الميثاق وركب فيهم عقلاً وبنية، وأخذ منهم الميثاق - كما جاء في التفاسير والأحاديث -، ثم أنسانا ذلك ابتلاءً لنا؟ كذلك في حق والدي رسول الله ﷺ يجوز أن يقع مثل هذا. إلى هنا كلامه.

وفي غنية الفتاوي تصنيف الشيخ الإمام الأجل [أبي الحسن علي] بن سعيد الرستغفني<sup>٣</sup> عن قول بعض الناس: «أَنَّ آدَمَ ﷺ لَمَّا بَدَتْ مِنْهُ تِلْكَ الزَّلَّةُ أَسْوَدَ مِنْهُ جَمِيعَ جَسَدِهِ، فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ أَمَرَ بِالصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ، فَصَامَ وَصَلَّى فَأَبْيَضَ جَسَدُهُ، أَيْصَحَّ هَذَا الْقَوْلُ؟ قَالَ:

لا يجوز في الجملة القول في الأنبياء - عليهم الصلاة والسلام - بشيء يؤدي إلى العيب والنقص فيهم، وقد أمرنا بحفظ اللسان عنهم؛ لأنَّ مرتبة الأنبياء - عليهم الصلاة والسلام - أرفع، وهم على الله تعالى أكرم من سائر الخلق، وقد قال النبي ﷺ: «إِذَا ذُكِرَ أَصْحَابِي فَأَمْسِكُوا»، فلما أمرنا أن لا نذكر الصحابة ﷺ بشيء يرجع ذلك إلى عيب وتقص فيهم، فلئن نمسك ونكفَّ عن الأنبياء - عليهم الصلاة والسلام - أولى وأحق - إلى هنا كلامه - .

وإذا تقرَّرَ هذا فحقُّ [علي] المسلم أن يمسك لسانه عما يخلُّ بشرف نسب نبينا - عليه الصلاة والسلام - بوجه من الوجوه، ولا خفاء في أنَّ في إثبات الشرك في أبويه ﷺ إخلال ظاهر / ١٤ / بشرف نسبه الطاهر.

١ . سورة غافر، الآية ٨٥

٢ . في المصدر: فأما الجواب في إيمان أبوي النبي ﷺ بعد الموت في غير القرطبي أيضاً في عدة من الكتب، وحكاه أبو الليث السمرقندي في تفسير الإيمان فيحتمل ... ص ١٥٧-١٥٨ .

٣ . هذه النسبة إلى رستغفني من قرى سمرقند، منها أبو الحسن علي بن سعيد الرستغفني، عالم فقيه من كبار أصحاب الماتريدي، كان حياً قبل سنة ٢٣٣ هـ . راجع: الأَسْبَابُ لِلسَّمْعَانِي، ج ٣، ص ٦٢؛ معجم المؤلفين، ج ٧، ص ٩٩؛ كشف الظنون، ص ١٢٢٣ .

وبالجملة: هذه المسألة ليست من الاعتقادات فلا حظ للقلب منها، وأما اللسان فحقه أن يسان عما يتبادر منه النقصان، خصوصاً إلى وهم أفهام العامة؛ لأنهم لا يقدر على دفعه وتداركه، وبالله المستعان<sup>١</sup>. انتهى كلام ابن كمال باشا رحمه الله تعالى. ولقد أشار إلى طهارة نسب رسول الله ﷺ وشرفه ورفعته الإمام الأبوصيري - رحمه الله تعالى - في همزيته حيث قال:

لم تزل في ضمائر الكون  
مُختار لك الأُمهات والآباء  
وقال أيضاً:

وبدا للوجود منك كريم  
في كريم أبأوه كرماء

قال الحافظ ابن حجر [المكي] في شرحه على البيت الأول بعد أن ذكر أحاديث شريفة دالة على طهارة نسب رسول الله ﷺ وآيات شريفة قاطعة بذلك:

لك أن تأخذ من كلام الناظم الذي علمت أن الأحاديث مصرحة به لفظاً في أكثره ومعنى في كله أن آباء النبي ﷺ غير الأنبياء وأمهاته إلى آدم وحواء ليس فيهم كافر؛ لأن الكافر لا يقال في حقه مختار ولا كريم ولا طاهر، بل نجس كما في آية ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾<sup>٢</sup>؛ وقد صرحت الأحاديث بأنهم مختارون، وأن الآباء كرام والأُمهات طاهرات، وأيضاً فهم إلى إسماعيل كانوا من أهل الفترة، وهم في حكم المسلمين بنص الآية الآتية، وكذا من بين كل رسولين.

وأيضاً قال الله تعالى: ﴿وَتَقَلُّبُكَ فِي السُّنَجِدِينَ﴾<sup>٣</sup> على أحد التفاسير فيه أن المراد تنقل نوره الشريف من ساجد إلى ساجد، وحينئذ فهذا صريح في أن أباي النبي ﷺ أمته وعبده من أهل الجنة؛ لأنهما أقرب المختارين له ﷺ، وهذا هو الحق الذي لا يجوز غيره. بل في حديث صححه غير واحد من الحفاظ الراسخين ولم يلتفتوا لمن طعن فيه: «أن الله تعالى أحيهما له وأمنا به» خصوصية لهما وكرامة له ﷺ، فقول ابن دحية يردّه القرآن،

١. ولو تأمل الباحث في الآيات القرآنية ثم مخض الروايات مخضاً، لحصل على نتائج واضحة وناصحة في فهم اللطف الإلهي، وأنه لا يكلف نفساً إلا وسعها، وأن له الحجة البالغة على جميع الناس، وأنه العارف بما تحويه الضمائر، وأنه لا يظلم أحداً، وأنه لا يعذب حتى يبعث رسولاً، وأن الكثير ممن ليس ظاهرهم الإيمان عندنا ربما كانوا عند الله في أتم درجات الإيمان وأرفعها ﴿ولكل وجهة هو موليها﴾ و ﴿لكل أمة جعلنا منسكاً هم ناسبكون﴾، ولأغنانا أمثال هذا البحث عن الخوض في الكثير مما ذكره المصنف وغيره.

٢. سورة التوبة، الآية ٢٨.

٣. سورة الشعراء، الآية ٢١٩.

والإجماع ليس في محلّه؛ لأنّ ذلك ممكن شرعاً وعقلاً على جهة الكرامة والخصوصية. فلا يردّه قرآن ولا إجماع، وكون الإيمان به لا ينفع بعد الموت محلّه في غير الخصوصية والكرامة.

وقد صحّ أنّه ﷺ رَدَّتْ عليه الشمس بعد مغيبها فعاد الوقت حتّى صلى العصر أداءً، كرامة له ﷺ فكذا هذا.

وطعن بعضهم في صحة هذا بما لا يجدي أيضاً<sup>١</sup>.

وخير أنّه تعالى لم يأذن لنبيه ﷺ في الاستغفار لأّمه إمّا كان قبل إحيائها له وإيمانها به، أو أنّ المصلحة اقتضت تأخير الاستغفار لها عن ذلك الوقت فلم يؤذن له فيه حينئذٍ<sup>٢</sup>.

فإن قلت: إذا قرّرتهم أنّهما من أهل الفترة وأنهم لا يعذبون، فما فائدة الإحياء؟

قلت: فائدته إتحافهما بكمالٍ لم يحصل لأهل الفترة؛ لأنّ غاية أمرهم أنّهم ألحقوا بالمسلمين في مجرد السلامة من العقاب، وأمّا مراتب الثواب العليّة فهم بمعزلٍ عنها، فالحق - يعني أبويه ﷺ - بمرتبة الإيمان زيادةً في شرف كمالهما بحصول تلك المراتب لهما، وفي هذا مزيد ذكرته في الفتاوي.

ولا يرد على الناظم آزر فإنّه كافر، مع أنّ الله تعالى ذكر في كتابه العزيز أنّه أبو إبراهيم صلى الله عليه وعلى نبينا وسلّم؛ وذلك لأنّ أهل الكتابين أجمعوا على أنّه لم يكن أباه حقيقة، وإنّما كان عمّه، والعرب تسمي العمّ أباً، بل في القرآن ذلك؛ قال تعالى: ﴿وَالسَّابِقُ السَّابِقُ أَيْمَانُ وَالسَّابِقُ السَّابِقُ أَيْمَانُ وَالسَّابِقُ السَّابِقُ أَيْمَانُ﴾<sup>٣</sup> مع أنّه عم يعقوب، بل لولم يجمعوا على ذلك وجب تأويله بهذا جمعاً بين الروايات والأحاديث.

وأما من أخذ بظاهرة كاليضاوي<sup>٤</sup> وغيره فقد تساهل واستروح.

وحديث مسلم -<sup>٥</sup>: قال رجل: يا رسول الله، أين أبي؟ قال: في النار، فلما قفا دعاه فقال: إنّ أبي وأباك في النار - يتعين تأويله، وأظهر تأويل عندي له أنّه أراد بأبيه عمّه أباً طالب عليّاً

١. انظر كشف الرمس عن حديث ردّ الشمس لشيخنا الوالد، وفي ضمنه ثلاث رسائل للسيوطي والصالحي، وبهامشه تخريجات الحديث.

٢. بل إنّ باطل وموضوع.

٣. سورة البقرة، الآية ١٣٣.

٤. تفسير اليزيدي، ج ١، ص ٢١، ٢٢٣ - ٢٢٢ ذيل الآية ٧٤ من سورة الأنعام.

٥. صحيح مسلم، ج ١، ص ١٩١، رقم ٣٤٧ باب ٨٨ من كتاب الإيمان.

٦. كان ينبغي له أن يذكر أباه لطلب المنطق عليه عند الجميع، لأناباطب الذي أجمع أهل بيت النبي ﷺ وشيعتهم وجماعة من علماء السنة على إيمانه، وسيأتي اعتراض المصنف على هذا الكلام وما في الحديث من مناقشة، وتقدم أيضاً بعض الكلام فيه.

تقرّر أن العرب تسمي العمّ أباً، وقرينة المجاز فيه الآية الشاهدة. بخلافه على أصح محاملها عند أهل السنة، وأنّ عمّه هو الذي كفله بعد جدّه عبد المطلب، أو أنّه إنّما قصد بذلك أن يطيب<sup>١</sup> خاطر ذلك الرجل خشية أن يرتد؛ لوقوع سمعه أولاً<sup>٢</sup> / ١٥ / أن أباه في النار بدليل أنّه إنّما قال له بعد أن ولي، وكان ذلك قبل أن ينزل عليه: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>٣</sup> كما وقع له أنّه سئل عن أطفال المشركين؟ فقال: هم مع آبائهم، ثمّ سئل عنهم فذكر أنّهم في الجنة<sup>٤</sup>. إلى أن قال: وما أحسن قول بعض المحققين في هذه المسألة:

والحذر الحذر من ذكرهما - يعني أبويه ﷺ - بنقص؛ فإنّ ذلك يؤذيه ﷺ، أي وقد علمت ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾<sup>٥</sup>، وأيضاً قوله تعالى: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾<sup>٥</sup>، ولحديث الطبراني<sup>٦</sup>: لا تؤذوا الأحياء بسبب الأموات - انتهى - .

وأما الذين صحّ تمذيبهم مع كونهم من أهل الفترة فلا يردون نقضاً على ما عليه الأشاعرة من أهل الكلام والأصول والشافعية من الفقهاء أنّ أهل الفترة لا يعذبون، والله أعلم - انتهى كلام الحافظ ابن حجر - .

وقد ذكر - رحمه الله تعالى - في ذلك الشرح المذكور في هذا المحل وفي غيره وفي فتاواه تحقيقاً وتدقيقاً يشفي الفؤاد.

ثمّ لما ذكره - من أنّه ﷺ أراد عمّه - أبا طالب - على عادة العرب كما تقدم - مناقضة لما ذكره الشيخ الرملي في المحاسن نقلاً عن القرطبي أنّ البارئ تعالى أحيا له أمّه وأباه وعمّه أبا طالب فأمنوا به.

ويمكن أن يقال: إذا ثبت ذلك لا مناقضة؛ لاحتمال أنّ البارئ تعالى جازى أبا طالب أيضاً وأكرمه بذلك لمحبهته لرسوله ﷺ ونصرته له وفرحه به حين بشر بولادته، والله على كلّ شيء قدير، لا رادّ لحكمه، ولا معقّب لأمره، ﴿لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ﴾<sup>٧</sup>.

١ . لا يمكن لرسول الله ﷺ تطيب الخاطر بالباطل، بل هو منزّه عن ذلك.

٢ . سورة الإسراء، الآية ١٥.

٣ . لم أجد الحديث فيما عندي من المصادر، نعم ورد في بعض المصادر أنّه سئل عن خيل وقعت على المشركين فقتلواهم وقتلوا أبناءهم فقال ﷺ: «هم مع آبائهم»، وقد ورد النهي في الأحاديث عن قتل النساء والأطفال، فلاحظ مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٦، ح ١٨٢٥ من مسند أحمد، ج ٢، ص ٣٢٢ وما بهامشه من تعليق.

٤ . سورة الأحزاب، الآية ٥٧.

٥ . سورة الأحزاب، الآية ٥٣.

٦ . في المعجم الأوسط، ج ١، ص ٩٨، ح ٩٢ وفيه: لا تؤذوا الحيّ بالميت.

٧ . سورة الأنبياء، الآية ٢٣.

تنبيه<sup>١</sup>: ذكر الحافظ السيوطي في شرح شواهد المغني: أخرج ابن إسحاق والبيهقي<sup>٢</sup> في الدلائل بسنتين فيه من يجهل، عن ابن عباس -رضى الله عنهما- قال: لما توفي أبو طالب أتاه رسول الله ﷺ قبل موته فقال له: يا عم، قل لا إله إلا الله، استحلّ لك بها الشفاعة يوم القيامة، فقال: والله لولا أن يروني قلتها عاجزاً [ظ] حين نزل بي الموت لقلت [ها]، لا أقولها إلا لأسرك بها، فلما ثقل [أبو طالب يحرك شفّته فأصغى إليه العباس لسمع قوله فرفع العباس عنه [فقال: يا رسول الله، قد والله قال الكلمة التي سألته. فقال رسول الله ﷺ: لم أسمع]<sup>٣</sup>.

فائدة<sup>٤</sup>: ذكر في عبد المطلب ثلاثة أقوال:

أحدها وهو الأشبه: أنه لم تبلغه الدعوة؛ لأنه مات وسنّه ﷺ ثمان سنين.  
والثاني: أنه كان على ملة إبراهيم ﷺ أي لم يعبد الأصنام.

والثالث: أن الله أحياه له بعد البعثة حتى آمن به ثم مات، وهذا أضعف الأقوال وأوهاها، لم يرّد قط في حديث ضعيف، ولم يقل به أحد من أئمة السنّة، وإنما حكي عن بعض الشيعة على ما ذكره العلامة الحلبي في سيرته<sup>٥</sup>.

### [سبّقه إلى الإسلام]

تحفة عجيبة: قال في المحاسن<sup>٦</sup>: قال رسول الله ﷺ: لقد صلّت الملائكة عليّ وعلى عليّ<sup>٧</sup>

١. هذا التنبيه كان بهامش النسخة.

٢. في شعب الإيمان، ج ١، ص ١٠٦، رقم ٩١. ورواه مسلم في كتاب الإيمان، باب ٩، ج ١، ص ٥٥، ح ٣ و ٤.

٣. ولم أجد الحديث في دلائل النبوة للبيهقي. والحديث في شعب الإيمان وصحيح مسلم هو عن أبي هريرة. وفي السيرة النبوية لابن إسحاق هي مرسلة، ص ٢٣٨.

٤. ما بين المعقوفتين من السيرة النبوية لابن إسحاق، ص ٢٣٨، أما مصورتنا من الأصل فلم تلتقط تمام الحديث الذي كان مدرجاً بالهامش.

٥. السيرة الحلبيّة، ج ١، ص ٧٠؛ ونحوها في الحاوي للفتاوي، ج ٢، ص ٢١٨-٢١٩.

٦. السيرة الحلبيّة، ج ١، ص ٧٠. ولم نعرف قائل هذا القول ولا من حكاها، والشيعة عامّة مطبقون تبعاً لأهل البيت ﷺ على أن آباء النبي ﷺ كانوا على دين الله.

٧. والمراد بها ظاهر: المحاسن المجتمعة، كما نقل عنها المرعشي في ذيل إحقاق الحق، ج ١٦، ص ٤٦٠ عن مخطوطة الكتاب، ص ١٥٨.

٨. ما بين السطرين هنا كلمات غير واضحة ولعلها: وقد علمت ما فيه.

[سبع سنين]؛ لأننا كنا نصلِّي وليس يصلِّي معنا أحد.<sup>٢</sup>

قال محمد بن عفيف: حدثني أبي أنه كان مع العباس عليه السلام بمكة [وذلك] قبل أن يظهر النبي ﷺ فجاء شابٌ ثم استقبل القبلة يصلِّي، فجاء غلام فقام عن يمينه، ثم جاءت امرأة فقامت خلفهما، فقال العباس: أتعرف هذا الشاب؟ قلت: لا. قال: هذا محمد ابن أخي، وهذا الغلام علي بن أخي، وهذه المرأة خديجة بنت خويلد.<sup>٣</sup>

### [معرفة ملائكة السماء به]

عنه ﷺ أنه قال: لما أسري بي [إلى السماء] مررت بملك جالس على سرير من نور، إحدى رجله في المشرق، والأخرى في المغرب، والدنيا كلها بين عينيه، وبين يديه لوح [مكتوب] ينظر فيه، فقلت: يا جبريل من هذا؟ قال: عزرائيل، فسلمت عليه فقال: وعليك السلام يا أحمد، ما فعل ابن عمك علي؟ قلت: وهل تعرف ابن عمي علياً؟ فقال: وكيف لا أعرفه وقد وكلني الله تعالى بقبض أرواح الخلائق ما خلا روحك وروح ابن عمك. قاله في المحاسن.<sup>٤</sup>

### [أنت الصديق الأكبر والفاروق أول من يقرع باب الجنة]

وقال ﷺ لعلي عليه السلام: أنت الصديق الأكبر، وأنت الفاروق الذي يفرق بين الحق والباطل. يا علي، إنك أول من يقرع باب الجنة بعدي فتدخلها بغير حساب.<sup>٥</sup>

١. من عامة المصادر.

٢. ورواه الخوارزمي في المناقب، ص ٥٣، ح ١٧ و ١٨ بسنده عن ابن عباس وأنس؛ المناقب لابن المغازلي، ح ١٧ و ١٩ عن أنس وأبي أيوب؛ الإرشاد، ص ٣٠، ح ١؛ أسد الغابة، ج ٤، ص ١٨ ترجمة أمير المؤمنين عن أبي أيوب؛ فردوس الأخبار، ج ٣، ص ٤٨٢؛ نقض العثمانية، ص ٢٩٢؛ كفاية الطالب، ص ٢٩٨؛ الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٦٥؛ ذخائر العقبى، ص ٦٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٢٢٢ الباب ٤٧؛ نزهة المجالس، ص ٥٥٣؛ شواهد التنزيل، ج ٢، ص ١٨٤؛ بأسانيد عن علي وأبي ذر وأنس؛ ورواه ابن عساكر في ترجمة أمير المؤمنين ح ٩٩ عن ابن عباس وح ١١٢ و ١١٣ عن أبي أيوب و ١١٤ عن أنس، وفي ترجمة محمد بن منصور الأسواري ج ٥٦ ص ٣٦. وللحديث شواهد كثيرة، منها ما ذكره الحافظ النسائي في أوائل خصائص أمير المؤمنين.

٣. والحديث رواه جماعة ومن طرق مختلفة، منهم الحافظ النسائي في خصائص أمير المؤمنين، ح ٦، وقد ذكرنا بالهامش هناك عامة تحريجات الحديث فراجع، والظاهر أن مصدر المصنف هنا هو المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر محاسن المجتمعة، ص ١٥٨.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٥٨؛ نزهة المجالس، ص ٥٥٣ عن أبي ذر.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٥٩؛ نزهة المجالس، ص ٥٥٤.



## [من مات على حبك ختم له بالأمن]

وقال عليٌّ عليه السلام: قال لي رسول الله ﷺ: من مات على حبك بعد موتك خُتم له بالأمن والإيمان.<sup>١</sup>

## [إنَّ الله أخذ حبك على البشر والشجر]

فائدة: قال في المحاسن<sup>٢</sup>: قال أنس بن مالك رضي الله عنه: خرجت أنا وبلال مع علي بن أبي طالب إلى السوق فاشترى بطيخاً، فكسر واحدة فوجدها مرّةً، فأمر بلالاً أن يردّه إلى صاحبه ثم قال: ألا أحدثنكم حديثاً حدثني رسول الله ﷺ؟ قلنا: بلى. قال: قال لي: يا أبا الحسن، إنَّ الله تعالى أخذ حبك على البشر والشجر، فمن أجاب إلى حبك عذب وطاب، ومن لم يُجب إلى حبك خبث ومرّه، وإني أظنُّ أنّ هذا البطيخ ممّن لا يحبني ولم يجب.

فائدة: البطيخ يُطيب النكهة، ويُسكِّن الصداع، ويحدِّد البصر، ويقتل الديدان / ١٦ / ويسبِّح في البطن، وتجده طيباً إذا قيل عند كسره: ﴿فَدَبَّحُوها وَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾<sup>٣</sup>، وعند شرائه: ﴿إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ﴾<sup>٤</sup>؛ قاله في شرعة الإسلام.<sup>٥</sup>

فائدة: البطيخ إذا نقع بزره في اللبن - يعني الحليب - وعسل النحل خرج ثمره في غاية الحلاوة.

وحديث كان رسول الله ﷺ يأكل البطيخ بالرطب ويقول: تكبير حرّ هذا يبرد هذا، رواه أبو داود مرفوعاً عن عائشة.<sup>٦</sup>

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٥٩؛ نزهة المجالس، ص ٥٥٤.

٢. المحاسن المجتمعة، ص ١٥٩ من المخطوط؛ ومن مختصره المطبوع، ص ١٦٠؛ نزهة المجالس، ص ٥٥٤؛ ورواه المحبّ الطبري في ذخائر العقبى؛ والرياض النضرة، عن الملا في سيرته؛ وروى نحوه المفيد في الاختصاص، ص ٢٤٩؛ والكليني في الكافي، ج ٦ ص ٣٩٠.

٣. سورة البقرة، الآية ٧١.

٤. سورة البقرة، الآية ٧٠.

٥. نزهة المجالس، ص ٥٥٥ نحوه. وفي كشف الظنون، ج ٢، ص ١٠٤٤: شرعة الإسلام للإمام الواعظ ركن الإسلام محمّد بن أبي بكر المعروف بإمام زاده الحنفي... المتوفى سنة ٥٧٣، كتاب نفيس كثير الفوائد في مجلد، قال فيه: فهذه عقود منظومة من سنن سيد المرسلين منتقاة من كتب الأئمة من علماء الدين... ورتبه على أحد وستين فصلاً.

٦. وبالهامش كلمات لا تكاد تُقرأ: يزيل حرق ومهر وبهذا بحر هذا.

ورواه أبو داود في سنن أبي داود، ج ٣، ص ٣٤٣، ح ٣٨٣٦ باب في الجمع بين لونين من الأكل.

قال ابن القيم: وقد ورد في البطيخ أحاديث كثيرة لا يثبت منها شيء غير هذا، والمراد بالبطيخ الأخضر.

قال الخطابي: وفي هذا أمر بثبات الطب [ظ]، والعلاج مقابلة الشيء بالشيء المضاد له، وفيه إباحة التوسع في الملاذ، وهذا النوع من البطيخ إذا أكله المحرور انتفع به جداً، وماؤه مع السكر النبات أبلغ في التبريد.

قال بعضهم: أكله قبل الطعام يغسل البطن ويذهب بالداء أصلاً، والنضيج جوهره لطيف، وغير النضيج غليظ. والإكثار من الأخضر يسيء الهضم ويضر بالمشايخ وأصحاب الأمزجة الباردة، ويطلع [ظ] الأخلاط فيصلحه العسل معه أو بعده. والنوع الثاني من البطيخ هو الأصفر، وعن وهب بن منبه: جاء في بعض الكتب الإلهية أن البطيخ - يعني الأصفر - طعام وشراب وفاكهة وجلاء وأشنان وريحان، وهو أنواع كثيرة: فمنه العبدلي نسبة إلى عبد الله بن طاهر إذ هو أول من زرعه؛ وسمرقندي نسبة إلى سمرقند العجم، وعلامته كون لبه أحمر، ويسمى المأموني؛ ومنه الشام وعلامة الجيد كما زعموا خشونة القشر وسعة دائرة زهرته، وقيل: بعد خطوطه التي على ظاهره، وإن كانت فرادى فخليق أن يكون حلواً، وله منافع عظيمة ذكرها العلامة الشيخ عبد الرحمن بن داود الحنبلي الداوودي الصالح في كتاب نزهة النفوس والأفكار في خواص الحيوان والنبات والأشجار<sup>١</sup> فمن أرادها فليراجعها هناك.

### [يا عليّ تختم باليمين وبالعقيق الأحمر]

في المحاسن<sup>٢</sup>: ورأيت في الزهر الفاتح أن النبي ﷺ قال: يا عليّ، تختم [باليمين] تكن من المقرين. قال: يا رسول الله، وما المقريون؟ قال: جبريل وميكائيل. قال: فيما أتختم يا رسول الله؟ قال: بالعقيق الأحمر؛ فإنه جبل أقره الله بالوحدانية، ولي بالنبوة، ولك بالوصية، ولأولادك بالإمامة، ولمحبك بالجنة<sup>٣</sup>.

١. لم نجد للكتاب ولا لمؤلفه ذكراً فيما بين أيدينا من المعاجم والفهارس والكتب، ومنه نقل أيضاً الصفوري في كتابه نزهة النفوس.

٢. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٠؛ ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٥٤.

٣. ونحوه في تاريخ نيسابور والمنقب للخوارزمي والمنقب لابن المغازلي.

## [من أحبه أحبني]

وقال عليه السلام: من أحب علياً فقد أحبني، ومن أبغض علياً فقد أبغضني، ومن آذى علياً فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله.<sup>١</sup>

## [لو اجتمع الناس على حبه ما خلق الله جهنم]

وقال ابن عباس رضي الله عنهما: حبُّ علي بن أبي طالب يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب، ولو اجتمع الناس على حبه لما خلق الله جهنم.<sup>٢</sup>

## [حب علي حسنة]

وقال معاذ بن جبل رضي الله عنه: حب علي حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه معصية لا تنفع معها حسنة.<sup>٣</sup>

## [التمسك بحب علي]

وقال عليه السلام: من أراد أن يتمسك بالقبض الياقوت الأحمر الذي غرسه الله تعالى في جنات عدن، فليتمسك بحب علي.<sup>٤</sup>

## [رجحان إيمان علي على الجميع]

وقال عمر بن الخطاب: أشهد على النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: لو وضعت السماوات السبع والأرضون السبع في كفة، ووضع إيمان علي في كفة لرجح إيمان علي.<sup>٥</sup>

١. الاستيعاب، ج ٣، ص ١١٠١ ومثله في المحاسن المجتمعة، ص ١٦٠ من المخطوطة؛ وص ١٦١ من مختصر المحاسن المجتمعة؛ ونزهة المجالس، ج ٢، ص ٢٠٧ ط القاهرة؛ كما في هامش إحقاق الحق، ج ١٦، ص ٥٩٩؛ وذخائر العقبى ص ١٢٢ عن الاستيعاب؛ وهكذا في الرياض النضرة. وتقدم نحوه عن المعجم الكبير عن أم سلمة.
٢. ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٥٦؛ ومختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦١.
٣. فردوس الأخبار، ج ٢، ص ٢٢٧، رقم ٢٥٢٧. ورواه عنه جماعة.
٤. وورد الحديث مرفوعاً أيضاً من طريق أنس وابن عباس، ومصدر المصنف هنا المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦١.
٥. فضائل أمير المؤمنين لأحمد بن حنبل ح ٢٥٣ من زيادة القطيعي؛ نزهة المجالس، ص ٥٥٦. وللحديث شواهد كثيرة، ومصدر المصنف هنا المحاسن المجتمعة فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة ص ١٦١.
٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٢؛ وروى نحوه ابن المغازلي والخوارزمي وابن عساكر.

## [محمّد رسول الله، عليّ أخوه]

وقال ﷺ: مكتوب على باب الجنّة: محمّد رسول الله، عليّ أخو رسول الله، قبل أن يخلق السماوات بألفي سنة.<sup>١</sup>

## [نعم الأخ أخوك]

وقال ﷺ: إذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش: نعم الأب أبوك إبراهيم، ونعم الأخ أخوك عليّ بن أبي طالب.<sup>٢</sup>  
وقال أنس بن مالك ﷺ: عنوان صحيفة المؤمن حبّ عليّ بن أبي طالب.<sup>٣</sup>

## [لا تنفع الأعمال الصالحة مع بغضه]

وقال جابر بن عبد الله: قال النبي ﷺ: إنّ عليّاً ينفع حبه مع كلّ عمل صالح، ولا تنفع الأعمال الصالحة مع بغض عليّ.<sup>٤</sup>

## [سيّد العرب]

وقال الحسن ﷺ: قال لي رسول الله ﷺ: ادع لي سيّد العرب يعني عليّاً، فلمّا جاء أرسل إلى الأنصار فلمّا جاؤوا قال: يا معشر الأنصار، ألا أدلكم على ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعده؟  
قالوا: بلى يا رسول الله. قال: هذا عليّ، فأحبّوه بحبّي، وأكرموه بكرامتي؛ فإنّ جبريل أمرني بالذي قلت لكم عن الله تعالى.<sup>٥</sup>

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٢؛ ورواه أبو نعيم وابن المغازلي والسمرقاني والديلمي والخوارزمي وأبو جعفر الكوفي والصدوق والقطيعي والخطيب وغيرهم.
٢. المناقب لابن المغازلي، ص ٦٥ و٦٧؛ المناقب للخوارزمي، ص ٢٢٤؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١، ص ١٠٩.
٣. تقدم فيما سبق عن الخطيب في تاريخه مرفوعاً. ورواه الصفوري في المحاسن المجتمعة، كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٢؛ وفي نزهة المجالس، ص ٥٥٧.
٤. المحاسن المجتمعة، ص ١٦٠ من المخطوطة؛ وفي مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٢.
٥. نزهة المجالس، ص ٥٥٧؛ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٣؛ نحوه في حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٣ و ٥٥، ص ٢٨ مختصراً؛ المعجم الكبير، ج ٣، ص ٨٨ رقم ٢٧٢٩.

## [ليس في القيامة راكب غيرنا]

وقال عليٌّ عليه السلام: قال النبي صلى الله عليه وآله: يا علي، ليس في القيامة راكب غيرنا ونحن أربعة. فقال رجل: من هم يا رسول الله؟ قال: أنا علي دابة الله البراق، وأخي صالح على ناقته التي عقرت، وعمي حمزة على ناقتي العضباء، وأخي علي على ناقه من نور ويده لواء الحمد يتادي: لا إله إلا الله محمد رسول الله. فيقول الآدميون: ما هذا إلا ملك مقرب، أو نبي مرسل، أو حامل عرش فيجيهم ملك من تحت العرش: يا معشر الآدميين، ليس هذا ملكاً ولا نبياً مرسلًا ولا حامل عرش، هذا علي بن أبي طالب<sup>١</sup>.

## [راية الهدى ونور المطيعين]

قال النبي صلى الله عليه وآله لأبي برزة: إن رب العالمين عهد إلي عهداً في علي بن أبي طالب أنه راية الهدى ومنار الإيمان وإمام الأولين<sup>٢</sup> ونور جميع من أطاعني. يا أبا برزة، علي بن أبي طالب أميني غداً يوم القيامة وصاحب رايتي في القيامة، عليّ مفاتيح خزائن رحمة ربي<sup>٣</sup>.

## [اختبار الأولاد بحبه]

وذكر في الزهر القاطع<sup>٤</sup> أن النبي صلى الله عليه وآله أمر أصحابه يوم خيبر أن يمتحنوا أولادهم بحب علي بن أبي طالب عليه السلام ف [قال]: إنه لا يدعو إلى ضلالة، ولا يبعد عن هدى، فمن أحبه فهو منكم، ومن أبغضه فليس منكم. قال أنس رضي الله عنه: فكان الرجل بعد ذلك يقف بولده على طريق علي ويقول: يا بني، أتحب هذا؟ فإن قال «نعم» قبله، وإن قال «لا» طلق أمه وتركه معها.

## [تصدقته بين يدي نجواه]

وفي تفسير القرطبي<sup>٥</sup>: لَمَا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِذَا تَنَجَّيْتُمْ أَلْرُّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَىكُمْ

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٣.

٢. في سائر المصادر: إمام أوليائي.

٣. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٤. ورواه الصدوق وأبو نعيم وابن عدي والخوارزمي وابن المغازلي.

٤. وعنه أيضاً في نزهة المجالس، ج ٢، ص ٢٠٨ ط القاهرة؛ كما في إحقاق الحق ج ٧، ص ٢٦٦؛ وكذلك في المحاسن المجتمعة، ص ١٦١ من المخطوطة وص ١٦٤ من مختصر المحاسن المجتمعة المطبوع.

وروى نحوه ابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق، ج ٢، ص ٢٢٤ من ترجمة أمير المؤمنين وللحديث شواهد كثيرة.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٤؛ تفسير القرطبي، ج ١٧، ص ٣٠٢ والنقل بتصرف، والقرطبي نقل الحديث من

صَدَقَةٌ ﴿١ قال عليّ: سألت / ١٧ / النبي ﷺ عن ذلك فقال: ما تجدوا<sup>٢</sup> ديناراً؟ قلت: لا يطيقونه. قال: فنصف دينار؟ قلت: لا يطيقونه، قال: [فكم؟ قلت: [شعيرة، أي وزن شعيرة من ذهب. قال: إنك لزيد. قال: [فنزلت: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾ أي: أَحِفْتُمْ من ﴿أَنْ تُقْفِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقْتِ﴾ يعني خفتم الفقر ﴿فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا﴾ أي من تقديم الصدقة على النجوى ﴿وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾ رجع بكم عنها ﴿فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ إلى آخره [١] قال كَرَمَ اللهُ وجهه: فبني خَفَفَ اللهُ عن هذه الأمة.

وقال ﷺ: آية في كتاب الله لم يعمل بها أحد قبلي ولا بعدي؛ كان لي دينار فبعته، فكنت إذا ناجيت النبي ﷺ تصدقت ب درهم حتى فرغ، ثم نسخت بقوله: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾<sup>٣</sup>.  
وقال مقاتل: كان الأمر بذلك عشر ليال.  
وقال الكلبي: ليلة واحدة.

وقال ابن عباس رضي الله عنهما: ساعة من نهار، ثم نسخت<sup>٤</sup>.  
والنجوى: المساررة، وإنما أمر الله تعالى المؤمنين بالصدقة قبل النجوى لأنه تعالى نهى عن النجوى؛ لما فيها من إيذاء الحاضر الذي لا يعلم ما يتناجي به المتناجيان، فهي ذنب فأمروا بالصدقة كفارة له.

وسبب نزول هذه الآيات أن اليهود<sup>٥</sup> كانوا يتناجون فيما بينهم سراً ناظرين إلى المؤمنين ليوقعوا في قلوب المؤمنين الريبة، وذلك من جملة مكرهم وعداوتهم لهم، فنهاهم المصطفى ﷺ عن ذلك فعادوا إليه، ثم بين البارئ تعالى قبح النجوى بقوله: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى﴾ يعني بالمآثم ونحوه ﴿مِنَ الشَّيْطَانِ﴾ بغروره

٥ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٤٠٦، رقم ٣٣٠٠ في كتاب التفسير، وللحديث مصادر كثيرة ذكرنا معظمها ذيل الحديث ١٥٢ من خصائص أمير المؤمنين.

١ . سورة المجادلة، الآية ١٢.

٢ . في تفسير القرطبي: ترى. في المحاسن المجتمعة: بجدوا.

٣ . مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٥؛ تفسير القرطبي، ج ١٧، ص ٣٠٢ وهكذا ما بعده مع تصرف وتلخيص.

٤ . إلى هنا تنتهي الرواية وتذييلاتها في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٥.

٥ . بل المسلمين كما هو عليه صريح الآية، وفي تفسير القرطبي إشارة إلى اليهود والمنافقين.

هذا وقد خلط المصنف في البحث بين مسألتين أولهما جاءت في الآية ٩ من سورة المجادلة وهي التي ذكرها المصنف هنا، والثانية قصة الصدق قبل مناجاة الرسول وهي التي ذكرها أولاً فنتبه.

﴿يَحْزَنُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>١</sup> بما يلقيه في قلوبهم من الريبة. ثم النجوى بين ثلاثة إذا كانت لضرورة داعية خلاف الأدب وإلا كرهت.

وإذا حصل بين المتسارين نظر للحاضر وإيماء إلى إدخال الريبة عليه ليحصل له بذلك إيذاء حرمت.

(ه: قال في شرعة الإسلام: ولا يتناجي اثنان أي لا يكالم أحدهما مع الآخر سياق للملحد [كذا] دون الثالث أي عنده فاصل، أي ... [!]).

قال أنس بن مالك رضي الله عنه: قام سائل يسأل وعليّ راحع، فأشار إليه بيده أن خذ الخاتم من يدي، فخلعه من يده فقال رضي الله عنه: وجبت. قيل: يا رسول الله، وما وجبت؟ قال: وجبت له الجنة، والله ما خلعه من يده حتى خلعه الله من كلّ ذنب وخطيئة.<sup>٢</sup> وقد تقدم ذلك قريباً، وفي المحاسن<sup>٣</sup> نظيره عن الرازي فلا نطيل بإعادته.

### [تحطيم الأصنام]

قال ابن الجوزي في صفة الصفوة<sup>٤</sup>: قال عليّ رضي الله عنه: انطلقت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى الكعبة فقال: «اجلس»، وصعد على منكبى فذهبت أنهض به فرأى منّي ضعفاً فنزل وجلس وقال: «اصعد على منكبى»، فصعدت - أي على ساعديه كما ورد - فنهض بي، ولو شئت لثلث أفق السماء، حتى صعدت البيت فألقيت الأصنام، فإذا هي تتكسر كما تتكسر القوارير، ثم نزلت فانطلقنا نستبق خشية أن يلقانا أحد من الناس.

قال ابن الجوزي في كتاب الماجريات<sup>٥</sup>:

ما الحكم في أن علياً رضي الله عنه ارتفع على النبي صلى الله عليه وآله وسلم؟ قيل: لأنّ النبيّ يحمل الولي ولا عكس. وقيل: لأنّ الكهّان زعموا أنّ من مسّ أصنامهم أصابه جنون، فلما كسرها عليّ رضي الله عنه لم يصبه

١. سورة المجادلة، الآية ١٠.

٢. نحوه في شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢١٣، رقم ٢٢٢ و ٢٢٣؛ وفراد السمطين في الباب ٣٩؛ وكفاية الطالب في الباب ٦١.

٣. أي المحاسن المجتمعة.

٤. صفة الصفوة، ج ١، ص ٣١٠ مع تصرف وتلخيص؛ وقد تقدّم من طريق آخر فيما سبق. وانظر الحديث ١٢٢ من خصائص أمير المؤمنين وما بهامشه من تخريج.

٥. لم أجد الكتاب، ولم أعثر على ذكره في ترجمة ابن الجوزي.

شيء فالتبني ﷺ أولى، فبطل ودحض ما زعموه.

وقيل: لأن النبي ﷺ شجرة وعلياً ثمرة. وقيل: لأن النبي ﷺ كالماء - لأنه حياة القلوب - وعلياً كالدهن.

[من أراد أن يرى إلى النبيين فليُنظر إلى عليّ]

قال في المحاسن<sup>١</sup>: ورأيت في تفسير الرازي<sup>٢</sup> عن النبي ﷺ: من أراد أن يرى آدم في علمه، ونوحاً في طاعته، وإبراهيم في خلته، وموسى في قربه، وعيسى في صفوته، فليُنظر إلى عليّ بن أبي طالب.

وفي حديث آخر ذكره ابن الجوزي: من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه [ظ]، وإلى موسى في قربه، وإلى عيسى في أزده، وإلى محمد في رأيه، وإلى جبريل في أمانته، فليُنظر إلى عليّ بن أبي طالب.

[محمد رسول الله نصرته بعليّ]

فائدة: قال ابن عباس رضي الله عنهما: كنا عند النبي ﷺ وإذا بطائر في فمه لوزة خضراء، فألقاها فأخذها النبي ﷺ فوجد فيها دودة خضراء مكتوب عليها بالأصفر: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، نصرته بعليّ<sup>٣</sup>.

[لا يحبك إلا مؤمن، وحديث قسيم النار]

وسئل الإمام أحمد بن حنبل عن قول عليّ رضي الله عنه: أنا قسيم النار، فقال: هذا صحيح ١٨ /؛ لأن النبي ﷺ قال له: لا يحبك إلا مؤمن، ولا يبغضك إلا منافق، فالمؤمن إلى الجنة والمنافق إلى النار<sup>٤</sup>.

١. المحاسن المجتمعة، ص ١٦٣ من المخطوطة و ص ١٦٤ من مختصر المحاسن المجتمعة، المطبوع وهكذا الحديث التالي. وذكر مثله في نزهة المجالس، ج ٢، ص ٢٠٧ ط القاهرة.

وقد ورد الحديث من طريق عليّ والحسين رضي الله عنهما ومن طريق أنس وأبي الحمراء وأبي سعيد الخدري وابن عباس. ٢. التفسير الكبير، ج ٤ ص ٢٣.

٣. ومثله في المحاسن المجتمعة، ص ١٦٤ المخطوط؛ ونزهة المجالس، ص ٥٥٤ في باب مناقب أمير المؤمنين.

وروى نحوه ابن المغازلي والمحج الطبري وأبو الخير الحاكمي والحموي بنو ابن حجر.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٧؛ طبقات الحنابلة، ج ١، ص ٢٩٥، ترجمة محمد بن منصور الطوسي قال: هـ



## [محمّد رسول الله أَيَدْتَهُ بِعَلِيٍّ]

وفي الحديث: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَدْتَهُ بِعَلِيٍّ.<sup>١</sup>

## [أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ... كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ]

وفي كتاب شوارد الملح<sup>٢</sup>: أَنَّ الْعَبَّاسَ وَحَمِزَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - تَفَاخَرَا فَقَالَ حَمِزَةُ: أَنَا خَيْرُ مَنْكَ؛ لِأَنِّي عَلَى عِمَارَةِ الْكَعْبَةِ. وَقَالَ الْعَبَّاسُ: أَنَا خَيْرُ مَنْكَ؛ لِأَنِّي عَلَى سِقَايَةِ الْحَاجِّ. فَقَالَا: نَخْرُجُ إِلَى الْبَطْحَاءِ وَنَتَحَاكَمُ إِلَى أَوَّلِ مَنْ نَلْقَاهُ، فَوَجَدَا عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَتَحَاكَمَا إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَنَا خَيْرُ مَنْكُمَا؛ لِأَنِّي سَبَقْتُكُمَا إِلَى الْإِسْلَامِ.

فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ بِذَلِكَ، فَضَاقَ صَدْرُهُ الشَّرِيفُ؛ لِافْتِخَارِهِ عَلَى عَمِيهِ، فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَحْقِيقًا لِلْكَلامِ عَلَيَّ ﷺ وَبَيَانًا لِفَضْلِهِ: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾<sup>٣</sup> الْآيَةَ.

## [مَا وَرَدَ فِي شَأْنِ نَزُولِ آيَةِ ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾]

وفي تفسير الإمام القرطبي<sup>٤</sup> في سورة ﴿سَأَلَ سَائِلٌ﴾ أَنْ (ه: النضر بن) الحارث لَمَّا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَمَرْتَنَا بِالشَّهَادَتَيْنِ عَنِ اللَّهِ فَقَبَلْنَا مِنْكَ، وَأَمَرْتَنَا عَنِ اللَّهِ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَقَبَلْنَا مِنْكَ - وَذَكَرَ الْحَجَّ وَالزَّكَاةَ - ثُمَّ لَمْ تَرْضَ حَتَّى فَضَلْتِ عَلَيْنَا عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ، أَهَذَا قَلْتَهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، فَوَلَّى [النضر بن] الحارث وهو يقول: ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ

﴿ وَكُنَّا عِنْدَ أَحْمَدَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ...: فَعَلِيٌّ قَسِيمُ النَّارِ، وَذَكَرَ نَحْوَهُ.

١. تَقَدَّمَ تَخْرِيجَ الْحَدِيثِ مِنْ صَاحِبِ مُسْلِمٍ: مُخْتَصَرُ الْمَحَاسِنِ الْمُجْتَمَعَةِ، ص ١٦٧؛ وَمِثْلُهُ فِي الْمَعْجَمِ الْكَبِيرِ، ج ٢٢، ص ٥٢٦؛ وَمَعْجَمِ الصَّحَابَةِ، ج ١٥، ص ٥٢١٤، رَقْم ٢١٥٧؛ وَعَنْ الْقَاضِي عِيَّاشِ فِي الشُّفَاءِ، ج ١، ص ٣٤٠؛ وَنَحْوَهُ فِي غَيْرِ حَدِيثٍ، فَلَا حَظَّ لَشَوَاهِدِ التَّنْزِيلِ ح ٣٠٣ وَمَا حَوْلَهُ.
٢. ذَكَرَهُ حَاجِي خَلِيفَةَ فِي كَشْفِ الظُّلُومِ دُونَ ذِكْرِ اسْمِ الْمُؤَلَّفِ. وَرَوَى نَحْوَهُ وَبِتَفْصِيلٍ مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ فِي الْمُنَاقِبِ، ح ٧٤ بِسَنَدِهِ عَنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ. وَلِلْحَدِيثِ مَصَادِرُ كَثِيرَةٌ فَلَا حَظَّ لَشَوَاهِدِ التَّنْزِيلِ، ح ٣٢٨ - ٣٢٩. وَمَا بِهِامِشِهِ مِنْ تَعْلِيقٍ. وَرَوَاهُ الصَّفُورِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ الْمُجْتَمَعَةِ، ص ١٦٧ عَنِ التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ، ج ٤، ص ٦٠.
٣. سُورَةُ التَّوْبَةِ، الْآيَةُ ١٩.
٤. تَفْسِيرُ الْقُرْطُبِيِّ، ج ١٨، ص ٢٧٨ تَفْسِيرُ سُورَةِ الْمَعَارِجِ؛ وَعَنْهُ الصَّفُورِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ الْمُجْتَمَعَةِ، ص ١٦٨.

أَلْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا جِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ ۗ»<sup>١</sup>، فوقع عليه حجر من السماء فقتله.<sup>٢</sup>  
وهذا النضر بن الحارث هو المناقق الشقي، كان يأتي الحيرة يتجر فيشتري كتب أخبار العجم، ويحدث بها أهل مكة ويقول لهم: إن محمداً، يحدثكم أحاديث عادٍ وتمرود، وأنا أحدثكم أحاديث فارس والروم، فيستملحون حديثه ويتركون استماع القرآن، فأنزل الله تعالى في حقه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ أَخْدِيثٍ ۗ أَيُّ مَا يُلْهِي مِنَ عَن سَمَاعِ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ سَعَادَةُ الدَّارِينَ؛ ﴿لِيُضِلَّ﴾ بفتح الباء التحتية وضمها ﴿عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ أي طريق الإسلام ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا﴾<sup>٣</sup> كمقالته في سورة الأنفال [الآية ٣١]: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيزُ الْأُولِينَ﴾ أي أكاذيب الأولين ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْأَحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا جِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ فَذُنُوبُنَا رَمَلَتْ لَوْنَهَا﴾<sup>٤</sup> وكان هذا هو ألحق من عندك.

قال شيخنا: كان هذا النضر<sup>٤</sup> بن الحارث يبغض علياً عليه السلام فدخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فرحّب به وأجلسه في المحل الرفيع منه، والنضر بن الحارث جالس فعرف رسول الله صلى الله عليه وسلم في وجهه المنكر فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه... إلى آخر الحديث المتقدم، فلما خرج من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْأَحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا جِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ﴾ يقول ذلك إنكاراً واستهزاءً، فوقع عليه في الحال حجر من السماء فقتله، وذهب إلى الدرك الأسفل من النار.

### [مباهاة الله به الملائكة]

في المحاسن<sup>٥</sup>: رأيت في زهرة الرياض للإمام النسفي أن الله تعالى أوحى إلى جبريل وميكائيل: إني آخيت بينكما، وجعلت عمر أحدكما أطول من الآخر، فأيكما يؤثر صاحبه؟ فاختار كل منهما الحياة، فأوحى الله إليهما: أفلاكنتما كعلي بن أبي طالب؟

١. سورة الأنفال، الآية ٣٢.

٢. تفسير القرطبي، ج ١٨، ص ٢٧٨ تفسير سورة الماعز؛ وعنه الصفوري في المحاسن المجتمعة، ص ١٤٨.

٣. سورة لقمان، الآية ٦.

٤. اختلفت المصادر في ضبط اسمه بين المذكور وبين النعمان بن الحارث الفهري، وبين الحارث بن عمرو الفهري، وبين النعمان المنذر الفهري، وبين عدم التصريح باسمه بأن قيل: فقام إليه أعرابي، وبين عمرو بن الحارث الفهري، وبين الحارث بن النعمان الفهري؛ فلاحظ شواهد التنزيل و تفسير فوات الكوفي و الدر المتثور.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٤٨؛ زهرة المجالس، ج ٢، ص ٢٠٩، ط القاهرة، وسيأتي نحوه في أواخر الكتاب.

أخيت بينه وبين محمد فبات على فراشه يؤثره بنفسه، اهبطا إلى الأرض فاحفظاه من عدوه، فكان جبريل عند رأسه وميكائيل عند رجليه، فقال جبريل ﷺ: من مثلك يا ابن أبي طالب؟ يباهي الله بك الملائكة.

### [داري ودار علي في الجنة واحدة]

تفسير العلامي<sup>١</sup> في سورة الرعد أن النبي ﷺ سئل عن شجرة طوبى فقال: أصلها في داري، ثم سئل عنها ثانياً فقال: أصلها في دار علي، فقيل: يا رسول الله، إنك قلت أولاً: إنها في دارك، ثم قلت ثانياً: إنها في دار علي؟! فقال: داري ودار علي غداً في الجنة واحدة في مكان واحد.

### في كراماته كرم الله وجهه [: وصل اليد بعد قطعها]

تفسير العلامي في سورة الكهف أن علياً ﷺ قطع يد عبد في سرقة فقيل له: من قطع يدك؟ فقال: ابن عم الرسول وزوج البتول وأمير المؤمنين. فقيل: تمدحه وقد قطع يدك؟! فقال: وكيف لأمدحه وقد قطعها بحق وخلصها / ١٩ / من النار. فدعاه علي ﷺ ووضع يده مكانها وغطاها بمنديل ودعا الله تعالى، وإذا بقائل يقول: ارفعوا الرداء عن اليد، فرفعوه فإذا هي كما كانت.<sup>٢</sup>

### [٢: إلانة الحديد له]

وروي<sup>٣</sup> أنه كان يقاتل فأنفك زر ذرعه، فأخرج حديده من وسطه ومدّها كالعجين وقال: بلعنا أن الحديد لان لداوود، وما لان له إلا بنا فكيف لنا!

### [٣: خوف السباع منه]

في شوارد الملح<sup>٤</sup>: أن رجلاً قال لعلي ﷺ: إنني أريد السفر وأخاف من السبع. فدفع

١. ومثله في المحاسن المجتمعة، ص ١٦٥ خ؛ وفي مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٨؛ ونزهة المجالس، ج ٢، ص ٢٠٩، ط القاهرة. ولاحظ شواهد التنزيل فقيه وبهامشه الكثير من طرق الحديث. ولعل الصواب العلامي.

٢. نحوه في مشارق أنوار اليقين والمنائب الفاخرة؛ فلاحظ مدينة المعاجز، ج ٢، ص ٦٨-٧١.

٣. ومثله في المحاسن المجتمعة للصغوري، ص ١٦٦ خ؛ ولاحظ مدينة المعاجز، ج ١، ص ٥١٨ و ٥٢١.

٤. وعنه أيضاً في نزهة المجالس، ص ٥٥٧؛ والمحاسن المجتمعة، ص ١٦٦؛ وانظر الباب السابع والسبعين من

إليه خاتمه وقال له: إذا جاءك فقل له: هذا خاتم علي بن أبي طالب، ومهما رأيت منه فأخبرني. فخرج الرجل فعارضه السبع فقال له: هذا خاتم علي بن أبي طالب. فرفع رأسه إلى السماء وهمهم، ثم إلى الأرض فهمهم، ثم إلى المشرق كذلك، ثم إلى المغرب كذلك، ثم ذهب مُهْرولاً، فأخبرت علياً بذلك فقال: إنه قال: وحق من رفعها، وحق من وضعها، وحق من أطلعها، وحق من غيبتها، ما أسكن بلاداً يشكوني فيها لعلي بن أبي طالب.

#### [٤: قتله حيّة وهو في المهد]

[ومن كراماته] <sup>١</sup> أنه كان رضيعاً في مهده فقصدته حيّة فانحدر من مهده وخنقها، فتعجبت أمه فسمعت هاتفاً يقول: هذا حيدرة انحدر من مهده على عدوّه فقتله.

#### [٥: ما حكى من ممانعته لأمه من السجود للأصنام وهو جنين]

ومنها أنه كان يعترض في بطن أمه فيمنعها من السجود للصنم إذا أرادت ذلك <sup>٢</sup>، كما تقدّم.

#### [ما قيل من أن الله تصدّق عليه بنومه ليلة الجمعة]

وذكر النسفي <sup>٣</sup> أن السيدة فاطمة - رضي الله عنها - قالت: يا رسول الله، إن علياً ينام ليلة الجمعة وهي فضيلة! فقال: إن الله تصدّق عليه بنومه ليلة الجمعة، وإنه يخلق من روحه طيراً أخضر يسرح إلى طرق السماء، فما فيها موضع شبر إلا وفيه لروح علي ركعة أو سجدة.

#### [سلووني عن طرق السماء]

[قال النسفي]: أي ومن ثم قال كرم الله وجهه: سلوني عن طرق السماوات، فأني أعلم بها من طرق الأرض، فجاءه جبريل في صورة سائل فقال: إن كنت صادقاً فيما تقول فأخبرني أين

« مدينة المعاجز، ج ١، ص ٢٧٥، ح ١٧٢ - ١٧٤ ففيه نحو هذا الخبر.

١ . ما بين المعقوفتين من نزهة النفوس، ص ٥٥٧. ونصف هذا الحديث كان غير مقروء في مصورتي فكتبت من نزهة النفوس. ومثله في المحاسن المجتمعة، ص ١٦٧.

٢ . حكاية النسفي كما في نزهة المجالس، ص ٥٥٧.

٣ . نزهة المجالس، ص ٥٥٧.

جبريل؟ فنظر إلى السماء يميناً وشمالاً ثم إلى الأرض كذلك فقال: ما وجدته في السماء ولا في الأرض، ولعله أنت.

### [ولايته على النحل]

ومنها أنه أرسله النبي ﷺ إلى قوم كفار لهم نحل كثير فكذبوه، فقال: يا نحل، اخرج عنهم؛ فإنهم قد طغوا. فطار النحل فافتقر القوم واشتدت بهم الحاجة إلى النحل لأن رزقهم كان منه، فأرسلوا إلى النبي ﷺ أن أرسل إلينا رسولك، فأرسله إليهم فأسلموا فقال: يا نحل، بحق الذي أرسلني إليك ارجع إلى مكانك. فرجع كله.

وقيل: كان في غزاة فقوي الكفار عليه وكان لهم نحل كثير، فأوحى الله إليه أن: اخرج لنصرة علي، فخرج فصار يلسع القوم حتى أهلكهم الله تعالى<sup>١</sup>.  
ومن ثم كان يلقب بأمرير النحل.

### [دفع الله عنه الحرّ والقرّ بدعاء النبي ﷺ]

ومنها أنه كان يلبس ثياب الشتاء في الصيف و ثياب الصيف في الشتاء، فمثل عن ذلك فقال: دعا لي النبي ﷺ فدفع الله عني برد الشتاء وحر الصيف<sup>٢</sup>.  
وقال أنس بن مالك رضي الله عنه: دخلت المسجد لصلاة الصبح في غداة باردة مع النبي ﷺ فتأخر حضور الصحابة لأجل ذلك، فدعا النبي ﷺ فوالله لقد رأيت المراوح في أيديهم يأتون لصلاة الصبح.

### [أنا الراضية المرضية خلقني الله لأخيك]

وفي المحاسن: ورأيت في المختار من ربيع الأبرار<sup>٣</sup> عن النبي ﷺ قال: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى

١. المحاسن المجتمعة، ص ١٦٧.

ولاحظ تاريخ المستبصر، ص ١٤، ط ليدن، ففيه تفصيل للقصة.

٢. وقد جعل النسائي عنواناً في خصائص أمير المؤمنين باسم «ذكر ما حُصِّ به عليّ من صرف أذى الحرّ والبرد عنه»؛ فلاحظ الحديث ١٤ و ١٥١ من خصائص أمير المؤمنين وما ذكرنا بهامشه من تعليق.

والحديث التالي لا يرتبط بترجمة أمير المؤمنين، وإنما ذكره من باب «الكلام يجز الكلام»، ولم أعثر على مصدره.

٣. ربيع الأبرار، ج ١، ص ٢٨٦ عن عليّ رضي الله عنه رفعه.

السماء أخذ جبريل بيدي فأقعديني على دُرنوك من دراتيك الجنة ثم ناولني سفرجلة فأنا أقلبها إذ انفلقت فخرج منها جارية لم أر أحسن منها فقالت: السلام عليك يا محمد، فقلت: عليك السلام، من أنت؟ قالت: أنا الراضية المرضية، خلقتني الله لأخيك وابن عمك علي بن أبي طالب.

### فصل

في حكمه - بكسر الحاء المهملة - كلامه في المناجاة:

كفاني عزاً أن تكون لي رباً، وكفاني فخراً أن أكون لك عبداً، أنت لي كما أحب، فوقفتي لما تحب<sup>١</sup>.

[وفي] العلم: المرء مخبوء تحت لسانه<sup>٢</sup>.

ومن كلامه: الناس نيام إذا ماتوا انتبهوا<sup>٣</sup>.

الناس بزمانهم أشبه منهم بآبائهم<sup>٤</sup>.

لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً<sup>٥</sup>.

ما هلك امرؤ عرف قدره<sup>٦</sup>.

ومنه: قيمة كل امرئ ما يحسنه<sup>٧</sup>.

ومنه: من عرف نفسه فقد عرف ربه<sup>٨</sup>. كذا نسب هذا إليه، والمشهور أنه من كلام يحيى

بن معاذ الرازي.

ومنه: من عذب لسانه كثُر إخوانه<sup>٩</sup>.

ومنه: بالبر يستعبد الحر<sup>١٠</sup>.

١. الخصال، ج ٢، ص ٤٥؛ كنز العوائد (البحار، ج ٩٤، ص ٩٤)؛ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٤٩.

٢. نهج البلاغة، الحكمة ١٤٨؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٩؛ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٩.

٣. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

٤. تحف العقول، ص ٢٠٨؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

٥. غرر الحكم، ج ٥، ص ١٠٨.

٦. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩؛ وفي غرر الحكم، ج ٦، ص ٦٢ ما هلك من عرف قدره. وفي نهج البلاغة، الحكمة

١٤٩: هلك امرؤ لم يعرف قدره. وسيعيده في أواخر الكتاب وهكذا ناليه.

٧. نهج البلاغة، الحكمة ٥١؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

٨. غرر الحكم، ج ٥، ص ١٩٤؛ من عرف نفسه عرف ربه؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

٩. غرر الحكم، ج ٥، ص ١٥٦؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

١٠. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩؛ وبمعناه في مواضع من الفرر فلاحظ المعجم المفهرس.

ومنه: يشر مال البخيل بحادث أو وارث.<sup>١</sup>

ومنه: لا تنتظر الذي قال، وانظر إلى ما قال.<sup>٢</sup>

[وأشدد بعضهم في ذلك:

خذ من علمي ولا تنظر إلى عملي      ينفعك علمي ولا تشفلك أوزاري

ومنه: الجزع عند البلاء تمام المحنة.<sup>٣</sup>

ومنه: لا ظفر مع البغي<sup>٤</sup>، ومنه: لا ثناء مع الكبير<sup>٥</sup>، ومنه: / ٢٠ / / لصحة مع النهم

والتخم<sup>٦</sup>، ومنه: لا شرف مع سوء الأدب<sup>٧</sup>، ومنه: لا راحة مع الحسد<sup>٨</sup>، ومنه: لا سود مع الانتقام<sup>٩</sup>،

ومنه: لا صواب مع ترك المشورة<sup>١٠</sup>، ومنه: لا مروءة للكذوب<sup>١١</sup>، ومنه: لاكرم أعز من التقى<sup>١٢</sup>، ومنه:

لا شفيح أنجح من التوبة<sup>١٣</sup>، ومنه: لا لباس أجمل من العافية<sup>١٤</sup>، ومنه: لا داء أعيا

من الجهل.<sup>١٥</sup>

ومنه المرء عدو ما جهله<sup>١٦</sup>، ومنه: رحم الله امرء أعرف قدره ولم يتعدّ طوره<sup>١٧</sup>.

ومنه: إعادة الاعتذار تذكير بالذنب<sup>١٨</sup>، أي من سوء التصرف إعادة الاعتذار لمن أذنبت

١. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

٢. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩؛ ونحوه في غرر الحكم، ج ٣، ص ٤٤٢ وج ٦، ص ٢٦٦.

٣. غرر الحكم، ج ٢، ص ٣: من تمام المحنة. ومثل المثبت في الصواعق المحرقة، ص ١٢٩ ومكذبا ما بعده.

٤. غرر الحكم، ج ٦، ص ٣٥٧: مع بغي.

٥. غرر الحكم، ج ٣، ص ٣٦٠: مع كبير.

٦. غرر الحكم، ج ٦، ص ٣٦٠: مع نهم.

٧. غرر الحكم، ج ٦، ص ٣٦١: سوء أدب.

٨. غرر الحكم ج ٦، ص ٣٤٦: لحسود.

٩. غرر الحكم، ج ٦، ص ٣٥٩: انتقام.

١٠. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

١١. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩، ونحوه ورد في غرر الحكم: لا يجتمع الكذب والمروءة، من كذب أفسد مروءته. وعن

الصادق عليه السلام: لا لكذاب مروءة.

١٢. نحوه في نهج البلاغة، الحكمة ١١٣.

١٣. نهج البلاغة، الحكمة ٣٧١.

١٤. في الفرز، ج ٦، ص ٣٨٠: من السلامة. وفي ج ٦، ص ٤٣٤: لالباس أفضل من العافية.

١٥. وفي الفرز: الجهل داء وعياء، ومثل المثبت ورد في الصواعق المحرقة، ص ١٢٩ بل هو مصدره.

١٦. غرر الحكم، ج ١، ص ١١٦: المرء عدو ما جهل.

١٧. غرر الحكم، ج ٤، ص ٤٢.

١٨. غرر الحكم، ج ١، ص ٣٧٤ ونحوه في ج ٢، ص ٣٩٤: بالذنوب.

معه إلا مع الله تعالى.

ومنه: التصح بين الملائق<sup>١</sup>، ومنه: نعمة الجاهل كروضة على مزبلة<sup>٢</sup>، ومنه: الجزع أتعب من الصبر<sup>٣</sup>، ومنه: أكيث الأعداء أخفاهم مكيدة<sup>٤</sup>، ومنه: الحكمة ضالة المؤمن<sup>٥</sup>؛ أي فليأخذها حيث وجدها ولو مع كافر، ومنه: البخل جامع لمساوي العيوب<sup>٦</sup>، ومنه: إذا حَلَّت المقاديرُ ضَلَّت التدابير<sup>٧</sup>، ومنه: عبد الشهوة أذلُّ من عبد الرِّقِّ<sup>٨</sup>، ومنه: الحاسدُ مغتاز على مَنْ لا ذنبَ له<sup>٩</sup>، ومنه: كفى بالذنب شقيعاً للمذنب<sup>١٠</sup>، ومنه: السعيد من وُعظ بغيره<sup>١١</sup>، ومنه: الإحسان يقطع اللسان<sup>١٢</sup>، ومنه: أفقرُّ الفقر الحُمق<sup>١٣</sup>، ومنه: أغنى الغنى العقل<sup>١٤</sup>، ومنه: الطامع في وثاق الذلِّ<sup>١٥</sup>، ومنه: احذروا نفاز النعم؛ فما [كلُّ] شاردٍ بمرود<sup>١٦</sup>، ومنه: أكثرُ مصارع العقول تحت بروق الأطماع<sup>١٧</sup>.

ومنه: إذا وصلَّت إليكم [أطرافُ] النَّعم فلا تُنْفروا أقصاها بقلة الشكر<sup>١٨</sup>.

ومنه: إذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكر القدرة عليه<sup>١٩</sup>.

١. غرر الحكم، ج ٦، ص ١٧٢: نصحك. والمثبت مأخوذ من الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.
٢. غرر الحكم، ج ٦، ص ١٧٠: نعم.
٣. غرر الحكم، ج ١، ص ٣١٤.
٤. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩، وفي غرر الحكم، ج ٤، ص ١٨٨: شر الأعداء أبعدهم غوراً وأخفاهم مكيدة.
٥. في دستور معالم الحكم، ص ١٩: الحكمة ضالة المؤمن، فاطلب ضالتك ولو في أهل الشرك، وسيأتي نحوه فلاحظ فصل في علمه.
٦. نهج البلاغة، الحكمة ٣٧٨.
٧. غرر الحكم، ج ٣، ص ١٣٠: بطلت التدابير.
٨. غرر الحكم، ج ٤، ص ٣٥٢.
٩. جامع الأخبار ١٢٧١، وكنز الفوائد، ج ١، ص ١٣٦: له إليه.
١٠. المناقب للخوارزمي، ص ٣٧٦، فيه وفي سائر المصادر: كفى بالظفر شقيعاً للمذنب.
١١. نهج البلاغة، خ ٨٦، ص ١٠.
١٢. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩ وهكذا عامة الكلمات المذكورة هنا.
١٣. غرر الحكم، ج ٢، ص ٣٧١.
١٤. غرر الحكم، ج ٢، ص ٣٧٠.
١٥. غرر الحكم، ج ١، ص ٣٧٧: الطامع أبدأ في.
١٦. غرر الحكم، ج ٢، ص ٢٨٢.
١٧. غرر الحكم، ج ٢، ص ٤٣٣.
١٨. غرر الحكم، ج ٣، ص ١٦٣.
١٩. نهج البلاغة، الحكمة ١١: شكراً للقدرة عليه.



- ومنه: ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه وعلى صفحات وجهه<sup>١</sup>.
- ومنه: [عجبت لـ] البخيل يستعجل الفقر [الذي منه هرب]، و [تفوئه الغنى الذي إياه طلب، فـ] يعيش في الدنيا عيش الفقراء، ويحاسب في الآخرة حساب الأغنياء<sup>٢</sup>.
- ومنه: لسانُ العاقل وراء قلبه، وقلبُ الأحمق وراء لسانه<sup>٣</sup>.
- ومنه: العلمُ يرفع الوضيع، والجهل يضع الرفيع<sup>٤</sup>.
- ومنه: العلم خير من المال؛ العلم يحرسك وأنت تحرس المال، العلم حاكم والمال محكوم عليه<sup>٥</sup>.
- ومنه: قَصَمَ ظَهري [أثان] عالم متهتك وجاهل متنسك؛ هذا يفتي ويُنقِر الناس بِتَهْتِكِهِ، وهذا يُضِلُّ النَّاسَ بِتَنْسُكِهِ<sup>٦</sup>.
- ومنه: أقلُّ الناس قيمةً أقلُّهم علماً؛ إذ قيمة كلِّ امرئٍ ما يحسنه<sup>٧</sup>.
- ومنه: لا خير في عبادةٍ لا علم فيها، ولا [خير في] علم لا فهم معه، ولا [خير في] قراءة لا تدبُّر فيها<sup>٨</sup>.
- ومنه: وأبردها على كبدي إذا سُئِلتَ عما لا أعلم أن أقول: الله أعلم<sup>٩</sup>.
- ومنه: سبغ من الشيطان: شدة الغضب، وشدة العطاس، وشدة التثاؤب، والقبيء والرعاف والتجوى والنوم عند الذكر<sup>١٠</sup>.
- ومنه: الحزم سوء الظن، وهو حديث ولفظه: إنَّ من الحزم سوء الظن، (لا يكن ظنُّك إلا سيئاً، إنَّ سوء الظن من أذكى الفطن)<sup>١١</sup>.

١. نهج البلاغة، الحكمة ٢٦.

٢. الصواعق المحرقة، ص ١٣٠؛ نهج البلاغة، الحكمة ١٢٦ وما بين المعرفين منه.

٣. نهج البلاغة، الحكمة ٤٠.

٤. في مطالب السؤول، ص ١٧٩: فالعلم يرفع الوضيع وتركه يضع الرفيع.

٥. نهج البلاغة، الحكمة، ١٤٧ مع إضافات.

٦. في غرر الحكم، ج ٦، ص ٩٨ رقم ٩٦٦٥. ما قصم ظهري الأرجلان عالم متهتك وجاهل متنسك، هذا ينقِر عن حقه بهتكه، وهذا يدعو إلى باطله بنسكه.

٧. الصواعق المحرقة، ص ١٣٠، وهكذا كافة ما تقدم في هذا الباب.

٨. الصواعق المحرقة، ص ١٣٠، والإضافات منها.

٩. الصواعق المحرقة، ص ١٣٠: ما أبردها. وهكذا الكلمات التالية هي من الصواعق.

١٠. يتابع المودة لذوي القربى، ج ٢، ص ٤١٧.

١١. ما بين القوسين لم يرد في الصواعق.

ومنه: التوفيق خير قائد، وحسن الخلق خير قرين، والعقل خير صاحب، والأدب خير ميراث، ولا واحة أشد من العجب.<sup>١</sup>

وقال لما سئل عن القدر: طريق مظلم لا تسلكه، وبحر عميق لا تلجه، سر الله قد خفي عليك فلا تفسه. أيها السائل، إن الله خلقك لما شاء أو لما شئت؟ قال: بل لما شاء، قال: فيستملك كما شاء.<sup>٢</sup>

ومن كلامه ﷺ: إن للنكبات نهايات لا بد لأحد إذا نكب أن ينتهي إليها، فينبغي للعاقل إذا أصابته نكبة أن ينأى عنها حتى تنقضي مدتها؛ فإن في رفعها قبل انقضاء مدتها زيادة في مكروهاها.<sup>٣</sup>  
[وسئل] عن السخاء فقال: ما كان منه ابتداءً، فأما ما كان منه عن مسألة فحياء وتكريم.<sup>٤</sup>  
وأثنى عليه عدو له فأطراه فقال: إني لست كما تقول، وأنا فوق ما في نفسك.<sup>٥</sup>  
[وقال] له عدوه: تبتك الله، فقال له: على صدرك.<sup>٦</sup>

### [وصيته لابنه الحسن]

ولما ضربه ابن ملجم - قاتله الله - قال للحسن ﷺ وقد دخل عليه باكياً: يا بني، احفظ عني أربعاً وأربعاً. قال: وما هن يا أبا؟ قال: أغنى الغنى العقل، وأكبر الفقر الحمق، وأوحش الوحشة العجب، وأكرم الكرم حسن الخلق.  
قال: فالأربع الأخر؟ قال: إيتاك ومصاحبة الأحمق فإنه يريد أن ينفعك فيضرك، وإيتاك ومصادقة الكذاب فإنه يقرب عليك البعيد ويبعد عنك القريب، وإيتاك ومصادقة البخيل فإنه يقعد عنك أحوج ما تكون إليه، وإيتاك ومصادقة الفاجر فإنه يبيعك بالنافه.<sup>٧</sup>

١. في غرر الحكم، ج، ص ٣٨٠: لاوحشة أوحش من العجب. وفي نهج البلاغة، الحكمة ٣٨: وأوحش الوحشة العجب.
٢. الصواعق المحرقة، ص ١٣١ مع مغايرة طفيفة.
٣. المناقب للخوارزمي، ص ٣٦٤.
٤. الصواعق المحرقة، ص ١٣١؛ ونحوه عن الصادق ﷺ كما في بحار الأنوار، ج ٧١، ص ٣٥٧.
٥. الصواعق المحرقة، ص ١٣١؛ وفي نهج البلاغة ٨٣: وقال ﷺ لرجل أفرط في الشئاء عليه وكان له منتهما: أنادون ما تقول، وفوق ما في نفسك.
٦. تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢، ص ٥١٩.
٧. نحوه في نهج البلاغة، الحكمة ٣٨: دستور معالم الحكم، ص ٨٩؛ والنقل هنا عن الصواعق المحرقة، ص ١٣١ مع مغايرة طفيفة.

### [محاَجته ليهودي في إثبات أزلية الله]

وقال له يهودي: متى كان ربنا؟ فتغيّر وجهه وقال: [إنما يقال: «متى كان» لشيء] لم يكن فكان، هو كائن بلا كينونة، كائن بلا كيف كان، ليس له قبل ولا غاية، انقطعت الغايات دونه فهو غاية كل غاية. ٢١ / فأسلم اليهودي.<sup>١</sup>

### [افتقاده درعه ومرافعته في ذلك إلى شريح]

ومن ذلك أنه افتقد درعاً وهو بصقّين، فوجدها عند يهودي، فحاكمه فيها، إلى قاضيه شريح وجلس بجانبه وقال: لولا أنّ خصمي يهودي لاستويت<sup>٢</sup> معه في المجلس، ولكني سمعت رسول الله ﷺ يقول: «لا تسواوا بينهم في المجالس»، وفي رواية: «أصغروهم من حيث أصغروهم الله»، ثم ادّعا بها فأنكر اليهودي، فطلب شريح بيّنة من عليّ، فأتى بقنبر والحسن، فقال له شريح: شهادة الابن لا تجوز للأب، والواحد كالعدم، فقال اليهودي: أمير المؤمنين قد مني إلى قاضيه، وقاضيه قضى عليه؟! أشهد أن لا إله إلا الله، وأنّ محمداً رسول الله، وأنّ الدرع درعك.<sup>٣</sup>

### [الذين ينفقون أموالهم بالليل والنهار]

[وأخرج] الواقدي عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: كان مع عليّ أربعة دراهم لا يملك غيرها فتصدّق بدرهم ليلاً، وبدرهم نهاراً، وبدرهم سرّاً، وبدرهم علانية، فنزل فيه: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>٥.٤</sup>

١. نحوه في دستور معالم الحكم، في أواسط الباب ٥؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٧، ص ٢٣٧؛ كنز العمال، ج ١، ص ٤٠٧ عن ابن عساکر ورواية الكنز أقرب إلى رواية الكتاب، بل هي مع مغايرات طفيفة. والنقل هنا عن الصواعق المحرقة ص ١٣١ ظاهراً.

٢. المخطوطة: لاستعربت.

٣. أخبار القضاة، ج ٢، ص ٢٠٠ في ترجمة شريح؛ الأغاني، ج ١٧، ص ٢١٨، ترجمة شريح، وروى نحوه الثقفى في الغارات، ص ٧٤؛ والكليني في الكافي، ج ٧، ص ٣٨٥؛ وابن عساکر في تاريخ مدينة دمشق، ترجمة أمير المؤمنين، ج ٣، ص ٢٤٤، رقم ١٢٤٢.

٤. عبارات المصنف مطابقة تقريباً لما في الصواعق المحرقة في الفصل ٤ من الباب ٩، ص ١٣١.

٥. سورة البقرة، الآية ٢٧٤.

٥. مثله في الفصل الرابع من الباب التاسع من الصواعق المحرقة، ص ١٣١؛ وانظر: شواهد التنزيل، ح ١٥٥ - ١٦٣.

## [ردّ الشمس عليه]

ومن كراماته الباهرة أنّ الشمس رَدَّتْ عليه لَمَّا كان رأس النبي ﷺ في حجره، والوحي ينزل عليه، وعليّ لم يصلِّ العصر، فما سُري عنه ﷺ إلا وقد غربت الشمس، فقال ﷺ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فِي طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ فَارِدِدْ عَلَيْهِ الشَّمْسَ، فَطَلَعَتْ بَعْدَ مَا غَرَبَتْ حَتَّى صَلَّى عَلَيَّ ﷺ الْعَصْرَ أَدَاءً.<sup>١</sup>

ونازع جمعٌ في فوات الوقت وزعموا فواته بغروبها وقالوا: لا فائدة بردها وقالوا: حديث ردّ الشمس موضوع، فردّ عليهم الإمام الطحاوي<sup>٢</sup> بعد ما صحّح الحديث المذكور، وكذلك القاضي عياض في الشفاء<sup>٣</sup> أيضاً، وحسّنه شيخ الإسلام أبو زرع<sup>٤</sup>، وتبعه غيره من الحفاظ.

وقال الحافظ ابن حجر<sup>٥</sup>: بل نقول: كما أنّ ردها بعد غروبها خصوصية، فكذلك عود الوقت وإدراك العصر أداءً خصوصية وكرامة.

وقد أجاب الحافظ المذكور في شرح العباب أوائل كتاب الصلاة بأجوبة فيها مقنع لمن تدبّر.<sup>٦</sup>

[قال] سبط ابن الجوزي<sup>٧</sup>:

وفي الباب حكاية عجيبة حدثني بها جماعة من مشايخنا بالعراق أنّهم شاهدوا أبا منصور المظفر بن أردشير العبادي الواعظ ذكر هذا الحديث بعد العصر ونمّقه بألفاظ. وذكر فضائل أهل البيت، فغطّت سحابة الشمس حتّى ظنّ الناس أنّها قد غابت، فقام على المنبر، وأومأ إلى الشمس وأشدّ يقول:

لا تغربي يا شمس حتّى ينتهي  
وإثني عنانك إن أردتِ ثناءهم  
مدحي لآل المصطفى ولنجله  
أنسيت إذ كان الوقوف لأجله

١. وقدم تقدم الاستدلال بهذا الحديث فيما سبق بقوله: وقد صحّ أنّه ﷺ رَدَّتْ عليه الشمس... فلاحظ. وعمامة ما ذكره هنا وما بعده مأخوذ من الصواعق المحرقة، الفصل الرابع من الباب التاسع، ص ١٢٨.
٢. مشكل الآثار، ج ٢، ص ٧، رقم ١٢٠٧، باب ١٧٩.
٣. الشفاء، ج ١، ص ٢٠١، فصل في انشقاق القمر وجس الشمس؛ ولاحظ شرحه: نسيم الرياض، ج ٣، ص ١١.
٤. طرح التثريب، ج ٦، ص ٢٤٧؛ لاحظ: كشف الرمس، ص ٧١.
٥. هو ابن حجر المكي صاحب الصواعق المحرقة.
٦. نحوه في الصواعق المحرقة ص ١٢٨ في الفصل ٤ من الباب التاسع وهكذا ما بعده.
٧. في تذكرة الخواص ص ٥٣ مع مغايرات طفيفة؛ وعنه ابن حجر في الصواعق ص ١٢٨.

هذا الوقوف لخياله ولزجله

إن كان للمولى وقوفك فليكن

قالوا: فانجابت السحابة عن الشمس وطلعت.

### [إخباره حجر المدري بما يجري عليه من الظالمين بعده]

ومن كراماته ما أخرج عبد الرزاق عن حجر المدري<sup>١</sup> قال: قال علي<sup>عليه السلام</sup>: كيف بك إذا أمرت أن تلعنني؟! قلت: وكائن ذلك؟! أعود بالله، قال: نعم. قلت: فكيف أصنع؟ قال: العتي ولا تبرأ مني. قال: فأمرني محمد بن يوسف أخو الحجاج - وكان أميراً على اليمن - أن ألعن علياً، فقلت: «إن الأمير أمرني أن ألعن علياً، فالعنوه لعنه الله»، فما فطن لها إلا رجل. أي لأنه إن مالعن الأمير ولم يلعن علياً<sup>٢</sup>.

### [استجابة دعائه على من كذبه]

ومنها أن رجلاً حدّثه بحديث وكذّبه فيه فقال له: أدعو عليك إن كنت كاذباً؟ قال: ادع. فدعا عليه، فلم يبرح حتى ذهب بصره.<sup>٣</sup>

### [تواضعه وكنسه بيت المال]

[وأخرج] ابن المدائني عن مجمع أن علياً<sup>عليه السلام</sup> كان يكنس بيت المال ثم يصلّي فيه رجاء أن يشهد له أنه لم يحبس فيه المال عن المسلمين.<sup>٤</sup>

### [يا دنيا غري غيري]

[و] قال ضرار بن ضمرة<sup>٥</sup> لمعاوية لما استوصفه علياً كرم الله وجهه: وأشهد لقد

١. مترجم في تهذيب الكمال، ج ٥، ص ٢٧٥ رقم ١١٣٦: حجر بن قيس الهمداني المدري اليمني ويقال له الحجوري. هذا وفي الصواعق المحرقة: المرادي.
٢. ومثله في الصواعق المحرقة، في الفصل الرابع من الباب التاسع، ص ١٢٨ مع مقابرات طفيفة؛ ونحوه في ترجمة عبيد بن نضلة من لسان الميزان ورجال الكشي، رقم ٤٠، ترجمة حجر بن عدي الكندي.
٣. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.
٤. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.
٥. كذا في تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٤، ص ٤٠١ رقم ٢٩٣٣. وفي النسخة: جمره. وفي الصواعق المحرقة، ص ١٣١: حمزة، وفي نهج البلاغة: حمزة الضبائي.

رأيته في بعض مواقفه ومناجاته وقد أرخى الليل سدوله، وغارت نجومه، قابصاً على لحيته، يتململ ويبكي ويقول: يا دنيا، عُزِّي غيري، إليّ تشوّفت؟! هيهات هيهات قد باينتك ثلاثاً لارجمة فيها.<sup>١</sup>

### [ما حكى في سبب مفارقة عقيل له]

[و] سبب مفارقة أخيه عقيل عليه السلام له - كرم الله وجهه - أنه كان يعطيه كل يوم من الشعر ما يكفي عياله، فاشتبه عليه أولاده مريساً، فصار يوفر كل يوم شيئاً قليلاً حتى اجتمع عنده ما اشترى به سمناً وتمراً، وصنع لهم مريساً، فدعوا عليّاً إليه، فلمّا جاءه وقدّم له ذلك سأله، فقصّوا عليه ذلك، فقال: [أ] وكان يكفيكم ذلك بعد الذي عزلتم منه؟ قالوا ٢٢ / ٢٢ / نعم، فنقص ممّا كان يعطيه مقدار ما كان يعزله كل يوم، وقال: لا يحلّ لي أزيد من ذلك، فغضب عقيل عليه السلام، فحمى له عليّ - كرم الله وجهه - حديدة وقربها من خدّه، وهو غافل، فتأوّه عقيل من حرّها، فقال له عليّ: تجزع من هذه، وتعرضني لئارجهم؟! فقال له: لأذهبنّ إليّ من يعطيني تبراً ويعطمني تمراً.

فلحق بمعاوية وقد قال يوماً: «لولا علمه بأنّي خير له من أخيه ما أقام عندنا وتركه»، فقال له عقيل: أخي خير لي في ديني، وأنت خير لي في دنياي، وقد أثرت دنياي، وأسأل الله خاتمة خير.<sup>٢</sup>

[روى] ابن عساكر أنّ عقيلاً سأله عليّاً فقال: إنّي محتاج، وأنا فقير فأعطني. قال: اصبر حتّى تخرج العطايا فأنت مع المسلمين فأعطيك معهم، فألحّ عليه فقال لرجل: خذ بيده فانطلق به إلى حوانيت أهل السوق، ودقّ هذه الأقفال، وخذ ما في هذه الحوانيت. فقال: تريد أن تتخذني سارقاً؟ قال: وأنت تريد أن تتخذني سارقاً أن أخذ أموال المسلمين فأعطيكها دونهم؟! قال: لا تئين معاوية. قال: أنت وذلك. فأتى معاوية فأعطاه مئة ألف، فقال له: اصعد المنبر فاذكر ما أولاك عليّ وما أوليتك أنا. فصعد المنبر فحمد الله تعالى وأثنى عليه، ثمّ قال: أيّها الناس، إنّي أخبركم أنّي أردت عليّاً على دينه فاختر دينه عليّ، وإنّي أردت معاوية

١. سيأتي الحديث بتمامه قريباً فلاحظ.

٢. الصواعق المحرقة، ص ١٣٢.

وقد نصّ بعض المحققين على أن ذهاب عقيل إلى معاوية كان بعد شهادة أمير المؤمنين عليه السلام وصلح الإمام الحسن.

على دينه فاخترني على دينه.<sup>١</sup>

### [سؤال معاوية خالداً عن سبب حبه لعلي]

[وروي] أن معاوية رضي الله عنه قال لخالد بن معمر: لِمَ أَحْبَبْتَ عَلِيًّا؟ قال: على ثلاث خصال: على حلمه إذا غضب، وعلى صدقه إذا قال، وعلى عدله إذا حكم.<sup>٢</sup>

### [وصف ضرار له في مجلس معاوية]

[وهذا] معاوية يُقرّ ويعترف بفضله، ومن ثَمَّ لَمَّا استوصفه من ضرار بن جمره<sup>٣</sup> وأقسم عليه أن يصفه له، فكان من جملة ما وصفه به أنه قال:  
كان والله بعيد المدى، شديد القوى، يقول فصلاً، ويحكم عدلاً، يتفجر العلم من جوانبه، وتنطق الحكمة عن لسانه، يستوحش من الدنيا وزهرتها، ويأنس بالليل، ويستوحش بالنهار، وكان غزير الدمعة، طويل الفكرة، يعجبه من اللباس ما قصر، ومن الطعام ما خشن، وكان فينا كأحدنا، يجيبنا إذا سألناه، ويأتينا إذا دعونا، ونحن والله مع تقريبه إيانا وقربه منا لا نكاد نكلمه هيبةً له، يعظم [أهل] الدين، ويقرب المساكين، لا يطمع القوي في باطله، ولا ييأس الضعيف من عدله، ثم ذكر ما تقدم عنه أنفاً إلى أن قال في آخر مناجاته: وكان يقول: أه آه من قلة الزاد، وبعد السفر، ووحشة الطريق!  
قال: فبكى معاوية وقال: رحم الله أبا الحسن؛ لقد كان والله كذلك.<sup>٤</sup>

### [ذكر مفاخره]

[ولما وصل] إليه - كرم الله وجهه - ما فعل معاوية مع أخيه عقيل من الإكرام، وما افتخر به معاوية، قال لغلامه: اكتب إليه، ثم أملئ عليه شعراً:

وحمة سيّد الشهداء عتي  
يطير [مع الملائكة] ابن أمي

محمد النبي أخي وصهري  
وجعفر الذي يمسي ويضحى

١ . الصواعق المحرقة، ص ١٣٢.

٢ . الصواعق المحرقة، ص ١٣٢.

٣ . تقدّم بعض الكلام في ضبطه أنفاً قبل قليل.

٤ . الصواعق المحرقة، ص ١٣١ - ١٣٢ مع مغايرات طفيفة.

وبنت محمد سكتي وعرسي  
وسبطا أحمد ابناي منها  
سبقتمكم إلى الإسلام طراً  
منوط لحمها بدمي ولحمي  
فأيكم له سهم كسهمي  
غلاماً ما بلغت أوان حلمي

قال البيهقي: إن هذه الأبيات مما يجب على كل متوانٍ في عليّ حفظها ليعلم مفاخره في الإسلام.<sup>١</sup>

ومناقب عليّ ﷺ ومفاخره أكثر من أن تحصى، وهده وأدابه أظهر من أن تشهر، فمن أدابه ﷺ وهده:  
أنعم على من شئت تكن أميره، واستغن عمّن شئت تكن نظيره، واحتج إلى من شئت تكن أسيره.<sup>٢</sup>

[ومن] كلامه في النساء:

لا تطيعوا النساء أمراً، ولا تعظوا لهن سراً، ولا تدعوهن يدبرن / ٢٣ / أمراً؛ فإنهن إن تركن وما يردن أفسدن الملك، وعصين المالك، وجدناهن لا دين لهنّ في خلواتهنّ، ولا وعر لهنّ عند شهواتهنّ، اللذة بهنّ يسيرة، والحيرة بهنّ كثيرة، أمّا صوالجهنّ ففاجرات، وأمّا طوالجهنّ فعاشرات، فيهنّ ثلاث خصال من اليهود مع ما فيهن من نقض العهود: يتظلمن وهنّ ظالمات، ويحلفن وهنّ كاذبات، ويتمنن وهنّ راغبات، فاستعبدوا بالله من شرارهنّ، وكونوا على حذر من خيارهنّ.<sup>٣</sup>  
قوله ﷺ: «وجدناهنّ لا دين لهنّ» يعني كاملاً.

وقال ﷺ: استعينوا على النساء بالعري؛ فإنّ المرأة إذا عريت لزمّت بيتها. قاله في المحاسن.<sup>٤</sup>  
[ونحوه] في حديث أخرجه ابن عدي عن أنس بن مالك ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: استعينوا على النساء بالعري؛ فإنّ إحداهنّ إذا كثرت ثيابها وأحسنّت زينتها عنّ لها الخروج.<sup>٥</sup>

١. الصواعق المحرقة، ص ١٣٣.

٢. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٦٩.

٣. لم أجدّه في مصدر، ولا شك أنّ عاتنه ليس من كلام الإمام ﷺ، وروى الشيخ الصدوق في الأمالي، ح ٦، مجلس ٣٧؛ وفي من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٦١، رقم ١٧١٣؛ وفي علل الشرائع، ص ٥١٢، باب ٢٨٨، ح ١ ما يقرب منه. ولا حظ: نهج السعادة، ج ٣، ص ١٠٧، رقم ٣١ وأيضاً ج ١٠، رقم ٩٣٣. ومصدر المصنف هنا ظاهراً هو المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٠.

٤. أي المحاسن المجتمعة، لاحظ: مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٠.

٥. نحوه في كترالعمال، ج ١٦، ص ٣٧٢، رقم ٤٢٩٥٢ عن ابن عدي أيضاً، ومثله في مختصر المحاسن المجتمعة، ص



[ويعرف] منه نذب تقليل الثياب الفاخرة عن الزوجة ما أمكن حسماً للمادة.

نعم قال ﷺ في بعض خطبه: **إِنَّ اللَّهَ يوصيكم بالنساء خيراً، كَرَّرَهُ ثلاثاً<sup>١</sup> فيظهر أَنَّ الخير لهنَّ الحالة الوسطى من المأكل والمشرب والملبس.**

وروى البخاري ومسلم عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: **استوصوا بالنساء خيراً، فَإِنَّ المرأةَ خُلقت من ضلع - يعني أعوج، يشير إلى أنها خُلقت حواء من ضلع آدم الأيسر - وَإِنَّ أعوج شيء في الضلع أعلاه، فَإِنْ ذهبَ تقيمه كسرتَه، وَإِنْ تركته لم يزل أعوج، فاستوصوا بالنساء خيراً<sup>٢</sup>.**

[قال] البرماوي: أشار ﷺ بذلك إلى لسانها؛ لأنه أعلى ما فيها وهو أعوج<sup>٣</sup>.

[وقال] شيخنا: واستقامتها إمَّا بموتها أو فراقها أو بإخراستها ولو بالأمني؛ لأنهم جَوَّزوا الكذب على الزوجة لذلك.

[وعنه] ﷺ: ما استفاد المؤمن بعد تقوى الله خيراً له من زوجة صالحة، إن أمرها أطاعته، وإن نظر إليها سرتَه، وإن أقسم عليها أبرته، وإن غاب عنها نَصَحَتَه في نفسها وماله. أخرجه ابن ماجه<sup>٤</sup> عن أبي أمامة الباهلي رضي الله عنه.

[وعنه] ﷺ: **أعظم النساء بركةً أحسنهنَّ وجهاً وأقلهنَّ مهراً<sup>٥</sup>.**

[وقال] ﷺ: **لرجل: ألك زوجة؟ قال: لا. قال: ولا جارية؟ قال: لا جارية. قال: وأنت موسر بخير؟ قال: وأنا موسر بخير. قال: أنت من إخوان الشياطين! لو كنت من النصارى لكنت من رهبانهم، إنَّ من سُنَّتنا النكاح، شراركم عزَّابكم وأراذل موتاكم عزَّابكم<sup>٦</sup>.**

١٧٠ ص.

١. المعجم الكبير، ج ٢، ص ٢٧٤، رقم ٤٤٨.

٢. كنز العمال، ج ١٦، ص ٣٧٢، رقم ٤٤٩٥٥ عن البيهقي في السنن الكبرى؛ وتحت الرقم ٤٤٩٥٨ من صحيح مسلم. ومصدر المصنف هو المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٠؛ ورواه البخاري في صحيح البخاري، رقم ٣٣٣١ و ٥١٨٦ واللفظ له.

٣. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧١.

٤. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٩٤، رقم ١٨٥٧؛ وعنه الصفوري في المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧١.

٥. لم أجده، ومصدره المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧١.

٦. نحوه في بستان العارفين، ص ٥٢ ومسند أحمد وكنز العمال وغيرها، وسيأتي نحوه قريباً عن البيهقي. والحديث في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧١ لكن إلى قوله «رهبانهم».

وقال صاحب الزبدة:

شراكم عزابكم جاء الخبر أراذل الأموات عزاب البشر

[قال] في المحاسن: ورأيت في البستان<sup>١</sup> للعلامة السمرقندي أن رجلاً شاور داوود عليه السلام فقال: شاور ولدي سليمان، فخرج إليه فوجده صغيراً يلعب مع الصبيان فشاوره فقال: عليك بالذهب الأحمر أو الفضة البيضاء، واحذر الفرس أن يضربك. فلم يفهم كلامه فسأل داوود عن ذلك فقال: أما الذهب الأحمر فالمرأة البكر، والفضة البيضاء فالثيب الشابة، والفرس: العجوز أو التي لها ولد.

وفي الحديث الشريف: احذروا الحسناء العقيم، وعليكم بالسوداء الولود.<sup>٢</sup>  
وروى الخطيب البغدادي<sup>٣</sup> عن عائشة، وأبو داوود في مراسيله عن عروة مرسلًا: تزوجوا النساء؛ فإنهن يأتين بالمال. ورواه البزار أيضاً.  
وروى البيهقي في شعب الإيمان<sup>٤</sup> عن أبي أمامة: تزوجوا؛ فإنني مكأثر بكم الأمم، ولا تكونوا كزهبانية النصارى.

وروى الطبراني في الكبير<sup>٥</sup> عن ابن مسعود: تزوجوا الأبقار؛ فإنهن أعدت أفواهاً، وأنتق أرحاماً - أي أكثر أولاد - وأرضى باليسير أي من الجماع وغيره.  
وروى أبو داود<sup>٦</sup> والنسائي عن معقل بن يسار: تزوجوا الودود الولود؛ فإنني مكأثر بكم.

فائدة: قال الأطباء: إذا أردت أن تعلم أن المرأة عقيم أم لا فمرها أن تتحمل / ٢٤ / بثوم في قطنه وتمكث سبع ساعات، فإن فاح من فمها رائحة الثوم فعالجها بالأدوية فإنها تحمل، وإلا فلا. قال الإمام الرازي: «وهو مجرب كذلك» انتهى. ذكره الدميري في

١. بستان العارفين، ص ٩٥، باب ١٥٤؛ وعنه في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٢.

٢. مختصر المحاسن المجتمعة ص ١٧٦ وفيه: ذروا الحسناء... عليكم السوداء.

٣. في تاريخ بغداد، ج ٩، ص ١٤٧ ترجمة سلم بن جنادة، واللفظ له؛ المراسيل لأبي داوود، ص ١٨٠ رقم ٢٠٣؛ كشف الأستار، ج ٢، ص ١٢٩، رقم ١٤٠٢ عن عائشة.

٤. لم أجده في شعب الإيمان حسب الفهرس، ورواه البيهقي في السنن الكبرى، ج ٧، ص ٧٨ باب الرغبة في النكاح.

٥. المعجم الكبير، ج ١٠، ص ١٤٠، ح ١٠٢٤٤.

٦. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٢٢٠، رقم ٢٠٥٠؛ سنن النسائي (المجتبى)، ج ٤، ص ٤٦.

حياة الحيوان<sup>١</sup> قبيل ذكر خلافة الصديق.

...وأدوية الحمل كثيرة جداً يخرجنا جلها عن المقصود.

[وفي الحديث]: اظفر بذات الدين تربت يداك<sup>٢</sup> أي افتقرت يداك إن لم تظفر بذات الدين، فينبغي أن يتحرى ذات الدين والنسب الفاخر؛ لأن العرق نزاع ينزع إلى أصله، ولا يغتر بالجمال والمال؛ من تزوج امرأة لأجل مالها وجمالها أذهب الله مالها وجمالها، فعلى هذا قوله: «تربت يداك» دعاء عليه لكونه أخطأ الإصابة المرضية، وأخلد إلى شهوة النفس الدنية، أو أنها كلمة تُذكر للمبالغة ولا يراد بها السوء كقولهم: «قاتله الله ما أشجع» - قاله الماوردي -<sup>٣</sup>، أو أنها تقال للزجر كما في «نكلك أمك».

[وعن] ابن العماد: اظفر بذات الدين تربت يداك؛ أي ظفرت بنعمة الدنيا والآخرة، فاليدان كناية عن نعمتين في الدنيا والآخرة. قاله في المحاسن.

وفي هذا الأخير تأمل. (هـ: لعله أي إن ظفرت بذات الدين فقد ظفرت بنعمتي الدنيا والآخرة، وإن لم تظفر بها فاتك حصول هاتين النعمتين المكنى عنهما باليدين فتأمل).

[و] كما أنه يختار لنفسه شابة دينة، فكذلك يختار لكريمته شابة دينة، فلو زوجها لشيخ لم يصح؛ قاله الروياني<sup>٤</sup>. ولكن العمل على خلافه؛ أي: فيصح تزويجها من شيخ وإن كانت شابة، لكنه خلاف الأولى؛ لما تقدم.

[و] في تزويج ابنه الصغير عمياء أو عجوزاً أو فاقدة بعض الأطراف وجهان، حكاهما في الروضة، ومقتضى كلام الشرحين ترجيح الصحة، وهو مخالف لنص الإمام على المنع، كما نقله جمع متأخرون ورجحوه، وقيد الشافعي عليه السلام العجوز بالغانية، [قال] البلقيني: ولا بد منه لتخرج ذات الأربعين؛ فإن فيها بعض الطراوة.<sup>٥</sup>

١. حياة الحيوان، ج ١، ص ٦١ في عنوان «الإنسان».

٢. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٣؛ وفي غريب الحديث، ج ٢، ص ٩٣: عليك بذات الدين تربت يداك.

٣. لعله مذكور في كتابه الأمثال والحكم، والنقل هنا من المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٣.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٣.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٤.

[وعن بعض] العلماء: ولا تتوقف الكفاءة على الغنى بالمال، بل قليل المال وكثيره في الكفاءة سواء، أي فلا يتوقف الغنى من تزويجه بامرأة دينة فقيرة، وهي كذلك لا تتوقف من تزويجها برجل دين فقير؛ فقد خطب رسول الله ﷺ بنت رجل من الأنصار لجلييب الأنصاري ﷺ فقال: يا رسول الله، حتى أستأمر أمها - أي وكان جلييب فقيراً من جهة المال وكان في منظره بعض نكارة - فلما استأمرها قالت: والله لا أزوج ابنتي جلييباً، فقالت البنت من خدرها: أفتردوا على النبي ﷺ أمره، ادفعوني إليه فلن يضيعني الله تعالى. فأخبر أبوها النبي ﷺ بقولها فقال: اللهم صبّ عليهما الخير صبّاً صاباً، ولا تجعل عيشهما كدأكدأ، فزوجهها به، فلما خرج النبي ﷺ إلى بعض غزواته قال: هل تفقدون من أحد؟ قالوا: فلاناً وفلاناً. ثم قال: هل تفقدون من أحد؟ قالوا: لا. قال: لكني أفقد جلييباً فاطلبوه في القتلى، فوجدوه عند سبعة قتلهم ثم قتلوه، فقال ﷺ: هذا متي وأنا منه، فوضعه على ساعديه، ثم حفروا قبره وما له سرير إلا ساعدَي رسول الله ﷺ. ١

[قوله] المال مع وجود الدين وحسن الأدب والنسب لا يُنقص مقدار الرجال عند ذوي الكمال والرتب، قال الإسكندر ذو القرنين:

حركات الفلك أدق أن تُبقي على ذي نعمة نعمة، أو تُديم على ذي نعمة نعمة، فلتكن همة العاقل انتهاز الفرص في صحة الآجال بتقليد أعناق الرجال؛ فإن النعمة قد تزول، إتماً ببناء وجزاء يعول، أو بشكر يطول، والأيتام بصحائف الدهر مرقومة بالمدح والذم، فارحموا من له بيت في الأصل، أو قدّم في المروءة، ولا يفرّنكم سوء حاله وانقلاب الزمان؛ فإنه قد يعود والسلام.

...يجب على الموسر في كل أسبوع لزوجه رطلان من اللحم، و[على] المعسر رطل، و [على] [ال] متوسط رطل ونصف، ويسنّ! في يوم الجمعة؛ لأنه أولى بالتوسعة - قاله في المحاسن -

...ابن طرخان في الطب النبوي: قال عليّ ﷺ: كلوا اللحم؛ فإنه يصفّي اللون ويحسن

الخلق، وزاد أبو الليث: ويزيد / ٢٥ / في السمع، ومن تركه أربعين يوماً ساء خلقه، ومن أكله أربعين يوماً قسا قلبه.<sup>١</sup>

فينبغي التوسط في استعماله تارةً وتارةً.

قال محمّد بن واسع: أكل اللحم يزيد في البصر.

قال الزهري: أكل اللحم يزيد سبعين قوّة.

وروى ابن عساكر عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال: قال رسول الله ﷺ: أكل

اللحم يحسّن الوجه ويحسّن الخلق.<sup>٢</sup>

وأجوده لحم الضأن، ثم أجود لحم الضأن لحم الظهر؛ لقوله ﷺ: أطيب اللحم لحم

الظهر. رواه ابن ماجة<sup>٣</sup>، ومنه الرقبة، بل هي أجوده نفعاً؛ لقربها من محل المرعى والأكل،

نعم كان ﷺ يعجبه الذراع.<sup>٤</sup>

واختلفوا في تفضيل اللحم على اللبن:

فذهب قوم إلى أنّ اللبن أفضل من اللحم؛ لأنه الفطرة، ولأنه ﷺ كان يقول بعد

الأكل من كل شيء: اللهم بارك لنا فيه، وعوّضنا خيراً منه، إلا اللبن؛ فإنه كان يقول فيه: وزدنا

منه.<sup>٥</sup>

وذهب قوم إلى أنّ اللحم أفضل لقوله ﷺ: أفضل طعام الدنيا والآخرة اللحم؛ رواه

العقيلي وأبو نعيم في الحلية عن ربيعة بن كعب<sup>٦</sup>.

وقال ﷺ: خير طعامكم الخبز، وخير فاكهتكم العنب. رواه الديلمي في مسند الفردوس<sup>٧</sup>

عن عائشة.

قال في الجلال:

١. نحوه في الطب النبوي لابن القيم، ص ٢٨٩ أول حرف اللام؛ ووسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٢، رقم ٣١١١٣.

٢. كنز العمال، ج ١٥، ص ٢٨٢، رقم ٤١٠٠٥ عن ابن عساكر. وكان هذه الرواية بهامش النسخة.

٣. سنن ابن ماجة، كتاب الأطعمة، باب ٢٨، ح ٣٣٠٨.

٤. سنن ابن ماجة، ج ٢، ص ١٠٩٩، باب أطائب اللحم.

٥. سنن ابن ماجة، ج ٢، ح ١١٠٣، ح ٣٢٢٢ نحوه.

٦. ومثله في كنز العمال، ج ١٥، ص ٢٨٢، رقم ٤١٠٠٤؛ وحلية الأولياء، ج ٥، ص ٣٦٢ في ترجمة عبد الملك بن عمر بن

عبد العزيز.

٧. فردوس الأخبار، ج ٢، ص ٢٨٣، رقم ٢٧٠٥.

اعلم أنّ لحوم الخصيّان أوفق لمزاج الإنسان من لحوم الفحل غير الخصيّ، ومثل لحم الفحل لحم الإناث؛ لأنّ لحم الذكر أخفّ من الأنثى، ولحم الأسود منه أخفّ من الأبيض وأجود وألذّ، والأحمر من اللحم أكثر غذاءً من السمن وأقلّ فضولاً وأبطأ نزولاً؛ والأكارع معتدلة صالحة للمحمومين ولمن به نفث دم كبشرات! والرؤوس غير معتدلة، بل هي حارّة رطبة كثيرة الغذاء، تزيد المنى [ظ] وتضرّ بالمعدة؛ والضروع - جمع ضرع وهو الثدي - باردة رطبة كثيرة الغذاء غليظة الطبع بطيئة الهضم؛ وكذلك الخصيّتان وهي تزيد في المنى؛ واللسان معتدلة الطبع والهضم؛ والكروش والأمعاء قليلة الغذاء رديئة الطبع مولدة للبلغم؛ والكبد كثير الغذاء محمود الدم، والمشويّ منه عاقل أي ماسك للبطن؛ والطحال - ككتاب - رديء الكبوس! مولد للسوداء؛ والكلى باردة يابسة غليظة الطبع خبيثة الطعم لأنّها محل البول؛ والسمن - وهو دهن - بالبدن الظاهر! والألية حارّة رطب، يُلين البطن، ويزيد في المنى، رديء الغذاء بلغمي الطبع؛ والشحم حارّ رطب أقلّ رطوبةً من السمن؛ والألية ينفع من خشونة الحلق، ويرخي المعدة؛ ثمّ معّ العظام مُلّين للمزاج كثير الغذاء، يزيد في المنى، ويرخي المعدة أيضاً.

...إنّ لحم الضأن من بين لحوم الأنعام معتدل إلى الطراوة والرطوبة، والحوالي منه أرطب وأجود؛ ولحم الجدي الرضيع موافق لجميع الناس؛ ولحم المعز رديء الغذاء، يكثر السوداء؛ ولحم البقر يابس بارد كثير الغذاء غليظ الطبع، يولد السوداء، وكثيراً من الداءات كالتبّهق والجرب والسرطان والوسواس، فإذا أكل يُكثير له الفلغل والزنجبيل فإنّه يزيل ضرره؛ وكذلك المعز [ظ] يورث النسيان، ويفسد الدم، ويورث البلغم، ويخبل الأولاد؛ ولحم الدجاج حميد صالح خصوصاً الحديثة التي لم تبض؛ فإنّه يقوي العقل ويزيد في الدماغ؛ ولحم الديك العتيق ينفع من القولنج، وهو داء الاعزاء [؟].

[ومن حكمه] المأثور عنه كرم الله وجهه: مَنْ أكل كلَّ يومٍ إحدى وعشرين زبيبة حمراء لم يرفي جسده ما يكره ويزكيه.<sup>١</sup>

[وعنه] عليه السلام: نعم الطعام الزبيب: يشدّ العصب، ويذهب الوَصَب، ويطفئ الغضب، ويطيب النكهة، ويذهب بالبلغم، ويصفي اللون.<sup>٢</sup>  
[الْوَصَب] المرض، والنَّكْهَةُ: رائحة الفم.

١ . مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٤؛ ونحوه في وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٢٦، رقم ٣١٠٦٣؛ وسيعيده نقلاً عن ابن عبد البر وابن الجوزي.

٢ . كترالعمال، ج ١، ص ٤٢، رقم ٢٨٢٦٦ عن مصادر؛ وسيأتي قريباً عن أبي نعيم في حلية الأولياء وابن الجوزي.

وفي حديث آخر: عليكم بالزيب؛ فإنه يكشف المرّة، ويحسن الخلق، ويطيب النفس، ويذهب بالهم<sup>١</sup>.

المجربّ أكله على الريق مع الخبز اليابس أو نحوه يُذهب الصفراء والدوخة .  
وفي الطب النبوي: أكله على الريق ينفع من علل كثيرة، ويقوّي الكبد والمعدة، وينفع من وجع الحلق والصدر والرئة، ويخصب البدن البارد.

[وفي] كتاب شريعة الإسلام: من أكله بالعنب / ٢٦ / يغضب الشيطان.

[وقال] أبو نعيم: العنب يقوّي البدن، والمقطوف بعد يومين أكله أنفع من المقطوف في يومه، وكان ﷺ يحبّ من الفاكهة العنب ومن الأشربة الحلو البارد.  
وأما: حديث نعم الطعام الزيب... إلى آخره [الذي] رواه أبو نعيم في الحلية وابن الجوزي من حديث زياد بن أبي هند مرفوعاً، [ومثله الحديث]: عليكم بالزيب؛ فإنه يكشف المرّة... إلى آخره<sup>٢</sup> [فقد] قال العلامة الشيخ عبد الرحمن بن داود الحنبلي في كتابه نزهة النفوس والأفكار في خواص الحيوان والنبات والأشجار: «هذان الحديثان لا يصحّان». وقوله «يكشف المرّة» يعني السوداء.

وعن عليّ بن أبي طالب - كرم الله وجهه - أنه قال: من أكل كلّ يوم إحدى وعشرين زيبية... إلى آخره<sup>٣</sup> رواه ابن عبد البر وابن الجوزي من حديث النزال بن سبرة موقوفاً على عليّ بن أبي طالب إلا أنه قال: من أكل إحدى وعشرين زيبية من غير تقييده بحمراء وتأخير قوله «كلّ يوم»، وبدل قوله «لم ير في جسده»: لم ير في جوفه شيئاً يكرهه.

وذكر ابن الجوزي بسنده عن أبي جعفر المنصور أنه قال:

كلوا الزيب، واطرحوا عجمه؛ فإنّ في عجمه داء، وفي شحمه دواء - وقال: - هكذا حدثني أبي عن أبيه عن ابن عباس أنه أمره بذلك.

وأجوده ما كثر جسمه، وسمن شحمه، ورقّ قشره، وصغر حبّه يعني عجمه، وشحمه حارٌّ رطب في الأولى، جيّدٌ للحفظ؛ كما روى ابن الجوزي بسنده عن الزهري أنه قال: من أحبّ أن يحفظ الحديث فليأكل الزيب.

١. كنز العمال، ج ١٠، ص ٤١، رقم ٢٨٢٦٥ عن أبي نعيم عن عليّ، مع زيادات.

٢. تقدم الحديثات قريباً.

٣. تقدم آنفاً.

وينفع المبرودين، ويخرج سريعاً، وليس له نفع رديء مؤلم عسر الخروج بل سهل الخروج، وإذا أكل شحمه فقط وافق قصبه الريه، ونفع من السعال ووجع الكلى والمثانة وطيب النكهة. ويُدَقُّ الزبيب الأسود مع ألية الضأن، ويضمد بها الداحس والخُراج والدمل، فينفع من ذلك، ويُنزَع عجم الأحمر ويطبخ حتى يتَهَرَأ ويضمد به للطرفة فتبرأ - انتهى كلامه -.

[ومن كلامه] رضي الله عنه وكَرَم وجهه: كلوا الرمان بلُبِّهِ؛ فَإِنَّهُ يَدبِغ المعدة<sup>١</sup>.

[وعن] جعفر الصادق عليه السلام: أكل الرمان ينور القلب<sup>٢</sup>.

[وعن] ابن عباس عليهما السلام: ما لقتحت رمانة قط إلا بقطرة من ماء الجنة<sup>٣</sup>.

[وفي] الحديث: ما من حبة منها تقوم في جوف رجلٍ إلا أنارت قلبه، وأخرست عنه شيطان

الوسوسة أربعين يوماً<sup>٤</sup>.

[وفي] حديث آخر: مَنْ أكل رمانةً حتى يستتمها نور الله قلبه أربعين يوماً<sup>٥</sup>.

وفي الطب النبوي أنه جيد للمعدة مقوؤها، نافع للحلق والصدر والريه والسعال، وله خاصية عظيمة إذا أكل بالخبز، وطعام حامضه ينفع المعدة، ويقطع الإسهال، ويزيل الصفراء، ويطفئ حرارة الكبد، ويقوي الأعضاء.

[ومن] منافعه أن الحية وغيرها من الهوام تهرب من قشره كما تهرب من دخان

خشبه؛ قاله في المحاسن<sup>٦</sup>.

[ومن] ذلك ما ذكره ابن داود الحنبلي في نزهة النفوس والأفكار: إذا خلط ورقه مع

الحنطة حفظها من السوس.

[وفي] المحاسن:

ومن بلع منه عند انقاده على قدر الحمص سبع حبات يوم الأحد قبل طلوع الشمس أمن من

الرمد سنة كاملة، وقيل سبع سنين، وقيل ثلاث سنين - والله أعلم -.

١. سيأتي من المصنف ذكر مصدر الحديث قريباً.

٢. لم أجده، ونحوه ورد عن أمير المؤمنين عليه السلام وأولاده فلاحظ: وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ١٥٢ - ١٥٩.

٣. بستان العارفين، ص ٢٩.

٤. نحوه في طب الأئمة عليهم السلام، ص ١٣٤ عن أمير المؤمنين.

٥. نحوه في عدد من الأحاديث فلاحظ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ١٥٢ - ١٥٩.

٦. أي المحاسن المجتمعة.



قوله: «كلوا الرمان بلبه، فإنه يديغ المعدة المتقدّم عن عليّ عليه السلام رواه ابن الجوزي بسنده عنه ولفظه: عن عليّ: كلوا الرمان بشحمه؛ فإنه دباغ المعدة.<sup>١</sup>

[وروى] عنه أنه قال: عليكم بالرمان الحلو؛ فإنه يصيغ المعدة.<sup>٢</sup>

[قال] ابن داوود الحنبلي [في النزّه]: وإذا طبّخ ماء الرمانين إلى أن يشخن واكتحل به أذهب الحكّة والجرب من العين، وزاد في قوة البصر، والرمان الحامض بارد يابس لطيف مقبض، وإذا استخرج ماؤه وشحمه وطبخ بيسير غسل حتى يصير كالمرهم واكتحل به قطع الصفرة من العين، ونقاها من الرطوبات الغليظة.

أما حديث: ما من رمانة من رمانكم إلا وهي ملقحة بحبة من رمان الجنة<sup>٣</sup> هكذا ذكره ابن داوود الحنبلي بهذا اللفظ عن الحافظ ابن الجوزي وغيره من حديث ابن عباس موقوفاً وهو أشبه من المرفوع، ولفظه مخالف لما قاله في المحاسن: ما لقحت رمانة قط إلا بقطرة من ماء الجنة، كما تقدم، [قال]:

وهو - أي الرمان يعني الحلو - حارٌّ رطب، وقيل: بارد رطب موافق لمزاج الروح، ويعين على الباه، وماؤه / ٢٧ / ملّين البطن، وغشاؤه [ظ] فاصل جيّد الكيموس [ظ]، وأكله بعد الطعام أولى من قبله، وإدمان أكله يُذهب الصفرة من الوجه - انتهى - .

[ومن كلامه] وفوائده - رضي الله عنه وكرم وجهه - أنه قال فيما رواه عن النبي صلى الله عليه وآله: خير الدواء القرآن. أخرجه ابن ماجه<sup>٤</sup> عنه؛ كذا أخرجه الحافظ السيوطي في جامعه<sup>٥</sup>.

وتقدّم في مناقب عثمان: عليكم بالشفاءين: العسل والقرآن.<sup>٦</sup>

وروى الطبراني في الكبير<sup>٧</sup> والبيهقي في شعب الإيمان عن أوس بن أبي أوس الثقفني: قراءة الرجل القرآن في غير المصحف ألف درجة، وقراءته في المصحف تضاعف على ذلك إلى

١. المحاسن للبرقي، ج ٢، ص ٥٤٢، ح ٨١٣٩ ونحوه في بستان العارفين، ص ٢٩.

٢. نحوه في وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ١٥٥ عن جعفر الصادق عليه السلام.

٣. كنز العمال، ج ١٢، ص ٣٤٢، رقم ٣٥٢٢٤ عن ابن عدي وابن عساكر.

٤. سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١١٥٨، ح ٣٥٠١، باب ٢٨ من كتاب الطلب. عنه الصفوري في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٤.

٥. الجامع الصغير، ج ١، ص ٦١٨، رقم ٤٠٠٧ وقال: حديث ضعيف.

٦. سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١١٤٢، رقم ٣٤٥٠ باب العسل من كتاب الطب.

٧. المعجم الكبير، ج ١، ص ٢٢١، رقم ٦٠١، ومجمع الزوائد، ج ٧، ص ١٦٥ عن شعب الإيمان.

ألقي درجة؛ لما تقدّم أنّ النظر إلى المصحف عبادة، وأنّ القارئ نظراً يشغل جميع حواسّه في القراءة فاستحقّ التضعيف.

(هـ: قال الغزالي في [الإحياء: قراءة القرآن] في المصحف أفضل [إذ يزيد في العمل] البصر وتأمل [المصحف وحمله] فيزيد الأجر بسببه، [وقد قيل: الختمة] من الصحف بسبع [لأنّ النظر في] المصحف عبادة، [و] خرق عثمان مصحفين لكثرة قراءته منهما، وكان الكثير من الصحابة يقرؤون من المصحف، ويكرهون أن يخرج يوم ولم ينظروا في المصحف. وقال عليّ عليه السلام: ثلاث يزدن في الحفظ ويذهبن البلغم: السواك والصوم وقراءة القرآن.<sup>١</sup> قاله في شرح الطريقة المحمدية للعارف النابلسي، ومن خطه نقلت).<sup>٢</sup>

وقال عليه السلام: إنّ القرآن هو الغنى الذي لا غناء بعده، ولا فقر معه. ذكره الإمام الغزالي في الإحياء.<sup>٣</sup>

ولا خفاء ولا شكّ ولا ريب أنّ القرآن العزيز هو الشفاء الأعظم بنصّه المقدّس، ﴿ولا يئسك مثل خبير﴾.

وقال أنس بن مالك رضي الله عنه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما نزلت سورة من القرآن جملةً واحدةً عليّ إلا هذه السورة -يعني سورة الأنعام-، ولقد بُعث بها جبريل إليّ من السماء مع خمسين ألف ملك تحفّها حتى أقرّوها في صدري كما يقرّ الماء في الحوض، ولقد أعزّني الله وإياكم بها عزّاً لا يذلّنا بعده أبداً. ذكره الرازي في تفسيره.<sup>٤</sup>

(هـ: وأخرج ابن قانع في معجم الصحابة<sup>٥</sup> عن رجاء الغنوي: استشفوا بما حمد الله تعالى به نفسه قبل أن يحمده خلقه، وبما مدح الله به نفسه، [قلنا: وما ذاك يا نبيّ الله بأبي وأمي؟ قال: [الحمد لله] و [قل هو الله أحد] [فمن لم يشفه القرآن فلا شفاء له]]. ذكره الحافظ السيوطي في جامع الصغير.<sup>٦</sup>

١. إحياء علوم الدين، ج ١، ص ٣٢٣، كتاب آداب تلاوة القرآن، باب ١.

٢. انتهى الهامش، وكان بعض ما فيه غير مقروء، فأصلحناه على الإحياء.

٣. والنقل هنا من المحاسن المجتمعة، كما في موجزه ص ١٧٤. وفيه: لا غناء.

٤. التفسير الكبير، ج ١٢، ص ١٤١ أول سورة الأنعام؛ وعنه الصفوري في مختصر محاسن المجتمعة، ص ١٧٥.

٥. معجم الصحابة، ج ٤، ص ٤٢٤ ترجمة رجاء الغنوي.

٦. الجامع الصغير، ج ١، ص ١٢٩، رقم ٩٧٧، وما بين المعقوفين الأول هو من كتاب ابن قانع، أما الثاني فمنهما.

قال الحافظ المناوي في شرحه<sup>١</sup>:

أي اطلبوا الشفاء من الأمراض الجسمية والمعنوية<sup>٢</sup> بكتابة أو بقراءة الذي حمد الله تعالى به نفسه - أي وصفها وأنتى عليها به - قبل أن يحمده خلقه [وبما مدح الله تعالى به نفسه: ﴿الحمد لله﴾ و ﴿قل هو الله أحد﴾ يعني بسورتي الحمد والإخلاص، ومقصوده بيان أن لتينك السورتين أثرًا في الشفاء أكثر من غيرهما، وإلا فالقرآن كله شاف]<sup>٣</sup>.

قال البرماوي:

إن لبيد بن ربيعة رضي الله عنه القائل:

ألا كلُّ شيءٍ ما خلا الله باطل  
[وكلُّ نعيمٍ لا محالة زائل]

كان من فحول الشعراء في الجاهلية، ثم أسلم وصحب النبي ﷺ، وعاش مئةً وأربعاً وخمسين سنة، وقال: «تركْتُ الشعرَ فَعَوَّضَنِي اللهُ القرآنَ». مات في خلافة عثمان<sup>٤</sup>.

وَتَقَدَّمَ ما يدلُّ على قِدَمِ سَنَةِ في قصة الربيع بن زياد العبسي والنعمان بن المنذر، وكان صغيراً مع قومه، ومقاتله للنعمان وهجوه للربيع مع صغر سنه آنذاك. وفي البخاري<sup>٥</sup> أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ شَبَّهَ قَارِئَ الْقُرْآنِ إِذَا كَانَ مُؤْمِناً بِالْأُتْرُجَةِ.

[قال] اللميري في حياة الحيوان<sup>٦</sup>:

وجه الشبه بالأترجة أن البيت الذي فيه الأترج لا يدخله الجن، فكذلك القلب الذي فيه القرآن لا يدخله الشيطان.

ومما نقل عن سيدنا قطب دائرة الوجود الشيخ عبد الغني النابلسي أنه كان يقرأ [عليه] بعض أفاضل الجن، فاتفق أنه أهدي إليه أترج من بعض أصدقائه في سواحل الشام، فمكث مدة ولم يأت ذلك التلميذ الجنّي حتّى نفذ الأترج من عنده، فلمّا حضر سأله عن غيبته فقال: يا سيدي، إنّا لا ندخل بيتاً فيه الأترج، ونُقل

١. أي: التيسير بشرح الجامع الصغير، ج ١، ص ١٤٦ وكان هذا النقل والذي قبله في هامش النسخة وقد ذهب بعضه عند التصوير، فاستغنى بالأصل المطبوع.

٢. في المصدر: والقلبية.

٣. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٥.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٥.

٥. صحيح البخاري، «باب فضل القرآن على سائر الكلام» من كتاب التفسير، ج ٦ ص ٢٣٥: ومثل الذي يقرأ القرآن كالأترجة طعمها طيب...، وعنه مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٥.

٦. حياة الحيوان، ج ١، ص ٣٠٥: الجن. وعنه مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٦.

مثله عن العارف الشمراوي رحمه الله.

قال البرماوي في شرح البخاري:

الأترج أفضل الثمار؛ لكبر جرهما، وحسن منظرها، وطيب مطعمها، ولين ملمسها، ولونها يسر الناظرين، وأكلها يفيد بعد الالتذاذ طيب النكهة، ودباغ المعدة، وقوة الهضم، ويحتظي بها الذوق والشمّ واللمس والسمع والبصر.<sup>١</sup>

قال الإمام أبو الليث في البستان<sup>٢</sup>:

النظر إلى الأترج والحمام الأحمر وموضع السجود ووجه الوالدين والخضرة والماء الجاري يقوي البصر.

وكان رحمه الله يحبّ النظر إلى الأترج.

وقال رحمه الله: عليكم بالأترج؛ فإنه يشدّ القواد. أخرجه الديلمي في مسند الفردوس<sup>٣</sup> عن عبد الرحمن بن ذلهّم - بفتح الدال المهملة وسكون اللام وفتح الهاء - متعضلاً، والمعضمّل [ظ] ما سقط من إسناده اثنان فصاعداً مع التوالي، ذكره العلامة الشمس البلباني<sup>٤</sup> في نخبة الفكر. كذا بخطه.

وذكر ابن طرخان في الطب النبوي:

غضب بعض الملوك على قوم فأمر لهم بطعام واحد، فاختروا الأترج فسئلوا عن ذلك؟ فقالوا: لأنه ريحان، وقشره طيب، ولحمه فاكهة، وحامضه إدام، وحبّه ترياق.<sup>٥</sup>

وقال في الموجز: حامضه يسكن الصفراء، ويجلو اللون، وينفع من الوباء، انتهى.

وكذا قشره، وكذا هو إذا كان في البيت يمنع الطاعون بخاصية فيه.

وقال الإمام الحافظ الذهبي في الطب النبوي<sup>٦</sup>: من أكل الأترج ليلاً فانحول فلا يلو من

إلا نفسه. انتهى.

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٦.

٢. بستان العارفين، ص ٥٤، باب ٨٧.

٣. فردوس الأخبار، ج ٣، ص ٥٩، رقم ٣٨٧٨.

٤. في معجم المؤلفين، ج ٩، ص ١٠٠: محمد بن بدر الدين البلباني شمس الدين فقيه محدث قارئ مجود... توفي سنة ١٠٨٣.

٥. نحوه في الطب النبوي لابن القيم، ص ٢٢٠.

٦. طبع بهامش تسهيل المنافع، ولم يكن للكتاب فهرسة حتى نعرف موضع الكلام فيه، ولم يذكره في باب الأترج منه.

[وروى] بن جُميع - مصغراً - في معجمه<sup>١</sup>، والضياء المقدسي<sup>٢</sup> عن أنس بن مالك رضي الله عنه عن رسول الله ﷺ أنه قال / ٢٨ / : القراء عرفاء أهل الجنة، أي رؤساؤهم. قاله الشمس البلباني.

[وروى] ابن حبان<sup>٣</sup> وصححه [هـ] والبيهقي في الشعب<sup>٤</sup> عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، والطبراني في الكبير<sup>٥</sup> والبيهقي في الشعب<sup>٦</sup> أيضاً عن ابن مسعود رضي الله عنه: القرآن شافع مشفع، وما حل - أي مخاصم لمن لا يعمل به؛ قاله البلباني - مُصدّق بفتح الدال المشددة<sup>٧</sup>. من جعله أمامه قادة إلى الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار، أي من تأدب بأدابه واتمّر بأوامره وانتهى بمناهيه قاده أي أخذه بيده وأدخله الجنة، ومن كان بعكس ذلك ساقه كما يساق الحمار حتى يدخله النار.

(هـ: أي صادق مصدق، والمراد بقوله «ما حل» لازمه؛ إذ المَحَلّ العقوبة والنكال، ويقال: الكيد والمكر، يقال: «فلان مَحَلّ بفلان» إذا انتهى به إلى السلطان وعرضه للهلاك، ومنه «شديد المحال»، ولا شك أن القرآن العزيز حجة لك أو عليك. انتهى.

وقال العارف النابلسي في شرحه على الطريقة المحمدية:

«وما حل» أي القرآن يعني خصماً محلاً، وقيل: معناه شاع، من قولهم «محل بفلان» إذا سعى به إلى السلطان.

قال في القاموس<sup>٨</sup>: محل به - مثثلة الحاء - مَخْلًا ومِحَالًا: قاده بسعاية إلى السلطان، وما حَلَّه مُمَاحِلَةً ومِحَالًا: قاواه حتى يتبين أيهما أشد. انتهى.

وقوله «مصدّق» بصيغة اسم المفعول، والمعنى أن القرآن خصم يخاصم عن قارئه العامل به يوم القيامة فيصدقه الحق تعالى في مخاصمته عنه ومحاولته، أو ساع بقارئه الغير عامل به

١. معجم الشيوخ، ص ١٢٤، ترجمة محمّد بن منصور الطرسوسي.

٢. الأحاديث المختارة، ج ٦، ص ١٠٠، رقم ٢٠٨٤.

٣. صحيح ابن حبان، ج ١، ص ٣٣١، رقم ١٢٤.

٤. شعب الإيمان، ج ٢، ص ٣٥١، رقم ٢٠١٠ وفيه: فمن جعله.

٥. المعجم الكبير، ج ١٠، ص ١٩٨، رقم ١٠٤٥٠.

٦. لم أجد في شعب الإيمان، ومثله في كتر العمال، ج ١، ص ٥١٦، رقم ٢٣٠٦.

٧. معجم الشيوخ، ص ١٢٤، ترجمة محمّد بن منصور الطرسوسي.

٨. القاموس المحيط، ج ٤، ص ٥٠، وفيه: كاده بسعاية.

إلى ربه فيقبل تعالى سعائته فيه، أو بقرائه العامل به إلى الحق تعالى ليرفع درجاته في مقامات القرب لديه، ولا يرد الحق تعالى سعائته، بل يصدقه في كل ما سعى به. انتهى كلام شرح الطريقة المحمدية.)

وروى الطبراني في الأوسط<sup>١</sup> عن عمر بن الخطاب [قال: قال رسول الله ﷺ]: القرآن ألف ألف [حرف] وسبعة وعشرون ألف حرف، فمن قرأه صابراً أي على العمل بما فيه كما تقدم، محتسباً أي قاصداً بتلاوته وجه الله تعالى لا غير، كان له بكل حرف زوجة من الحور العين.

وروى البيهقي في الشعب<sup>٢</sup> عن رجل من الصحابة - وجهه غير ضار؛ لأن الصحابة رضوا كلهم عدول ثقات<sup>٣</sup> - [عن النبي ﷺ]: القرآن هو النور المبين، والذكر الحكيم، والصراف المستقيم.

[وروى] السجزي في الإبانة والقضاعي<sup>٤</sup> عن علي بن أبي طالب: القرآن هو الدواء. ومن كلامه - رضي الله عنه وكرم وجهه - وفوائده: أن رجلاً قال: قرأت القرآن على علي بن أبي طالب فلما بلغت الحواميم قال: قد بلغت عرائس القرآن، ثم قال: أمرت على دعائي، فقال: اللهم إني أسألك إخبارات المخبتين، وإخلاص الموقنين، ومرافقة الأبرار، واستحقاق حقائق الإيمان، والغنيمة من كل بر، والسلامة من كل إثم، ووجوب رحمتك، وعزائم مغفرتك، والفوز بالجنة، والخلاص من النار. ثم قال: [يا زرة]، إذا ختمت القرآن فادع بهؤلاء الدعوات؛ فإن النبي ﷺ أمرني بها عند ختم القرآن. ذكره النيسابوري في أول تفسيره.<sup>٥</sup>

١ . المعجم الأوسط، ج ٧، ص ٣٢٤، رقم ٦٦١٢ وما بين المعففتين منه .

٢ . شعب الإيمان، ج ٢، ص ٣٢٦، رقم ١٩٣٧ .

٣ . نظرية عدالة الصحابة بأجمعهم نظرية عامة ناشئة من الإفراط في الحب الأعمى وغيره، وحب الشيء بعيني وبصمه، وهي مخالفة لصريح القرآن والأحاديث والتاريخ، ومخالفة للعقل، وهذه النظرية لم يتبناها عملياً على صورة الاستقصاء، وهي غير قابلة للتبني إلا عند السذج الذين يجمعون بين المتناقضات. وقد روى المصنف وغيره عن رسول الله ﷺ: «يا علي، لا يحبك إلا مؤمن، ولا يبغضك إلا منافق»، ولا شك في أن جماعة ممن يحملون اسم الصحابة كانوا من مبغضيه في زمن رسول الله ﷺ وبعده، وهذا القرآن يحدثنا في غير سورة من سوره عن المنافقين من أصحاب النبي ﷺ وأنهم في الدرك الأسفل من النار، وها هو التاريخ يصرح بأسماء الكثير منهم.

٤ . ومثله في كترالعمال، ج ١، ص ٥١٧، رقم ٢٣١٠ .

٥ . في المصدر: فإن حبيبي رسول الله... أمرني أن أدعو بهن .

٦ . واسم تفسيره غرائب القرآن ودغائب الفرقان، طبع بهامش تفسير الطبري، ج ١، ص ٢٩، في المقدمة .

وقوله «إخبات المخبتين» أي خضوع الخاضعين، والخبت الخضوع والطمأنينة. والمخبت: الخاضع المتواضع المطمئن إلى ما دعي إليه، والخبت هو المطمئن من الأرض؛ قال السجستاني في تفسيره.<sup>١</sup>

[ورق] القرطبي<sup>٢</sup> في سورة الرحمن: قال علي عليه السلام: قال رسول الله ﷺ: لكل شيء عروس، وعروس القرآن سورة الرحمن.

[و] في الترمذي<sup>٣</sup>: قرأ النبي ﷺ على أصحابه سورة الرحمن فسكتوا فقال: لقد قرأتها على الجن فكانوا أحسن منكم مردوداً، كنت كلما أتيت على قول: «فبأي آلاء ربكما تكذبان» قالوا: لا بشيء من نعمك ربنا نكذب، فلك الحمد.

[وروي] أنه قال: من قال غدوة وعشبة: «اللهم اجعلني خيراً مما يظنون، ولا تؤاخذني بما يقولون، واغفر لي ما لا يعلمون» غفر الله له الذنوب، وكان يوم القيامة في أعداد الصالحين، ويكون في الجنة رفيق يحيى بن زكريا عليه السلام.

وقال أيضاً كرم الله وجهه: من قال كل يوم ثلاث مرات: «صلوات الله على آدم»، غفر الله له الذنوب، وإن كانت أكثر من زيد البحر، وكان في الجنة رفيق آدم عليه السلام.

### [مباهاة الله به الملائكة]

[وروي] أن جبريل عليه السلام قال: يا محمد، ألا أبشرك؟ قال: بلى، فأتى به جبل أبي قبيس، فإذا علي ساجد وهو يقول: اللهم ارحم ذلي وضراعتي إليك، إلهي وحشتي من خلقك، وأنسي بك يا كريم. فقال جبريل: يا محمد، والله إنه لفي حالة باهى الله به الملائكة، ولا يدعو به أحد في

١- السادسة من الكتاب، والرواية عن عاصم عن زر بن حبيش قال: قرأت على علي بن أبي طالب في المسجد الجامع بالكوفة فلما... قال: «يا زر بن حبيش، عرائس القرآن»، فلما بلغت رأس العشرين من حم عسق: «والذين آمنوا وعملوا الصالحات... الكبير» حتى ارتفع نحيبه، ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: «يا زر، أثنى على دعائي»، ثم قال... والنقل هنا من المحاسن المجتمعة كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٧.

١. نزهة القلوب في تفسير غريب القرآن العزيز، ص ١٧٩.

٢. تفسير القرطبي، ج ١٧، ص ١٥١ - وهكذا الحديث التالي - وعنه مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٧.

٣. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٩٩، رقم ٣٢٩١. والنقل هنا من المحاسن المجتمعة كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٧.

سجوده إلا خرج من ذنبه كما تخرج الحية من سلخها. ذكره الإمام الغزالي في كتابه وسائل الحاجات.<sup>١</sup>

### [بعض أدعية المغفرة]

[قال] وهب بن منبه: من قال في سجوده: «لا إله إلا أنت سبحانك ويحمدك، عملتُ سوءاً وظلمت نفسي، فتاب عليّ يا خيرَ التّوّابين» خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمته.

قال ابن عباس رضي الله عنهما: إنها الكلمات التي تلقّاها آدم من ربّه. ذكره الكسائي في قصص الأثبياء.

وعنه رضي الله عنه: من قال وهو ساجد ثلاث مرات: «ربّ اغفر لي» لم يرفع رأسه حتّى يغفر له.<sup>٢</sup>  
[وفي] التّوغيّب والتّرهيب عنه رضي الله عنه: من قال دبر صلاته: «سبحانه الله العظيم، ويحمده، لا حول ولا قوّة إلا بالله» قام مغفوراً له.<sup>٣</sup>

[وفي] الترمذي<sup>٤</sup> / ٢٩ / قيل: يا رسول الله، أيّ الدعاء أسمع؟

قال: جوف الليل الأخير، وذبر الصلوات المكتوبات.

قال صاحب المحاسن: ويحسن عقب الصلاة دعاء جبريل رضي الله عنه وهو: اللّهم يا من لا يوارى عنه ليل داج، ولا سماء ذات أبراج، اللّهم إنّ السرّ عندك علانية، والعلانية عندك شهادة، والظلمة عندك نور، وكلّ شيء عندك بقدر، اللّهم أعطني الصّحة في بدني، والنور في بصري، واليقين في قلبي، والإخلاص في عملي، ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلي العظيم.<sup>٥</sup>

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾<sup>٦</sup>.

[قال] عليّ رضي الله عنه: الحسنة في الدنيا هي المرأة الصالحة، والحسنة في الآخرة الحوريات، و﴿قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ هي المرأة السوء. حكاه القرطبي<sup>٧</sup> وغيره.

١. نحوه في نزهة المجالس ص ٥٥٩ عن وسائل الحاجات.

٢. كترالعمال، ج ٧، ص ٤٦٥، رقم ١٩٨٠٨، عن أبي سعيد الخدري نقلًا عن الديلمي وابن مخلد الدوري في جزئه.

٣. رواء ابن أبي شيبة والبخاري ومسلم وأبو داود وأبو يعلى والنسائي كما في الدر المشور، ج ٢، ص ٥٥٨ وانظر صحيح ابن جبان، ج ٣، ص ٢١٩، رقم ٩٣٨ و ٩٣٩.

٤. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٥٢٤، ح ٣٤٩٩ باب ٧٩ من كتاب الدعوات وفيه: قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم: أيّ الدعاء... الآخر...

٥. لا يعرف هل إنّ الآية التالية جزء من الدعاء أو لا.

٦. سورة البقرة، الآية ٢٠١.

٧. تفسير القرطبي، ج ٢، ص ٤٣٢ ذيل الآية ٢٠١ من سورة البقرة، وقال بعدها: وهذا فيه بُعد، ولا يصح عن عليّ؛



(هـ) وروى أبو الدرداء أن رسول الله ﷺ قال: من أوتي في الدنيا قلباً شاكراً ولساناً ذاكراً وزوجةً مؤمنةً تعينه على أمر دنياه وآخرته، فقد أوتي في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة، ووتى عذاب النار.)

وعن أنس رضي الله عنه أنه قال: كان أكثر دعاء النبي ﷺ: اللَّهُمَّ ﴿ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾<sup>١</sup>.

وعن حماد بن سلمة، عن ثابت، عن أنس: أن رسول الله ﷺ عاد رجلاً قد صار مثل الفرخ فقال له: هل دعوت الله بشيء؟ قال: نعم قلت: اللَّهُمَّ ما كنت معاقبي به في الآخرة فعجله لي في الدنيا. [فقال: سبحان الله لا تطيقه! أفلا قلت: اللَّهُمَّ ﴿ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؟ قال: فدعا الله، فشفاه] <sup>٢</sup>.

وفي الدعاء للطبراني: إذا قال العبد: يارب يارب يارب، قال الله تعالى: سل تعط، سل تعط، سل تعط <sup>٣</sup>.

ومنها أن النبي ﷺ قال: يا أبا الحسن، أيما أحبُّ إليك: خمسمئة شاة ورعاتها أهيا لك، أو خمس كلمات أعلمكهن تدعو بهن؟ قلت: بل الخمس كلمات. قال: قل: اللَّهُمَّ اغفر لي ذنبي، وطيب لي كسبي، ووسّع لي في خلقي، وفتّني بما قسمت لي، ولا تذهب بنفسي إلى شيءٍ صرفته عني <sup>٤</sup>.

ومنها أن النبي ﷺ قال: يا علي، ألا أعلمك دعاء تدعوه به لو كان عليك مثل عدد المدر ذنوباً

١. لأن النار حقيقة في النار المحرقة، وعبارة المرأة عن النار تجوز. والنقل هنا من المحاسن المجتمعة كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٨.

١. رواه ابن أبي شيبة والبخاري ومسلم وأبو داود وأبو يعلى والنسائي كما في الدر المنثور، ج ٢، ص ٥٥٨؛ وانظر صحيح ابن جبان، ج ٣، ص ٢١٩، رقم ٩٣٨ و ٩٣٩.

٢. رواه النسائي ومسلم وابن أبي شيبة وأحمد والبخاري والترمذي والطبري والبيهقي وغيرهم، فلاحظ: صحيح ابن جبان، ج ٣، ص ٢١٧، رقم ٩٣٤، وما بين المعفتين في آخر الحديث أخذناه من صحيح مسلم وغيره، ولم يكن مقروءاً في النسخة بسبب الطمس وذهاب الحاشية.

٣. نحوه في كنز العمال، ج ٢، ص ٤٤، رقم ٣١٣٢ عن الدعاء لابن أبي الدنيا. ولم أجده في الدعاء للطبراني حسب الفهرس وبعض التفحص. والنقل هنا عن المحاسن المجتمعة كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٨.

٤. نحوه في كنز العمال، ج ٣، ص ٤٠١، رقم ٧١٤٦ عن الرافي، عن سهل بن سعد، عن علي.

لغفرت لك؟ قل: اللهم لا إله إلا أنت الحليم الكريم، تباركت سبحانك رب العرش العظيم<sup>١</sup>. انتهى.  
ومن ذلك أشياء كثيرة تركناها لضيق المجال والحال، ولما ذكره الإمام الصاغانى  
المحدث الجليل فى أول رسالته<sup>٢</sup> التى جمع فيها الأحاديث الموضوعه، منها الوصايا  
المنسوبة لأبى الحسن أمير المؤمنين علي بن أبى طالب عليه السلام بأسرها التى أوائلها: «يا  
علي، لفلان ثلاث علامات»، وفى آخرها النهى عن المجامعة فى أوقات مخصوصه  
وأماكن مخصوصه كلها موضوعه وضعها حماد بن عمر [و] النصيبى [ظ] وهو عند  
المحدثين الأئمة متروك كذاب. انتهى.

قلت: وقد نقل فى شرعه الإسلام عن كتاب منيع الآداب أنه لا يجامع ليله الأحد ولا ليله  
الأربعاء فإنه يأتي الولد قاطعاً قاتلاً، ولا بعد الظهر فإنه يأتي أحول، ولا ليله الفطر  
فيكون الولد عاقاً، ولا ليله النحر فإنه يكون أصابعه ستاً أو أربعاً، ولا فى الشمس فإنه  
يأتي منحوساً، ولا فى قيام فإنه يأتي بؤلاً فى الفراش، ولا يجامع وفى نفسه أختها يعنى  
حبها فإنه يأتي مؤثماً، ويجامع ليله الاثنين فإنه يأتي قارئاً، وليله الثلاثاء فإنه يأتي سخياً  
رحيماً، وليله الخميس فإنه يأتي عالماً تقياً، ويوم الخميس قبل صلاة الظهر فإنه يأتي  
حكيماً عالماً يفتر منه الشيطان، وليله الجمعة فإنه يأتي عابداً مخلصاً، ويوم الجمعة قبل  
صلاتها فإنه يأتي سعيداً ويموت شهيداً<sup>٣</sup>. قال: وهذه كلها ثبتت بالأثار والأخبار. انتهى  
كلامه، ولعل هذا من غير ما تقدم عن نقل الصاغانى، والله أعلم.

وفى المحاسن أن رجلاً قال: رأيت علياً فى المنام فناولني مسحاةً وقال: خذها؛ فإنها  
مفاتيح خزائن الأرض<sup>٤</sup>.

[قال] شيخنا: كأنه يأمره بالحرث والزرع وحسن التوكل، مصداقه ما روى عن

١. نحره فى المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٩٢، رقم ٥٠٦٠ عن عمرو بن ذى مرو بن زيد بن أرقم وفيه: عدد الذر... لك مع آته  
مفقور لك....

٢. واسمها الدر الملتقط فى تبيين الغلط ونفى اللغظ للحسن بن محمد الصاغانى المتوفى سنة ٦٥٠؛ وروى نحوه الشيخ  
الصدوق بسند آخر عن أبى سعيد الخدرى، فى كتبه: من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٦٠؛ وعلل الشرائع، ص ٥١٦،  
باب ٢٨٩؛ والأملى، ص ٤٥٦؛ ورواه المفيد فى الاختصاص، ص ١٣٢.

٣. نحوه فى كنز العمال، ج ٣، ص ٤٠١، رقم ٧١٤٦ عن الرافعى، عن سهل بن سعد، عن علي.

٤. فى أدب الدين والدنيا، ص ٢١٠. وحكى عن المعتضد أنه قال....

المصطفى ﷺ: التمسوا الرزق في خبايا الأرض. [قال] الماوردي: يعين الزراعة.<sup>١</sup>  
 قال عبد الله بن سلام ﷺ: لا تدع غراس أرض وإن خرج الدجال.<sup>٢</sup>  
 وقيل لعثمان بن عفان: أتغرس بعد الكبر؟ فقال: لأن تقوم الساعة وأنا من  
 المصلحين خير من أن توافيني وأنا من المفسدين.<sup>٣</sup>  
 (هـ: وفي الخبر: إذا قامت الساعة وفي يد أحدكم فسيلة فليغرسها. والفسيلة صغار  
 النخيل.)

[وأنزل] الله تعالى على موسى ﷺ: ما من فدان يُزرع إلا نزل عليه ألف ملك يباركون فيه وفي  
 حرثه، فإذا نبت أنزل الله عليه ألفي ملك يباركون في نباته، فإذا استوى أنزل ثلاثة آلاف ملك يباركون  
 [في شطائه، فإذا آن حصاه أنزل الله تعالى ستة آلاف ملك يباركون] في حبه، وبهملون رب العزة  
 ويكبرونه، ولن يؤكل منه شيء حتى ينزل الله عشرة آلاف ملك يباركون في أكله.<sup>٤</sup>  
 وفي الزبور: إني أنا الله / ٣٠ / رب كل شيء، خلقت الدنيا وجعلت قوامها القمح والشعير، ولم  
 أخلق شيئاً أعز عليّ منهما، فمن أفسد منهما شيئاً فقد برئت منه ذمتي.  
 [وقال] عبد الله بن سلام ﷺ: خلق الله القمح والشعير، وجعلهما رأس كل بركة،  
 وبهما ثبت الله الأرض أن لا تزول.

...هو الحنطة يسمى قمحاً لقيام نبتة وارتفاعه، ومنه ﴿فَهُمْ مُّقْمَحُونَ﴾<sup>٥</sup> رافعون  
 رؤوسهم مع غض أبصارهم (هـ: وهذا في الآية الكريمة على سبيل التمثيل، والمراد  
 أنهم لا يذعنون للإيمان ولا يخفضون رؤوسهم له عناداً وتكبراً وتجبراً).  
 ويقال: المقمح: الذي جذب ذقنه إلى صدره، ثم رفع رأسه، فلا يقدر على تنكيس  
 رأسه من شوكة الغلّ تحت ذقنه، فدائماً رافع الرأس كسنبلة القمح، وهي الشجرة التي  
 أكل منها آدم وحواء في الجنة، فلما أهبطا إلى الأرض نزلت معهما حكمة بالغة.

١ - كنز العمال، ج ٤، ص ٢١، رقم ٩٣٠٣؛ أدب الدين والدنيا، ص ٢١٠؛ والنقل هنا عن المحاسن المجتمعة كما في  
 مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٩.  
 ٢ - مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٨.  
 ٣ - مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٨.  
 ٤ - مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٨ - ١٧٩.  
 ٥ - سورة يس، الآية ٨.

والحنطة واحدة الحنط، وبائعها حنَّاطي وحنَّاط، وتبنها بارد يابس، إذا طبخ بالماء وطلبي به على القدمين نفع من المشي على الثلج، وإذا مضغ حبه على الريق وضمد الدماميل أنفجها وفجرها، وكذلك ينفع من الكلف والقرباء، ودهنه ينفع للقوباطاء [!] والتضمّد بنخالته حازة ينفع الجرب المقرح، وإذا طبخت بسكرٌ وحليب لوز وأكلت نفعت من السعال وخشونة الحلق. قاله ابن داوود الحنبلي.

[وروي] البيهقي<sup>١</sup> من حديث عائشة مرفوعاً - وقيل وقفه أشبه -: أكرموا الخبز، ومن كرامته أن لا يُتَظَرَّ به الأدم.

(هـ): لكن يعارضه أمره ﷺ بالائتدَام، ولأنه من غير إدام يورث ضرراً فتأمل. وقوله «ومن كرامته» إلى آخره ليس من الحديث، والذي وقفتُ عليه من رواية البيهقي عن عائشة «أكرموا الخبز» فقط.

قال المناوي<sup>٢</sup>: وقول غالب القطان «من كرامته أن لا يتظَرَّ به الأدم». غير جيد؛ لما سبق أن أكل الخبز مادوماً من أسباب حفظ الصحة. انتهى كلامه، فيكون قوله «ومن كرامته» إلى آخره من كلام غالب القطان، وقد روى هذا الحديث الحاكم وقال: صحيح وأقره الذهبي<sup>٣</sup>.

### [بعض ما ورد من فضائل الحسن ﷺ]

فائدة مهمة: أخرج أبو يعلى<sup>٤</sup> عن الحسن بن عليٍّ أنه دخل المتوضأ فأصاب لقمة - أو قال: كِشْرَة - في مجرى الغائط والبول، فأخذها فأطامها من الأذى ثم غسلها نِيْعَمًا، ثم دفعها لغلامه فقال: ذكّرني بها إذا تَوَضَّأْتُ، فلَمَّا تَوَضَّأَ قال: ناولنيها. قال: أكلتها. قال: اذهب فأنت حرٌّ. قال: لأي شيء؟ قال: سمعت فاطمة تذكر عن أبيها رسول الله أنه قال: مَنْ أَخَذَ لِقْمَةً أَوْ كِشْرَةً مِنْ مَجْرَى الْغَائِطِ وَالْبَوْلِ فَأَطَامَ عَنْهَا الْأَذَى وَغَسَلَهَا [غِسْلًا] نِيْعَمًا، ثُمَّ أَكَلَهَا لَمْ تَسْتَقِرَّ فِي

١. في شعب الإيمان، ج ٥ ص ٨٥، رقم ٥٨٦٩: أكرموا الخبز، قال [أي غالب القطان]: ومن كرامته أن لا يتظَرَّ الأدم.

٢. في فيض القدير، ج ٢، ص ٩١، رقم ١٤٢٣.

٣. المستدرک، ج ٤، ص ١٢٢: قال الذهبي: المرفوع منه: أكرموا الخبز.

٤. في مسند أبي يعلى، ج ١٢، ص ١١٧، رقم ٦٧٥٠، ح ١٢ من مسند فاطمة سلام الله عليها.

بطنه حتى يُغفر له، فما كنت لأستخدم رجلاً من أهل الجنة. قال المناوي: قال الهيثمي<sup>١</sup>: رجاله ثقات.)

[وروى] الحاكم والبيهقي<sup>٢</sup> في الشعب وصحح عن عائشة: أكرموا الخبز.

[وروى] الطبراني في الكبير<sup>٣</sup> بسند حسن عن أبي سكينه: أكرموا الخبز؛ فإن الله أكرمه،

فمن أكرمه أكرمه الله.

روى الحكيم<sup>٤</sup> عن الحجّاج بن علاط السلمي وابن مندة<sup>٥</sup>، عن عبد الله بن بريدة،

عن أبيه: أكرموا الخبز؛ فإن الله أنزله من بركات السماء، وأخرجه من بركات الأرض.

وروى الطبراني في الكبير<sup>٦</sup> عن عبد الله بن أمّ حرام: أكرموا الخبز؛ فإنه من بركات السماء

والأرض، من أكل ما يسقط من السفرة غُفر له.

(هـ: والسفرة: طعام يُتخذ للمسافر، ومنه سُميت السفرة، كذا ذكره في الصحاح<sup>٧</sup>.

وقال في المصباح<sup>٨</sup>: السفرة: طعام يتخذ للمسافر، وسُميت الجلدة التي يوضع عليها

سفرة مجازاً. وفي الأساس<sup>٩</sup>: أكلوا السفرة وهي طعام السفر.)

وفي المحاسن عنه عليه السلام: أكرموا الخبز؛ فإن الله سخّر له بركات السماء والأرض، ولا تستدوا به

القصة؛ فإنه ما أهانه قوم إلا ابتلاههم الله تعالى بالجوع.

وقال عبد الله بن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: من وجد كسرة فرفعهما ثم أكلها لم تصل

١. مجمع الزوائد، ج ٥، ص ٣٤. وقال الهيثمي فيه (ج ٤، ص ٢٤٢): وهب بن عبد الرحمن القرشي لم أعرفه، وبقية رجاله ثقات.

وقال ابن حجر في المطالب العالية (ج ٢، ص ٣٢٦، رقم ٢٣٨٦) بعد إيراد الحديث عن أحمد بن منيع: وهب هو أبو البخترى القاضي، معروف بالكذب ووضع الحديث.

٢. تقدّم آنفاً.

٣. المعجم الكبير، ج ٢٢، ص ٣٣٥، رقم ٨٤٠.

٤. في نوادر الأصول، ج ٢، ص ٣٣٤ في الأصل السابع والتسعين والمئة، ولم يرد سند الحديث ولا اسم الحجّاج بن علاط.

٥. وعنهما في كنز العمال، ج ١٥، ص ٢٤٥، رقم ٤٠٧٧٦. وفيه عبد الله بن زيد.

٦. وعنه المتقي في كنز العمال، ج ١٥، ص ٢٤٥، رقم ٤٠٧٧٧ ولم أجدّه في المعجم حسب الفهرس.

٧. صحاح اللغة، ج ٢، ص ٦٨٦: سفر.

٨. المصباح المنير، ج ١، ص ٢٧٨: سفر.

٩. أساس البلاغة، ص ٢١٢: سفر.

إلى جوفه حتى يغفر الله له .

فائدة: إن ما يفعله العامة من تقبيل الكسرة ووضعها على الرأس عند رفعها من الأرض بدعة نصّوا عليها، فينبغي عدم فعلها.

(هـ): لكن ذكر العارف المناوي في شرحه على [ماع الصغير المسمّى بفيض القدير] قال: ومن كلام الحكماء: «الخير يباس ولا يُداس»<sup>١</sup>... سنّة تكون [ظ] بدعة حسنة .  
والذي تلخص من هذه الأحاديث الحثُّ على الغرس والزرع وأنها أطيب الكسب؛ لعموم نفعها ولما فيها من حسن التوكّل . نعم قال في الروضة: والأشبه بالمذهب أن التجارة أطيب من الزراعة خلافاً للماوردي<sup>٢</sup>؛ قاله في المحاسن<sup>٣</sup>.

### [كلامه ﷺ في دانيال وبخت نصر]

ومن هداه - كرم الله وجهه - أنه قال: إن بخت نصر حبس دانيال في بئر، وجعل عنده أسدين خمسة أيام، ثم كشف عنه الغطاء فوجده قائماً يصلي فقال له: ماذا فعلت حتى سلمت منهما؟ فقال: قلت: الحمد لله الذي لا ينسى من ذكره، الحمد لله الذي لا يخيب من دعاه، الحمد لله الذي لا يكفل من توكل عليه إلى غيره، الحمد لله الذي هو يثقنا حين تنقطع عنا الحيل، الحمد لله الذي يجزي بالإحسان إحساناً، الحمد لله الذي يجزي بالصبر نجاتاً، الحمد لله الذي هو رجاؤنا يوم سوء ظننا بأعمالنا، الحمد لله الذي يكفي ضرتنا وكربنا.

### فصل في علمه<sup>٤</sup>:

قال ﷺ: قُسمت الحكمة عشرة أجزاء، فأعطي عليّ تسعة أجزاء، والناس جزءاً واحداً<sup>٥</sup>.  
[قال] في المحاسن: ورأيت في تهذيب الأذكار أن علياً عليه السلام قال لرجل خرج من الحمام: طهرت فلا تنجس أبداً. فلم يجبه، فقال له رجل مجوسي: لم لا تجيب أمير المؤمنين؟

١ . فيض القدير، ج ٢، ص ٩١، رقم ١٤٢٣.

٢ . انظر أدب الدين والدنيا، ص ٢٠٩.

٣ . أي المحاسن المجتمعة.

٤ . العنوان مع الحديث منقول من المحاسن المجتمعة كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٩.

٥ . رواه أبو نعيم في حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٤؛ وابن المغازلي في المناقب؛ والدليمي في فردوس الأخبار؛ والخوارزمي في المناقب والمقتل، والثعلبي في التفسير وغيرهم.

فقال: بأي شيء أجيبه؟ قال: قل له: سعدت فلا تشقى أبداً. فقال علي عليه السلام: الحكمة ضالة المؤمن، خذوها ولو من أفواه المشركين<sup>١</sup> / ٣١.

قال القاضي حسين: لا يقال: «طاب حمامك»، بل يقال: «طاب استحمامك». وقد تقدمت أحاديث دالة على غزارة علمه عليه السلام كقوله عليه السلام: أنا مدينة العلم، وعليّ بابها، [و] أنا دار الحكمة، وعليّ بابها.

وقوله كرم الله وجهه: ما نزلت آية إلا وعلمت فيم نزلت، وأين نزلت؛ إن الله وهب لي قلباً عقولاً ولساناً سوؤلاً<sup>٢</sup>.

### [إن علياً عنده علم الظاهر والباطن]

وقال ابن مسعود عليه السلام: أنزل القرآن علي سبعة أحرف أي لغات، ما منها حرف إلا وله ظهر وباطن، وإن علياً عنده علم الظاهر والباطن<sup>٣</sup>.

وفي الحديث: ما نزل من القرآن آية إلا ولها ظهر وباطن<sup>٤</sup>. قال قوم: «الظهر» اللفظ الظاهر، و«البطن» التأويل. وقال آخرون: «الظهر» التلاوة و«البطن» التدبر، وإذا أردت معرفة البطن والظهر فعليك بكتاب جواهر القرآن ودرره لحجة الإسلام الغزالي وناهيك به. قال في عوارف المعارف: الفرق بين التأويل والتفسير أن الأول صرف الآية إلى معنى تحتمله إذا وافق الكتاب والسنة، والثاني العلم بالسبب الذي نزلت الآية فيه.

### [القرء السبعة]

واعلم أنه قرأ بالحرف الأول: الزبّان بن العلاء البصري المشهور بأبي عمرو، مات سنة أربع وخمسين ومئة، قال سفيان بن عيينة: رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم في المنام وأمرني أن أقرأ بقرءة أبي عمرو<sup>٥</sup>؛ وبالثاني: عبد الله بن كثير المكي، مات سنة عشرين ومئة<sup>٦</sup>؛ وبالثالث:

١. نحوه في دستور معالم الحكم، ص ١٩.
٢. روى نحوه البلاذري في أنساب الأشراف، ج ٢٧؛ وأبو نعيم في حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٧؛ والحسكاني في شواهد التنزيل، ج ٣٨ وما حوله أيضاً؛ وابن سعد في الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٣٣٨ وغيرهم.
٣. رواه أبو نعيم في حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٥ في ترجمة أمير المؤمنين.
٤. انظر تفسير الصافي، ج ١، ص ٥٢ المقدمة الثامنة.
٥. معرفة القرءاء، ص ٦٠؛ غاية النهاية، ج ١، ص ٢٩١.
٦. معرفة القرءاء، ص ٥٠.

نافع المدني، مات سنة تسع وستين ومئة<sup>١</sup>؛ وبالرابع عبد الله بن عامر الشامي، مات سنة ثمانية عشر ومئة<sup>٢</sup>؛ وبالخامس عاصم، مات سنة ثمان وعشرين ومئة؛ وبالسادس حمزة [بن حبيب الكوفي] مات سنة ست [أو] خمس وخمسين ومئة؛ وبالسابع علي بن حمزة المعروف بالكساني، مات سنة تسع وثمانين ومئة.

### [لقد شربت العلم شرباً]

وعنه - كرم الله وجهه - أنه قال: قال لي رسول الله ﷺ: «قل ربي الله ثم استقم» فقلت: ربي الله، وما توفيقى إلا بالله، عليه توكلتُ، وإليه أنيب.

فقال: «ليهنك العلم يا أبا الحسن؛ لقد شربت العلم شرباً، ونهلته نهلاً»<sup>٣</sup>.

### [قضاؤه في أصحاب الأُرغفة]

قال المحب الطبري<sup>٤</sup> وكذا الحافظ ابن حجر في صواعقه<sup>٥</sup> جلس رجلان يتغديان؛ مع أحدهما خمسة أرغفة، ومع الآخر ثلاثة أرغفة، فمرَّ بهما ثالث فأجلساه فأكلوا الثمانية أرغفة على السواء، ثم طرح لهما الثالث ثمانية دراهم عوضاً عما أكل من طعامهما، فتنازعا، فصاحب الخمسة أرغفة يقول: إنَّ له خمسة دراهم ولصاحب الثلاثة ثلاثة، وصاحب الثلاثة أرغفة يدعي أنَّ له أربعة دراهم نصفاً ونصفاً، فاختصما إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال لصاحب الثلاثة أرغفة: خذ ما رضي به صاحبك واقبله وهو الثلاثة دراهم؛ فإنَّ ذلك خير لك. فقال: لا أرضى إلا بمرِّ الحق. فقال علي: ليس لك بمرِّ الحق إلا درهم واحد، فسأله عن بيان وجه ذلك فقال: أليست الثمانية أرغفة أربعة وعشرين ثلثاً أكلتموها وأنتم ثلاثة؟ ولا نعلم أكثركم أكلاً تُثخملون على السواء، فأكلت أنت ثمانية أثلاث، والذي لك تسعة أثلاث، وأكل صاحبك ثمانية أثلاث، والذي له خمسة عشر ثلثاً، فبقي له سبعة ولك واحد، فله سبعة بسبعته، ولك واحد بواحدك.

١. لاحظ غاية النهاية، ج ٢، ص ٣٣٠، رقم ٣٧١٨.

٢. انظر ترجمته في غاية النهاية، ج ٢، ص ٤٢٣، وهكذا ترجمة عاصم وحمزة والكساني.

٣. حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٥.

٤. في ذخائر العقبى، ص ١٥٢ في عنوان: ذكر بعض أقضية علي عليه السلام عن القلمي، وفي الرياض النضرة، ج ٣، ص ٢١٤.

٥. الصواعق المحرقة، ص ١٢٩ في الفصل الرابع من الباب التاسع.



[وفي] المحاسن<sup>١</sup> كذلك إلا أنه قال: من مرّ الحق لك درهم واحد وله سبعة؛ لأنّ الثمانية أربعة وعشرون ثلثاً؛ لصاحب الخمسة خمسة عشر ثلثاً، ولك تسعة؛ لأنكم استوتيم في الأكل، فأكلت ثمانية وبقي واحد لك، وأكل صاحبك ثمانية وبقي له سبعة، وأكل الضيف واحداً لك وسبعة لصاحبك، فقال: رضيت الآن.

### [قضاؤه فيمن احتلم بأمه]

ومن ذلك ما ذكره الحافظ ابن حجر<sup>٢</sup> أنّه أتى لعليّ ﷺ برجل فقيل له: يا أمير المؤمنين، زعم هذا أنه احتلم بأمي، فقال: اذهب به فأقمه في الشمس، واضرب ظلّه.

### [ما حكى من قضائه في الولدين المشتبهين]

[ومن قضائه] أنّ رجلاً تزوّج امرأتين فولدتا ذكراً وأنثى، فاشتبه الولدان؛ لأنّهما ولدتا ليلاً في ليلة واحدة وأن واحد، فاخصمتا في الصبيّ إلى عليّ ﷺ، فأمرهما أن يزنا حليهما، فمن رجح لبنا فهي أم الصبيّ، فسئل عن ذلك / ٣٢ / فقال: إنّ الله تعالى يقول: ﴿لِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ﴾<sup>٣</sup>.

### [ما روي عنه في دفعه للسخر]

[قال] ابن طرخان: جاءت امرأة مسحورة إلى عليّ ﷺ فقال: خذوا خردلاً فذروه في الدار، ففعلوا ثمّ طلبوه بعد ساعة فوجدوه قد اجتمع في مكان، فحفروه، فأروا صورة من شمع مثل صورة المرأة المسحورة<sup>٥</sup> فذهب عنها السحر. وفي [قول] البرماوي: أنّ الرجل إذا حُبس عن أهله يأخذ سبع ورقات سدرٍ أخضر ويدقّها بين حجرين، ويقرأ كلّ سورة أوّلها «قل» ويجعله في ماء، ويلعق منه ثلاث

١. أي المحاسن المجتمعة، لاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٧٩؛ ورواه المحب في الرياض النضرة، ج ٣، ص ٢١٤.

٢. المكي في الصواعق المحرقة، ص ١٢٩.

٣. سورة النساء، الآية ١١.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٠؛ نزهة المجالس، ص ٥٥٨.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٠.

مراتٍ، ويغتسل بالباقي؛ فإنه نافع جداً.

من المجرب لمن لا يقدر على الجماع أن يدهن جسده بمرارة الغراب الأسود مع الشيرج، وإذا طلى الذكر بشحم الإوز جامع ما شاء.

ومثله إذا مضغ الكبابة الصيني ودهن ذكره بريقه بعد المضغ؛ فإنه نافع جداً، وقد تقدم من ذلك جملة.

### [اقضاؤه في البقرة التي قتلت حماراً]

ومن [ذلك] ما ذكره في الفصول المهمة<sup>١</sup> وتقدم ذلك عنه أنه جاء رجلان إلى النبي ﷺ فقال أحدهما: يا رسول الله، إن بقرة هذا قتلت حماري. فابتدر رجل فقال: لا ضمان على البهائم. فأمر النبي ﷺ علياً أن يقضي بينهما، فقال: أكانا مرسلين أم مشدودين؟ أم أحدهما مشدوداً والآخر مرسلًا؟ فقالا: كان الحمار مشدوداً والبقرة مرسلة وصاحبها معها. فقال: على صاحب البقرة ضمان الحمار، فأمضى حكمه وقال: أقضاكم علي.

مسائل [ظ]: لو أرسل دابته في البلد فأتلقت شيئاً في البلد ضمنه، أو استرسلت بنفسها فلا ضمان، أو أتلفت زرعاً ونحوه وحدها نهاراً فلا ضمان، أو ليلاً بلا تفریط، أو كان الزرع في محوط له باب تركه صاحبه مفتوحاً فلا ضمان.

ومثله إذا وضع سلعته على الجادة في البلد أو استأجر لحفظ دوابه فأتلقت زرعاً نهاراً فلا ضمان، أو دخلت زرعته بتفريط مالكها فأخرجها منه خروجا زائداً على الحاجة فتلفت فلا ضمان، فإن كان زرعته محفوظاً بزرع غيره تركها فيه وغرّم صاحبها، أو أخذها وسلمها له.

فلو دخلت ملكه باسترسالها فأخرجها فضلت ضمنها، بل عليه تسليمها لمالكها، فإن لم يجده فالحاكم، ومثله الثوب الذي طيرته الريح إلى داره.

ولو حلّ رباط دابة أو فتح الباب فخرجت في الحال ضمنها وإلا فلا ضمان، وكذا لو حلّ قيّد مجنون أو فتح باب السجن أو عاقل فلا ضمان وإن كان أبقاً، وهو الذي هرب

١ . الفصول المهمة، ص ٣٤ في عنوان: فصل في ذكر شيء من علومه. ونقل المصنف هنا ظاهراً من المحاسن المجتمعة، فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٠.

عناداً من غير ضررٍ أصابه، والهارب عكسه، فلو خرجت في الحال وأتلفت شيئاً قال العراقيون: لا يضمّنه، وصحّحه السبكي وجزم به صاحب الأثوار واليمني، وقال القفال الكبير وابن كج: يضمّنه ليلاً، وصوّب البلقيني الضمان مطلقاً، وعلى الأوّل المعوّل.

ولو كان مع الدابة سائق وقائد وراكب فعليه الضمان مطلقاً يعني على الراكب وحده كما في الأثوار واليمني، فإن نخسها أحدٌ فالضمان عليه.

ولو ربطها بطريق واسع ضمن ولو بيولها وروثها كما هو المنقول عن الأصحاب، وقال في الصحيح: هو المعتمد.

ولو استقبل دابةً فردّها فأتلفت شيئاً في انصرافها ضمّنه.

ولو كان في داره دابة رموح أو كلب عقور، فدخل إنسان بغير إذن المالك أو بإذنه وأعلمه بالحال فلا ضمان.

ولو أتلفت الهرة طعاماً أو طيراً، فإن عهد ذلك منها ضمن مالها ليلاً ونهاراً، فإن صارت ضارية مفسدة لم يجز قتلها حال سكونها، وعلى المالك حبسها وتعهدّها؛ لأنه أرفق بخلق الله، ويجوز قتل أذنها وضرب فمها لترسل حمامةً حيّةً في فمها.

ولو غصب دابةً فتبعها ولدها أو هارباً فأتلفت شيئاً بسبب عدوه لم يضمّن التابع، بخلاف ولد الدابة المعادة إذا سكت عنه المالك؛ فإنّه أمانة.

ولو فتح جواب شعير مشدوداً بجنبه حمار فأكله / ٣٣ / في الحال ضمّنه، والله أعلم. ذكر ذلك كله في المحاسن.<sup>١</sup>

### [كرمه وإنفاقه]

ومن كرمه وسخائه عليه السلام أنه قال: لقد ربطتُ الحجر على بطني من الجوع، وإن صدقتي لتبلغ أربعة آلاف دينار.<sup>٢</sup>

١. أي المحاسن المجتمعة، ولا زال الكتاب مخطوطاً.

٢. رواه أحمد وأبو الموفق الخوارزمي في المناقب، ح ٢٢ و ٥٠؛ وفي المستدج، ج ٢، ص ١٣٦٧ و ١٣٦٨؛ وفي الزهد، ص ١٩٥، رقم ٧١٠؛ وأبو جعفر الكوفي في مناقب أمير المؤمنين، ح ١١٢٣؛ وابن عسّكر في تاريخ مدينة دمشق، ح ٩٧٤-٩٧٧ من ترجمة أمير المؤمنين؛ وأبو نعيم في حلية الأولياء، ج ١، ص ٨٦؛ والدولابي في الكنى والأسماء،

قال الإمام النووي<sup>١</sup>: يعني: غلّة الوقف الذي أوقفه على المسلمين تبلغ هذا القدر.<sup>٢</sup>

وقد كان لا يمسك شيئاً من الدنيا في بيته، وكان يكنس بيت المال ويصلي فيه كما تقدّم، ويخاطب الذهب والفضة بقوله: يا صفراء، عُرِّي غيري؛ يا بيضاء، عُرِّي غيري؛ فقد طلقتك طلاقاً بائناً لا رجعة بعده.

وإنما كان يربط الحجر على بطنه الشريف اقتداءً بابن عمه وسيده رسول الله ﷺ، لا عن قلة، بل زهداً ورفضاً للدنيا التي هي أسحر من هاروت وماروت، وابتغاءً لمرضاة الله تعالى ونفع عباده المؤمنين.

وكرمه وسخاؤه أكثر من أن يحصى، ومن ثمّ لم يترك يوم موته إلا ستمئة درهماً.<sup>٣</sup> قال الماوردي في أدب الدنيا والدين<sup>٤</sup>: قال النبي ﷺ لعدي بن حاتم: رفع الله عن أبيك العذاب الشديد بكرمه.

فالكرم ينقسم إلى قسمين: عمل وقول، أي إعطاء المال والكلام الحسن وملاطفة الخلق باللسان:

إذا لم يكن مال تجود بفضله فاجعل لسانك للسخاء بديلاً

إذا عدمت الإحسان فأحسن اللسان.

قال ابن عباس<sup>٥</sup> في قوله تعالى: ﴿وَأَلْبَيْتُنْتَ الْأَصْلِحْتَ﴾<sup>٥</sup>: إنها الكلام الطيب.

[إن الله قد زينك بزينة لم يترزين العباد بزينة أحب إليه منها]

ومن زهده<sup>٦</sup> ما حكاه في المحاسن أن النبي ﷺ قال له: يا علي، إن الله تعالى قد زينك

١. ج ٢، ص ١٤٣.

وقد اختلفت المصادر بين «أربعة آلاف» و «أربعين ألف»، والأكثر الثاني. ومصدر المصنف هنا المحاسن المجتمعة،

فلاحظ مختصره، ص ١٨٠.

١. في الأسماء واللغات، ج ١، ص ٣٤٦.

٢. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٠.

٣. ورد نحو هذا الخبر في الخطبة التي خطبها الإمام الحسن بعد وفاة أبيه<sup>٧</sup>، وقد رواها جمع غير.

٤. أدب الدنيا والدين، ص ١٨٤ في عنوان «البر وأنواعه» من الباب الرابع وفيه... الشديد لسخانه.

٥. سورة الكهف، الآية ٤٤؛ سورة مريم، الآية ٧٤.

بزينة لم يتزين العباد بزينة أحب إلى الله منها، هي زينة الأبرار عند الله: الزهد في الدنيا، فجعلك لا ترزأ من الدنيا شيئاً، ولا ترزأ الدنيا منك شيئاً، وهبك حبَّ المساكين، فجعلك ترضى بهم أتباعاً، ويرضون بك إماماً.<sup>١</sup>

### [كلامه في الدنيا]

وقال عليّ عليه السلام: الدنيا دار صدقٍ لمن صدق فيها، ودار نجاة لمن فهم عنها، ودار غنى لمن تزود منها.<sup>٢</sup>

أي: وكيف وهي مزرعة الآخرة. هنيئاً لمن رزقه الله الدنيا ووفقه؛ فإنه خير الناس. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ليس خيركم من ترك الدنيا للآخرة، ولا الآخرة للدنيا، ولكن خيركم من أخذ من هذه وهذه. <sup>٣</sup> أي: أخذ من الآخرة ما يصلحها، وأخذ من الدنيا ما يصلحه، لاسيما إذا وفقه الله تعالى إلى نفع عباده ورزقه الإخلاص.

الخلق عيال الله، وأحبُّ الخلق إلى الله أنفعهم لعياله. <sup>٤</sup> (هـ): فالضمير عائذ على لفظ الجلالة ..... مذكور والسياق يقتضي ذلك وميم عوده للشخص الكرك! ....)

[وعن] مقاتل: قال إبراهيم الخليل عليه الصلاة والسلام: يا رب، حتى متى أتردد في طلب الدنيا؟ فقيل له: أمسك عن هذا؛ فليس طلب المعاش من الدنيا.<sup>٥</sup>

قال في المحاسن <sup>٦</sup>: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: دخلت الجنة فسمعت حركة أمامي، فنظرت فإذا بلال، ونظرت في أعلاها فقراء أمتي وأولادهم، ونظرت في أسفلها فإذا هم من الأغنياء والنساء قليل، فقلت: يا رب، ما شأنهم؟ قال: أما النساء فأضرب بهن الأحرار: الذهب والحريز، وأما الأغنياء

١. حلية الأولياء، ج ١، ص ٧١ في ترجمة أمير المؤمنين. ولم يرد هذا في مختصر المحاسن المجتمعة.

٢. نهج البلاغة، الحكمة ١٣١؛ والنقل هنا من المحاسن المجتمعة، كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨١.

٣. لم أجد الحديث في كنز الفوائد، ومجمع الزوائد، ولا أظنه صادراً عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، وبمعناه ورد بعض الأحاديث؛ والنقل هنا من المحاسن المجتمعة كما في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨١.

٤. روى نحوه أبو يعلى والبرزبار والطبراني والخطيب والديلمي، فلاحظ كنز العمال، ج ٤ ص ٣٨٤ و ٣٦٠. والنقل هنا من المحاسن المجتمعة، فلاحظ ص ١٨١ من مختصر المحاسن المجتمعة.

٥. وهذا الحديث لا وجه له ولا أصل.

٦. والظاهر أن مصدره إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٠٩.

روى نحوه العتفي في كنز العمال، ج ١١، ص ٦٥٥، رقم ٣٣١٦٨ عن أحمد وهناد والحكيم والطبراني وابن عساكر قال: وأورده ابن الجوزي في الموضوعات.

فاشتغلوا بطول الحساب، وتفقدت أصحابي فلم أر عبد الرحمن بن عوف، ثم جاء بعد ذلك وهو يبكي فقلت: ما خلّفك عني؟ قال والله يا رسول الله، ما خلصت حتى لقيت المشيبات وظننت أنني لا أراك، فقلت: ولم؟ قال: كنت أحاسب بمالي.

وعنه عليه السلام: يا ابن عوف، إنك من الأغنياء، وإنك لن تدخل الجنة إلا حياً، فأقرض الله بطلق لك قدميك قال: وما الذي أقرض الله تعالى؟ قال: تتبرأ ممّا أمسيت فيه، قال: من كلّه أجمع؟ قال: نعم، فخرج عازماً على ذلك فنزل جبرئيل عليه السلام وقال: مر ابن عوف فليضيف الضيف، وليطعم المساكين وليعط السائل / ٣٤ / وإذا فعل ذلك كان كفارة لما هو فيه. فلما بلغه ذلك تصدّق بأربعين ألف ديناراً، ثم بأربعين ألف ديناراً، ثم بأربعين ألف ديناراً، وكان مزوجاً بأربع، فلما مات أخذن الثمن، فأصاب كلّ واحدة ثمانين ألفاً<sup>١</sup>.

(هـ) قائدة: ينبغي لكل مسلم إذا أراد النوم يجلس سوية، يبرأ من كلّ شيء فعله، ويتوب توبة لا رجوع بعدها، وإن كلّ صلاة صلاها إن كانت مقبولة يدّخرها عند الله تعالى، وإذا لم تكن مقبولة يبرأ منها ويتوب منها ويستغفر من الله تعالى؛ لأنّ العبد مجبول على النقائص هنذا يسهر! الله تعالى ويتوب. (هـ).

وقال الرازي<sup>٢</sup> في قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ﴾ أي يعيبون ﴿الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ﴾<sup>٣</sup>:

إنّ عبد الرحمن بن عوف جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بأربعة آلاف درهم لما حتّمهم على الصدقة، فدعا له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالبركة، فكثر ماله حتى صار ربع ثمن زوجته ثمانين ألف دينار.

قال في صفة الصفوة<sup>٤</sup>: صلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم خلف عبد الرحمن بن عوف وقال: ما قبض نبيّ حتى صلى خلف رجل صالح من أمته.

وقال في حقه: أنت أمين في أهل السماء، أمين في أهل الأرض<sup>٥</sup>.

١. انظر ترجمة عبد الرحمن بن عوف من كنز العمال، ج ١١، ص ٧١٥-٧١٧.

٢. في التفسير الكبير، ج ١٦، ص ١٤٥ ذيل الآية ٧٩ من سورة التوبة.

٣. سورة التوبة، الآية ٧٩.

٤. صفة الصفوة، ج ١، ص ٣٢٩، رقم ٨.

٥. كنز العمال، ج ٥، ص ٧١٧، رقم ١٤٢٤١؛ والحديث موضوع، قال الذهبي في هامش المستدرک (ج ٣، ص ٣١٠) في

أحد رجال السنن: أبو المعلى هو فرات بن السائب تركوه.

وأُمّه الشفاء (هـ: بفتح الشين المعجمة وتشديد الفاء) أسلمت وهاجرت، وهي دايتها عليها السلام، وهي الشفاء بنت عمرو بن عوف.

أخرج أبو نعيم<sup>١</sup> عن ولدها عبد الرحمن عنها أنها قالت: لما ولدت آمنه رسول الله صلى الله عليه وآله وقع على يديه فاستهل أي عطس، فسمعت قائلاً يقول: رحمك الله، ورحم بك، ورحمك ربك. قالت الشفاء: وأضاء لي ما بين المشرق والمغرب حتى نظرت إلى بعض قصور الروم - قالت -: ثم ألبسته وأصجعتة، ثم لم أنشب أن غشيتني ظلمة ورعب وقشعريرة، ثم تغيب عني، فسمعت قائلاً يقول: أين ذهبَ به؟ قال: إلى المشرق. قالت: فلم يزل الحديث مني على بال حتى بعثه الله، فكنت في أول الناس إسلاماً.

وقد أشار إلى هذا الحديث الإمام أبو صيري في همزيته بقوله:

شَمَّته الأملك إذ وضَعته      وشَفَّتنا بقولها الشفاء

وسياتي في مناقب عبد الرحمن بن عوف لهذا بعض إيضاح.

قال يحيى بن معاذ: حبّ الفقراء والمساكين من أخلاق المرسلين، ومجالستهم من علامات الصالحين، والفرار من صحبتهم من أمارات المنافقين.<sup>٢</sup>

### [زهده في الدنيا وكلامه في ذلك]

[وقال] سفيان بن عيينة: ما بنى علي بن أبي طالب لبنة على لبنة<sup>٣</sup> انتهى. وما ذاك إلا لزهده في الدنيا واقتدائه بالمصطفى صلى الله عليه وآله، ومن ثم قال صلى الله عليه وآله: من بنى فوق ما يكفيه كُلف أن يحمله يوم القيامة.<sup>٤</sup>

[وقال] صلى الله عليه وآله: كل بناء وبنا على صاحبه يوم القيامة إلا ما كان من حرٍّ وبرد،<sup>٥</sup> أي إلا ما كان لأجل أن يقي من الحرِّ والبرد.

[وقال] صلى الله عليه وآله: إذا أراد الله بعبدٍ سوءاً أهلك ماله في الماء والطين.<sup>٦</sup>

١. دلائل النبوة، ص ١٣٦، ح ٧٧ مع مغايرت.

٢. إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٩١، كتاب الفقر والزهد في عنوان «بيان فضيلة الفقر».

٣. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨١.

٤. المصدر المتقدم، ومثله في إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٥٠، كتاب الزهد.

٥. نحوه روى عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام كما في كتاب المحاسن، ص ٦٠٨ ح ٣ من باب البنين من كتاب المرافق.

٦. نحوه رواه البرقي في المصدر المتقدم عن أبي عبد الله جعفر الصادق، والغزالي في إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٤.

[وقال] عليه الصلاة والسلام: بُعثت بخراب الدنيا، ولم أبعث بعمارها.

[وقال أبو] سعيد بن عبد الرحمن: إِنَّمَا عُمِرَت الدُّنْيَا لِقَلَّةِ عُقُولِ أَهْلِهَا<sup>١</sup> ودار [ظ] الدنيا دار خراب، وأخرِبَ مِنْهَا قَلْبَ يَعْمَرُهَا؛ وَالْآخِرَةُ دَارُ بَقَاءٍ، وَأَعْمَرَ مِنْهَا قَلْبَ يَطْلُبُهَا [ظ]، فَلنْتَهَى عَنْهُ [!] الْمَبَالِغَةُ فِي تَوْسِعَةِ الْبِنْيَانِ فَوْقَ الْحَاجَةِ مَعَ التَّعْلُقِ بِزَخَارِفِهَا وَتَأْتِقِهَا وَالْإِسْرَافِ فِي ذَلِكَ تَكْبِيرًا وَتِيهًا، وَأَمَّا إِذَا خَلَا عَنْ ذَلِكَ وَكَانَ مِنْ مَالِ حِلَالٍ مَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ فَلَا بَأْسَ؛ لِأَنَّهُ مَبَاحٌ.

روى الطبراني<sup>٢</sup> عن سيف الله<sup>٣</sup> أبي سليمان خالد بن الوليد قال: شكيت إلى رسول الله ﷺ الضيق في مسكني، فقال: ارفع البنيان إلى السماء، وأسأل الله السعة، أي اطلب منه تعالى أن يوسع عليك.

وقوله «ارفع البنيان<sup>٤</sup> إلى السماء» يعني إلى جهة العلوّ والصعود كقولك في الجبل «طويل في السماء» تريد ارتفاعه وشماخه؛ كما ذكر ذلك عن الزمخشري، قال العارف المناوي<sup>٥</sup>: وفيه إلماح بكراهة ضيق المنزل، ومن ثمّ قال الحكيم: «المنازل الضيقة العمى الأصغر»، لكن لا يبالغ في السعة، بل يقتصر على ما لا بدّ منه ممّا يليق به وبيعاله؛ لخبر: كلُّ بناء وِبَالٍ عَلَى صَاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا لَا بَدَّ مِنْهُ، أَنْتَهَى.

لأنّ المبالغة في سعة المساكن والملابس والمآكل والملادّ ينشأ عنها حبّ الدنيا والخلود فيها وكراهة لقاء الله وطول الحساب وعدم التلذذ بجنة المآب «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا» الفانية الآتلة إلى الزوال والخراب بما استمتعتم به من البنيان واللباس والطعام والشراب. (ه: وإن هذا يشير إليه تعالى في نص الكتاب ه).

(ه: تنبيه مهم يفيد ما ذكرته:

١. ص ٢٥٠، كتاب الزهد عن رسول الله ﷺ.

٢. إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٦٦١.

٣. في المعجم الكبير، ج ٤، ص ١١٧، رقم ٣٨٤٢ و٣٨٤٣.

٤. كيف يكون سيف الله وقد كان يبغض علياً وعماراً وغيرهما وقد قال رسول الله ﷺ: يَا عَلِيُّ، لَا يَحْبُكَ الْأُمُوسُ، وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مَنَاقِقُ. انظر: المعجم الكبير، ترجمة خالد وغيره.

٥. لفظ «البنيان» غير موجود في المعجم الكبير، قال المناوي: [كذا] في خط المصنف [أي السيوطي]. لكن لفظ رواية الطبراني في ما وقفت عليه من نسخ المعجم الكبير: ارفع يديك إلى السماء.

٥. الفيض القدير، ج ١، ص ٤٧٦، ذيل الحديث ٩٢٩. وهكذا ما قبله.



قال العارف ابن عربي - رضي الله عنه به - في مسامراته قصة اجتماع سليمان بن عبد الملك مع أبي حازم الصحابي الجليل رضي الله عنه وقد سأله أسئلة كثيرة ذكرها شيخنا المذكور، منها: قال سليمان: يا أبا حازم، ما لنا نكره الموت؟ فقال له أبو حازم: لأنكم أحرقتم آخرتكم وعمرتم دنياكم، فأنتم تكرهون أن تتقلوا من العمار إلى الخراب. قال: صدقت. قال: يا أبا حازم، كيف القدوم على الله؟ قال: أما المحسن فكالغائب يقدم على أهله، وأما المسيء فكالأبق، يقدم على مولاه. قال: فبكى سليمان وقال: ليت شعري ما لنا عند الله تعالى! فقال أبو حازم: اعرض نفسك على كتاب الله صلى الله عليه وسلم تعلم ما لك عند الله. فقال: أين نصيب ذلك المعرفة؟ فقال: في قوله: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* وَإِنَّ أَفْجَارًا لَفِي جَحِيمٍ﴾ ١ / ٣٥ / .

قال العارف المناوي ٢:

في الحديث: اتقوا الحجر الحرام في البنيان؛ فبأنه أساس الخراب. [...] وقال الإمام الزمخشري: مكتوب في الإنجيل: الحجر الواحد في الحائط من الحرام عُربُون الخراب، وقال وهب بن منبه: وجدت في [بعض] كتب الأنبياء صلى الله عليه وسلم: من استغنى بأموال الفقراء جعلت عاقبته الفقر، وأبى دار بنيت بالضعفاء جعلت عاقبتها الخراب. وورد في غير ما أثر أن البنيان إذا كان من الحرام لم يطل التمتع به، بل في خبر رواه الحاكم من حديث أمير المؤمنين المرتضى: إنَّ لله صلى الله عليه وسلم بقاعاً تسمى المنتقات، فإذا كسب الرجل المال من حرام سلَّط الله عليه الماء والطين، ثم لا يمتعه به. (.)

قال الحسن: السهو والأمل نعمتان عظيمتان على بني آدم، ولولاهما ما مشى المسلمون في الطرق. زاد غيره: ولا تهنؤا بعيش، ولا قامت بينهم الأسواق، ولا بنيت المساجد والمدارس والمشاعر، ولا اختلَّ نظام العالم، حكمة باهرة، ورحمة ظاهرة. ذكر أن كسرى مرَّ بشيخ هرم يغرَس شجر التين فقال له: ما أشدَّ حرصك وما أطول أملك! ترى أنك تعيش وتدير كثره؟ فقال: «إنا وجدنا الدنيا بفعل من سبقنا، وليس من المرورة أن نتركها بخلاف ما وجدناها»، فاستعذب اعتذاره وأمر له بصلّة، فضحك الشيخ، فقال له كسرى: ما يُضحكك؟! فقال: «اعتراضك عليّ بتأميلي إدراك ثمر

١. سورة الانفتار، الآية ١٣ و١٤.

٢. الفيض القدير، ج ١، ص ١٣١، ح ١٣٢. وما بين المعقتين منه حيث النسخة كانت غير مقروءة.

ما أغرسه فهاكه [ظ] أثمر في الحال! فأمر له بصلة ثانية فضحك أيضاً وقال: «إن الشجر يثمر في السنة مرّة، وشجري أثمر في آن واحد مرّتين!» فأمر له بصلة ثالثة ثمّ فارقه. تنبيه: من حكمة الله الباهرة أن جعل الأمل أمام العبد ينظر إليه، والموت خلفه فلا يراه، لإتمام النظام وإجراء الأحكام، قدرة باهرة وحكمة ظاهرة.

[من يشتري سيفاً طال ما كشف الكرب عن رسول الله ﷺ؟]

قال في صفة الصفوة<sup>١</sup>: أخذ عليّ ﷺ سيفه ليبيعه ونادى عليه: من يشتري سيفاً طال ما كشفت به الكرب عن وجه رسول الله ﷺ؟

[حقّ عليّ على المسلمين حقّ الوالد على الولد]

[عن] عمّار بن ياسر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: حقّ عليّ على المسلمين حقّ الوالد على الولد.<sup>٢</sup>

### فضائل السيّدة فاطمة

وزواجها بعليّ، وذلك من أعظم مناقبه<sup>٣</sup> [هـ].... عناية الله حيث جعل جعله صهرأ... وجعل الشرف.... منها إلى يوم القيامة. هـ.]

[إنّ الله فطمها وولدها]

[قال] صاحب المحاسن: قال رسول الله ﷺ: إنّ الله تعالى فطم ابنتي فاطمة وولدها - أي نسلها وهو بكسر الواو أي منَع فاطمة وأولادها - ومن أحبهم من النار.<sup>٤</sup>

١. صفة الصفوة، ج ١، ص ٣١٨، مع تصرف.

٢. رواه الخوارزمي والمحب الطبري والصفوري في نزهة المجالس؛ وابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق، ج ٢، ص ٢٧٢؛ وابن الجوّاح في الجزء الثاني من حديثه، ص ١٥؛ وأبو المعالي البغدادي في عيون الأخبار، ص ٢٦. وقد ورد الحديث من غير طريق أبي أيوب.

٣. وهذا العنوان من المحاسن المجتمعة، كما في مختصر محاسن المجتمعة، ص ١٨٢.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٢؛ ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٦٩. والمراد من ولدها المباشرين فقط هـ

## [هي أحب وأنت أعز]

[و] في المحاسن: قال عليّ: يا رسول الله، أنا أحب إليك أم فاطمة؟ قال: هي أحب إليّ منك، وأنت أعز عليّ منها. <sup>١</sup> أي أرق لها؛ لأنّ الطبع له في المحبة أثر، والعزة من الله تعالى، فعليّ أجلّ قدراً منها عنده، وليس للطبع في العزة أثر.

## [أنا شجرة، وفاطمة حملها]

[وفيه] أيضاً: قال رسول الله ﷺ: أنا شجرة، وفاطمة حملها، وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمارها، ومحبتونا أهل البيت ورقها، وكلّنا في الجنة حقاً حقاً. <sup>٢</sup>

## [أنا وأنت من شجرة]

وفي المحاسن <sup>٣</sup> أيضاً عنه ﷺ: يا عليّ، خلقتُ أنا وأنت من شجرة: أنا أصلها، وأنت فرعها، والحسن والحسين أغصانها، فمن تعلّق بغصن من أغصانها دخل الجنة.

## [مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح]

وعن أبي ذرٍّ قال: قال رسول الله ﷺ: [مثل] أهل بيتي مثل سفينة نوح؛ من ركبها فقد نجا، ومن تخلف عنها زجّ في النار. <sup>٤</sup>

## [من مات على حبّهم مات شهيداً]

وفي المحاسن <sup>٥</sup> أيضاً: قال رسول الله ﷺ: من مات على حبّ آل محمد مات شهيداً،

١. مثل الحسن والحسين وزينب كما في تفسير الإمام عليّ بن موسى الرضا للحديث.

٢. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٢؛ ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٦٩، ونسب ما بعده من الكلام إلى الكلاباذي.

٣. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٢؛ ونزهة المجالس، ص ٥٦٩؛ وفيه: ومحبّو أهل... حقاً وصدقاً صدقاً.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٣، ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٧٠.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٣؛ ونزهة المجالس، ص ٥٧٠.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٣؛ وتقدم نحوه في أوائل الكتاب عن تفسير الثعلبي؛ ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٧٠ وقال: حكاة القرطبي في سورة الشورى.

أقول: روي في تفسير القرطبي، ج ١٦، ص ٢٣، ذيل الآية ٢٣ من سورة الشورى نقلاً عن الزمخشري.

ومن مات على حبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مؤمناً، ومن مات على حبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بشره ملك الموت بالجنة، ومن مات على حبِّ آلِ مُحَمَّدٍ [فتح الله له في قبره بايين إلى الجنة، ومن مات على حبِّ آلِ مُحَمَّدٍ] جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، ألا ومن مات على حبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات على السنة والجماعة، ألا ومن مات على حبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إلى الجنة كما تزفُّ العروس إلى بيتها، ألا ومن مات على بغض آلِ مُحَمَّدٍ جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه «أئس من رحمة الله»؛ ألا ومن مات على بغض آلِ مُحَمَّدٍ مات كافراً، ألا ومن مات على بغض آلِ مُحَمَّدٍ لم يشم رائحة الجنة.

### [الصلاة أهل البيت؛ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس]

قال أنس<sup>١</sup>: كان النبي ﷺ يمرُّ على باب فاطمة إذا خرج لصلاة الفجر ويقول: الصلاة يا أهل البيت «إنما يريدُ اللهُ ليذهبَ عنكمُ الرِّجسَ أهلَ الألبيتِ وَيُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً»<sup>٢</sup>.

### [حديث المعراج وانعقاد نطفة فاطمة في السماء وكذلك تزويجها]

[قال] النسفي وغيره: لما دخل النبي ﷺ الجنة ليلة المعراج رأى قصرًا لخديجة، فأخذ جبريل عليه السلام نفاحةً من شجرة من القصر وقال: كل هذه يا محمد؛ فإن الله تعالى يخلق منها بنتاً تحمل بها خديجة اسمها فاطمة. ففعل، فلما حملت بها وجدت رائحة الجنة تسعة أشهر، فلما وضعتها انتقلت الرائحة إلى فاطمة، فكان النبي ﷺ إذا اشتاق إلى الجنة قبل فاطمة، فلما كبرت قال: يا ترى هذه الحورية<sup>٣</sup> لمن؟ فجاء جبريل عليه السلام في بعض الأيام وقال: إن الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك: اليوم كان عقد فاطمة في موطنها في قصر أمها في الجنة الخاطب إسرائيل، وجبريل وميكائيل الشهود، ورب العزة الولي، والزوج علي بن أبي طالب.

[قال] أنس: بينما النبي ﷺ في المسجد إذ قال لعلي: هذا جبريل، يخبرني أن الله تعالى زوجك فاطمة، وأشهد على تزويجها أربعين ألف ملك، وأوحى إلى شجرة طوبى أن انثري عليهم الدر والياقوت، فنثرت عليهم، فابتدر الحور العين يلتقطن في أطباق الدر والياقوت والحلي

١. نزهة المجالس، ص ٥٧٠.

٢. سورة الأحزاب، الآية ٣٣.

٣. في النسخة: هذه الجارية. والتصويب من مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٤ ونزهة المجالس، ص ٥٧١. وبمثل هذا الحديث - وهو كثير - استدل على أن ولادة فاطمة الزهراء كان بعد البعثة وبعد الإسراء، وهو الذي عليه أئمة أهل البيت وشيعتهم قديماً وحديثاً.

والحلل، فهم يتهادونه إلى يوم القيامة.

[وفي] رواية قال: أبشر يا أبا الحسن؛ فإن الله تعالى قد زوّجك في السماء قبل أن أزوّجك في الأرض، ولقد هبط عليّ ملك من السماء قبل أن تأتيني لم أر قبله في الملائكة مثله بوجوه شتى وأجنحة شتى، فقال: السلام عليك يا رسول الله، أبشر باجتماع الشمل وطهارة النسل. فقلت: وما ذلك؟ قال: يا محمد، أنا الملك الموكل بإحدى قوائم العرش، [قد] سألت الله تعالى أن يأذن لي بشارتك، وهذا جبريل [على أثري يخبرك عن كرامة ربك لك، فما تمّ كلامه حتى نزل جبريل على أثره] وقال: السلام عليك يا رسول الله. ثمّ وضع في يدي حريرةً بيضاء فيها سطران مكتوبان بالنور، فقلت: ما هذه الخطوط؟ قال: إن الله تعالى أطلع إلى الأرض فاخترك من خلقه ويعنك برسالته، ثمّ أطلع إليها ثانياً فاختر لك منها أخاً ووزيراً وصاحباً فزوّجه ابنتك فاطمة. فقلت: يا جبريل، من هذا الرجل؟ قال: أخوك في الدين، وابن عمك في النسب: عليّ بن أبي طالب، وإن الله تعالى أوحى إلى الجنان أن تزخرفي، وإلى الحور العين أن تزيني، وإلى شجرة طوبى أن انثري [ما عليك من الحلّي والحلل] كما تقدم.

[قال] جابر بن عبد الله رضي الله عنه: دخلت أم أيمن يعني دايتها رضي الله عنها باكيةً على النبي ﷺ فسألها عن ذلك؟ فقالت: دخلت على رجل من الأنصار قد زوّج بنته ونشر عليها اللوز<sup>٢</sup> والسكر، فتذكّرت تزويجك فاطمة ولم تنثر عليها شيئاً، فقال: والذي بعثني بالكرامة، واستخضني بالرسالة، إن الله تعالى لما أن زوّج عليّاً فاطمة، أمر الملائكة المقرّبين أن يحدقوا بالعرش، فيهم جبريل وميكائيل وإسرافيل، وأمر الجنان أن تزخرف، والحور العين أن تزين<sup>٣</sup>، ثمّ أمر شجرة طوبى أن تنثر عليهم اللؤلؤ الرطب مع الدر الأبيض مع الزبرجد الأخضر مع الياقوت الأحمر. وفي رواية: إن الله تعالى زوّج عليّاً ليلة أسري بي عند سدرة المنتهى، وأوحى إلى السدرة / ٣٧ / أن انثري ما عليك، فنثرت الدرّ والجوهر والمرجان، فلما كانت ليلة الزفاف، ركبها النبي ﷺ على بقلته الشهباء، وأمر سلمان الفارسي رضي الله عنه أن يقودها، والنبي ﷺ يسوقها، فلما كانوا في أثناء

١. نزهة المجالس، ص ٥٧١ وفيه: أخوك في الدارين.

٢. في النسخة: اللؤلؤ.

٣. وفي نزهة المجالس، بعده: ثمّ أمرها أن ترقص فرقصت، ثمّ أمر الطيور أن تغني فغنت، ثمّ أمر شجرة...

الطريق إذ سمع وجبةً، فإذا هو جبريل عليه السلام بسبعين ألفاً من الملائكة، فقال النبي ﷺ: ما أهبطكم؟ قالوا: جئنا نزف فاطمة إلى زوجها علي بن أبي طالب، فكبر جبريل وميكائيل والملائكة، فصار التكبير على العرائس من تلك الليلة [سنة]. قاله في المحاسن.<sup>١</sup>

وفي رواية: إن الله لما أمرني أن أزوج علياً بفاطمة، قال جبريل: إن الله تعالى قد بنى جنة من اللؤلؤ، بين كل قصبة وقصبة ياقوتة مشدودة بالذهب، وجعل سقوفها زبرجداً أخضر، وجعل فيها طاقات مكللة بالياقوت، ثم جعل عليها غرفاً: لبنة من ذهب، ولبنة من فضة، ولبنة من ياقوت، ولبنة من زبرجد، ثم جعل فيها عيوناً تتبع من نواحيها، وحقها بالأنهار، وجعل على الأنهار قباباً من دُرٍّ، قد شعبت بسلاسل الذهب، وحقها بأنواع الشجر، وجعل في كل قبة أريكة من درة بيضاء، وفرش أرضها بالزعفران، لكل قبة مئة باب، على كل باب جارتان وشجرتان، مكتوب حول القباب آية الكرسي. فقلت: يا جبريل، لمن هذا؟ قال: هذه الجنة بناها الله تعالى لعلي وفاطمة.<sup>٢</sup>

وفي رواية قال جبريل عليه السلام: أمر الله الملائكة أن تجتمع عند البيت المعمور - ذكر النسفي عليه السلام أنه أي البيت المعمور في السماء الرابعة، له أربعة أركان: ركن من ياقوت أحمر، وركن من زمرد أخضر، وركن من فضة بيضاء، وركن من ذهب أحمر - فهبطت ملائكة الصفيح الأعلى، وأمر الله تعالى رضوان فنصب منبر الكرامة على باب البيت المعمور، وأمر الله تعالى ملكاً يقال له «راحيل» فعلا ذلك المنبر، وحمد الله تعالى وأثنى عليه بما هو أهله، فارتجت السماوات فرحاً وسروراً، وأوحى إلي أن اعقد عقدة النكاح؛ فإني زوجت علياً وليي فاطمة أمسي بنت محمد رسولي، ففقدت وأشهدت الملائكة، وكتبت شهادتهم في هذه الحرية، وأمرني ربي أن أعرضها عليك وأختها بخاتم مسك وأدفعها إلى رضوان خازن الجنة.<sup>٣</sup>

### [خطبة النبي ﷺ في زواجها]

[قال] المحب الطبري: فخطب النبي ﷺ خطبةً فقال: الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع بسلطانه، المرهوب من عذابه وسطوته، الناقد أمره في سمائه وأرضه،

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٥؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٣.

٢. نزهة المجالس، ص ٥٧٤.

٣. نزهة المجالس، ص ٥٧٤.

الذي خلق الخلق بقدرته، وميزهم بأحكامه، وأعزهم بدينه، وأكرمهم بنبئه محمد، إن الله - تبارك اسمه وتعالى عظمته - جعل المصاهرة سبباً لاحقاً، وأمراً مفترضاً، أو شج به الأرحام، وألزم الأنام، فقال عز من قائل: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ رَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾<sup>١</sup> فأمر الله يجري إلى قضائه، وقضاؤه يجري إلى قدره، ولكل قضاء قدر، ولكل قدر أجل، ولكل أجل كتاب، ثم إن الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمة بنت خديجة من علي بن أبي طالب، فاشهدوا أنني قد زوجته على أربعمئة مثقال فضة إن رضي ذلك. فقال علي: قد رضيت ذلك يا رسول الله. فقال: جمع الله شملكما، وأسعد جدكما، وبارك عليكما، وأخرج منكما كثير [أ] طيباً.<sup>٢</sup>

[قال] المحب الطبري: «أوشج به الأرحام» أي شبك بعضها ببعض، أي وهي الشجنة أي العروق المشتبكة كما تقدم في حديث «الرحم شجنة».<sup>٣</sup>

#### [صداقها شفاعة أمة محمد ﷺ]

[قال] الإمام النسفي: إن فاطمة - رضي الله عنها - سألت النبي ﷺ أن يكون صداقها شفاعة لأمته يوم القيامة، فإذا صارت إلى الصراط طلبت صداقها.<sup>٤</sup>

[قال] العلامة ابن الملقن في الفصول المهمة: قال بلال رضي الله عنه: طلع النبي ﷺ ذات يوم متبسماً ووجهه كدارة القمر، فقال / ٣٨ / عبد الرحمن بن عوف: ما هذا النور يا رسول الله؟ قال: بشارة أتتني من ربي ﷻ في أخي وابن عمي وابنتي؛ فإن الله تعالى زوج علياً من فاطمة، وأمر رضوان خازن الجنة فهز شجرة طوبى، فحملت رقاقتاً - يعني صيكاكاً - بعدد محبي أهل بيتي، وأنشأ من تحتها ملائكة من نور، ودفع لكل ملك صكاً، فإذا استوت القيامة بأهلها نادى الملائكة في الخلق، فلا يبقى محب لأهل البيت إلا دفعت إليه صكاً فيه فكاكه من النار، فصار أخي وابن عمي وابنتي فكاك رقاب رجال ونساء من أمتي من النار.

١ . سورة الفرقان، الآية ٥٤.

٢ . مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٦؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٥.

٣ . الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٢٩ في عنوان «ذكر أن تزويج فاطمة كان بأمر الله من الفصل ٦، من الباب ٤.

٤ . نزهة المجالس، ص ٥٧٥.

٥ . الفصول المهمة، ص ٢٨ قبيل الفصل الأول. والكتاب هو لابن الصيغ المالكي، نقل عن كتاب الآل لابن خالويه والخوارزمي في المناقب. ورواه ابن الأثير في أسد الغابة في ترجمة بلال، وقال: أخرجه أبو موسى.

## [ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيمماً وأسيراً]

[ومن] كتاب المسامرات للعارف الرباني سيدي محيي الدين بن عربي - قدس الله روحه - قال: حدثنا محمد بن قاسم بن عبد الرحمن بن عبد الكريم قال: قرأت على عمر بن بن عبد الحميد بمكة أن عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال في قوله تعالى ﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾<sup>١</sup>. قال: مرض الحسن والحسين - رضي الله عنهما - وهما صبيان، فعادهما رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه أبو بكر وعمر فقال: يا أبا الحسين، لو قد نذرت عن ابنك نذراً إن الله عافاهما! قال: أصوم ثلاثة أيام إن الله عافاهما شكراً لله. وقالت السيدة فاطمة - رضي الله عنها -: وأنا أيضاً أصوم ثلاثة أيام.

فألبسهما الله العافية، فأصبحوا صياماً وليس عندهم طعام، فانطلق علي رضي الله عنه إلى جارٍ له يهودي يقال له شمعون يعالج الصوف، فقال: هل لك أن تعطيني جزءاً من الصوف تنزلها لك ابنة محمد بثلاثة أصع من شعير؟ قال: نعم. فأعطاه فجاء بالصوف والشعير، فأخبر للسيدة فاطمة فقالت: سمعاً وطاعة. ثم غزلت ثلث الصوف وأخذت صاعاً من الشعير فطحنته وعجنته وخبزته خمسة أقراص، لكل واحد قرص، أي وللخادم قرص، وصلى علي مع النبي صلى الله عليه وسلم المغرب ثم أتى منزله فوضع الخوان فجلسوا فأول لقمه كسرها سيدنا علي رضي الله عنه إذا مسكين واقف على الباب فقال: السلام عليكم يا أهل بيت محمد، أنا من مساكين المسلمين، أطعموني ممّا تأكلون أطعمكم الله من موائد الجنة، فوضع علي اللقمة من يده ثم قال رجواً:

أفاطم ذات المسجد واليقين      يا بنت خير الناس أجمعين  
أما ترى ذا البائس المسكين      جاء إلى الباب له حنين

كلّ امرئٍ بكسبه رهين

فقالت فاطمة رضي الله عنها:

أمرك سمع يا ابن عم وطاعة      ما لي من لؤم ولا ضراعة  
غديت باللب وبالبراعة      أرجو إذا أنسفت من مجاعة



## أن ألحق الجنان والجماعة / ٣٩ /

قال: فعمدت إلى الخوان، ودفعت إلى المسكين ما فيه، وباتوا جياً وأصبحوا صياماً لم يذوقوا إلا الماء القراح، ثم عمدت إلى الثلث الثاني من الصوف فغزلته ثم أخذت صاعاً فطحته وعجنته وخبزته منه خمسة أقراص، وصلى سيدنا علي عليه السلام المغرب مع النبي ﷺ ثم أتى منزله، فلما وضعت الخوان وجلس فأول لقمه كسرها علي - كرم الله وجهه - إذا يتيم من أيتام المسلمين قد وقف على الباب وقال: السلام عليكم يا أهل بيت محمد، أنا يتيم من أيتام المسلمين، أطعموني ممّا تأكلون أطعمكم الله على موائد الجنة، فوضع اللقمة من يده وقال:

فأطام بنت السيد الكريم	قد جاءنا الله بذا اليتيم
من يطلب اليوم رضى الرحيم	موعده في جنة النعيم

فقلت:

فسوف أعطيه ولا أبالي	وأؤثر الله على عيالي
أسوا جياً وهم أمثالي	أصغروهم يقتل قتالي!

ثم عمدت إلى جميع ما كان في الخوان فأعطته اليتيم، وباتوا جياً لم يذوقوا إلا الماء القراح، وأصبحوا صياماً، وعمدت السيدة فاطمة - رضي الله عنها - إلى باقي الصوف فغزلته وطحنت ثلث الصاع الباقي، وعجنته وخبزته خمسة أقراص، وصلى سيدنا علي عليه السلام المغرب مع النبي ﷺ ثم أتى منزله فقربت إليه الخوان ثم جلس، فأول لقمه كسرها إذا أسير من أسارى المسلمين بالباب فقال: السلام عليكم يا أهل بيت محمد، إن الكفار! أسرونا وقيدونا وشدونا ولم يطعمونا! فوضع علي اللقمة من يده وقال:

فأطامة بنت النبي محمد	بنت نبي سيد ومسود
هذا أسير جاء ليس يهتدي	مكبل في قيده المقيد
يشكو إلينا الجوع والتشرد	من يطعم اليوم يجده في غد
عند علي الواحد الموحد	ما يزرع الزارع يوماً يحصد

فقلت:

لم يسبق ما جاء غير صاع  
وابساي والله [لقد] أجاعا  
قد دبرت كفي مع الذراع  
يا رب تهلكهما ضياعا

ثم عمدت إلى ما كان على الخوان فأعطته إياه، وأصبحوا مفطرين وليس عندهم شيء، وأقبل عليّ والحسن والحسين - رضي الله عنهما - على النبي ﷺ وهما يرتعشان كالفرخين من شدة الجوع، فلما أبصرهما رسول الله ﷺ قال: أشد ما يسوؤني ما أدرككم، انطلقوا إلى ابنتي فاطمة، فانطلقوا إليها وهي في محرابها وقد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع وغارت عيناها، فلما رآها رسول الله ﷺ ضمها إليه وقال: واغوثاه بالله! فهبط جبريل ﷺ وقال: يا محمد، خذ هنيئاً في أهل بيتك. قال: وما أخذ يا جبريل؟ قال: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»<sup>١</sup>. انتهى كلام الشيخ الأكبر قدس الله روحه، وجعل في كل أن من الرحمة والرضوان غبوقه وصبوحه.

### [أسمائها وصفاتها وزواجها]

[ورأيت] في كتاب السبعيات<sup>٢</sup> للإمام الأجل أبي نصر محمد بن عبد الرحمن الهمداني - تغمده الله برحمته - قال: روي أن رسول الله ﷺ كان يحب فاطمة الزهراء - رضي الله عنها - لأنها كانت زاهدة عابدة، وكانت أم الحسن والحسين قرتي عين رسول الله ﷺ، وكانت لها أسماء تدعا بها: أحدها «بتولي»، والثانية «زهراء» والثالثة «طاهرة» والرابعة / ٤٠ / «مطهرة». قلت: فقله «بتولا» فهو البتول، فقله من التبئل وهو التضرع إلى الله تعالى، والانتطاع إليه، وإفراده جل ثناؤه بالعبادة، والتذلل إليه، والرغبة بجنابه الأقدس وثوابه الأنفس، ونعيمه الأطرس وحبّه الأطوس، و«الزهراء» هي الفائقة بالجمال النوراني والبهاء الرحماني؛ كيف لا وهي بضعة من أعطي جميع الحسن والجمال والبهاء والكمال، و«الطاهرة المطهرة» من جميع المعاييب والنقائص، ولأن

١. وللحديث مصادر عديدة، فلاحظ تفسير فرائد الكوفي ومناقب أمير المؤمنين لمحمد بن سليمان الكوفي وما بهماشهما من تعليق.

٢. في المعجم المؤلفين (ج ١٠، ص ١٥٧): محمد بن عبد الرحمن الهمداني عين القضاة أبو نصر، صوفي، من آثاره: زبدة ديوان الحقائق في التصوف، وسبعيات؛ توفي سنة ٩٦٦.

والدتها أم المؤمنين خديجة - رضي الله عنها - لَمَّا ولدتها لم ينزل معها دم كما سيأتي، و«الفاطمة» لأنها فُطمت عن كدورات النفس، وفطمت من تَشَبَّثَ بها وأحَبَّها من عذاب النار بشفاعتها؛ كما تقدم، وكما سيأتي.

قال: فَلَمَّا بلغتْ فاطمة مبلغ النساء فكان رسول الله ﷺ يغتم لأجلها ويقول: ليست لها والدة تُرِيها وتُهَيِّئُ لها أسباب تزويجها! فنزل جبريل ﷺ وقال: الجبار يقرئك السلام، ويخصك بالتحية والإكرام، ويقول: لا تغتم؛ فإنها أحبُّ إلي منك إليها، ففَوِّضْ أمر تزويجها إلي، فأني أزوجها ممن أحب. فسجد رسول الله ﷺ شكراً لله تعالى، فنزل جبريل ﷺ وبيده طبق وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل - عليهم الصلاة والسلام - ومع كل واحد منهم ألف ملك، ووضعوا الأطباق بين يدي رسول الله ﷺ فقال: ما هذا يا جبريل؟ قال: إن الله تعالى يقول: إِنِّي زَوَّجْتُ فاطمة من علي بن أبي طالب، وهذه أثواب من الجنان وأثمارها، ألبسها الثياب، وانثر عليها الثمار. فسجد رسول الله ﷺ شكراً لله فقال: يا جبريل، إن فاطمة ترضى بما أرضى فأني أحبُّ أن تكون هذه الهدايا والعطايا في دار البقاء لا في دار الفناء، ولكن يا جبريل، كيف كان تزويج فاطمة في السماء؟

قال جبريل: يا محمد، إن الله تعالى أمر أن تفتح أبواب الجنان فتحت، وتغلق أبواب النيران فغلت، ثم زين الله تعالى العرش والكرسي وشجرة طوى وسدرة المنتهى، ثم أمر الولدان والغلمان بأن ينصبوا في قصرٍ دكة - أي خيمة - ويمدوا الوليمة في عرس فاطمة، وأمر الله تعالى ملائكة السماء المقربين والروحانيين بأن يجتمعوا تحت شجرة طوى، ثم أرسل الله تعالى الرياح المثيرة فهبت في الجنان فأسقطت من أشجارها المسك والكافور والعبير، ونثرت الحلي والجواهر، وحثت الولدان والغلمان، ثم نادى الجليل - جل جلاله وعز سلطانه - وأثنى على نفسه وقال: إِنِّي زَوَّجْتُ سيدة النساء فاطمة من علي بن أبي طالب. وقال: يا جبريل، كن أنت خليفة علي وأنا خليفة رسولي محمد، فزوجها الله من علي، فهذا عقد نكاحها في السماء، فاعقده أنت - يا محمد - في الأرض.

فأخبر رسول الله ﷺ علياً بعقد فاطمة، وجمع أصحابه في المسجد، فنزل جبريل ﷺ وقال: إن الله تعالى أمر علياً بأن يقرأ الخطبة لنفسه. فقرأ ﷺ الخطبة فقال: ١

١. ولخطبته ﷺ صور ومصادر فلاحظ: دلائل الإمامة، ص ١٥؛ ونثر الدر، ج ١، ص ٣٠٣؛ وكشف الغمة والمنقب للخوارزمي وغيرها.

الحمد لله المتوحد بالجلال، المتفرد بالكمال، الذي ليس كمثلته شيء، ألا هو خالق العباد، وألهمهم الثناء عليه، فسبحوه بحمده وقدسوه، وهو الله الذي لا إله إلا هو، أمر عباده بالنكاح فأجابوه، والحمد لله على نعمه وآلائه، وهو المتطول بإحسانه وصفاته وأسمائه .

وأشهد أن لا إله إلا الله شهادة تبلغه وترضيه، وتجير قائلها وتقيه، ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَنْجِبَيْهِ وَيَنْبِيهِ﴾<sup>١</sup>.

وأصلي وأسلم على سيدنا محمد النبي الذي انتخبه لوحيه وترضيه!، صلاة تبلغه الزلفى وتحطيه، ورضي الله عن أصحابه وآله الطيبين الطاهرين، صلاة وسلاماً دائمين إلى يوم الدين .  
أما بعد فإن النكاح / ٤١ / مما قضى الله وأذن فيه، وإني عبد الله ابن عبده وأمته، الراغب إلى الله، الخاطب خير نساء العالمين، فاطمة بنت خير المرسلين، وقد بذلت لها من الصداق أربعمئة درهم، عاجلة غير آجلة، على سنة من مضى من المرسلين والنبين.

فقال النبي ﷺ: قد زوجت منك فاطمة يا علي، وزوجك الله إياها واختارك ورضيك. فقال علي: قبلتها منك ومن الله يا رسول الله.

فلما سمعت فاطمة بأن أباهاً زوجها وجعل الدرهم مهرأ لها، قالت: يا أبت، إن بنات الناس يزوجوهن على الدرهم والدنانير، فلم زوجت بنتك على الدرهم؟ فما الفرق بينك وبين سائر الناس؟! فاسأل الله أن يجعل مهري شفاعاً لعصاة أمتك يوم القيامة.

فنزل جبريل عليه السلام من فوره ويده حريرة مكتوب فيها: قد جعل الله تعالى مهر فاطمة الزهراء بنت محمد المصطفى شفاعاً لأمته العاصية.

فأوصت السيدة فاطمة - رضي الله عنها - وقت خروجها من الدنيا بأن نجعل تلك الحريرة في كفنها وقالت: إذا حُشرت يوم القيامة أرفع هذه الحريرة إلى الله جل جلاله، وأشفع في عصاة أمة أبي .

قال في المحاسن<sup>٢</sup>: رأيت في عتائق الحقائق<sup>٣</sup> أن فاطمة - رضي الله عنها - بكت ليلة

١ . سورة عبس ، الآية ٣٦ .

٢ . ومثله في نزهة المجالس ، ص ٥٧٥ .

٣ . في كشف الظنون ، ج ٢ ، ص ١١٤٩ : عتائق الحقائق لأبي النجم ركن الدين ... الخطيب المغربي ... وهو كتاب في الموعدة، إلا أنه غير مصون عن الحشو، ذكره الشيخ بهاء الدين بن يوسف في تفسير سورة يوسف .

عرسها، فسألها النبي ﷺ عن ذلك فقالت: تعلم - يا أباي - أنني لا أحب الدنيا، ولكن نظرت إلى فقري في هذه الليلة فخشيت أن يقول علي: بأي شيء جئت؟ فقال النبي ﷺ: لك الأمان، فإن علياً لم يزل راضياً مرضياً.

ثم بعد ذلك تزوجت امرأة من اليهود، وكان لها من الجهاز شيء كثير، فدعت نساء المشركين إلى عرسها، فلبسن أفخر الثياب ثم قلن: نريد أن ندعو فاطمة بنت محمد لترى فقرها! فدعونها، فقالت لعلي: إنهن يردن أن يضحكن علي فقري. فبكى علي ﷺ فهبط جبريل على رسول الله ﷺ وقال: خذ هذه الحلة وقل لفاطمة تلبسها وتمضي إليهن. فلما لبستها وانزرت بإزارها وجلست بينهن رفعت الإزار فتشعشت الأنوار، فقالت النساء: من أين هذا يا فاطمة؟ قالت: من أبي. قلن: ومن أين لأبيك؟ قالت: من جبريل. قلن: ومن أين لجبريل؟ قالت: من الجنة. فقلن: نشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله. فممن أسلم زوجها استمرت معه، وإلا تزوجت غيره.

وقال الإمام ابن الجوزي ﷺ: إن النبي ﷺ صنع لها قميصاً جديداً ليلة زفافها، وكان لها قميص مرقع، وإذا سائل على الباب يقول: أطلب من بيت النبوة قميصاً خليقاً. قالت: فهمت أن أدفع له المرقع، فتذكرت قوله تعالى: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾<sup>١</sup> فدفعت له الجديد، فلما قرب الزفاف نزل جبريل ﷺ وقال: يا محمد، إن الله يقرئك السلام، وأمرني أن أسلم علي فاطمة منه، وقد أرسل معي لها هدية من ثياب الجنة من السندس الأخضر. فلما بلغها السلام من ربها وألبسها القميص الذي جاء به من الجنة، لفها رسول الله ﷺ بالعباء، ولفها جبريل بأجنحته حتى لا يأخذ نور القميص بالأبصار، فلما جلست بين / ٤٢ / النساء المسلمات والمشركات ومع كل واحدة شمعة ومع فاطمة سراج، رفع جبريل ﷺ جناحه ورفع العباء، وإذا بالأنوار قد طبقت المشرق والمغرب، فلما وقع النور على أبصار المشركات خرج الشرك من قلوبهن، وقلن نشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله. انتهى كلام ابن الجوزي.<sup>٢</sup>

١. سورة آل عمران، الآية ٩٢.

٢. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٤؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٤.

## [اختار الله من أهل الأرض رجلين]

وقال في المحاسن المجتمعة<sup>١</sup>: رأيت بخط المحب الطبري في الرياض النضرة<sup>٢</sup> عن ابن عباس رضي الله عنه قال: لما زوج النبي ﷺ علياً بفاطمة - رضي الله عنهما - قالت: يا رسول الله، زوجتني برجل فقير؟! فقال: أما ترضين - يا فاطمة - أن الله تعالى اختار من أهل الأرض رجلين جعل أحدهما أباك والآخر بملك؟

## [سيدة نساء الجنة]

وفي كتاب الإحياء<sup>٣</sup> للإمام الغزالي كما نقله صاحب كتاب المحاسن<sup>٤</sup> قال: إن النبي ﷺ دخل على فاطمة فقال: السلام عليك يا ابتاه، كيف أصبحت؟ قالت: أصبحت والله وجعة، وقد أضرنى الجوع. فبكى النبي ﷺ وقال: لا تجزعي؛ فوالله ما ذقت طعاماً منذ ثلاث، وإني لأكرم على الله منك، ولو سألت الله لأطعمني، ولكنني أثرت الآخرة على الدنيا. ثم ضرب بيده الشريفة على منكبها وقال: أبشري فوالله إنك لسيدة نساء أهل الجنة. قالت: فأين آسية امرأة فرعون ومريم بنت عمران؟ قال: آسية سيدة نساء عالمها، ومريم سيدة نساء عالمها، (وخديجة سيدة نساء عالمها)<sup>٥</sup> وأنت سيدة نساء عالمك. إنكن في بيوت من قصب، لا أذى فيها ولا نصب ولا صخب، اقنعي بآبن عمك؛ فوالله لقد زوجتك سيداً في الدنيا وسيداً في الآخرة.

[كلام رسول الله ﷺ في الدنيا]

وفيه<sup>٦</sup> أيضاً أن جبريل عليه السلام قال: يا محمد، إن الله يقرئك السلام ويقول: أتحب أن أجعل هذه الجبال ذهباً وفضة، تكون معك حيث ما كنت؟ فأطرق ساعة، ثم قال: يا جبريل، إن

١. في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٧؛ ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٧٤.

٢. الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٢٨ في عنوان ذكر قدم اختصاصه بتزويج فاطمة رضي الله عنها وقال: أخرجه الملا في سيرته.

٣. إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢١٠ مع مغايرات.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٨؛ ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٧٤.

٥. ما بين القوسين لم يرد في المختصر والإحياء والنزهة.

٦. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٨ نقلاً عن إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٨٦، كتاب الفقر والزهد في عنوان بيان

فضيلة الفقر مطلقاً. وهذا الحديث لا يرتبط بموضوع الكتاب والباب.

الدنيا دارٌ من لادار له، ومال من لامال له، ولها يجمع من لاعقل له. فقال: يا محمد، ثبتك الله بالقول الثابت.<sup>١</sup>

### [مرور فاطمة على الصراط]

[وعن] أبي أيوب الأنصاري رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ من بطنان العرش: يا أهل الجمع، نكسوا رؤوسكم وغضوا أبصاركم حتى تمر فاطمة بنت محمد على الصراط، فتمرّ معها سبعون ألف جارية من الحور العين كالبرق اللامع.<sup>٢</sup>

قال الجوهرى: بطنان العرش<sup>٣</sup> وسطه.

قلت: ولا يردّه «إلّا أمرى مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»<sup>٤</sup> فالناس في شغل عن النظر؛ لأن المراد بذلك إظهار شرفها وعلو مرتبتها على أهل الموقف.

[كلام فاطمة في بطن أمها ونزول حواء وآسية وأخت موسى ومريم لتولّي أمر وضعها]

[وقالت] أمها خديجة رضي الله عنها: لما حملتُ بفاطمة كانت حملاً خفيفاً تكلمني من بطني، فلما قربت ولادتي أرسلتُ إلى القوابل من قريش فأبين عليّ لأجل محمد، فبينما أنا كذلك إذ دخل عليّ أربع نسوة عليهنّ من الجمال والنور ما لا يوصف، فقالت الواحدة: «أنا أمك حواء»، وقالت الثانية: «أنا آسية»، وقالت الثالثة: «أنا أم كلثوم أخت موسى بن عمران»، وقالت الرابعة: «أنا مريم بنت عمران، جئنا لنرى أمرك»<sup>٥</sup>.

### [بعض المفتريات، وقول عائشة لفاطمة: ليتني كنت شعرة في رأسك]

ابن الملقن في الخصائص<sup>٦</sup>: قال القاضي حسين: قالت فاطمة لعائشة: أنا أفضل منك،

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٨ نقلًا عن إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٨٦، كتاب الفقر والزهد في عنوان بيان فضيلة الفقر مطلقاً، وهذا الحديث لا يرتبط بموضوع الكتاب والباب.

٢. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٨؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٥، رقم ٣٣٢٠٩؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٦.

٣. في الصحاح: بطنان الجنة وسطها.

٤. سورة عبس، الآية ٣٧.

٥. وروى نحوه الصدوق في الأمالي، ج ١، ص ٨٧ بتفصيل بسنده عن أبي عبد الله جعفر الصادق رضي الله عنه؛ وأيضاً روى نحوه ابن حمزة في الثاقب في المناقب، ج ٢٤٤ عن ابن عباس وبتفصيل.

٦. وعنه في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٨٩؛ ونزهة المجالس، ص ٥٧٧ هذا، والملاقات الزوجية

لأني بضعة من رسول الله ﷺ. فقالت عائشة: أما في الدنيا فالأمر كما تقولين، وأما في الآخرة فأكون مع النبي ﷺ [في درجته، وأنت مع عليّ في درجته، فانظري إلى الفضل بين الدرجتين، فسكتت فاطمة - رضي الله عنها - عجزاً عن الجواب، فقامت عائشة وقبّلت رأسها وقالت: ليتني [كنت] شعرة في رأسك.

قال ابن الملقّن: وهذا لا يوجب / ٤٣ / التفضيل.<sup>١</sup>

وقال ابن دحية في كتاب مرج البحرين:

ذكر بعض الجهلة أنّ عائشة أفضل من فاطمة؛ واستدلّ بأنّها مع النبي ﷺ في الجنّة، وهذا لا يوجب التفضيل.

قلت: كون عائشة مع النبي ﷺ في الجنّة لا يوجب تفضيل عائشة على فاطمة رضي الله عنها، بل ولا مزية لعائشة في تلك المعية، بل جميع<sup>٢</sup> زوجاته ﷺ معه في الجنّة.

قال العارف بالله الشيخ عبد الغني النابلسي في كتابه كوكب المباني وموكب المعاني<sup>٣</sup> [في] شرح صلاة الشيخ عبد القادر الكيلاني عن ابن حجر الهيتمي في شرحه على همزية المديح النبوي ما نصه: صح<sup>٤</sup> عنه ﷺ أنّ الله تعالى لم يزوجه إلاّ من ستكون معه في الجنّة، وظاهره أنّ من تزوّجها ولم يدخل بها لا يحصل له هذا الشرف وينبغي تخريجه على حرمتها على غيره، فإن قلنا تحرم - وهو الأصح - حصل لها ذلك الشرف، أو تحلّ لم يحصل، والله أعلم.

فعلم من ذلك أن لا مزية لها بتلك المعية عن غيرها من نساءه، وكون أزواجه معه في الجنّة، فلا يقتضي تفضيلهنّ على فاطمة بضعته ﷺ؛ لأنها بهذا الاعتبار أفضل نساء العالمين حتّى مريم إذا قلنا بعدم نبوتها.<sup>٥</sup>

١. الدنيوية وهكذا التوسية لا تنتقل إلى الآخرة؛ فكم من نبيّ ووليّ يفرق بينه وبين ابنه وزوجته، وكم من طاغ يدخل النار وربما دخلت زوجته الجنّة كما في قصة فرعون، وهذا من ضروريات القرآن.

وكتاب الخصائص النبوية ذكره البخاري في ترجمة ابن الملقّن في الضوء اللامع، ج ٤، ص ١٠٢.

٢. في هامش الصفحة ٤٥ من الأصل ورد تعليق لا يكاد يقرأ.

٣. أتى لك هذا، فالقرآن ينفي هذه الملازمة، والسنة الصحيحة لا تتعدى القرآن.

٤. ذكره إسماعيل باشا في ذيل كشف الظنون، ج ٤، ص ٣٩٤.

٥. «وإن هم إلاّ يظنون».

٥. وهذا هو مذهب أهل البيت في أن فاطمة وأباها وبعلمها وبنيتها سادات البشر على الإطلاق من الأولين



وأما أفضل زوجاته ﷺ خديجة الكبرى؛ لأنها فازت ببيكارته ﷺ<sup>١</sup>، وهي أول من آمن به، فحازت قصب السبق.

ولو قبل ميكاها بكيت صباة  
ولكن بكت قلبي فهيج بالبا  
لكنت شفيت القلب قبل التدم  
بكاها وكان الفضل للمتقدم

### [أولاد رسول الله ﷺ]

وأما أولاده ﷺ فكلهم من خديجة إلا إبراهيم كما تقدم. واختلفوا في عدتهم<sup>٢</sup>، وجملة ما اتفقوا عليه منهم ستة: القاسم ولد قبل النبوة، وبه كان يكنى / ٤٥ / ﷺ، ومات بعد نحو سنتين على خلاف فيه. وأربع بنات:

«زينب» وهي أكبرهن، وماتت في سنة ثمان من الهجرة، [وكانت] عند زوجها ابن خالتها أبي العاص بن الربيع، فلما هاجرت تركته على الشرك، ثم أسلم فردّها النبي ﷺ بالعقد الأول، وقيل بعقد جديد، حكاها في المحاسن عن الطبري والعلاني<sup>٣</sup>، ولدت منه علياً، كان رديفه ﷺ يوم الفتح ومات قبل الاحتلام، «وأمامة» التي حملها ﷺ في صلاته، تزوّجها عليّ بعد فاطمة رضي الله عنهم<sup>٤</sup>.

ثم «رقية» توفيت تحت عثمان والنبي ﷺ بيدر، ولما عزّي بها قال: الحمد لله، دفنُ البنات من المكرومات؛ خرّجه الدولابي<sup>٥</sup>. ثم «أم كلثوم» توفيت تحت عثمان أيضاً سنة تسع من الهجرة، تزوّجها عثمان بعد ابنتي أبي لهب.

١. والآخرين، ويؤيده الكثير من الأحاديث النبوية.

٢. ليس هذا بدليل، بل الثاني وما يشبهه هو الدليل.

٣. نزهة المجالس، ص ٥٥٧.

٤. نحوه في نزهة المجالس، ص ٥٧٧. وانظر ترجمتها من أسد الغابة.

٥. في الهامش: «وأمامة»، فهم ثلاثة أولاد لزينب من ابن خالتها أبي العاص، وهم: علي وأمامة وأميمة.

٥. في الذرية الطاهرة، ص ٨١، رقم ٧٠.

ثم «فاطمة الزهراء» البتول، قال ابن عبد البر<sup>١</sup>: ولدت سنة إحدى وأربعين من مولده ﷺ، والذي رواه ابن إسحاق<sup>٢</sup> أنها ولدت قبل النبي، وزاد ابن الجوزي: قبلها بخمس سنين<sup>٣</sup>، وحكاها في المحاسن عن ابن الملقن في الفصول المهمة وزاد: وقريش تبني في البيت الشريف<sup>٤</sup>.

ومات بنت ثمان وعشرين سنة في رمضان سنة إحدى عشرة بعد النبي ﷺ بستة أشهر<sup>٥</sup>.

واختلف هل ولد له ﷺ ولدٌ غير أولئك الستة؟ فقيل: الطيب والطاهر وعبد الله، وقيل: الأولان لقبان للثالث، ومات صغيراً وهو الأصح، وقيل: عبد مناف، وقيل: المطهر.

وأما إبراهيم - وهو السادس على الإجماع - فهو من سُرّيته مارية القبطية، ولد في [ذي] الحجّة سنة ثمان، وسمّاه إبراهيم باسم أبيه إبراهيم الخليل - عليها الصلاة والسلام - قبل السابع، وفيه روايتان، وجمع بأنها وقعت قبله مخفية وأظهرت فيه، وكان ﷺ يذهب وهو في العوالي عند ظنّره الحياء فيأخذه ويقبله ثم يرجع. مات وله سبعون يوماً، وقيل سنة وعشرة أشهر، وقيل غير ذلك، وفي رواية أنه ﷺ لم يصل عليه - أي نفسه - بل أمرهم فصلّوا عليه.

وفي حديث: لوبي لكان نبياً، لكنه لم يبق؛ لأنّ نبيكم آخر الأنبياء. لكن بالغ الإمام النووي ﷺ في تزييفه وبطلانه، ورُدّ بآته وارد من طرق. قال الشهاب ابن حجر ﷺ: ولا إشكال فيه؛ لأنّ القضية الشرطية لا تستلزم الوقوع

١. لاحظ: الاستيعاب، ج ٤، ص ١٨٩٣، رقم ٤٠٥٧.

٢. ومثله أيضاً حكاها ابن عبد البر عن المدائني.

٣. صفة الصغوة، ج ١، ص ١٤٨.

٤. الفصول المهمة، ص ١٤٤.

٥. وقد اختلف المؤرخون في مبلغ سنّها عند وفاتها، وفي يوم وفاتها، وهكذا في سته ولادتها، ولم يُسّر المصنّف إلى أنّها ماتت وهي غضبي على جمع من الناس، ولذلك أوصت بأن لا يحضر جنازتها أحد وأن تدفن ليلاً؛ فراجع التاريخ حتّى يزهرك الحق ببركة الزهراء.

٦. المعروف من الحديث: لو عاش إبراهيم لكان نبياً، وقد فنّده غير واحد من علماء الشيعة والسنة، وذكروه ضمن الأحاديث الموضوعية، ولاحظ ما سيأتي.

بل ولا الإمكان، والله أعلم.<sup>١</sup>

فتلخص أن السيدة فاطمة أفضل نساء العالمين.<sup>٢</sup>

[من أذاها فقد آذاني]

قال في المحاسن<sup>٣</sup>: أخذ النبي ﷺ يوماً بيدها وقال: من عرف هذه فقد عرفها، ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد، وهي بضعة مني، وهي قلبي وروحي التي بين جنبي، فمن آذاها فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله، انتهى.

[أنتما الإمامان ولأمتكما الشفاعة]

قال في المحاسن<sup>٤</sup>: قال علي عليه السلام: دخلت يوماً منزلي فرأيت النبي ﷺ، والحسن عن يمينه، والحسين عن يساره، وفاطمة بين يديه، فقال: «يا حسن ويا حسين، أنتما كفتا الميزان، وفاطمة لسانه، ولا تعتدل / ٤٦ / الكفتان إلا باللسان، ولا يقوم اللسان إلا على الكفتين، أنتما الإمامان ولأمتكما الشفاعة» ثم التفت إلي وقال: «يا أبا الحسن، أنت توفّي أجورهم، وتقسم الجنة بين أهلها يوم القيامة».

[إشراق الجنان من نور ضحكهما]

قال ابن عباس عليه السلام: بينما أهل الجنة في نعيمهم إذ سطح لهم نور ظنّوه شمساً، فقالوا: إن ربنا - تبارك وتعالى - يقول: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا»<sup>٥</sup> فيقول لهم رضوان: هذه فاطمة وعلي قد ضحكا، فأشرقت الجنان من نور ضحكهما. قاله في المحاسن<sup>٦</sup>.  
وقال فيها<sup>٧</sup> أيضاً فوائد:

١. والحق مع النووي، ولا يسعنا المجال هنا لذكر وجوه الكلام، وليست النبوة بالوراثة الصرفة، وإنما هي لطف إلهي تتعلق بحالة البشر وحاجتهم، وقد انقطعت الحاجة بمجيء خاتم النبيين ﷺ.
٢. وهذا هو مذهب أهل البيت وشيعتهم.
٣. مختصر المحاسن، ص ١٩٠.
٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩١؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٨.
٥. سورة الإنسان، الآية ١٣.
٦. ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٧٨.
٧. أي المحاسن المجتمعة فلاحظ مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩١؛ ونحوه في نزهة المجالس، ص ٥٧٨.

## [ألا أعلمك خمس كلمات]

الأولى: <sup>١</sup> قال في روض الأفكار: جاءت فاطمة - رضي الله عنها - تطلب شيئاً من النبي ﷺ فقال: والذي نفسي بيده ما اقتبس آل محمد نارا منذ ثلاثين يوماً؛ ألا أعلمك خمس كلمات علمنيهن جبريل؟ - يريد أنهن خير لها مما تطلبه - قالت: بلى. قال: قولي: يا أول الأولين، ويا آخر الآخرين، ويا ذا القوة المتين، ويا راحم المساكين، ويا أرحم الراحمين.

## [الدعاء الذي تعلمتها من رسول الله ﷺ]

الثانية: في صحيح مسلم <sup>٢</sup>: قولي: اللهم رب السماوات السبع، ورب الأرض، ورب العرش العظيم، ربنا ورب كل شيء، فالق الحب والنوى، منزل التوراة والإنجيل والفرقان، أعوذ بك من شر كل شيء أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلك شيء، وأنت الآخر فليس بعدك شيء، وأنت الظاهر فليس فوقك شيء، وأنت الباطن فليس دونك شيء، اقض عنا الدين، وأغننا من الفقر. <sup>٣</sup>

## [دعاء عقيب الوتر]

الثالثة: قالت فاطمة رضي الله عنها: رغب النبي ﷺ في الجهاد، وذكر فضله، فسألته الجهاد، فقال: ألا أدلك على شيء يسير وأجره كثير؟ قلت: بلى. قال: ما من مؤمن ولا مؤمنة يسجد عقب الوتر سجدتين ويقول في سجوده: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» خمس مرات، لا يرفع رأسه حتى يغفر الله له ذنوبه كلها، وأعطاه ثواب مئة حجة ومئة عمرة، ويبعث الله إليه ألف ملك يكتبون الحسنات، وكأنما أعتق مئة رقبة واستجاب الله دعاءه، وزاد في التاتارخانية <sup>٤</sup> أنه يقرأ بين

١. وبدلها في المحاسن المجتمعة: عن النبي ﷺ قال: من أراد حاجة فليذكر في طلبها يوم الخميس، وليقرأ إذا خرج من منزله آية الكرسي وأخر آل عمران و﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ والفاتحة، فيها قضاء حوائج الدنيا والآخرة.

٢. روض الأفكار في غرر الحكايات والأذكار لمحمد بن أحمد بن علي الحلبي الشافعي ابن الركن. معجم المؤلفين، ج ٨، ص ٢٩٦.

٣. صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٨٤، باب ١٧، من كتاب الذكر والدعاء، ح ٦١-٦٣.

٤. ومثله في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩١؛ ونزهة المجالس، ص ٥٧٨.

٥. في كشف الطنون، ج ١، ص ٢٦٨. تاتارخانية في الفتاوى للإمام الفقيه عالم بن علاء الحنفي....

السجدتين آية الكرسي، وإن مات في ليلته مات شهيداً. قاله في المحاسن المجتمعة.<sup>١</sup>

### فصل

#### في أولاد عليّ من فاطمة وغيرها<sup>٢</sup>

قال في صفة الصفوة<sup>٣</sup>: أولاد عليّ من فاطمة وغيرها أربعة عشر ذكراً وتسع عشر أنثى.

قال في المحاسن<sup>٤</sup>: قال بعض المفسرين في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ﴾: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ»<sup>٥</sup>: أي بحر النبوة من فاطمة، وبحر الفتوة من عليّ. لا يبغي عليّ على فاطمة، ولا تبغي فاطمة عليه، والبرزخ هو الحاجز من التقوى، والحسن والحسين هما اللؤلؤ والمرجان<sup>٦</sup>. انتهى.

... أولاد فاطمة: الحسن، والحسين، وزينب الكبرى، وزينب الصغرى المكناة بأم كلثوم، ورقية، ومُحَسَّنًا أسقطته سقطاً؛ كما قاله في المحاسن<sup>٧</sup>. فهم ستة على ما قاله العلامة المهدي الفاسي في شرح الدلائل.

#### [في شرح البخاري]<sup>٨</sup>

ولدت أم كلثوم في حياة النبي ﷺ، قال البرماوي: خطبها عمر من عليّ ﷺ فقال: أبعثها إليك، فإن رضيتها فقد زوجتكها، فبعث إليه معها ببرد وقال: قولي لعمر: هذا البرد الذي

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٢ مع مقابرات؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٨.

٢. وهذا العنوان من المحاسن المجتمعة أيضاً.

٣. صفة الصفوة، ج ١، ص ٣٠٩ في عنوان ذكر أولاده من ترجمة أمير المؤمنين ﷺ.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٢؛ ونزهة المجالس، ص ٥٧٠٩.

٥. سورة الرحمن، الآيات ١٩ - ٢٢.

٦. حكاة السيوطي في الدر المثور، عن ابن مردويه، عن أنس وابن عباس؛ ورواه الحسكاني في شواهد التنزيل بأسانيد عن الضحاك وسلمان وابن عباس وأشار إلى رواية جعفر الصادق وعليّ الرضا، فلاحظ ح ٩١٨ - ٩٢٣ وما بهامشه من تعليق؛ ولاحظ أيضاً تفسير البرهان ذيل الآيات المذكورة.

٧. ونحوه في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٢، ولم يرد في المختصر ذكر رقية ومحسن، بل نص على أنّ أولادها خمسة؛ ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٧٩، لكنه ذكر مُحَسَّنًا ولم يذكر رقية.

٨. نزهة المجالس، ص ٥٧٩.

قال لك أبي عنه . فلما قالت له ذلك قال عمر: قولي له: قد رضيت . ثم وضع يده على ساقها، فقالت: أتفعل هذا؟ لولا أنك أمير المؤمنين لكسرت أنفك! فلما / ٤٧ / رجعت إلى أبيها قالت: بعثتني إلى شيخ سوء! فقال: يا بنتي، إنه زوجك.<sup>١</sup>

### [ما ورد في ولادة الحسنين وتسميتهما]

قال المحب الطبري<sup>٢</sup>: ولد الحسن في النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة. قال علي: لما حضرت ولادة فاطمة - رضي الله عنها - قال النبي ﷺ لأسماء بنت عميس وأم سلمة رضي الله عنهما: «أحضراها، فإذا وقع ولدها واستهل صارخاً فأذنا في أذنه اليمنى وأقيما في أذنه اليسرى؛ فإنه لا يفعل ذلك بمثله إلا عصم من الشيطان» ثم جاءه النبي ﷺ وقال: «اللهم إني أعيد بك ولده من الشيطان الرجيم»، فلما كان [ال] يوم السابع سمّاه النبي ﷺ حسناً.<sup>٣</sup>

ذكر النسفي: لما ولدت فاطمة الحسن، قالت: لعلي: سمّه. قال: ما يسميه إلا جدّه، فقال النبي ﷺ: ما كنت لأسبق باسمه ربي، فجاءه جبريل ﷺ وقال: يا محمد، إن الله - تبارك وتعالى - يهتك بهذا المولود ويقول: سمّه باسم ابن هارون سبّيراً، ومعناه حسن. ولما ولدت الحسين قال: يا محمد، إن الله يهتك بهذا المولود ويقول: سمّه باسم ابن هارون وكان اسمه سبّيراً، ومعناه حسين<sup>٤</sup>، أي فسبّر وسبّير فحسن وحسين وزناً ومعنى.

### [جعل الله منكما الكثير الطيب]

قال في المحاسن<sup>٥</sup>: قال أنس رضي الله عنه: قال النبي ﷺ لعلي رضي الله عنه وفاطمة رضي الله عنها: جعل الله منكما الكثير الطيب، فوالله لقد أخرج الله منهما الكثير الطيب.

قال بعضهم:

ولا خفاء أن الله تعالى استجاب دعاءه، فهم أكثر أهل الإيمان وأطيبهم، كيف لا والشرف في

١ . نحو هذا الحديث ورد في مصادر السنة والشيعة، وقد ناقش بعض المحققين قديماً وحديثاً في صحة هذا الحديث.

٢ . ذخائر العقبى، ص ٢٥٥ في الباب التاسع.

٣ . مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٣؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٩.

٤ . مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٣؛ نزهة المجالس، ص ٥٧٩.

٥ . المحاسن المجتمعة، ص ١٩٣ من المخطوطة؛ ولاحظ الباب الثالث من الأربعين المتتالي لأبي الخير الطالقاني فقد ذكر الحديث بطوله.

ذريتهما إلى يوم القيامة، فهما أصل النسب الطاهر والشرف الظاهر.

قلت: إنَّما يتخرج قول هذا البعض على أنَّ الشرف في ذريتهما على الإطلاق الحادث في زمن الخلفاء الفاطمية، وأمَّا الشرف المعتبر عند السلف الصالح في أولاد عليّ وعقيل وجعفر والعباس رضي الله عنهم<sup>١</sup>.

قال العارف المناوي<sup>٢</sup>:

عدّوا من خصائص آل المصطفى ﷺ إطلاق الأشراف عليهم، أي على آله عليه الصلاة والسلام، والواحد شريف.

قال السيوطي في الخصائص:

وهم - يعني الأشراف - ولد عليّ وعقيل وجعفر الطيار<sup>٣</sup> والعباس، كذا في مصطلح السلف، وإنَّما حدث تخصيص الشرف بولد الحسن والحسين في مصر خاصّة من عهد الخلفاء الفاطميين - انتهى - .

أي لكونهم منسوبين إلى فاطمة، ثمّ فشا هذا الاصطلاح إلى هذا الزمن كما حدثت الخضرة علامة على الشريف.

(هـ: و في ذلك أنشد بعضهم:

جَعَلُوا لِأَبْنَاءِ الرَّسُولِ عِلْمَةً  
تَغْنِي اللَّيْبَ عَنِ الطَّرَازِ الْأَخْضَرِ)

[فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَات]

قال جعفر الصادق عليه السلام في قوله تعالى ﴿فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَات﴾ قال: كان آدم وحواء في الجنة جالسين، فجاءهما جبريل، وأتى بهما إلى قصر من ذهب وفضة، وشرفاته من زمرد أخضر، فيه سرير من ياقوتة حمراء، وعلى السرير قبة من نور، فيها صورة على رأسها تاج، وفي أذنيها قرطان من لؤلؤ، وفي عنقها طوق من نور، فتعجب من حسنها حتّى نسي حسن حواء، فقال: ما هذه الصورة؟

١. بل الشرف في ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ﴾ و﴿مَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ وقد ترشح هذان الأمران في ذرية النبي ﷺ وعليّ عليه السلام دون غيرهما، وسيعيد هذا الكلام عن السيوطي.

٢. ونحوه أو ما يقرب منه في إتحاف السائل بما لفاطمة من الفضائل، ص ٣٤.

٣. هذا هو الصواب، وفي النسخة: وجعفر الصادق.

قال: فاطمة، والتاج أبوها، والطوق زوجها، والقرطان الحسن والحسين.

رفع آدم ﷺ رأسه إلى القبة فوجد خمسة أسماء مكتوبة من نور: أنا المحمود وهذا محمد، وأنا الأعلى وهذا علي، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا المحسن وهذا الحسن، ومنّي الإحسان وهذا الحسين. فقال جبريل ﷺ: يا آدم احفظ هذه الأسماء؛ فإنك تحتاج إليها. فلما أهبط إلى / ٤٨ / الأرض بكى ثلاثمئة عام، ثم دعا بهذه الأسماء فقال: اللهم بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين، يا محمود يا أعلى يا فاطر اغفر لي، وتقبل توبتي. فأوحى الله إليه: يا آدم لو سألتني في جميع ذريتك لغفرت لهم. انتهى ما ذكره صاحب المحسن<sup>١</sup> عن جعفر الصادق، وهو على أحد التفاسير.

وفي الوسيط<sup>٢</sup> للإمام الواحدي: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» قال: التلقي معناه هاهنا الأخذ والقبول، ومنه الحديث أن رسول الله ﷺ كان يتلقى الوحي من جبريل أي يتقبله ويأخذه. وقال الأصمعي: «تَلَقَّتْ الرَّحْمَاءُ الْفَحْلَ» إذا قبلته (أي: وأخذته وحفظته حتى يصير ولدًا، انتهى).<sup>٣</sup>

والكلمات جمع كلمة، والكلمة تقع على القليل والكثير، وتقع على الحرف الواحد من حروف الهجاء، ومعنى «تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ الْكَلِمَاتِ» هو أن الله تعالى ألهم آدم حتى اعترف بذنبه وقال: «زَبْنًا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» الآية<sup>٤</sup>، فهذه الآية هي المعنية بالكلمات في قول الحسن وسعيد بن جبير ومجاهد.

أخبرنا أبو بكر التميمي، قال: أخبرنا أبو الشيخ الحافظ ابن حيّان، قال: أخبرنا أبو يحيى عبد الرحمن بن محمد الرازي، قال: حدثنا سهل بن عثمان العسكري، قال: حدثنا المحاربي وعبيدة بن حميد، عن أبان، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لما أصاب آدم الخطيئة فزع إلى كلمة الإخلاص فقال: لا إله إلا أنت سبحانك ويحمدك، عملت سوءاً وظلمت نفسي، فاغفر لي وأنت خير الغافرين، لا إله إلا أنت سبحانك ويحمدك، عملت سوءاً

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٤؛ نزهة المجالس، ص ٥٨٠. ولم أجده بهذا النص في مصدر آخر، فلاحظ تفسير البرهان والدرر المشور، ولكن بما يقرب من ثلثيه الأخيرين ورد في أحاديث كثيرة.

٢. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٤، ذيل الآية ٣٧ من سورة البقرة.

٣. ما بين القوسين لم يرد في التفسير الوسيط، وما قبله وما بعده منه، مع تصرف توضيحي تارة.

٤. سورة الأعراف، الآية ٢٣.



وظلمت نفسي فتاب عليّ؛ إنك أنت التواب الرحيم.

وروى المنهال بن عمرو، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنه قال: الكلمات هي أن آدم عليه السلام قال: يا رب، ألم تخلقني يديك؟ قال: بلى. قال: ألم تنفخ في من روحك؟ قال: بلى. قال: ألم تسبق رحمتك من غضبك؟ قال: بلى. قال: ألم تسكتني جنتك؟ قال: بلى. قال: فلم أخرجتني منها؟ قال: بشؤم معصيتك. قال: يا رب، أرأيت إن تبّت وأصلحت أراجعي أنت إلى الجنة؟ قال: نعم. <sup>١</sup> فتاب آدم من ذنبه وأصلح وأقرّ واعترف وتوسّل إلى الله تعالى بمحمد وذريته وآله، ﴿فتاب عليه﴾ أي قَبِلَ توبته ورجع عليه بالمغفرة كما رجع هو إلى الله تعالى بالإقرار والندم.

فمعنى التوبة في اللغة: الرجوع، وفي الشريعة المطهرة رجوع العبد من المعصية إلى الطاعة، فالعبد يتوب إلى الله، والله يتوب عليه، أي يرجع عليه بالمغفرة. <sup>٢</sup>

[وروي أنه] لما خلق الله تعالى آدم، وقَرَّبَه إلى رحمته، وأسكنه جنته، وأمر الملائكة بالسجود له، وكان سجودهم له على جهة التكريم، فكان ذلك تكريماً وتحية لآدم عليه السلام، وطاعة لله - سبحانه وتعالى - بامتثال أمره، ولم يكن عبادة لآدم. <sup>٣</sup>

وحكى ابن الأنباري عن الفراء وجماعة من الأئمة أن سجود الملائكة لآدم كان تحيةً ولم يكن عبادة، بل سجود تعظيم وتسليم وتحية، وكان ذلك تحية الناس وتعظيم بعضهم بعضاً، ولم يكن وضع الجبهة على الأرض، فلما جاء الإسلام أبطل ذلك بالسلام، وخصّ وضع الجبهة على الأرض بالسجود؛ إذ أصل السجود في اللغة الخضوع والتذلل، فكلّ مَنْ ذَلَّ وخضع / ٤٩ / لِمَا أمر به فقد سجد. <sup>٤</sup>

وقال أبو عبيدة: <sup>٥</sup> «عين ساجدة» إذا كانت فاترة، و«نخلة ساجدة» إذا مالت لكثرة حملها.

فلما سجّدت الملائكة تحيةً لآدم عليه السلام وامتثالاً لأمر الله تعالى حسد إبليس آدم

١. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٦ مع مغايرات طفيفة.

٢. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٦ مع مغايرات طفيفة.

٣. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١١٩ - ١٢٠ وهكذا ما بعده مع مغايرات.

٤. وهذا خلاف ظاهر الآية ٢٩ من سورة الحجر ﴿فقعوا له ساجدين﴾.

٥. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١١٩.

وتكبر، فطرده الله تعالى من الجنة<sup>١</sup>.

قال مجاهد وطاوس<sup>٢</sup> عن ابن عباس: كان إبليس قبل أن يركب المعصية ملكاً من الملائكة اسمه عزازيل، وكان من سكان الأرض من الملائكة يسمون الجن، ولم يكن من الملائكة أشد اجتهاداً منه ولا أكثر علماً منه، (حتى قيل: ما من موضع في السماء ولا في الأرض إلا وله فيه سجدة وعبادة لله تعالى)<sup>٣</sup>، فلما نفذت فيه مشيئة الله تعالى، وتكبر وعصى، طرده ولعنه وجعله شيطاناً وسماه إبليس. وهذا قول ابن مسعود وابن جريج وقتادة وأكثر المفسرين. ثم إن البارئ تعالى أسكن آدم وحواء الجنة وأمرهما أن يأكلا من جميع ما أكل الجنة إلا شجرة واحدة اقتضت حكمته الباهرة نهيهما عن الأكل منها، واختلف في تعيينها، فقال ابن عباس وعطية ووهب وقتادة<sup>٤</sup>: هي سنبله الحنطة، وقال السدي وابن مسعود: هي الكرم، وقال ابن جريج: هي التين، والله أعلم.

قال الواحدي<sup>٥</sup>: قال المفسرون: إن الحية أدخلت إبليس الجنة حتى قال لآدم: ﴿هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾<sup>٦</sup> فأبى آدم عليه السلام أن يقبل منه، وقال ذلك لحواء أيضاً فأبت، ﴿وَقَاسَمَهُمَا﴾ أي أقسم لهما بالله: إنه لهما ﴿لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾<sup>٧</sup> فاغتر آدم وحواء بإقسامه بالله عز سلطانه، وما كان يظنان أن أحداً يحلف بالله كاذباً، فبادرت حواء إلى أكل الشجرة، ثم ناولت آدم حتى أكلها، ففارقهما جميع نعم الجنة. ﴿وَقُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾<sup>٨</sup>، والخطاب لآدم وحواء والحية وإبليس، و«العَدُوُّ» اسم يقع على الواحد والجمع والمذكر والمؤنث، وأراد بهذه العداوة التي بين آدم وحواء والحية وبين ذرية آدم وإبليس<sup>٩</sup>.

١. نحوه في التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٠.

٢. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٠ وفيه: وكان من سكان الأرض، وكان سكان الأرض من الملائكة.

٣. ما بين القوسين لم يرد في الوسيط. وما بعده منه بتصريف.

٤. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢١-١٢٢.

٥. في التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٢. وما نسبه إلى المفسرين لو صح فهو بمحض الجهل وعدم العلم، وباطل دون شك، غير وارد في أية بيعة ولا سنة واضحة.

٦. سورة طه، الآية ١٢٠.

٧. سورة الأعراف، الآية ٢١.

٨. سورة البقرة، الآية ٣٦.

٩. التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٣، وهكذا ما بعده.

روي عن صالح بن حيّان قال: رأيت عبد الله بن عمر يعالج حية صغيرة يريد أن يقتلها، فقلت: ما تصنع؟ قال: قال النبي ﷺ: ما سالمناهنّ منذ عاديننا، فاقتلوهن حيث وجدتموهنّ.

وقال الحسن<sup>١</sup>: إنّما رأهما - يعني الشيطان رأى آدم وحواء - على باب الجنة؛ لأنهما كان يخرجان من الجنة.

فأنكر أنّ الحية أدخلته حتّى وسوس إليه [م] - (ه: يعني إنّ الشيطان كان متصفاً بصفة حية) - والله أعلم.

وعن يعلى بن مسلمة<sup>٢</sup>، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس أنّ آدم ﷺ لما أكل من الشجرة التي نهى عنها قال الله ﷻ له: يا آدم ما حملك على ما صنعت؟ فاعتلّ - أي اعتذر آدم - فقال: يا ربّ، زينت لي حواء. قال تعالى: فَأَيُّ آعِقِبْتِهَا أَنْ لَا تَحْمِلَ إِلَّا كَرْهًا وَلَا تَضَعُ إِلَّا كَرْهًا، ودميتها - يعني بالحيض - في الشهر مرّتين، فرئت حواء عند ذلك (أي أنت وتوجّعت من شدة ما عراها من النكال) فقيل: عليك الرنة وعلى بناتك<sup>٣</sup>.

فلما تاب آدم وقيل البارئ توبته قبل هبوطه إلى الأرض وأهبط إلى الدنيا بكى على ذنبه ندماً وخوفاً من الله تعالى ثلاثمئة عام، فنبت من دموعها أنواع البهار العطري من المأكول والمشوم.

قال القرطبي<sup>٤</sup>:

لا يجتمع البكاء والضحك في حيوان واحد غير الآدمي، فالقرد وكذا الكلب - على ما قيل - يضحك ولا يبكي، والجمل يبكي ولا يضحك أبداً، وكلّ شيء في الجنة بكى على / ٥٠ / آدم إلا الذهب والفضة؛ لذلك أعزهما الله عند أولاده، وإنّ الله تعالى تاب عليه قبل هبوطه إلى الدنيا - انتهى كلام القرطبي - .

وقال ابن عباس ﷺ: الدرهم والدينار خواتيم الله في الأرض، لا تؤكل ولا تشرب،

١ . البصري. والخبر مذكور في التفسير الوسيط، ص ١٢٢ .

٢ . التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٣ .

٣ . انتهى النقل عن التفسير الوسيط، ج ١، ص ١٢٣ . وما بين القوسين ليس منه. وعامة الأخبار المذكورة في قصة آدم وسائر الأنبياء ﷺ سوى نبينا ﷺ هي موضوعة.

٤ . لم أجده في تفسيره مع بعض الفحص.

حيث ما قصدتْهنَّ [ظ] قضيت حاجتك. <sup>١</sup> انتهى. فهنَّ من جملة نعمة الله تعالى على خلقه.

### [إنَّ الله خلقني وعلياً نورين بين يدي العرش]

وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله قال: إنَّ الله تعالى خلقني وخلق علياً نورين بين يدي العرش نسباً الله وتقديره قبل أن يخلق آدم بألفي عام، فلما خلق آدم أسكننا في صلبه، ثم نقلنا من صلب طيب ووطن طاهر [إلى مثله] حتى أسكننا صلب إبراهيم، ثم نقلنا من صلب طيب ووطن طاهر حتى أسكننا صلب عبد المطلب، ثم افترق النور في عبد المطلب فصار ثلثاه في عبد الله وثلثه في أبي طالب، ثم اجتمع النور مني ومن علي في فاطمة، فالحسن والحسين نوران من نور رب العالمين. قاله في المحاسن المجتمعة <sup>٢</sup>.

### [شبه الحسنين بالنبي صلى الله عليه وآله]

وفي صحيح البخاري أنَّ الحسن كان يُشبه النبي صلى الله عليه وآله <sup>٣</sup>.

وفي صحيح ابن حبان أنَّ الحسين كان أشبه بالنبي صلى الله عليه وآله <sup>٤</sup>.

قال العلامة البرماوي: والجمع بينهما - أي بين صحيح البخاري وصحيح ابن حبان - أنَّ الحسن كان يشبهه من الصدر إلى الرأس، والحسين فيما أسفل من ذلك <sup>٥</sup>.

### [حمل فاطمة بالحسين]

قال ابن الملقن <sup>٦</sup> في الفصول المهمة: حملت فاطمة بالحسين بعد ولادة الحسن بخمسين ليلة.

١. تفسير الألويسي، ج ٤، ص ٢٠٢ وفيه: ... حيث قصدت بها قضيت حاجتك.

٢. لم يرد في مختصر، وبمعناه ورد في عدة أحاديث ومن طرق شتى فلاحظ فهرس إحقاق الحق.

٣. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٤؛ صحيح البخاري، ٣٥٤٢.

٤. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٥؛ صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤٣٠، رقم ٦٩٧٣ وفيه الحسن، ولاحظ تاليه.

٥. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٥.

٦. كذا في النسخة، والصواب: ابن الصباغ المالكي، وقد ذكر الكلام في أول الفصل الثالث من الفصول المهمة، ص ١٧٠؛

ومثله في مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٥ دون ذكر اسم المؤلف؛ وهكذا نزهة المجالس، ص ٥٨٠.

وقال غيره: لم يكن بينهما إلا ظهر واحد.

قالت أم الفضل امرأة العباس: يا رسول الله، رأيت مناماً منكراً؟ قال: ما هو؟ قالت: رأيت كأن قطعة من جسدك قطعت فوضعت في حجري! فقال: خيراً رأيت، تلد فاطمة ولداً، فيكون في حجرك، فولدت فاطمة الحسين، فكان كما أخبر، فعنَّ عنه المصطفى ﷺ وكذا عن الحسن كبشاً كبشاً، وحلق رؤوسهما وتصدق بزنته فضة.<sup>١</sup>

### [بحث في العقيقة والأضحية والأعياد وبعض الأيام المباركة]

مسائل: يُسَنُّ أَنْ يُعَقَّ عَنِ الْغُلَامِ بِشَاتَيْنِ وَمِثْلِهِ الْخِثْيِ وَإِنْ حَصَلَ أَوَّلُ السَّنَةِ بِوَاحِدَةٍ كَالْجَارِيَةِ.

قال الرافعي<sup>٢</sup> والنووي<sup>٣</sup>: وينبغي أن تتأذى السنة عن سبع ببقرة (ه: اشتكروا فيها، والشاة الواحدة أفضل من المشاركة في بعير)، أو بدنة - أي ناقة ثنية - كالأضحية في سنَّها! وسلامتها من عيب ينقص اللحم والأكل؛ أي إن كانت من المعز والبقر دخلت في السنة الثالثة، أو من الضأن فمن الثانية، أو من الإبل فمن السادسة، ولا تُجزي العرجاء التي تسبقها الماشية إلى الكلاً الطيب وتتخلف عن القطيع، ولا يضرب سيره، ولا تجزي المخلوقة بلا أذن أو قطعت ولو يسيراً، ولا يضرب شقها وخرقها وصغرها، ولا فقد ضرع وألية وقرن خلقة أو انكسر ولم يؤثر في اللحم، والقرناء والبيضاء، والذكر أفضل، وأنثى لم تلد أفضل منه إن كثر ضرابه، ومنع النووي في شرح المهذب التضحية بالحامل، وصحَّح ابن الرفعة الإجزاء، وحكاه البلقيني أيضاً عن النصِّ واتفق الأصحاب إذا لم يخش النقص، ومحل معرفة ذلك على وجه الاستيعاب كتب الفروع، وناهيك.

### [ترجمة الإمام الحسن المجتبي]

باب شريف نذكر فيه شيئاً من ذكر سيدي شباب أهل الجنة وريحانتي نبي هذه

١. مختصر المحاسن المجتمعة، ص ١٩٥.

٢. في الشرح الكبير، ج ٤، ص ١١٨ كتاب الضحايا مع مقاربات.

٣. لاحظ شرح المهذب (المجموع)، ج ٨، ص ٤٢٩.

الأمة أمير المؤمنين الحسن وسيد [ظ] المؤمنين الحسين.

أما الحسن فهو أمير المؤمنين، ولد في نصف رمضان سنة ثلاث من الهجرة، وقيل في شعبان منها، وقيل سنة أربع، وقيل خمس، وأول هذه الأقوال أشهرها؛ كذا في طبقات المناوي<sup>١</sup>، سمّته أمّه حرباً، فقال المصطفى: بل هو الحسن، ولم يكن هذا الاسم معروفاً قبل ذلك في الجاهلية كما حكاه العسكري<sup>٢</sup>، وقد تقدم ما في الاسمين الشريفين.

### [اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ]

حملة المصطفى ﷺ على عاتقه وقال: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبُّهُ، كما رواه البخاري ومسلم<sup>٣</sup> عن البراء.

### [إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ]

وأجلسه مرّةً بجنبه على المنبر، وصار ينظر إلى الناس مرّةً وإليه أخرى ويقول: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، ولعلّ الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين، كما رواه البخاري وغيره عن أبي بكر<sup>٤</sup>، وهذا من معجزاته ﷺ كما سيأتي.

وقعد مرّةً في حجره ﷺ فجعل أصابعه في لحية رسول الله ﷺ وهو يفتح فمه ثم يدخل لسانه في فمه وهو يقول: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبُّهُ وَأَحِبُّ مِنْ يَحِبُّهُ، قاله ثلاثاً. رواه أبو نعيم<sup>٥</sup> عن أبي هريرة.

### [ركوبه لظهر النبي ﷺ عند السجود، وخروجه من بين رجليه عند الركوع]

وكان يجيء - وهو ساجد - فيركب رقبته أو ظهره، وما يُنزله حتّى يكون هو الذي

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٥.

٢. لم أجد في كتاب الأوائيل؛ والنقل هنا من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٥. وأما الحديث فأخرجه أحمد في المسند، ج ١، ص ٩٨ والبخاري في الأدب المفرد، ص ٨١٢ والطبراني في المعجم الكبير، ج ٣، ص ٩٦، رقم ٢٧٧٢؛ والحاكم في المستدرک، ج ٣، ص ١٦٥.

٣. صحيح البخاري، ج ٧، ص ٩٤، رقم ٢٧٢٩، فضائل الصحابة؛ صحيح مسلم، رقم ٢٤٢٢، باب فضائل الحسن والحسين ﷺ؛ طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٥، وثمان بين كلام المصطفى ﷺ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ وَكَلَامَ عَائِشَةَ: لَا تَدْفِنُوا فِي بَيْتِي مِنْ لَأَحِبُّ!»

٤. صحيح البخاري، ج ٧، ص ٩٤، رقم ٢٧٢٦؛ وعنه المناوي في الطبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٥.

٥. في حلية الأولياء، ج ٢، ص ٢٥؛ وعنه المناوي في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٦.

ينزل.<sup>١</sup>

وأناه - وهو راع - وفترج له بين رجله حتى خرج من الجانب الآخر. رواه ابن سعد<sup>٢</sup> عن البيهقي [مولي] الزبير.

### [تقبيله للحسنين]

وكان ﷺ يقبل الحسن والحسين في سرتهما،<sup>٣</sup> ويفترج بين رجلي الحسين ويقبل زُبَّه<sup>٤</sup>.

وتمسك بذلك الحنفية وبعض الشافعية، ففي فتاوى العلامة ظهير الدين الحنفي ما صورته:

الصغيرة جداً لا تكون عورة، ولا بأس بالنظر إليها ولا من مسها؛ والأصل فيه ما روى عنه ﷺ أنه / ٥٤ / كان يقبل زب الحسن والحسين في صفرهما، وروي أنه كان يأخذ من أحدهما فيجزه والصبي يضحك، كذا في أحكام الصغار. انتهى.

الخبر الأول<sup>٥</sup> فمحل اتفاق، وأما الثاني فرواه ابن عساكر في تاريخه<sup>٦</sup> بسند ضعيف عن أنس قال: رأيت رسول الله ﷺ يفترج بين رجلي الحسن ويقبل ذكره.

وفي ذخائر العقبى<sup>٧</sup> للمحب الطبري عن أبي ظبيان قال: والله إن كان رسول الله ليفترج بين رجله - يعني الحسين - فيقبل زبيبه. أخرجه [ابن] السري.

وأخرج أبو حاتم<sup>٨</sup> عن أبي هريرة أنه أمر الحسن أن يكشف له عن سرتة فقبل سرتة.

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٦؛ وهكذا ما قبله من أول الباب، وأيضاً ما بعده.
٢. الطبقات الكبرى، ج ٣٦ من ترجمة الإمام الحسن ﷺ وكان في النسخة: أبي الزبير. فصورناه حسب المصدر، والنقل هنا بواسطة المناوي مع تلخيص.
٣. مسند أحمد، ج ١٢، ص ٤٢٧، رقم ٧٤٤٢، وبهامشه ثبت لبعض المصادر.
٤. المعجم الكبير، ج ٣، ص ٥١، رقم ٢٦٥٨؛ تاريخ بغداد، ج ٣، ص ٢٩٠.
٥. ومقصوده تقبيل السرة.
٦. تاريخ مدينة دمشق، ص ١٠٦، ح ١٧٧؛ ورواه الدولابي في الكنى والأسماء، ج ١، ص ٥١ بسنده عن أبي ليلى.
٧. ذخائر العقبى، ص ٢٢١ في عنوان: ذكر تقبيله ﷺ بزبيبة الحسين.
٨. صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤٢٠، رقم ٦٩٦٥ ولاحظ الرقم ٥٥٩٣ منه، وفيه: فقال للحسن: اكشف لي عن بطنك فجعلت فداك حتى أقبل حيث رأيت رسول الله ﷺ يقبله ....

قال العلامة ابن حجر في التحفة في كتاب النكاح: ولا حجة في شيء من هذه الأحاديث - كما عليه الشافعية - نفيًا ولا إثباتًا خلافاً لمن زعمه. انتهى.

نعم في كلام الإمام النووي أن الصبي إذا قبض على المصلي أو ركبه لا تبطل صلاته؛ واستدل له ببعض ما تقدم من ركوب الحسن على رقبته وهو ساجد وغير ذلك، والله أعلم.

### [ريحانتي من الدنيا الحسنيين]

وفي المحاسن عنه عليه السلام: إن الولد ريحانة من الله تعالى قسمها بين العباد، وإن ريحانتي من الدنيا الحسن والحسين.<sup>١</sup>

وعنه عليه السلام: الولد من ريع الجنة.<sup>٢</sup> قلت: وكذا يتعش القلب بتقبيله وشمّه، وتبتهج الروح بذلك.

وعنه عليه السلام: الولد في الدنيا سرور، وفي الآخرة نور،<sup>٣</sup> كما ذكره في شرعة الإسلام.

وقال عليه السلام: أكثروا من قبلة أولادكم، فإن لكم بكل قبلة درجة.<sup>٤</sup> قاله في المحاسن.

قال العلامة السمرقندي في بستانه<sup>٥</sup>: القبلة من الوالد لولده على خده وتسمى المودة، وقبلة الولد لوالده على رأسه وتسمى قبلة الرحمة، وقبلة الأخت لأخيها على جبهته وتسمى قبلة الشفقة، وقبلة لها كذلك، وقبلة التحية قبلة المؤمن لأخيه على يده، وقبلة الشهوة قبلة الزوجة على فمها.

وقال [الحسن] البصري في قوله تعالى: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾<sup>٦</sup> بالمودة النكاح، وبالرحمة الولد.<sup>٧</sup>

١. نحوه في كنز العمال، ج ١٢، ص ١٢٠، رقم ٣٤٢٨٧ عن العسكري في الأمثال.

٢. نزهة المجالس، ص ٥٨٣.

٣. نزهة المجالس، ص ٥٨٣.

٤. نزهة المجالس، ص ٥٨٣.

٥. بستان العارفين، ص ٥١، باب ٨٢ مع مغايرات.

٦. سورة الروم، الآية ٢١.

٧. نحوه في الدر المنثور، ج ٢١، ص ٤٩ ذيل الآية الشريفة.



وقال ﷺ: لكل شيء ثمرة، وثمره القلب الولد.<sup>١</sup>  
وجاء: أولادنا أكبادنا<sup>٢</sup>. قاله في المحاسن.

### [ذهاب الحسين إلى أمهما بعد العشاء بالنور النبوي]

قال العارف المناوي<sup>٣</sup>: أتاه الحسن والحسين مرة بعد صلاة العشاء فجعل واحداً هاهنا وواحداً هاهنا، فقال أبو هريرة: يا رسول الله أذهبُ بهما إلى أمهما؟ قال: لا. فبرقت برقة فقال: الحقاً بأمكما، فما زالا يمشيان في ضوئها حتى وصلا. رواه الحاكم<sup>٤</sup> وصححه.

### [نحلة النبي ﷺ للحسنين]

وكانت عادة العرب أن تنحل أبناءها: فجاءت فاطمة - رضي الله عنها - إلى جدّهما ﷺ فقالت: انحلهما. قال: نحلّ هذا الكبير المهابة والحلم، والصغير المحبة والرضى. رواه العسكري<sup>٥</sup> عن أم أيمن.  
كان الحسن ﷺ سيّداً كريماً حليماً ذا سكينه ووقار، جواداً ممدحاً يكره الفتن والسيف.<sup>٦</sup>

### [ما ورد حول زوجاته]

تزوَّج نحو سبعمئة امرأة في حياة أبيه، فأمر أبوه منادياً ينادي في الناس أن:

١. لحظ الألباط في الاستدراك على ذخيرة الحفاظ، ص ٥٩١.
٢. كشف الغطاء، ج ١، ص ٣٠٧، رقم ٨١٦ وفيه: قال ابن كمال باشا في أربعينه: قاله - عليه الصلاة والسلام - حين أخذ الحسن والحسين.
٣. في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٧.
٤. في المستدرک، ج ٣، ص ١٦٧. ووافقه الذهبي.
٥. في كتاب الأمثال كما في كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٧، رقم ٣٧٧١٠؛ والتقل هنا من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٧.
٦. هذا كلام المناوي في طبقات الصوفية، ج ٣، ص ١٣٧. بل وكان أبوه وأخوه وجده كذلك يكرهون الفتنه والسيف، بل وكانوا يحاربون من أجل القضاء على الفتن والسيف كلّمَا واتهم الظروف، وحينما لا يجدوا بدّاً من المهاندنة بسبب عدم وجود الناصر مثلاً كانوا يفعلون ذلك، كما فعله رسول الله ﷺ طيلة حياته بمكة قبل الهجرة، فلا يكلف الله نفساً إلاّ وسعها، ولا يغير الله ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم.

لا تزوجوا الحسن، فإنه مطلق، فما مرّ المنادي بأحدٍ إلا قال: بل تزوجه فما رضي أمسك وماكره طلق، ولم يطلق امرأةً إلا وهي تحبه.<sup>١</sup>

وأمتع امرأتين بعشرين ألفاً وزقاق من عسل، فقالت إحداهما: متاع قليل من حبيب مفارق.<sup>٢</sup>

وكان يجيز الرجل الواحد بمئة ألف.<sup>٣</sup>

وتزوج بامرأة فأرسل لها بمئة جارية مع كل جارية ألف درهم.<sup>٤</sup>

وحجّ خمساً وعشرين حجة ماشياً من المدينة، والنجائب تقاد بين يديه.<sup>٥</sup>

[لم يُسمع منه كلام قبيح قط]

ولم يُسمع منه كلام قبيح قط، ولا كلمة فحش إلا مرة؛ فإنه بلغه عن عمرو بن

عثمان بن عفان كلاماً فقال: لكن ليس له عندنا إلا ما يرغم أنفه.<sup>٦</sup>

[استضافة الصبيان للحسن ﷺ]

ومرّ بصبيان يأكلون كسراً من الخبز فاستضافوه، فنزل وأكل معهم ثم حملهم إلى

منزله وأطعمهم أنواعاً وكساهم وقال: اليد لهم؛ لأنهم لم يجدوا غير ما أطعموني، ونحن نجد

أكثر مما أعطيناهم.<sup>٧</sup>

١. هذا الحديث من صنع أبقاق الظالمين والجائرين، ويمثل هذا لا يُظنّ بأبسط الناس، فكيف بمن هو سيد شباب أهل الجنة بنص الحديث المتواتر والمتفق عليه، وأثار الوضع على الحديث ظاهرة. وقد ذكر نحوه ابن عساكر وابن سعد في الحديث ٢٥٨ من تاريخ مدينة دمشق في ترجمة الإمام الحسن والطبقات الكبرى، ح ١١١.

والكلام هنا مأخوذ من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٧.

٢. لاحظ الحديث ٢٥٨ - ٢٦٢ من ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر؛ والنقل من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٧.

٣. تاريخ مدينة دمشق، ح ٢٤٦ من ترجمة الإمام الحسن؛ والنقل هنا من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٧.

٤. تاريخ مدينة دمشق، ح ٢٤٩؛ والنقل هنا من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٧.

٥. ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق ص ١٤٢ و ١٤٣؛ ومصدر المصنف هو طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٧.

٦. تاريخ مدينة دمشق، ح ٢٤٨ ومن ترجمة الإمام الحسن ﷺ؛ والنقل هنا من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٨.

٧. نحوه في المناقب للحافظ السروي، ج ٤، ص ٢٧ في عنوان: فصل في سيادته ﷺ؛ ومصدر المصنف هنا هو طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٨.

## [تصدّقه بأمواله]

وخرج من ماله لله تعالى مرّتين.<sup>١</sup>  
وقاسم الله ٥ / ماله ثلاث مرّات، حتّى إن كان ليعطي نعلًا ويمسك أخرى.<sup>٢</sup>

## [كلامه في التوكّل]

وقيل له: إنّ أبا ذرّ يقول: الفقر أحبّ إليّ من الغنى، والسقم أحبّ إليّ من الصحة؟  
فقال: رحم الله أبا ذرّ؛ أمّا أنا فأقول: من اتّكل على حسن اختيار الله لم يتمنّ غير الحال الذي اختاره  
الله له، وهذا حدّ الوقوف على الرضا بما تصرّف به القضاء.<sup>٣</sup>

## [إبصاؤه بالتعلّم وكتابته]

وكان يقول لبنيه وبنو أخيه: تعلّموا العلم، فإن لم تستطيعوا حفظه فاكتبوه وضعوه  
في بيوتكم.<sup>٤</sup>

## [رؤياه لعيسى المسيح ﷺ في المنام]

ورأى عيسى بن مريم ﷺ في المنام فقال له: أريد أن أتخذ خاتماً، فما أكتب عليه؟ قال:  
اكتب «لا إله إلاّ الله الملك الحقّ المبين»؛ فإنّه آخر الإنجيل.<sup>٥</sup>

## [صلح الإمام الحسن]

بويج بالخلافة بعد قتل أبيه، فأقام بها ستة أشهر وأياماً، ثمّ سار لحره معاوية بن  
أبي سفيان، فبايع الحسن على الموت أربعون ألفاً،<sup>٦</sup> فلما التقى الجيشان نظر الحسن

١. تاريخ مدينة دمشق، ص ١٤٣، ح ٢٣٩؛ طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٨.

٢. ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، ح ٢٢٨ و ٢٢٧ و ٢٢٦؛ طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٨.

٣. تاريخ مدينة دمشق، ح ٢٧١؛ طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٨.

٤. تاريخ مدينة دمشق، ح ٢٨٣ نحوه وهكذا تاليه؛ طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٨؛ ولذلك كان أهل البيت وذريتهم  
وشيعتهم في مقدمة الذين حفظوا التراث الإسلامي الخالد ونقلوه إلى الأجيال القادمة؛ بخلاف الأنظمة المتحكمة في  
صدر التاريخ الإسلامي إلى زمن عمر بن عبد العزيز حيث منعوا من الكتابة بل حتّى الرواية.

٥. ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، ح ١٨٥ نحوه؛ والنقل هنا من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٨.

٦. هذا الأمر لم يكن ذلك إلاّ بالنظاهر؛ فإنّ عامة شيوخ العشائر والقبائل كانوا قد أتعدوا مع معاوية على أن

إليهم فإذا هم كأمثال الجبال من الحديد، فقال: أَيْقَتَل هؤُلاءِ بعضهم بعضاً في ملك من ملك الأرض الفانية لا حاجة لي به؟! فأرسل إلى معاوية<sup>١</sup> يبذل له في تسليم الأمر إليه، لا مِنْ قَلَّةٍ ولا من ذلَّةٍ، على أن تكون له الخلافة من بعده، وأن يقضي عنه ديونهُ، وأن لا يطلب أحداً من أهل المدينة والحجاز والعراق بشيءٍ ممَّا كان في أيام أبيه، فأجابه<sup>٢</sup> معاوية إلى جميع ذلك، وظهرت المعجزة النبوية بذلك (هـ: هي قوله ﷺ: إن ابني هذا سيد، لعلَّ الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين، كما تقدم ذلك)، ونزل عن الخلافة على تلك الشروط.

قال ابن بطال: ولم يف له معاوية بشيءٍ مما التزمه.<sup>٣</sup>

ولمَّا نزل عنها كان أصحابه يقولون له: يا عار المؤمنين! فيقول لهم: العار خير من النار.<sup>٤</sup>

وقال له رجل: السلام عليك يا مدلل المؤمنين! فقال: لست بمدللهم، ولكني كرهت أن أقتلهم على ملك زائل.<sup>٥</sup>

وأناه رجل فقال: يا مسود وجوه المؤمنين، فقال: لا تؤثبني؛ فإنَّ رسول الله ﷺ رأى بني أمية يخطبون على منبره رجلاً رجلاً فسأه ذلك.<sup>٦</sup>

« يسلموا الحسن إليه حياً أو شهيداً، وذلك بعد ما بذل لهم الأموال ومَنَّاهم بالمناصب، وكان الحسن ﷺ - وهو بضعة رسول الله ﷺ - على علم بذلك.

١. بل معاوية هو الذي أرسل إليه بعد ما حمل عليه فيس بن سعد بن عبادة الأنصاري وكان على رأس جيش الإمام الحسن، وذكره بهجومه هذا أيام صفين ومواقف الأنصار والمهاجرين مع عليّ فيها؛ فراجع تاريخ الطبري و أنساب الأشراف وغيرهما.

٢. أجابه أولاً، ثم بعد ما استتب له الأمر نقض العهد كما سيأتي، والكلام هنا كله للمناوي في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٨.

٣. وهذا شأن الغادرين والناكثين والمبطلين، وربما كان من أسباب المودعة هو إتاحة الفرصة للناس حتَّى يتبين لهم الحق من الباطل أكثر فأكثر؛ قال البلاذري في أنساب الأشراف، ح ٥٤٤ قالوا: ثم قام معاوية فخطب الناس فقال: ألا إني كنت شرطت في الفتنة شروطاً أردت بها الألفة [بل الإمرة] ووضع الحرب، ألا وإنها تحت قدمي.

٤. تاريخ مدينة دمشق، ح ٢٩١؛ طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٩؛ ويقصد بالعار هو عار الدنيا، وبالنار نار جهنم، ومثله قاله شقيقه الحسين ﷺ حينما برز إلى القتال:

الموت خير من ركوب العار والعار خير من دخول النار

٥. وذلك أنَّ معظم قوات الجيشين كان لا يهتمهم إلا الدنيا، ولا يمكن طلب الحق من طريقهم. والمصدر هنا طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٩.

٦. رواه الثعلبي وابن عساكر والحاكم والترمذي والمناوي وغيرهم مع مغايرات. وقال ابن عساكر أيضاً: أتى «

## [سب مروان للحسن وأبيه]

ثم رحل عن الكوفة إلى المدينة فأقام بها، فصار أميرها مروان<sup>١</sup> يسبه ويسب أباه على المنبر، ويبالغ في أذاه بما الموت دونه، وهو صابر محتسب.<sup>٢</sup>

## [أحبونا في طاعة الله]

وقال لرجل ممن يغلو فيهم: أحبوا الله، فإن أطعنا الله فأحبونا، وإن عصينا فأبغضونا. فقال الرجل: إنكم قرابة رسول الله وأهل بيته، فقال: ويحكم لو كان الله تافعاً بقرابة [منه] من غير عمل لنفع بذلك من هو أقرب إليه من أباه وأمه، والله إنني لأخاف أن يضاعف للعاصي منا العذاب ضعفين، وأرجو أن يعطى المحسن منا أجره مرتين.<sup>٣</sup>

## [شهادته]

مات عليه السلام بالمدينة شهيداً، سمته زوجته جعدة بنت الأشعث، دس عليها يزيد<sup>٤</sup> بن

مالك بن ضمرة فقال: السلام عليك يا مسخّم وجه المؤمنين! قال: يا مالك، لا تنقل ذلك؛ إنني لما رأيت الناس تركوا ذلك إلا أهله خشيت أن تجتثوا عن وجه الأرض، فأردت أن يكون للدين في الأرض ناع. من ترجمة الإمام الحسن، ح ٣٢٩.

١. في الهامش: يعني ابن الحكم، الوزغ ابن الوزغ. م.

٢. والكلام هنا كله من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٩. ولاحظ تطهير الجنان، ص ٦٣.

ومروان هذا هو قاتل طلحة والمسيب لقتل عثمان أيضاً، ثم صار بعد يزيد أمير المؤمنين! وأتى أمير المؤمنين عليّاً بعد الهزيمة في وقعة الجمل وأراد أن يبايع ثانية له، فأبى أمير المؤمنين وقال: أولم يبايعني بعد قتل عثمان؟ لا حاجة لي في بيعته؛ إنهم كأف يهودية، لو بايعني بكفه لغدر بسبته، أما إن له إمرة كلعقة الكلب أنفه، وهو أبو الأكبش الأربعة، وستلقى الأمة منه ومن ولده يوماً أحمر. نهج البلاغة، الخطبة ٧٣.

٣. ونسب البلاذري في أنساب الأشراف (ح ٨٤) نحو هذا الكلام إلى الحسن بن الحسن المعروف بالمثنى، ولا يصح بعض هذا الكلام، وقد تقدم كلام المصنف في أبي النبي عليه السلام فراجع، وعقيدة أهل البيت وشيعتهم وكذلك الكثير من علماء أهل السنة مستقرة على إيمان أبي النبي عليه السلام بل أبانه إلى آدم عليه السلام.

ومصدر المصنف هنا أيضاً طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٩.

٤. بل دس إليها معاوية بن أبي سفيان أمير البغاة بعد ما عرف أنه لايتأتى له تمهيد الخلافة ليزيد إلا مع قتل الحسن، ولم يسقه مرة واحدة بل مراراً، ولم يكن الضحية الوحيدة بل سعد بن أبي وقاص وابن خالد بن الوليد أيضاً؛ فلاحظ المعجم الكبير، ج ٣ ص ٧١ ح ٢٦٩٤؛ المستدرک، ج ٣، ص ١٧٦؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ١٦، ص ١١؛ تذكرة الخواص، ص ٢١١؛ مقاتل الطالبين، ص ٥٠؛ الطبقات الكبرى، ح ١٤١ وتواليه من ترجمة الإمام الحسن؛ أنساب الأشراف؛ ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق.

ونحو الخبر ورد في نزهة المجالس، ص ٢٨٥؛ ومصدر المصنف هنا هو طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٣٩.

معاوية عثرة الله وقابله بما يستحقه، وسارَها أن تسمه ويتزوجها، فلما فعلت ذلك بعثت إليه أن ينجز الوعد، فقال: إننا لم نرضك للحسن أفترضاك لأنفسنا؟! وجهده بأخوه الحسين أن يخبره بمن سمه فلم يفعل، بل قال: الله أشد نقمة إن كان الذي أظن، والآ فلا يقتل بي بري<sup>١</sup>.

ولما احتضر جزع فقال له الحسين: ما هذا الجزع إنك ترد على المصطفى وعليّ وهما أبواك، وعليّ خديجة وفاطمة وهما أمالك. فقال: يا أخي، إني أدخل في أمر من أمر الله، لم أدخل في مثله، وأقدم على سيد لم أراه، وأرى خلقاً من خلق الله لم أر مثله قط يا أخي، إن أباك استشف لهذا الأمر فصرفه الله عنه! ووليا أبو بكر، ثم استشف لها فصرفت عنه إلى عمر، ثم لم يشك وقت الشورى أنها لا تعدوه فصرفت عنه، فلما قتل عثمان بوع [له بالخلافة] ثم نوزع حتى جرد السيف فما صفت له، وإني والله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوة والخلافة، فلا يستحقك سفهاء الكوفة<sup>٢</sup>. مات سنة تسع وأربعين وقيل: خمسين، وقيل: إحدى وخمسين ودفن بالبيع عند أمه<sup>٣</sup> / ٥٤ / .

ومن كراماته أيضاً عليه السلام أن رجلاً تغوط على قبره فجنّ فجعل يسبح كما تسبح

١. انظر الحديث ١٤٤ و ١٤٥ و ١٤٧ من الطبقات الكبرى ترجمة الإمام الحسن؛ وروضة الواعظين، ص ٢٠٠؛ والتقل هنا من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٠.

٢. للفقرة الأولى من الحديث بعض الشواهد في كتب الحديث، فلاحظ مثلاً ح ٣٣٨ وما قبله من ترجمة الإمام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، أما قوله «يا أخي إن أباك» إلى آخره فباطل يقيناً برئته، فلم يستشف قط أمير المؤمنين للدنيا حتى أيام حكمه، وأنا صرف الأمر عنه فقد بينه أمير المؤمنين في الكثير من كلامه منها في الخطبة ١٦٢ من نهج البلاغة حينما سئل: كيف دفعكم فوركم من هذا المقام وأنتم أحق به؟ فقال: أما الاستبداد علينا بهذا المقام ونحن الأعلون نسباً والأشدون برسول الله صلى الله عليه وآله نوطاً فإنها كانت أثره شحت عليها نفوس قوم، وسخت عنها نفوس آخرين، والحكم الله، والمغفور إليه القيامة. ثم تمثل:

ودع عنك نهياً صبح في حجراته

ثم قال: هلم الخطب في ابن أبي سفيان، فلقد أضحكني الدهر بعد إيكانه... حاول القوم إطفاء نور الله... ومصدر المصنف هو طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٠.

٣. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٠. ودفن عند قبر أم أبيه فاطمة بنت أسد، أما قبر فاطمة الزهراء فلم يعرف مكانه بتاتاً عند عامة الناس وذلك أنها أوصت أن تدفن ليلاً ولا يحضر جنازتها أحد من الناس، لاشتراك عامتهم في ظلمها وهضمها أو التفاضس عنها، ويُعرف من بعض أخبار أهل البيت عليهم السلام أنها دفنت في بيتها ثم لَمَّ وسَّع المسجد النبوي الشريف صار موضع قبرها في المسجد بين قبر رسول الله صلى الله عليه وآله والمنبر من جهة الشمال، ولعل قوله عليه السلام: «ما بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة» إشارة إلى قبرها فهي سيدة نساء الأمة وسيدة نساء أهل الجنة.

الكلاب، ثم مات فسمع من قبره يعوي. أخرجه أبو نعيم وابن عساكر عن الأعمش؛ كذا في طبقات المناوي.<sup>١</sup>

ومن كلامه<sup>٢</sup>: أكيس الكيس التقى، وأحمق الحمق الفجور.

ومنه: السداد رفع المنكر بالمعروف، والشرف اصطناع العشيبة وحمل الجريرة.

ومنه: المروءة العفاف وإصلاح المال.

[وقال: اللؤم إحراز المرء نفسه، وبذله عرسه].<sup>٣</sup>

ومنه: السماح البذل في العسر واليسر، والشح أن ترى ما في يدك شرفاً وما أنفقته تلفاً.

[وقال: الإخاء المواساة في الشدة والرخاء].

ومنه: الغنيمة الرغبة في التقوى والزهادة في الدنيا، فذلك الغنيمة الباردة.

ومنه: الحلم كظم الغيظ وملك النفس، والغنى رضا النفس بما قسم لها وإن قل، والفقر شره

النفس إلى كل شيء، والكلفة كلامك فيما لا يعينك.

ومنه: المجد أن تعطي في العدم<sup>٤</sup>، وتعفو عن الجرم، والعقل حفظ القلب كلما استوعبته،

والثناء إتيان الجميل وترك القبيح، والحزم طول الأناة والرفق بالولاية، والسفه اتباع الدانة ومصاحبة

الغواة، والغفلة ترك المسجد وطاعة المفسد [، والحرمان ترك حظك وقد عرض عليك].

وكان يقول: الطعام أهون من أن يقسم عليه.

### [ترجمة الإمام الحسين الشهيد]

#### [حسين منّي وأنا من حسين]

وأما الحسين فهو سبط رسول الله ﷺ وريحانته الذي قال فيه: حسين منّي وأنا من

حسين، اللهم أحب<sup>٥</sup> من أحبّ حسينا، حسين سبط من الأسباط. رواه الحاكم عن يعلى

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢١. أما ابن عساكر فرواه في آخر ترجمة الإمام من تاريخ مدينة دمشق، أما رواية أبي نعيم فلم أجدها في حلية الأولياء وتاريخه.

٢. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢١.

٣. استدراك من مصدر المصنف في هذا الباب وهو طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢١، وهكذا ما بعده مما وضعناه بين المعقنين.

٤. ومثله في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٢؛ أنا في حلية الأولياء، ج ٢، ص ٣٦ وتاريخ مدينة دمشق، ح ٢٧٥ من ترجمة الإمام الحسن: «أن تعطي في العدم»، وهو أنسب.

٥. كذا في النسخة، وفي المصدر وهو طبقات الصوفية (ج ١، ص ١٢٣): أحب الله. وهو المعروف، ومثله في مصدر

العامري وصحّحه.

### [ولادته]

ولد سنة أربع، أو ست، أو سبع، وقيل: لم يكن بين الحمل بالحسين بعد ولادة الحسن إلا طهر واحد، كما تقدم [في ترجمة الحسن].

### [اعتراضه لعمر بن الخطّاب]

وكان شجاعاً مقدّاماً، وبطلاً ضرعاً [ظ] من حين كان طفلاً، أتى عمر بن الخطّاب وهو يخطب على المنبر فصعد إليه فقال: انزل عن منبر أبي، واذهب إلى منبر أبيك! فقال عمر: لم يكن لأبي منبر، وأخذه فأجلسه معه وقال: مَنْ عَلَّمَكَ [هذا]؟ فقال: والله ما عَلَّمَنِي أَحَدٌ<sup>١</sup>.

### [ابن عمر: هذا أحبُّ أهل الأرض]

وكان ابن عمر جالساً يوماً في ظلِّ الكعبة إذ رأى الحسين مقبلاً فقال: هذا أحبُّ أهل الأرض إلى أهل السماء اليوم.<sup>٢</sup>

### [خروجه على يزيد وما تبع ذلك]

وكانت إقامته بالمدينة، إلى أن خرج مع أبيه إلى الكوفة، فشهد معه مشاهدته وبقي معه إلى أن قُتل، ثم مع أخيه حتّى انفصل عن الخلافة، فرجع [مع أخيه] للمدينة، واستمر بها إلى أن مات معاوية، فأخرج يزيد إليه من يأخذ بيعته فامتنع، وخرج إلى مكة، فأنته كتب أهل العراق بأنهم بايعوه بعد موت معاوية، فاغترّ بكتبتهم<sup>٣</sup> ﴿لَيْقِضِي

المصدر وهو المستدرک، ج ٣، ص ١٧٧.

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٣، ولاحظ ترجمة الامام الحسين من تاريخ مدينة دمشق، ج ١٧٩ وتاليه وما بهامتها من تعليق.

٢. طبقات الصوفية، ج ١٠، ص ١٤٣، وهكذا ما بعده.

٣. كلاً لم يغترّ بكتبتهم، كيف ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾، وقد قال عنه الرسول كما تقدم عن المصنف: حسين منّي، وأنا من حسين، فهل يمكن لوليّ الله أن يغترّ؟ وهل من الجائر لفلذة كبد رسول الله أن يغترّ؟ كلا



اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا<sup>١</sup>، فأشار عليه عبد الله بن الزبير بالخروج، وأشار عليه عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر بعدم الخروج فلم يقبل.

فأرسل إليهم ابن عمه مسلم بن عقيل، فأخذ بيعتهم وأرسل إليه يستقدمه، فخرج الحسين من مكة قاصداً للعراق، ولم يُعلم بخروجه ابن عمر، فخرج خلفه، فأدركه على ميلين من مكة فقال: ارجع، فأبى إلا المسير، فقال: إني محدثك حديثاً أن جبريل أتى رسول الله ﷺ فخيّره بين الدنيا والآخرة فاختر الآخرة، وإنك بضعة منه، والله لا يليها أحد منكم - يعني الخلافة -، فقال: إنّ معي حملين من كتب أهل العراق ببيعتهم. فقال: ما تصنع بقوم قتلوا أباك وخذلوا أخاك؟ فأبى إلا المضي، فاعتقه وبكى / ٥٧ / وقال: استودعتك الله من قتيل. ثم سافر، فكان ابن عمر يقول: غَلَبْنَا حسين بالخروج، ولعمري لقد رأى في أخيه والله عبرة<sup>١</sup>.

وكلمه في مثل ذلك أيضاً من وجوه الصحابة جابر بن عبد الله وأبو سعيد الخدري وأبو واقد وغيرهم فلم يُطع أحداً منهم<sup>٢</sup> وصمّ على المسير، فقال له ابن عباس: والله إني لأظنك ستقتل بين نساءك وأبنائك وبناتك كما قتل عثمان. فلم يقبل، فبكى وقال:

« بل خرج الحسين من المدينة إلى مكة قاصداً للإصلاح والأمر بالعروف والنهي عن المنكر باذلاً دمه ومهجته في سبيل الله، وكان مترصداً لبيعة تكون فيها أرضية التضحية والفداء، فلم يجد مكاناً أجدر من الكوفة والعراق، فجعل كتبهم ذريعة للتوجه إلى العراق وتفجير ثورته الكبرى على الطغاة والظلمة، مع علمه بما سيؤول إليه أمره وأمر أصحابه وأسرتهم من الشهادة والأسر، ولذلك كتب إلى أخيه محمد بن الحنفية وهو في طريقه إلى العراق قبل أن تبدوا آية علامة لنكوص أهل الكوفة، كتب إلى أخيه وسائر بني هاشم ممن تخلّفوا عن مواكبة هذه المسيرة الاستشهادية: أما بعد فإنه من لحق بنا استشده، ومن لم يلحق بنا لم يدرك الفتح.

١. كان الحسين ﷺ يرى طريقه بوضوح؛ فهو أحبُّ أهل الأرض إلى أهل السماء كما تقدّم آنفاً عن ابن عمر، ولو صحّ نسبة هذا الكلام هنا عن ابن عمر فشكّه في خروج الحسين إلى العراق في غير محله، إضافة إلى أن الحسين وأباه وجدّه لم يكن ما كان منهم منافسة في سلطان أو طلباً للدنيا، بل كلّ ذلك كان من أجل هداية الناس.

قال أمير المؤمنين عليّ ﷺ: لولا حضور الحاضر، وقيام الحجة بوجوه الناصر، وما أخذ الله على العلماء أن لا يفتازوا على كفة ظالم، ولا سب مظلوم، لألقيت حبلها على غاربها، ولسقيت آخرها بكأس أولها، ولألقيت دنياكم هذه أزهده عندني من عطفة عنز.

والكلام كله منقول من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٤.

٢. بل أجاب كلّ واحد منهم بما فيه منفع، لكنه كان يعزّ عليهم أن يتعرض ربحانة رسول الله ﷺ إلى القتل من جهة، ومن جهة أخرى لم يكونوا يستوعبون الرسالة التاريخية الملقاة على عاتق الحسين في مجابهة الطغاة وإثارة روح العزة والكرامة في داخل المجتمع الإسلامي بعد أن خيّم الذل وفقدان الثقة بالنفس على المسلمين.

أقررت عين ابن الزبير. فلما رأى ابن عباس ابن الزبير قال له: قد جاء ما أحببت؛ هذا الحسين خرج وتركك والحجاز.<sup>١</sup>

ثم إن يزيد - قبحه الله - علم بخروجه فأرسل إلى عبيد الله بن زياد واليه على الكوفة<sup>٢</sup> يأمره بطلب مسلم بن عقيل وقتله، فظفر به وقتله، ولم يبلغ حسيناً قتل مسلم حتى صار بينه وبين القادسية ثلاث أميال، فلقى الحر بن يزيد التميمي فقال له: ارجع؛ فإني لم أدع لك خلفي خيراً.

ولقي الفرزدق فسأله فقال: قلوب الناس معك، وسيوفهم مع بني أمية، والقضاء ينزل من السماء.

فهم أن يرجع<sup>٣</sup> وكان معه إخوة مسلم بن عقيل فقالوا: لا نرجع حتى نصيب بثأر مسلم أو نقتل. فالتزم المسير.

وكان ابن زياد جهز جيشاً عدته أربعة آلاف، وقيل عشرين ألفاً، وسيرهم لملاقاته، فوافوه بكربلاء، فنزل ومعه خمسة وأربعون فارساً ونحو مئة راجل، ولقيه الجيش وأميرهم عمر بن سعد بن أبي وقاص، وكان ابن زياد ولأه الرعي، وكتب له بعهدة عليها إن حارب الحسين ورجع سالماً.

وكان أكثر مقاتليه الكاتبين إليه والمبايعين له.

### [خطبته ﷺ بكربلاء]

فلما أيقن أنهم قاتلوه قام إلى أصحابه فخطب فحمد الله تعالى وأثنى عليه، ثم قال لهم:

قد نزل من الأمر ما ترون، وإن الدنيا قد تغيرت وتكثرت، وأدبر معروفها وتكدرت، حتى لم

١ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٤.

٢ . بل كان واليه على البصرة فأضاف إليها الكوفة بعد أن علم بمقدم مسلم بن عقيل وضعف النعمان بن بشير الأنصاري من إدارة الأوضاع. وما بعده أيضاً غير صحيح من خبر الحر وتخييره للحسين ﷺ، وما أخذ المصنف هو طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٤.

٣ . ليس صحيح هذا! كيف وقد أعدّه الله للشهادة ونصرة الحق؟ نعم ربما يصح أنه تظاهر بذلك ليستثير عزائمهم ويعدهم لأداء ذلك الدور العظيم، ويجعل لهم حظاً في اتخاذ القرار المصري باختيارهم.

يبقى منها إلا كصباة الإناء (القليل)، وإلا خسيس عيش كالمرعى الويل، ألا ترون الحق لا يعمل به، والباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن في لقاء الله؛ فأني لا أرى الموت إلا سعادة، والحياة مع الظالمين إلا جرمًا.<sup>١</sup>

فقاتلوه فكان آخر الأمر أن قُتل، وقُتل معه سبعة عشر شاباً من أهل بيته، وذلك بكربلاء كما في خبر الطبراني<sup>٢</sup>، فإنا لله وإنا إليه راجعون.

سيعيد الله كلاً منهم، وسيجزى فاعلاً ما قد فعل، وقد تقدّم بعض قصته.

### [إخبار النبي ﷺ بشهادته]

فإن قلت: ينافيه ما ورد عن الطبراني<sup>٣</sup> أيضاً عن عائشة أنه - عليه الصلاة والسلام - قال: أخبرني جبريل أنّ الحسين يُقتل بعدي بأرض الطف، وجاءني جبريل بهذه التربة، وأخبرني أنّ فيها مضجعه، وما رواه ابن سعد<sup>٤</sup> عن عليّ أمير المؤمنين قال: دخلت على المصطفى ﷺ ذات يوم وعيناه تفيضان، فسألته فقال: أخبرني جبريل أنّ حسيناً يُقتل بشاطئ الفرات. قال العارف المناوي: لاتعارض؛ لأنّ الفرات يخرج من آخر حدود الروم، ثمّ يمرّ بأرض الطف وهي من بلاد كربلاء، فالتأم الكلام، واستقام على أحسن نظام.

### [سبب ذرية رسول الله ﷺ قطع رؤوس الشهداء]

ولمّا قتلوه حزوا رأسه الشريف ثمّ أتوا به إلى ابن زياد، فأرسله ومن بقي من أهل بيته إلى يزيد، ومنهم: عليّ بن الحسين - وكان مريضاً - وعمته زينب، فلمّا قدموا على يزيد سرّ سروراً كثيراً، ولعمري<sup>٥</sup> والله ليبدّل الله بسروره حزناً كبيراً، ويصليه سعيراً ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً﴾<sup>٦</sup>.

١ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٥.

٢ . المعجم الكبير، ج ٣، في مواضع من ترجمة الحسين ﷺ. ومصدر المصنف هنا لازال طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٥.

٣ . المعجم الكبير، ج ٣، ص ١١٣، رقم ٢٨١٤.

٤ . الطبقات الكبرى، ج ٨٤ من ترجمة الإمام الحسين. والنقل كله من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٥.

٥ . من هنا إلى «الباغي» لم يرد في طبقات المناوي.

٦ . سورة التوبة، الآية ٨٢.

## [قرع يزيد على ثنايا ريحانة رسول الله ﷺ]

ثم إنَّ ذاك الشقي الباغي أوقفهم موقف السبي بباب المسجد، وأهانهم وبالغ، ولَمَّا وضعوا الرأس / ٥٨ / الشريف بين يديه صار يضرب ثناياه بقضيب كان معه ويقول: [لقد] لقيت بغيك يا حسين! وبالغ في الفرح، ثم ندم<sup>١</sup> لَمَّا مقته المسلمون على ذلك وأبغضه العالم.

## [بعض ما ورد في يزيد]

قال الحافظ السيوطي كغيره: وحَقَّ لهم أن يُبغضوه؛ وقد أخرج أبو يعلى<sup>٢</sup> عن أبي عبيدة مرفوعاً: لا يزال أمر أمّتي قائماً بالقسط حتى يكون أول من يثلمه رجل من بني أمية يقال له يزيد.

وأخرج الروياني عن أبي الدرداء مرفوعاً: أول من يبدل سنتي رجل من بني أمية يقال له يزيد.<sup>٣</sup>

وقد صنّف جماعة من المتقدمين في مقتله تصانيف فيها الغث والسمين والصحيح والسقيم، وفي هذه القصة المُساقاة غنى.

## [كلام إبراهيم النخعي في قاتل الحسين]

وقد صح عن إبراهيم النخعي أنه كان يقول: لو كنت ممن قاتل الحسين ثم أدخلت الجنة لاستحييت أن أنظر إلى وجه المصطفى.<sup>٤</sup>

١. بل اضطرَّ للظاهر بالندم أمام غضب المسلمين؛ والدليل على ذلك: استمراره على سياسته العدوانية، وأمره بإطافة الرأس الشريف في البلدان، وغير ذلك كما سيأتي بعضه.

٢. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٦؛ المسند لأبي يعلى، ج ٢، ص ١٧٦، رقم ٨٧١

٣. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٦؛ ونحوه في كثر العمال، ج ١١، ص ١٦٧، رقم ٦٣ عن مسند الروياني عن أبي ذر؛ وهكذا في تطهير الجنان، ص ٦٤؛ لكن في الصواعق المحرقة، ص ٢٢١ عن أبي الدرداء وبعده في طبقات الصوفية: وقد قال أحمد بن حنبل بكفره، وناميك به ورعاً وعلماً يقضيان بأنّه لم يقل ذلك إلا لما ثبت عنده من أمورٍ صريحة وقعت منه توجب ذلك. وذكر المحقق بالهامش: الوارد عن الإمام أحمد أنه سئل: أما تحبّ يزيد؟ فقال: وهل يجب يزيد أحدٌ يؤمن بالله واليوم الآخر؟ فقيل: فلماذا لا تلعنه؟ فقال: ومتى رأيت أباك يلعن أحداً؟

٤. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٧، وهكذا ما بعده.

## [حزن رسول الله ﷺ على شهادة ريحانته]

وقال ابن عباس رضي الله عنهما: رأيت رسول الله ﷺ فيما يرى النائم نصف النهار أشعث أغبر بيده قارورة [فيها دم] فقلت: يا رسول الله، ما هذا؟ قال: دم الحسين وصحبه لم أزل ألقطه منذ اليوم، فكان ذلك اليوم الذي قُتل فيه. رواه البيهقي [في دلائل النبوة، ج ٦، ص ٤٧١، باب ما روي في إخباره بقتل الحسين رضي الله عنه].<sup>١</sup>

## [نوح الجن عليه وظهور الآيات عند قتله وبعده]

وسمعت الجن تنوح عليه كما أخرجهم أبو نعيم وغيره<sup>٢</sup>، وكان ذلك اليوم يوم عاشوراء يوم الجمعة سنة إحدى وستين [وعمره ست وخمسون سنة]<sup>٣</sup>. وكسفت الشمس كسفة بليغة لم تكسف مثلها، حتى أنه ظهرت الكواكب نصف النهار كظهورها ليلاً<sup>٤</sup> وتكدرت الدنيا جميعاً وأظلمت، وغضب الرب تعالى على انتهاك حرمانه وقتل أهل بيت رسوله وسبي حريمهم. واحمرت أفق السماء ستة أشهر يُرى فيها كالدّم، واستمرّ هذا الشفق ولم يكن قبل ذلك.

ومكثت الدنيا سبعة أيام كأنها علقة، والشمس على الحيطان كالملاحف المعصفرة، والكواكب يضرب بعضها بعضاً. وقيل: إنّه لم يقلب حجر ببيت المقدس يومئذٍ إلا وجد تحته دم عيبط. وصار الورد الذي في عسكرهم رماداً. ونحروا ناقه في عسكرهم فصاروا يرون في لحمها النيران، وطبخوها فصارت كالعلقم.<sup>٥</sup>

ولمّا ساروا بالرأس الشريف إلى ابن معاوية قعدوا في أول مرحلة يشربون الخمر،

١. وروي في مسند أحمد، رقم ٢١٦٥؛ والمعجم الكبير، رقم ٢٨٢٢ و ١٢٨٣٧؛ والمستدرک، ج ٤، ص ٣٩٧.

٢. لاحظ كتاب زفرات الثقلين، ج ١، ص ٢٧-٤٤.

٣. كان بالهامش مع علامة «صح»، ولم يرد في المصدر أعني طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٧.

٤. في الهامش: وبذلك بطل إنكار المنجمين اجتماع العيد والكسوف. كذا في المحاسن.

٥. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٧.

فخرج عليهم قلم من حديد من حائط وكتب بدم:  
أترجو أمةً قتلت حسيناً  
شفاعةً جدّه يوم الحساب

### [أمر يزيد بإطافة الرأس الشريف، وحديث المنهال]

ثم إن ابن معاوية أمر برّد أهله إلى المدينة، ويظاف بالرأس الشريف في البلاد.<sup>١</sup>  
وروى ابن خالويه عن المنهال بن عمرو الأسدي من رواية الأعمش قال - يعني المنهال - والله رأيت رأس الحسين حين حمل وأنا بدمشق، وبين يديه رجل يقرأ سورة الكهف حتى بلغ ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَبَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾<sup>٢</sup>  
فنطق الرأس الشريف بلسان عربي فصيح جهاراً نهاراً فقال: أعجب من أصحاب الكهف قتلي وحلمي. انتهى.<sup>٣</sup>

ولمّا دخلوا به إلى دمشق كثر الأزدحام من الأراذل والسفهاء المارقين، حتى أنّه روي أنّ روشناً سقط على بعض الشوارع فقتل خلق كثير من الرجال والنساء والأولاد لشدة تراكمهم، ولعمري إنهم لمشركون في الإثم.

### [إني قاتل بابين بنتك سبعين ألفاً]

أخرج الحاكم في المستدرک<sup>٤</sup> عن ابن عباس رضي الله عنه: أوحى الله إلى محمد صلى الله عليه وآله: إني قتلت يحيى بن زكريا سبعين ألفاً، وإني قاتل بابين بنتك سبعين ألفاً وسبعين ألفاً؛ صحّحه الحاكم، وقال الحافظ الذهبي في التلخيص: على شرط مسلم.

### [قاتل الحسين في تابوت من نار]

قال الحافظ ابن حجر: ورد من طريق وإه عن عليّ أمير المؤمنين عن المصطفى صلى الله عليه وآله: قاتل الحسين في تابوت من نار، عليه نصف عذاب أهل الدنيا.<sup>٥</sup>

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٧ - ١٤٨.

٢. سورة الكهف، الآية ٩.

٣. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٨.

٤. المستدرک، ج ٣، ص ١٧٨؛ والنقل هو عبر طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٨.

٥. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٨.

## [مدفن رأس إمام الأحرار]

واعلم أنهم اختلفوا في رأس الحسين بعد مصيره إلى الشام: إلى أين صار؟ وفي أي موضع استقر؟

فذهبت طائفة إلى أنه طيف به في البلاد حتى انتهى إلى عسقلان فدفنه أميرها بها، فلما غلب الفرنج على عسقلان افتداه منهم الصالح طلائع - رحمه الله تعالى - وزير الفاطميين بمال جزيل وأتى به إلى مصر القاهرة، ثم لما بلغه قدوم الرأس الشريف مشى إلى لقائه من عدة مراحل، ثم بنى عليه المشهد المعروف بالقاهرة، فاستحق المدح والثناء إلى يوم القيامة.

وذهب / ٥٩ / آخرون ومنهم الزبير بن بكار والعلاء الهمداني إلى أنه حمل إلى المدينة مع أهله فكفن ودفن بالبقيع عند قبر أمه<sup>١</sup> وأخيه الحسن. واختار هذا القول ورجحه القرطبي قائلاً: ما ذكر [من أنه في عسقلان في مشهد هناك أو بالقاهرة باطل لا أصل له. انتهى].

وذهبت الإمامية إلى أنه أعيد إلى الجثة الطاهرة الشريفة المباركة، ودفن بكر بلاء بعد أربعين يوماً من مقتله. والذي عليه طائفة من الصوفية أنه بالمشهد القاهري.

لكن قال العارف المناوي:

ذكر لي بعض أهل الكشف والشهود أنه حصل له اطلاع على أنه دفن مع الجثة بكر بلاء، ثم ظهر الرأس الشريف بعد ذلك بالمشهد القاهري؛ لأن حكم البرزخ حكم الإنسان الذي تدل في تيار جارٍ فيطف<sup>٢</sup> بعد ذلك في مكان آخر، فلما كان الرأس الشريف منفصلاً طف في هذا المحل من المشهد الحسيني المصري، وذكر أنه خاطبه منه - انتهى كلامه - .

وذكر بعضهم أن القطب يزوره كل يوم.<sup>٣</sup>

١. قدّمنا الكلام في أن فاطمة المدفونة بالبقيع هي بنت أسد أم أمير المؤمنين.

٢. في المصدر وهو طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٩: فيطفو... طفا.

٣. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٤٩.

## ومن كلامه ﷺ

إنَّ حوائج الناس إليكم من نعم الله عليكم، فلا تملؤا من تلك النعم فتعود عليكم نقماً. ومنه: من جاد ساد، ومن بخل ذل<sup>١</sup>، ومن تعجل لأخيه خيراً وجده إذا قديم على ربه غداً<sup>٢</sup>. والتزم يوماً الركن الأسود وقال: إلهي نعمتني فلم تجدني شاكراً، وابتليتني فلم تجدني صابراً، فلا أنت سلبت النعمة بترك الشكر، ولا أدمت الشدة بترك الصبر، إلهي لا يكون<sup>٣</sup> من الكريم إلا الكرم.

وأخرج ابن عساكر<sup>٤</sup> أنَّ ابن عباس ﷺ بينما هو يحدث الناس إذ قام إليه نافع [بن] الأرزق وقال: تفتي الناس في النملة والقملة! صف لي إلهك الذي تعبد! فأطرق الحبر ملياً إعظماً لقوله ذلك، وكان الحسين جالساً ناحية فقال: إلهي يا ابن الأرزق؟ قال: لستُ إياك أسأل. فقال ابن عباس: إنَّه من بيت النبوة، وهم ورثة العلم. فأقبل نافع ابن الأرزق نحو الحسين فقال: يا نافع، من وضع دينه على القياس لم يزل الدهر في التباس، سائلاً ناكباً عن المنهاج، طاغياً<sup>٥</sup> بالاعوجاج، ضالاً عن السبيل، قاتلاً غير الجميل، أصف لك إلهي بما وصف به نفسه، وأعرّفه بما عرّف به نفسه: لا يدرك بالحواس، ولا يقاس بالناس، قريب غير ملتصق، بعيد غير منتقص، يوحد ولا يعرض، معروف بالآيات، موصوف بالعلامات، لا إله إلا هو الكبير المتعال. انتهى<sup>٦</sup>.

## [أولاد الحسين]

ورزق الحسين من الأولاد خمسة: عليّ الأكبر، وعليّ الأصغر [زين العابدين]، وله العقب الطاهر والنسل الشريف الزاهر، وجعفر وفاطمة وسكينة المدفونة بالمراعة

١. في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٢٩ وهو مصدر المصنف: ردل.
٢. وبعده في المصدر المتقدم ص ١٢٩: وقال الشافعي: مات ابن للحسين فلم نر عليه كآبة، فعوتب في ذلك فقال: أنا أهل بيت نسال الله تعالى فيعطينا، فإذا أراد ما نكره فيما نحب رضينا.
٣. وفي المصدر: ما يكون.
٤. تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٠٥ من ترجمة الإمام الحسين.
٥. في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٥٠: طاعناً. وفي نسخة منها: طاعناً. ومثل الأخير في مصدر المصدر أي تاريخ مدينة دمشق، ص ٢٢٥، ط ٢.
٦. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٥٠.



بقرب نفيسة الطاهرة.<sup>١</sup>

(ه: وفي المحاسن المجتمعة أن أولاد الحسين عشرة: أربع بنات، وست ذكور.)

وفي كتاب لوائح الأثوار<sup>٢</sup> أن زينب المدفونة بقناطر السباع هي أخت الحسين، كذا

في طبقات المناوي.

ومناقب الحسن والحسين - رضي الله عنهما - ومآثرهما لا تكاد تنحصر ولا

تحصى، وفضائلهما لا يمكن أن تستقصى.

### [بقية مناقب الحسنين عليه السلام، وخطبة الحسن بعد شهادة أبيه]

قال في الفصول المهمة لابن الملقن<sup>٣</sup>: لَمَّا مات أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - كرم

الله وجهه - خطب الحسن، فحمد الله تعالى وأثنى عليه وصلى وسلم على جدّه ثم قال:

لقد قبض الله في هذه الليلة رجلاً لم يسبقه الأولون، ولم يدركه الآخرون، و[لقد] كان يجاهد مع

النبي صلى الله عليه وآله في نفسه وماله، وكان يواجهه برايته فيكتفه جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره. [فلا

يرجع حتى يفتح الله على يديه، ولقد توفي في] الليلة التي عرج فيها يعيسى بن مريم وفيها قبض

يوشع بن نون عليه السلام، وما خلف صفراء ولا بيضاء إلا سبعة درهم فضلت من عطائه، وأراد أن يتباع بها

خادماً لأهله. ثم بكى وبكى الناس [معه] ثم قال: أنا ابن البشير النذير، أنا ابن السراج المنير، أنا

ابن الداعي إلى الله بإذنه، أنا ابن الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، أنا من أهل بيت

فرض الله تعالى موَدَّتْهم في كتابه العزيز / ٦٠ /؛ قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ

فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>٤</sup>.

١. في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٥٠: كذا قال شيخنا الشعراوي رحمته الله [في الطبقات الكبرى المسمى بلوائح الأثوار في

طبقات الأخيار، ج ١، ص ٢٦] أنها دفنت بالمكان المذكور، وليس ذلك بصحيح؛ فقد قال الثقة الأعظم ولي الله العظيم واسطة عقد الشافعية شيخ الإسلام النووي رحمته الله بعد أن حكى في ذلك أقوالاً: الصحيح... أنها توفيت بالمدينة....

٢. المعروف بالطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٧؛ ونقل عنه المناوي في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٥٠.

٣. كذا في النسخة، ومثله فيما تقدم في بعض الموارد، والكتاب هو لابن الصباغ المالكي، والخبر ذكره في ترجمة الإمام

الحسن في فصل في ذكر طرف من أخباره ومدة خلافته، ص ١٦٠.

ورواه عنه الصفوري في نزهة المجالس، باب مناقب الحسن والحسين عليه السلام، ص ٥٨١، وما بين المعتقدين من الفصول

المهمة وحدها.

٤. سورة الشورى، الآية ٢٣.

[من أحبهم كان معه في درجته يوم القيامة]

وقال عليّ كرم الله وجهه: أخذ النبي ﷺ بيد الحسن والحسين وقال: من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما، كان معي في درجتي يوم القيامة.<sup>١</sup>

[مسابقة الحسنين في حسن الخط، ومصارعتهما]

لطيفة: قال في المحاسن<sup>٢</sup>: قال النسفي: كتب الحسن والحسين في لوحين وقال كل [واحد] منهما: أنا خطي أحسن، فتحاكما إلى أبيهما فرفع الحكم بينهما إلى فاطمة فرفعته إلى جدّهما ﷺ فقال: لا يحكم بينكما إلا جبريل، فقال جبريل: لا يحكم بينهما إلا الرب العالمين، فقال الله تعالى: يا جبريل، خذ تفاحة من الجنة واطرحها على اللوحين، فمن وقعت على خطه فهو أحسن، فلما ألقاها قال الله تعالى لها: كوني نصفين، فوقع نصفها على خط الحسن، والآخر على خط الحسين.

وقال في كتاب المحاسن المجتمعمة<sup>٣</sup>: نزل جبريل ﷺ بتفاحة من الجنة فدفعها للنبي ﷺ وعنده الحسن والحسين فطلبها كل واحد منهما، فقال جبريل: دعهما يتصارعان فمن غلب أخذها، فتصارعا، فكان جبريل مع الحسين، والنبي مع الحسن، فلم يغلب أحدهما الآخر، فنزل عليهما [ب] تفاحة أخرى.

[كرم الحسين ﷺ لبعض الأعراب]

قال العلامة فخر الدين الرازي في تفسيره<sup>٤</sup> في أول البقرة: قال أعرابي للحسين ﷺ: سمعت جدك يقول: إذا سألتكم حاجة فاسألوهما من أحد أربعة: إما عربياً شرفياً، أو مولياً كريماً، أو حامل قرآن، أو صاحب وجه صبيح، فأما العرب فشرفت بجدك، وأما الكرم فهو سيرتكم، وأما القرآن ففيكم نزل، وأما الوجه الصبيح فقد سمعت جدك يقول: إذا أردتم أن تنظروا فانظروا إلى الحسن والحسين. فقال له: ما حاجتك؟ فكتبتها على الأرض، فقال الحسين:

١. نزهة المجالس، باب مناقب الحسن والحسين، ص ٥٨٢؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٤٤٢، رقم ٣٧٣٣.

٢. أي المحاسن المجتمعمة؛ ومثله في نزهة المجالس، باب مناقب الحسينين ﷺ، ص ٥٨٢.

٣. ومثله في نزهة المجالس، ص ٥٨٣.

٤. التفسير الكبير، ج ٢، ص ١٩٨؛ وعنه الصفوري في المحاسن المجتمعمة كما في مختصر محاسن المجتمعمة، ص ١٩٤.

سمعت أبي يقول: قيمة كل امرئ ما يحسنه، وقال جدي: المعروف بقدر المعرفة، فأسألك عن ثلاث مسائل، ثم أخرج له صرة وقال: إن أجبت عن واحدة فلك ثلث هذه الصرة، أو اثنتين فلتاها، أو عن ثلاث: فكلها. فقال الأعرابي: أسأل. قال: أي الأعمال أفضل؟ قال: إيمان بالله. قال: ما النجاة؟ قال: الثقة بالله. قال: فما يزين المرء؟ قال: علم معه حلم وعمل. قال: فإن أخطأه ذلك؟ قال: مال معه كرم. قال: فإن أخطأه ذلك؟ قال: فقر معه صبر. قال: فإن أخطأه ذلك؟ قال: فصاعة تحرقه. فضحك الحسين وأعطاه الصرة.

### [افتقاد فاطمة للحسين، وإيصال الله بهما ملكاً يحفظهما]

وقال الإمام النسفي: قالت فاطمة: يا رسول الله، إن الحسن والحسين قد غابا عني فلا أعلم بموضعهما! فقال جبريل: يا محمد، إنهما في مكان كذا، قد وكل الله بهما ملكاً يحفظهما. فقام النبي ﷺ إلى ذلك المكان فوجدهما نائمين متعانقين، قد جعل الملك أحد جناحيه لهما وطاءً والآخر غطاءً<sup>١</sup>.

### [غم رسول الله ﷺ بعد ما أصابتهما عين]

فائدة: قال في المحاسن: جاء جبريل إلى النبي ﷺ فرآه مغموماً، فسأله عن ذلك؟ فقال: إن الحسن والحسين أصابتهما عين. فقال: قل: بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم يا ذا السلطان العظيم، ويا ذا المن العظيم، ويا ذا الوجه الكريم، ولي الكلمات التامة، والدعوات المجابة، عاف الحسن والحسين من أعين الجن وأعين الإنس. فقالها فقاما يلعبان، فقال: تعلموها وعلموها. انتهى ما يسره الله تعالى من جمع بعض فضائل الحسن والحسين رضي الله عنهما.

### [بقيّة ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام]

ولنرجع إلى إتمام مناقب والدهما أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام وكرم الله

وجهه.

١. نحوه في نزهة المجالس، في باب مناقب الحسن والحسين عليه السلام، ص ٥٨٣.

## [سيد العرب]

قال في الرياض<sup>١</sup>: روي عن الحسن بن عليّ أنه قال: قال لي رسول الله ﷺ: ادع لي<sup>٢</sup> سيّد العرب يعني عليّاً، فقالت / ٦١ / عائشة: ألسنت سيّد العرب يا رسول الله؟ فقال: أنا سيد ولد آدم، وعليّ سيّد العرب، فلمّا جاء أرسل إلى الأنصار فأتوه فقال: يا معشر الأنصار، ألا أدلكم على ما إن تمسكتم به لن تضلّوا بعدي أبداً؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: هذا عليّ، فأحبّوه بحبّي، وأكرموه بكرامتي؛ فإنّ جبريل أمرني بالذي قلت لكم عن الله ﷻ.

## [إنّ عليّاً منّي وأنا منه]

وعن عمران بن حصين - رضي الله عنه وعنا به - أنّ رسول الله ﷺ قال: إنّ عليّاً منّي وأنا منه، وهو مولى كلّ مؤمن.<sup>٣</sup>

## [مبغضك مبغضي]

وروى أحمد بن عليّ المقرئ بإسناده عن سلمان بن عبد الله قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعليّ: محبّك محبّي، ومبغضك مبغضي.<sup>٤</sup>

## [من أحبّك أحبّني، ومن أبغضك أبغضني]

وعن مهدي بن محمّد النيسابوري بإسناده عن ابن عباس أنّ النبي ﷺ نظر إلى عليّ بن أبي طالب فقال: أنت سيّد في الدنيا سيّد في الآخرة، من أحبّك فقد أحبّني، وحبيبي حبيب الله، ومن أبغضك فقد أبغضني، وبغضني بغض الله، والويل لمن أبغضك بعدي.

## [كنّا نعرف المنافقين ببغضهم عليّاً]

وعن جابر بن عبد الله قال: كنّا نعرف نفاق الرجل ببغضه لعليّ.

١ . الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٣٧ في الفصل السادس من الباب الرابع: ذكر اختصاصه بسيادة العرب وحث الأنصار على حبه. وتقدم الحديث في أوائل الكتاب، وذكرنا بهامشه تخريجات الحديث.  
٢ . في النسخة: ادع إليّ. وفي المصدر المطبوع: ادعوا لي.  
٣ . لاحظ الحديث ٦٧ وما بعده من خصائص أمير المؤمنين، وقد ذكرنا بهامشه غالب تخريجاته.  
٤ . رواه ابن المغازلي وابن شيرويه والطبراني وابن عدي، وللحديث شواهد لا تحصى.

وفي رواية عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر أيضاً قال: ما كنا نعرف منافقينا معشر الأنصار إلا يبغضهم علياً<sup>١</sup>.

### [أحبّ الخلق إلى الله]

وروي عن أنس رضي الله عنه أنه قال: كان عند النبي صلى الله عليه وآله طير فقال: اللهم ائني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي هذا الطير، فجاء عليّ فأكل معه. ذكره صاحب المصليح<sup>٢</sup> وقال: غريب. وقد ذكره صاحب المحاسن<sup>٣</sup> بزيادة على ما هنا وعبارته: قال أنس: قدّمت للنبي صلى الله عليه وآله طيراً فأكل لقمه ثم قال: اللهم ائني بأحبّ الخلق إليك والي، فطرق عليّ الباب. قال أنس: فقلت: من؟ فقال: عليّ. قلت: إن النبي صلى الله عليه وآله مشغول، فأكل لقمه أخرى وقال: اللهم ائني بأحبّ الخلق إليك والي، فطرق عليّ الباب أيضاً فقلت: من؟ قال: عليّ. فقلت: إنه مشغول، فأكل لقمه ثم قال: اللهم ائني بأحبّ / ٦٢ / الخلق إليك والي، فطرق عليّ الباب ورفع صوته فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا أنس افتح الباب، فدخل عليّ، فلما رآه تبسّم وقال: الحمد لله؛ فإني أدعو في كل لقمه أن يأتيني الله بأحبّ الخلق إليه والي. فقال: والذي بعثك بالحق إني لأضرب الباب ثلاث مرات ويردني أنس، فقال: ما حملك على ما صنعت؟ فقال أنس: يا رسول الله، إنني رجوت أن يكون رجلاً من الأنصار، فقال: أف في الأنصار خير من عليّ وأفضل؟ (ه: وهذه القصة أصحّ من قصة أنس المتقدمة قبله).

### [ما انتجيتّه ولكن الله انتجاه]

وعن جابر بن عبد الله قال: دعا رسول الله صلى الله عليه وآله علياً يوم الطائف فانتجاه طويلاً فقال الناس: لقد أطال نجواه مع ابن عمه! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما انتجيتّه ولكن الله انتجاه<sup>٤</sup>. قوله

١. وتقدم نحوه عن سنن الترمذي عن أبي سعيد الخدري.
٢. مصابيح السنة، ج ٤، ص ١٧٣، رقم ٤٧٧٠؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٣٦؛ المستدرک، ج ٣، ص ١٣٠؛ سنن النسائي، ج ١٠؛ مسند أبي يعلى، ج ٧، ص ١٠٥؛ ذخائر العقبى، ص ١١٦ في عنوان «ذكر آله أحبّ الخلق إلى الله».
٣. ونحوه في الرياض النضرة في عنوان ذكر اختصاصه بأحبّية الله تعالى له من الفصل السادس من الباب الرابع.
٤. ورواه الحسكاني في المعجم الكبير، ح ٩٦٧ - ٩٦٩؛ وابن عساکر في تاريخ مدينة دمشق، ح ٨١٦ - ٨١٩؛ وابن عدي والطبراني وأبو جعفر الكوفي والترمذي في سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٣٩، رقم ٣٧٢٦.

«انتجاه» أي سارّه.

### [سلام عليك أبا الريحانفتن]

عن جابر أنه قال سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلي بن أبي طالب قبل موته بثلاث: سلام عليك يا أبا الريحانفتن، أو صبك بريحانفتي من الدنيا؛ فعن قليل ينهد ركنك، والله خليفتي عليك. فلما قبض رسول الله ﷺ قال: هذا أحد ركني الذي قال رسول الله ﷺ، ولما ماتت فاطمة - رضي الله عنها - قال: هذا الركن الثاني<sup>١</sup>.

### [اللهم لا تمنني حتى ترفني علياً]

وعن أم عطية قالت: بعث رسول الله ﷺ جيشاً فيهم علي بن أبي طالب، فسمعت رسول الله ﷺ وهو رافع يديه يقول: اللهم لا تمنني حتى ترفني علياً<sup>٢</sup>.

### [نموذج من زهده ﷺ]

وفي الرياض<sup>٣</sup>: عن رجل من ثقيف أنه قال: كان علي عليه السلام يجعل طعامه في طيبة أي في جراب صغير، فدعا بها يوماً وعليها خاتم، فكسر الخاتم الذي عليها، فإذا فيها سويق، فأخرج منها فصب في القدح وصب عليه ماء فشرب وسقاني، فقلت: يا أمير المؤمنين، أتصنع هذا بالعراق وطعام العراق كثير أكثر من هذا؟! قال: أما والله ماخمت عليه بخلاً، ولكن أبتاع قدر ما يكفيني، فأخاف [أن] يفنى تبصنع لي من غيره، وإنما حفظي لذلك لأنني أكره أن أدخل بطني إلا طيباً.

وعن عمرو بن قيس أنه قال: قيل لعلي: لما ترقع قميصك؟ فقال: ليخشع قلبي، ويقتدي بي المؤمن، ويكون أبعد من الكبير<sup>٤</sup> انتهى، وكان قميصه بثلاثة دراهم.

١ . رواه الحموي في الفوائد، باب ٧٠ وابن عساكر في ترجمة الحسين عليه السلام ح ١٥٩ والخوارزمي في المناقب، فصل ١٤ وفي المقتل، ج ١، ص ٦٢ والسيد أبو طالب في أماليه، ص ٨٧ والقطيعي في زيادته على فضائل الصحابة، ح ١٨٩ وأبو نعيم في حلية الأولياء، ج ٣، ص ٢٠١ والمحب في الرياض النضرة، ج ٢، ص ٢٠٣.

٢ . رواه البخاري في التاريخ الكبير، ص ٢٠ والتزمذي في سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٤٣، الرقم ٣٧٣٧ وغيرهما.

٣ . الرياض النضرة، ج ٢، ص ٢١٩ في عنوان ذكر ورعه من الفصل التاسع تفلأ عن صفة الصفة وسيرة الملاء، يستدهما

عن ابن عمر، عن رجل من ثقيف مع مغايرت.

٤ . نحوه في الرياض النضرة، ج ٢، ص ٢١٣، وهكذا الفقرة التالية.

ألا وهو<sup>١</sup> باب مدينة العلم والمواهب، وليّ المتقين، وإمام العادلين، أقدمهم إجابة وإيماناً، وأقومهم قضية وإيقاناً، المُنْبئ عن حقائق التوحيد، المشير إلى لوازم بوارق علم التفريد، ذو القلب العقول، واللسان السؤول، والأذن الواعية، والعهود الوافية، الَّذِي نَعَتَهُ الْبَارئُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيز بِقَوْلِهِ «وَتَعَيَّنَا أَذُنٌ وَغِيَّةٌ»<sup>٢</sup>.

### [إِنْ تَوَلَّوْا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا]

قال حذيفة بن اليمان: قالوا: يا رسول الله، ألا تستخلف عليًّا؟ قال: إِنْ تَوَلَّوْا عَلِيًّا - وَمَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا.

### [أَعْطَيْتِي عَلِيًّا تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْحِكْمَةِ]

وسئل عنه فقال: قُسمت الحكمة عشرة أجزاء؛ فأعطي عليًّا تسعة، والناس واحداً.<sup>٣</sup>

### [إِمَامِ الْمُتَّقِينَ]

وقدم عليه يوماً فقال: مرحباً بسيد المسلمين وإمام المتقين.  
وقال الإمام أحمد: ما ورد لأحدٍ من الصحابة من الفضائل ما ورد لعلي. رواه الحاكم<sup>٤</sup> وغيره.

### [حَدِيثُ الْمُؤَاخَاةِ، وَمِبَاهَاةِ اللَّهِ الْمَلَأُكَةَ بِهِ]

وكان ﷺ الاستسلام والانقياد شأنه، والتبرؤ من الحول والقوة مكانه، وإذا أردت أن تعرف منزلته من المصطفى ﷺ فتأمل صنيعه في المؤاخاة بين الصحابة؛ فإنه جعل يضم الشكل إلى الشكل، والمثل إلى المثل، فيؤلف بينهما إلى أن أخى بين أبي بكر وعمر، وأدخر عليًّا لنفسه، واختصه بأخوته، وناهيك بها من فضيلة، وأعظم بها من شرف.<sup>٥</sup>

١. من هنا يندئى النقل من طبقات الصوفية، ج ١، ص ٩٧ مع مفايرات.

٢. سورة الحاقة، الآية ١٢.

٣. طبقات الصوفية، ج ١، ص ٩٨، وهكذا ما قبله وما بعده.

٤. المستدرک، ج ٣، ص ١٠٧، وتقدم في أوائل الكتاب.

٥. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٠.

مزية [ظ]: لَمَا خرج رسول الله ﷺ إلى الغار استصحب<sup>١</sup> أبا بكر وأمر علياً أن ينام على فراشه، فلَمَا استلقى عليٌّ على فراش رسول الله ﷺ أوحى الله تعالى إلى جبريل وميكائيل ﷺ: إني قد أخيت بينكما، وجعلت عمر أحدكما أطول من عمر الآخر، فأيتكما يؤثر صاحبه بطول العمر؟ فاختار كل واحد منهما أن يكون طول العمر له. فأوحى الله إليهما: هلاكنتما مثل علي بن أبي طالب؟ أخيت بينه وبين محمد فآثر محمدًا بحياته، ويات علي فراش محمد حين قصد الكفار قتله، فالآن اهبطا إلى الأرض فاحفظاه من عدوه واخدماه. فكان جبريل عند رأسه، وميكائيل عند / ٦٤ / رجليه يقولان: يخ بخ! من مثلك يا ابن أبي طالب؟ وقد باهى الله بك الملائكة. انتهى، قاله في الرياض.<sup>٢</sup>

ومن كرامته على النبي ﷺ ومحبه له وقربه من جنابه: أنه كان إذا غضب المصطفى ﷺ لم يجترئ أحد أن يكلمه غيره.<sup>٣</sup>  
وقال ﷺ: لعلني ثمان عشر منقبة ما كانت لأحد من هذه الأمة.<sup>٤</sup>  
وكان على الأوراد مواظباً، وللأوراد مناجياً.  
وكان إذا لزمه في العيش الضيق والجهد أعرض عن الخلق وأقبل على الكسب والكد.

وكان مزيناً بزينة العباد، متحققاً بحلية الأبرار والزهاد.  
بل في الإحياء<sup>٥</sup> عن ابن عيينة أنه كان أزهده الصحابة.

### [الشافعي: الزاهد لا يبالي بأحد]

وقد شهد له بكمال الزهد الإمام الشافعي لَمَا قيل له: ما نفر الناس عن عليٍّ إلا أنه

- ١ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ٩٨؛ وهكذا ما قبله وما بعده.
- ٢ . لم أجده في الرياض النضرة، وتقدم نحوه في أوائل الكتاب عن المحاسن المجتمعة عن زهرة الرياض للسنفي فلاحظ.
- ٣ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ٩٩؛ وتقدم نحوه في أوائل الكتاب عن الطبراني والحاكم.
- ٤ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ٩٩؛ ورواه الطبراني في المعجم الأوسط، ج ٩، ص ١٩٨، رقم ٨٤٢٧ عن ابن عباس ولم يرفعه؛ أما في الطبقات الصوفية فلم يذكر قائل القول.
- ٥ . إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٢٨؛ في الزهد باب تفصيل الزهد فيما هو من ضروريات الحياة. وعامة النقول هنا عبر طبقات الصوفية.



كان لا يبالي بأحد، فقال الشافعي: كان عظيماً في الزهد، والزاهد لا يبالي بأحد.<sup>١</sup>  
 وكان ﷺ بذات الله عليمًا، وعرفان الله في صدره عظيمًا.  
 ومما حفظ من رشيقي كلامه في عباراته ودقيق إشارات: كونوا القبول العمل أشدَّ اهتماماً  
 منكم بالعمل؛ فإنه لن يقلَّ عمل مع التقوى.

وقال كرم الله وجهه: ليس الخير أن يكثر مالك وولدك، بل أن يكثر علمك ويعظم حلمك.  
 وقال: احفظوا عني: لا يرجو عبدٌ إلا ربه، ولا يخاف إلا ذنبه، ولا يستحيي جاهل [أن يسأل عما  
 لا يعلم، ولا يستحيي عالم] إذا سُئل عما لا يعلم أن يقول: الله أعلم.  
 وقال: الدنيا جيفة فمن أرادها فليصبر على مخالطة الكلاب.<sup>٢</sup>  
 ولهذا أشار الإمام الشافعي بقوله من بعض قصيدة...:

وما هي إلا جيفة مستحيلة      عليها كلاب ههُنَّ اجتذابها

فإن تجتبتها كنت مسلماً لأهلها      وإن تجتذبها نازعتك كلابها

وقال أمانا الله على حبه: من رضي عن نفسه كثر الساخط عليه، ومن ضيَّعه الأقرب أبيع له  
 الأبعد، ومن بالغ في الخصومه أثم ومن قصر فيها ظلم، ومن كرمت عليه نفسه هانت عليه شهوته.  
 وقال: من عظم صغار المصائب ابتلاه الله بكبارها.

وقال: إذا كان في رجل خلة رابعة<sup>٣</sup> فلينتظر أخواتها.

وقال: الغيبة جهد العاجز، ورب مقتون بحسن القول فيه.

وقال: ما لابن آدم والفخر؟! أوله نطفة، وآخره جيفة، لا يرزق نفسه، ولا يدفع حتفه.

وقيل له: ألا نحرسك؟ قال: حارس كل امرئ أجله.<sup>٤</sup>

وقال: من ترك اللحم أربعين يوماً ساء خلقه، ومن داومته أربعين يوماً قسا قلبه.

واشترى لحمًا بدرهم وحمله، فقيل له: نحمل عنك؟ فقال: أبو العيال أحقَّ بحمله.

وقال: الدنيا تغرّ وتضرّ وتمرّ، إن الله لم يرها ثواباً لأوليائه، ولا عقاباً لأعدائه.

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٠، وهكذا ما بعده وما قبله.

٢. من طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٠.

٣. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠١.

٤. في طبقات الصوفية: رائعة. وفي نسخة منها: زائفة.

٥. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠١، وهكذا ما قبله وما بعده.

وقال: من صارح الحقَّ صرعه.

وقال: القلب مصحف البصر.

وقال: كُلُّ مقتصر عليه كافي، ومَنْ لم يُعْطَ قاعداً لم يعط قائماً.

وقال: الدهر يومان: يوم لك ويوم عليك؛ فإن كان لك فلا تبطر، وإذا كان عليك فلا تضجّر.

وقال: مَنْ طلب شيئاً ناله أو بعضه.<sup>١</sup>

وقال: الركون إلى الدنيا وما يعانى فيها جهل، والتقصير في حسن العمل إذا وثق بالثواب عليه

غيب، والطمأنينة إلى كل أحد قبل الاختبار عجز، والبخل جامع لمساوئ الأخلاق.

[وقال]: مَنْ كَثُرَتْ نعمة الله عليه كثرت حوائج الناس إليه.

وقال: الرغبة مفتاح النَّصَب، والحسد مطية التعب.

وقال: إذا أُبْلِت الدنيا فأنفق منها فإنها لا تفضى، وإذا أُدِيرت فأنفق منها فإنها لا تبقى.

وقيل له: ما بال العقلاء فقراء؟ فقال: عقل الرجل محسوب عليه من رزقه.

وقال لبعض الملحدين المنكرين للمعاد: إن كان الذي تظنُّ أنت نجونا نحن وأنت، وإلّا

نجونا نحن وهلكت أنت [وحدك].<sup>٢</sup>

ولقد أجاد القائل:

قال المنجم والطبيب كلاهما لا تُحشر الأجساد<sup>٣</sup> قلت: إليكما/٦٥

إن صحَّ قولكما فلسنَّ بخاسرٍ أو صحَّ قولِي فالخسار عليكما

وقال كَرَّمَ اللهُ وجهه: القبر صندوق العمل، وبعد الموت يأتيك الخبر.<sup>٤</sup>

يا من بدنياه اشتغل

الموت يأتِي بفتة

وقال<sup>٥</sup>: العَجَب ممن يهلك ومعه النجاة! قيل: وما هي؟ قال: الاستغفار.

وقال: السفر ميزان الرجال، والحلم والأناة توأمان، نتيجتهما علوُّ الهمة.

١ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٢، وهكذا ما قبله وما بعده.

٢ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٣.

٣ . ولا يخفى ما فيه من الإشكال وعدم تطابقه تماماً للحديث ولما جاء به الروحي .

٤ . طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٣.

٥ . المصدر المتقدم، وهكذا ما بعده.

وقال: ذهب المتقون بعاجل الدنيا وأجل الآخرة، فصار كواهل الدنيا في دنياهم، ولم يشاركهم أهلها في آخرهم.

وقال: اتق الله بعض التقي وإن قل، واجعل بينك وبين الحرام ستراً وإن رق، واتق المعاصي في الخلوات؛ فإن الشاهد هو الحاكم.

وقال: القناعة سيف لا ينبو، والصبر مطية لا تكبو، وأفضل عدة صبر على شدة.

وقال: ما هلك امرؤ عرف قدره<sup>١</sup>، وقيمة كل امرئ ما يحسنه.

[وقال: المرء مخبوء تحت لسانه]، ومن عذب لسانه كثرت إخوانه، وبالير يستعبد الحر.

[وقال]: بشر مال البخيل بحادث أو وراث.

وقال: الجزع عند البلاء تمام المحنة.

وقال: لا ظفر مع بغي، ولا ثناء مع كبر، ولا صحة مع نهم وتخم، ولا شرف مع سوء أدب، ولا راحة مع حسد، ولا سودد مع انتقام، ولا صواب مع ترك مشورة، ولا مروءة لكذب، ولا شفيق أنجح من التوبة، ولا لباس أجمل من العافية، ولا داء أعيان من الجهل، والمرء عدو ما جهل، رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره.

وقال<sup>٢</sup>: إعادة الاعتذار تذكرة بالذنب، والنصح بين الملائمات، وأكبر الأعداء أخفاهم مكيدة،

والبخل جامع لمساوي العيوب.

وقال: إذا حلت المقادير ضلت التدابير.

[وقال]: عبد الشهوة أذل من عبد الرق.

[وقال]: الحاسد مغتاز على من لا ذنب له.

[وقال]: الإحسان يقطع اللسان، وأقفر الفقر الحقم، وأغنى الغنى العقل.

وقال: احذروا نفار النعم؛ فما شاردهم مردود.

[وقال]: أكثر مصارع العقول تحت بروق الأطماع، وإذا قدرت على عدوك فاجعل العفو منه

شكر القدرة عليه.

وقال: ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه وعلى صفحات وجهه.

١. وتقدم هذا الكلام في أواسط الكتاب، وهكذا ما بعده.

٢. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٤، وهكذا ما بعده. وقد تقدم مثله في أواسط الكتاب وهكذا الكثير ما قبله وما بعده.

وقال: مَنْ نظر في عيوب الناس فأنكرها ثم رضىها لنفسه فذلك الأحمق بعينه.

وقال: العفاف زينة الفقر، والشكر زينة الغنى.

وقال: الناس أبناء الدنيا، ولا يلام الرجل على حبِّ أمه.<sup>١</sup>

(هـ): وقد أجاد القائل حيث قال:

عبتُ على الدنيا بتقديم جاهل وتأخير ذي فضلٍ فقالت: خذ العذرا

بنو الجهل أبنائي لهذا رفعتهم وبنو الفضل أبناء ضررتي الأخرى

[و] قال:<sup>٢</sup> رُذِّ الحجر من حيث جاء؛ فَإِنَّ الشَّرَّ لا يدفعه إِلَّا الشَّرُّ.

وقال: أعظمُ الذنوب ما استخفَّ به صاحبه.

وقال: كانت العلماء والأتقياء والحكماء والأولياء يتكاثرون بثلاث ليس لهنَّ رابعة: من أحسن

سريره أحسن الله علانيته، ومن أحسن فيما بينه وبين الله أحسن الله فيما بينه وبين الناس، ومن كانت

الآخرة همَّه كفاه الله همَّ دنياه.

وقال: رأس الدين صحَّة اليقين.

وقال: الصبر يناضل الحدثان، والجزع من أعوان الشيطان.

وقال: لا تعمل الخير رياءً، ولا تتركه حياءً، وإن لم تكن حليماً فتحلِّمْ؛ فَإِنَّه قَلَّ مَنْ تشبه بقومٍ إِلَّا

أوشك أن يكون منهم.

وقال: رسولك ترجمان عقلك، وكتابك أبلغ ما ينطق عنك، (فاستخر من ترسل، وتدبر ما

تكتب).<sup>٣</sup>

وقال: الأمانى تعمي أعين / ٦٦ / البصائر.

وقال: لو حننتم حنين الواله الثكلان، وجأرتم جؤور الرهبان، ثم خرجتم من أموالكم

وأولادكم في طلب القرب من الله وابتغاء مرضاته ورفع درجة أو غفر سيئة كان قليلاً.

وقال: قصم ظهري رجلان: عالم متهتك وجاهل متنسك.<sup>٤</sup>

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٤.

٢. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٥.

٣. ما بين القوسين لم يرد في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٥.

٤. وتقدم هذا في أواسط الكتاب نقلاً عن الصواعق المحرقة.

وقال: رَوْحُوا القلوب؛ فَإِنها إِذا أَكْرهت<sup>١</sup> عميت.

وقال: ويل لقاضي الأرض من قاضي السماء، إِلا من عَدَلَ وقضى بالحق.

وقال: من أَشدَّ<sup>٢</sup> الأعمال مواساة الأَخ في المال.

وقال: خالطوا الناس بألسنتكم وأجسادكم، وزابلوهم بقلوبكم وأعمالكم؛ فَإِنَّ للمرء ما

اكتسب، وهو يوم القيامة مع من أَحَب<sup>٣</sup>.

وقال: التوفيق خير قائد، وحسن الخلق خير قرين، والعقل خير صاحب، والأدب خير ميراث،

ولا وحشة أَشدَّ من العجب<sup>٤</sup>.

وقال: إِنَّ للنكبات نهايات لا بد لأحد إِذا نكب أَن ينتهي إليها، فينبغي للعاقل إِذا نكب أَن ينام

لها حتَّى تنقضي مدتها.

وقال: جزاء المعصية الوهن في العبادة، والضيق في المعيشة.

ولمَّا ضربه ابن ملجم ودخل عليه الحسن [وهو] يبكي فقال له: احفظ عني أربعا

وأربعا: إن أغنى الغنى العقل، وأكبر الفقر الحمق، وأوحش الوحشة العجب، وأكرم الكرم حسن

الخلق. قال: والأربع الأخر؟ قال: إياك ومصاحبة الأحمق فَإِنَّه يريد أَن ينفعك فيضرك، ومصادقة

الكذَّاب فَإِنَّه يقرب عليك البعيد ويُبعد [عليك] القريب، وإيَّاك ومصادقة البخيل فَإِنَّه يقعد عنك

أحوج ما تكون إليه، والتاجر فَإِنَّه يبيعك بالتافه.

وجاءه يهودي فقال: متى كان ربنا؟ فقال: لم يكن فكان، هو كان ولا كينونة، كان بلا كيف

كان له قبل<sup>٥</sup> ولا غاية، انقطعت الغايات دونه، فهو غاية كل غاية، فأسلم لوقته.

وقال: القريب من قرْبته المودَّة وإن بعد نسه، والبعيد من بَعْدته العداوة وإن قرب نسه؛ ولا

شيء أقرب من يد إلى جسد، وإذا فسدت قُطعت وحُسمت.

وقال: الفقيه كل الفقيه من لم يَقْضُ الناس من رحمة الله، ولم يرخَّص لهم في معاصي الله، ولم

يؤمنهم من عذابه.

١. في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٥: كَرِهَتْ.

٢. اختلفت نسخ الطبقات بين «أشد» و «أشد».

٣. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٦؛ وهكذا ما قبله وما بعده. وتقدم بعض ما بعده في أرواسط الكتاب.

٤. وتقدم هذا في أرواسط الكتاب نقلاً عن الصواعق المحرقة.

٥. وفي المصدر أي طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٧: ليس. وتقدم في أرواسط الكتاب عن الصواعق المحرقة: هو كان

ولا كينونة بلا كيف كان، ليس له قبل ولا غاية.

وقال: لا خير في عبادة لا علم فيها، ولا في علم لا فهم فيه، ولا في قراءة لا تدبر فيها.<sup>١</sup>  
 وقال: إن الدنيا قد ترحلت مدبرة، والآخرة قد ترحلت مقبلة، ولكل منهما بتون، فكونوا من  
 أبناء الآخرة لا الدنيا؛ فإنَّ اليوم عمل ولا حساب، وغداً حساب ولا عمل.<sup>٢</sup>  
 وقال: كونوا يتابع العلم، مصايح الليل، خلق الثياب، جُدِّد القلوب، تعرفوا به في السماء،  
 وتذكروا به في الأرض.<sup>٣</sup>

وقال: طوبى للزاهدين في الدنيا، الراغبين في الآخرة.  
 وقال: للمُرَّائي ثلاث علامات: يكسل إذا انفرد، وينشط عند الناس، ويزيد في العمل إذا أُنْتِي  
 عليه، وينقص إذا دُمَّ.

وسمع صوت ناقوس فقال: تدرّون ما يقول؟ قالوا: لا، قال: يقول:  
 سبحان الله حقاً حقاً، إنَّ المولى صمد يبقى.<sup>٤</sup>  
 وهذا شأن الكامل كما قيل:

ومن كملت محاسنه وتمت يرى الأشياء كاملة المعاني  
 مرَّ عيسى عليه السلام ومعه الحوارين - رضي الله عنهم - على كلب ميّت، فسَدَّ الحواريون  
 أنوفهم وقالوا: ما أشدَّ نتن هذا الكلب! فقال: ما أشدَّ بياض أسنانه! انتهى.  
 وقال<sup>٥</sup> كرم الله وجهه: إنَّ دين الله بين الغالي والمقصر، فعليكم بالتمرقة الوسطى؛ فإنَّ بها  
 يلحق المقصر، واليها يرجع الغالي.

قال العسكري: لم يردِّ في التوسط أحسن / ٦٧ / من هذا.  
 وخرج يوماً فإذا قومٌ جلوس قال: من أنتم؟ قالوا: [نحن] شيعتك.  
 قال: سبحان الله! مالي لا أرى عليكم سيماء الشيعة؟ عمش العيون من البكاء، خمص البطون  
 من الصوم، ذبل الشفاه من الدعاء، صفر الألوان من السهر، على وجوههم طيرة<sup>٧</sup> الخاشعين.

١. وتقدم في أواسط الكتاب نقلاً عن الصواعق المحرقة.

٢. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٧؛ وهكذا عامة ما قبله وما بعده.

٣. بالهامش: قوله: «تعرفوا به في السماء» أي بالرفعة والمعلوم بمعنى: اعلموا وتحققوا أنكم لا تدرّون حقيقة ذاته المقدسة.

٤. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٨؛ والكلام التالي ليس منه، وهكذا التالي التالي.

٥. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٨؛ وهكذا ما بعده.

٦. وفي المصدر المتقدم ذكره: لم يُرر.

٧. في طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٨: غبرة. وهو المعروف.

## [بعض ما أوحى إلى عيسى ﷺ وبعض كلماته]

وقال: أوحى الله إلى عيسى ﷺ: مُر بني إسرائيل أن لا يدخلوا بيوتي إلا بقلوب طاهرة، وأبصار خاشعة، وأيدي نقيّة؛ فإنّي لا أستجيب لأحدٍ منهم ولأحدٍ عنده مظلمة.<sup>١</sup>

[نكتة] استطرادية تناسب المحلّ والحال، وتكسو كل واحد منهما الجمال والكمال، فيا لها من رحمة داعية، لتعيها أذن واعية.

رأيت بخط العلامة أبي الفضل عليّ بن محمّد بن عليّ بن جميل المعافى المالقي ما نصه: أخبرنا الحافظ الإمام أبو محمّد القاسم<sup>٢</sup> [ابن عليّ بن حسن بن هبة الله بن عساكر] قراءة عليه بجامع دمشق في العشر الأخير من جمادى الآخرة سنة إحدى وثمانين وخمسمئة، قال: أنبأنا أبو الحسن بركات بن عبد العزيز الأنماطي إذنا<sup>٣</sup> - وحدثنا والذي عنه وعن أبي محمّد [عبد الكريم] بن حمزة الحدّاد، قالوا: - أنبأنا أحمد بن عليّ بن ثابت [الخطيب البغدادي]، قال: أخبرني أبو الحسن [محمّد بن أحمد بن رزق البغدادي] ابن رزقويه، قال: أنبأنا أحمد بن سندي بن الحسن، قال: أنبأنا الحسن بن عليّ القطّان، قال: أنبأنا إسماعيل بن عيسى، قال: وقال إسحاق بن بشر: أنبأنا عيسى بن عطية العبدي وعبد الله بن زياد بن سمعان، قالوا عن بعض من أسلم من أهل الكتاب<sup>٤</sup>:

إنّ عيسى بن مريم ﷺ لمّا اتخذ الآيات الدالّة على رسالته والمعجزات والعجائب كفروا به وأجمعوا على قتله، وقالوا: ساحرٌ كذاب. وكان سيّاحاً يسيح في الأرض، لا يأويه بيت ولا قرية، عليه برنس من شعر، وإزار من شعر، ونعلين من النعال السبئية، وفي يده عصيّ، مأواه حيث ما جنّه الليل، سراجُه ضوء القمر، وظلّه ظلمة الليل، وفراشه الأرض، ووسادته حجرها، وريحانه وبقله عشبها، ربما طوى الأيّام جائعاً، إذا أصابته الشدّة فرح واستبشر، وإذا أصابه الرخاء خاف وحزن.

١. طبقات الصوفية، ج ١، ص ١٠٨.

٢. هو ابن مؤلّف تاريخ مدينة دمشق، والضمير في حديثناه الآتي راجع إليه.

٣. له ترجمة في مختصر تاريخ مدينة دمشق، ج ٥، ص ١٧٦.

٤. انظر بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩١، باب مواظ عيسى؛ فقد ورد في هذا الباب نحو بعض فقرات هذا الحديث عن مصادر شتى.

وكان الله قد أوحى إليه: يا عيسى بن مريم، اذكرني في الدنيا أذكرك في المعاد..... اكحل عينيك بملمول الحزن، تيقظ لي في ساعة الليل، أسمعني لزيادة الإنجيل، إذا دخلت مسجداً من مساجدي ليضطرب قلبك خوفاً مني، ولتخشع جوارحك لي، وقل لقومك: إذا دخلوا مسجداً من مساجدي لا يدخلوا إلا بقلوب خائفة وأبصارٍ خاشعة خافضة، وأيدٍ طاهرة من الدنس، وأخبرهم أنني لا أستجيب دعاء ظالم حتى يرد المظلمة إلى صاحبها.

يا عيسى، إنني ذاكر كل من ذكرني، وألعن الظالمين إذا ذكروني. يا عيسى، لا تجالسوا الخاطئين حتى يتوبوا.

فقال عيسى ﷺ للحواريين: يا معشر الحواريين، لا تجالسوا الخاطئين - فإن مجالستهم تقسي القلب وهي معصية الله - حتى يتوبوا من المعاصي، تقرّبوا إلى الله بمفارقتهم.

يا معشر الحواريين: لا تحملوا على اليوم همّ غدٍ، حسب كل يوم همّه، ولا يهتم أحدكم لرزق غدٍ، فإنكم لم تُخلقوا للغد، وإنما خُلِقَ غدٌ لكم، فخالِقُ الغد يأتكم فيه بالرزق، ولا يقول أحدكم إذا استقبل الشتاء: من أين أكل؟ ومن أين ألبس؟ وإذا استقبله الصيف يقول: من أين أكل؟ ومن أين أشرب؟ فإن كان لك في الشتاء بقاء فلك فيه رزق، وإن كان لك في الصيف بقاء فلك فيه رزق، ولا تحمل همّ شتائك وصيفك عليّ يومك، حسب همّ كل يوم بما فيه / ٤٨ .

يا معشر الحواريين، إن ابن آدم خُلِقَ من الدنيا في أربعة منازل: فهو في ثلاثة منها بالله واثق، وظنّه بالله حسن، وفي الرابعة سيئ ظنّه بربه، يخاف خذلانه إياه، أما المنزلة الأولى فإنه يخلق في بطن أمه خلقاً بعد خلق في ظلمات ثلاث: ظلمة البطن وظلمة الرحم وظلمة المشيمة، يدركه الله عليه رزقه في جوف ظلمة البطن، فإذا خرج من البطن وقع في اللبن، لا يسعى إليه بقدم، ولا يتناوله بيد، ولا ينهض إليه بقوة، بل يكره عليه حتى يرتفع عن اللبن ويقطع، ويقع في المنزلة الثالثة بين أبويه يكسيان عليه، فإذا ماتا تركاه يتيماً يعطف عليه الناس يطعمه هذا ويكسوه هذا رحمة الله تعالى، وكذلك الله تعالى لا يتناول الله العباد شيئاً من يده إلى أيديهم، ولكن يرزقهم وينزل عليهم من خزائن ما عنده على يدي عباده بقدر ما يشاء، حتى إذا بلغ منزلته الرابعة واستوى خلقه واجتمع وكان رجلاً، خشي أن لا يرزقه الله، اجترأ على الحرام، وعدا على الناس قتلهم على الدنيا، فسبحان الله ما أبعد هذين الأمرين بعضهما عن بعض! يحسن ظنّه بالله وهو صغير، وإذا كبر ساء ظنّه، فأويق نفسه في طلب ما أكفل له به.

يا معشر الحواريين، اعتبروا بالطير تطير في جو السماء، هل رأيتم طيراً قط يدخر بالأمس رزق غدٍ؟ ألم تروه يأوي إلى وكرة بغير شيءٍ إذخره ثم يصبح غادياً مستبشراً فيعرض له رزقه، ثم يرجع كذلك إلى وكرة؟ وكذلك البهائم والسباع والحيثان والوحوش، وابن آدم يدخر رزق الأبد لو قدر عليه



في يوم، ولو فارق الدنيا وعابن الآخرة لندم ندامة لا تغني عنه شيئاً.

يا معشر الحواريين، إن أبغض العلماء والقراء إلى الله الذين يحثون أن يسودوا في المجالس، ويذكروا عند الطعام، ويشار إليهم بالأصابع، الذين يفزعون حرائب الأرامل، أولئك يضاعف لهم العذاب.

يا معشر الحواريين، بحق أقول لكم: ما الدنيا تحبون، ولا الآخرة ترجون، ولو كنتم تحبون الدنيا عملتم العمل الذي تدركون به الدنيا، ولو كنتم ترجون الآخرة عملتم العمل الذي تدركون به الآخرة. وبيح أقول لكم: أمسيتم في زمن كلامهم كلام الأنبياء، وفعلهم فعل السفهاء، كلامهم دواء يبرئ الداء، وقلوبهم داء لا تقبل الدواء، فقد قتلتم أنفسكم على حب الدنيا، قلوبكم تتلقى من أعمالكم، وأعمالكم لا تتلقى من ذنوبكم.

اعلموا أن هذه الأرض تحمل الجبال، وهذه الجبال تمسك الأرض، وأجسادكم تحمل قلوبكم، وقلوبكم لا تمسك أجسادكم، بحب الدنيا راغت فمالت بكم، سحرت الدنيا أعينكم، أصبحت الدنيا عندكم بمنزلة العروس المجلية، يعشقها كل من رآها، وهي بمنزلة الحية لئن مسها، تقتل بسمها.

يا معشر الحواريين، ليكن همكم من الدنيا أنفسكم تفوزوا بها، ولا تكن همّكم بطونكم وفروجكم، تضرّوا من الطعام، وتملّوا من الحكمة.

يا معشر الحواريين، لو توكلتم على الله حتى توكله لأناكم بالرزق كما يأتي الطير رزقه في جوف السماء، تغدوا خماساً، وتروح بطاناً.

يا معشر الحواريين، هل تستطيعون أن تعبدوا ربين؟ / ٦٩ / يعني الدنيا والآخرة، من طلب الدنيا ترك الآخرة، ومن طلب الآخرة ترك الدنيا. كلوا خبز الشعير وملح الجريش، واخرجوا من الدنيا سالمين.

يا معشر الحواريين، قد تبطحتم لكم الدنيا فجعلتكم فوقها، فليس ينازعكم فيها إلا اثنان: الملوك والنساء؛ أما الملوك فإن لم تنازعوهم في دنياهم لم ينازعوكم في دينكم، وأما النساء فاستعينوا عليهن بالصيام، واعلموا أن النظر إلى النساء سهم من سهام إبليس مسموم، وهو يزرع الشهوة في القلب، وكفى بصاحبها خطيئة. إنما قتلت الملوك أجزاهم؛ لأنهم دعوه فلم يجيبوهم، وأظهروا الناس على عيوبهم فقالوا: تقتلهم ونستريح منهم.

يا معشر الحواريين، لا تنازعوا أهل الدنيا في دنياهم فينازعوكم دينكم، فلا دنياهم أصبتم، ولا على دينكم استقمتم.

يا معشر الحواريين، تنظّفوا بالحكمة التي جعل الله لكم في قلوبكم؛ ولا تدنّسوا أبدانكم بعرض الدنيا، يا ملح [ظ] الدنيا لا تفُسد، واعلموا أنّ هذه الحكمة تنور القلوب إذا وافقها العمل، فلا تفسدوا فُفسدوا الناس، وإنّ مثل الحكيم الذي يعمل بحكمته كمثل الشمس تضيء للخلائق ولا تُحرق نفسها، وإنّ مثل الحكيم الذي لا يعمل بحكمته كمثل السراج يضيء من حوله ويحرق نفسه، ومثل الحكيم الذي يعمل بحكمته كمثل الأترجة ريحها طيب وطعمها طيب، وإنّ مثل الحكيم الذي لا يعمل بحكمته كمثل الدّقلَى ورقها حسن وطعمها مُرٌّ، وإنّ مجالسة المؤمن الحكيم كمجالسة المسك إن لم يُصبك منه شيء أصابك ريحه، وإنّ مجالسة الرجل السوء بمنزلة مجالسة التين إن لم يصبك شره [ظ] أصابك دخانه، فإياكم ومجالسة أهل المعاصي.

يا معشر الحواريين، لا تصفّوا البعوض عن شرايكم وتستروا الفيلة [كذا]، تنزعون القذى من أعين الناس وتدعون العراض في أعينكم، تنظرون في ذنوب الناس كأنكم أرياب، لا تنظروا في ذنوب الناس كالأرياب، وانظروا في ذنوبكم كالعييد، ما الناس إلا كالرجلين مبتلى ومعافى، فارحموا صاحب البلاء، واحمدوا الله على العافية.

يا بني إسرائيل، لا تجالسوا الملوك على موائدهم، ولا تأكلوا ما يأكلون، ولا تلبسوا ما يلبسون، ولا تركبوا ما يركبون؛ فإنّ ذلك ضعة لكم عند الله، ونقص في الدرجات.

يا بني إسرائيل، ما يعني البيت المظلم السراج على ظهره ويأطئه مظلم، فابدؤوا ببيوتكم فأسرجوا فيها قبل أن ينهب ما فيها فتخرب، ولا تعطوا الناس سرّجكم، ابتدئوا بأنفسكم فأدبوا وعظوها، واعملوا بالحكمة ثم علّموها الناس. ما يعني عن الجسد إذا كان ظاهره صحيحاً ويأطئه فاسداً، ما تغني عنكم أجسادكم إذا أعجبتكم وقد فسدت قلوبكم، وماذا يعني عنكم أن تسقوا جلودكم وقلوبكم دنسة، تُخرجون الحكمة إلى الناس وتمسكون الغلّ في صدوركم. لا تكونوا كالمنخل يخرج منه الدقيق الطيب ويمسك النخالة، كذلك الحكمة تخرج من أفواهكم ويبقى الغلّ في صدوركم، دعوا الشر ثم اطلبوا الخير يتفعكم، فإنكم / ٧٠ / إذا.....<sup>١</sup>.

١. إلى هنا تنتهي مصورتنا من النسخة، انتهينا من استنساخها في بداية العشر الأخير من شهر رمضان المبارك من سنة ١٤٢١ق في جامعة كاشان، وفي مدينتها الموالية للقرآن وأهل البيت منذ ما يقرب من عشرة قرون من الزمان، هذا وانتفاضة شبان المسلم في فلسطين المحتلة مستمرة ومتصاعدة أمليين من المولى العزيز أن ينصرهم نصراً عزيزاً وأن يعيد لهم مجدهم وكرامته وكافة أراضي فلسطين المفضوبة، ويعجل بالهزيمة والاندهار للمحتلين الغزاة، وانتهينا من تحقيقها في العاشر من شوال سنة ١٤٢٢ق والانتفاضة الفلسطينية مستمرة ومتصاعدة، والحمد لله رب العالمين.

## مصادر التحقيق

١. إتحاف السائل بما لقاطمة من الفضائل للمناوي، مكتبة القرآن، القاهرة.
٢. الأحاديث المختارة للضياء المقدسي، دار خضر، لبنان.
٣. إحقاق الحق للتستري، تحقيق واستدراك: المرعشي، مكتبة المرعشي، قم.
٤. إحياء علوم الدين للغزالي، دار الهادي، بيروت.
٥. أخبار القضاة لوكيع، عالم الكتب، لبنان.
٦. الاختصاص للمفيد، المؤتمر العالمي لألفية المفيد، قم.
٧. أدب الدين والدنيا للماوردي، دار الكتب العلمية، بيروت.
٨. الأدب المفرد للبخاري، عالم الكتب، لبنان.
٩. الأربعون للخزاعي، وزارة الإرشاد، طهران.
١٠. الإرشاد للمفيد، المؤتمر العالمي لألفية المفيد، قم.
١١. أساس البلاغة للزمخشري، مكتب الإعلام الإسلامي، قم.
١٢. الاستيعاب لابن عبد البر، دار نهضة مصر.
١٣. أسد الغابة للجزري، المكتبة الإسلامية، القاهرة.
١٤. الأغاني للأصبهاني، دار إحياء التراث، لبنان.
١٥. الأمالي للصدوق، مؤسسة البعثة، طهران.
١٦. الأمالي للطوسي، مؤسسة البعثة، طهران.
١٧. الأمالي للمفيد، المؤتمر الألفي، قم.
١٨. الأمالي الخميسية، عالم الكتب، بيروت.
١٩. أنساب الأشراف للبلاذري، تحقيق المحمودي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم.
٢٠. الأئساب للسمعاني، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت.

٢١. الأوائل للعسكري، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٢. إيمان أبي طالب للموسوي، نشر سيد الشهداء، قم.
٢٣. بحار الأنوار للمجلسي، دار الكتب الإسلامية، طهران.
- \* البرهان في تفسير القرآن = تفسير البرهان.
٢٤. بستان العارفين للسمرقندي، دار الباز، مكة المكرمة.
٢٥. تاج العروس للزبيدي، مكتبة الحياة، بيروت.
٢٦. تاريخ أصبهان لأبي نعيم، مؤسسة النصر، طهران.
٢٧. تاريخ بغداد للخطيب البغدادي، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٨. تاريخ جرجان للسهمي، عالم الكتب، بيروت.
٢٩. تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر (ترجمة أمير المؤمنين والحسينين)، تحقيق: المحمودي، دار الفكر، بيروت.
٣٠. تاريخ الطبري، دار سويدان، بيروت.
٣١. تاريخ المستبصر لابن المجاور، ليدن.
٣٢. تاريخ نيسابود للفارسي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
٣٣. التبصير في الدين للأسفرائني، عالم الكتب، بيروت.
٣٤. تحف العقول للحرّاني، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
٣٥. تحفة المحتاج بشرح المنهاج لابن حجر المكي، دار الفكر، بيروت.
٣٦. تذكرة الخواص لسبط ابن الجوزي، مكتبة نينوى، طهران.
٣٧. التذكرة للقزطبي، دار الكتب العلمية، بيروت.
٣٨. ترتيب الأمالي للمحمودي، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
٣٩. تطهير الجنان لابن حجر المكي، مكتبة القاهرة، مصر.
٤٠. تفسير آية المودة للخفاجي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم.
٤١. تفسير البرهان للبحراني، مؤسسة الأعلمي، بيروت.
٤٢. تفسير الفيضوي، دار الفكر، بيروت.
٤٣. تفسير الثعلبي (مخطوط، ونقلنا تارة عن المخطوطة، وأخرى بواسطة).

٤٤. تفسير الصافي، مؤسسة الأعلمي، بيروت.
٤٥. تفسير الطبري، دار المعرفة، بيروت.
٤٦. تفسير غرائب القرآن للنيسابوري (بهامش تفسير الطبري).
٤٧. تفسير فوات الكوفي، وزارة الإرشاد، طهران.
٤٨. تفسير القرطبي، دار إحياء التراث، بيروت.
٤٩. تفسير القمي، مكتبة العلامة، قم.
٥٠. التفسير الكبير للرازي، طبع إيران.
٥١. التفسير الوسيط للواحدي، دار الكتب العلمية، بيروت.
٥٢. تلخيص المستدرک للذهبي (مطبوع بهامش المستدرک).
٥٣. تهذيب الآثار للطبري، مطبعة المدني، القاهرة.
٥٤. تهذيب الأسماء واللغات للنووي، دارالكتب العلمية، بيروت.
٥٥. تهذيب التهذيب لابن حجر، دارالكتب العلمية، بيروت.
٥٦. تهذيب الكمال للمزي، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٥٧. تيسير المطالب في أمالي الإمام أبي طالب لأبي طالب الزيدي، مؤسسة الأعلمي، بيروت.
٥٨. التيسير بشرح الجامع الصغير للمناوي، مكتبة الشافعي، الرياض.
٥٩. الثاقب في المناقب لابن حمزة، دار الزهراء، بيروت.
٦٠. جامع الأخبار للسبزواري، مؤسسة آل البيت، قم.
٦١. الجامع الصغير للسيوطي، دار الفكر، بيروت.
٦٣. الجمل للمفيد، المؤتمر الألفي، قم.
٦٣. جواهر المطالب للباغوني، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم.
٦٤. الحاوي للفتاوي للسيوطي، دارالكتب العلمية، بيروت.
- \* الحجة في إيمان أبي طالب = إيمان أبي طالب
٦٥. حلية الأولياء لأبي نعيم، دار الكتاب العربي، بيروت.
٦٦. حياة الحيوان للدميميري، مكتبة ناصر خسرو، طهران.
٦٧. خصائص أمير المؤمنين للنسائي، مجمع إحياء الثقافة، قم.

٦٨. خصائص الوحي المبين لابن بطريق، وزارة الإرشاد، طهران.
٦٩. الخصال للصدوق، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
٧٠. الدر المنتور للسيوطي، دار الفكر، بيروت.
٧١. الدر النظيم للشامي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
٧٢. دستور معالم الحكم للقضاعي، دار الكتاب، بيروت.
٧٣. الدعاء للطبراني، دار البشائر الإسلامية، بيروت.
٧٤. دلائل الإمامة للطبري، مؤسسة البعثة، طهران.
٧٥. دلائل النبوة للبيهقي، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧٦. دلائل النبوة لأبي نعيم، دار النفائس، بيروت.
٧٧. ديوان أبي طالب للمهزومي، مجمع إحياء الثقافة، قم.
٧٨. ديوان محمد بن إدريس الشافعي، دار إحياء التراث، بيروت.
٧٩. ذخائر العقبى للمحب الطبري، انتشارات جهان، طهران.
٨٠. الذرية الطاهرة للدولابي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
٨١. ربيع الأبرار للزمخشري، مكتبة الرضي، قم.
٨٢. رجال الكشي، جامعة مشهد، مشهد.
٨٣. روضة الواعظين للفتال، مكتبة الرضي، قم.
٨٤. الرياض النضرة للمحب الطبري، دار الكتب العلمية، قم.
٨٥. زفرات الثقلين، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم.
٨٦. الزهد لأحمد، دار الكتاب، بيروت.
٨٧. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، دار إحياء التراث، بيروت.
٨٨. سنن أبي داود، دار إحياء التراث، بيروت.
٨٩. سنن ابن ماجه، دار الفكر، بيروت.
٩٠. سنن النسائي (المجتبى)، دار الكتب، بيروت.
٩١. السنن الكبرى للبيهقي، مكتبة المعارف، الرياض.
٩٢. السنة للخلال، دار الراية، الرياض.

٩٣. السنة لابن أبي عاصم، المكتب الإسلامي، بيروت.
٩٤. السيرة الحلبية، دار المعرفة، بيروت.
٩٥. السيرة النبوية لابن إسحاق، تحقيق: سهيل زكار، دار الفكر، بيروت.
٩٦. السيرة النبوية لابن سيد الناس، دار الآفاق، بيروت.
٩٧. السيرة النبوية لابن هشام، دار إحياء التراث، بيروت.
٩٨. شرح الأخبار للقاضي نعمان، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
٩٩. شرح المقاصد للفتازاني، مكتبة الرضي، قم.
١٠٠. شرح المهذب للنووي، دار الفكر، بيروت.
١٠١. الشرح الكبير للرافعي، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٠٢. شعب الإيمان للبيهقي، دار الكتب، بيروت.
١٠٣. الشفاء للقاضي عياض، دار الكتاب، بيروت.
١٠٤. شواهد التنزيل للحسكاني، وزارة الإرشاد، طهران.
١٠٥. الصحاح للجوهري، دار العلم، بيروت.
١٠٦. صحيح البخاري، دار إحياء التراث، بيروت.
١٠٧. صحيح ابن حبان، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٠٨. صحيح مسلم، دار إحياء التراث، بيروت.
١٠٩. صفة الصفوة لابن الجوزي، دار المعرفة، بيروت.
١١٠. الصواعق المحرقة لابن حجر المكي، مكتبة القاهرة، مصر.
١١١. الضعفاء الكبير للعقيلي، دار الكتب العلمية، بيروت.
١١٢. الطب النبوي لابن القيم، دار الندوة، بيروت.
١١٣. الطب النبوي للذهبي، المكتبة الشعبية، بيروت.
١١٤. طبقات الحنابلة لابن أبي يعلى، دار المعرفة، بيروت.
١١٥. طبقات الصوفية للمناوي، دار صادر، بيروت.
١١٦. الطبقات الكبرى لابن سعد (مع ترجمة الحسن والحسين) دار صادر، بيروت، وطبع مؤسسة آل البيت، قم.

١١٧. الطبقات الكبرى للشعراني، دار الجيل، بيروت.
١١٨. طرح التريب، دار إحياء التراث، بيروت.
١١٩. علل الشرائع للصدوق، مكتبة الداوري، قم.
١٢٠. العلل المتناهية للسيوطي، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٢١. عيون الأخبار للبغدادي (مخطوط).
١٢٢. الفارات للثقفى، دار الأضواء، بيروت.
١٢٣. غاية النهاية للجزري، مكتبة الخانجي، مصر.
١٢٤. غرر الحكم للآمدي، جامعة طهران، طهران.
١٢٥. غريب الحديث للهروي، دار الكتاب، بيروت.
١٢٦. الغنية لعبد القادر الغيلاني، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٢٧. فتح الباري لابن حجر، دار المعرفة، بيروت.
١٢٨. فرائد السمطين للجويني، تحقيق: المحمودي، طبع بيروت.
١٢٩. فردوس الأخبار للديلمى، دار الكتاب، بيروت.
١٣٠. الفصول المهمة لابن الصبأغ، مكتبة الأعلمي، طهران.
١٣١. فضائل الصحابة لأحمد، تحقيق: السيد عبد العزيز الطباطبائي، قم، وطبعة مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٣٢. الفضائل لابن شاذان، مكتبة الرضى، قم.
١٣٣. فيض التقدير للمناوي، دار الفكر، بيروت.
١٣٤. قصص الأئمة للثعلبي، دار المعرفة، بيروت.
١٣٥. الكافي للكليني، دار الكتب الإسلامية، طهران.
١٣٦. الكامل لابن عدي، دار الفكر، بيروت.
١٣٧. كشف الأستار للهيثمي، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٣٨. كشف الرمس للمحمودي، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
١٣٩. كشف الظنون (وذبوله)، دار الفكر، بيروت.
١٤٠. كشف الغمة للإربلي، دار الكتاب الإسلامي، بيروت.



١٤١. كفاية الطالب للكنجي، دار إحياء تراث أهل البيت، طهران.
١٤٢. كنز العمال للمتقي، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٤٣. كنز الفوائد للكراچكي، دار الأضواء، بيروت.
١٤٤. الكنى والأسماء للدولابي، دار الباز، مكة المكرمة.
١٤٥. لحظ الأبحاث في الاستدراك على ذخيرة الحفاظ، لابن فهد المكي، دار إحياء التراث، بيروت.
١٤٦. لسان الميزان لابن حجر، دار إحياء التراث، بيروت.
١٤٧. مجمع الزوائد للهيثمي، دار الكتاب، بيروت.
١٤٨. المحاسن للبرقي، دار الكتب الإسلامية، طهران.
١٤٩. المحاسن المجتمعة للصفوري (مخطوط).
١٥٠. محاضرات الأذباء للراغب، مكتبة الحياة، بيروت.
١٥١. مختصر المحاسن المجتمعة لمحمد خير المقداد، دار ابن كثير، بيروت.
١٥٢. مدينة المعاجز للبحراني، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
١٥٣. المراسيل لأبي داود، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٥٤. المستدرک للحاكم، دار المعرفة، بيروت.
١٥٥. المسند لأحمد، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٥٦. المسند للبخاري، مكتبة العلوم، المدينة المنورة.
١٥٧. المسند للحميدي، عالم الكتب، بيروت.
١٥٨. المسند لعبد بن حميد، عالم الكتب، بيروت.
١٥٩. المسند لأبي يعلى، دار المأمون، بيروت.
١٦٠. مشكل الآثار للطحاوي، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٦١. مصابيح السنة للبعثي، دار المعرفة، بيروت.
١٦٢. المصباح المنير للفيومي، دار الهجرة، قم.
١٦٣. المصنف لابن أبي شيبة، دار الكتب، بيروت.
١٦٤. مطالب السؤول لابن طلحة، مؤسسة البلاغ، بيروت.

١٦٥. المطالب العالية لابن حجر، دار المعرفة، بيروت.
١٦٦. المعارف لابن قتيبة، مكتبة الرضي، قم.
١٦٧. معاني الأخبار للصدوق، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
١٦٨. معجم الشيوخ لابن جميع، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٦٩. معجم الصحابة لابن قانع، مكتبة الباز، مكة المكرمة.
١٧٠. معجم المؤلفين لكحالة، بيروت.
١٧١. المعجم الأوسط للطبراني، مكتبة المعارف، الرياض.
١٧٢. المعجم الصغير للطبراني، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٧٣. المعجم الكبير للطبراني، دار إحياء التراث، بيروت.
١٧٤. معرفة الصحابة لأبي نعيم، مكتبة الدار، المدينة المنورة.
١٧٥. معرفة القراء للذهبي، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٧٦. مقتل الحسين للخوارزمي، مكتبة المفيد، قم.
١٧٧. مناقب أمير المؤمنين للكوفي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم.
١٧٨. المناقب للخوارزمي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
١٧٩. مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب، مكتبة العلامة، قم.
١٨٠. المناقب لابن المغازلي، دار الأضواء، بيروت.
١٨١. من لا يحضره الفقيه للصدوق، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
١٨٢. موضع أوهام الجمع والتفريق للخطيب، دار الفكر، بيروت.
١٨٣. نثر الدر للأبي، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
١٨٤. نزهة المجالس للصفوري، دار الجيل، بيروت.
١٨٥. النسب لابن سلام، دار الفكر، بيروت.
١٨٦. نسيم الرياض للخفاجي، دار الفكر، بيروت.
١٨٧. نقض العثمانية للإسكافي، دار الجيل، بيروت.
١٨٨. النهاية لابن الأثير، مكتبة إسماعيليان، قم.
١٨٩. نهج البلاغة للرضي، صبحي الصالح، بيروت.

١٩٠. نهج السعادة للمحمودي، وزارة الإرشاد، طهران.
١٩١. نوادر الأصول للحكيم الترمذي، دار الجيل، بيروت.
١٩٢. وسائل الشيعة للحر العاملي، مؤسسة آل البيت، قم.
- الوسيط للواحدى = التفسير الوسيط.
١٩٣. الوفيات لابن خلكان، مكتبة الرضوي، قم.
١٩٤. ينابيع المودة للقندوزي، دار الأسوة، قم.

## شرح و ترجمہ حدیث

شرح حدیث زینب عطارہ  
حکیم ملا علی نوری (۱۲۴۶ق)  
تحقیق: حامد ناجی اصفہانی

شرح دعای سمات  
حاج شیخ عباس قمی (۱۳۵۹ق)  
تحقیق: فارس حسون کریم



---

## شرح حدیث زینب عطاره

حکیم ملا علی نوری (۱۲۴۶ق)

---

تحقیق: حامد ناجی اصفهانی

### درآمد

حکیم ملا علی نوری از دانشمندان شهیر شیعی در سده سیزدهم هجری هست. او علاوه بر حکمت، به منقولات و مآثورات دینی اهتمام ویژه داشته و در همین راستا تفسیری بر سوره توحید و شرحی بر چند حدیث دشوار نگاشته است. چهار «شرح حدیث» از ملا علی نوری در دفاتر قبلی میراث حدیث شیعه منتشر شده است: دو شرح بر حدیث «هل رأیت رجلاً...»<sup>۱</sup>، شرح حدیث نورانیت<sup>۲</sup> و شرح حدیث «ان الأرض علی الحوت...»<sup>۳</sup>.

در این جا شرح حدیث دیگری از وی که شرح حدیث زینب عطاره است، عرضه می‌گردد. این شرح نسبت به شرح قبلی که ذکر شد، مفصل تر و مبسوط تر است.

در این حدیث نبوی، زینب عطاره از توحید و آفرینش سؤال نموده و حضرت، پاسخ داده است. پاسخ حضرت، پر راز و رمز است و نیاز به شرح و تفسیر دارد و ملا علی نوری این شرح مبسوط را برای گشودن رازهای آن نگاشته است. وی در این شرح بر مبنای فلسفی حکمت

---

۱. میراث حدیث شیعه، دفتر سوم، ص ۱۴۱-۱۶۰.

۲. میراث حدیث شیعه، دفتر پانزدهم، ص ۱۹۷-۲۳۲.

۳. میراث حدیث شیعه، دفتر پانزدهم، ص ۲۳۳-۲۴۲.

متعالیه مثنی نموده و مطالبش خالی از غرابت و صعوبت نیست. حدیث زینب عطاره در منابع معتبر شیعی نقل گردیده، از جمله کلینی این حدیث را در بخش روضه کتاب کافی<sup>۱</sup>، و شیخ صدوق نیز در التوحید<sup>۲</sup> آورده است. مصدر نقل ملا علی نوری، کتاب کافی کلینی است.

آقای ناجی، محقق محترم این رساله، به جهت ضرورت سفر و دوری از وطن نتوانستند مقدمه‌ای برای این تحقیق تهیه نمایند. امید است در چاپ‌های بعدی این امکان و فرصت فراهم آید.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین  
دفتر نشریه میراث حدیث شیعه

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۵۳.

۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۷۶.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وبه ثقني<sup>١</sup>

الحمد لله الذي له ما في السماوات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى، وصلى الله على المركز المحيط بمحيطات دوائر حقائق الأشياء، مصباح مصابيح الدجى، قطب رحى الولاية<sup>٢</sup> التامة العامة الكبرى المحمدية البيضاء، وعلى آله الوارثين لكمالهم مفتاح خزائن الغيب مصابيح الدجى، سيما على العلوية العليا والفاطمية الزهراء، وروحي له ولهم الفداء.

أما بعد الحمد الكافي والسلام الوافي<sup>٣</sup> فيقول «النوري» الحافي<sup>٤</sup>: إن في كتاب الروضة من الكافي حديث زينب العطاره: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عبد الرحمن بن أبي نجران<sup>٥</sup>، عن صفوان، عن خلف<sup>٦</sup> بن حماد، عن حسين بن زيد الهاشمي، عن أبي عبد الله<sup>٧</sup> قال:

جاءت زينب العطاره الحولاء<sup>٧</sup> إلى نساء النبي<sup>ﷺ</sup> وبناته، وكانت تبيع منهنّ العطر، فجاء

١. ح: وبه نستعين.

٢. م: ولاية.

٣. «أما بعد... الوافي» ليس في ح ومكانه خال، وكذا العناوين الآتية.

٤. يشبه أن يكون وصفه بـ«الحافي ناظرًا إلى ضرب من خلع التعلين وطرح الكونين؛ لأنّ شوق السالك إلى الشيء لهو ضرب من الوصول إليه، على أنّ الوصول العلمي ينفك غالبًا عن الوصول العيني؛ لأنّ الوجود الظليّ الذي هو مثال الوجود العيني مع اتصاله واتحاده معه بانن عنه بونّ الأرض عن السماء؛ فإن الوصول العلمي والوجود الظليّ منزلته من الوصول والوجود العيني منزلة التشبه من التحقق، وبينهما بون ما كما بين الأرض والسماء، ولكن من تشبه بقوم فهو منهم، والحديد إذا جاور النار وداوم على المجاورة وواظبها يتشبه بها ويتصنّع بلونها ويتصف بصفاتهما، فيصير مظهر لآثارها؛ لأنّ النار ألفت في هويته منها مثالها، فأظهرت عنه أفعالها. «منه أعلى الله مقامه حرر في الليل الثلاثاء في ٢٩ شهر محرم الحرام يوم الاثنين من النيروز سنة ١٢٥٧هـ».

٥. م: بحرّان.

٦. م: وح: خلف.

٧. حولا: مؤنث أحول.



النبي ﷺ وهي عندهن ، فقال : إذا أتيتنا طابت بيوتنا . فقالت : بيوتك بريحك أطيب يا رسول الله . قال : إذا بعث أحسنى ولا تغشى ، فإنه أتقى وأبقى للمال . فقالت : يا رسول الله ، ما أتيت بشيء من يمي ، وإنما أتيتُ أسألك عن عظمة الله ﷻ . / ب / ١ / فقال : جل جلال الله ، سأحدثك عن بعض ذلك . ثم قال : إن هذه الأرض بمن عليها عند التي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قبي<sup>١</sup> ، وهاتان بمن فيهما ومن عليهما عند التي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قبي<sup>٢</sup> ، والثالثة حتى انتهى إلى السابعة . وتلا هذه الآية :

﴿خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾<sup>٢</sup> .

والسبع الأرضين بمن فيهنّ ومن عليهنّ على ظهر الدّيك كحلقة ملقاة في فلاة قبي<sup>١</sup> .

والديك له [ جناحان ] جناح في المشرق وجناح في المغرب ، ورجلاه في التخوم .

والسبع والديك بمن فيه ومن عليه على الصخرة كحلقة ملقاة في فلاة قبي<sup>١</sup> .

والصخرة بمن فيها ومن عليها على ظهر الحوت كحلقة ملقاة في فلاة قبي<sup>١</sup> .

والسبع والديك والصخرة والحوت بمن فيه ومن عليه على البحر المظلم كحلقة ملقاة في فلاة

قبي<sup>١</sup> .

والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم على الهواء الذاهب كحلقة ملقاة في فلاة

قبي<sup>١</sup> .

والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء الذاهب<sup>٢</sup> على الثرى كحلقة ملقاة

في فلاة قبي<sup>١</sup> ، ثم تلا هذه الآية : «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا يَبِينُهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى»

ثم انقطع الخبر عند الثرى<sup>٣</sup> .

والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء والثرى ومن فيه ومن عليه عند

السماء الأولى كحلقة ملقاة في فلاة قبي<sup>١</sup> وهذا كله .

وسماء الدنيا ومن عليها ومن فيها عند التي فوقها كحلقة ملقاة<sup>٥</sup> في فلاة قبي<sup>١</sup> ، وهاتان السماءان

ومن فيهما ومن عليهما عند التي فوقهما كحلقة ملقاة في فلاة قبي<sup>١</sup> .

١ . القبي : الأرض القفر الخالية .

٢ . سورة الطلاق ، الآية ١٢ .

٣ . في المصدر : - الذاهب .

٤ . وفي الحديث الآخر عنهم (ص) « دخلت عند الثرى » أو « ما تحت الثرى » . علم العلماء . ومنه ﷺ .

٥ . م : - ملقاة .

وهذه الثلاث بمن فيهنّ ومن عليهنّ / الف ٢ / عند الرابعة كحلقة ملقاة في فلاة قيّ - حتى انتهى إلى السابعة - .

ومن ومن فيهنّ ومن عليهنّ عند البحر المكفوف عن أهل الأرض كحلقة ملقاة في فلاة قيّ .  
وهذه السبع والبحر المكفوف عند جبال البرد كحلقة ملقاة في فلاة قيّ، وتلا هذه الآية:  
﴿وينزل من السماء من جبال فيها من برد﴾<sup>١</sup> .

وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد عند الهواء الذي تحار<sup>٢</sup> فيه القلوب كحلقة ملقاة في فلاة قيّ .

وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة ملقاة في فلاة قيّ .  
وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسي كحلقة ملقاة في فلاة قيّ، ثم تلا هذه الآية: ﴿وسع كرسيه السموات والأرض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم﴾<sup>٣</sup> .

وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور والكرسي عند العرش كحلقة ملقاة في فلاة قيّ، ثم تلا هذه الآية ﴿الرحمن على العرش استوى﴾<sup>٤</sup> .  
وفي رواية الحسن: الحجب قبل الهواء الذي تحار فيه القلوب، انتهى ما في الروضة<sup>٥</sup> .  
أقول: لعلّ الأصوب الأوفق هو ما في رواية الحسن؛ للتطابق اللازم رعايته بين الدرجات والدركات، كما سيّضح سرّ ذلك فيما سيأتي ويأتي به من الشرح.  
وفي الوافي بيان:

القيّ - بالكسر والتشديد -: فعل من القوّى<sup>٦</sup>، وهي الأرض القفر الخالية، ولعلّ التشبيه بالحلقة إشارة إلى كرويتها، وبالفلاة إلى سمعتها، وفي هذا الحديث من الرموز والإشارات ما لا يبلغ علمنا إلى حلّه، ولعلّ الله يرزقنا حلّه من فضله، وما ذلك على الله بعزيز<sup>٧</sup>، انتهى .

١ . سورة النور، الآية ٤٣ .

٢ . في حاشية السخّين: يختار خ ل .

٣ . سورة البقرة، الآية ٢٥٥ .

٤ . سورة طه، الآية ٥ .

٥ . الكافي، ج ٨، ص ١٥٣، ١٥٥ .

٦ . م: «القراء» وهو تصحيف من الكاتب، والقراء بمعنى القوّى .

٧ . الوافي، ج ١٧، ص ٤٦٩، ح ١٧٦٥٥ .

وإنسي أقول مع قلة البضاعة في الصناعة ﴿والله يقول الحق﴾<sup>١</sup> وهو ولي الهداية:

لعل ملاك حل عقد هذا الحديث / ب ٢ / يدور على مدار بيان درجات العقل ودركات الجهل وشرح مراتب النور ومعارجه ومنازل الظلمة ومهابطه، وقد يعبر عنهما بمخروط الوجود، ومخروط المهية، ومخروط الوجوب، ومخروط الأركان، اللذين وُضعا بالوضع الطبيعي الإلهي على التعاكس. ولقد يفسر ملاك تلك الدرجات العليا بطينة العلينية، وملاك هذه الدركات السفلى بطينة السجينية، وعلى ذلك الملاك العلوي يدور محيطات العلويات، وعلى هذا الملاك السفلي يدور دوائر السفليات، والعالم العلوي نزولاً وصعوداً عالم العلم والنور، والعالم السفلي عالم الجهل والظلمة والغرور، والجهل والظلمة والمهية مجملة جهاتها واعتباراتها خلقت تبعاً للعقل والنور والوجود المخلوقة بالأصالة؛ سبحانه من سبقت رحمته غضبه<sup>٢</sup>.

ومرادنا من خلقه الجهل بالعرض وبتبعية العقل أن بمجرد جعل العقل تقررت طينة الجهل تبعاً وطفيلاً، كما تقررت المهية ثانياً بجعل نور الوجود أولاً؛ فإن منزلة الجهل والمهية والغضب من العقل والوجود والرّحمة منزلة العكس<sup>٣</sup> من عين الأصل<sup>٤</sup> ومنزلة الظل المعبر عنه بالفارسية بـ «سايه»<sup>٥</sup> من النور.

ثم اعلم أن أصول الحروف وأعيانها التي أولها ألف أبجد وآخرها عنه غين ضغطلاً ثمانية وعشرون حرفاً، وعكوسها<sup>٦</sup> وأظلتها - التي خلقت تبعاً وطفيلاً لها واقرنت وتقررت وتقومت بها اقتراًن المهية بالوجود وتقرّر الظلمة بالنور وتقوم الجهل بالعقل تقرراً وتقوماً تبعياً ثانوياً من دون قصد والتفات إليها إلا بضرب من المجاز - كذلك

١. سورة الأحزاب، الآية ٤.

٢. قارن: بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٥٨.

٣. مرادنا بالعكس هاهنا هو جهة خلاف الأصل التي لا تأصل لها في التحصل، وهو ضد الأصل، ليس ندأله يطابقه، بل يقابله ويعانده، فافهم. «منه ﷻ».

٤. وحكم هذا الأصل المراد هاهنا على خلاف العكس المعروف الذي يتراءى في المرايا؛ حيث يطابق الأصل، ويحكي عنه حكاية، فافهم إن شاء الله تعالى. «منه».

٥. م: بسايه.

٦. وظاهر أن عكوس النور الذي كلامنا فيه هو خلاف النور وضده وعكسه، فلا تغفل. «منه أعلى الله مقامه».

تكون ثمانية / الف ٣ / وعشرين ظلاً. وتلك الأصول النورية هي مدار دائرة<sup>١</sup> العقل والنور، وهذه الفروع الظلمانية والأظلة الظلمانية هي مدار دائرة الجهل والزور، وتلك الأصول قد ينقسم أيضاً إلى نصفين متقابلين: نورانية وظلمانية، كل منهما أربعة عشر حرفاً كما تقرّر في فنه ومحله، ولعلّ هذا الحديث ينظر إليه أيضاً من وجه لا ينافي ذلك الوجه الذي هو مدار دائرتي النور والظلمة، وسيُضح سر توجّه هذا الإحتمال في هذا الحديث ووجه كونه ناظراً إلى اعتبار هذه القسمة أيضاً.

ثم اعلم - يا صاحب البصيرة العيناء - أنّ الطبائع العلوية والأجرام السماوية لكمال اعتدال طباعها وصفاء مزاجها قوى أثر النفس الكلّية الإلهية اللاهوتية التي هي ذات الله العليا ومرتبة العلوية العليا، والدرّة الصفراء فيها، فتجلّت لها فأشرقت، وطالعتها فتألّأت<sup>٢</sup>، فصارت نشأتها نشأة النور<sup>٣</sup> ومحيطاتها دوائر الأنوار، وعلى عكس ذلك يكون ملاك الطبائع السفليّة والأجسام العنصرية من الأمّهات والمواليد بما هي سفلية وأرضية، دارها دار سراب وغرور واغترار؛ فإنّها لبعدها عن درجة ذلك الاعتدال والصفاء - اللذين هما ملاك ذلك التجلّي الإلهي ومدار الارتفاع عن منزل<sup>٤</sup> التضادّ ومهوى التعاند الجبلي المؤدّي إلى التفساد الجهلاني - صارت منزلتها دركة قاعدة المخروط الإمكاناني، ونشأتها نشأة كمال البعد عن درجة قاعدة مخروط نور الوجود والوجوب الرّحماني .

فصارت مستغرقة في لجة البحر المظلم المسجور، منقطعة عن عين الحياة الحقّة الحقيقية، محتجة مغترّة بسراب الغرور / ب ٣ / خارجة عن نهر النور الذي على شاطئه الأيمن الدرّة البيضاء، وعلى شاطئه الأيسر تلك الدرّة الصفراء، ومن هناك انتمر طينة الجهل تبعاً للعقل بالأمر الإقبالي واتبعه في السير النزولي، فإذا حان حين الرجوع والإنابة والإدبار، وأمر بالإدبار وبمتابعة العقل في العروج إلى عالم الأنوار، تمرّد وأبى

١. م: + دائرة.

٢. اقتباس من حديث العالم العلوي وفيه: «سئل عن العالم العلوي، فقال: صور عارية عن المواد، عن القوة والاستعداد، تجلّى لها فأشرقت، وطالعتها فتألّأت». مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٤٩.

٣. م: النورية.

٤. م: + التجلّي.

واستكبر، فأخلد في النزول إلى الدركة السفلى، واستمر على الهوي إلى الثرى، وبالغ بالولوج فيما تحت الثرى. والثرى بما عقبها وبما تحتها هي صدوقة كريمة ﴿والذين كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يُحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ سَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقِيَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ \* أَوْ كظلمات في بحر لَجِي يَغْشِيهِ موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يراها وَمَنْ لَمْ يجعلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾<sup>١</sup> ومقابل صدوقة تلك الثرى وتوابعها هو صدوقة كريمة ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾<sup>٢</sup> الآية، مع ما بعدها من الآية التي تخبر عن أحوال آل<sup>٣</sup> الله الذين هم صدوقة<sup>٤</sup> آية النور.

ومما تلونا عليك ينكشف سرّ كون تلك الدار المعتدلة الصافية الجامعة بين الأطراف، المتقابلة من جهة واحدة، دار توحد واتحاد ودار تصالح وتوافق وائتلاف بين الأطراف، وكون هذه الدار الغير المعتدلة المتداعية إلى الانحراف الواقعة في الأطراف الداعية إليها والغير الجامعة بينهما إلا على وجه التعارض / الف / ٤ / والاختلاف، دار تشتت وتفترق وتعاند وتضاد، ودار تنازع ونفاق وتفساد وفساد وإفساد؛ ولنعم ما قيل فيه:

جان گرگان و سگان از هم جداست ﴿وقلوبهم شتى﴾<sup>٥</sup> متحد جانهای شیران خداست<sup>٦</sup>.

كما حكى تعالى عن حبيبه ﷺ في حق وليه: ﴿وأنفسنا﴾<sup>٧</sup> ولنعم ما قيل فيه: چونکه هر وصف محمد با علی است گسر بگویی یا محمد، یا علی است ربنا ﴿لا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا﴾<sup>٨</sup>.

١. سورة النور، الآية ٣٩-٤٠.

٢. سورة النور، الآية ٣٥.

٣. ح: - آل.

٤. كذا.

٥. سورة الحشر، الآية ١٤.

٦. راجع «مثنوى معنوى»، دفتر ٤ بيت ٤١٤.

٧. سورة آل عمران، الآية ٦١.

٨. سورة الحشر، الآية ١٠.

### تكملة نورية [في معرفة الطريقة الوسطى و صاحبها]

ولعلك تقول: كيف تمكّن ويتمكّن المرء من الجمع بين الأطراف المتقابلة من جهة واحدة، والتقابل والتعاند بين الأطراف البالغة في التعاند والتنافي بأبي ويمنع عن ذلك جداً؟

فاعلم - يا صاحب البصيرة العيّن، ويا طالب الحقيقة بالسلوك على مسلك الاستقامة والاستواء، ويا ناهج منهج العدل والمحجّة البيضاء - أنّ الغاية القصوى من السير والسلوك على الطريقة الوسطى طريقة العلوية العليا - وهي شريعة المحمدية البيضاء - إن هي إلاّ التخلّق بأخلاق الله تعالى والتحقّق بمظهرية صفاته العليا وأسمائه الحسنی، وهو سبحانه وجلّ شأنه «عال في دنوه ودان في علوه»<sup>١</sup> ظاهر في بطونه وباطن في ظهوره، سبحان من خفي من فرط ظهوره، واحتجب عن نواظر خلقه بشعاع نوره، «هو الأوّل والآخِر والظاهر والباطن»<sup>٢</sup>. ظهوره بعينه بطونه [و] بطونه بعينه ظهوره، حاضر غير محدود، وغائب غير مفقود. كلّ ذلك جمع بين الأطراف المتباعدة البالغة / ب / ٤ / جداً في التقابل والتباعد من جهة واحدة.

فالأمّر بالتخلّق بأخلاقه تعالى وبالتحقّق بمظهرية صفاته العليا وأسمائه الحسنی يوجب تيسر ذلك الجمع، ويستلزم التمكّن المناقض للمنع. ومن هنا يتضح سرّ تمكّن الأنبياء والأولياء من الجمع بين البشرية السفلى والربانية العليا «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»<sup>٣</sup> الآية «ومن يطع الرسول فقد أطاع الله»<sup>٤</sup>.

قال ﷺ: لي مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرب، ولا نبي مرسل.<sup>٥</sup>

وقال ﷺ: من رأني فقد رأى الحق.<sup>٦</sup>

١. قارن: بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٨٩ وج ٩١ ص ١٨٩.

٢. سورة الحديد، الآية ٣.

٣. سورة الكهف، الآية ١١٠.

٤. سورة النساء، الآية ٨٠.

٥. راجع: اللؤلؤ المرصع، ص ٦٦.

٦. الجامع الصغير، ج ٢ ص ١٧٠.

وعنهم ﷺ: لنا حالات مع الله؛ نحن هو، وهو نحن، وهو هو، ونحن نحن.<sup>١</sup>  
إلى غير ذلك من الآيات والأخبار التي لا يكاد يحصى.

وإلى سر ذلك الجمع الكاشف عن حقيقة الحال على وجه التمثيل والتمثال [يشير] قول قيلة العارفين عليّ أمير المؤمنين ﷺ -روحي له الفداء- حين سأله كميل بن زياد أن يعرفه نفسه، في جملة ما قال ﷺ في جوابه: والكلية الإلهية لها خمس قوى: بقاء في فناء، ونعيم في شقاء، وعزّ في ذلّ، وفقر في غنى، وصبر في بلاء.<sup>٢</sup> ويعني ﷺ من «الكلية الإلهية» هاهنا<sup>٣</sup>: النفس الكلية الإلهية اللاهوتية التي هي روح القدس الذي به بعثت الأنبياء، وبه أيدوا، وبه علموا الأشياء، وذلك الروح يسمّى بـ«روح القدس الأدنى» الذي هو حقيقة العلوية العليا، والمسماة بذات الله العليا التي قال تعالى فيها حكاية عن عيسى ﷺ: ﴿ولا أعلم ما في نفسي﴾<sup>٤</sup>.

وأما «روح القدس الأعلى» فهي حقيقة المحمدية<sup>٥</sup> البيضاء / الف / ٥ التي هي عقل الكلّ الكلّي المسمّى بحقيقة الحقائق في الأشياء، وبالذرة البيضاء، وبالقلم الأعلى، كما يسمّى تلك النفس الكلية بالذرة الصفراء وباللوح<sup>٦</sup> المحفوظ الذي كتب ذلك القلم الأعلى بأمره تعالى، فيه كل ما هو كائن إلى يوم القيامة؛ جفّ القلم بما هو كائن<sup>٧</sup>، وجفّت الصحف كذلك، ومن هنا يسمّى بأَمّ الكتاب ﴿إنّه في أمّ الكتاب لدينا لعلّي حكيم﴾<sup>٨</sup>. ومنزلة تلك النفس الكلية العلوية من ذلك العقل الكلّي المحمّدي منزلة الإرادة الكلية الإلهية المحيطة القاهرة من العلم الكلي الإلهي المحيط الباهر الذي «لا يعزب عنه مثقال ذرة في الأرض ولا في السماء»<sup>٩</sup>.

١. الكلمات المكنونة، ص ١١٤؛ اللعة البيضاء، ص ٢٨.

٢. شرح الأسماء الحسنى، ص ٤٥.

٣. م: - هاهنا.

٤. سورة المائدة، الآية ١١٦.

٥. وهي وسط الكلّ في الكلّ، وتكب لنفس الكلية خليفته في تلك المنزلة العليا «منه أعلى الله مقامه».

٦. ح: + القلم.

٧. راجع: بحار الأنوار، ج ٢٨، ص ٤٩، الصحيح للبخاري، باب القدر، ج ٨، ص ١٥٢ وقارن: التوحيد، ص ٣٣٣.

٨. سورة الزخرف، الآية ٤.

٩. اقتباس من سورة يونس، الآية ٦١: ﴿وما يعزب عن ربك...﴾.

وبالجمله فمعنى قوله ﷺ «بقاء في فناء» هو<sup>١</sup> كون بقاء تلك النفس الكلية العلوية العليا بعينه عين فئانها، وفناؤها بعينه عين بقائها من جهة واحدة، وهكذا في تتمه تلك القوى الإلهية .

هذا، ولكن يجب أن يعلم ويقال بالفرق هاهنا بينه تعالى وبين عبده المقرَّب المتخلِّق بأخلاقه جلَّ وعلا؛ فإنَّ اقتدار العبد المتخلِّق بالتمكَّن من ذلك الجمع الكاشف عن كماله ووصاله إنما هو بحوله وقوته وقدرته التي قال تعالى في الإشارة إلى سريانها وشمولها وقهرها وإحاطتها: ﴿فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء وإليه ترجعون﴾<sup>٢</sup> وقال تعالى: ﴿ألا إلى الله تصير الأمور﴾<sup>٣</sup> ﴿ألا إنَّه بكلِّ شيء محيط﴾<sup>٤</sup> وهو القاهر فوق عباده<sup>٥</sup> وإن كانت تلك اليد الباسطة القاهرة / ب ٥ / الفائقة الإلهية بعينها تلك النفس الكلية المحيطة القاهرة الفائقة العلوية العليا، وهي بعينها ذلك العقل الكلي الإلهي، القاهر المحيط الفائق على أيدي الأشياء، وكلتا يديه تعالى يمين<sup>٦</sup>.

وفي الرجبية الخارجة من الناحية المقدَّسة: فجعلتهم معادن لكلماتك وأركاناً لتوحيدك وآياتك ومقاماتك التي لا تعطيل لها في كلِّ مكان، يعرفك بها من عرفك، لا فرق بينك وبينها إلا أنهم عبادك وخلقتك، وفتقتها ورقتها يديك، بدؤها منك، وعودها اليك، أعضاد وأشهاد ومناة وأزواد وحفظة ورؤا، فيهم ملأت سماءك وأرضك حتى ظهر أن لا إله إلا أنت ...<sup>٧</sup> الدعاء .

وظاهر أنَّ المراد بتلك المعادن والأركان والمقامات التي لا تعطيل لها في شيء من الأمكنة ولا في وقت من الأوقات والأزمنة إنما هو حضرة نبينا وانبيا وآله الوارثين لكمالهم، مصابيح الدجى ﷺ الذين هم خزنة خزائن الله تعالى، ومفتاح مفاتيح

١. م: - هو.

٢. سورة يس، الآية ٨١.

٣. سورة الانعام، الآية ١٨.

٤. سورة فصلت، الآية ٥٤.

٥. سورة الشورى، الآية ٥٣.

٦. عوالم اللثالي، ج ١، ص ٥٠.

٧. راجع: بحار الانوار، ج ٩٨، ص ٣٩٣.

٨. ح: - و.



الغيب الذي لا يعلمها إلا هو جل وعلا<sup>١</sup>؛ فإنهم (ص) لهم الكل في الكل، ولهم القل<sup>٢</sup> في الجل؛ كما قال قبلة العارفين: نحن صنائع الله، والخلق صنائع لنا<sup>٣</sup> ولا يُعبد الله إلا بعبادتنا، ولا يعرف إلا بسبيل معرفتنا،<sup>٤</sup> إلى غير ذلك مما لا يكاد يحصى، ولنرجع إلى ما كنا هاهنا فيه.

### تمهيد فيه تشييد

فإذا تحققت واعترفت / الف ٦ / بعين اليقين بحقيقة ما أشرنا إليه وبحقبة<sup>٥</sup> ما أظهرنا لك في آخر كلامنا هذا هاهنا - من كونهم (ص) صنائع الله تعالى، وكون سائر الخلق وسائر الأشياء كلها جلها وقلها صنائع لهم بل وعنهم ومنهم وبهم وفيهم وإيهم (ص)، وكونهم بمقام لا يُعبد الله تعالى ولا يطاع إلا بعبادتهم وطاعتهم<sup>٦</sup> وإطاعتهم، ولا يعرف إلا بمعرفتهم بحسب ذلك المقام كما مرّت الإشارة إليه - تحققت وتفهمت حق التحققت والتفهم<sup>٧</sup> يكون كلية الخلائق والأشياء من الحقائق والرقائق سواء كانت مخلوقة ومقصودة خلقتها بالذات كالعقل بجنوده وقواه وتوابعه وأتباعه، أو ثانياً وبالعرض كالجهل بجنوده من نصاراه ويهوده ومجوسه وهنوده ولواحقه وأتباعه<sup>٨</sup>، مخلوقة بطاعتهم ﷺ، مفطورة على خدمتهم، مجبولة على إطاعتهم ﷺ ومتابعتهم، مجعولة على جبلة تابعيتهم، معترفة بالفطرة بولايتهم ومولويتهم، مقرّة بحسب السجينة الفطرية بأوليتهم وسيادتهم ﷺ.

فبالجملة فالكل خيلهم وخدمهم، والجل والقل بهمهم وأمهم من الدرّة إلى الدرّة، ومن الدرّة إلى الدرّة، كما قيل في مديحة الحضرة الختمية المحمدية بالفارسية:

١. اقتباس من سورة الأنعام، الآية ٥٩: ﴿وعنده مفاتيح الغيب...﴾.

٢. القل: القليل.

٣. راجع: نهج البلاغة، كتاب ٢٨ ما قربه.

٤. بصائر الدرجات، ص ٥١٧.

٥. ح: بحقيقة.

٦. ح: بطاعتهم.

٧. م: التفهم والتحقق.

٨. ح وم (خ ل): وأشياعه.

فرش ره توست عرش اعظم  
سرجوش خلاصه معانی  
مقصود تویی همه طفیلند

ای صدر نشین هر دو عالم  
سر چشمه آب زندگانی  
سر خیل تویی وجمله خیلند

وسر تلك المطاعية والمتبوعية إنما هو كونهم (ص) جامع مجامع فنون / ب ٦ / الكمال، ومجمع جوامع شؤون الجمال والجلال، في مقام البيان ومقام المعاني، فضلاً عن كونهم مجمع مجامع الكمال الإنساني، وجامع جوامع الجمال الروحاني، وإن كانوا بجهد بمجرد هذه الجهة - أي من جهة كونهم صاحب منزلة الإنسان الجامع ومالك مرتبة جامع الجوامع - مستحقين لكون الكلّ خيلهم وخدمهم، وكون الجبل والقلل بهمهم وأممهم.

ومن هنا قالت أساطين الحكمة كما قيل: إن الكلّ والجبل والقلل من الأشياء خلقت لانتظام وجود الإنسان وجبلت على خدمة هذا النظام الذي هو أحسن النظام، فيكون بعض الأشياء خادماً جلّه وبقائه كالماء والتراب، ويكون بعضها خادماً يظله من فوقه كالنار والسماء، ويكون بعضها خادماً يحيط به كالهواء؛ لأنّ الهواء به استنشاق روح الإنسان وبه دوام حياته في هذه النشأة الدنيا<sup>١</sup>، وهي بحرارته ورطوبته يكون مادة تكوّن الانسان، وهو - أي الهواء - وسط التوابع والخدم في هذا العالم؛ إذ فوقه النار، وسبع سماوات، وفلك المنازل، وفلك البروج، والكرسي، والعرش، وجسم الكلّ، والمثال الكلّي يعني عالم الحس المشترك من جهة كونه هورقلياً الخارج من هذا العالم والدّاخِل فيها من جهتين، والجوهر الهباء الكلّي، والطبيعة الكلّيّة، والنفس الكلّيّة يعني عالم الخيال الكلّي، والروح الكلّيّة يعني عالم الدرّة الصفراء وهي لوح رقائق المعاني، والعقل الكلّي يعني الدرّة البيضاء عالم حقيقة حقائق المعاني؛ فهذه تسعة عشر بعدد حروف البسملة.

وتحت الماء / الف ٧ / وسبع أرضين ﴿خلق سبع سموات ومن الأرض مثلهن﴾  
والمملك الحامل لها، والصخرة وهو سجين، والثور، والحوت، والبحر المظلم،

والريح العظيم أي الهواء الذاهب بما يحيط «إذ أذهب كل إليه بما خلق»<sup>١</sup>، وجهنم، والقمطام، والثرى وما تحث، والجهل وهو وسط الكل في دائرة<sup>٢</sup> الظلمات كما أن العقل المحمدي الكلي وسط الكل في دائرة الأنوار؛ فهذه أيضاً تسعة عشر بعدد<sup>٣</sup> سدنة سقر؛ وذلك للزوم تطابق دركات الجهل والظلمة لدرجات<sup>٤</sup> العقل والنور، ووجوب المطابقة والمساواة بين جنود العقل وجنود الجهل، كما تفرد في محله عقلاً ونقلاً.

### تنبية [في تبين اختلاف الدرجات والدركات]

والاختلاف المترادى الظاهر من الأخبار والآثار من أقوال أهل العلم أولي البصائر والأبصار في تعداد تلك الدرجات وتلك الدركات مبتني على اختلاف الاعتبارات الموجه كل منها في مقامه، ومرجع كلها وأصل أصولها هو اعتبار عدد الحروف الهجائية الأبجدية: الثمانية والعشرين من وجه، والتسعة والعشرين من وجه آخر، كما سيوضح في بيان تقابل الدرجات والدركات؛ فإن كلية دائرة الدرجات يجب أن يعتبر منزلها المرتبة في نفس الدائرة بهذا العدد الأصلي، وكذلك كلية دائرة الدركات يكون حكمها ذلك.

ومن جملة تلك الاعتبارات المختلفة ما اعتُبر في «حديث زينب العطار» الذي نحن الآن في صدد شرحه بقدر الوسع والإمكان، وقد اعتُبر / ب / ٧ / فيه في كل من الدرجات والدركات عدد أربعة عشر، ومن جهة ملاحظة كون نصف الحروف الهجائية نورانية ونصف آخر منها ظلمانية كما تقرر واعتبر في فنه. ويمكن أن يرجع الاعتبار في حل هذا الحديث إلى الاعتبار الأصيل الأصلي، كما

١. سورة المؤمنون، الآية ٩١.

٢. م. وح: دانر.

٣. قوله: «بعدد سدنة سقر»، وذلك العدد من جهة اعتبار الحرفية إنما هي عكوس حروف البسملة، ويكون المركب من تلك الحروف الظلمانية العكسية اسماً يقابل اسم البسملة، فكما تكون البسملة الاسم الأعظم الجمالي، فكذلك ذلك الاسم القهري الأعظم الجلاي. «منه أعلى الله مقامه»

٤. م: درجات.

سنشير إليه عند التعرّض لخصوص شرحه وحلّه - إن شاء الله تعالى - بمعاوضة رفيق التأييد ومرافقة صديق التوفيق .

وبالجملة فالإنسان هو القائم بين الأمرين والواسط المتوسّط بين البحرين؛ لأنّ هذه الأكوان العلوية والسفلية كلّها تابعة للإنسان مقصودة ومصنوعة له كما مرّ .

### تكملة فيه تبصرة [في معرفة العالم الاصغر والاكبر]

اعلم أنّ الإنسان إنسانان: إنسان كبير يسمّى بالعالم الأكبر، وإنسان صغير موسوم بالعالم الأصغر أنموذج ذلك العالم الأكبر؛ كما قال عليّ قبله العارفين عليه السلام:

أ تزعم أنك جرم صغير      وفيك انطوى العالم الأكبر  
وأنت الكتاب المبين الذي      بأحرفه يظهر المضمرا<sup>١</sup>

وهو في وجه من الاستبصار عند أولي البصائر والأبصار يزيد على ذلك الأكبر الذي خلق طيناً أخذ منه طينة هذا الأصغر، وفي القدسي نظراً و<sup>٢</sup>إشارة إلى تلك الفضيلة والمزية: ما وسعني أرضي ولا سمائي، ولكن وسعني قلب عبدي المؤمن<sup>٣</sup> وقد أشار إليه بعض العارفين في نظمه حيث قال مخاطباً للإنسان الكامل:

يا خالق الأشياء في نفسه      أنت لما تخلقه جامع  
تخلق ما لا ينتهي كونه      فيك فأنت الضيّق / الف ٨ / الواسع  
من وسع الحق أضاق عن      خلق فكيف الأمر يا سامع

ولقد أنشدت في الكشف عن سرّ سؤال ذلك العارف حيث قال: « فكيف الأمر يا سامع؟ » فقلت بالفارسية:

آنرینتده اشیا در خود      مجمع جامع اشیا باشد  
بی نهایت کند او خلق دلش      ذات بی چون و چرا جا باشد  
وسع الحق بوّد و خلقش را      می نگنجد ز چه آیا باشد

١ . راجع: الديوان، لعليّ بن أبي طالب، ص ٥٧ وفيه بيت آخر فقط .

٢ . م: أو .

٣ . تذكرة الموضوعات، ص ٣٠؛ فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج ٢، ص ٦٢٩ .

جمع اضداد سرشت گل اوست ضيق واسع از اين جا باشد

﴿ألم نشرح لك صدرك \* ووضعنا عنك وزرك \* الذي انقض ظهرك \* ورفعنا لك ذكرك﴾<sup>١</sup> فقولني «مى نكنجد» إشارة إلى طرح الكونين طرأً، وهو محو الموهوم؛ وقولي «وسع الحق» ناظر إلى محو المعلوم<sup>٢</sup> بصيرورته ذا العينين، والجامع بين الأمرين ومجمع البحرين، مجرى الاسمين، الاسم الظاهر والباطن من جهة واحدة.

### تتمة [في أقسام العقل والجهل]

وكما يكون الإنسان الأكبر عرش الله الأعظم - بمعنى المظهر الجامع مجتمع جميع الروحانيات والجسمانيات، جامع جوامع مجال جميع الأسماء والصفات - فكذلك الإنسان الأصغر الجامع وجامع الجوامع، لا مطلق الإنسان البشري. وكما يكون الإنسان إنسانان، فكذلك العقل المقابل للجهل - كما أشرنا إليه - عقلان، والجهل جهلان: العقل الكلي الإلهي عقل الكل وهو الاسم الذي أشرقت به السماوات والأرضون، والعقل الجزئي البشري الذي هو أنموذج ذلك الكلي المسمى بالمصباح المصباح المحمدي وبالذرة المحمدية البيضاء، وذلك الجزئي جزئي هيولاني في بداية الفطرة البشرية منقسم / ب ٨ / إلى النظري والعملي، وأما في النهاية فيصير الغاية القصوى ومصدوقه كريمة ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾<sup>٣</sup> كما قال ﷺ: أوتيت جوامع الكلم<sup>٤</sup> وهو جامع الجوامع. وكذلك الجهل جهلان: الجهل الكلي<sup>٥</sup> المقابل للعقل الكلي العلمي المصباحي ويسمى بـ «إيليس الأبالسة»، والجهل الجزئي المقابل لذلك العقل البشري الجزئي ويسمى بـ «النفس الأمارة»، وهي مجتمعة الشهوة والغضب السبعي والشيطنة والنكري الهوائية.

١. سورة الانشراح، الآية ١-٤.

٢. إشارة إلى حديث الحقيقة: «محو الموهوم، وصرح المعلوم».

٣. سورة البقرة، الآية ٣١.

٤. المسند، ج ٢، ص ٢٥٠؛ كنز العمال، ج ١١، ٣١٩١٤.

٥. م - الكلي.

## تبصرة [في النفس، أقسامها ودرجاتها]

ولكل من هذه الثلاثة الأمارية خصلتان وقوتان ظلمانيتان؛ فللشهوية البهيمية<sup>١</sup>: الحرص والبخل، وللسبعية الكلية: العُجب والكبر، وللشيطانية النكراوية: الكفر والبدعة.

وإذا اجتمعت تلك الستة ورسخت في القلب البشري، يتولد ويتفرع<sup>٢</sup> منها العداوة والبغضاء والعدا لدين الحق والملة البيضاء والاستكبار والاستنكاف عنهما وعن أهلها، وهذه السبعة الظلمانية إذا جمعت مراتبها العديدة من الواحد والاثنين والثلاث والأربع والخمس والست والسبع يصير المجموع ثمانية وعشرين عدد تمام الحروف الهجائية الجهلية في دائرة الجهل والظلمة، وكما يكون العقل عقليين فكذلك يجب أن يعلم أن النفس التي منزلتها من العقل منزلة الوزير من السلطان - ومنزلة اللوح من القلم، ومنزلة الكتاب من الكلام، ومنزلة الإرادة من العلم إلى غير ذلك من أنواع المنزلة - يكون نفسين:

[١]: النفس الكلية الإلهية اللاهوتية المدبرة لكلية نظام العالم الأكبر بل وللنظام الأصغر: المسماة بذات / الف / ٩ / الله العليا؛ كما قال تعالى حكاية عن عيسى روح الله ﷺ: ﴿وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ وبأَم الكتاب ﴿إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾<sup>٣</sup> وباللوح المحفوظ، وبالذرة الصفراء وهي مرتبة العلوية العليا.

والتسمية بهذه الألقاب الشامخة النامية والأسامي السامية إنما تتوجه بالنظر إلى المرتبة الروحانية الصفراوية من تلك النفس الكلية المسماة بحسب تلك المرتبة بالروح وبروح القدس الأدنى، كما يسمّى ذلك العقل الكلي بالروح المطلق وبروح القدس الأعلى، وأما بالنظر إلى سائر مراتبها المترتبة التي هي دون تلك المرتبة الشامخة العليا فهي ذات مراتب مرتبة، كل منها خزينة من خزائن الله تعالى إلى آخر خزائنه - جلّ وعلا - وهي سماء الدنيا المعروفة بفلك القمر في وجه من الاعتبار، ومن

١. م: البهيمية.

٢. م: يتفرع.

٣. سورة الزخرف، الآية ٤.

فلك البروج المعروف بالكروسي الذي هو وجودها الثاني أي وجود تلك النفس الكلية، وذات الله العليا في العالم الجسماني الزماني إلى فلك الحياة المسمى بفلك القمر وبسماء الدنيا، يكون من منازل وجودها الثاني المسمى بلوح المحو والإثبات وبلوح القدر والتقدير الإلهي سراً وعلناً غيباً وشهادة، وهي الاسم المدبّر للكّل في الكّل، والاسم الذي يصلح به الأولون والآخرون. والتخصيص بالعلويات - الظاهر من بياننا هذا وكلامنا هاهنا - إنما هو من جهة كونها قطب فلك التدبير والتقدير كما أشرنا إليه، وإلا فهي الكّل في الكّل والظاهر المتجلّي في الجبل / ب ٩ / والقل، علويّاً كان المظهر والمجلاة أو سفليّاً.

[٢]: والنفس الجزئية هي النفس البشرية المسماة بالروح الإنساني المعبر عنه بالقلب، ويعبر عنها بالنفس الناطقة القدسيّة، وهذه اللطفة الناطقة القدسيّة اللاهوتية هي بعينها فطرة العقل الجزئي البشري الذي مضى وصفه، ومرتبها فوق مرتبة النفس الأمانة التي منزلتها من تلك اللطفة اللاهوتية منزلة الأمّ ومنزلة الخدّمة. والجهل المقابل لتلك النفس الكلية الإلهية كليّة وجزئية يتضح أمره وحكمه بالمقايسة في مقابل تلك النفس الإلهية.

### فذلّكة عرشيّة

#### في تقابل المخلوقات

فإذا تحقّقت بما ألقينا إليك فاسمع لما يتلى عليك من شرح التقابل أي: مقابلة العقل بالجهل، وأوّل المخلوقات بأخرها، والمركز الأرضي بالمحدّد السماوي، وسكّان السّموات العلي بسكّان الأرضين السفلى وما بينهما على نمط يماثل بما في الإنسان البشري من المقابلة، ويقاس حال الأنموذج المختصر بحال نسخة الأوّل المطوّل المفصّل الذي خلق طيناً، ثم استنسخ منها وأخذ منه النسخة الأنموذجيّة، وطينة الأصغر المقصود من خلقه الآباء العلوية والأمّهات السفليّة، والمنظور من مناكحتهما؛ كما في القدسيّ: لولاك لما خلقت الأفلاك كما قيل:

مقصود تويى همه طفيلند

سرخيل تويى [و] جمله خيلند

كما فضلنا وأصلنا في تمهيد المقدمة .

فأقول على محازاة ما قالوا - بتصرفات وعنايات يحتاج إليها / الف ١٠ / في بعض

المقامات لما يعثنا عليها ويحوجنا إليها :-

إنَّ العقل والدرّة البيضاء والحقيقة المحمديّة حقيقة حقائق الأشياء يقابل الجهل .

والرّوح - وهي النفس الكلّيّة وذات الله العليا والدرّة الصّفراء - يقابل ما تحت

الثّرى .

والنفس التي هي الدرّة الخضراء - وهي الخيال<sup>١</sup> المنفصل - يقابل الثرى .

والطبيعة الكلية والدرّة الحمراء يقابل القمطام المعبّر عنه بالظلمة أي الظلمة

الكبرى .

والكون الهبائي المعبّر عنه بالمادة المطلقة يقابل النار وجهنم .

والشكل - أي الشكل الكل عالم هورقليا يقابل الريح العقيم وقد يعبر عنها

بـ «الهواء الذاهب» «إنّا لذهب كلُّ إله بما خلّق»<sup>٢</sup> .

والجسم الكلّ - أي جسم الكلّي<sup>٣</sup> بما هو هو - يقابل البحر المظلم .

والعرش المسمّى بالمحدّد للجهات يقابل الحوت .

والكرسي «وسع كرسيه السموات والأرض»<sup>٤</sup> يقابل الثور .

وفلك البروج يقابل الصخرة «يا بئني إنّها إن تك متقال حبة من خردل فتكن في صخرة

أو في السموات أو في الأرض يأت بها الله»<sup>٥</sup> .

وفلك المنازل يقابل الملك الحامل للأرض ويعبر عنه بالديك .

وفلك زحل يقابل أرض الشقاوة كما قيل ، ولو أريد من أرض الشقاوة هاهنا أرض

١ . قوله : «وهي الخيال المنفصل» ، أي خيال الكلّ المجزّد عن المادّة ، والمنفصل : المرتفع عن حضيض المادّة .

«منه ﷻ»

٢ . سورة المؤمنون ، الآية ٩١ .

٣ . كذا .

٤ . سورة البقرة ، الآية ٢٥٥ .

٥ . سورة لقمان ، الآية ١٦ .



الجهل التي تقابل<sup>١</sup> سماء عقل زحل - فإنه نور من ذلك الشمس<sup>٢</sup> العقل الكل . كما يكون القمر وقلبه نوراً من صفتها - لكان موجهاً .

وفلك المشتري وهو فلك العلم - وذلك العلم خالص من ذات الدرّة الخضراء - يقابل أرض الإلحاد .

وفلك المريخ - وهو نور خالص من ذات الدرّة الحمراء - يقابل أرض الطغيان .

وفلك الشمس - والشمس إنما هي ملاك الوجود الثاني وقطب دائرته / ب / ١٠ /

ومركز محيطه بمنزلة القلب في الوجود الجسماني - يقابل أرض الشهوة كما قيل .

وفلك الزهرة - وهو نور خالص من صفة الدرّة الحمراء - يقابل أرض الطبع .

وفلك عطارد<sup>٣</sup> - وهو نور خالص من صفة الدرّة الخضراء - يقابل أرض العادات .

وفلك القمر - وهو نور خالص من صفة الدرّة البيضاء - يقابل أرض الحياة .

وليعلم أن كلاً من هذه الأنوار الستة القابضة المقبوضة من الأركان الثلاثة من

الاربعة العرشية ذاتاً وصفة مستمد من الشمس المستمدة من تلك الأركان الثلاثة

الممدة لتلك السيارات الستة التي كل منها محتاج إلى توسط الشمس ومجبول على

الاستمداد منها .

وكرة النار تقابل دركة مثله كمثل الكلب<sup>٤</sup> .

والهواء يقابل السموم .

والماء يقابل الماء الأجدح<sup>٥</sup> ، والأرض أي التراب يقابل السنجة .

والمعدن يقابل دركه ﴿كونوا حجارةً أو حديداً﴾<sup>٦</sup> .

والنبات يقابل النبات المرّ وقد يسمّى بالضرير ﴿ليس لهم طعام إلا من ضرير﴾<sup>٧</sup> ﴿لا

١ . م - تقابل .

٢ . م : شمس .

٣ . م : العطارد .

٤ . اقتباس من سورة الاعراف ، الآية ١٧٦ : ﴿فمثلهم كمثل الكلب﴾ .

٥ . الأجدح : المخلوط بشيء .

٦ . سورة الاسراء ، الآية ٥ .

٧ . سورة الغاشية ، الآية ٦ .

يأكله إلا الخاطئون»<sup>١</sup>.

والحيوان الغير المسوخ يقابل المسوخ من الحيوانات.

والملائكة الأرضية تقابل الشياطين.

والجنّ المؤمن يقابل شياطين الجنّ.

والإنس المؤمن يقابل شياطين الإنس والجامع - أي جامع الجوامع ﷺ - يقابل

إبليس الأبالسة.

### مقايسة اقتباسية

[في التقابل المعتبر في الإنسان]

وأما الإنسان الأنموذجي الأصغر فمقابلته بما يقابله تظهر بالمقايسة. ولكن يجب أن يُعلم أن أصل السرّ / الف ١١ / في توجّه هذه المقايسة وتطرّق هذه المقابلة هو: أن الإنسان البشريّ خُلِقَ جانبه الأيمن بأعلاه وأسفله - أي عقله الذي هو رأس من رؤوس ذلك العقل الكلّي ووجه من وجوهه بجنوده وقواه التي هي أيضاً رؤوس ووجوه من جند ذلك الكلّي - من ذلك الكلّ الكلّي الإلهي قبضة هي طينة صفة من كلّ واحد من جنده وأشياعه التي هي أشعته وشيعته قبضة، إلى آخر ما ذكر في تعداد أجزاء دائرة العقل المحيطة بالترتيب الذي ذكر؛ وخُلِقَ جانبه الأيسر بأعلاه وأسفله - أي نفسه الأمارة التي هي أيضاً رأس من رؤوس ذلك الجهل الكلّي ووجه من وجوهه بجنودها وقواها التي هي أيضاً رؤوس من ذلك الجهل الكلّي - من ذلك الجهل الكلّي قبضة، ومن كلّ واحد من أتباعه التي هي رفاقته<sup>٢</sup> وأطواره قبضة، إلى آخر ما مرّ في تعداد أجزاء دائرته المحيطة بالترتيب الذي مرّ، وبالجملة «قل كلّ يعمل على شاكلته»<sup>٣</sup> والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم»<sup>٤</sup>.

١. سورة الحاقة، الآية ٣٧.

٢. ح: دفاقه.

٣. سورة الإسراء، الآية ٨٤.

٤. سورة البقرة، الآية ٢١٣؛ سورة النور، الآية ٤٦.

## إشارة عرشية فيه إنارة عرفية

[في طينة المؤمن والكافر]

قال العارف القاساني في مرآة العيون في بيان كون خطيئة المؤمن عارية فيه مستعارة من طينة الكافر، وكون حسنة الكافر عارية فيه مستعارة من طينة المؤمن، ويُردّ يوم تميز الخبيث من الطيب عارية كل إلى صاحبه، كل يرجع<sup>١</sup> إلى أصله:

ويدلّ على ما ذكرناه كلّ ما روينا عن أبي إسحاق اللّيثي، عن الباقر عليه السلام في حديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة: قال عليه السلام: اعلم أنّ الله تعالى خلق أرضاً طيبة طاهرة، وفجر فيها ماءً عذباً زلالاً قراتاً سائغاً، فعرض عليها ولايتنا / ب ١١ / أهل البيت قبلها، فأجرى عليها ذلك الماء سبعة أيام، ثمّ نصب عنها ذلك الماء بعد السابع، فأخذه من صفوة ذلك الطين طيناً فجعله طين الأئمة عليهم السلام، ثمّ أخذ - جلّ جلاله - نقل ذلك الطين فخلق منه شيعتنا ومحبيتنا من فضل طينتنا، فلو ترك طينتكم - يا إبراهيم - كما ترك طينتنا لكنتم أتم ونحن سواء.

قلت: يا ابن رسول الله، ما صنع بطينتنا؟

قال عليه السلام: مُزج طينتكم، ولم يُمزج طينتنا.

قلت: يا ابن رسول الله، بما مزج طينتنا؟

قال عليه السلام: خلق الله تعالى أرضاً خبيثة منتنة وفجر فيها ماءً أجاجاً مالحاً أسناً<sup>٢</sup>، ثمّ عرض عليها ولاية أمير المؤمنين عليه السلام فلم تقبلها، فأجرى ذلك الماء عليها سبعة أيام<sup>٣</sup>، ثمّ نصب<sup>٤</sup> ذلك الماء عنها، ثمّ أخذ من كدورة ذلك الطين الممتن الخبيث وخلق منه أئمة الكفرة<sup>٥</sup> والطغاة والفجرة، ثمّ عمد<sup>٦</sup> إلى بقية ذلك الطين فمزجه بطينتكم، ولو ترك طينتكم على حاله ولم يمزج بطينتكم ما عملوا أبداً عملاً صالحاً، ولا أدوا أمانة إلى أحد، ولا شهدوا الشهادتين، ولا صاموا ولا زكّوا ولا حجّوا ولا

١. م: كلّ.

٢. أسن: متغير طعمه ولونه وريحه.

٣. م: - أيام.

٤. ح: نصب.

٥. م: الكفر.

٦. ح: عمل.

أشبهوكم<sup>١</sup> في الصورة أيضاً.

يا ابراهيم، ليس شيء أعظم على مؤمن من أن يرى صورة حسنة في عدو من أعداء الله ﷺ، والمؤمن لا يعلم أن تلك الصورة من طين المؤمن ومزاجه.

يا ابراهيم، ثم مزج الطينتان بالماء الأول والماء الثاني، فما تراه من شيعتنا ومحبينا من ربا وزنا ولواطه وخيانته وشرب خمر وترك صلاة وصيام وزكاة وحج وجاهد / الف ١٢ / فهي كلها من عدونا الناصب وسنخه ومزاجه الذي مزج بطينته، وما رأيته من هذا العدو الناصب من الزهد والعبادة والمواظبة على الصلاة وأداء الزكاة والصوم والحج والجهاد وأعمال البر والخير، فذلك كله من طين المؤمن وسنخه ومزاجه، فإذا عرض أعمال المؤمن وأعمال<sup>٢</sup> الناصب على الله يقول الله ﷻ: أنا عدل لا أجور ومنصف لا أظلم، وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني ما أظلم مؤمناً بذنب مرتكب من سنخ الناصب وطينته ومزاجه، هذه الأعمال الصالحة كلها من طين المؤمن ومزاجه، والأعمال الرديئة التي كانت من المؤمن من طين العدو الناصب، ويلزم الله تعالى كل واحد منهم ما هو من أصله ومزاجه وطينته، وهو أعلم بعباده من الخلاق كلهم.

أفتري ها هنا - يا إبراهيم - ظلماً وجوراً وعدواناً؟ ثم قرأ ﷻ: ﴿معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده إننا إذا لظالمون﴾<sup>٣</sup>.

يا إبراهيم، إن الشمس إذا طلعت وبدا شعاعها في البلد كلها، أهبائن من القرصة أم هو متصل بها شعاعها يبلغ في الدنيا في المشرق والمغرب حتى إذا غابت يعود الشعاع ويرجع إليها؟ أليس ذلك كذلك؟

قلت: بلى يا ابن رسول الله.

قال ﷻ: فكذلك كل شيء يرجع إلى أصله وجوهره وعنصره، فإذا كان يوم القيامة ينزع الله تعالى من العدو الناصب سنخ المؤمن ومزاجه وطينته وجوهره وعنصره مع جميع أعماله الصالحة، ويرده إلى المؤمن، وينزع الله تعالى من المؤمن سنخ الناصب ومزاجه وطينته / ب ١٢ / وجوهره وعنصره مع جميع أعماله السيئة الرديئة، ويرده إلى الناصب عدلاً منه - جل جلاله وتقديس

١. في النسختين: شبهوكم.

٢. م - أعمال.

٣. سورة يوسف، الآية ٧٩.

أصاؤهم - ، ويقول للناصب : لا ظلم عليك ، هذه الأعمال الخبيثة من طينتك ومزاجك وأنت أولى بها ، وهذه الأعمال الصالحة من طين المؤمن ومزاجه وهو أولى بها ، ﴿ لا ظلم اليوم إن الله سريع الحساب ﴾ أفترى هاهنا ظملاً وجوراً؟ قلت : لا يا ابن رسول الله ، بل أرى حكمة بالغة فاضلة وعدلاً بيناً واضحاً.

ثم قال ﷺ : أزيدك بياناً في هذا المعنى من القرآن؟

قلت : بلى يا ابن رسول الله!

قال ﷺ : أليس الله ﷻ يقول : ﴿ الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات للطيبين والطيبون للطيبات أولئك مبرؤون مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم ﴾<sup>١</sup> قال ﷻ : ﴿ والذين كفروا إلى جهنم يحشرون ليميز الله الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعاً فيجعله في جهنم أولئك هم الخاسرون ﴾<sup>٢</sup>.

قلت : سبحان الله العظيم؛ ما أوضح ذلك لمن فهمه! وما أعمى قلوب هذا الخلق المنكوس عن معرفته!

ثم قال ﷺ بعد كلام من هذا القبيل : يا إبراهيم ، أزيدك في هذا المعنى من القرآن؟

قلت : بلى يا ابن رسول الله .

قال ﷺ : قال الله تعالى : ﴿ يبذل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفوراً رحيماً ﴾<sup>٣</sup> يبذل سيئات سبعتنا حسنات ، وحسنات أعدائنا سيئات يفعل الله ما يشاء ﴿ ويحكم ما يريد ﴾<sup>٤</sup> ﴿ لا معقب لحكمه ﴾<sup>٥</sup> ولا راد لقضائه ﴿ لا يُسئَلُ عما يفعل وهم يُسألون ﴾<sup>٦</sup> هذا - يا إبراهيم - من باطن علم الله المكنون ومن سرّه المخزون<sup>٧</sup>.

وفي تفسير أبي محمّد العسكري / الف ١٣ / عن الصادق ﷺ في حديث طويل :

١ . سورة النور ، الآية ٢٦ .

٢ . سورة الفرقان ، الآية ٧٠ .

٣ . سورة الأنفال ، الآيتان ٣٦-٣٧ .

٤ . سورة المائدة ، الآية ١ .

٥ . سورة الرعد ، الآية ٤١ .

٦ . سورة الأنبياء ، الآية ٢٣ .

٧ . بحار الأنوار ، ج ٦٤ ، ص ١٠٨ .

إنَّ المؤمن يوقف بإزائه من بين مئة متين وأكثر من ذلك إلى مئة ألف من النصاب، فيقال له: هؤلاء فداؤك من النار. فيدخل هؤلاء المؤمنون إلى الجنة، وأولئك النصاب إلى النار<sup>١</sup>، انتهى مقالته قدس الله روحه المقدس.

أقول: حديث أبي إسحاق الليثي من جهة تضمّنه للاستشهاد بالآيات المحكمات الكاشفة عن حقيقة الحال وعن حقيقة ما استشهد به - قدّس الله روحه المقدس - عليه هاهنا ينجز بذلك الاستشهاد كونه من أخبار الآحاد، فلا تغفل.

### ترجمة نورية فيه تبصرة عرشية

#### [في طينة الموجودات]

أما ترجمة الحديث الليثي الشريف الصّعب المستصعب مناله البالغ جدّاً إشكاله، فأقول وهو وليّ الإفاضة: إنّه يجب أن يعلم أن روح معنى الأرض هي العين الإمكانية التي تصلح فطرةً لأن تفجر وتنفجر بالماء الذي يحاذيها في المعنى ويضاهيها في الكدورة والصّفاء، فتفجر منها الماء وتنفجر وتمزج<sup>٢</sup> بها وتمزج؛ كما هو مقتضى الحكمة البالغة، فتصدّع وتربو وتنبت وتنمو وتثمر وتتخذ طيناً وتؤخذ طينة<sup>٣</sup> فتقلب وتقلّب في الأطوار حسبما يقدر ويقضى مقدّر الليل والنهار.

وينبغي أن يعلم أن لتلك العين الإمكانية بمائها التي يحاذيها يضاهيها - كما أشرنا - نشآت متفاوتة مترتبة متناسبة متقاربة متقابلة متحاذية فمعنوية وصورية، [و] روحانية وجسمانية، وعقلانية وجهلانية، [و] إنورانية وظلمانية، وعلوية وسفلية، وعلينية وسجينية؛ وكلاً من العلينية والسجينية خالصة غير مشوبة / ب ١٣ / ومشوبة غير خالصة. فالخالصة منهما أعلى عليين وأسفل السافلين، والمشوبة الممزجة دونهما يتفاوت درجاتها أو دركاتها.

وأما الأعلى من العلينية في الجسمانية التي هي مجلاة روحانيتها بأيمنه وأيسره كلاً منهما بأعلاه وأسفله فهو مجموع جسمي الفلك العرشي وفلك الكرسي

١. تفسير الإمام العسكري، ص ٢٢٢.

٢. م: يمزج.

٣. ح طيته.

بوجودهما الجمعي، وكونهما الاجتماعي بما هما جسم مطلق موجود بوجود واحد؛ فإنهما بيت واحد سقفه العرش، وسطحه الكرسي كما تقرر في محله ﴿وجمع الشمس والقمر﴾<sup>٢١</sup> وذلك المجموع الجمعي هي الأرض الطيبة الطاهرة البالغة في الطهارة التامة في كمالها والكاملة في جمال العليينية.

وأما الماء الذي فجر فيها عذباً زلالاً فراتاً سائغاً شرابه، فهو بحر قوتها الهيولانية، ومادتها الحاملة لصورتها وهيولها الرطبية السيالة المتفعلة المتحركة المتلاطمة المتراكمة؛ كما قال<sup>٣</sup> قبله العارفين علي أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة التي يذكر فيها ابتداء خلق السماء والأرض وخلق آدم عليه السلام في جملة ما قال فيها: فأجرى فيها ماء متلاطماً يتآره متراماً زخاره<sup>٤</sup>.

### إشارة نورية فيه إنارة عرفانية

#### [في اصدار الموجودات عن الحقيقة المحمدية]

ولمّا تجلى شمس الضحى شمس حقيقة المحمدية البيضاء بإذن ربها الأعلى تعالى، وهي العقل الكلّي المسمّى بعقل الكلّ والدرّة البيضاء، كما مضى في الوجود الجسماني بصورة الفلك الكلّي الأطلس المحيط العرشي، وتحلى اقتداءً بها وخلافة عنها، بدر الدّجى بدر حقيقة العلوية العليا بإذن ربّه جلّ وعلا، وهي النفس الكلية الإلهية المسمّاة بذات الله العليا وشجرة طوبى الف/١٤/ وسدرة المنتهى وجنة المأوى والدرّة الصفراء في الوجود<sup>٥</sup> الجسماني بصورة فلك الكرسي، واستوى حضرة

١. سورة القيامة، الآية ٩.

٢. قوله: ﴿وجمع الشمس والقمر﴾ مرّ استشهاده بهذه الكريمة هاهنا هو ما سيشير إليه بُعيد هذا من كون الفلك العرشي مجلّاداً ووجوداً ثانياً لعقل الكلّ والنور المحمدي (ص) وكون الفلك الكرسي مجلّاداً ووجوداً ثانياً للنفس الكلية: النور العلوي التي منزلتها من ذلك العقل الكلّي منزلة الإرادة من العلم؛ كما يشاهد فينا، من عرف نفسه فقد عرفه ربّه [عوالي اللثالي، ج ٤، ص ١٠٢]. «منه عليه السلام»

٣. م: - قال.

٤. نهج البلاغة، الخطبة ١، الرقم ١١.

٥. النسختين: وجود.

الرَّحْمَنُ<sup>١</sup> بذلك التجلّي المشترك بينهما - أي بين الشمسين [و] القمرين - على عرشه الذي هو مجموع تينك المجلاتين كما أشرنا، وكان ذلك التجلي الجمعي الاستوائي هو عرض ولاية أهل البيت عليهم السلام وضرورة ذلك المجموع العرشي الاستوائي مجلة ذلك التجلي الجمعي الاستوائي، وهيكل قبوله ومحلّ نزوله هو المعنى المقصود من قبول ولايتهم - عليهم افضل الصلوات وأكمل التسليمات وروحي لهم الفدا -، وذلك النحو من القبول هو حقّ القبول وحقيقته فافهم.

وأما إجراء ذلك الماء على تلك الأرض الطيبة الظاهرة التي هي أرض أعلى عليين وأرض جنة المأوى - كما بيّنا وبرهنا - سبعة أيام، فيحتمل أن يراد من «سبعة أيام» السماوات السبع وحدها، ويحتمل غير بعيد أن يراد منها الأنبياء السبعة الذين هم آباء حضرة نبي الأنبياء نبينا وآباء آله الوارثين لكماله عليه السلام، كما روي وضبط في كتب التواريخ: آدم وشيث وإدريس المسمى بـ «هرمس». ونوح وهود وإبراهيم وإسماعيل، وسائر آبائه عليهم السلام كما ضبط وروي كانوا أولياء وأوصياء أولئك الأنبياء السبعة.

### لطيفة عرشية

ولكن يجب أن يعلم أنّه لمّا كان لكلّ شيء من الأشياء الذي تنزل أو ينزل من عالم العند - أي من عند ربّ العالمين تعالى - إلى عالمنا هذا خزائن مرتبة متنازلة؛ كما قال / ب / ١٤ عنه: ﴿وما إن<sup>٢</sup> من شيء إلا عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم﴾<sup>٣</sup> مبدؤها خزينة المشية بمراتبه الأربع المترتبة: [١]: مرتبة النقطة والرّحمة، [٢]: ثم مرتبة الألف المسماة بالريح والرياح وبالنفس الرّحمانى، [٣]: ثم مرتبة الحروف المسماة بالسحاب المزجى، [٤]: ثم مرتبة الكلمة المركّبة من تلك الحروف البسيطة المسماة بالسحاب الثقال وبالزكام والسحاب المتراكم وبالحقيقة المحمديّة ومرتبة «أوتيت

١. اقتباس من كريمة «الرحمن على العرش استوى». سورة طه، الآية ٥.

٢. م: ما.

٣. سورة الحجر، الآية ٢٥.



جوامع الكلم<sup>١</sup>، وهي جامع الجوامع ومجمع المجامع وخزينة الخزائن في وجه من الاعتبار وضرب من الاستبصار؛ فإنّ تغاير تلك المراتب الأربع إنّما هو بمجرد التفصيل الفؤادي.

وبعد مرتبة المشيئة التي هي خزينة الخزائن ومخزن المخازن كما مرّ - وهي في وجه، أي الاسم المخزون المكنون الذي اختاره الله واستأثره لنفسه ولم يخرج منه إلاّ إليه، بدوّه منه وعوده إليه، خزائن مراتب الأنوار، [و] وجه الأركان الأربعة العرشية المرتبة، خزينة النور الأبيض المسمّى بالدرّة البيضاء كما مضى، ومنه ابيضّت البياض. ثمّ خزينة النور الأصفر المسمّى بالدرّة الصفراء ومنه اصفرّت الصّفرة؛ ثمّ خزينة النور الأخضر المسمّى بالدرّة الخضراء ومنه اخضرّت الخضرة؛ ثمّ خزينة النور الأحمر المسمّى بالدرّة الحمراء ومنه احمرّت الحمرة؛ ثمّ خزينة الجسم المحدد المحيط المسمّى بالعرش؛ ثمّ الجسم الواسع المسمّى بالكرسي؛ ثمّ خزينة فلك زحل؛ ثمّ خزينة فلك المشتري؛ ثمّ خزينة فلك المريخ، ثمّ خزينة فلك الشمس المسمّى بالوجود الثاني - أي قطب فلك الوجود<sup>٢</sup> الجسماني للأشياء كلّها علويها / الف ١٥ / وسفليها؛ ثمّ خزينة فلك الزهرة؛ ثمّ خزينة فلك عطارد؛ ثمّ خزينة فلك القمر. وهذه المراتب من الخزائن من الغيب والشهادة هي كلياتها المعروفة المشهورة في عرف الطائفة؛ وهاهنا مراتب أخرى عيناً وشهادةً قد أشرنا إليها في الجملة، وطوينا ذكرها اختصاراً.

### تفريع وتقرير

[في معرفة طينة المحمّديين]

فعلى ما نبهناك يا صاحب البصيرة العيناء - عليه ممّا تولونا عليك في هذه اللطيفة العرشية، وكشفنا فيها عن سرّ قوله تعالى ﴿يَدبّرُ الأُمُرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ﴾<sup>٣</sup> يتّضح

١. المسند، ج ٢، ص ٢٥٠.

٢. مرادنا من «فلك الوجود الجسماني» كلية العوالم الجسمانية غير العرش والكرسي؛ لتقدّمها على السماوات السبع فضلاً عن غيرها، فلا تغفل. «منه أعلى الله مقامه».

٣. سورة السجدة، الآية ٥.

وينكشف سرّ استقامة احتمال كون المراد من الأيام السبعة هاهنا السماوات السبع؛ فإنهم ﷺ من جهة خلقهم<sup>١</sup> البشرية وفطرتهم الأدمية الجزئية التي كانوا بحسبها من ذرية أينا أبو البشر المسمّى بآدم الثاني - وهو صورة آدم الأوّل الحقيقي الذي هو النور المحمّدي والحقيقة المحمدية، أبو الحقائق وروح الأرواح الكلية وأبوها، كما قال ﷺ: يا عليّ، أنا وأنت أبوا هذه الأمة<sup>٢</sup> - تولدوا من مناكحة الآباء العلوية، والأمّهات السفلية، واستخرجت نطفة فطرتهم البشرية من أصلاب تلك الآباء العلوية، كما لا يخفى على من له ربط بالحكمة العتيقة النضيجه، لكنّ بين استخراج أنوار نطفهم اللطيفة النورية المصفّاة المأخوذة من صفوة الصفوة من تلك الأصلاب النورانية الربانية، كما قيل شعراً:

صاف مروايد مه را<sup>٣</sup> بيختند      تا كه لوح سينهات را ريختند

وبين استخراج أنوار نطف سائر الأنبياء والأولياء<sup>٤</sup> الأوصياء من تلك الأصلاب، فضلاً عن من عداهم؛ فإنّ مولود نطف سائر الأنبياء والأولياء كانت من ثقل مولود طيناتهم / ب ١٥ / الطيبات ومن فضل مولود أنوار نطفهم التي هي أصول سائر الطيبات الطاهرات وينوع ينابيع مياه الحياة؛ فإنّ هؤلاء كلّهم جلّهم وقلّهم لشيعه أولئك (ص) وأشعتهم.

وبالجملة فكون السماوات من خزائن أنوار نطفهم البشرية ﷺ كما مرّ ضروري بالضرورة، وهذا المعنى لا ينافي استقامة احتمال كون المراد من الأيام السبعة الأنبياء والآباء السبعة البشريين، بل يوجب ويستلزم ويؤكّد هذه الاستقامة؛ إذ أبوة العلويات لنا وبنوتنا لها لا يستقيم أمرهما على الوضع الطبيعي المستمرّي الغير الخارق للعادة الكونية والتكوين الاعتيادي والتكوّنات العادية إلاّ بوساطة آبائنا البشريين، كما هو المشهود من الكون المعلوم والتكوّن المعروف على الوضع الموصوف.

١. م: خلقهم / وهكذا يمكن أن يقرأ ما في ح: .

٢. راجع إحقاق الحق، ج ٤، ص ٢٢٧ وح ٥، ص ٩٥ بمصادر عديدة.

٣. م: - را.

٤. هكذا في النسخ.

## تنبيه فيه توجيه وتوفيق

### [في تطبيق السماوات السبع مع الآباء السبعة]

ولعلك تستبعد وجه استقامة الإرادتين معاً وصحة الاحتمالين هاهنا جمعاً، فادفع استبعادك هذا! أي باستقامة الجمع بين الدالتين: الدلالة المطابقية والدلالة الالتزامية واستقامة الجمع بين الدالتين تستلزم استقامة بين الإرادتين كما هو المقرّر المحقّق في فنّه، وهذا ظاهر جدّاً وإن استبعد من لا ربط له بالفن - أي بفننا الذي نحن نتكلّم فيه -، ففتظنّ؛ فإنّ فيه ضرباً من الرمز ونوعاً من الكنز، لا يقف عليه إلا من يصلح للإشارة.

من ملك بودم وفردوس برين جايم بودم آدم آورد به اين دير خراب آبادم<sup>١</sup>  
فهذه السبعة بعينها هي تلك السبعة، والسبعة هاهنا من جهة جمع مراتب أحاد عدد السبعة أربع سبعات كما مرّت إليه الإشارة / الف ١٦ / وهي ثمانية وعشرون حرفاً أبجدية بزيادة حرف لام ألف الذي هو اسم المطلق المسماة بالساكنة، أي ليست بمتحركة على إرادة السلب البسيطي دون العدولي، فافهم!

## رجعة عرشية

### [في سرّ ذكر الماء بعد السابع]

وأما وجه نصب الماء بعد السابع والكشف عن سر معناه الساطع: فليعلم يا بني أنّ الضابطة الموروثة المعروفة بين الخاصة وخاصة الخاصة تقول: إنّ إدارة النطفة بالسير النزولي والسلوك الهبوطي على الترتيب الطبيعي بالوضع الإلهي في أصلاب خزائن تلك الآباء العلوية، وانتقالاتها من صلب إلى صلب لخاصية التهيؤ بهيئات كلّ من تلك الآباء العلوية، وأخذها ودعتها التي أودعتها لها العناية الإلهية في خزائنها، إذا انتهت بنزولها في آخر الأصلاب العلوية، والخزينة الأخيرة العلوية، وتهيأت بهيئات جميعها، وجمعت واستجمعت ودائعها كلّها حسبما سبقت لها العناية بالحسن، فلا جرم يجب ويلزم أن ينصبّ عنها وينزل من أصلاب تلك الآباء العلوية في أرحام

الأمهات السفلية من أصلاب الآباء الطاهرين من البشريين وترائب الأمهات الطاهرات البشريات، ويتصوّر بالأطوار المعروفة، ويتصوّر في كلّ طور بصورة معهودة مقصودة إلى أن تصل إلى الغاية التي خلقت لها؛ كلّ ميسر لما خلق له<sup>١</sup>.  
وقس على ذلك سيرها وسلوكها من أصلاب الآباء السفلية وأرحام الأمهات العنصرية المعروفة بين العامة، ولكن يتفاوت بين السيرين والسلوكين؛ فإن سيرها / ب ١٦ / هاهنا صعودي في وجه من الاعتبار، وأما هنالك فنزولي لا غير.

### تكملة

#### [في معرفة حقيقة الماء الأرضية]

وأما الأخذ من صفوة ذلك الطين وجعل [ال]المأخوذ من صفة طينتهم عليه السلام، فالمراد من الصّفوة<sup>٢</sup> هو طين أعلى عليين الجامع لجوامع الطينات الطيبة العلينية، ومجمع مجامع مولود السعادة الحقيقية؛ كما مرّت الإشارة إلى كون مجموع جسمي العرش والكرسي صورة الجمع بين الشمسين والقمرين اللذين هما أبوا جميع الأمم؛ والماء الذي فُجر في أرض ذلك الوجود الجمعي الجسماني النوراني هو الماء الذي قال تعالى فيه: ﴿و [كان] عرشه على الماء﴾<sup>٣</sup> وقال: ﴿وجعلنا من الماء كل شيء حي﴾<sup>٤</sup> وحقيقة هذا الماء هي الحقيقة المسماة بالحقيقة المحمدية التي هي الكلمة الجامعة لجوامع الكلم، وهي مجمع مجامع الكلمات التامات.

والعرش الذي كان على تلك الحقيقة هو مجموع الموجودات والمخلوقات من الدرة إلى الدرة ومن الذرة إلى الدرة، وتلك الحقيقة التي هي حقيقة حقائق الأشياء كلها إنما هي المرتبة الرابعة من مراتب المشية الأربع المسماة بالسحاب الثقال<sup>٥</sup>، وهي مرتبة جامع الجوامع ومجمع المجامع في الصفات العليا والأسماء الحسنى.

١ . المسند، ج ١، ص ٦ و ٨٢، الجامع الصغير، ج ٢ ص ٩٣.

٢ . م: الصفة.

٣ . سورة هود، الآية ٧.

٤ . سورة الأنبياء، الآية ٣٠.

٥ . اقتباس من سورة الرعد، الآية ١٢: ﴿... وَيُنشِنُ السَّحَابَ الثَّقَالَ﴾.

وبالجمله فذلك الماء الذي فُجر في أرض ذلك الوجود الجمعي منزلته من تلك الحقيقة المحمدية منزلة الصورة والوجه والظل والصنم من الحقيقة والأصل والكنه، وتلك الحقيقة الجامعة هي: أصل الأصول وأسطقس الأسطقسات، وعنصر العناصر في الأشياء.

### تنبيه عرشي

#### [في معرفة البحر المحيط]

فمن هاهنا كان منزلتهم ﷺ في أصل الفطرة منزلة البحر المحيط بمحيطات البحار، فضلاً عن عظام الأودية وكبار الأنهار، يخرج منهم كلية المياه وترجع إليهم ﷺ «ألا إنه بكل شيء محيط»<sup>١</sup> فإنهم ﷺ لهم ذلك / الف ١٧ / الاسم المحيط لله تبارك اسمه، يدبر الأمر من سماء<sup>٢</sup> ذلك المحيط بالمحيطات كلها إلى أرض هذه المحيطات العلوية، ثم منها إلى هذه الأرض المعروفة، ثم يعرج إليه في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة<sup>٣</sup>، ولم يخرج منه إلا إليه.

#### [نقل حديث الإمام العسكري وشرحه]

وفي القصة<sup>٤</sup> روى أنه وجد بخط مولانا أبي محمد العسكري ما صورته:

قد سعدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة والولاية، ونورنا سبع طبقات أعلام الفتوى بالهداية، فنحن ليوث الوغى<sup>٥</sup> وغيوث الندى، وطعنا العدى، وفينا السيف والقلم في العاجل ولواء الحمد في الآجل، وأساطنا حلفاء<sup>٦</sup> الدين وخلفاء النبيين ومصايح الأمم ومفاتيح الكرم، فالكليم

١. سورة فصلت، الآية ٥٤.

٢. اقتباس من سورة السجدة، الآية ٥: ﴿يدبر الأمر من السماء إلى الأرض...﴾.

٣. اقتباس من سورة المعارج، الآية ٤: ﴿تعرج الملائكة والروح إليه...﴾.

٤. قوله: «في القصة» أي قرة العيون. ولقد نقل بعض أصحابنا (في هامش م: وهو شيخ المشايخ الوحيد القريد أحمد الأحاسني، أعلى الله مقامه) من المعاصرين - زادهم الله تعالى عزاً وشرفاً - في كتبه ورسائله عن الدرة الباهرة، وأسند هذه الرواية إليه، والظاهر أن الدرة الباهرة من علم الهدى «السيد المرتضى» أعلى الله مقامه. «منه أعلى الله مقامه وتوز روحه».

٥. الوغى: الحرب.

٦. م: خلفاء.

أليس حلّة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء، وروح القدس في جنان الصاغورة<sup>١</sup> ذاق من حدائقنا الباكورة... الحديث<sup>٢</sup>.

أقول: وفي آخره: وكتب الحسن ابن العسكري في سنة أربع وخمسين ومئتين<sup>٣</sup>، ونقله صاحب القرة من أوله إلى آخره، ولم يتعرّض لشرحه وبيانه بوجه، وإني أترجمه بعض ترجمة يناسب مقامنا ويشهد لمقام الذي كنا فيه.

فأقول: إن المراد من «ذرى الحقائق» هو ما أشرنا إليه قبل<sup>٤</sup> هذا من كون حقيقة ذلك الماء الذي قال تعالى فيه: ﴿و [كان] عرشه على الماء﴾<sup>٥</sup> الكلمة الجامعة للجوامع المسماة بالحقيقة المحمدية التي هي حقيقة الحقائق كلّها وذروة ذريتها، وهي عنصر العناصر جلّها وقلّها.

وإن المراد من «سبع طبقات أعلام الفتوى» والعلم؛ هو الجبل الشامخ الفائق على سائر الجبال، سبع طبقات السماوات / ب ١٧ / السبع المعروفة من الخزائن التي في القوس النزولي. وتنويرها «بالهداية» كأنه كناية عن تبليغ الأمر والنهي التكوينييين اللذين تكون السماوات السبع<sup>٦</sup> بأهلها مكلفين بالامثال والانزجار بمؤدّيتهما. ويحتمل غير بعيد أن يراد من تنوير تلك الطبقات السبع النزولية تسطير أوراقها وألواحها السبعة تسطيراً قديراً وتنويراً تقديرياً؛ فإنّها كلّها تكون ألواحاً قدرية، ﴿يمحو الله﴾ فيها ﴿ما يشاء ويثبت وعنده أمّ الكتاب﴾<sup>٧</sup>.

وأن يراد بسبع<sup>٨</sup> طبقات سماوات القوس الصعودي العروجي التي هي كليات

١ . الصاغورة بالغين المعجمة، وفي بعض الكتب من أصحابنا وجدت بالقاف، والمراد على كلا التقديرين هو العرش كما سيأتي. «منه أعلى الله مقامه».

٢ . راجع: بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ٢٦٥، ح ٥٠.

٣ . قرّة العيون، ص ٤١٤.

٤ . م: قبل.

٥ . سورة هود، الآية ٧.

٦ . ح: - السبع.

٧ . سورة الرعد، الآية ٢٩.

٨ . م: سبع.

طبقات منازل السائرين ومقامات السالكين إلى الله تعالى، وهي<sup>١</sup>: سماء الطبع، وسماء النفس، وسماء القلب، وسماء العقل، وسماء السر، وسماء الزوج، وسماء الخفي، كما هو المعروف بين سلاك الطريقة وطلاب الحقيقة.

وإنهم ﷺ لهم السادة القادة في هذا السلوك العروجي والسفر من الخلق إلى الحق والأنمة الهداة في هذا السير والسفر لجميع الأنبياء والأولياء الأوصياء وسائر الأمم المعروفة من الجمادية والنباتية والحيوانية البهيمية والسبعية وغيرها؛ فإن كلَّه - العوالم والمخلوقات ولا سيما الناقصات منها في كمالات الوجود - كلها صنائع لهم ﷺ وعبيدهم مقتدياته ليهديهم ﷺ، وكل طائفة من الناقصات المستكملات لطاعتهم ﷺ - بل<sup>٢</sup> بالتقرب منهم - كلها أمم لهم ﷺ أمثالنا، وكل طائفة منها ناقصة في كمال نوعها الذي هي مجبولة على طلبه: إما مستكفية فيه بعللها المرتبة المنتهية إلى علة العلل تعالى - كالفلكيات العلويات - أو غير مستكفية محتاجة في استكمالاتها فيما يمكن لها من الكمال / الف ١٨ / إلى أسباب الاتفاقية الخارجة عن سلسلة عللها المتوسطة، كالعنصرية السفليات التي هي عالمها عالم البخت والاتفاق جلها وقلها كليها وجزئها مجبولة<sup>٣</sup> مفطورة على شريعتهم، سلاكة إلى الله تعالى على طريقتهم ﷺ بإرشادهم وهدايتهم، قد بُعث من عندهم ﷺ رسول من عنصر كل طائفة منها يتلو عليها آياتهم ﷺ بلسان قومه «وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه»<sup>٤</sup> ويزكيها ويعلمها الكتاب والحكمة خلافة عنهم ﷺ.

### كشف

وسر ذلك هو أنهم ﷺ هم الكل في الكل ومبدأ الكل ومعاد الجبل والقل، وكذلك شريعتهم وطريقتهم الجامعة لجوامع مكملات الشرائع كلها ومجمع مجامع، متممات السبل والطرائق جلها وقلها يكون خاتمة الشرائع والطرائق وفتحها؛ فإنهم لهم البحر

١. ح: + من.

٢. م: + و.

٣. م: - و.

٤. سورة إبراهيم، الآية ٤.

المحيط بجميع المحيطات كما مرّ.

وأما المراد من «الصاغورة» هاهنا فهو عرش الرحمن الذي استوى عليه، وهو على الماء الذي هو تلك الحقيقة الجامعة المحمدية كما سبق.

والمراد من «الباكورة» الثمرة الأولى المعروفة المعبر عنها في لسان الفرس بـ«نوبر از ميوه های باغ»، وهي هاهنا كناية عن وجود المخلوق الأول المقدم على كل المخلوقات المصدر في محفل عالم الإمكان، المسمّى بالعقل الأول وروح الأرواح في الكلّ ومجمع حقائق وجودات الأشياء كلّها، وهو المسمّى بروح القدس الأعلى، ووجود ذلك الروح الكليّ الإلهي الجامع لجوامع الوجودات بضرب أشرف وبوجه أكد وألطف وأقوى هو تلك الثمرة الأولى التي لا يصلح أن يذوقها إلا ذلك الروح المقدّس الأعلى الذائق الباكورة من حدائق جود نور وجودهم ﷺ، وهو النور الذي يورث منه / ب ١٨ / الأنوار التي تقدّم على جلّها وقلّها نور وجود روح القدس الأعلى كما ذكرنا، وذلك النور المنتور منه جميع الأنوار هو تلك الكلمة المحمدية الجامعة لجوامع الكلمات كلمات الله التامات، وهي حقيقة الحقائق والحقيقة المحمدية الأولى السابقة على حقيقة المحمدية البيضاء التي هي الركن الأبيض من العرش والدرّة البيضاء التي هي روح القدس الأعلى كما ذكرنا، والحقيقة المحمدية الجامع للجوامع كلّها قد يراد منها تلك الكلمة التامة الجامعة التي هي المرتبة الرابعة من مراتب المشية الأربع المتقدمة على الحقيقة المحمدية البيضاء تقدّم السرمذ على الدهر الأيمن الأعلى، فافهم!

### تفريع

#### [في إحاطة النور المحمدي على الممكنات]

وبالجملة فمن جملة ما أظهرنا وأشرنا في ترجمة هذا الحديث العسكري أتضح غاية الاتضاح سرّ ما ادعينا من كون مقامهم ﷺ في عالم الحقيقة الإلهية المحيطة بمقام محيط المحيطات ومقام إسم المحيط بجوامع الأسماء العظام «إلا إنّه بكلّ شيء محيط»<sup>١</sup> فالمحيط الحقّ هو الله جلّ وعلا.



وإنما منزلة نور فطرهم الحقّة الحقيقية<sup>١</sup> من حضرة الذات الأحديّة الأقدس منزلة صفة الإحاطة والإبسم المحيط؛ فإنّ الإحاطة كما روى عنهم عليهم السلام إنّما هي من الصفات الفعلية له تعالى لا من الصفات الكمالية الذاتيّة، وفي المرويّ المشار إليه هاهنا ما محصّله: أنّ كلّ من قال بكون حضرة الذات الأقدس تعالى في مرتبة كنه ذاته الأقدس الأحديّة وبحسب نفس ذاته الأقدس محيطاً فقد كفر.

وحاصله كما بيّنا هو كون الإحاطة من صفات حضرة الفعل، لا حضرة الذات؛ وحضرة الفعل المراد هاهنا لنا هو حضرة المشيئة بمراتبها الأربع، وتلك / الف / ١٩ / الإحاطة هي بعينها الرّحمة الواسعة الرّحمانية المسماة بالنفس الرّحمانى، ومن هنا يكون نور نبينا عليه السلام الذي أشرقت به السماوات والأرضون رحمة للعالمين، وهي عنصر العناصر وأسطقس الأسطقسات في عالم الإيجاد؛ لأنّه بعينه نفس الإيجاد العام المعبر عنه بكلمة «كن» التي واحدة بالذات متعدّدة بتعدّد المتعلّقات والمخلوقات؛ كما قال عز من قائل: ﴿وما أمّرتنا إلاّ واحدة﴾<sup>٢</sup>.

### تأييد وتشبيد وتوحيد

ومما يكشف عن تلك الكليّة الألوهيّة والإحاطة القيومية في حقهم عليهم السلام وعن سرّهما - كما أشرنا - هو ما في الرجبية الخارجة على يد الشيخ أبي جعفر محمّد بن عثمان بن سعيد من النّاحية المقدّسة، وقد أخذنا ونقلنا هاهنا موضع الحاجة منها وهو:

أسألك بما نطق فيهم من مشيتك، فجعلتهم معادن لكلماتك، وأركاناً لتوحيدك وآياتك ومقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان، بعرفك بها من عرفك، لا فرق بينك وبينها إلاّ أنّهم عبادك وخلقك، وفتقها ورتقها بيدك، بدؤها منك وعودها إليك، أعضاء وأشهاد ومناة وأزواد<sup>٣</sup> وحفظة ورواد، فيهم ملأت سماءك وأرضك حتى ظهر أن لا إله إلاّ أنت ... الدعاء<sup>٤</sup>.

١. م: الحقيقة.

٢. سورة القمر، الآية ٥.

٣. م: وح: دؤاد.

٤. بحار الأنوار، ج ٩٨، ص ٣٩٣.

فاعتبروا - يا أولي الأبصار - من جملتها، ولا سيما من قوله ﷺ: فيهم ملأت سماءك وأرضك حتى ظهر أن لاله إلا أنت<sup>١</sup>.

تعالى چه شأن و جلال است این تقدس چه قدر و کمال است این<sup>٢</sup>

### رجعة بعد رجعة

[في معرفة خلقه الأتقياء]

وأما سرّ تركّب طينتهم ﷺ فهو أنّ طبيعة الختمية في النبوة والولاية - وهي طبيعة النبوة الجامعة الكبرى وسجّية الولاية المطلقة المحيطة بالولايات كلّها - تستلزم الختمية في فضيلة / ب ١٩ / العصمة والطهارة هاهنا، وعلى خلاف تلك الطبيعة الختمية والسجّية المحيطة تكون سائر مراتب النبوات والولايات التي تكون من أشعة شمس نبوتهم ﷺ وولايتهم القاهرتين المحيطتين بها، وهذا إنّما هو مقتضى منزلة سائر الأنبياء الكبار والأوصياء الأحرار من منزلة الحضرة الختمية النبوية والآلية الولوية<sup>٣</sup> الوارثة لكمالها، وأما سائر أصناف الشيعة من هذه الأمة وسائر الأمم السالفة فظاهر شأنهم مقتضى منزلتهم ومكانهم.

وأما شرح كيفية خلقه الأرض الخبيثة المنتنة وتفجير<sup>٤</sup> الماء الأجاج المالح الآس فيها ومنها، وشرح إجراء ذلك الماء الأجاجي على تلك الأرض الجهلية سبعة أيام، وشرح كيفية أخذ طينة أئمة الجور والكفر وأخذ طين الطغاة في الضلالة والإضلال إلى الغاية من كدره ذلك الطين المنتن الخبيث، وشرح كيفية خلقه هؤلاء الكفرة الطغاة الفجرة منه، وخلق أتباع هؤلاء الأئمة الكفرة وأشياعهم من فضول طين طينتهم - عليهم اللعنة - وسرّ الامتزاج في الأتباع، كلّ ذلك إنّما يعلم بالمقايسة على وجه التعاكس برعاية ضابطة المقابلة والمعاكسة وملاحظة مقتضى مقابلة كلّ دركة من الدركات الجهلية السجّية ما يقابلها ويحاذيها ويعاكسها من الدرجات العقلية

١. مصباح المنهجد، ص ٨٠٤؛ إقبال الأعمال، ج ٣، ص ٢١٤.

٢. م - ابن.

٣. م: المولوية.

٤. م: تفجير.

العليينية، فيقاس أسفل الدرجات الشمالية التي هي الأسفل منها في السقوط إلى مقر السقر مثلاً بالأيمن الأعلى من الدرجات الأيمنية على وجه التعاكس والتقابل والتخالف / الف ٢٠ /، وهكذا إلى آخر مراتب المقايسة، وهذه المقايسة على وجه التعاكس والتخالف تعلم مفصلة مشروحة بالرجوع إلى ما أسسنا وأصلنا وفصلنا وحصلنا في الفذلكة العرشية التي قدماها وعقدناها لبيان تفصيل مقابلة العقل بجنوده وقواه وآلاته وجوارحه وأعضائه بأعضاء بالجهل بجملة جنوده وقواه وآلاته وجوارحه وأعضائه، ولا ضرورة تدعو إلى إعادتها؛ إذ مجرد الرجوع إلى تلك الفذلكة المعقودة لحل هذه العقدة يكفي لصاحب البصيرة وطالب الحقيقة.

### إشارة فيه إنارة

#### [في مزج طينة الأشقياء مع الأتقياء]

وأما التكرار الذي يترأى من ظاهر عبارة الحديث في بيان كيفية المزج بين طين أشياع العقل وشيعة أهل البيت عليهم السلام وبين طين أتباع الجهل وتبعة أئمة الجور والضلالة حيث قال عليه السلام: ثم عمد إلى بقية ذلك الطين فمزجه بطينكم وساق عليه السلام الكلام إلى أن قال عليه السلام: ثانياً: ثم مزج الطينتان والماء الأول والماء الثاني... الحديث؛ ففعل أظهر الوجوه وأصقها وأحسنها وأصدقها هو كون مزج الأول ناظراً إلى أصل الخلقة وأول الفطرة وهي خلقة جوهر ذات الشخص، وكون المزج الثاني ناظراً إلى الفطرة الثانية المكتسبة باختيار الشخص وإرادته وسعيه وكسبه علماً وحالاً وعملاً، الذي هو مناط الكفر والإيمان وملاك الحق والبطلان؛ كما قال عز من قائل: ﴿ليس للإنسان إلا ما سعى﴾<sup>٣</sup> وقال سبحانه: ﴿قل كل يعمل على شاكلته﴾<sup>٤</sup> أي على نيته وداعيته، ومن هنا قال تعالى في قضية ابن نوح عليه السلام: ﴿إنه عمل غير صالح﴾<sup>٥</sup> وقد يعبر عن هذه الفطرة الثانية المكتسبة في حق

١. هكذا في ح وهامش م / قمر.

٢. ح - مزج.

٣. سورة النجم، الآية ٣٩.

٤. سورة اسراء، الآية ٨٤.

٥. سورة هود، الآية ٤٤.

المؤمن بالولادة الثانية، كما قال روح الله المقدّس ﷺ / ب / ٢٠ / لم<sup>١</sup> يبلغ ملكوت السماوات من لم يولد مرتين.<sup>٢</sup>

وعلى هذا المنال الأظهر الألتصق يكون معنى مزجها بالماء الأوّل والماء الثاني مزج الطيبتين الذاتيتين الأوليين. الأصليتين بماء الصّالحات والمصلحات والمفسدات التي هي كلّها معدّات وإعدادات وإمدادات وإخراجات للمادة الطينية الأصلية من كتم القوة الإمكانية إلى فضاء الوجود والفعلية المزجّية علماً واعتقاداً وحالاً وعملاً، وبذلك الإعداد والإخراج المزجّيين يتكوّن الفطرة الثانية المكتسبة التي هي ملاك السعادة والشقاوة.

وتتمّة الحديث لظهور معناه مستغنية عن الترجمة، فليرجع إلى ما كنّا فيه من بيان هذا التقابل بين العقل بجنوده وبين الجهل بجنوده، وبيان ما يتعلّق به سرّاتر أحواله ولطائف حكم أسراره على وجه الاختصار. وقد فرغنا من بيان الكيفية، وبقي ما يتعلّق بالحكمة فيه، ولنصرف عنان البيان إليه بقدر الكفاية على نحو الاقتصار.

### حكمة غائبة

#### [خلق الأشفياء توجب عمارة العالم]

إنّ من قيمة النظام التام التمام المسمّى بالعالم الحاكي عن النظام الحقّ الحقيقي المسمّى بـ «فوق التمام لنظام الدنيا التي هي البلغة إلى الآخرة ولقد قالت أئمة الحكمة وأساطين العلم والمعرفة: إنّ نظام الدنيا لا ينصلح إلّا بنفوس غليظة وقلوب قاسية وطبائع جاسية خاسئة، فلو كان الناس كلّهم سعداء بنفوس خائفة من عذاب الله وسخطه وعقابه وقلوب خاشية خاضعة لآياته وطبائع لطيفة منفعة سهل القبول والانفعال لاختلّ النظام غاية الاختلال بعدم القائمين بعمارة دار الدنيا التي هي دار البلغة إلى غاية النظام وثمره شجرة الانتظام من النفوس الغلاظ الشداد الأشرار

١. هكذا في النسخ / في المصادر: لن.

٢. اثنا عشر رسالة، ج ٨، ص ٩٢.

كالفراغة والدجاجلة / الف ٢١ / والنفس المكارة كشياطين الإنس، والبهيمية كجهلة الفجرة وحمقاء الكفار. وفي الحديث الرباني: إني جعلت معصية ابن آدم سبباً لعمارة العالم،<sup>٢</sup> وقال سبحانه: ﴿ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها ولكن حق القول مني لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين﴾<sup>٣</sup>. فكون الناس على طبقة واحدة ينافي الحكمة والعناية، وهو إهمال سائر الطبقات الممكن وجودها في مكن الإمكان من غير أن يخرج من كتم القوة إلى فضاء الفعلية والعيان، وخلو أكثر مراتب هذا العالم عن أربابها، فلا يتمشى النظام فلا ينصلح العمارة فلا ينعقد الانتظام المؤدى إلى كمال حسن النظام إلا بوجود الأمور الخسيسة والنفس الدنية، وطبائع اللثام التي يحتاج إليها انتظام هذه الدار البلغة إلى دار السلام التي يقوم بها وبعمارتها أهل الظلمة والحجاب البالغين في الاحتجاب وتنعم بها وبنعمها بما هي نعمها أهل الخسة والذلة والدناءة والقسوة وسائر الأنعام والدواب، المبعدين عن دار السلامة والكرامة والنور، والمطرودين عن دار<sup>٥</sup> المحبة والبهجة والسرور، والممنوعين عن الشراب المختم بسراب الاغترار والغرور، والممكورين والفائقين بالخضاب عن الشباب وبالسراب عن الشراب.

فوجب<sup>٦</sup> في العناية الأولى والحكمة الكبرى التفاوت في قابليات المهيئات والتخالف والاختلاف في استعدادات الذوات لنيل<sup>٧</sup> مراتب الدرجات في الشرف والعلو والصفاء والعزة والسقوط في مهابط الدرجات في الخسة والسفالة والكدورة والذلة، وثبت بموجب القضاء اللازم النافذ في القدر الحكم بوجود السعداء / ب ٢١ / والأشقياء جميعاً، وبوجود المؤمنين من الأشرار والأخيار<sup>٨</sup> والمنكرين من المنافقين

١. ح - ابن.

٢. قارن: المنهج القوي، ج ٤، ص ٩٥.

٣. سورة السجدة، الآية ١٣.

٤. م: اقرار.

٥. ح: عالم (بدل: عن دار).

٦. ح: فرحب.

٧. م: بنيل.

٨. م و ح: الأشرار والأخيار.

والكفار كلاً، انتهى<sup>١</sup> محصّل ما قالوا.

### كشف عرشي

[في معرفة سرّ التضاد في العالم]

أقول: إنّ سرّ ذلك كله هو أنّ كمال القدرة وتمام الحكمة وغاية حُسن النّظام في الصنع ونهاية حُسن الانتظام في الصّنع المعبّر عنه بالجمع بين الأطراف المتعادلة المتقابلة المتضادة من جهة واحدة إنّما يظهر ويتحقّق بجعل التخالف والمخالفة بين المتخالفات والمختلفات توافقاً وموافقةً، وجعل التضادّ والمضادّة بين المتضادّات والأضداد تعاضداً ومعاضدةً، وجعل التعاند لتباعد بين المتعاندين المتباعدة معاونةً وتقارباً وتعاوناً من جهة واحدة، وجعل المنافرة والمنافاة والمناقضة من المتنافيات المتناقضات ملائمةً ومجامعةً، والتناكر تعارفاً، والتفاسد تصالحاً، والإفساد إصلاحاً، والإنكار اعترافاً إقراراً، والإباء<sup>٢</sup> والامتناع والعناد والاستكبار تسليماً وتمكيناً وإطاعةً وانقياداً؛ كلّ ذلك من جهة واحدة. فليشاهد حال الغائب الغير الظاهر في عين ظهوره وحضوره المختفي من فرط ظهوره من<sup>٣</sup> حال الشاهد الحاضر من أركان العناصر؛ حيث يكون التضاد والتعاند فيها بعينهما تعاضداً وتعاوناً، ويكون كلّ منها بمضادّتها للبواقي معاضداً ومعاوناً لها في استكمالاتها، ويتيسّر ويتحصل خروج كلّ بمضادة<sup>٤</sup> البواقي له الكاسرة لسورته بل لصورته من القوة إلى فعلية كمالاتها، كيف لا ولولا تلك المضادة والمعادنة لما يتيسّر خروج الذرة من حضيض ذلتها إلى الوصول بذروة غرّة<sup>٥</sup> الذرّة / الف ٢٢ / وهي مرتبة المحمّدية البيضاء، ثمّ الخروج منها إلى ندوة الذرى وهي مرتبتها المسماة بمرتبة «أو أدنى»؛ كما نقلنا عن العسكري - روي له الفداء - حيث قال ﷺ: قد صعدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة والولاية، فلولا النفس الأمارّة ومضادّتها

١. هكذا.

٢. م: + امتناعاً.

٣. م: - من.

٤. م: بمضاد.

٥. م: خرة.

ومخالفتها للناطقة القدسيّة لما يتيسر لتلك اللطيفة<sup>١</sup> اللاهوتية السير والسلوك على صراط المجاهدة، ولم يتحقّق للفطرة<sup>٢</sup> الإنسانيّة مزية يستحقّ بها لأن يسجد وينخضع ويتخضع ويتخسّع لها الفطرة الملكية.

### تنبيه تفريعي

#### [في سرّ جعل الجهل والظلمة والنفس الأمانة]

فانكشف واتّضح من ذلك كلّ سرّ كون الجهل مجعولاً بعين جعل العقل ثانياً وبالعرض، وكون الظلمة مجعولة بعين جعل النور، كذلك<sup>٣</sup> كون النفس الأمانة مجعولة بعين جعل الناطقة القدسيّة تبعاً وطيفياً، وكلّ ذلك ليُتوسّل ويتوصّل به إلى الغاية القصوى التي هي المقصود، وفي ذلك سرّ إنزال درّة العقل المسمّى بروح القدس الأعلى بالأمر الإقبالي من ذروة عالم العند وهو عالم قاعدة مخروط النور إلى حضيض دركة غاية البعد، وهي هاوية<sup>٤</sup> قاعدة مخروط الظلمة، ثم إرجاعها بالأمر الإدباري للغاية التي بحصولها تتمّ الحكمة ويظهر كمال القدرة، كما في القدسي: كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف<sup>٥</sup>.

وفي ذلك أيضاً سرّ خطيئة أينا آدم وسرّ إخراجهم وإهباطهم من الجنّة، وسرّ صدور الأمر بهبوط من الجنّة مع إبليس الذي دلّسه وأزلّه كما قال تعالى: ﴿وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدوٌّ﴾<sup>٦</sup> وقال سبحانه: ﴿وقلنا اهبطوا منها جميعاً﴾<sup>٧</sup>، «كه هم إبليس مي بايد هم آدم».

وبالجملة فالجهل يعاون العقل ويعاضده في عين المخالفة والمضادة، وفي ذلك كمال / ب / ٢٢ / القدرة وتمام الحكمة، والكلّ سلاك سبيل المحبّة

١. م. وح: اللطفة.

٢. م: للفطر.

٣. م: كذلك (وبدل: وكذلك).

٤. ح: - هاوية.

٥. اللؤلؤ المرصوع، ص ٦١.

٦. سورة طه، الآية ١٢٣.

٧. سورة البقرة، الآية ٣٨.

مجبولة على الطاعة، «وهو القاهر فوق عباده»<sup>١</sup>. وفي الصحيفة السجادية:

ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً، واخترعهم على مشيئته اختراعاً، ثم سلك بهم طريق إرادته  
وبعنتهم في سبيل محبته، لا يملكون تأخيراً عما قدّمهم إليه، ولا يستطيعون تقدماً إلى ما  
أخّرهم عنه<sup>٢</sup>.

وفيها أيضاً:

ذلت لقدرتك<sup>٣</sup> الصعاب، وتسببت بلطفك الأسباب، وجرى بقدرتك القضاء، ومضت على  
إرادتك الأشياء، فهي بمشيئتك دون قولك مؤتمرة، وبارادتك دون نهيك منزجرة<sup>٤</sup>.

### نكتة عرشية

والصعاب التي ذلت لقدرته القاهرة سرّ صعوبتها كأنه هو ما أشرنا إليه من رمز  
الجمع بين الأطراف المتباعدة المتضادة المتعاندّة من جهة واحدة وكون كمال ظهور  
القدرة فيه، وفي قوله «وتسببت بلطفك الأسباب» فكأنّ فيه إشارة [إلى] ما في غاية  
اللطف من بعثه تعالى كلّهم في سبيل محبته؛ حيث حصر ﷻ التسبب بصفة اللطف،  
فلا تغفل!

وقوله «فهي بمشيئتك» إلى قوله «منزجرة» كأنه ناظر إلى قوله تعالى «وهو القاهر  
فوق عباده» فافهم.

### رجعة بعد رجعة وكرة بعد كرة

#### [في جنود النفس الامارة]

قد تقرّر وتحقّق في فنّه ومحله بالبرهان الباهر عند الأجلّة والأكابر أنّ أصول  
جنود نفس الامارة وأمرائها التي هي خليفة إبليس الجهل في النشأة البشرية إنّما هي  
قوى ثلاث: قوة الشهوة، وقوة الغضب، وقوة الهوى المعروفة بمعدن الشيطنة  
وبقاعدة مخروط ظلمة النكري، وهاوية الهوى بتفاوت دركاتها، أي حقيقة الدركة

١. سورة الأنعام، الآية ١٨.

٢. الصحيفة السجادية، ص ١٧.

٣. ح: بقدرتك.

٤. الصحيفة السجادية، ص ٥٤.



السفلى المعروفة / الف ٢٣ / بأسفل السّافلين ، سيّما عند امتزاجها بخلط خصلة النفاق كما هو محل الاتفاق .

والقوة الشهويّة وهي ملاك البهيمة بظرفي إفراطها وتفريطها لا باعتبارها النوريّ يكون أصلاً من تلك الأصول الثلاثة الجهلية الظلمانية ، وكذلك القوة الغضبية التي هي ملاك السبعية بظرفيها يتجوهر بتلك الأصليّة الخبيثة .

وأما قوّة الهوى - وهي كما أشرنا أصل فطرتها فطرة السجينة السفلى - فهي لَمّا كانت قاعدة مخروط الظلمة ومرجع كليّة الشؤن الظلمانية ومبدوها ومعادها كما يشير وينظر إلى هذا قوله ﷺ حبّ الدنيا رأس كل خطيئة<sup>١</sup> فلا يتصوّر فيها المنزلة الوسطى حتى يستحسن تحصيلها ويطلب تحلية الناطقة القدسية بها بطرح<sup>٢</sup> طرفيها والتخلية عنهما ، بل اللازم الواجب بالبرهان الباهر الثّاقب هو قلعها<sup>٣</sup> بأصلها وعروقها عن أرض القلب مدّاً ؛ فإنّ المراد من حبّ الدنْيَا إنّما هو حبّها بما هي هي لا بما هي بالغة إلى الآخرة ، ومحبة الدنيا بما هي هي إن هي إلا حقيقة النفرة عن الآخرة التي هي دار السّلام<sup>٤</sup> ودار السّعادة ، والنفرة عن الآخرة المعبر عنها بقرب الحق والتخلّق بأخلاقه وبصفاته العليا - جلّ وعلا - إن هي إلا حقيقة العداوة والبغضاء والعناد للحقّ ولأهله . وتلك العداوة والبغضاء إنّما هي مادة مولود أنواع الكفر والضلالة ، الموجبة للخلود في النار التي هي صورة غضب الله العدل القهار ، والباعثة للأبود في دار البوار التي هي صورة البراءة من الملك المتعال الجبّار ورسوله المصطفى المختار إلى الكفرة الفجرة الذين / ب ٢٣ / هم أهل العناد والاستكبار .

وأما القوتان الأخريّان الشهوية والغضبية منها فلا ينصلح النظام إلا بأسرها لا قتلها ، بل يجب إبقاؤها وجعلها من جنود العقل وخيله وخدمه كما تقرّر في محلّه من فنون علم السير والسلوك إلى الله تعالى .

١ . عوالي اللئالي ، ج ١ ، ص ٢٧ ، ح ٩ .

٢ . م . وح : بطرح .

٣ . م : قطعها .

٤ . ح : دار السلم .

## تكملة عرشية

## [في الخصائل السبع الرذيلة]

ولكلّ من تلك الأصول والعناصر الجهليّة قوّتان وخصلتان<sup>١</sup> هما رؤساء جنود هؤلاء الأمراء التي تحت كلّ منها جنود لا تحصى .  
 أمّا قوّتا أمير الشهوة اللتين منزلتهما منه منزلة اليمين : فالحرص والبخل .  
 وأمّا قوّتا أمير الغضب كذلك : فالعجب والكبر ، والعجب هو رؤية النفس نفسها عزيزة عظيمة غير حقيرة ، والكبر هو رؤية غيرها حقيرة ذليلة حقارة الذرة عند درة البيضاء .

وأما قوّتا سلطان الهوى كذلك فهما : الكفر والبدعة . ويترتب على هذه الستّ من القوى والخصال ويتولّد منها ويتفرّع عنها خصلة العداوة والبغضاء والعناد والعتوّ والنفور والاستكبار والاستنكاف<sup>٢</sup> عن إطاعة أمر الحق والانقياد له ، فهي تمام أمراء السبعة التي هي عناصر مواليد طين الجهل ، وأركان وقوائم قوام طينة الظلمة وأمّهاتهما ، وكلّ من هؤلاء الرؤساء السبعة العنصرية السفلاوية يكون طبقة من طبقات الأرضين السبع .

وهذه الأرضين السبع من رؤساء جنود الجهل وأمناء دولته تحاذي وتقابل بوجه من الاستبصار تلك السماوات السبع التي قد مرّنا بيانها في جملة بيان مقامات العقل صعوداً ، وهذه الأرضين السبع في وجه آخر من الاعتبار تحاذي وتقابل السماوات السبع / الف ٢٤ / المعروفة المعدودة في جملة أجزاء دائرة العقل .

ويحتمل كلّ الاحتمال - بل هو الأحقّ الألتصق بالكشف عن حقيقة الحال - أن تحاذي وتقابل هذه الأرضين الطبقات السبع المترتبة التي هي فوق السماوات السبع المعروفة المذكورة ، وهي من البحر المكفوف إلى مرتبة الاستواء - أي استواء الرحمن على العرش<sup>٣</sup> - التي يقابلها دركة أرض ما تحت الثرى ، كما ينظر إليه ويومئ طور

١. م : خصلتا .

٢. م وح : الاستكشاف .

٣. اقتباس من كريمة طه ، الآية ٥ : ﴿الرحمن على العرش استوى﴾ .

مساق حديث زينب العظارة، الذي نكون في صدد شرحه بعد.

### تكملة عرشية

#### [في تبیین الحلقة الملقاة الأولى]

ينبغي أن يعلم أنّ هذه الأرضين السبع . التي هي<sup>١</sup> رؤساء جنود سلطان الجهل - طبقات مترتبة في النزول إلى قاعدة مخروط الظلمة، متفاوتة في الضيق والسعة، حيث يكون عليها عند سفاهن كحلقة ملقاة في فلاة قي، ويكون الأمر بالعكس في ما يقابلها من السماوات، فلنأت ببيان سر ذلك في هذه القوى والخصال السبع الجهلية من جهة المعنى.

نقول وهو ولي الإفاضة: إنّه من البين الواضح الظاهر أولاً أنّ استكمالات القوة البهيمية ووصولها إلى كمالاتها وإلى كمال تماماتها لا يتيسر إلا بسلطان تصرفات القوة السبعية، وبقوة القوة الغضبية؛ لأنّ خاصّة<sup>٢</sup> الطبيعة السبعية التسلط والقهر والغلبة وجلب المنافع البهيمية ودفع مضارها والموانع عنها، وحفظها وحراستها كما هو حقها لا يتم ولا يتيسر إلا بسلطان هذه القوة القهرمانية؛ فإنّ منزلة القوة السبعية من البهيمية منزلة السلطان من الرعية. وقد مرّت الإشارة قبل / ب ٢٤ / هذا إلى كون منزلتهما من الهوى التي هي الجند الأكبر لسلطان الجهل وأمير أمراء مملكة النفس الأتارة بالفحشاء وأمير جيشها ورئيس خيلها منزلة العبيد من المولى.

وإذا تبين ممّا بيننا كيفية حال هذه القوى الثلاث الجهلية والأصول الثلاثة الظلمانية فيما بينها وكيفية نسبة بعضها إلى بعض في الضيق والسعة، تبين كيفية نسبة خصال بعضها إلى خصال بعض فيها أيضاً، فلا حاجة إلى بيانها ثانياً، ولكن بقي بعد بيان كيفية حال خصلتي كلّ من هذه الأصول في ما بينهما.

فليعلم أنّ منزلة خصلة الحرص من خصلة البخل، منزلة الشر القليل من الشر الكثير؛ فإنّ خصلة الحرص لا تأبى ولا تمتنع<sup>٣</sup> عن سريان المنفعة المالية مثلاً إلى الغير

١ . يمكن أن يقرأه في بعض النسخ، من .

٢ . هكذا في النسخ .

٣ . م : تمتنع .

كل الإباء، بل ولا جلّه ولا قلّه أصلاً. وأما البخل فهي على خلاف ذلك، ومن هنا يكون مضرّة البخل لنفس البخيل أيضاً أكثر من مضرّة الحرص له، كما لا يخفى كل ذلك على أولي النهي؛ وقس على حال الحرص والبخل الشهويتين حال العجب والكبر السبعيتين، وعلى هذا القياس يجري حال الكفر والبذعة النكراويتين؛ فإنّ منزلة البذعة في دين الحقّ منزلة الشرّ العامّ والضرّ الشامل التامّ بخلاف خصلة الكفر؛ فإنّ شرّها وضرّها في نفسها لا يعمّان بل يختصّان بصاحبها، اللهمّ إلّا بضرب من التبعية للبذعة وما ضاهاها، فلا تغفل!

وأما الخصلة السابعة المتفرّعة عن تلك الستّ الموصوفة المذكورة المسماة بالعداوة والبغضاء - فهي كما مرّت الإشارة إليها - منزلتها من الستّ المذكورة منزلة قاعدة المخروط الظلماني / الف ٢٥ / الجهلاني المعبر عنها بـ«الدركة السفلى» التي لا درك أسفل منها. ومجموعة تلك الخصال الستّ الجهليّة عندها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ.

### تحصيل وتخليص

فمحصل ما خرج من تكلمنا في هذه التكملة هو بيان سرّ كون كلّ من الأرضين السبع المترتبة في النزول إلى الدرك الأسفل المسمّى بأسفل السافلين عند التي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ، وكون طبقة الأرض التحتيّة واسعة محيطة بالطبقة التي وقعت فوقها، وكون التحتيّة حاملة مقلّة لما هي فوقها حمّل المحيط لما يحيط به من حيث المعنى، فملاك الفوقية والتحتية هاهنا إنّما هو البعد والقرب من القاعدة التي هي الدركة السفلى.

### تمثيل فيه تحصيل

[في مطابقة الاطوار البشرية الخلقية بالمنازل السبع]

فمنزلة الطبقة الأولى منزلة التراب من النطفة، ومنزلة الثانية منزلة النطفة من العلقة، ومنزلة الثالثة منزلة العلقة من المضغة، ومنزلة الرابعة منزلة المضغة من

العظام، ومنزلة الخامسة منزلة العظام من الكسوة باللحم، ومنزلة السادسة منزلة الكسوة والاكْتِساء من الخلق الآخر ثم خلقناه ﴿ثم أنشأناه خلقاً آخر﴾<sup>١</sup>.  
وظاهر أن مرادنا من المنازل السبع هاهنا هي المنازل الجهليّة من أطوار الفطر البشرية التي أخذت إلى الأرض، فلا تغفل!

### تكملة فيه تبصرة

#### [في سبب عمارة العالم]

فالأرضون الثلاث الأصوليّة تنشعب إلى الست الفرعيّة المتفرّعة عنها الأرض السابعة المحيطة بكلّها الواسعة لجلّها وقلّها، المسمّاة بالدركة السفلى وأسفل السّافلين، مستقرّ المنافقين، وهي أرض العداوة والبغضاء كما مضى. وهذه الأرضون من أصولها وفروعها كما مرّ في الفصل / ب ٢٥ / المنعقد لبيانها في جملة الفصول السالفة إنّما هي من جنود الجهل الجزئيّ البشريّ المعروف بالنفس الأمّارة.

ولكن يجب أن يعلم هاهنا حسب ما قدّمنا أنّ عمارة عالمان هذا العالم الموصوف بالعالم العنصريّ والسفليّ المعروف بالدنيا وبالعالم الأرض في<sup>٢</sup> عرف العامّة والخاصّة - من جهة كون الأرض المعروفة<sup>٣</sup> من العنصر الغالب في تكوّن كائنات المواليد المعروفات - لمّا كانت بهذه الأصول والفروع الأرضية السفلية والجهلية الظلمانية - ولولا هؤلاء الفراعنة وأتباعهم وأشياعهم الحمقاء والجهلة لما انصلح النظام، واختل أمر الانتظام - كان نظام هذه الأرض المعروفة بين العوامّ بمن عليها وبما فيها كائناً من كان وما كان منصلحاً بهذه الأصول الثلاثة وبفروعها التي هي مواد ونطف تكوّن الفراعنة وأتباعهم من فرق الملاحدة.

١ . سورة المؤمنون، الآية ١٤ .

٢ . م : + عالم .

٣ . ومن جهة أن الأرض قد يطلق ويراد منها عالم السفلى - وهذا هو أصحّ معنى الأرض، فافهم! «منه الله» . المسّمى بصفّ نعال العوالم الذي لا أسفل منه . «منه أعلى الله مقامه» .

## تذنيه تفريعي

## [في طبقات الأرض والخصائل السبع]

فمن هنا لو قَسَمْنَا عالمنا هذا أو أرضنا هذه الأرضين السبع المترتبة بالفوقية والتحتية - بالمعنى<sup>١</sup> الذي قد مرَّ بيانه - لكان وجهاً موجَّهاً بالغاً في الوجاهية جداً، فكان أرضنا هذه من جهه كونها معمورة منتظمة بخصلة الحرص الطبقة الأولى من الأرض؛ و<sup>٢</sup> من جهة كونها معمورة بخصلة البخل الطبقة الثانية منها؛ ومن جهة عمارتها بخصلة العجب الطبقة الثالثة منها، ومن جهة عمارتها وانتظام أمرها بخصلة الكبر الطبقة الرابعة منها؛ ومن جهة انتظامها وانصلاح نظامها بخصلة الكفر الطبقة الخامسة منها؛ ومن جهة انتظام أمرها بخصلة البدعة المضلَّة الطبقة السادسة منها؛ ومن جهة كمال نظامها وتام انتظامها بخصلة العداوة والبغضاء الطبقة السابعة منها المسماة بالدرك الأسفل وأسفل السافلين كما مرَّ غير مرَّة. وهكذا حال عالمنا هذا.

ومن هنا صار أرضنا هذه سبع طبقات من دائرة الجهل والظلمة محاذية ومقابلة لسبع طبقات السماوات المعروفة من دائرة العقل والنور؛ كما قال تعالى: ﴿ومن الأرض مثلهنَّ﴾<sup>٣</sup>.

## تبصرة نورية

## [في معرفة الملك الحامل للأرض]

وهذه الأرضين السبع أي الأرضين السبع، التي حملها ويحملها الملك<sup>٤</sup> الحامل للأرض - كما مرَّت الإشارة إليه - إلى يوم القيامة؛ ولذلك الملك القهرماني جناح في المشرق وجناح في المغرب يعني إنَّ يديه مبسوطتان شرقاً وغرباً يتصرَّف بهما في شرق أرضنا هذه وغربها كيف يشاء بإذن ربِّه الأعلى جلَّ وعلا، ورجلاه في تخوم الأرضين، أي ضارب عروق شجرة وجوده القهرماني في الأرض ليستقر فيها، فلم

١. أي بمعنى المحمولة والحاملة وكون التحت حاملاً ومقلِّداً هو فوقه «منه».

٢. م: -و.

٣. سورة الطلاق، الآية ١٢.

٤. م: ملك.

يبق موضع قدم من الأرض إلا وهو محلّ قدومه ووروده ومحلّ تصرّفه بطناً وظهراً وعمقاً وعرضاً فتفتظّن جداً!

وذلك الملك الكلي القهر ماني إنّما هو من المدبّرات الكليّة في العالم الأكبر الموكّل بتدبير العالم السفلي، وله جنود لا يحصى، منزلتها منه منزلة الأجنحة والأيدي والأرجل فلا تغفل! فإنّ كلّ ذلك جارٍ على وجه الحقيقة من دون توسّع أصلاً، فأحسن التأمل!

### [تنبيه] تفريعي تطبيقي

#### [في مقارنة ما جاء في الحديث إلى العالم الصغير]

فعلى ما أسسنا / ب ٢٦ / وأصلنا ينبغي أن يقال ويتوجّه احتمال أن يحمل مقاله ﷺ - كما [في] حديث العطاره الذي نحن بصدد بيانه وشرح رموزه وترجمة كنوز رموزه بقدر الوُسع والطاقة البشريّة - على ما أقول: إنّ النفس الأُمارة بالفحشاء في العالم الصغير الأنموذجي البشري - كما مرّ - من جهة خصلة حرصها منزلتها منزلة الدّيك المعبّر عنه بالملك الحامل للأرضين السبع في العالم الكبير، ويكون من الجهة المذكورة خليفة ذلك الدّيك ومظهره ومجلاته<sup>١</sup> وصورته ومثاله في هذا الأنموذج الصّغير.

وإنّها من جهة خصلة بخلها منزلتها في العالم الأنموذجي منزلة الصّخرة في ذلك العالم الأكبر، وتكون من هذه الجهة خليفتها ومجلاتها ومثالها وصورتها. وإنّها من جهة خصلة عُجبها منزلتها فيه منزلة الحوت في ذلك العالم الكلي، وتكون من هذه الجهة خليفتها ومجلاتها ومثالها وصورتها.

وإنّها من جهة خصلة كبرها منزلتها في هذا العالم الجزئي منزلة البحر المظلم في ذلك العالم الكلّي الكلي، وتكون من هذه الجهة مجلاته وخليفته ومثاله وصورته. وإنّها من جهة خصلة كفرها منزلتها في هذا الأنموذج البشري منزلة الهواء الذاهب بأهله إلى هاوية البوار والنار؛ كما قال سبحانه: ﴿إِنَّ لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾<sup>٢</sup> في

١. ح : + بل.

٢. سورة المؤمنون، الآية ٩١.

ذلك العالم الكلي، وتكون من هذه الجهة مجلاته وخليفته ومثاله وصورته. وإنها من جهة خصلة بدعتها منزلتها في هذا العالم الجزئي الأنموذجي منزلة الثرى في ذلك العالم الكلي / الف ٢٧ / المستنتج منه هذا المختصر الأنموذجي، وتكون من هذه الجهة مجلاتها وخليفتها ومثالها وصورتها وأيتها الحاكية عنها. وإنها من جهة خصلة عداوتها للحق وأهله وبغضائها وعنادها واستكبارها منزلتها في هذا العالم المختصر الصغير منزلة ما تحت الثرى في ذلك العالم الكبير، وتكون من هذه الجهة مجلة ما تحت الثرى الذي هو حسب ما هو المستخرج المستنبط من مرموز هذا الحديث الموصوف بحديث زينب العطاره في دائرة الظلمة يحاذي ويقابل مرتبة الدرجه القصوى وذروة الذرى مرتبة «الرحمن على العرش استوى»<sup>١</sup> في دائرة النور، وتكون من هذه الجهة خليفة ما تحت الثرى ومثاله وصورته الحاكية عنه كما مرّ في نظائرها.

### تفريعات عرشية نورية

[في مطابقة ما جاء في الحديث بالخصائل الرذيلة]

ويمكن أن يقال قولاً غير بعيد: أن خصلة الحرص لناسب خصلة الذك في الشهوة البهيمية بضرب من المناسبة المعنوية الذي يعرفه الخاصة هاهنا. وإن خصلة البخل المناعة للخير كله لناسب كل المناسبة الخاصة للصخرة المعجولة على الصلابة والإباء والامتناع عن الانفعال والانفجار بماء الحياة الأبدية ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة أو أشد قسوة»<sup>٢</sup>.

وإن خصلة العجب بالإنية الحاجب عن شهود الحق تعالى وعن رؤية أهله وعن مشاهدة<sup>٣</sup> آيات وحدانيته الكبرى لناسب تمام المناسبة عند أصحاب البصيرة العيناء وأرباب الأفئدة التي هي محل الضياء لقصة الحوت المعروفة في عرف الخاصة / ب / ٢٧ .

١. سورة طه، الآية ٥.

٢. سورة البقرة، الآية ٧٤.

٣. م: شهود الحق و.

٤. م: مشاهد.



## [في الحوت و خصائلها]

فإنها مع تكوّن فطرتها في الماء بالماء ونشؤها ونموها فيه وبه واستغراقها فيه وفي ذاته وصفاته وفي شهود شؤونه وآياته وأطواره<sup>١</sup> بحيث لا تتمكّن من شهود شيء غيره وغير آثاره كأن تسمع بالماء ولم تجده ولم تدركه ولا تستشعر به وكان غائباً عنها إلى أن انتهت الأمر بها إلى أن قامت بطلبه وطلب شهوده، بل وبطلب<sup>٢</sup> العلم بمهيته بآته: ما هو؟ وكيف هو؟ وأين هو؟ وأتى هو؟ فاحصة عنه وعن أحواله، وسرّ كل ذلك هو احتجاب الحوت برؤية نفسها عن شهود الماء وهي مستغرقة فيه، بل وفي شهوده من حيث لا يشعر به ولا بشهوده، فاسترشدت فأرشدت إلى حوت عتيقة كبيرة ما وجدت في حيطان البحار أكبر وأعلم وأوقف منها، فتهيأت وسافرت إلى موطن تلك الحوت الكبرى فلاقها وتشرفت بصحبتها الفيضة وعرضت قصتها عليها فأرشدتها أن سألتها أن تريها شيئاً غير الماء، فتنبهت واستشعرت بأنّها مستغرقة في وجود الماء وفي شهوده<sup>٣</sup>، وما رأت منذ خلقت غير الماء، فرجعت وأنابت وتابت عن ذولها وغفلتها وعن رؤية نفسها التي حجبتها عن رؤية الماء الذي كانت مستغرقة في وجوده محتجبة بنفسها وبرؤية إنيته عن شهود الماء في عين شهوده، ومن هاهنا قيل: «الهي لا تحجّبنني عنك إلاّ إني! إلهي لا مانع بيني وبينك إلاّ إني! فارفع إني من البين!» وفيه قيل شعراً:

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی      گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

ولقد قال / الف ٢٨ / سبحانه: «ألا إنهم في تربة من لقاء ربهم ألا إنّه بكلّ شيء

محيط»<sup>٤</sup> وفيه قلت نظماً:

ای جود تو سرمایه سود عالم      سرّ تو نهفته در وجود عالم

ور روز به روز سرّ مستور شود      آنان که نمود توست بود عالم

وفي الرجبية الخارجة عن الناحية المقدّسة: فيهم ملأت سماءك وأرضك حتى ظهر أن

١. ح: أطواره وآياته.

٢. م: يطلب.

٣. م وح: شهود.

٤. سورة فصلت، الآية ٥٤.

لا إله إلا أنت<sup>١</sup> يعني ﷺ: فبمحمد وآله الوارثين لكمالهِ ﷺ ملأت آه، وفيها بُعِد هذا: يا باطناً في ظهوره وظاهره في بطونه، وعنه ﷺ: حاضر غير محدود، وغائب غير مفقود<sup>٢</sup> أي غير محدود في حضوره كما في الأدعية الماثورة: يا من خفي من فرط ظهوره، وفيها: كيف تخفي وأنت بالمنظر الأعلى ظاهراً! أم كيف تغيب وأنت الرقيب الحاضر! وبالجملة «بيل رايا د آمد از هندوستان»، فلنرجع إلى ما كنا فيه.

وإنَّ خصلة الكبر لناسب كل المناسبة البحر المظلم؛ حيث تكون الأودية والأنهار الكبار. فضلاً عن غيرهما من الجداول والأنهار الصغار عند محيط البحر. قطرةً محقرةً مستحقرة في نظره حقيرة، مضمحللاً وجودها في وجوده، مستهلكاً شهودها في شهوده، وظهور<sup>٣</sup> في ظهوره، ولكن بتفرقة ما بين المظلم من البحر والمضيء منه؛ إذ الأظلام هاهنا كناية عن وهم الأوهام الكاذبة<sup>٤</sup> عن توهمها السراب شراباً والخضاب شباباً. والإضاءة عبارة عن فهم الأفهام الصديقة وعن فهمها السراب سراباً، والماء شراباً، والخضاب خضاباً، والشباب شباباً.

وإنَّ خصلة الكفر لناسب تمام المناسبة الهواء الذاهب بأهله إلى ب / ٢٨ / هاوية الهلاكة، كما أنَّ كفر الكفار يذهب بهم إلى دار البوار بلا شك وشبهة.

وإنَّ خصلة البدعة لناسب تمام المناسبة الثرى<sup>٥</sup> التي هي من دائرة الجهل كما مرَّ تحاذي وتقابل النفس المسمّاة بالدرّة الخضراء والخيال المنفصل من دائرة العقل.

والمراد من الخيال المنفصل عالم الصّور الملكوتية الجسدانية المجردة عن المادة الهولانية والمدّة الربانية، فيكون المراد من الثرى التي عالمها يقابل ذلك العالم الملكوتي الصّوري الثّوري عالم خيالات الوهمانية والصور الخيالية<sup>٦</sup> الظلمانية الشّيطانية والتصورات<sup>٧</sup> والتخيّلات النكراوية الظلمانية، الذّاعية إلى البدعة المخالفة

١. بحار الأنوار، ج ٩٨، ص ٣٩٣.

٢. م: +: يأبى.

٣. م: وح: ظهوره.

٤. ح: الكذّابة.

٥. م: - الثرى.

٦. م: الخالية.

٧. ح: - والتصورات.

لدين الحق، المضادة للصرط المستقيم المطلق، والباعثة على القيام بتأسيس أسس وأساس يناقض أسطقس الدين المبين، وينهدم به بنيان الدين المتين ﴿يريدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم ويأبى الله أن يتم نوره ولو كره المشركون﴾، فتفتن جداً!

### تكملة فيه تبصرة

#### [في موقف العداوة والبغضاء]

وأما قصة خصلة العداوة والبغضاء التي هي الدرك الأسفل والهاوية والظلمانية<sup>٢</sup> السفلى البالغة في الخساسة والدناءة الحاوية<sup>٣</sup> الجامعة لجوامع دركات الدناءة ومجامع طبقات الرذالة والخساسة؛ فالوجه في مناسبتها وقربتها<sup>٤</sup> لما تحت الثرى، والسرى في تقارب منزلتهما بل في اتحاد دركتهما التي لا دركة أسفل منها - كما مرت الإشارة إليه غير مرة - غير خفي على أولي النهى، بل ظاهر واضح جلي لا يخفى، ولكن لما كان هاهنا لطائف نكات يكاد يخفى على أولي البصائر الثاقبة - من طوائفنا<sup>٥</sup> الخاصة / الف ٢٩ / فضلاً عن غيرهم من قبائل العامة. تعرّضنا بيانها بضرب من الإشارة، فاستمع لما يتلى عليك، متذكراً لما ألقينا إليك آنفاً في بيان كيفية التقابل من العقل والجهل ومقابلة جنود كل من الطرفين بجنود الآخر على مسلك أجلة السلف الصالح بمزيد تصرفات مرت الإشارة إليها.

ولقد قابلنا هنالك كما قابلوا مرتبة ما تحت الثرى في سلسلة الدركات بمرتبة الروح التي هي لوح رقائق المعاني المجردة عن الهيئة والصورة والشكل وعن المادة الهولانية والمدة الزمانية في سلسلة الدرجات، وهي النفس الكلية الإلهية المسماة بالدرّة الصفراء ﴿فاقع لونها تسر الناظرين﴾<sup>٦</sup> وبذات الله العليا والجنة المأوى المحيطة

١. سورة التوبة، الآية ٣٢، وفي آخره: الكافرون.

٢. م: الظمانه. ح: الظلما.

٣. م وح: الجاوية.

٤. ح: مراتبها.

٥. ح: طوائف.

٦. سورة البقرة، الآية ٦٩.

بمحيطات جنات<sup>١</sup> الأنفس والآفاق، وبشجرة طوبى وبسدرة المنتهى ﴿طوبى لهم وحسن مآب﴾<sup>٢</sup> وهي أم الكتاب ﴿إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾<sup>٣</sup> وهي اللوح الكريم المحفوظ الَّذِي لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ الْأَعْلَى وَهُوَ الْمَحْمَدِيَّةُ الْبِيضَاءُ قَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَكُتِبَ فِيهِ كُلُّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَفِيهِ قَالَ ﷺ: جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ<sup>٤</sup> وَفِي رِوَايَةٍ: جَفَّتِ الصَّحَفُ<sup>٥</sup>. وَهِيَ الْكِتَابُ الْمَبِينُ وَلِلْإِمَامِ<sup>٦</sup> الْمَبِينِ الَّذِينَ عَدَدَ حُرُوفِ كُلِّ مَنَّهُمَا بَعْدَ أَمْتِنَا الْإِثْنَيْ عَشَرَ<sup>٧</sup>، وَبَعْدَ حُرُوفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا فُسِّرَ بِهِ ﷺ، وَإِلَى تِلْكَ الْكَلِمَةِ الْإِلَهِيَّةِ الْمَسْمُومَةِ بِالْعُلُوبَةِ الْعَلِيَا إِيَابَ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ، وَعَلَيْهَا حَسَابُهُمْ ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾<sup>٨</sup>.

### [حديث الكميل وبيان حال النفس الكلية]

قال قيلة العارفين أمير المؤمنين ﷺ في حديث الجواب عن مسألة كميل بن زياد حين سأله أن يعرفه نفسه - أي كميل - في جملة ما قال ﷺ فيه:

والكلية / ب ٢٩ / الإلهية لها خمس قوى: بقاء في فناء، ونعيم في شقاء، وعز في ذل، وفقر في غنى، وصبر في بلاء؛ ولها خاصيتان: الرضا، والتسليم. وهذه التي مبدؤها من الله وإليه تعود قال الله تعالى: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>٩</sup> وقال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾<sup>١٠</sup> والعقل وسط الكل.

انتهى كلامه ﷺ.

وهذا البيان منه ﷺ إنما هو شرح حال نفسه ﷺ الكلية الإلهية في القوس الصعودي

١. ح: جناب.

٢. سورة الرعد، الآية ٢٩.

٣. سورة الزخرف، الآية ٤.

٤. راجع: الصحيح البخاري، ج ٨، ص ١٥٢.

٥. المعجم الأوسط، ج ٥، ص ٣١٦؛ تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٥٩.

٦. م: وح: إمام.

٧. سورة الفاشية، الآية ٢٦.

٨. سورة ص، الآية ٧٢ والحجر، الآية ٢٩.

٩. سورة النجم، الآية ٢٨.

١٠. بحار الأنوار، ج ٥٨، ص ٨٥؛ شرح الأسماء الحسنی، ج ٢، ص ٤٤.

والسير والسُّلوك العروجي منه ﷺ إلى الله تعالى وهي بحسب هذا السير العروجي الشجرة الطيبة التي أصلها ثابت<sup>١</sup> أي ضارب عروقها في الأرض وفروعها في السماء أي في السماء<sup>٢</sup>، بل العرش أيضاً، فضلاً عن سائر السماوات السبع فيحاذيها وتقابلها الشجرة الخبيثة التي اجتثت من فوق الأرض وما لها من قرار، أي تلك الخبيثة المحبّبة لَمَّا كانت حقيقتها حقيقة الدنيا بما هي دنيا ودار فناء لا يتصوّر لها قرار وثبات في دار النار ودار البوار؛ كما قال تعالى: ﴿كَلَّمَا نَضَجتْ جلودهم بدلناهم جلوداً [غيرها] لِيذوقوا العذاب﴾<sup>٣</sup> وعدم قرار تلك الكلمة الخبيثة وعدم ثباتها ودثورها وزوالها تحاذي وتقابل تلك الكلمة الكلية اللاهوتية وقرارها وطمأنينتها واطمينانها<sup>٤</sup>؛ أخبر عنها سبحانه بقوله ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ﴾<sup>٥</sup>.

وإخلاء تلك الخبيثة التي هي الكلمة السفلى إلى حضيض أرض الظلمة وهاوية الهلكة تحاذي وتقابل رجوع تلك الكلمة الطيبة كلمة الله العليا وعروجها إلى ذروة ذرى الحقائق حقيقة حقائق الأشياء كلّها؛ كما مرّت الإشارة إليه في حديث العسكري ﷺ / الف / ٣٠ / حيث قال: قد صدقنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة والولاية<sup>٦</sup> أي بقدوم<sup>٧</sup> الشريعة والطريقة والسُّلوك ظهراً وبطناً.

وإياء تلك النفس الخبيثة وامتناعها واستنكافها عن فعل ما يرضى المولى تعالى به عن العبد - وعن الرضا بما يفعل المولى جلّ وعلا، وعن التسليم لأمره الأعلى ولقضائه وقدره كما يشاء، تحاذي وتقابل رضا تلك النفس الطيبة الإلهية بقضاء ربّه الأعلى وقدره تعالى وتسليمها<sup>٨</sup> لأمر مولاهما وفعلها ما يرضى به المولى عنها؛ فإنّ روح معنى العبودية هو فعل ما يرضى به المولى عن العبد، والرّضا بما يفعل المولى في العبد وفي

١. اقتباس من كريمة إبراهيم، الآية ٢٤.

٢. م: سما.

٣. سورة النساء، الآية ٥٦.

٤. ح: - واطمينانها.

٥. سورة الفجر، الآية ٢٨.

٦. بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ٢٦٥.

٧. م: وح: يقدم.

٨. م: تسليماً.

ملكه كما يشاء رضاءً بقضائه وتسليماً لأمره، وإلى هذه المرتبة من كمال العبودية أشار سبحانه بقوله ﴿راضية مرضية﴾<sup>١</sup> أي راضيةً بقضائه مرضيةً لعبادته الموجبة لرضائه.

### إشارة عرشية فيه انارة نورية

#### [مرتبة الاستواء في درجات الوجود]

ومرتبة تلك الكلية الإلهية اللاهوتية الكبرى - وهي كلمات الله العليا - هي بعينها مرتبة الاستواء، أي مرتبة ﴿الرحمن على العرش استوى﴾<sup>٢</sup>، وهي مرتبة تجلّي حضرة الرحمن على عرشه والاستواء عليه بتدبير الأمر من السماء إلى الأرض كما شاء في الأزل وكما يشاء في ما لا يزال؛ كما قال سبحانه: ﴿ثم استوى على العرش يدبر الأمر من السماء إلى الأرض﴾<sup>٣</sup> وكأنه ﷻ من هنا تلى بعد ذكر العرش في هذا الحديث المقصود هاهنا شرحه آية ﴿الرحمن على العرش استوى﴾ كما تلي ﷻ قبل هذا بعد ذكر الثرى آية ﴿له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى﴾<sup>٤</sup> فكانه ﷻ حاذى وقابل بين التلاوتين للآيتين؛ للإشارة / ب ٣٠ / إلى المقابلة التي هي بين دركة ما تحت الثرى وبين درجة ﴿الرحمن على العرش استوى﴾.

ودرجة الاستواء هاهنا إنما هي بعينها درجة تجلّيه تعالى على هياكل جميع الأشياء، بتجلّيه على عرشه الذي منزلته وجود الجمعي لجميع الأشياء كما تقرّر في محله، وذلك الاستواء إنما هو صورة العدل<sup>٥</sup>، العدل الذي به قامت السماوات والأرضون، كما كان مقابله الذي هو ما تحت الثرى - وهو العداوة والبغضاء لأهل الله تعالى ولآله جل وعلا<sup>٦</sup> الذين بهم يمسك السماوات والأرض أن تزولا - الظلم

١. سورة الفجر، الآية ٢٨.

٢. سورة طه، الآية ٥.

٣. سورة يونس، الآية ٣.

٤. سورة طه، الآية ٦.

٥. م - العدل.

٦. وفي الأدعية المأثورة: أسألك باسمك الذي أشرقت به السماوات والأرضون. «منه» [دعاء السمات].

٧. م - جل وعلا.

الذي قال سبحانه وتعالى<sup>١</sup> فيه: ﴿ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت أيدي الناس﴾<sup>٢</sup> وفي الباطن من العلم يراد من البر هاهنا بزّ الأجسام والأشباح، ومن البحر بحر الأنفس والأرواح، فلا تغفل!

ومن جهة رفع ذلك الفساد العام ودفعه لأجل انصالح النظام قال سبحانه: ﴿ونريد أن نمنّ على الذين استضعفوا [ في الأرض ] ونجعلهم أئمةً ونجعلهم الوارثين﴾<sup>٣</sup> وفي العهدة المهدوية:

اللهم أرني الطلعة الرشيدة، والغرة الحميدة، واكحل ناظري بنظرة منّي إليه، وعجل فرجه، وسهل مخرجه، وأوسع منهجه، واسلك لي محجّته، وأنفذ أمره، واشتدّ أزره، واعمر اللهم به بلادك، وأحي به عبادك؛ فإنك قلت وقولك الحق ﴿ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت أيدي الناس﴾ فأظهر اللهم لنا وليك وابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك، حتّى لا يظفر بشيء من الباطل إلا مزّقه، ويحقّ الله الحق ويحقّقه... الدّعاء، وقد ثبت بضرورة من الدين والملة أنّه تعالى يملأ الأرض قسطاً وعدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً.

وبالجملة إن أمر المقابلة / الف ٣١ / بين دركة ما تحت الثرى - وهي دركة ما تحت الدّركة السفلى التي لا أسفل منها - وبين درجة ذلك الاستواء - بعد ما أوضحنا طريقه بما نبهنا به سبيله - بيّن لا ستره ولا مرية فيه، وسنرجع إليه بإذن الله تعالى.

وقد اتضح تمام الاتضاح من جملة ما أسسنا وبيننا وأصلنا وحصلنا<sup>٤</sup> هاهنا أنّه يجب أن يحاذي ويقابل كلّ درجة من درجات دائرة العقل دركة من دركات دائرة الجهل؛ إن جنساً فعنساً، وإن نوعاً فنوعاً، وإن صنفاً فصنفاً وإن شخصاً فشخصاً؛ لوجوب التطابق بين أحاد المتقابلين المتضادين كما هو مقتضى ضابطة التضايّف.

في قرة العيون في الإشارة إلى ميراث الدّرجات والدركات وتبديل السيئات والحسنات:

١. م: - وتعالى.

٢. سورة الروم، الآية ٤١.

٣. سورة القصص، الآية ٥.

٤. م: وحصلنا وأصلنا.

قال بعض أهل المعرفة<sup>١</sup>: إن درجات الجنة على عدد دركات النار لا محالة، فما من درج في الجنة إلا يقابله درك من النار؛ وذلك أن الإنسان لا يخلو إما أن يعمل بالأمر أو لا يعمل؛ فإن عمل كان له درجة معينة لذلك العمل خاصة، وفي موازنة هذه الدرجة المخصوصة لهذا العمل الخاص إذا تركه الإنسان درك في النار، لو سقطت حصاة من تلك الدرجة لوقعت على خطئ استواء على ذلك الدرك، فإذا سقط الإنسان من العمل بما أمر فلم يعمل كان ذلك الترك لذلك العمل عين سقوطه إلى ذلك الدرك؛ قال الله تعالى: ﴿فَاتَّطَلَعَ فِرَآهَ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾<sup>٢</sup> فإن الإطلاع على الشيء إنما يكون من أعلى إلى أسفل؛ والسواء: حد الموازنة على الاعتدال، فما رآه إلا في ذلك الدرك الذي في موازته درجته؛ فإن العمل الذي نال به هذا الرجل تلك الدرجة، تركه ذلك الرجل الآخر الذي كان قرينه في الدنيا بعينه، فانظر إلى<sup>٣</sup> هذا العدل / ب ٣١ / الإلهي ما أحسنه!

ولما كان الموحد منعه التوحيد أن يكون من أهل النار، والمشرك قطع به الشرك من دار الكرامة - فإن الجنة خير لا شر فيها - فجميع جزاء علم الشرك وعمله وقوله الذي لو كان موحداً جوزي عليه في الجنة بحسبه يعطى للموحد الجاهل بذلك العلم المفترط في ذلك العمل التارك لذلك القول، وجميع جزاء جهل الموحد وتفريطه وتركه لذلك القول الذي لو كان مشركاً لحصل له في النار يعطى لذلك المشرك الذي لا حظ له في الجنة.

فإذا رأى المشرك ما كان يستحقه لو كان سعيداً يقول: يا رب، هذا لي، وهو جزاء عملي بعينه! فيقول الله تعالى: قد جازيتك على ذلك كله بما أنعمت به عليك من كذا وكذا. فيقرر عليه جميع ما أنعمه في الدنيا جزاءً لمكارم أخلاقه والقول بها والتحريرص عليها والعلم<sup>٤</sup> بمواقعها دون نعمه المتمشية<sup>٥</sup> عليه في خلقته المبتدأة التي ليست بجزاء، فيزينها المشرك هنالك بما كشف الله له من علم الموازنة، فيقول: صدقت. فيقول الله تعالى له: فما قصت لك من جزائك شيئاً، والشرك قطع بك من دخول دار الكرامة، فتنزل فيها على موازنة هذه الاعمال، ولكن أنزل من النار على دركات من نزل على درجات تلك الأعمال، فإن صاحبها منعه التوحيد أن يكون من أهل هذه الدار، فهذا من الميراث الذي بين أهل الجنة والنار.

أقول: أشار بالميراث الذي بين الفريقين إلى ما ورد في الآيات والأخبار؛ فقد روي عن

١. هو الملا محسن الفيض الكاشاني.

٢. سورة الصافات، الآية ٥٥.

٣. ح: - إلى.

٤. م: خ: ل: والعمل.

٥. م: و: المتمشية.



النبي ﷺ في قوله سبحانه ﴿أولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس﴾<sup>١</sup> قال: ما منكم إلا وله منزلان: منزل في الجنة ومنزل في النار، فإن مات ودخل النار / الف ٣٢ / ورث أهل الجنة منزله.<sup>٢</sup>

انتهى ما قصدنا نقله من القوة بقدر الحاجة والكفاية.

والإشكال المشهور الذي يترأى هاهنا قد تعرّضنا لدفعه آنفاً من بيان سرّ كون طين الشّرّ والمعصية في الموحد عارية مستعارة، وكون طين الخير والطاعة في المشرك مستعارة عارية، يردّ كلُّ يوم الفصل إلى صاحبه؛ فإن العارية ليسترد ويردّ إلى المستعار منه بالضرورة في العاقبة؛ لأنّ هو الأسطوانة التي بها قامت قبة الصنع واستقامت صورة الحكمة البالغة أو عمارة الصنعة العادلة، كما مرّت الإشارة غير مرة.

### تكملة انعطافية فيه تبصرة انصرافية

[في بيان الدائرتين المتقابلتين المتضائفتين]

وإذ قد فرغنا بتأييد من الله ولي الجود والإفاضة مع عدم البضاعة من بيان دركات الجهل وطبقات النار والظلمة بقدر الطاقة البشرية على طباق مافي هذا الحديث النبوي البالغ في الاستصعاب والصعوبة، كما قالوا ﷺ: إن حديثنا صعب مستصعب، لا يحتمله<sup>٣</sup> إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان<sup>٤</sup> حان أن نصرف عنان القلم مستعيناً بعون ولي الإفاضة متوسلاً بشفاعه باطن نور الولاية إلى ترجمة مافي هذا الحديث المعروف الموصوف من درجات العقل وطبقات النور والجنة بقدر الطاقة والاستطاعة.

ولقد قرّر ﷺ الوارثين لكمال الواقفين بأسرار مقاله - في هذا الحديث الصادر<sup>٥</sup> عن مصدر العلم والحكمة - معدن معادن لطائف الولاية وحقائق النبوة في

١. سورة المؤمنون، الآيتان ١٠ و ١١.

٢. فرة العيون، ص ٤٨٣ - ٤٨٤.

٣. ح: يتحملة.

٤. بحار الأنوار، ج ٢، ص ١٩١.

٥. م و ح: المصادر.

الكشف عن سرّ العظمة عظمة الله - جلّت عظّمته وعمّت رحمته - كلاً من أحاد الدركات وأحاد الدّرجات على أربع عشر دركاً وأربع عشر درجاً حسب ما / ب / ٣٢ / استخراجنا من جهة الإشارة التي يتضمّنهما تلاوته ﷺ للآيتين المذكورتين المشار إليهما بعدد ذكر دركات الثرى ودرجة العرش كما ذكرنا آنفاً.

وقد علمت مما أسّسنا وقدّمنا - في بياننا لكيفية تقابل العقل والجهل ومقابلة كلّ منهما بجنوده وقواه للآخر - أنّ الضابطة الموروثة من الأساطين والأقدمين من حكماء الأمة والملة وعلماء الوراثة<sup>١</sup> والولاية تقضي<sup>٢</sup> وتصرح بلزوم كون عدد أحاد كل من دائرتي العقل والجهل المعروفتين المعمولتين في عرفهم المعروف تسعة وعشرين على طباق الهندسة الأبجدية الإيجادية عدد بسائط الحروف الهجائية باعتبار، و<sup>٣</sup>ثمانية وعشرين حرفاً من جهة اعتبار مجرد الحروف الصّحيحة من دون اعتبار حرف الألف المطلقة الساكنة المعبر عنها بلام ألف حرف آخر كلمة «ضطغلا». ولا مخالفة ولا منافاة بالضرورة بين اعتبار عدد أحاد كلّ من الدائرتين المقابلتين المتضائفتين المضادّتين أربع عشر، وبين كونه تسعاً وعشرين أو ثمانين وعشرين؛ فإنّ كل واحد من أحاد عدد أربع عشر ينحلّ إلى اثنين من أحاد ثمانية وعشرين، ويتضمّنهما تضمّن النوع لصفه مثلاً، فتفتن.

ومن البين الظاهر الواضح أنّ الضابطة الموزونة من علماء<sup>٤</sup> الوراثة الذين هم ورثة الأنبياء والأولياء الأوصياء<sup>٥</sup> المعصومين ﷺ ونوابهم الخاصة أو العامة في وجه من الاستبصار يجب<sup>٦</sup> أن يكون مبدؤها ومرجعها ما قرّره ﷺ وما تقرّر عنهم وخرج من عندهم ﷺ، والاختلاف الذي يترأى من بين هؤلاء الأتباع وأولئك السادة القادة أو بين أخبارهم / الف / ٣٣ / وأحاديثهم الصادرة في هذا المقام الصّعب المستصعب مثاله

١. م. وح: الوراثة.

٢. م: تقضي.

٣. م: -و.

٤. م: العلماء.

٥. م: الأصفياء.

٦. ح: ليجب.

جداً إنما هو أن لكل كلمة مع صاحبها<sup>١</sup> مقاماً، ولمقامنا هذا مقامات، كل مقام منها يناسبه طور من البيان ونوع من الكلام، ومن المقام مقام بيان مقابلة الأرضين والسفليين للسماويين والعلويين وبيان حال العنصرات والأرضيات في مقابلة الفلكيات والسماويات، وهذا هو ما يطابق ويصاحب ويوافق ويناسب ما قرره عليه السلام في هذا الحديث الشريف الصادر في مقام بيان كيفية عظمة الله وبيان سرّ كبريائه - جلّ وعلا - في خلقه السماء والأرض وما يتعلّق بهما هاهنا.

ومنها: مقام بيان كيفية التعاكس وسرّه في وضع مخروطي الوجود والوجود والنور، وما يقابلها من المهية والإمكان والظلمة. وبعبارة أخرى مقام بيان تعاكس دائرتي العقل والجهل، والنور والظلمة، والجنة والنار، والإيمان<sup>٢</sup> والكفر، والإطاعة والانقياد والاستكفاف والاستكبار، والمحبة والمودة والعداوة والبغضاء، والفهم والوهم؛ وهذا هو المقام الذي عقدت الأساطين الأقدمون والسلاطين الماضون تلك الضابطة الموروثة<sup>٣</sup> عنهم عليهم السلام، وأتبعهم اللاحقون من المحققين، والآخرون من المحقّين.

وبالجملة فلكل كلمة لما كان مع صاحبها مقام، فالمقام الذي صدر فيه هذا الحديث الشريف الغريب - العجيب ظاهره، واللطيف القريب المعجب باطنه - هو مقام بيان عظمة الله تعالى وكبريائه التي ملأت<sup>٤</sup> بها سماؤه وأرضه حتى ظهر أن لا إله إلا هو. وجميع تلك الآيات البيّنات الباهرات / ب / ٣٣ / والعنوانات المحكمات القاهرات والمقامات التي لا تعطيل لها في كلّ مكان لعرفه بها من عرفه ثمانية وعشرون آيةً ومقاماً وعنواناً، لاحاطة حضرة الذات الأقدس - جلّت عظمته، وعمّت رحمته، واتسعت رحمته في عين نعمته، ونعمته في عين رحمته - بكلّ شيء من الأشياء: عاليها وسافلها، ذرّتها وذرّتها، من ذروتها إلى حضيضها، وحضيضها إلى ذروتها «ألا إنهم في

١. ح: صاحبها.

٢. م: الكفر والإيمان.

٣. ح: الموزونة.

٤. ح: ملأ.

مريّة من لقاء ربّهم ألاّ إنّه بكلّ شيءٍ محيطٌ<sup>١</sup>.

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی  
 ﴿سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ إِنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>٢</sup> ألاّ كلّ شيءٍ ما خلا  
 الله باطل<sup>٣</sup>.

فاعتبر - يا صاحب البصيرة العيناء - من قوله سبحانه ﴿أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ حيث أتى بعد  
 حرف التأكيد والتحقيق بكلمة «الحق» معرّفًا باللام، فأين وأتى هذا المقام -الذي هو  
 مقام بيان عظمته وإحاطة قدرته ورحمته تعالى- من مقام بيان<sup>٤</sup> كيفية تقابل العقل  
 بجنوده مع الجهل بجنوده؟ مع كون كلّ من المقامين خبيراً ومخبراً عن الآخر راجعاً  
 آثلاً إليه، فأحسّن التأمل فيه، والإفاضة<sup>٥</sup> من لديه.

### تكملة تمهيدية

#### [في أركان العرش وأنواره وعددها]

فمما ينبغي ويجب أن يعلم هاهنا أنّ أركان العرش وأنواره أربعة:

[١]: الدرّة البيضاء في الدرّ الأيمن الأعلى، المسماة بالعقل الكلّي، وعقل الكلّ،  
 والقلم الأعلى، والحقيقة المحمدية حقيقة حقائق الأشياء كما مرّ غير مرة.

[٢]: والدرّة الصفراء في الدرّ الأيمن الأعلى، المسماة بالنفس الكلّيّة، وباللّوح  
 المحفوظ، وأمّ الكتاب، وذات الله العليا / الف ٣٤ /.

[٣]: والدرّة الخضراء في الدرّ الأيسر الأعلى، المسماة بالخيال الكلّي والخيال  
 المنفصل، ولوح القدر الذي هو لوح المحو والإثبات، وبالصور الذي ينفخ فيه  
 إسرافيل بإذن الربّ الجليل جلّ جلاله.

[٤]: والدرّة الحمراء، المسماة بالطبيعة الكلّيّة، وهي قوة التصرف في مادة كلية

١. سورة فصلت، الآية ٥٤.

٢. سورة فصلت، الآية ٥٣.

٣. الكافي، ج ٥، ص ٤٩٥؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٢٦٧.

٤. م: - بيان.

٥. ح: فالإفاضة.

العالم، ويد الله الباسطة بالجود والكرم.

وفي مقام آخر ركن الخلق المعبر عنه بجبرئيل الموكل بأصل الخلق؛ وركن الرزق المعبر عنه بميكائيل الموكل بالرزق والتنمية؛ وركن الحياة المعبر عنه بإسرافيل الموكل بنفخ الروح وبنفخ الصور؛ وركن الموت المعبر عنه بعزرائيل الموكل بالقبض والامانة.

وهؤلاء الأركان الأربعة هي الأرواح المقدسة الكلية الإلهية التي لكل منها حكم سلطنة في النشآت الثلاث والمواطن والعوالم الثلاثة الكلية وهي: عالم الجبروت وعالم الملكوت وعالم الملك المشهود، والحكم والسلطنة لا ينفك عن الوجود، فلا تغفل!

ومن هنا صارت الأركان من اثني عشر وتمثلت في الوجود الثاني العلوي باثني عشر صورة يسمّى كل صورة بالبرج، وكما هو المعروف المشهور بين الجمهور لكل من تلك الأركان الاثني عشرية ثلاثون جنداً يسمّى كل جند منها بالدرجة؛ وقد يعبر في السنة الأحاديث والآثار المأثورة عنهم عليهم السلام عن البرج بالركن كما أشرنا، وعن الدرجة بالفعل، وعن كل منهما بالاسم أي اسم الله تعالى.

والحاصل من ضرب الاثني عشر في الثلاثين هو عدد أيام السنة، وهو ستون وثلاثمئة، كل يوم منها كلمة من / ب ٣٤ / كلمات الله واسم من أسمائه الحسنی، وقد انقسم مجموع البروج المذكورة والأركان الاثني عشرية بوجودها الجمعي إلى ثمانية وعشرين منزلاً معروفة بالمنازل القمرية، مطابقة لعدد الحروف الصحيحة الهجائية. وقد انقسم ذلك المجموع بالوجود الجمعي أيضاً إلى أربعة أرباع، وهي بعينها الأركان الأربعة العنصرية الأرضية التي خلقت قبل خلق السماوات السبع وجعلت مادة لخلق السماوات السبع والأرضين السبع التي هي تحتها: ربع منها نارياً جبرئيلية، وربع منها مائتة ميكائيلية، وربع منها هوائية إسرافيلية، وربع منها ترابية عزرائيلية.

## تبصرة عرشية

## [في الوجود الاجمالي والتفصيلي للأرضين السبع]

وفي هذه المرتبة العليا من وجود الأركان الأربعة العنصرية المسماة بالأرض المتقدمة على وجود السماوات السبع والأرضين السبع التي بعد هن وتحتهن كانت السماوات والأرض رتقاً موجودة بالوجود الاجمالي الجمعي، ثم فتقنا وفصلنا بوجودهما التفصيلي الفتحي المعروف بين الجمهور. هذا، ولقد تقرّر في محلّه أنّ للوجود الرتقي منهما نشأت سابقة على هذه المرتبة أيضاً، فتفطن!

## تبصرة بعد تبصرة

## [في الاستفاضات الوجودية عن الشمس المحمدية بواسطة النفس العلوية]

وليعلم أنّ فلك العرش الذي منزلته من الإنسان الكبير منزلة القلب الصنوبري من الإنسان الصغير منزلته من عقل الكلّ المحمّدي منزلة الوجود الثاني - أي الوجود الجسماني - وأنّ فلك الكرسي الذي منزلته من الإنسان الكبير منزلة الصدر من الإنسان الصغير منزلته من نفس الكلّ الكلّي العلوية منزلة الوجود الثاني - أي الوجود الجسماني - وكما يستفيض ويستمدّ كل من السماوات السبع / الف ٣٥ / بمن فيها وكل من الأرضين السبع بما فيها من ذلك العقل الكلّي المسمّى بالشمس<sup>١</sup> المحمدية البيضاء - وهي شمس الضحى ﴿والشمس وضحاها﴾<sup>٢</sup> - بواسطة استفاضتها واستمدادها وتوسّط استفادتها من تلك النفس الكلية العلوية المسماة بذات الله العليا وبدر الدجى ﴿والقمر اذا تلتها﴾<sup>٣</sup>، فكذلك يستفيض ويستمدّ كل من السماوات والأرضين التي خلقت مثلهنّ وتحتهنّ صورة ومعنى من الفلك العرشي ومن أدواره وأوضاعه وتطوّراته وأطواره بتوسّط استفادتها واستمدادها من الفلك الكرسي، ومن أدواره وسائر أحواله وأوضاعه وأدوار كواكبه ونجومه المعروفة بالثوابت، ومن أشكالها

١. م: شمس.

٢. اقتباس من سورة الشمس، الآية ١.

٣. اقتباس من سورة الشمس، الآية ٢.

وأوضاعها وتطوراتها وأطوارها استفاضةً واستمداداً في أصل وجودها واستكمالات وجودها على نعت الاتصال التجديدي والتجدد الاستمراري، كما هو مقتضى الضابطة الموزونة المعروفة بالحركة الجوهرية والتجدد الجوهري.

وقد تقرر في محله بالبرهان الباهر أن منزلة تلك النفس الكلية العلوية العليا من ذلك العقل الكلي المحمدي المسمى بالمحمديّة البيضاء منزلة الإرادة الكلية المحيطة من العلم الكلي المحيط، وبوجه آخر منزلة العلم التفصيلي اللّوحي من العلم الإجمالي القلمي كما مرّت الإشارة إلى كلّ ذلك.

ومن هاهنا يتضح سرّ ما قلنا من كون الاستفاضات والاستمدادات السماوية فضلاً عن الأرضية من الشمس المحمدية البيضاء بواسطة شفاة بدر الدجى النفس العلوية العليا.

### تكملة تمهيدية بعد تكملة

#### [في الاستمداد عن العلوية العليا]

ومما يجب أن يعلم هاهنا - أي في<sup>١</sup> كيفية ذلك الاستمداد وتلك الاستفاضة السماوية بخصوصها - أنه لما كانت منزلة هذه الشمس المعروفة / ب ٣٥ / بين العامّة، الواقع فلكها في وسط السماوات السبع الذي منزلته منزلة الصدر ومنزلة القلب من هذه السماوات السبع ومن كواكبها السّنة السيّارة المعروفة، وكانت مرتبتها مرتبة الخلافة لتلك الشمس المحمدية البيضاء في كونها علّة وسبباً لثواني وجودات جملة الأشياء التي هي السماوات وما دونها كلّها كما تكون تلك الشمس المحمدية علّة لوجوداتها الأولية التي<sup>٢</sup> هي وجودات حقائق الأشياء جلّها وقلّها، فلا جرم يجب أن يكون استمداد هذه السماوات واستمداد كواكبها - وجوداً واستكمالاً في الوجود - من الرّكن الأيمن الأعلى العقلي المحمّدي ومن سائر الأركان العرشية التي هي من مراتب وجود تلك النفس العلوية الكلية الكبرى المدبّرة في

١ - م. ١ - في.

٢ - م. ٢ - التي.

الكلّ والمتصرفة بالتدبير الاستوائي - كما مرّت الإشارة إليه - في الجلّ والقلّ بشفاعة وساطة هذه الشّمس المعروفة ووساطة شفاعة استمداداتها من ذلك الركن البياضي ومن سائر الأركان التي تحت تصرّف تلك النفس العلوية ذات الله العليا التي قال قبله العارفين عليّ المرتضى أمير المؤمنين عليه السلام في الجواب عن سؤال الأعرابي حين سأله عليه السلام بقوله: «يا مولاي وما النفس الكلّية الإلهية؟»: «قوة لاهوتية جوهرية بسيطة حبة بالذات، أصلها العقل، منه بدأت، وعنه وعت، وإليه دلّت وأشارت، وعودتها إليه إذا كملت<sup>١</sup> وشابهته<sup>٢</sup>، ومنها بدأت الموجودات، وإليها تعود بالكمال، فهو ذات الله العليا وشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوى، من عرفها لم يشق، ومن جهلها ضلّ سعيه وغوى. فقال: يا مولاي، وما العقل؟ / الف ٣٦ / قال عليه السلام: العقل جوهر درّاك محيط بالإشياء من جميع جهاتها، عارف بالشيء قبل كونه، فهو علّة الموجودات ونهاية المطالب<sup>٣</sup> انتهى مقاله.

أقول: كلّ ما تضمّنه مقاله عليه السلام هذا قد مرّ التصريح والإشارة منّا إليه، وهذا المقال منه عليه السلام وأمثاله هو حجّتنا وحجّة إخواننا، إخوان الصّفا فيما مرّ منّا في باب ذلك العقل المحمّدي وتلك النّفس العلوية. ومن هذا المقال اتّضح سرّ كون منزلة العلوية العليا من المحمّدية البيضاء منزلة اللوح الكريم، وأمّ الكتاب من القلم الأعلى. وهذا المقال منه عليه السلام في شرح حال الكلّية الإلهية إنّما هو شرح حال نفسه عليه السلام، وفي شرح حال العقل إنّما هو شرح حال أخيه عليه السلام الذي هو أيضاً شرح حال نفسه عليه السلام بدليل «أنفسنا»، فلا تغفل!

وأما قوله عليه السلام: محيط بالأشياء من جميع جهاتها، فهو إشارة منه عليه السلام إلى الضّابطة الكلّية الموروثة من أساطين علماء الوراثة من وجوب كون العلّة محيطّة بمعلولها وبجميع جهات معلولها، ومن ثمة قالت إخواننا: «يكون كل مرتبة من الوجود دورية أي: ما منه وما فيه وما إليه فيه واحد، وذلك كما قال عزّ من قائل: «ألا إنّ بكلّ شيء محيط»<sup>٤</sup>، «بيل را ياد آمد از هندوستان»، فلنرجع

١. م. و. د. كلمت.

٢. ح. شابهت.

٣. قارن: قرّة العيون، ص ٣٦٧ وفيه: وعنه دعت.

٤. سورة فصلت، الآية ٥٤.



إلى ما كنا فيه.

### إكمال في التكملة

#### [الشمس تستمد من النور المحمدي]

فمن هاهنا قالت أساطين الحكمة وسلاطين ملك العلم والمعرفة ما محصّله: أن الشمس تستمد من ذات الركن الأيمن الأعلى والنور الأبيض المحمدي، المعبر عنه بالباء المفسر<sup>١</sup> بالباء، وهو: العقل الكلي، والقلم الأعلى، والروح القدس الأعلى. وتمد زحل وفلكه / ب ٣٦، ومنزلة زحل من ذلك العقل الكلي والنور المحمدي منزلة التعقّلات الكلية والصّور العقلية، ومن هنا صار كوكب أمير المؤمنين ﷺ وكوكب الآخرة، فهو أسعد الكواكب الستة، وهي تستمد من صفة ذلك الركن والنور الأبيض المحمدي. وتمد القمر بفلكه، وهو فلك الحياة. والمراد من الصّفة هاهنا هو شعاع ذات النور وفعله وفضله الفائض عنه.

وهم؛ فإن هنا لمحل<sup>٢</sup> وهم

#### [في استمداد الشمس من الأركان]

ولا يبعد أن يراد من صفة النور الأبيض والركن الأيمن الأعلى من العرش النور الأصفر الذي منزلته من ذلك النور الأبيض - كما مرّ بيانه منا<sup>٣</sup> - منزلة الإرادة ومنزلة العلم التفصيلي الفائض عن الإجمالي منه، وبالجملة منزلة الصّفة والفعل من ذات الموصوف القائم به قيام صدور. وقد علمت مراراً أن النور الأصفر من تلك الأنوار والأركان العرشية إنما هو روح كلية العالم الجسماني الذي به<sup>٤</sup> حياته واستكمالاته، والقمر بفلكه أيضاً كما مرّ ملك حياة سد العالم ومدارها، كما تقرّر في محلّه. والقريئة الدالة على هذا الإحتمال

١. م. + عنه.

٢. ح: محل.

٣. م. - منا.

٤. ح: هو.

والمؤيد له هو عدم تعرّض أولئك الأساطين هاهنا، أي في مقام كَيْفِيَّةِ استمدادات الشَّمس من الأركان وإمداداتها لسائر الكواكب السَّيَّارة بأفلاكها لهذا الرُّكن الأصفر المسمّى بالزُّوج وبالعالم اللطائف والدقائق الجبروتية على حدة، مع كون هذا الرُّكن المعظم أعظم وأجلّ تأثيراً وأكثر مدخلاً في انصلاح نظام العالم من الركنين الأخيرين التاليين التابعين الخادمين له.

وحصرهم ظاهراً أمر هذا الاستمداد الشمسي في استمدادها / الف ٣٧ / أولاً من ذلك الرُّكن الأبيض الأقدم ذاتاً وصفةً وثانياً - كما سيأتي من الرُّكن الأخضر - وثالثاً من الرُّكن الأحمر كذلك - أي ذاتاً وصفة - وعدم تعرّضهم صريحاً لهذا الرُّكن الأجلّ الأعظم كأنه صريح في الاحتمال الذي أظهرنا؛ فإنّ هذا الرُّكن العلويّ من جهة شدة اتصاله وارتباطه بالرُّكن المحمّدي - بل من جهة اتحاده به بدليل «أنفسنا» حيث استدلّ واحتجّ به حضرة الرضا عليه السلام على المأمون الغير المرضي - لا ينبغي أن يستثنى حكمه من حكم ذلك الرُّكن النبويّ، ويتعرّض له على حدة كالتعرّض للركنين الأخيرين، وإن كان كلّ منهما أيضاً من مقامات النور العلويّ، ولكن انفصالهما بوقوع الواسطة الفاصلة بينهما وبين الرُّكن البياضي كأنه يناسب التعرّض الاستقلالي؛ كيف لا؟! وقد يعبر عن الأخيرين في عرف طائفة من العرفاء بالرُّكنين الظلمانيين، ويعبر عن الأولين بالتورين النورانيين إشارةً إلى قرب الأخيرين من أفق غرب الظلمات وبعدهما من أفق شرق شمس الحقيقة الذي يعبر عنه بالحقيقة المحمّدية البيضاء والاسم الذي أشرقت به السماوات العلى والأرضون السفلى، وهو مشرق المشارق عندنا، وكون التور الأصفر برزخاً بين عالم حقائق الأنوار الجبروتية الأيمنية وعالم الأنوار الصورية الملكوّية الأيسرية - غالباً لطافته وروحانيته ومعنويته على إضافته وارتباطه بعالم الصّورة والجسمانية - يؤيد ما احتملنا وعلّنا، وبالجملة:

علي را قدر، پیغمبر شناسد      كه هر كس خویش را بهتر شناسد

تكفيه<sup>١</sup> الإشارة. هندي زاده آزاده ای<sup>٢</sup> گفت و دُر سفت / ب ٣٧ /:

١. ح: و أحد وجهی؛ م: بکفیه.

٢. م: هندي زاده ای.

چون که هر وصف محمد با علي است گر بگويي يا محمد، يا علي است  
وأما قصة احتجاجه ﷺ على اللجوج الذي أدخل إلى أرض اللجاج والاعوجاج،  
فهو أن المأمون لما سأله ﷺ قال: وما الدليل على خلافة جدك؟

قال ﷺ: بدليل «أنفسنا».

فقال المأمون: لولا «نساءنا».

فقال ﷺ: لولا «أبناءنا».

فبقي المأمون محجوجاً مغلوباً مقطوعاً<sup>١</sup> نفسه مقلوباً عليه حجته؛ «الحمد لله الذي  
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله»<sup>٢</sup>.

ولنرجع إلى إتمام إكمالنا: وهي - أي هذه الشمس - تستمد من ذات<sup>٣</sup> النور  
الأخضر والرّكن الأيسر الأعلى، وهو عالم لوح الصور القدر وعالم الذرّ الذي هو  
بعينها عالم الصور الذي ينفخ فيه نفحات<sup>٤</sup> الأرواح في قوالب الصور يوم ينفخ في  
الصور، أعلاه ضيق وأسفله واسع، يحتمل حشر تمام عالم<sup>٥</sup> الصور التي لا حد لها ولا  
نهاية، «فانأهم بالساهرة»<sup>٦</sup>.

وتمدّ المشتري بفلكه الذي هو فلك العلم النازل من عالم العند عالم الخزائن  
إليه، ثم ينزل منه - وهو أيضاً منزل<sup>٧</sup> من الخزائن - على كلّ من يصلح لأن ينزل عليه  
والإفاضة من لدنه، والتفاوت بين هذه الخزينة والخزائن التي فوقها وينزل منها إليها  
إنما هو تفاوت الصورة والمعنى، ومن هنا يعلم سرّ التفاوت بين هذه الخزينة الزحليّة  
التي هي فوقها - كما أشرنا قبيل هذا - من كون فلك زحل فلك العقل والتعلّلات، وهذا  
بعينه هو وجه التفاوت بين التّصوّر الخيالي وبين التّصوّر العقلي؛ فإنّ الخيال من عالم

١. ح: متطوّعاً.

٢. سورة الأعراف، الآية ٤٣.

٣. م: ذلك.

٤. ح: نفحات.

٥. ح: - عالم.

٦. سورة النازعات، الآية ١٤.

٧. م: هو منزل أيضاً.

الصُّور، والعقل من عالم المعاني، وطريق نزول / الف ٣٨ / الوحي هو أن يتمثل المعاني والأرواح، ويتصوّر بالصور والأشباح، وهذا هو روح معنى التنزيل والتنزل عند الله، وهي تستمدّ من صفة ذلك النور الأخضر والدرّة الخضراء. ومنها اخضرت الخضرة، سيّما خضرة روضة العلم بأحوال الأشياء.

وتمدّ عطارد بفلكه، وهو فلك القلم والرقم، منزلته من فلك المشتري منزلة كاتب الوحي، وبعبارة أخرى منزلة الوزارة والاستيفاء، وبهما ينصلح نظام أمور العلماء والحكماء وكتّاب دفاتر علومهما بمعونة من زحل بفلكه الذي هو رئيس العقلاء وشيخ الحكماء، وهي تستمدّ من ذلك الركن الأيسر الأسفل والنور الأحمر والدرّة الحمراء التي احمرّت منها الحمرة، سيّما حمرة الورد الأحمر الذي هو تمثّل روح الرائحة المحمدية المعطرّة لكلّيّة روضات الآخرة والأولى، الذاهبة بقلوب عشاقها، وهي درّة تاج الشوكة والسّطوة وقهرمان ملكوت العزة والرئاسة.

وتمدّ المريخ بفلكه الذي هو فلك قهرمان الأوهام والسّطوة والشوكة، وهو كوكب طور سيناء، فلما تجلّى للجبل جعله دكاً<sup>٢</sup>، وهو - أي<sup>٣</sup> ذلك التجلي - طور من أطوار ونور من أنوار قهرمان سلطان الدّين أمير المؤمنين ﷺ صاحب السّيف والقلم في العاجل، ويده لواء الحمد<sup>٥</sup> والفتح والنّصر والظفر في الآجل، وبيده حلّ جلّ المشكلات وقلّها، ﴿وهو القاهر فوق عباده﴾<sup>٦</sup>.

وهذا النور المنظور إنّما هو تلك الدرّة الحمراء المسماة بالطبيعة الكلّيّة / ب ٣٨ / التي هي القوة القاهرة المتصرفة في مواد كلية العالم الأكبر<sup>٧</sup> بالقضاء والامضاء، المسماة في الشريعة المقدّسة - كما في الآثار الماثورة - بيد الله الباسطة، وقد يعبر عنها

١. ح : ذات .

٢. اقتباس من كريمة الأعراف، الآية ١٤٣ .

٣. ح : - أي .

٤. م : - و .

٥. راجع : احقاق الحق، ج ٤ ص ٩٩ وج ٥، ص ٧٥ وج ١٦ ص ٥١٥ .

٦. سورة الأنعام، الآية ١٨ .

٧. ح : الكبير .

فيها بيد الله العليا، وهي قدرة الله تعالى القاهرة<sup>١</sup> الفائقة<sup>٢</sup> في عرف خاصة الخاصة، وهي تستمد من صفة تلك الدرّة الحمراء.

وتمدّ الزهرة بفلكها الذي هو فلك العيش والعشرة. قال ﷺ الوارثين لكمالها: لا عيش إلا عيش الآخرة<sup>٣</sup> وهي - أي كوكب الزهرة - مجلة الفاطمية الزهراء في عرفنا عرف إخوان الصفا، ومنزلة الفاطمية الزهراء من المحمدية البيضاء منزلة الصفة من الموصوف بها قال ﷺ: فاطمة بضعة مني، فمن آذاها [فقد] آذاني، ومن آذاني، [فقد] آذى الله جل وعلا.<sup>٤</sup>

### إكمال بعد إكمال

#### [الاستمداي يحصل في محل قابل]

وظاهر أنّ كلّ استمداد من هذه الاستمدادات<sup>٥</sup> أي الشمس المترتبة المتفرعة عنها الإمدادات الستة المذكورة من تلك الأركان والأنوار الموصوفة - لا يتصور إلا بواسطة استمداد الشمس من فلكي العرش والكرسي اللذين وجودهما هو الوجود الثاني للعقل الكلّ المحمّدي، ونفس الكل<sup>٦</sup> العلوية كما مرّ؛ والاستفاضة والاستمداد من الأرواح الكلية الإلهية تلزمهما الاستفاضة والاستمداد من أجسادها وأشباحها التي هي خلفاؤها في الإمداد والإفاضة بتفاوت ما بين الخلفاء والمستخلف عنها؛ فإنّ إمداد الخلفاء الجسمانية إعداد وإصلاح للمادة والعلة الإعدادية، فهي<sup>٧</sup> المصباح للمادة القابلة والقوة الهيولانية، وأما إمداد الأب والأخ / الف ٣٩ / الكلية الإلهية فهو الإيجاد والإفاضة وإيجاب العلة الفيّاضة.

ومن هنا<sup>٨</sup> وجب ولزم تقدّم خلقة العرش والكرسي اللذين هما الوجود الثاني

١. ح - القاهرة.

٢. ح: الفائقة.

٣. راجع: المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي، ج ٤، ص ٤٤٩.

٤. راجع: إحقاق الحق، ج ٩، ص ١٩٨، ج ١٠، ص ١٨٧، ج ١٩، ص ٧٥ بمصادر عديدة.

٥. ح: الاستمداد.

٦. م: الكلية.

٧. ح: هي.

٨. ح: هامنا.

والتطور والتصور الجسماني لذلك العقل الكلي ولتلك النفس الكلية الإلهية - كما مر - على خلقة السماوات السبع والأرضين السبع كما أسلفنا، فالشمس تستمد من الركنين الأيمنين ومن الركنين الأيسرين بتوسط استمداها من العرش والكرسي الخليفتين، فمن حيث روحانيتها تستفيض<sup>١</sup> من روحانيتها، ومن جهة جسمانيتها تستفيد من جسمانيتها.

والشمس - كما مر - منزلة وجودها في وسط أفلاك الستة منزلة القلب، ومنزلة وجود فلکها فيه منزلة الصدر في هيكل مجموعة السماوات السبع، فهي من هنا يكون خليفة العرش الذي منزلته في العالم الأكبر منزلة القلب، وفلكها يكون خليفة الكرسي الذي منزلته فيه منزلة الصدر.

ومن هنا أيضاً يتوجه لزوم كون استمداها في إمداداتها للسيارات الستة من الأنوار والأركان الأربعة بتوسط استمداها منهما؛ وذلك لأن الاستخلاف والخلافة لا يتصلان ولا يستتمان إلا بالإمداد والاستمداد. فمن هاهنا يتوجه الجمع بين كون الفلك العرشي وجوداً ثانياً للعقل المحمدي الكلي وبين كون هذه الشمس أيضاً وجوداً ثانياً وتمثلاً جسدياً لذلك النور المسمى بروح القدس الأعلى ومصباح مصابيح الهدى.

وكذلك الشأن في باب كون الكرسي الذي هو مستخلف فلك الشمس وجوداً ثانياً لنفس الكل وروح / ب / ٣٩ / القدس الأدنى مصباح مصابيح الدجى، وكون خليفة أيضاً وجوداً ثانياً لها، وكأن هذا الوجه ألصق وأولى وأصدق وأوفى مما وجه بعض من إخواننا كون وجود هذه الشمس وجوداً ثانياً لشمس الضحى شمس حقيقة المحمدية البيضاء؛ من أنه لما كان العقل الكلي المحمدي المصباحي علة لأوائل وجودات حقائق الأشياء كلها أي في صدر إيجادها - كما قال قبلة العارفين عليه السلام في حديث كميل بن زياد : «والعقل وسط الكل» كما مر وفي حديث الأعرابي : العقل جوهر دزآك محيط بالأشياء من جميع جهاتها، عارف بالشيء قبل كونه فهو علة الموجودات ونهاية المطالب<sup>٢</sup>.

١ م و ح : يستفيض.

٢ - شرح الأسماء الحسنى، ج ٢، ص ٢٦.

وكان لهذه الشمس أيضاً مدخلاً كلياً فيها، لكن في ثوانيتها التي هي هذه الموجودات<sup>١</sup> الملكيّة الشهادية وصفت هذه الشمس ولقبت<sup>٢</sup> في عرفهم وجوداً ثانياً لتلك الشمس المحمدية حقيقة حقائق الأشياء وعلتها، ومحصلة - حسب ما قرروه في زبرهم هاهنا - هو: أنه لما كان العقل الأول علة لأوائل وجودات الأشياء وكانت<sup>٣</sup> الشمس علة لثوانيتها، سميت الشمس بالوجود الثاني للعقل، وقد حزرناه وأسناله وعللنا بوجه أوفى كما ترى وتشاهد من تقريرنا هذا. ومع هذا لا يكون وجههم هذا دالاً على كونها حقيقة وجوداً ثانياً لذلك العقل الكلّي، بل إنما يجري وجههم هذا على مجرى التوسع والتجوز فيه على عكس وجهنا كما لا يخفى.

ومع هذا يتوجه على وجههم هذا مناقشة الف ٤٠/أخرى؛ حيث لا يكون مدخلية الشمس في ثواني وجودات الأشياء وعليتها لها عامة تامة شاملة لتمام الأشياء كلها؛ لمكان فلك العرش وفلك الكرسي بكواكبه وثوابته وثواقبه اللذين لهما عليّة ومدخلية تامة لوجود هذه الشمس - كما بينا وحققنا - من جهة تحقّق رابطة الاستخلاف والخلافة فيما بينهما، بعلاوة سريان سرّ تقدمهما<sup>٤</sup> وعليتهما في كليّة السماوات السبع والسيارات السبعة وما فيها وما بعدها وتحتها من الأرضين السبع وما يتعلّق بها.

### وهم وفهم

#### [في تعيّنات العقل الكلّي]

ولو حمل ووجه كلامهم هذا بضرب من التكلف<sup>٥</sup> والعناية على وجه يلزم منه كون بناء وجههم أيضاً جارياً على مجرى الحقيقة، يلزم أن يكون لعين واحدة شخصية وجودان ثانويان متباينان، ويلزم من هنا كون شخص واحد بعينه شخصان

١. ح: الوجودات.

٢. ح: لقيت.

٣. م: فكانت.

٤. ح: تقديمهما.

٥. م: ح: التكلف.

وهو كما ترى .

وأما سرّ اللزوم : فلأنّ وجود فلك العرش يكون وجوداً ثانياً وجسمانياً لذلك العقل الكلّي حقيقة اتفاقاً، فلو كان وجود هذه الشمس الأفاقية حقيقة وجوداً ثانياً وجسمانياً له يلزم ما أُلزمتنا، ووجههم هذا لا يقوم ولا يفي بدفع هذا كما لا يخفى، بخلاف ما وجّهنا به، فإنّه يكون أحد الوجودين الثانويين أصلاً مستخلفاً، والثاني فرعاً وخليفة له؛ فافهم فإنّه لطيف شريف جداً .

### تكملة تفريعية فيه تذكرة وتبصرة

#### [في معرفة أرض الشهوة]

فإذا تحققت وأذعنت ووعيت وأيقنت وأمنت وتلقيت بجميع ما تلوت عليك من الآيات وألقيت إليك من التبينات، فاستمع لما يتلى عليك ب/ ٤٠ / وتلقى إليك من نتائجها وثمراتها التي تتفرع عنها في باب المقابلة والمحاذاة على حسب ما أسسنا وأصلنا بمزيد ما بيننا وأسلمنا بيانه من أساس السلف الصالح وسيرتهم العادلة في باب المحاذاة والمقابلة .

فاعلم أنّ هذه الأرض وعالمها بما هي أرض الكبر والتكبر في دائرة الجهل والظلمة تحاذي وتقابل السماء الرابعة، واستمدادات شمسها من الأركان والأنوار العرشية الثلاثة ذاتاً وصفةً، وإمداداتها للسيارات الستة بأفلاكها في استمدادات قوتها المتصرفّة من الأركان والظلمات الجهلية الفرشية الثلاث ذاتاً وصفةً، وإمداداتها للقوى الظلمانية الستّ الباقية بمداراتها وكراتها، وأكرها السفلية المقابلة المضادة لتلك الأفلاك وأكر العلوية حذو النعل بالنعل والقذّ بالقذّ، وهذا هو على حسب ما أسسنا خاصّة، فتذكّر .

وأما على ما أسسه وفصله السلف الصالح كما سلف نقله منا: فأرض الشهوة في دائرة الظلمة تحاذي وتقابل وتضادّ السماء الرابعة، واستمداداتها من الأركان الجهلية وأصول الظلمات الفرشية، وإمداداتها لسائر الأرضين الستّ، وقوتها المتصرفرة تقابل



وتضاداً استمدادات الشمس من الأركان العرشية، وإمداداتها لبواقي السيارات الستة حذو القذِّ بالقذِّ كما يظهر بالمراجعة.

ولعلَّ مقابلةً هذه الأرض وعالمها بما هي أرض الكبر والتكبر السبعي الأَسدي - من جهة كون الحيوان السبعي الأَسدي سلطان السباع / الف ٤١ / وكون البرج الأَسدي برج النير الأعظم الَّذي هو سلطان ملك السماوات والأرضين و سلطان سلاطين السيارات - ومضادَّتها بقوّتها السليطة الناشزة القهرية للسماء الرابعة وللشمس التي هي كوكب السلاطين حسب ما اعتبرنا وقرّرنا: أنسب بالمقام، وأولى في العبارة والاعتبار، وألصق وأطبق بمساق.

فقام هذا الحديث الزخار المتلاطم تياره الَّذي كُنَّا بصدد شرحه - لمكان قوله ﷺ فيه: « إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضُ بِمَنْ عَلَيْهَا <sup>١</sup> يَجْرِي عَلَى مَجْرَى أَسَاسِ أَسْهٍ أَوْلَتْكَ الْأَجَلَةَ الْمَاضُونَ وَاتَّبَعَهُمُ الْآخَرُونَ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَوْلَى الْفَضْلِ وَالنَّهْيِ . وَبِنَاءِ أَسِّ أَسَاسِهِمْ إِنَّمَا يَبْتَنِي عَلَى مَعْنَى الْأَرْضِ الْغَيْرِ الْمَعْرُوفَةِ الَّذِي مَرَجَعُهُ: الْمَهِيَةِ السَّجِينِيَّةِ، وَالْعَيْنِ الْجَهْلِيَّةِ، وَالْمَادَّةِ الظَّلْمَانِيَّةِ الْمَهْيَأَةُ لِأَنْ يُتَصَوَّرَ بِالْصُّورِ الْمُتَنَوِّعَةِ لِأَجْنَاسِ الْجَهْلِ وَأَنْوَاعِ الظَّلْمَةِ.

وأما بناء هذا الحديث الشريف الصعب المستصعب اللطيف - كما أشرنا إليه قبيل هذا - إنما يبتني على اعتبار هذه الأرض <sup>٢</sup> المعروفة بين الخاصة والعامة؛ لمكان تصريحه ﷺ لزَيْنِبِ الْعَطَّارَةِ بِأَنَّ « هَذِهِ الْأَرْضُ بِمَنْ عَلَيْهَا عِنْدَ الَّتِي تَحْتَهَا » الْحَدِيثِ مِنْ أَجَلَّةٍ وَجَوْهٍ، وَالصَّعُوبَةُ وَالِاسْتِصْعَابُ فِي حَدِّ عَقْدِ هَذَا الْحَدِيثِ هُوَ تَصْرِيحُهُ ﷺ هَذَا الَّذِي يَأْبَى وَيَمْتَنَعُ كُلَّ الْإِبَاءِ وَتَمَامِ الْاِمْتِنَاعِ عَنِ ابْتِنَاءِ حَلِّهِ عَلَى الْمَسْلُوكِ الْمَشْهُورِ الْمَعْرُوفِ بَيْنَ الْقَوْمِ فِي شَرْحِ التَّقَابُلِ بَيْنَ الْعَقْلِ بِجُنُودِهِ وَبَيْنَ الْجَهْلِ بِجُنُودِهِ كَمَا نَقَلْنَا عَنْهُمْ بِمَزِيدِ عَنَايَاتٍ وَتَصَرُّفَاتٍ مَبْنِيَّةٍ مَنَابِسَةٍ لِمَشْرَبِهِمْ هَاهُنَا / ب ٤١ /، وَهَذَا هُوَ مِنْ الْبَوَاعِثِ الْكَلِيَّةِ الَّتِي بَعَثْتَنَا عَلَى صَرْفِ عَنَانِ الْبَيَانِ لِمَعَانِي هَذَا الْحَدِيثِ الْبَالِغِ جَدًّا فِي اسْتِصْعَابِ الْمَثَالِ <sup>٣</sup> وَصُعُوبَةِ حَلِّ عَقْدِ الْإِشْكَالِ عَنِ تَمَامِ رِعَايَةِ طَبَاقِ مَسْلُوكِهِمْ مِنْ

١. ح. + وما.

٢. ح. - الأرض.

٣. م. المثال.

دون ضرب من التصرف والانصراف، ومن تلك البواعث الكلية المهمة المعظمة التي أعجزت أساطين الحكمة وسلاطين ملك العلم والمعرفة في حل عقدها ومنعتهم عن الوصول إلى نيل محلها - كما اعترف بالعجز العلامة الفهامة قطب الأقطاب والمرجع والمآب بين سلاك الطريقة وطلاب الحقيقة، والمسلم بين المحققين من علماء الشريعة، العارف العلامة القاساني<sup>١</sup>، صاحب الوافي فيه ما سيأتي بعيد هذا - الذي يستحيل حلّه، ويمتنع نيل محلّه على مشربهم، ولا يمكن أن ينحلّ ما فيه على مدارك مكسبهم ومشاعر مكتبهم.

### نقل مقال لتحقيق حال

#### [فيما قاله المحقق الأحساني في معرفة الأرض]

قال العارف المعاصر مجموعة المناقب والمفاخر، المؤيد المولوي الشيخ أحمد الأحساني - دامت بركات فضائله - في بعض رسائله الذي هو جواب<sup>٢</sup> سؤال من سأله: «ما معنى الرواية الدالة على أنّ بين كل سماءين أرض وليس تحتنا إلا أرض واحدة؟ وما تفصيل السبع؟ وما جبال البرد والثور والحوت وفلوسها والصخرة؟»:

أقول: اعلم أنّ العلماء تكلموا فهم ذلك كثيراً، وغاية ما قالوا فيه: أنّ المراد بهذه الأرضين هي محدّب الفلك الأسفل بالنسبة إلى مقرّ الأعلى، فيكون المراد من السّت محدّب السماء الدنيا إلى السماء السادسة؛ ليكون مقرّ السابعة سماء لها، ولا يكون محدّب السماء السابعة أرضاً<sup>٣</sup> لعدم وجود سماء من السبع فوقها / الف ٤٢ / فليست<sup>٤</sup> أيضاً، وهذه الأرض التي نحن عليها هي السابعة السفلى، وإنّما كانت واحدة مع أنها سبع؛ لملاصقة بعضها لبعض، فهي بهذا المعنى واحدة؛ هذا نهاية ما احتملوا في الحديث الشريف.

والذي عندي غير هذا، وإنّما المراد: أرض النفوس والسموات، سماوات العقول، وكون كلّ سماء محبوبكة<sup>٥</sup> على أرضها أنّها في مقابلتها، وأنّ ارتفاع كل سماء بنسبة انخفاض أرضه؛ فسما الحياة التي هي سماء الدنيا محبوبكة على أرض النفوس التي هي تحتنا، وسما الفكر

١. م: القاساني.

٢. ح: جوابه عن.

٣. ح: أيضاً.

٤. أي أرضاً ومنه الله.

٥. المحبوبة: المحكمة.

محبوكة على أرض العادات ، وسماء الخيال محبوكة على أرض الطبع ، وسماء الوجود الثاني محبوكة على أرض الشهوة ، وسماء الوهم محبوكة على أرض الطفيان ، وسماء العلم محبوكة على أرض الإلحاد ، وسماء العقل محبوكة على أرض الشقاوة ، وهي المشار إليها في حديث زينب العظيمة وحباية الوالدة؛ فقد ذكر عليه السلام أن الأرض الأولى في الأرض الثانية كحلقة ملقاة في فلاة قتي، والأولى والثانية على الأرض الثالثة كالحلقة الملقاة في فلاة قتي، وهكذا، ولو أراد بها الأرضين المعروفة لما حكم بأن الدنيا أصغر من التي تحتها هذه النسبة، لأن الأرضين الجسمية على العكس، فافهم.

### [في معرفة جبال البرد]

وأما جبال البرد فالمعروف<sup>٢</sup> عند الحكماء: البرد إنما يكون إذا وصل البخار الصاعد بحرارة الشمس إلى الطبقة الزمهريرية<sup>٣</sup> انقعد برداً، ولكن الشارع عليه السلام أخبر بأنها جبال وراء السماء<sup>٤</sup> السابعة، وأن السماوات السبع على جبال البرد كالحلقة الملقاة في فلاة قتي، والمحسوس أن ليس تمَّ جبال. والذي فهمت: أن السماء السابعة باردة يابسة، وأن المراد بها خارج المركز / ب ٤٢ / لرحل، وأن المتممين في ذلك الفلك بطبيعته كما كان كل متمم بالنسبة إلى خارج مركزه؛ لأن المثلثات من نوع أفلأها، إلا أن مثل زحل شديد اليبوسة والبرودة، وهو علّة جمود الماء، ومنه تستمد الطبيعة الزمهريرية، وهي جبال البرد أي<sup>٥</sup> التي تحدث عنه في السحب والزمهريرية جبال البرد أو أصل ذلك، أو أن تلك القوى المجمدة جبال معنوية، فافهم.

### [في معرفة الثور]

وأما الثور فإنه مقابل فلك البروج، وهو للإنسان السفلي المعبر عنه بدائرة الجهل صدر أي نفس، ونكرها هي الحوت المقابلة للعقل المشابهة له، وفلوسه جهاته التي يختص كل فلس منها بأرض من الأرضين المذكورة سابقاً وبكل منها، فكل فلس نفس لتلك الحصّة المختصة<sup>٦</sup> به. والصخرة هي سجين في مقابلة عليين في دائرة العقل، وسجين في دائرة

١. كأنه أراد من الدنيا سماء الدنيا؛ بقرينة ما سبق «منه عليه السلام».

٢. م: المعروف.

٣. م: الزمهريرية - ح: الزمهريرية.

٤. م: - السماء.

٥. م: - أي.

٦. أقول: كتاب كل فاجر لوح قلبه ونفسه. كفى بنفسك اليهم (؟) حسيباً عليك، ومرادهم من أرض الجنة المسماة

الجهل كتاب الفجّار ، وهي طينة خيال<sup>١</sup> ، وهي أرض أهل النار ، كما أنّ عليين أرض أهل الجنة . فافهم ، انتهى مقاله زيد إفضاله .

### تحقيق فيه إلى المنزلة بين المنزلتين طريق

[في الردّ على ما قاله الأحسائي]

أقول:<sup>٢</sup> أمّا قول أجلة<sup>٣</sup> العلماء الذي نقله - زيد فضله - فهو كما قال ، وهو كما ترى لا يسمن ولا يغني من جوع: لا هنا لك ، أي في ما قالوا في حلّه ، ولا هاهنا أي فيما كتنا فيه ؛ فإنّه لا شأن ولا محلّ له يُعتنى به بذلك النوع من الاعتناء الصّادر عن معادن الوحي والتنزيل عليهم أكمل تسليماته تعالى . وأمّا مقاله - زيد إفضاله - وإن بلغ حداً من الشأن العالي ، ومنزلاً من المحلّ المعلّى كما لا يخفى ، ففيه نوع تقصير في البلوغ والبلاغ ، كأنه غير مختف على أولى الفضل والنهي ؛ وذلك من وجوه / الف ٤٣ / ستقف عليها . فليعلم أنّ لزوم إبقاء ظاهر الشريعة وظاهر<sup>٤</sup> الكتاب والسنة على حالهما إنّما هو ضابطة موروثه من علماء الورثة الذين هم الرّاسخون في العلم ، وهذه الضابطة إنّما هي المنزلة بين المنزلتين المسماة في لسان إخواننا بالجمع بين الطرفين المتقابلين المتضادين من جهة واحدة ؛ كتحصّل التنزيه في عين التشبيه وبالعكس ، وتحقيق البطون في عين الظهور وبالعكس ؛ وفيه سرّ قوله سبحانه : ﴿وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم﴾<sup>٥</sup> .

وأما إخراج متشابهات<sup>٦</sup> الكتاب والسنة<sup>٧</sup> وسائر الآثار المأثورة من ظاهرها

«دعّاء عليّين» ماهية الطاعة التي هي مجلّة الرحمة المكنونة والرحيمية ، ومرآة العلوية العليا ... (٩) ، ومن أرض النار المسماة «دعّاء سجّين» ماهية المعصية التي هي مظهر غضب الجبار على فاعلها . «منه أعلى الله مقامه» .

١ . ح : خيال .

٢ . م : + و .

٣ . ح : الأجلة .

٤ . م : وح : ظهر .

٥ . م : لا .

٦ . سورة آل عمران ، الآية ٧ .

٧ . م : وح : مشابهات .

٨ . ح : - والسنة .

وصورتها إلى باطن ما ومعنى من المعاني الباطنية، وكسر الظاهر وطرحه بالكلية، فهو ليس من الطريقة الوسطى التي هي طريقة الأنبياء والأولياء والأوصياء عليهم السلام، وليس فيه رائحة من الزسوخ في العلم أصلاً؛ فإن علامة استقامة الباطن - كما تقرّر في محلّه<sup>١</sup> - طباقه وتوافقه وتطابقه مع الظاهر وإفصاؤه بقاء الظاهر على حاله، واجتماعهما في الصّدق من جهة واحدة؛ كما في الرجبيّة الخارجة من الناحية المقدّسة: يا باطناً في ظهوره، وظاهراً في بطونه.<sup>٢</sup>

وفي المعاني قال النبي ﷺ:

يا عليّ، التوحيد ظاهره في باطنه، وباطنه في ظاهره، موصوف لا يرى باطنه، موجود لا يخفى، يطلب بكلّ مكان، ولم يخل عنه مكان طرفه عين حاضر غير محدود، وغائب غير مفقود.<sup>٣</sup> وفي الآثار المأثورة: يا من خفي من فرط ظهوره.<sup>٤</sup>

وبالجملة فالباطن الذي يكسر الظاهر ولا يجمعه ويطرّحه / ب ٤٣ / ولا يطابقه فهو خارج عن الطريقة الوسطى، والاستقامة على سبيل الاستواء، بل وفي بعض الصّور يكاد ينجزّ إلى طريقة الملاحدة الباطنية الكاسرين الطارحين لظاهر<sup>٥</sup> الشريعة الذي هو باب الأبواب في باب السعادة، ومفتاح مفاتيح<sup>٦</sup> خزائن العلم والمعرفة.

وهم يستندون في زيد فهم هذه إلى ما قال به طائفة من المحقّقين أولي البصائر النافذة: «خذ اللباب واطرح القشور» ولم يتفطنوا بمرموز كلامهم، وكون مرادهم من طرح القشور الطرح في القصد والطلب، وعدم جعل القشور مقصداً ومنزلاً يقصر في السلوك عليه ويُجعل مطلباً يسكن لديه. ينبغي لأهل السلوك من الخلق إلى الحقّ أن يتخذوها أبواباً وطرقاً ومسالك إلى الحقيقة التي هي حقّ السعادة والسعادة الحقيقية

١. م. وح: + أي.

٢. راجع: بحار الأنوار، ج ٩٨، ص ٣٩٣.

٣. معاني الأخيار، ص ١٠٠.

٤. شرح الأسماء الحسنى، ج ١، ص ١٦٥ و ج ٢، ص ٩٦.

٥. م. وح: لظهور.

٦. م. مفاتيح.

الحقّة بتفاوت درجاتها، و<sup>١</sup> إلى هذا الرمز المرموز بأولون قوله سبحانه: ﴿فاخلع نعليك إنك بالواد المقدس طوى﴾<sup>٢</sup> ويحملونه عليه ويسمّون مقصودهم المرموز بطرح الكونين، وهذا هو مراد المحقّق المحقّ من قوله: «المجاز قنطرة الحقيقة» بجعله وتنزيله كلّ كون من الدنيا والآخرة الحيوانية الجسمانية المسماة بالجنة - أي جنة أصحاب اليمين - منزلة المجاز والمعبر والصراط إلى عالم الحقيقة الحقّة، لا ما أبدعته ملاحظة الصّوفية من إباحة عشق المجاز المسمّى بعشق الأماردة في عرفهم المنكر، وقالوا خذلهم [الله] - بوجوبه فضلاً عن جوازه.

وبالجملّة فالقصر على الباطن البحث في المقامات الثلاثة وعوالمها / الف ٤٤ / -  
 أي العلم والحال والعمل - خارج عند إخواننا عن الطريقة الوسطى طريقة الأنبياء ﷺ،  
 فأما القصر منه - دامت بركات فضائله - في حل حديث زينب عطاره وغيره على حمل  
 الأرضين والسموات المقابلة لها على الأرضين الجهلانية النفسانية البشرية المعنوية  
 وعلى السموات المعنوية سماوات العقول الإنسانية المضادة للنفوس الأماردة  
 والبهيمية والسبعية والشيطانية النكراية البشرية - من دون أن يحتمل ويحمل على  
 المعنى الجامع بين المعنى والصورة، وبين السرّ والعلن والباطن والظاهر، وبين الرّوح  
 والجسد والقشر واللب، إلى غير ذلك من الطرفين المتطابقين المتلازمين  
 المتصاحبين - فهو كما ترى تقصير خارج عن الطريقة الوسطى التي قد عبّر عنها وأخبر  
 في السنة الصدق والعصمة بأن: الحسنه بين السيئين<sup>٣</sup>.

وتقصير آخر منه - دامت بركات شمائله -<sup>٤</sup> تفريقه بين المتصاحبين<sup>٥</sup> المتلازمين  
 بتجويزه التفرقة بين المتعاقدين الفطريين المتناكحين تناكحاً فطرياً، والتناكح الفطري  
 - كما تقرّر في الفن الإلهي - وضع وعقد إلهي مستمرّ حله حرام أبداً.  
 وأما ثالث وجوه التقصيرات الذي هو عجيب غريب منه ومن أمثاله، فهو حمله

١. م: - و.

٢. سورة طه، الآية ١٢.

٣. جامع البيان، ج ١٩، ص ٢٩؛ تفسير القرطبي، ج ٦، ص ٢١.

٤. م: وح: + و.

٥. م: المتصاحبين.

- ولو احتمالاً - جبال البرد في حديث العطاره على كون المراد منه خارج المركز. لرحل إلى آخر ما قال في هذا الحمل. والحل:

أما أولاً: فلمنافة هذا الحمل منه حملهُ الأوّل الَّذي هو حمل الأرضين كليهً على أرض النفوس الأتارة البشرية / ب ٤٤ / - كما مرّ - وحمل السماوات على سماوات العقول الإنسانية المعروفة؛ فإنّ هذا الحمل لهو الحمل على المعنى الظهري الظاهري من معاني السماوات المعروفة بين العامة المتصورة<sup>١</sup> المشهودة<sup>٢</sup> المشهورة بين علماء الهيئة، ولا ربط له بسماوات العقول البشرية التي هي من عالم المعاني، ولا ربط لها بعالم الصّورة والشهادة.

وأما ثانياً: فهو أنّه لو كان المراد من جبال البرد التي قال في حقها: «إنّ تمام الأرضين بجميع ما هنّ عليه مع جميع السماوات السبع والبحر المكفوف الَّذي هو فوقهن عند جبال البرد كحلقة ملقاة في فلاة في خارج المركز لرحل» إلى آخر ما قال سلّمه [الله] - منها الَّذي يتضمّنه جميع السماوات السبع تضمّن الكلّ لجزئه الَّذي هو جزء من أجزاء التي لا يكاد يحصى -، كيف يمكن أن يستقيم هذه الإرادة مع ما قاله ﷺ في حديث العطاره في وصف تلك الجبال؟ ومن أين وأنى يتيسّر الجمع بين ما قال ﷺ فيها وبين ما حمل هو - سلّمه [الله] - عليه وفهم أراد منها؛ فإنّما البون بينهما لهو البون بين الأرض والسّماء، كما لا يخفى على أولى الفطرة من النهي.

### احتمال إهمال

#### [في معرفة جبال البرد]

ولعله - سلّمه [الله] - لم يراجع إلى ملاحظة خصوص مساق بيانه، ولم يتذكّر أيضاً تمام كلامه في هذا الحديث الَّذي يتضمّن كون جبال البرد وراء البحر المكفوف عن أهل الأرض وفوق ذلك البحر المكفوف الَّذي هو فوق السّماء السابعة ووراءها، بحيث يكون السّماء السابعة بجميع ما فيها من سائر السماوات والأرضين كلّها عند

١. ح: المصوّرة.

٢. م: - المشهودة.

البحر المكفوف كحلقة ملقاة في فلاة قي ، والبحر المكفوف بجملته ما فيها عند جبال البرد كذلك / الف ٤٥ / ، ويلزم على ما يحتمله - سلمه [الله] - كون جبال البرد خارجة عن السماوات السبع حساً ووضعاً حسياً وداخلةً فيها كذلك ، مع وجود الفصل بينهما بوجود البحر المكفوف فصلاً بينهما وضعاً وحساً ترتيباً مكانياً ، وهذا هو كما ترى .

### احتمال

وكانَ باعته الكلي على هذا الجمع هو كون طبيعة زحل بفلكه باردة يابسة وأنت تعلم أنه محتمل غير بعيد أن تكون علة تلك البرودة واليبوسة فيها هي رابطة في المعلولية والعلية التي متحققة بين زحل بفلكه وبين الركن البارد اليابس من الأركان الكرسوية الأربعة المستندة إليها أحوال السماوات السبع وكواكبها السيارة ، كما مرّت الإشارة إليها . ومن تلك الأركان الأربعة - على طريقتنا التي سيرد عليك منّا بيانها - يكون جبال البرد التي هي بطريقتنا يكون ذلك الركن البارد اليابس من فلك الكرسوي ؛ فإن على طريقتنا التي ستطلع على كيفيتها يكون البحر المكفوف وجبال البرد وحجب النور والهواء الذي تحار فيه القلوب كناية عن تلك الأركان الأربعة الكرسوية : ركن الخلق وركن الرزق وركن الحياة وركن الموت ؛ كما قدّمنا تمهيداً ، وهو احتمال مؤيد مشيد أركانه ببرهان العقل وسلطان النقل ، وسنرجع إليه بإذن الله تعالى بسُلطان مبین ، متوسلاً بحبل الله المتين ، وهو ولاية أمير المؤمنين قبله العارفين روعي له الفداء .

وأما رابع الوجوه : فهو ما مرّ منّا آنفاً في التعرض لمن تعرّض حل عقد هذا الحديث النبوي ﷺ المعروف بحديث زينب العطارة ، وجرى على مجرى سيرة السلف الصالح في بيان / ب ٤٥ / تقابل العقل والجهل ، ومقابلة دائرتيهما ، ومن المتعرّضين له بهذا المجرى هو ذلك المولى الأوحدي - زيد فضله ، ودام إفضاله - .

وقد قدّمنا في ما مرّ أنّ قوله ﷺ زينب العطارة : «إن هذه الأرض بمن عليها عند التي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قي ، تصريح منه بكون المراد من الأرض هاهنا الأرض المعروفة ؛ حيث قال ﷺ : «إن هذه الأرض» بالإشارة الحسيه بعلاوة قوله ﷺ «بمن عليها» فإنّه أيضاً قرينة واضحة كاشفة عن هذه الإرادة في فصيح من الكلام ، كما



لا يخفى شيء من ذلك على أولى الأفهام.

### عقد وحلّ

#### [في صفات الأرض وسرّ تعدّد الأرض]

وأما كون الأرض المعروفة التي هي تحتنا واحدة كما أورد في الرواية الأخرى وليست أرض أخرى تحت هذه الأرض المعروفة - كما يشهد له<sup>١</sup> تلك الرواية ويعضده كون الأركان الأمهاتية أربعة لا خامس لها - فحلّ عقده هو ما أسسنا وأصلنا وأحكمنا بنيانه وأتقنا برهانه بعون من مته - جلّ سلطانه - من كون أصول من<sup>٢</sup> مباني عمارة هذه الأرض المعروفة التي تحتنا - ونحن نعيش ونتعيش عليها - هن<sup>٣</sup> سبع خصال، هنّ أمراء جنود سلطان الشيطنة والنكرى وقهرمان الجهل والشقاوة، ويكون بينهم نوع ترتيب يكون<sup>٤</sup> بحسبه كلّ مرتبة منها دركة من دركات الهاوية الظلمانية المترتبة في الهويّ إلى أسفل السّافلين - المسمى بالدركة السفلى وبهاوية ما تحت الثرى - والمتفاوتة في القرب والبعد منها، ويكون لكلّ دركة تحتية مهيمنة وسلطنة لما هي فوقها، ويكون سرّ تعدّد الأرض المعروفة / الف ٤٦ / وسرّ اعتبارها طبقات سبع - كما قال تعالى: ﴿ومن الأرض مثلهنّ﴾<sup>٥</sup> هو تعدد تعلق عمارة هذه الأرض المعروفة الواحدة بكلّ من هؤلاء الأمراء السبعة، وبسلطانه وبقهرمانه في عالمنا هذا، ولقد أسلفنا نقل حديث قدسيّ محصّله أنّه سبحانه جعل معصية بني آدم سبب عمارة هذا العالم.

وبالجملة فهذا الذي أسسنا وأصلنا فيما قدّمنا هو وجه الجمع بين كون هذه الأرض المعروفة التي تحتنا ونكون نحن عليها واحدة، وبين كونها سبع أرضين كما مرّ، ومن هنا أيضاً قد جمعنا بين الظاهر والباطن<sup>٦</sup> وبين العلن والسرّ من دون القصر

١. ح - له.

٢. ح - من.

٣. ح - هنّ.

٤. م: ترتّب يكون.

٥. سورة الطلاق، الآية ١٢.

٦. ح: الباطن والظاهر.

على أحدهما وطرح الآخر .

### تكملة بعد تكملة

#### [في الكرسي وأركانه]

ومما يجب وينبغي أن يمهد ويعلم هاهنا أن لفلك<sup>١</sup> الكرسي - المعروف بفلك البروج و فلک الثوابت و بفلک المنازل - اعتبارات يكون له بكل اعتبار شأن ومنزلة و سلطان و مهيمنة : كاعتبار كونه كرسيًا من جهة شكله الجمعي و هيكله المجموعي ، و اعتبار كونه فلک البروج من جهة تضمّنه لاثني عشر برجًا كما هو المعروف ، و اعتبار كونه فلک المنازل من جهة تضمّنه لثمانية وعشرين<sup>٢</sup> صورة و منزلًا ؛ و هذه الوجوه الثلاثة من الاعتبار معروفة مشهورة ، و لكلّ من الوجهين و الاعتبارين الأخيرين أربعة وجوه من الاعتبار ، لكلّ منها مهيمنة و سلطان عند أولي الأيدي و الأبصار و هم أرباب البصائر و أصحاب الاستبصار : وجه منها ركن الخلق و وجه منها : ركن الرزق ؛ و وجه منها : ركن الحياة ؛ و وجه منها : ركن الموت ، و لكلّ منها روح قدسي إلهي موكل به ، و يتصرّف به في كلية العوالم العلوية و السفلية ، كلّها / ب ٤٦ / تصرّف الروح في الأمور بتوسط البدن ، فتفتن!

و بعبارة أخرى : ركن النار التي قال سبحانه في حق أهلها المتجلى بصورتها ﴿يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار﴾<sup>٣</sup> و ركن الماء الذي قال - جل شأنه - في حق مركزه المحيط بكل شيء : ﴿و[كان] عرشه على الماء﴾<sup>٤</sup> ، و ركن الهواء الذي قال - بهر برهانه - في حق روحه و ارتفاع مكانه ﴿ونفخت فيه من روحي﴾<sup>٥</sup> و ركن التراب الذي قال قهر<sup>٦</sup> سلطانه في علو شأنه : ﴿أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا﴾<sup>٧</sup> ، و قال ﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ

١. م. وح : الفلك .

٢. م. وح : عشرون .

٣. سورة النور ، الآية ٣٥ .

٤. سورة هود ، الآية ٧ .

٥. سورة الحجر ، الآية ٢٩ .

٦. م : قهرمان .

٧. سورة الأنبياء ، الآية ٣٠ .

صَبَأً ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقَاقًا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَنْبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدائقَ غَلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَيًّا<sup>١</sup> وَقَالَ الْكَافِرُ فِي حَسْرَةِ حَشْرِهِ مَعَهُ يَوْمَ الْحَسْرَةِ وَالتَّغَابُنِ «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تَرَابًا»<sup>٢</sup>.  
 وسلطان ركن الخلق والنار يسمّى جبرئيل، وسلطان ركن الرزق والماء يسمّى بميكائيل، وسلطان ركن الحياة والهواء يسمّى بإسرافيل، وسلطان ركن الموت والتراب يسمّى بعزرائيل. وأولئك السلاطين لكلّ منهم سلطنة ومهيمنة في كل عالم من العوالم الثلاثة الكلية: عالم الجبروت وعالم الملكوت وعالم الملك والشهادة.

### تفريع عرشي

#### [في تساوق أحكام الكرسي والعرش]

فكليّة ذلك الفلك المعظم المسمّى بالكرسيّ وفلك البروج وفلك المنازل بهيكله الجمعي يكون منزلته من سلطان أولئك السلاطين - وهو روحانية سلطان الموحدين قبله العارفين أمير المؤمنين ﷺ المسماة بالنفس الكلية وبذات الله العليا وبسائر الأسماء والألقاب التي تقدّم ذكرها - منزلة الهيكل والقالب والمجلاة. ومنزلة كلّ من أولئك السلاطين الأربعة من حضرة ذلك السلطان القهرمان ومن عتبة / الف ٤٧ / العليا منزلة أمير جيشه وجنوده، كلّ موكل ومنسوب تحته وجنوده من حضرته بتمشية مملكة من ممالك ذلك السلطان على سرّ الله ربّ العالمين، وأولئك السلاطين الأربعة بأعيانهم هم الأركان الأربعة العرشية السابق ذكرها.

وقد مرّ أنّ هذا العرش الأعظم الملكي منزلته من العقل الكلّي والقلم الأعلى المسمّى بالمحمدية البيضاء منزلة<sup>٣</sup> الهيكل والصورة والوجود الثاني، وقد قدّمنا لك يا أخا إخوان الصفاء - أنه لما كان كلّ صفة من صفات المحمدية البيضاء، وكل وصف من أوصافها العليا مع العلوية العليا - بل ومنزلة حضرة العلوية من حضرة المحمدية منزلة الصفة من الموصوف بها - كأنّ الرابطة الاتحادية بينهما، كما قال الشاعر<sup>٤</sup> من

١. سورة عبس، الآيات ٢٥ - ٣١.

٢. سورة سبأ، الآية ٤٠.

٣. م: من.

٤. ح: شاعر.

إخواننا:

چون که هر وصف محمد با علي است      گر بگويي يا محمد، يا علي است  
 فأولئك الأمراء الأربعة كما يسمون بالأركان الأربعة العرشية، كذلك يوصفون في  
 عُرفنا بالأركان الأربعة الكرسيّة؛ فإنّ منزلة العرش من الكرسي منزلة المحمدية  
 البيضاء من العلوية العليا، وهي بعينها منزلة محمد ﷺ من عليّ عليه السلام<sup>١</sup> وروحي لهما  
 القداء، وهي بعينها منزلة القلم الأعلى من اللوح المقدس المعلى، ومنزلة روح القدس  
 الأعلى من روح القدس الأدنى، وروح القدس الأدنى هو الروح الذي يكون مع الأنبياء  
 ويؤيدهم بإذن ربه الأعلى، ومن هاهنا قال بعض شعراء أصحابنا في مديحة عليّ عليه السلام:

نوح چون گشتش دخيل وخضر را چون شد دليل

شد چو هدمم با خليل و گشت با موسى چو يار

كشتي از آبش كشاند آب روان بخشش چشاند / ب ٤٧ /

دانشش در گل نشاند از نخلش آتش داد بار

«پيل را ياد آمد از هندوستان»، فلنرجع إلى ما كنا فيه. فذلك الفلك المسمى  
 بالكرسي بهيكله الجمعي حرّي بأن يسمّى من جهة ركنه المائي بالبحر المكفوف عن  
 أهل الأرض، ومن جهة ركنه الترابي بجبال<sup>٣</sup> البرد، ومن جهة ركنه الهوائي بالهواء  
 الذي تحارب فيه القلوب، ومن جهة ركنه الناري النوري بحجب النور.

مزيد فائدة فيه مزيد تبصرة في ما نحن بصده

[في معرفة خزائن كل شيء]

إن في قوله سبحانه ﴿وإن من شيء إلا عندنا خزائنه﴾<sup>٤</sup> - حيث أتى بإفراد «شيء»  
 وجمع خزائنه - لسراً<sup>٥</sup> ستيراً وهو الإشارة إلى أن لكل شيء خزائن كثيرة مترتبة،  
 ونحن نذكر ونشرح هاهنا كليّاتها على وجه من الضبط يناسب مقامنا الذي نحن فيه.

١. م: - و.

٢. م: - و.

٣. م: بالجبال.

٤. سورة الحجر، الآية ٢١.

٥. ح: سراً.

فنعول إن أعلى مراتب خزائن كل شيء قال تعالى فيه: ﴿يَدبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ﴾<sup>١</sup> أي النقط التي هي بحر الرّحمة الرّحمانيّة، وهي المرتبة الأولى من مراتب المشيّة الأربع، ثم مرتبة الرياح منها المسماة بالنفس الرّحمانى وبالألف المطلقة الساكنة المعبر عنها بلام ألف الواقعة في آخر كلمة «ضظغلا»، ثم مرتبة السّحاب المزجي منها المسمّى بالحروف أي حروف الهجاء، وهي من ألف همزة كلمة «أبجد» إلى غين كلمة «ضظغلا»، ثم مرتبة السّحاب المتراكم منها المسمّى بالكلمة التامة الجامعة لجوامع كلمات الله<sup>٢</sup> التامات وبجميع مجامعها، وبالحيقة المحمدية حقيقة حقائق الأشياء، وبالكون النوراني أول الأكوان الستة التي سيأتي ذكرها، وهو أعلى الحجب.

وفي الكافي بإسناده: محمّد حجاب الله<sup>٣</sup> [تبارك وتعالى]<sup>٤</sup> وهو مجمع معانيه تعالى وصفاته العليا التي هي حقائق سادتنا / الف ٤٨ / وقادتنا، وهم سادة وقادة سائر الأنبياء والأولياء، وهو الماء الحامل لعرش الله الأعظم، كما قال تعالى: ﴿وَإِذَا كَانَ عَرْشُ عَلَى الْمَاءِ﴾<sup>٥</sup> ثم مرتبة الكون الجوهرى منها المسمّى بعقل الكل، وبروح القدس الأعلى الذي قال العسكري عليه السلام: وروح القدس في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة<sup>٦</sup> وبالقلم الأعلى وبالمحمدية البيضاء، وبالحجاب الأبيض والنور الأبيض، وبالركن الأيمن الأعلى من الدهر، ومن العرش، وهو أول خلق من الروحانيين<sup>٧</sup> خلقه الله عن يمين العرش، وأول غصن نبت من شجرة الخلد، خلقه الله كذلك.

ثم مرتبة الكون الهوائي منها المسمّى بالروح والنفس الكلية، وبالحجاب الأصفر، وبالركن الأيمن الأسفل من الدهر والعرش، وبالدرّة الصفراء، وبالحجاب

١. سورة السجدة، الآية ٥.

٢. ح - الله.

٣. ح - الله.

٤. الكافي، ج ١، ص ١٤٥، ح ١٠.

٥. سورة هود، الآية ٧.

٦. بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ٢٦٥.

٧. إشارة إلى حديث: إن الله خلق العقل - وهو أول خلق من الروحانيين - عن يمين العرش من نوره. الكافي، ج ١،

ص ٢١، ح ١٤.

الأصفر، وأصل البراق «بقرة فاقع لونها تسر الناظرين»<sup>١</sup> وبذات الله العليا وشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوى، وبيدر الدّجى، وباللوح المحفوظ عندنا، وأمّ الكتاب «إنّه في أمّ الكتاب لدينا لعليّ حكيم»<sup>٢</sup>.

ثم مرتبة الكونى المائىّ المسمّى بملكوت الصّوري، وهو: لوح الصّور المجردة عن المادة والمدة، ولوح الخيال الكلّيّ وخيال الكلّيّ، ولوح المحو والإثبات والتجدد والتغير المسمى بلوح القدر، ولوح الهندسة الإيجادية، ومحلّ البداء.

وتصوّر المولوي الشيخ الأحساني المشار إليه - سلمه الله تعالى - وتخيّله: أنّ هذا اللوح الخياليّ المسمّى بالخيال المنفصل وبلوح القدر المتغيّر هو اللوح الكريم المحفوظ الموصوف بالحفظ في اللسان القرآنيّ وبالجفاف في أسنة طائفة من الأخبار، مثل: جفت / ب ٤٨ / الصّحف<sup>٣</sup> نظير: جف القلم بما هو كائن<sup>٤</sup>. وقرينة خطأ منه وتوجيهه المحفوظية - كما سمعت ممّن تلمّذه وسأله عن معنى محفوظية هذا اللوح الجزئيّ القدرى المتغيّر - و تأويله<sup>٥</sup> إلى كونه محفوظاً عن الخطأ وعن عدم الإصابة خطأ آخر أفحش وأعجب من الأوّل في عدم الإصابة وعدم المناسبة والطغيان والغلوّ في المخالفة؛ فإنّ كون اللّوح لوحين: لوح المحفوظ - المسمّى في لسان الحكماء بلوح القضاء - ولوح المحو والإثبات - المسمّى عقلاً ونقلأ بلوح القدر ومحلّ التقدير - هو ممّا أطبقت واتفقت عليه أسنة الكلّ ورأى<sup>٦</sup> الجللّ والقللّ من العامة والخاصة وخاصة الخاصة من السلف إلى الخلف، والبرهان الباهر النير القاهر<sup>٧</sup> قائم على كون منزلة كلية المتجددات المتغيرات المتكوّنات الحادثات المتعاقبات الربانية والمتبائنات المتفرقات المكانية<sup>٨</sup> الغير المجتمعة زماناً ومكاناً - لإبائه طبيعة الزمان والزمانى

١. سورة البقرة، الآية ٦٩.

٢. سورة الزخرف، الآية ٤.

٣. المعجم الأوسط، ج ٥، ص ٣١٦؛ تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٥٩.

٤. صحيح البخاري، ج ٨، ص ١٥٢ وقارن: بحار الأنوار، ج ٢٨، ص ٤٩.

٥. م: المتغيرة تأويله.

٦. م: وح: وراء.

٧. م: القاهر الباهر النير.

٨. م: الكائنة.

والمكان والمكاني عن الجمعية والاجتماع - بالنسبة إلى العوالي والمباد العالية في الحضور الإشراقي والاجتماع البقائي والوجود الجمعي الشهودي منزلة الآن والنقطة. ومن البيّن الظاهر الواضح أنّ أعلى العوالي والمبادي بعد حضرة الذات الأقدس الأعلى تعالى لهو: الكون الجوهرى<sup>١</sup> المسمّى بالمحمدية البيضاء وبالعقل الكلي والقلم الأعلى مجمع حقائق المعاني، والكون الهوائي المسمّى: بالعلوية العليا، وبذات الله<sup>٢</sup> العليا، وبالروح الكلية، وبلوح القضاء وهو لوح دقائق المعاني ولطائفها / الف ٤٩ / التي هي خاصة مقام الأولياء كما يكون حقائقها خاصة الأنبياء، وبأَم الكتاب ﴿وإنّه في أم الكتاب لدينا لعلي حكيم﴾<sup>٣</sup> والكتاب المبين والإمام المبين ﴿وكلّ شيء احصيناه في إمام مبين﴾<sup>٤</sup> وفي الحديث المستفيض المشهور: لَمَّا خلق الله القلم قال: اكتب، فكتب في اللوح كل ما كان وما يكون إلى يوم القيامة.<sup>٥</sup> وفيه: جَفَّ القلم بما هو كائن. وفي بعض الروايات: جفت الصّحف<sup>٦</sup>.

وبالجمله فكلّ ذلك برهان باهر قائم على ما قلنا واتفق عليه آراء المحقّقين المحقّقين فضلاً عن سائر العلماء، من كون اللوح المحفوظ ذلك الكون الهوائي والروح الكلية المسماة بالنفس الكلية التي قال سبحانه فيها حكاية عن عيسى عليه السلام: ﴿ولا أعلم ما في نفسك﴾<sup>٧</sup> ومن هنا وُصف ولقّب تلك الروح والنفس الكلية العلوية بذات الله العليا؛ كما ورد في الآثار المأثورة، ومنها الزيارات<sup>٨</sup> النجفية.

وذلك الكون المائي والركن الأيسر الأعلى من الدهر والعرش النوري المتقارب من أفق عالم الزمان الظلماني فعلاً هو الحجاب الأخضر حجاب الزمرد أو الزبرجد على اختلاف الروايتين كما قيل، ثم مرتبة الكون الناري وهو الحجاب الأحمر

١. م: الجوهر.

٢. م: - الله.

٣. سورة الزخرف، الآية ٤.

٤. سورة يس، الآية ١٢.

٥. تفسير القرطبي: ج ١٧، ص ٢٥٨: لَمَّا خلق الله القلم قال له اكتب، فكتب ما هو كائن إلى يوم القيامة.

٦. المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي، ج ١، ص ٣٥٠.

٧. سورة المائدة، الآية ١٧٦.

٨. م: الروايات.

المسمى بالطبيعة الكلية المسماة بالياقوت الأحمر وبقصبة الياقوت على ما في رواية كما قيل، وهو الركن الأيسر الأسفل من الدهر والعرش النوري المتقارب من أفق الزمان الظلماني فعلاً، ثم مرتبة الكون الهوائي الذي هو آخر الأكوان الدهرية في التجرد الدهري، وقد يسمى بكون الأظلة لكونه كالظل يُرى ولا يدرك باللمس، وقد يسمى بكون الذر الثاني لكونه هنالك / ب ٤٩ / كالذر المنبث في الهواء هاهنا، وهو المواد الدهرية البسيطة المتخصصة بالحصص الشخصية، ولقد قيل: إنَّما سميت بالكون الذري، وشبَّهت تلك الحصص الهوائية بالمنبث في الجو الهوائي لصغرها بالنسبة إلى ذلك الفضاء الدهري، وإلَّا فهُم على قدر حجمهم الظاهري كما إذا كان شخص تحت الجبل العظيم فإنَّك تراه لبعُد المسافة المكانية ولصغره وحقارته بالنسبة إلى الجبل وفي جنبه كالذرّ وأصغر من غير أن يصغر حجمه في نفسه، والتسمية بالذرّ الثاني إضافية قياسية بالنسبة إلى عالم الذرّ الصوري الجوهرّي المسمّى بعالم الخيال الكلّي وخيال الكل المنفصل، أي المجرّد عن المادّة الظلمانية الزمانية كما مرّت الإشارة. وللذرّ وعالمه مراتب ونشئات، منها: عالم المعاني بحقائقها العقلية وبرقاتها الرّوحية، كما أشرنا.

وبالجملّة فهذه الأكوان والحجب النورية السّنة التي صدر بيانها عن معدن العلم والحكمة صادق الآل ﷺ هي من الخزائن التسع التي تعرّضنا بيانها هاهنا لمزيد الفائدة ومرّ ذكرها، فواحد منها - وهو الكون النوراني - سرمدّي، والخمسة الباقية دهريّة كما مرّ. وتلك الخزائن التسع أربع منها - وهي مراتب المشيّة الأربع التي واحدة منها الكون النوراني أوّل الأكوان الستة المذكورة - سرمدية، والباقية منها كما مرّ دهريّة. وأمّا الخزائن والحجب الزمانية المعروفة المشهورة المشهودة فهي أيضاً على طباق تلك الخزائن الغيبية تسع خزائن كلية، وهي الأفلاك / الف ٥٠ / التّسع المعروفة - كما ينظر إليه قوله تعالى ﴿يَدبّرُ الأَمرَ مِنَ السَّمَاءِ﴾<sup>٢</sup> - من الفلك العرشي، ثم الكرسي،

١. من بعد.

٢. سورة السجدة، الآية ٥.



ثم فلك زحل إلى فلك القمر المسمى بخزينة الحياة في جملة هذه الخزائن المترتبة الزمانية، فمجموع تلك الخزائن الغيبية من السرمدية والدهرية مع هذه الخزائن الزمانية الأفلاكية التسع ثمان وعشرون خزينة، ويكون مجموع الخمس الدهرية والتسع الزمانية أربع عشر خزينة من الخزائن العقلية التورانية، المجمعولة بعين جعلها أربع عشر خزينة جهلية ظلمانية ثانياً وبالعرض؛ كما يكون أصل الجهل مجعولاً بعين جعل العقل ثانياً وبالعرض.

ولا يمكن ولا يستقيم أن يفرض بحذاء مراتب درجات الخزائن الأربع السرمدية مراتب دركات من دركات الجهل والظلمة؛ والسرف في ذلك هو كون تلك المراتب السرمدية من عالم الحق<sup>١</sup> والأمر عالم الوجود المطلق، ولا سبيل للباطل إليه، وكون طبيعت الجهل<sup>٢</sup> وفطرته بجنوده من عالم الخلق عالم الوجود المقيّد المصدر في محفله العقل الأول المسمى بروح القدس الأعلى الذي في جنان الصاغورة - أي جنة العرش - ذاق من حدائق آل محمد (ص) الباكورة. ومن هنا كأنه قيل نظماً:

جون ز بي رنگی اسير رنگ شد      موسى با موسى در جنگ شد<sup>٣</sup>

فإنهم ﷺ لما كان تلك المراتب السرمدية من مقالاتهم التي هي فوق مقاماتهم الخلقية والمتقدمة على وجود روح القدس الأعلى الذي هو باكورة حدائقهم السابقة الفائقة على جنان الصاغورة الذائقة روح القدس فيها باكورتها - وهي مقاماتهم ﷺ / ب ٥٠ / الإلهية اللاهوتية السرمدية الفائقة يد الله فوق أيديهم<sup>٤</sup> القاهرة وهو القاهر فوق عباده<sup>٥</sup> - لم يمكن أن يتصور لهم ﷺ ويتعقل بحسب تلك المقامات الإلهية مقابل ومعارض مضاد، أو مناقض؛ فإن ذلك المقام الفائق القاهر - وهو مقام معانيه تعالى - لا ضد له ولا نذ، ولا معاند له ولا معاضد، فافهم.

وبالجملة فمحصل مفاد مزيد الفائدة الممهدة هاهنا هو أنه نوع إشارة إلى طور

١. م: الخلق.

٢. م: - الجهل.

٣. راجع: مثنوى معنوى.

٤. سورة الفتح، الآية ١٠.

٥. سورة الأنعام، الآية ٨.

آخر من حلّ عقدة حديث العطاره غير طور قد سبقت الإشارة إليها في تمهيداتنا المتقدمة كما لا يخفى على أولى النهى بعد التأمل الوافي فيهما وفي وجه التفرقة بينهما، ولكن بينهما تلازم في التحقّق تصاحب في الصدق؛ لأنّ كلّ حقين من حقائق الأشياء متصادقان دائماً. وحاصل هذا الطور الآخر الذي قصدنا الإشارة إليه هاهنا لمزيد الإفادة هو كون كلّ دركة من دركات الظلمة التي ملاكها النقيصة الإمكانية متّحدة في الوجود مع ما يقابلها من درجات النور الذي ملاكها كمال الوجود والموجودية الحقيقية والحقيقة الوجوبية: متحصّل معه في عالمه، مجعولة بعين جعله، موجودة بعين وجوده ثانياً وبالعرض اتحاد الهيئة بوجودها الموجود بالأصالة، وهي موجودة بضرب من التبعية.

وأما الطور الآخر الذي سبقت الإشارة إليها في التمهيدات المتقدمة فالتقابل المبني بيانه عليه لا يكون من قبيل مقابلة المهية بوجودها الموجودة هي به المتحدة به في وعاء العين والخارج / الف ٥١ / المغايرة له في ضرب من الذهن، فإنّه يكون من قبيل تقابل<sup>١</sup> إبليس لآدم ﷺ ومن مقولة مقابلة النفس الحساسة منّا للنفس الناطقة القدسية منّا، يكون لكلّ من المتقابلين وجود غير وجود الآخر، وبائن عنه بينونة<sup>٢</sup> العزلة كإبليس المعروف المنظر وآدم أبينا أبي البشر ﷺ، أو بمجرد بينونة في الحكم والصفة كالنفس البهيمية السبعية منّا ونفسنا الناطقة القدسية اللاهوتية؛ فإنّ منزلة وجود القوة الحساسة الحيوانية من الناطقة القدسية في كل نفس وشخص منزلة الصنم والظّل والصورة من الأصل والحقيقة فطرة، فتفظن.

وبعبارة أخرى بها يتضح سرّ المدعى: أنّ التقابل بين خزائن القبيلتين المتقابلتين - قبيلة النور وقبيلة<sup>٣</sup> الظلمة - هو التقابل بين ملاكي النور والظلمة المتحدّين في الوجود ﴿قل كلّ من عند الله﴾<sup>٤</sup>، والتقابل بين كلّ نور وظلمة تُقابله وتباينه في الوجود

١. ح - تقابل.

٢. ح - بينونة.

٣. م - قبيلة.

٤. سورة النساء، الآية ٧٨.

-إن نوعاً فنوعاً، وإن شخصاً فشخصاً- هو التقابل بين عينيهما المتغيرتين في الوجود ﴿ ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة فمن نفسك ﴾<sup>١</sup> ﴿ قل كل يعمل على شاكلته ﴾<sup>٢</sup>.

وظاهر حديث العطاره إنما يجري على مجرى الظاهر الجاري على التغير والتباين والوجود والعين، وبالطه الذي هو عالم الخزانين يجري على مجرى الباطن الذي شأنه الجمع بين المتخالفات والتأليف بين المتنافرات؛ فإن منزلة الجمع- كما قد مرّ مراراً- لهي المنزلة بين المنزلتين. هذا مع كون الظاهر عنوان الباطن، فلا تغفل؛ فإنه درة بريمة من درر الخزانين.

### تكملة في مزيد الإفادة في التبصرة

[في شرح ما جاء في كيفية حدوث الأسماء]

في الكافي في باب حدوث الأسماء: «عليّ بن محمّد، عن صالح بن أبي حماد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة، عن إبراهيم بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام / ب / ٥١ / قال:

إن الله - تبارك وتعالى - خلق اسماً بالحروف غير منصوت، وباللفظة غير منطق، وبالشخص غير مجسد، وبالتشبيه غير موصوف، وباللون غير مصبوغ، منفي عنه الأقطار، مبعّد عنه الحدود، محبوب عنه حسّ كل متوهم، مستتر غير مستور، فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معاً، ليس واحد منها قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثة أسماء لفاقة الخلق إليها، وحجب منها واحداً وهو الاسم المكنون المخزون، فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو «الله» تبارك وتعالى، وسخّر سبحانه لكل اسم من هذه الأسماء أربعة أركان، فذلك اثنا عشر ركناً، ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسماً فعلاً منسوباً إليها، فهو: الرحمن، الرحيم، الملك، القدوس، الخالق البارئ، المصور، الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم، العليم الخبير الحكيم، العزيز، الجبار، المتكبر، العلي، العظيم، المقدر، القادر، السلام، المؤمن، المهيم - [...] - حتى تتم ثلاثمئة وستين اسماً، فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة، وهذه الأسماء الثلاثة أركان، وحجب الاسم الواحد المكنون بهذه الأسماء الثلاثة؛ وذلك قوله تعالى ﴿ قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياً ما تدعوه فله الأسماء الحسنى ﴾<sup>٣</sup>، انتهى<sup>٤</sup>.

١. سورة النساء، الآية ٧٩.

٢. سورة الإسراء، الآية ٨٤.

٣. سورة الإسراء، الآية ١١٠.

٤. الكافي، ج ١، ص ١١٢، ح ١.

أقول - وهو يقول الحقّ -: إنَّ هذا الحديث المخبر عن صنع القديم وعن أصل الكريم ﴿النَّبأ العظيم الَّذِي هم يختلفون﴾<sup>١</sup> لهو الصَّعب المستصعب الَّذِي لا يحتمله إِلَّا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان<sup>٢</sup> وإنَّ ذلك الاسم الَّذِي يصفه ويخبر عنه لهو أمرهم ﷺ ومقامهم الَّذِي لا يحتمله ملك مقرب ولا / الف ٥٢ / نبيُّ مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان؛ إذ الجزء الجزئي لا يمكن أن يحتمل مقام كلِّه الكلي. وفي ترجمته وتفسيره من العلماء الواردين عليه والشارحين له مشارب؛ أكثرها عيون كدره، وأقلُّها يكاد يقرب من أن يستشَمَّ منه رائحة من العيون الصَّافية، ومن ذلك الأقلُّ هو المشرب الَّذِي يشرب منه هاهنا المولوي الأوحدي الشيخ المعاصر الأحسائي دامت بركات وجوده السَّامي، وفيه شوائب مزلات كدره سترد عليك تعرضها منا في أثناء التَّرجمة بقدر الطَّاقة البشرية مع قلة البضاعة التي من ناحيتها، كأنه ينفث<sup>٣</sup> في روعي نظماً:

اي مگس، عرصه سيمرغ نه جولانگه توست عرض خود می بری و زحمت ما می داری<sup>٤</sup>  
فأقول وهو ولي الإفاضة: إنَّ فيه وجوهاً من المعاني، وله ضروباً من البيان، ولكل وجهة لها شأن.

### [تحقيق في الاسم الأعظم]

وأما الأسد الأخضر<sup>٥</sup> منها: إنَّ المراد من ذلك الاسم المخلوق المعظم هو الاسم الله الأعظم إمام أئمة الأسماء الحسنی، وإليه ينظر قوله ﷺ: أوتيت جوامع الكلم؛<sup>٦</sup> كما قال تعالى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾<sup>٧</sup>، وهو مجموع العالم، مجموع عالمي الأمر والخلق، من فاتحة النقطة إلى الذرّة، ومن الذرّة إلى خاتمة الرحمة التي عين تلك

١. سورة النبأ، الآية ٣.

٢. اقتباس من حديث: إنَّ أحاديثنا صعب مستصعب لا يحتمله... بحار الأنوار، ج ٢، ص ١٩١.

٣. ح: يتقب.

٤. ديوان حافظ، ص ٢٤٠ س ١٧.

٥. م: الأخضر.

٦. المسند، ج ٢، ص ٢٥٠؛ كنز العمال، ج ١١، ح ٣١٩١٤.

٧. سورة البقرة، الآية ٣١.

للنقطة، وهي المرتبة الأولى من المشية المسماة بالوجود المطلق وبالعالم الأمر والحق، فعالم المشية بمراتبه الأربع وعالم الخلق بمراتبه الثمانية والعشرين بوجودهما الجمعي الذي هو مجموع وجود العالم الكل الكلي بأسره هو الاسم / ب ٥٢ / الله الأعظم في وجهه والاسم الرحمن الأكبر من وجه آخر؛ كما قال تعالى: ﴿قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن﴾<sup>١</sup>، وذلك الاسم الجامع لجوامع الأسماء كلها المحيط بجميع عوالم الأشياء - حقائقها ورفاقها، أرواحها وأشباحها - بوجوده الجمعي الإحاطي هو الاسم المكنون المخزون المستتر الغير المستور، والباطن في عين ظهوره والظاهر في عين بطونه والنور الذي خفي من فرط الظهور: ليس اسماً لفظياً متصوّتاً بتصوّت الحروف الملفوظة بالتلفظ المعروفة بالتلفظ والتصوّت، ولا شخصاً مجسماً مجسداً<sup>٢</sup>، ولا شبيهه ولا شبه له، ولا مثل له ولا شريك؛ فإنّه المثل الأعلى له، تقدّس وتعالى عن المثل والأمثال، وفي حق ذلك المثل الأعلى قال تعالى: ﴿ليس كمثله شيء﴾<sup>٣</sup> يعني: إنّ مثله الذي هو اسمه الأعظم. ومثله الأعلى إمام أئمة الأسماء ليس له مثل وشبه في الأشياء؛ لأنّه كلّ الأشياء كلها ﴿لا يعزب عنه مثقال ذرة في الأرض ولا في السماء﴾<sup>٤</sup> فمثله تعالى الذي هو مثله الأعلى وآيته الكبرى: غير مصبغ<sup>٥</sup> باللون، وغير مجسّم ولا متقدّر، ولا<sup>٦</sup> مقدوره ولا أقطار، وما لا قدر له فلا حدّ له؛ لأنّه حدّ ما لا حدّ له<sup>٧</sup>، واحتجب عن العقول والأوهام كما احتجب عن الأبصار<sup>٨</sup> ولا حجاً به<sup>٩</sup> غير

١. سورة الإسراء، الآية ١١٠.

٢. ح: مجسداً أو مجسماً.

٣. سورة الشورى، الآية ١١.

٤. سورة سبأ، الآية ٣.

٥. ح: منصغ.

٦. ح: فلا.

٧. قوله: «لأنّه حدّ ما لا حدّ له»، يعني ممّا لا حدّ له، حضرة ذات المسمى الأقدس تعالى، إذ المعلول كما تقرّر في محلّه يكون حدّاً ناقصاً لعلته الفياضة، والعلّة تكون حدّاً تامّاً لمعلوله. وسرّ ذلك هو كون العلة تمام المعلول وكماله. وهذه الضابطة هي ضابطة تحديد الوجود وسنخه الذي هو على خلاف سنخ الماهية في الحدّ والتحديد، وسائر الأحكام كما تقرّر في العلم الكلي من الإلهي، فاحتفظ بهذا فإنه سرّ من نوادر الحكمة. «منه».

٨. جاء في بعض الأحاديث: إنّ الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار. علم اليقين، ج، ١، ص ٣٩.

٩. ح: ولا حجابه.

ظهوره، ولا احتجاب ولا اغتياب له غير حضوره، فلا يتطرق إليه حسّ الحواس وإحساسها؛ فإنّ الحواسّ وإحساسها كالعقول، وأوامها أطوار من ظهوره وحضوره، وتطوّرات من نوره؛ وهو نور الله الباهر، وظهور الله القاهر.

وأما قوله ﷺ: «فجعلها كلمة تامة» فإنّه كما / الف ٥٣ / مرّ: لهو الاسم الجامع لجموع الأسماء، والآية الكبرى الجامعة لمجامع الآيات البيّنات كلّها.

وقوله ﷺ: «على أربعة أجزاء معاً» أي على أربعة أجزاء مترتبة ترتباً طويلاً يؤدّي إلى الوحدة ويرفع بينونة العزلة؛ فهو مع كونه على أربعة أجزاء بسيط كالمسمّى تعالى<sup>١</sup>، والبسيط محيط.

وقوله ﷺ: «ليس واحد منها قبل الآخر»، له وجهان: وجه ظاهر لطيف دقيق، ووجه باطن شريف عميق.

وأما الظاهر منهما: فهو الإشارة إلى مقيد تلك الأجزاء المترتبة في الوجود، وإلى مساواتها في الظهور والحضور، والسّر في هذه المعية والمساواة هو تلك الإحاطة التي يلزمها كون كلّ جزء سابق منها محيطاً بما بعدها في الوجود والحضور والظهور؛ فمقام الظهور الذي هو آخر منازل تلك الكلمة التامة - المسمّى بعالم الملك والشهادة، وبالاسم الظاهر في عين بطونه، والحاضر الغير المحدود في حضوره - إنّما هو مرتبة وجود الجزء الرابع الأخير من تلك الأربعة المترتبة، فيكون مرتبة ظهور كلّها معاً، ومقام حضور كلّها وشهودها وشهادتها جمعاً، فتقطن.

وأما الباطن من الوجهين: فهو ظاهر من الوجه الظاهر؛ إذ الظاهر عنوان الباطن [و] الكاشف عنه؛ وسرّ ذلك هو كون الوجود ملاك الظهور، وحقيقته حقيقة الظهور والحضور، لا فرق بينها إلاّ بمجرد الاعتبار والتغاير المفهومي كما تقرّر في محلّه من الفنّ الكلّي، فالمعية في الظهور والحضور هي بعينها المعية في الوجود الذي هو حقيقة النور الظاهر نفسه والمظهر لغيره، وذلك ظاهر جداً. ولكن الجمع بين هذه المعية أي المعية في الوجود / ب ٥٣ / مع الترتب والتقدّم والتأخر فيه لطف دقيق

شريف عميق، والإشارة إليه هو: أنه ليس واحد منها قبل الآخر مقدماً عليه كتقدم شيء على شيء، ولا متأخراً عنه متأخر شيء عن شيء. وذلك كما قال قبلة العارفين ﷺ في مثل هذا المقام: خارج عن الأشياء لا يخرج شيء عن شيء، ودخل في الأشياء لا يدخل شيء في شيء، مع كل شيء لا بمقارنته، غير كل شيء لا بمزايلة<sup>١</sup> إلى غير ذلك من الآثار الواردة في هذا المقام الشامخ المعلى التي لا تكاد تحصى، وفيه سرّ قرّة عين التوحيد كما أشرنا إليه من نفي البيئونة المعروفة بينونة العزلة غير مرّة.

وأما تفصيل تلك الأجزاء وبيان ترتيبها: فالجزء الأول من تلك الكلمة التامة عالم الأمر والحقّ المخلوق به المسمّى بالمشيئة التي خلقت بنفسها ثم خلقت الأشياء بها، كما قال تعالى: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>٥</sup>.

### [في مراتب المشيئة]

والمشيئة لها أربع مراتب:

والمرتبة الأولى: النقطة المفسّرة بالرحمة.

. والثانية: الألف المطلقة، والعماء المسمّى بالنفس الرّحمانى الأولى - بفتح الفاء -

وبالرياح ﴿وَأرسلنا الرياح مبشرات بين يدي رحمته﴾<sup>٦</sup>.

والثالثة: الحروف المشار إليها بالسحاب المزجي، وهي ثمانية وعشرون حرفاً

من همزة أبجد إلى عين «ضظغلا»، ولام ألف هذه الكلمة الأخيرة كناية وتعبير عن

الألف العمائية المعبر عنها بالانبساط في السنة طائفة من العرفاء.

والرابعة: الكلمة التامة والحقيقة المحمدية المشار إليها بالسحاب المتراكم

والسحاب / الف ٥٤ / النقال، والمكتى عنها بالماء في قوله تعالى ﴿وَإِذَا سَأَلَ عُرْشَهُ عَلَى

الماء﴾.

١. راجع: التوحيد، ص ٢٨٥، ح ٢ ما يقرب منه.

٢. نهج البلاغة، الخطبة ١، الرقم ٧.

٣. اقتباس من حديث: خلق المشيئة بنفسها. الكافي، ج ١، ص ١١٠، ح ٤.

٤. م وح: أمرنا إذا أردنا.

٥. سورة يس، الآية ٨٢.

٦. اقتباس من سورة الفرقان، الآية ٤٨: ﴿وَأرسل الرياح بشراً بين يدي رحمته﴾.

فالمشية بمراتبها الأربع المذكورة المسماة بعالم الأمر والحق وبالوجود المنبسط والوجود المطلق في عرفهم المعروف هي الجزء الأول من الأجزاء الأربعة. والتفرقة بين كون المرتبة الرابعة من المشية كلمة تامة جامعة لجوامع كلمات الله التامات كلها، وبين كون ذلك الاسم الجامع لجوامع الأسماء وإمام أئمتها إمامة جامعة كذلك أحسن وأصوب؛ وجهها هي: كون تمامية الرابعة تمامية الكل الذي لا بعض له - بأن يكون كل الكلمات كلياتها وجزئياتها حقائقها ورقائقها بوجه أعلى - وكون تمامية ذلك الاسم الجامع للجوامع كلها تمامية الكل الذي له بعض بل وأبعض لا يحصى. وبين كليّة الكل الذي لا بعض له بوجه أصلاً، وبين كلية الكل الذي له بعض أو أبعض لا يحصى بوناً ما كالبون بين الأرض والسّماء لا يعرفه إلا الراسخ في العلم بإذن الله تعالى.

وأما قول المولوي العارف المعاصر الأحسائي سلمه [الله] - في وجه التفرقة - وإنما قلنا: «إِنَّ هَذِهِ الْكَلِمَةَ تَامَةٌ»، وقلنا: «إِنَّ ذَلِكَ كَلِمَةٌ تَامَةٌ»، لأنّ تمام هذه تمام جزء، وذلك تمام كل، وباعتبار آخر تمام جزئي، وذلك تمام كلي - فأول وجهيه: له وجه ظهري، وأما وجهه الثاني: فهو كما ترى عامي لا وجه له أصلاً؛ فإنّ كون معنى الجزئي - أي المنسوب إلى الجزء - هو الكل وكون معنى الكلي - أي المنسوب إلى الكل - هو الجزء كما هو المقرر في محلّه يناقض وينافي وجهه الأول كما لا يخفى؛ لأنّ بناء وجهه الأول إنّما هو على كون هذه جزءاً وكون تلك كلاً / ب ٥٤ / وبناء الثاني إنّما هو على عكس ذلك؛ هذا ظاهر جداً.

ومع هذا التناقض والمنافاة: الحكم بكون هذه جزئياً وكون تلك كلياً لا يستقيم بوجه أصلاً: لا بحسب اعتبار معنى الجزئية والكليّة في اصطلاح الجمهور المعروف بين العامة؛ فإنّ كلاً من تينك الكلمتين التامتين أمر عيني شخصي يمتنع عن الصدق على الكثيرين ويأبى عن احتمال الحمل على الكثيرين، ولا بحسب اعتبار معنهما في باب وجود المعروف الشائع في عرف العارفين؛ فإنّ المراد من جزئية الوجود الحقيقي من الوجود الجزئي هو كون نحو الوجود محدوداً ناقصاً غير محيط، ومن كليته<sup>١</sup> في الوجود - الذي هو عين حقيقة الشخصية والتشخص - الإحاطة والانبساط



والقهر والشمول السرياني والعموم الانبساطي الذي لا يقول به ولا يعرفه إلا العارف الأوحدي، وعلى هذا العرف المعروف بين الخاصة يكون هذه الكلمة التي هي الرابعة من مراتب المشيئة كليّة من وجه وكلاً من وجه وجزءاً من وجه، ولكلّ وجهة مع كون كلتا الكلمتين حقيقتين شخصيتين، إحداهما جزء للأخرى، وكذلك قوله قبيل هذا القول منه، وقوله ﷻ «فجعله كلمة تامة» - لاشتماله على جميع مظاهر الصفات الحقيّة والخلقية والإضافيّة من مبادي الحدوث والإمكانات وعللها وجميع أنحاء الخلق والرزق والحياة والممات؛ اذ لم يوجد سواه، بل كلُّ موجود: فمنه متفرّع، وعنه انشَقَّ وبه تقوّم، وله خُلِقَ، وإليه يعود - محلُّ منزله / الف ٥٥ / غير خفيّة من وجوه كثيرة جليّة:

أما أولاً: فلأنّ قوله: « من مبادئ الحدوث والإمكانات وعللها» إن كان بياناً للصفات لا للمظاهر كما هو المتبادر، والظاهر وهو الصواب، لزم منه خروج الصفات الخلقية والإضافية الفعلية الغير الذاتية الداخلة كلّها فيما اشتمل ذلك الاسم المخلوق على أربعة أجزاء يكون منها كليّة الصفات الفعلية الخلقية والإضافية عنه، وكليّة الصفات الفعلية إمّا هي المشيئة بمراتبها الأربع التي هي - كما صرّح به - عالم الأمر الذي جعله - سلّمه الله - جزءاً من ذلك الاسم الذي فسّره كما فسّرنا بمجموع عالمي الأمر والخلق، جعله وبعضاً من أجزائه الأربعة، كما صرّح به غير مرّة. فخروج كليّة الصفات الفعلية الغير الكمالية والغير الذاتية وإخراجها من جملة ما اشتمل عليه ذلك الاسم المفسّر عنده وعندنا بمجموع عالمي الأمر والخلق - بحيث لا يعزب عنه ولا يخرج منه مثقال ذرّة منهما<sup>١</sup> - يكون بعينه خروج عالم الأمر وإخراجه بتمامه مما اشتمل عليه، وإنّ هذا لهو التناقض المحض في الكلام، وإن كان بياناً للمظاهر - وهو خلاف الظاهر - يلزم مع بقاء المحذور المذكور بحاله كون جميع مظاهر الصفات العليا - حقيّة كانت الصفات أو غير حقيّة من المبادئ والعلل، وطائفة من المظاهر يجب أن يكون معلولات محضة من دون أن يكون من المبادئ والعلل؛ لوجوب انتهاء السلسلة الطولية المرتبة من العلة الأولى وعلّة العلة تعالَى إلى المعلول الأخير الذي هو

١. اقتباس من كريمة سورة سبأ، الآية ٣.

الطرف المحض المحاذي للطرف / ب ٥٥ / الأول من دون أن يكون وسطاً؛ لئلا يلزم وجود الوسط والوسائط من دون الطرف المصحح لوجود الوسط، وعلى ذلك يقوم برهان الطرف والوسط الموروث من الأساطين على بطلان التسلسل. وفيه أيضاً سرٌ قيام برهان التضايف على ذلك البطلان؛ فإن هذين البرهانيين المعروفين كأنهما يتقاربان يتضارعان من ثدي فارد ويشربان من مشرب واحد.

هذا، اللهم! إلا أن كان لسوق كلامه في المقام على المجرى العامي، وكان يريد المولوي من العلل والمبادئ على الاحتمال الثاني المبادئ مطلقاً، بحيث يعم المبادئ الطولي الإيجادي<sup>١</sup> ومبادئ العرضي الإعدادي، فيكون حينئذ جميع المظاهر التي لا يُعرف<sup>٢</sup> عن شمولها شيء من الأشياء - سواء كان من السوافل أو العوالي - من العلل والمبادئ، ولكن فيه مافيه؛ ممّا هو جارٍ على خلاف مجرى التوحيد الخاصي، وهو: إرجاع كلية العلل والمبادئ إلى الفاعلي والغائي، وحصر العلية حقيقة في مبدأ المبادئ تعالى حصراً ينافي قوله تعالى: ﴿فتبارك<sup>٣</sup> الله أحسن الخالقين﴾<sup>٤</sup> وطرح سائر أنواع العلية عن المنظر<sup>٥</sup> الأعلى؛ لكون بناء عليتها على النظر الوهمي الذي هو المنظر المجازي<sup>٦</sup> الاعتباري، والأمر فيه سهل؛ لأنّه جارٍ على مجرى العادي، و«المجاز قنطرة الحقيقة»، والحركة لا تقبل الطفرة<sup>٧</sup> فافهم فإن فيه نوعاً من اللطافة!

وأما ثانياً: فلأنّ قوله «بل كلّ موجود فمنه متفرّع، وعنه انشق، وبه تقوم، وله خلق، وإليه يعود»، لبت شعري إنّه إذا كان منزلة كل موجود من الموجودات / الف ٥٦ / الأمرية والخلقية كلّها من تلك الكلمة التامة منزلة الجزء من الكل، وكان كلّ شيء من الأشياء داخلاً في ذلك الاسم المخلوق على أربعة أجزاء، وجزء منه غير خارج عنه ومقوماً له متقدماً عليه في التقوم، فمن أين وأنى يمكن أن يكون متفرعاً عنه ومتقوماً

١. ح - الإيجادي.

٢. م: تعرف. ح: نعرف.

٣. م: وح: وتبارك.

٤. سورة المؤمنون، الآية ١٤.

٥. م: المسطر.

٦. م: المحاذي.

٧. ح: الحركة.

به؟ فَإِنَّ تَفَرُّعَ كُلِّ موجود منه وتَقْوَمه به ينافي ويناقض كون كلِّ موجود جزءاً متقوماً له متقدماً عليه في التقوّم والقوام؛ كما هو شأن الجزئية بلا كلام، وعليه أطبقت<sup>١</sup> ألسنة الخاصّ والعام، سبحان الله، ثمّ سبحان الله<sup>٢</sup> إِنَّ هذا لشيء عجاب!

وأما قوله: «وله خلق وإليه يعود»، ففيه ما فيه؛ فَإِنَّ من الموجود فيه لهو الحقيقة المحمدية المسماة بمقام «أو أدنى»، وهي كمال الكمالات وتمام التمامات في الموجودات المخلوقات كلّها، وهي غاية الغايات فيها، فكيف يمكن أن تكون هذه الحقيقة الجامعة لجوامع الكمالات كلّها<sup>٣</sup> ومجامع التمامات جلّها وقلّها مخلوقةً طفيلاً راجعة عائدة من غير أن تكون معاد كلِّ شيء وغاية كلِّ سلوك وسرّ هذا؟

### وهم وفهم

#### [في معرفة السحاب الثقال]

لعلّك ترجع وتقول: إِنَّ كون الحقيقة المحمدية المسماة بالسحاب الثقال بالكلمة<sup>٤</sup> التامة - وهي المرتبة الرابعة الأخيرة من مراتب المشية الأربعة المذكورة المتقدمة عليها ثلاث مراتب منها فائقة عليها وهي فوقها في الكمال والفضل والشرف والتامة الموجبة لكون مرتبة منها غايةً وكمالاً وتاماً لتلك الحقيقة - غاية الغايات في السير والسلوك وتامّ التمامات وكمال الكمالات في باب الوجود منافع لكونها متأخرةً عن تلك المراتب الثلاث السابقة / ب ٥٦ / في قوس النزول، ومتقدمةً عليها في قوس الصعود.

فاعلم - يا طالب الحقّ والحقيقة - أَنَّ المشية بمراتبها الأربع أمر بسيط واحد غير متجزّء<sup>٥</sup> ولا متكثر؛ كما قال تعالى: ﴿وما أمرنا إلاّ واحدة﴾<sup>٦</sup> يعبر عنه بكلمة «كن»

١. م: أطلقت.

٢. م: - ثمّ سبحان الله.

٣. م: - كلّها.

٤. كذا.

٥. م: منجز - ح: منجز:

٦. سورة القمر، الآية ٥٠.

التي هي نفس تلك الكلمة التامة المشار إليها بالسحاب الثقال أو المتراكم<sup>١</sup> المسماة بالحقيقة المحمدية، وليس فيه تفصيل وتعدّد وترتب وترتيب بالفعل، وذلك التفصيل والترتيب والتعدّد والترتب إنما هو تزييل فؤادي وتحليل<sup>٢</sup> اعتباري من أولي الأفتدة، قرّروها حسب تفاوت درجات مشاهداتهم واختلاف مراتب حالات مكاشفاتهم في مقاماتهم الفؤادية، وإلا فالأمر في نفسه واحد بسيط، ليس فيه تجزؤ<sup>٣</sup> وتفصيل.

### تبصرة عرشية

#### [في العلم والاسم المخزون]

ومما ينبغي أن يعلم وينبّه عليه هاهنا، أي في قضية تفرّع وجودات الأشياء وانشاقها عنه - أي عن ذلك الاسم المخلوق على الأربعة الأجزاء ومنه وخلقها له، وعودها إليه - هو أنّ هنالك أي في مقام آخر من مباحث أحوال ذلك الاسم الاعظم، لا من جهة كونه اسماً مخلوقاً على أربعة أجزاء، إلى آخر أوصافه ومباحثه المذكورة في هذا الحديث، بل في مقام البحث عن كيفية علمه تعالى المعروف بالعلم الإشرافي الحضورى بأحوال الأشياء المتغيّرات المتجددات والجزئيات الكائنات الحادثات وغيرها المخبر عنه قول قبله العارفين أمير المؤمنين عليه السلام: العلم نقطة كثرة الجاهلون<sup>٤</sup> وما ضاهاه من المعارف الإلهية: نكتة، وهي أنّه لمّا كان منزلة كليّة عالم المتغيّرات الكائنات والمتجددات المتعاقبات الحادثات الزمانية / الف ٥٧ / بالقياس إلى حضرة ذات الأقدس الأخدية تعالى في الوجود الشهودي الحضورى منزلة الآن والنقطة - كما مرّ غير مرّة - وفيه نظمت رباعيّة وقلت:

وصّاف صفات حضرت خلّاق است

عالم كه كتاب انفس وآفاق است

١. م: المراكم.

٢. م: تخيل.

٣. م: وح: نجزي.

٤. عوالي اللثالي، ج ٤، ص ١٢٩؛ مصابيح الأنوار، ج ٢، ص ٣٩٦.

در منظر عشق، کان دل عشاق است يك نقطه به این تكثر اوراق است<sup>١</sup>

كان كلية وجودات الأشياء الخلقية المتغيرة المتعاقبة بقياس بعضها إلى بعض بحسب ذلك المنظر الأعلى أمرية سرمدية، وعلّة أزيلية سابقة على وجود كليات العوالم الخلقية وجزئياتها الدائرة المقضية والمتجددة المنصرمة، وغاية وعلّة غائية لها سرمدية، فمن هنالك قيل ويقال: إن وجود كل شيء خلقي متفرع عنه، متقوم به، ومخلوق له، راجع إليه. وسر رجوع الكل إليه وروح معناه في عرف الراسخين في العلم إنما هو بعينه كون كلية العوالم الخلقية بالقياس إلى حضرة الذات الأقدس الأحدية - جلّت حضرته - أمرية حقيقة سرمدية مرتفعة عن حضيض عالم ما سوى الله، راجعة إلى عالم الحقّ المسّمى بالحقيقة المحمدية التي هي عند أهل الله وآله حقيقة التوحيد الحقّ وروح معنى «لا إله إلا الله» ومن هنا قال عز من قائل: «شهد الله أنه لا إله إلا هو»<sup>٢</sup>، ومن هنا أيضاً نقول: يكون ذلك المقام مقام البيان وإن كان في وجه آخر مقام المعاني.

وقال قبله العارفين ﷺ في بيان البيان وترجمانه أنه<sup>٣</sup> «ليس كمثلته شيء»<sup>٤</sup> وهو التوحيد الذي وحد سبحانه به نفسه قبل أن يخلق الخلق ويخلق توحيداتهم له تعالى، وبذلك / ب ٥٧ / التوحيد تجلّى لهم بوحدانيته، وبالتوحيد في فردانيته، وتعرف للواهام بها، وامتنع بها عنها، ففتطن ولا تكن من الغافلين! «بيل را ياد آمد از هندوستان».

### [في أركان الإسم الأعظم]

فلنرجع إلى ما كنا فيه ونقول: إن هذا الجزء - أي الجزء الأول من ذلك الاسم الأعظم المخلوق على أربعة أجزاء - لهو الوجود المطلق والحق المخلوق به والمكوّن

١. وقد تصرّف ولدي المؤيد ميرزا حسن - زيد تأييده - في مادة هذه الرباعية، وقال: «يك نقطه واين تكثر از اوراق است». وإنه نعم التصرّف، تلتف فيه؛ فإنه لطف دقيق، وبالتلطف حريّ حقيق «منه أعلى الله روحه».

٢. سورة آل عمران، الآية ١٨.

٣. ح: أن.

٤. سورة الشورى، الآية ١٢.

الحقّ وتوحيد حضرة<sup>١</sup> الحقّ نفسه، المسمّى بالتوحيد الحقّ والرّحمة الكلّية والشجرة الكلية والنفس الرحماني الأول وصيغ<sup>٢</sup> الأزل والمشية والكاف المُستديرة على نفسها، والكلمة التي انزجر لها العمق الأكبر - وفي دعاء السّمات: وجبروتك التي لم تستقلّها الأرض، وانخفضت لها السماوات، وانزجر لها العمق الأكبر<sup>٣</sup> - والإبداع والحقيقة المحمّدية والولاية المطلقة والأزلية الثّانية وعالم «فأحببت أن أعرف»<sup>٤</sup> والاسم الذي استقرّ في ظلّه فلا يخرج منه إلى غيره - وفي عبارة أخرى: والاسم الذي أمسكه في ظلّه ولم يخرج منه إلّا إليه، وهو الاسم المكنون المخزون الذي لم يخرج منه إلّا إليه - وعالم الأمر وهو فعل بنفسه، وصفة بدئه بنفسه، أي وصفه أن الله سبحانه قبض من رطوبة الرّحمة بنفسها - وهي البحر المطلق - أربعة أجزاء ومن هباتها جزءاً، فقدّرهما بنفسهما في تعفين هاضمتها، فانجلا وانعددا وتراكما؛ فمن هاهنا فضل<sup>٥</sup> هذا النور البسيط والبحر العميق<sup>٦</sup> المحيط في التزييل والتحليل الفوّادي - كما مرّ - إلى أربعة مراتب مترتبة:

فالأولى: هي الرّحمة والنقطة، وهي البحر والسرّ المجلّل بالسرّ والمقنّع به.  
والثّانية: الرياح والألف المطلقة و / الف ٥٨ / النفس الرحماني الأولى والانحلال الأوّل.

والثالثة: الحروف المشار إليها بالانعقاد الأوّل، وبالسحاب المزجي المثار من شجرة البحر، وشجر هو تلك الألف المطلقة، والبحر هو بحر الرّحمة والنقطة.  
والرابعة: الكلمة الثّامة، الكلمة التي انزجر لها العمق الأكبر، المعبر عنه بـ «يكون» في قوله تعالى: ﴿فَيَكُونُ﴾<sup>٧</sup> المشار إلى<sup>٨</sup> انزجاره بحرف فائه، وهي المشار إليها

١. م: حصره.

٢. م: الصبح.

٣. مصباح المتهدد، ص ٤١٩.

٤. اقتباس من حديث «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف»، اللؤلؤ المرصوع، ص ٦١.

٥. م: فضل.

٦. ح: - العميق.

٧. سورة يس، الآية ٨٢.

٨. م: إليه.

بالسحاب الثقيل والمراكم من السحاب المزجي، وتلك الكلمة هي الحقيقة المحمدية، وهي الكاف المستديرة على نفسها، كاف كلمة «كن» التي بكافها تشير إلى هذه المرتبة من المشية، وينونها تشير إلى الإرادة المتعلقة بالعين والمهية.

وقد مرت الإشارة غير مرة إلى أن تفصيل هذه المراتب الأربعة من المشية وترتيبها إنما هو ناشئ من المشاهدات الفؤادية ومن مكاشفات أولي الأبصار والأفئدة، وإلا فهي - أي المشية - أمر واحد بسيط، ليس في المخلوق أبسط منه؛ خلقه الله بنفسه، وأقامه بنفسه، وأمسكه في ظله، وهو الاسم الذي استأثره في علم الغيب عنده فلم يخرج منه إلا إليه، كما مرت الإشارة إلى كون ذلك الاسم الكل المخلوق على أربعة أجزاء.

**أولها:** المشية باعتبار مقام آخر مر وصفه<sup>١</sup> راجعاً إليه، أي إلى هذا الاسم المستأثر، فهما واحد بعينه مع كون أحدهما جزءاً بسيطاً والآخر كلاً، له بعض بل وأبعض لا تحصى، وهذا الجزء الأول المسمى بالوجود المطلق والحق المخلوق به والتوحيد الحق رتبته<sup>٢</sup> مقام «أو أدني» المسمى بالحقيقة المحمدية وفيه<sup>٣</sup> السرمد، وشأنه المدّ المعروف بالانبساط وبالنزول في عرف العرفاء، وبالهوي في عرف الحروف، وحروف المدّ معروفة وهي / ب ٥٨ / الألف والواو والياء، ورتبة هذه الحروف المدية فوق سائر الحروف الهجائية شرفاً، إذ هي مناط مدّ ذلك البحر المسمى بالرحمة الواسعة وهي مدار سعته وإحاطته وكونه محيط المحيطات، ينبوع ينابيع الحياة، وقد مر أن الحقيقة المحمدية التي انزجر لها العمق الأكبر لهي الماء الحيوان، ووعاؤه العمق الأكبر المعروف ببحر الإمكان، لا يفضل أحدهما عن الآخر؛ فإنهما لهما المتلازمان، وهما مخروط الوجود والنور والوجوب، ومخروط المهية والظلمة والإمكان الموضوعين بالوضع الإلهي على التعاكس، كما مر في أثناء التمهيدات المتقدمة.

وأما الجزء الثاني من ذلك الاسم المخلوق على أربعة أجزاء فهو النور الأبيض

١. م: صفة.

٢. م: رتبة.

٣. ح: بحقيقة المحمدية ودقيه.

والحجاب الأبيض والأيمن الأعلى من العرش، بمعنى مجموع المخلوقات كلها من الرّوحانيات والجسمانيات، وهو القلم الأعلى والجاري، والألف القائم والقائم بالتوحيد الحق وخزينة<sup>١</sup> خزائن معاني الخلق، والحقيقة المحمدية المسماة بالمحمدية البيضاء ومصباح الضياء وبشمس الضحى، ومنزلة هذه الحقيقة المحمدية البيضاء من الحقيقة المحمدية المذكورة قبيل هذه المسماة بالماء في قوله تعالى ﴿وَإِذَا كَانَ عَرْشُ عَلَى الْمَاءِ﴾<sup>٢</sup> كما أسلفنا منزلة مرتبة ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ﴾ من مرتبة ﴿أَوْ أَدْنَى﴾<sup>٣</sup>. وهذه هي المسماة بالمحمدية البيضاء لمكان بيضاء، بخلاف تلك الحقيقة؛ فإنها من مرتبة<sup>٤</sup> فوق عالم التلون المعبر عنه بعالم الانصباغ والاحتجاب، وبالعالم الوجود المقيّد وعالم تلك الحقيقة المحمدية المطلقة عالم الوجود المطلق وعالم الحق<sup>٥</sup> وعالم حقيقة حقائق الأشياء، والأزلية الثانية / الف ٥٩ / بعد الأولى، ومقام الوجود الثاني إشراق شمس الحقيقة الأقدس تعالى، والحديقة<sup>٦</sup> المحمدية الأولى التي من شجرتها<sup>٧</sup> ذاق روح القدس الأعلى في جنان الصّاقورة<sup>٨</sup> باكورتها.

وبالجملة فهو - أي ذلك الجزء الثاني - خزينة خزائن المعاني ومفتاح خزائن الرّحمة عقل الكلّ روح الأرواح الكلية، وحقيقته الحقائق الأعيانية، وهو روح القدس الأعلى الذي له رؤوس ووجوه جبروتية بعدد الخلائق العلوية والسفلية، لم يخلق الله شيئاً إلا ويكون لذلك الرّوح المقدّس الأعلى فيه رأس خاصّ به ووجه مختصّ به، وتلك الرؤوس والوجوه تكون موجودة في ذلك الرّوح الكلي البسيط المحيط بوجه أبسط [و] أعلى وبنحو أشرف وأكد وأقوى من وجودها في الأشياء؛ إذ وجودها فيه بنحو الكثرة في الوحدة، متّحدة في الوجود والحقيقة، متغايرة في المعنى والمهيّة.

١. م: جزئية.

٢. سورة هود، الآية ٧.

٣. سورة النجم، الآية ٩.

٤. ح: - من مرتبة.

٥. إن المراد من الحقّ هاهنا الحقّ الإضافي الذي هو تجلّي الحقّ الحقيقي على هياكل الأشياء «منه أعلى الله مقامه».

٦. ح: الحقيقة.

٧. إن هذه الشجرة أي شجرة العزن المسمى بالعماء على شاطئ بحر الرحمة الواسعة، كما مرّت الإشارة. «منه ﴿...﴾».

٨. ح: الصاغورة.



وبهذا الوجه من وجود الأشياء في ما هو فوقها القاهر لها المحيط بها من المبادي وجواهر الأوائل والعوالي يقال: بسيط الوجود كل الوجودات بوجه أبسط وأعلى. ومن هاهنا قيل: من كشف التفصيل في عين الإجمال فهو الكامل الواصل والبالغ في الكمال، ويتفاوت تلك الرؤوس والوجوه في وجوداتها التفصيلية بتفاوت قابليات ما هي لها واختلاف إمكاناتها واستعداداتها، ورتبة ذلك الجزء الثاني مخزن خزائن حقائق الأشياء المسماة بالمعاني: مقام «قاب قوسين» في وجهه، ومقام القيام بالتوحيد والقائم به في وجهه. ووقته الأيمن الأعلى من الدهر وشأنه<sup>١</sup> / ب / ٥٩ / المسمى بتجليه على هياكل الأشياء المدد الغير المتناهي عدّة ومدّة، وهذا المدد والأمداد من ذلك الرّوح الأعلى للأشياء<sup>٢</sup> كلّها جلّها وقلّها يتفاوت شدّة وضعفاً بتفاوت أعيان المستمدّات في الكدورة والصفاء؛ إذ التجلي يتفاوت بتفاوت المجالي فيهما.

وأما الجزء الثالث من ذلك الاسم الأعظم إمام أئمّة الأسماء الحُسنى فهو النفس الكلية ذات المنزلتين، والبرزخ الجامع بين الطّرفين: طرف الأيمن الأسفل من الدهر وهو خزانة دقائق<sup>٣</sup> المعاني ولوح القضاء الكلّي لوح المحفوظ وأمّ الكتاب «وإنّه في أمّ الكتاب لدينا لعلّي حكيم»<sup>٤</sup> وذات الله العليا، كما قال تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام: «ولا أعلم ما في نفسك»<sup>٥</sup> والدرّة الصفراء «فاقع لونها تسر الناظرين»<sup>٦</sup> والحجاب الأصفر والرّكن الأيمن الأسفل المهيمن من العرش، وروح القدس المعلّم المؤيّد لسائر الأنبياء المسمّى بالعلوية العليا، وبشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوي وغير ذلك من الألقاب الفاخرة التي لا تحصى؛ والطرف الآخر الأيسر الأعلى من الدهر، وهو الرّكن الأخضر من العرش، ولوح القدر محلّ الصّور أي الصّورة المجرّدة عن

١. مرادنا به «الشأن» - في أمثال هذه المقامات - والمراد من «المكان» الرتبة. - منه عليه السلام - العرشية: الفعل المعتبر عنه بالصفة؛ فإنّ الفعل صفة الفاعل، وقد يفسر بالتجلي والتعرّف. فاعترف واعترف منه أعلى الله مقامه في يوم الخميس في شهر صفر المظفر ١٢٥٧هـ.

٢. م: - للأشياء.

٣. ح: رقائق.

٤. سورة الزخرف، الآية ٤.

٥. سورة المائدة، الآية ١١٦.

٦. سورة البقرة، الآية ٦٩.

المادة والمدة كما مرّ غير مرّة، والصّور الكلّي المتصوّر بكلّ صورة من الصّور، وهو الدرّة الخضراء والحجاب الأخضر، وهو طراز عالم الأجسام المعروف بالعالم بين العالمين، عالم المثال الكلّي والخيال المنفصل، أي مثال الكلّ وخيال الكلّ. عالمه عالم وسيع تسع ما فوقه من المعجّرات المعنوية الرّوحانية بصورها، وما تحته من الجسمانيات الهولانية بصورها، وهو / الف / ٦٠ / واسطة العقد والمناكحة بين الآباء الرّوحانية والأّمهات الجسمانية؛ إليه تعرج الحواس بمحسوساتها، وإليه تنزل المعاني بمعقولاتها، وهو لا يبرح من موطنه تجبى إليه ثمرات كل شيء، وبالجملة به وفيه نجسد الأرواح وتروّح الأجسام وتشخص الأخلاق وتجسم الأعمال وظهور المعاني بالصّور المناسبة لها، وبه يصحّ ما ورد في أخبار معراج النبي الختمي ﷺ من رؤية الملائكة والأنبياء مشاهدة، وفيه حضور أئمّتنا وسادتنا وأسادة جميع الأنبياء والأمم السّالفة وقادة جميع خليفه عند احتضار الميت، وغير ذلك من الحقائق الإيمانية التي لا تكاد تحصى، وهو عندي جنّة المأوى الجسمانية لأصحاب اليمين كما أنّه يكون ذلك الطرف الآخر الرّوحاني جنّة المأوى الرّوحانية للمقربين.

وبالجملة فهذه النفس الكلّية المسمّى بالعلوية العليا في عرف إخواننا بمرتبها المرتبتين - مرتبة اللّوح القضائي الكلّي ومرتبة اللّوح القدري الهندي الإيجادي الجزئي التجديدي - هي الجزء الثالث من الأربعة المذكورة عندنا على خلاف ما تقرّر عند المولوي الذي هو معاصرنا - سلمه الله - وسنرجع إلى نبذ من شرح حاله وحال مقاله - إن شاء الله - بالقياس إلى الجزء الثاني وبالنسبة إلى الجزء الرابع، الذي سنأتي بذكره وبيان حاله ومقاله. فرتبة مقام ذات الله العليا وهو سر الله الحافظ للتوحيد الحقّ ووقته<sup>٢</sup> الدهر البرزخي، وشأنه حفظ توحيد الحقّ جلّ وعلا، ويدبّر تدبيراً<sup>٣</sup> لأمر السّماء إلى الأرض، وفي هذا الحفظ الحفيظ ينطوي جميع شؤون / ب / ٦٠ / العلوية العليا وشؤون سائر<sup>٤</sup> أئمّتنا وسادتنا وقادة جميع خلق الله تعالى، وله أيضاً من الرؤوس

١. ح :- و.

٢. م: وقية.

٣. ح: تدبيرا.

٤. م: - سائر.

والوجوه كما ستعرف في شرح حال الجزء الثاني .

وأما الجزء الرابع من أجزاء ذلك الاسم المخلوق على أربعة أجزاء، فهو عندنا - على خلاف ما هو عند المولوى العارف المعاصر لنا - الطبيعة الكلية المعبر عنها بالدرّة الحمراء وبالنور الأحمر وبالركن الأيسر الأسفل من العرش وبيد الله العليا على ما رأينا، وهي قوة الله القاهرة ﴿ وهو القاهر فوق عباده ﴾<sup>٢</sup> ويده الباسطة وقدرته العامة، وكلمته التي انزجر لها العمق الأكبر المحاذية لتلك الكلمة المسماة بالحقيقة المحمدية المطلقة محاذاة الصّورة للمعنى والمجلاة لما يتجلى فيها، وقد يسمّى هذه الكلمة في عرف إخواننا بالأمر التكويني وبالتكوين، كما قد يسمّى تلك الكلمة المحمدية بالإبداع في وجهه - أي باعتبار الكون والوجود وهو اعتبار المشيئة - وبالاختراع من وجه آخر أي باعتبار العين والمهية، وهذا هو اعتبار الإرادة، وقد يستعمل الاختراع والإبداع على عكس ما نقلنا.

وبالجملة فكما يكون العقل الكلّي وعقل<sup>٣</sup> الكلّ المحمدي المصباحي المسمّى بالمحمدية البيضاء بحذاء النقطة التي هي المرتبة الأولى من المراتب المشيئة كما رأينا، ويكون النفس الكلية ونفس الكلّ المسماة بالعلوية العليا بحذاء الألف المطلقة والنفس الرحماني الأولي بفتح الفاء حسب ما رأينا، فكذلك تكون الطبيعة الكلية وطبيعة الكلّ التي هي الركن الأيسر الأسفل من العرش في الدهر - وهي المسماة بالتكوين المختصة بالعالم الكياني والكون / الف ٦١ / الزماني والمكاني الحدثاني - بحذاء المرتبة الرابعة من المشيئة المسماة بالكلية المحمدية وتحقيقتها وبالسحاب الثقال وبكلمة « كن » الإبداعية والاختراعية حسبما اخترنا ورأينا، وكما يكون تلك كلمة إبداعية كذلك يكون هذه كلمة تكوينية، ومع هذا التفاوت والبعد المشاهد بين المرتبتين لا يكون أمره تعالى إلا واحدة<sup>٤</sup>؛ فإنّ الترتب الطولي يؤدّي إلى الوحدة

١ - م : - ما .

٢ - سورة الأنعام، الآية ١٨ .

٣ - م : العقل .

٤ - اقتباس من كريمة : سورة القمر، الآية ٥٠ .

الصفرة؛ وسرّ ذلك هو كون البينونة بين المراتب المرتبة الطولية بينونة صفة لا بينونة عزلة، فمرتبتها مرتبة يد الله العليا ﴿يد الله فوق أيديهم﴾<sup>١</sup> من وجه، ومقام النابع<sup>٢</sup> في التوحيد الحقّ<sup>٣</sup> من وجه آخر، ووقته الأيسر الأسفل من الدهر، وشأنه التصرف الإيجابي في العالم الكياني والتحرك الإيجادي للجواهر الهولاني تحريك الريح للماء وتمويج الرياح للبحر الهولي<sup>٤</sup> في إصلاح نظام العالم ليتأدى انتظامه نتيجة وجود آدم المنتجة لوجود حضرة الخاتم ﷺ.

### تبصرة عرشية

[في المظاهر المعتبرة في الاسم الأعظم]

فيتفرع عما أسسنا وأصلنا في بيان الأجزاء الأربعة من ذلك الاسم الأعظم المخلوق عليها، ويستخرج مما فرعنا عنه وحصلنا:  
أنّ الجزء الأول المسمّى بالمشية هو التوحيد الحقّ الذي هو توحيد الحق تعالى نفسه به، فهو لا إله إلا الله ﴿شهد الله أنه لا إله إلا هو﴾<sup>٥</sup>.  
وأنّ الجزء الثاني المسمّى بعقل الكلّ وبالنور المحمّدي المصباحي والمحمديّة البيضاء، وهو القائم بتوحيد الحقّ الذي هو حقّ التوحيد وأصله والتوحيد الحقّ، فهو محمّد ﷺ رسول الله.

وأنّ الجزء الثالث المسمّى بالنفس الكلية وبالكلية الإلهية وبنفس الكلّ وبنور العلوية العليا هو الحافظ / ب ٦١ / لتوحيد الحقّ جلّ وعلا، فهو عليّ عليه السلام وليّ الله، وقد مرّ أنّ مقامه وشأنه عليه السلام هما بعينهما مقام سائر أئمتنا وقادتنا وشأنهم عليهم السلام، وهم أولياؤه تعالى وحفاظ سرّه المكنون المعبر عنه باسمه المخزون عنده الغير الخارج منه إلا إليه، فاحتفظ بما ألقينا عليك<sup>٦</sup> وأشرنا إليه من: سرّ السرّ المستتر<sup>٧</sup>، والسرّ المجلّل بالسرّ،

١. سورة الفتح، الآية ١٠.

٢. يحتمل «النابع» في النسختين.

٣. ح - الحق.

٤. ح: للجواهر الهولاني.

٥. سورة آل عمران، الآية ١٨.

٦. م: إليك.

٧. ح: المسمى.

والسرّ المقنع بالسرّ وهو الحق .

وَأَنَّ الجزء الرابع المسمّى بالطبيعة الكلّية وطبيعة الكل وبيد الله العليا الباسطة بيمينها ويسراها وكتلا يديه تعالى يمين<sup>١</sup>، فهو شيعته الذين هم أشعته التابعة لنوره في توحيد<sup>٢</sup> الحق وحفظه والاحتفاظ به، كما أمرهم به واتمّنتهم<sup>٣</sup> على سرّه كما اتّمنه الله على سره، ومنزلة شيعته ﷺ منه منزلة الطبيعة العمّالة من النفس القدسية العلامة ومنزلة العمّالة من العلامة منزلة التابع من المتبوع . وفي الخبر عنهم ﷺ ما محصّله، أَنَّ أركان التوحيد أربعة: التوحيد الحق، والقائم به، والحافظ له والتابع فيه؛ والقائم به هو رسول الله، والحافظ له<sup>٤</sup> هو هم ﷺ، والتابع فيه هو شيعتهم الذين هم أشعّتهم ﷺ .

### تكملة عرشية

#### [في منزلة نقطة الباء]

فمما يجب هاهنا أن يعلم<sup>٥</sup> أو يشار إليه هو سرّ الأسرار المستتر المقنع المجلّل المستور المضمّن في صورة البسملة المعروفة الغير المعلومة إلّا لأهله المشار إليه بقول قبلة العارفين عليّ أمير المؤمنين ﷺ ما محصّله كما روى: أَنَّ كَلَّ الكُتُبِ سرّه في القرآن، والقرآن سرّه في البسملة، والبسملة سرّها<sup>٦</sup> في الباء - وفي النقطة على رواية - وأنا النقطة تحت الباء<sup>٨</sup>.

وعن صادق آل ﷺ في تفسير البسملة: إِنَّ الباء بهاء الله، والسين سناء الله، والميم ملك الله ومجده<sup>٩</sup> على اختلاف الرواية .

١. عوالي اللئالي، ج ١، ص ٥٥؛ بحار الأنوار، ج ٦٣، ص ٣٨٥.

٢. م: توحيد.

٣. ح: أمرهم (ع) وأنعتهم.

٤. ح: - والتابع فيه... والحافظ له.

٥. ح: ينبه عليه.

٦. ح: سرّه.

٧. ح: - في الباء و.

٨. ينابيع المودة لذوي القربى، ج ١، ص ٢١٣.

٩. معاني الأخبار، ص ٣، ح ١.

والمجد هنا كناية عن العظمة<sup>١</sup> التي / الف ٦٢ / هي عالم الطبيعة التي هي ملاك الكثرة. وقالت أساطين الحكمة: إنَّ البهاء والباء المفسرة بالبهاء هو عقل<sup>٢</sup> الكل والنور المحمّدي الذي هو مصباح الضياء، وإنَّ السناء والسين المفسرة بالسناء إشارة إلى نفس الكل ذات الله العليا والنور العلوي المعبر عنه ببدر الدجى في عرفنا. وإنَّ الملك والمجد والميم المفسرة بهما كناية عن طبيعة الكل وعالم الطبيعة المكناة عن العظمة والكبرياء. ولقد قالوا: إنَّ الأسماء الثلاثة في البسملة: الله، الرَّحمن، الرحيم - بهذا الترتيب العجيب - كأنها منزلتها من كلمة بسم منزلة النشر من اللّف على وجه المرتب المعروف في علم الأدب، ولهذا النشر عندهم وجهان كلٌّ موجه من وجه:

أما الأوّل منهما: فهو الإشارة إلى كون منزلة عقل الكل من الاسم الله منزلة الصّورة من المعنى، والجسد من الرّوح، ومنزله الوجه من الكنه، والظّلّ والمثل والفرع والتبع، والآية والحكاية، والمجلاة من الشخص، والحقيقة والأصل المتجلّي بصورته لصورته المحتجب بها عنها «يا باطناً في ظهوره، وظاهراً في بطونه ومكنونه» و«يا موصوفاً بغير كنه، ومعروفاً بغير شبه» في عين بطونه، وهكذا بعينها منزلة نفس الكل وهي الاسم<sup>٣</sup> الكلية الالهية والاسم العلى من الاسم الرَّحمن في جميع ذلك.

ومن هاهنا قلنا بكون<sup>٤</sup> نفس الكل - بسكون الفاء - النفس الرَّحمانى الثانوي - بفتحها - ذلك منزلة طبيعة الكل، وهي يد الله الباسطة، وقوته القاهرة، وقدرته العامة، وهي الاسم العظيم من الاسم الرَّحيم في كل ذلك، ومن هاهنا قلنا بكون كلية عالم الطبيعة / ب ٦٢ / ملك الله وسلطانه، ومجد الله وعظّمته وكبرياؤه وقهرمانه «وهو القاهر فوق عباده».

### تكلمة بعد تكلمة

[في أن بسم الله هو اسم الله الأعظم]

فمن المتفرّع عما تلونا عليك في هذه التكلمة المذكورة بعد تلك التبصرة ومن

١. ح: عظمة.

٢. ح: العقل.

٣. ح: - الاسم.

٤. ح: يكون.

المستخرج منه هو كون مرتبة النقطة من مراتب المشية في عالم السرمذ منزلة الاسم<sup>١</sup> الله الذي يحاذيه ويحكي عنه عقل الكل في عالم الدهر وكون مرتبة الألف المطلقة والرياح المنتشرة<sup>٢</sup> بين يدي الرحمة من تلك المراتب في السرمذ منزلة الاسم الرحمن الذي يحاذيه ويحكي عنه نفس الكل في عالم الدهر، وكون مرتبة الكلمة التامة المعبر عنها بالسحاب الثقال المركبة من الحروف المزجاة المضمّنة فيها من تلك المراتب في السرمذ منزلة الاسم الرحيم الذي يحاذيه ويحكي عنه طبيعة الكل في الدهر.

ومن المتفرع عن مجموع التبصرة والتكملة<sup>٣</sup> بعد التكملة هو كون البسملة بمجموعة أجزائها الستة بعينها ذلك الاسم الاعظم المخلوق على أربعة أجزاء، وهو إمام أئمة الأسماء - أعني مجموع عالمي الأمر والخلق - كما احتملنا وحملنا وأصلنا في بيانه وحصلنا. وعنهم عليهم السلام أن البسملة اسم الله الأعظم على بعض الروايات. فمن هاهنا اتضح سرّ كون سرّ كل الكتب في القرآن، وسرّ القرآن كلمة في البسملة، وسرّ البسملة إلى آخر الرواية، وانكشف سرّ قول قلة العارفين عليهم السلام أن: العلم نقطة كثرة الجاهلون<sup>٤</sup>.

### تنبيه فيه تفريع

#### [في معرفة مدينة العلم و باب العلم و يد الله العليا]

فمما تلونا عليك هاهنا من الآيات البيّنات الباهرات والحجج البالغات القاهرة يظهر بأدنى التفات كون منزلة عقل الكل المحمّدي منزلة العلم الإجمالي في عين كشف تفاصيل صفات الله العليا وأسمائه الحسنی في وجه، وفي عين كشف تفاصيل / الف ٦٣ / أحوال الأشياء كما هي في وجه آخر، وكون منزلة نفس الكل العلوية بمرتبها منزلة الإرادة من العلم، منزلة الإرادة الكلية بمرتبها الأولى المسماة بخزانة دقائق المعاني والمهيات الكلية وبلوح القضاء الكلّي ومنزلة الإرادة الجزئية بمرتبها الثانية المسماة ببلوح القدر الجزئي، ولوح الهندسة الإبداعية محلّ المحو والإثبات،

١. م: اسم.

٢. م: المنتشرة.

٣. م: + والتكملة.

٤. عوالي اللئالي، ج ٤، ص ١٢٩.

بتجدد الإيرادات المتعاقبات الجزئية حسب اختلاف استعدادات مواد عالم الكائنات الهولانية وتعاقب الواردات المختلفة في الإعدادات الكيانية، وكون منزل الطبيعة الكليّة - يد الله الباسطة - منزلة القدرة القاهرة والقوة الربانية الفائقة.

ولقد تقرّر في علم الأسماء أن الاسم الله - تبارك وتعالى - مهيمنة على الاسم العالم، والعالم مهيمنة على القادر، والقادر مهيمن<sup>١</sup> على سائر الأسماء الإبداعية كالخالق والبارئ والمصور والرازق والمحيي والمميت والباسط والقابض إلى غير ذلك ممّا لا يكاد يحصى؛ فإنّ هذه الأسماء الإبداعية كلّها<sup>٢</sup> - كليتها وجزئها - يكون من جنود سلطان القادر القاهر المسمّى بيد الله العليا، وفيه قلّت نظماً بالرباعية:

تا روى ز نيستی به هست آوردم      دامان يد اللّهي به دست آوردم  
از لطف خدا ومنت مادري حي      كايں كنج سعادت از آست آوردم

ويوجه آخر: إنّ منزلة عقل الكلّ المسمّى بالمحمدية البيضاء منزلة مدينة العلم أي مدينة علم الله، ومنزلة نفس الكلّ المسمّى بالعلوية العليا منزلة باب العلم<sup>٣</sup>، ومنزلة طبيعة الكلّ المسمّى بيد الله العليا منزلة مفتاح باب العلم وسائر بركات العلم بنظام الأحسن، فتفطن.

### تنبيه بعد تنبيه

#### [في احتياج العرش إلى أركانه]

فقد تبين إجمالاً من / ب / ٦٣ / جملة مارتبنا وبيتنا<sup>٤</sup> منزلة كلّ جزء من هذه الأجزاء الثلاثة التي أظهرها<sup>٥</sup> الله العليم الحكيم تعالى لفاقة الخلق إليها، وانكشف من هاهنا سرّ فاقة الخلق إلى هذه الأجزاء الثلاثة التي منزلتها من كليّة عالم الخلق المسمّى بالعرش منزلة الأركان الأربعة العرشية من العرش بعينها، فاحتياج العرش إلى أركانه الأربعة

١. ح. ... على القادر المهيمن.

٢. ح. + و.

٣. اقتباس من حديث: أنامدينة العلم، وعلّي بابها. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٣.

٤. م. و ح. + من.

٥. م. و ح. ظهرها.



المعروفة المذكورة في تجوهر قوامه وتقوّم مقامه إنّما هو بعينه افتقار كليّة عالم الخلق من الدرّة إلى الدرّة ومن الدرّة إلى الدرّة الذي هو عرش الله الذي قال سبحانه ﴿ وكان عرشه على الماء ﴾<sup>١</sup> إلى هذه الأركان والأنوار العرشية في تقوّمه وقوامه .

وأما ذلك الجزء الآخر الخارج عن قوام عالم الخلق بما هو خلق والمحجوب عنهم من حيث هم خلق الله هو خارج عن هذه الأركان العرشية وفائق عليها، وهي الماء الكائن عرشه عليه وكلمة<sup>٢</sup> الله التامة الجامعة المسماة بالحقيقة المحمدية، فهو عالم الحق والأمر الذي خلق منه عالم الخلق ويندك عالم الخلق من حيث هو خلق، ويكون مستهلكاً فيه ومضمحلاً عنده، كما يندك ويضمحلّ إنّيّة الحمد في الماء المحيط المحيل لإنّيته وأنانيته إلى نفسه، وفي هذه الاستحالة والإحالة سرّ حجه عنهم؛ فإنّه لو كشفت سبحات وجهه - جل جلاله - لأحرقت واحترقت سماوات الروحانيات بأرض الجسمانيات كلّها، وما بقيت لها عين ولا أثر؛ كما ورد في صريح الخبر، فذلك الأمر الإلهي مع كونه إبداعاً لكلّيّة عالم الخلق وإنشاء وإيجاداً / الف ٦٤ / لها يكون إعداماً وإفناء لها من جهة واحدة؛ كيف لا؟! وهو شأنه تعالى وشأنه - جلّ وعلا - يجمع بين الأضداد من جهة واحدة كما مرّ غير مرّة .

وبالجملة فلما كان ذلك الجزء الآخر الأمري خارجاً عن قوام الخلق غير داخل في القوام الخلقى حجب واحتجب عنهم وارتفع مقامه عن أن يتقوّم به قوام عالم الخلق تقوّمأ ركنياً، وتمنع مكانه عن أن يتجوهر العالم به تجوهرأ تركيبياً، كيف وهو صنعه وشأنه تعالى شأنه عن أن يتركّب منه الأشياء ويصير جزءاً من أجزائها؟! فمن جرّاة فقد قرنه، ومن قرنه فقد خلّى منه<sup>٣</sup> ولم يخلّ منه مكان طرفه عين أبداً ﴿ألاإنّه بكل شيء محيط﴾<sup>٤</sup> والإحاطة هي مقام صنعه وشأنه تعالى شأنه، ورحمته التي وسعت كلّ شيء .

١ . سورة هود، الآية ٧ .

٢ . م: كلمات .

٣ . اقتباس من نهج البلاغة الخطبة ١ : ومن قرنه فقد نشأه ومن نشأه فقد جزّأه... فقد أخلّى منه .

٤ . سورة فصلت، الآية ٥٤ .

## تكملة فيه تبصرة

## [في لمية افتقار العالم إلى النبوة والولاية]

وأما الكشف عن سرِّ فاقة الخلق إلى الثلاثة الأخيرة تفصيلاً وتوضيحاً .

فاعلم - يا أخا الحقيقة - إنَّ عالم الخلق بما هو عالم الخلق ومن حيث هو خلق موجود ناقص غير واجد لكمال نوعه الممكن حصوله له بالفعل في ابتداء الفطرة<sup>١</sup>، فخلق مستكملاً تدريجاً مستتماً شيئاً فشيئاً، خارجاً من القوَّة إلى الفعل على نعت التجدّد والتكون الاتصالي المعروف عند إخواننا بالسير والسلوك الجوهري، إلى أن يحلَّ الأجل ويصل الأمر إلى غايته استتماماً لنعمته، فإذا كان أمر الخلق وشأنه ذلك فلا بدَّ له في استكمالهِ واستتمامهِ وانصلاح حالهِ ونظامهِ من علم وقوَّة / ب / ٦٤ / علامة، ومن تدبير وقوَّة عمّالة<sup>٢</sup> لينصلح به نظامهِ في استكمالته إلى الغاية، ويصلح انتظامهِ في استتمامته للنعمه، وهذه القوَّة العمّالة التي لا بدَّ في انصلاح حال<sup>٣</sup> عالم الخلق منها قد يكتنَى عنها في عرف إخواننا بمحمّد رسول الله، ويكنى عن هذه القوَّة المدبّرة العمّالة بمراتبها الثلاث ومقاماتها الثلاثة بعليّ وليّ الله، وقد يعبر عن تلك العلامة بعقل الكل والمحمدية البيضاء وبروح القدس الأعلى، وعن هذه العمّالة بنفس الكل والعلوية العليا، وبروح القدس الأدنى، كل ذلك كما مضى .

ولقد تقرّر في محلّه كون نبوة المحمدية البيضاء ورسالتها عامّةً محيطه سابقة على خلقه آدم فضلاً عن نبوته وبعثة سائر الأنبياء؛ كما قال ﷺ: كنت نبياً وآدم بين الماء والطين<sup>٤</sup> لم يخلق روحه ولا جسده بعد، وكذلك شأن الولاية<sup>٥</sup> العلوية العليا في العموم والإحاطة والتقديم والسبقة، فكلية عالم الخلق من الرّوحانيات والجسمانيات كائناً ما كان من العلويات والسفليات من الجمادات والنباتات والحيوانات والإنس والجان

١. م: الفطر.

٢. م: وح: عمّاله.

٣. ح: - - حال.

٤. عوالي اللثالي، ج ٤، ص ١٢١.

٥. م: ولاية.

يكون منزلتها منهنما منزلة الأمة من النبي والولي، ومنزلة الرعية من السلطان [و]الرّاعي. فهذه الفاقة والحاجة في وجه من الاستبصار كأنّها هي الحاجة في الاستكاملات إلى الغاية والفاقة في استتمامات النعمة وبلوغها إلى حدّ النهاية. وأما الاحتياج إلى الجزء الأوّل المسمّى بالمشيئة فمنزلته منزلة الحاجة في أصل الفطرة وبدو الخلق.

ولقد تقرّر في محله أنّ الحاجة إلى النبوة / الف ٦٥ / والولاية هي: الحاجة في اكتساب الفطرة الثانية، والفاقة في الاهتداء بأنوار الهداية؛ وهو قوله تعالى ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى﴾ ﴿قَدَّرَ فَهْدَى﴾<sup>١</sup>، ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>٢</sup> فمن هاهنا تحصيل وتحقق وجه آخر في التفرقة بين الجزء الأوّل المحجوب المخزون عنده تعالى وبين الثلاثة الباقية التي أظهرت لفاقة الخلق إليها.

### تذكرة فيه تبصرة

[في معرفة يد الله العليا]

فقد اتضح مما أصلنا في بيان سرّ هذه الحاجة والفاقة إلى الأجزاء الثلاثة الأخيرة دون الأوّل منها ومما فرعنا عليه من وجوه الفاقة والحاجة هاهنا وجه استقامة اختيارنا في حمل الجزء الثالث منها على النفس الكلّية والكلية الإلهية بمرتبها معاً، اللتين هما مرتبة الدرّة الصّفراء ومرتبة اللدرة الخضراء؛ وحمل الجزء الرابع منهما على الطبيعة الكلية المسماة بيد الله العليا والقوة الربانية والعمالة الإلهية التي هي الدرّة الحمراء، وهي القوة الربانية التي بها تتصرّف تلك النفس الكلية الإلهية في العالم الكلّي الخلقي على ما يشاء، ويتّضح منهما سرّ عدم استقامة اختيار ذلك المولوي العارف المعاصر لنا - سلّمه [الله] - في حمله الجزء الرابع هاهنا على الركن الأخضر الذي هو ثالث الأركان، وعزله الركن الرابع المسمّى بالنور الأحمر والدرّة الحمراء، وبيد الله الباسطة العليا المتصرّفة من موادّ الأشياء والمصلحة لنظامها الحافظة لانتظامها عن أن يكون له مدخل في هذا النظام الأحسن / ب ٦٥ / والانتظام الأصلح الأوفى.

وذلك أي سرّ عدم استقامة مقاله هاهنا هو أنّه قال:

١. سورة الأعلى، الآية ٢-٣.

٢. سورة البقرة، الآية ٢٥٧.

## [بيان ما قاله الأحسايبى في المقام]

والجزء الرابع النور الأخضر وجسم الكَلِّ، وربما فسرت الأجزاء الثلاثة: بما يتضمّن البسملة من صفة الله، وهي النور الأبيض، وهي شهادة أن محمداً رسول الله، وباعتبار شهادة أن لا إله إلا الله وهي الألف القائم. ومن صفة الرحمن وهي النور الأصفر والألف المبسوط باعتبار، وباعتبار آخر بين بين صورته الضلعي المثلث القائم الزاوية هكذا: ل<sup>١</sup> وهي شهادة أن الأئمة الاثني عشر عليهم السلام خلفاء رسول الله صلى الله عليه وآله، وباعتبار هي شهادة أن محمداً رسول الله. ومن صفة الرحيم وهي النور الأخضر والألف الراكذ الذي يظهر بصورة الباء ويكون ياء، وهي الكروبيون والأنبياء والمرسلون والأتباع؛ لأنّ الرحيم على الأقوى صفة الرحمن، وصفته صفة لصفة الرحمن. وبالجملة فالمراد بـ«الأربعة الأجزاء» بالعبارة الظاهرة: المشية، وعقل الكَلِّ، ونفس الكَلِّ، وجسم الكَلِّ. انتهى عبارته بعينها هاهنا.

## [تحقيق في كلامه]

وهو منه صريح وتصريح بكون الأجزاء الثلاثة التي أظهرت لفاقة الخلق إليها منحصرة عنده بالأركان والأنوار الثلاثة الأبيض والأصفر والأخضر من دون دخل ومدخلية للركن الرابع من الأركان الأربعة العرشية في انصلاح نظام العالم الكلّي الخلقى المسمّى بالعرش كما مرّ، وهو ركن من أركان العالم الخلقى العرشي المتقوم / الف ٦٦ / قوامه المنتظم نظامه بكل قائمة من تلك القوائم العرشية الأربعة المعروفة بين العامة والخاصّة، وفاقه عالم الخلق إلى كلّ من تلك الأركان الأربعة وانصلاح نظامه وانتظام قوامه لكلّ منها إمّا هي من الضروريات الواضحة ومن البديهيات الدينيّة التي لا يقبل الشك ولا الشبهة ولا الزيب ولا الزيبة، كيف لا؟! وحكم الأركان الثلاثة المتقدّمة السّابقة على هذا الركن الآخر المتأخّر عنها وأمرها لا يصل إلى العالم ولا ينفذ فيه إلا بتوسط سلطان هذا الركن الأخير العظيم الواسط بينها وبين العالم المنفعل<sup>٢</sup> عنها انفعال البدن عن الرّوح. وقوله<sup>٣</sup> الروحانية بتوسط الطبيعة المتصلة به التي

١. ليس في ح، ولكن كتب بدله لفظة: أقول.

٢. م: المنفصل.

٣. م: وح: قوله.

تُمضي القضاء النازل من سماء الرّوح إلى أرض البدن وتنفّذه فيه وتوسّط الطبيعة الدّهريّة بين العالم الروحانيّ والعالم الهيوّلانيّ في وصول أثر تدبيره إليه وتأثيره فيه ممّا أطبقت عليه ألسنة الخاصّة والعامة واتفقت عليه آراء علماء العلم والنظر وأصحاب الكشف والمشاهدة.

وبالجملة يجب على البصير الناقد والخبير القاصد لحلّ عقد رموز هذا الحديث الصعب المستصعب الذي لا يحتمله<sup>١</sup> ملك مقرب أن يجعل لكلّ من الأركان الأربعة العرشية مدخلاً ركنياً في انصلاح نظام العالم الكلّي الخلقّي، ودخلاً قوامياً في انتظام قوامه واستكمالها واستتمامه، بأن يجمع بين الرّكنين منها<sup>٢</sup>، ويجعلهما ركناً واحداً وجزءاً فardاً من الأجزاء الثلاثة التي يحتاج إليه انتظام أمر العالم / ب ٦٦ /، ولذلك الجمع ثلاث احتمالات في بادي النظر، [و]الجمع بين الرّكن الأبيض والأصفر والأخضر، أو بين الأخضر والأحمر والأوسط هو الحقّ المعين كما تبين وجهه من<sup>٣</sup> بياننا المتقدم. وأمّا سرّ وجوب هذا الجمع فلوجوب مطابقة حلّ عقد الخبر لما في الخبر، وهو جعله<sup>٤</sup> ثلاثة ليتفرّع<sup>٤</sup> عليه ما فرّعه وقرّر من استنتاج نتيجة اثني عشر ركناً واستخراج تمام ثلاثمئة وسبعين اسماً ويوماً وهو السنة الكاملة وتمام العالم المسمّى بآدم فتفتن.

فلنرجع إلى ترجمة مرموزات مقالته المنقولة الموروثه من الأساطين المنقولة عنهم هاهنا. فأقول: أما قوله: «من صفة الله» فيراد من الصفة هاهنا الفعل والأثر الصادر من الشيء القائم به قيام صدور. وسرّ كون النور الأبيض صفة من الاسم الله هو كون الجوهر النوري المسمّى بعقل الكل وبالمحمدية البيضاء عندنا خليفة ذلك الاسم الجامع الأعظم في الخليقة، ومظهر القائم مقامه في العوالم الخلقية، ومظهر الشيء هو شأنه وأثره وصفته الكاشفة عنه القائم مقامه، واسمه الدالّ عليه

١. أي لا يحتمل المقام الذي هو محصل مفاده؛ كما تقدّم من الإشارة إليه في صدر تمهيد شرح هذا الحديث «منه أسكنه الله في الجنان».

٢. ح: منهما.

٣. م: في.

٤. م: ليقرع.

الذي ينظر به إليه، فافهم! ومن هنا قالت الأساطين بكون عقل الكل الاسم<sup>١</sup> الله الأعظم إمام أئمة الأسماء<sup>٢</sup> الحسنی.

وأما قوله: «وهي شهادة أن محمداً رسول الله» فبناء هذا الاعتبار إنما هو على ما اخترناه واعتبرنا من كون الجزء الأول المسمى بالمشية وبالكلمة التامة التوحيد الحق الذي هو توحيد حضرة ذات الحق تعالى نفسه وهو شهادة / الف ٦٧ / أن لا إله إلا الله، وكون التوحيد<sup>٣</sup> الجزء الثاني المسمى بالمحمدية البيضاء وبروح القدس الأعلى القائم بالتوحيد الحق وشهادة أن محمداً رسول الله. وظاهر أن مقام الرسالة إنما هو مقام القيام بإعلاء<sup>٤</sup> كلمة الله العليا، لانفس الكلمة بعينها.

وأما كون الجزء الثاني باعتبار آخر شهادة أن لا إله إلا الله، فبناؤه عندنا إنما هو على اعتبار كون قوام تمام العالم المسمى بالعرش وبالإنسان الكبير - وهو العالم الأكبر - متقوماً بأركان أربعة ومنتظماً بنظامه بقوائم أربع، كل قائمة منها له مقام في دين الإسلام:

### [في معرفة أركان العرش]

والركن الأول منها - وهو الدرّة البيضاء - يسمّى بالتوحيد الحق، وهو توحيد حضرة الحق تعالى نفسه كما قال عز من قائل: ﴿شهد الله أنه لا إله إلا هو﴾<sup>٥</sup>. وعقل الكل المسمى بالدرّة البيضاء قد مرّ أنه هو الاسم الله إمام أئمة الأسماء، وعلمت ممّا مرّ أن اسم الشيء هو وصفه الكاشف عنه، فذلك العقل الكلي والنور المحمدي تكون<sup>٦</sup> منزلته من حضرة الذات الأحد الصمد الأقدس تعالى ومن وحدانيته الكبرى منزلة الوصف الكاشف عنه وعن وحدانيته ومنزلة الحدّ والاسم الواصف نفسه تعالى بفرديته، وهو الواصف ذاته الأقدس بصفته التي بين ظلّ أحديته، وظلّ الشيء هو

١. م: اسم.

٢. م: أسماء.

٣. ليس في ح، ومكانه أبيض.

٤. م: باعلى. ح: باعلا.

٥. سورة آل عمران، الآية ١٨.

٦. م: وح: يكون.

شرح مهيته وكشف إينته وحقيقته، ومن هنا قالت أساطين العلم: إنَّ المعلول حدّ ناقص لعلته، فافهم إن كنت أهلاً لمعرفة!

والركن الثاني منها - وهو الدرّة الصّفراء - يسمّى بالقائم أي بالتوحيد الحق وهو مقام محمّد رسول الله؛ فإنّ مقام الرّسالة ب/ ٦٧ لهو مقام القيام بإعلاء كلمة الله العليا، وبالكشف عن توحيدته تعالى في الألوهية.

والركن الثالث - وهو الدرّة الخضراء - يسمّى بالحافظ له أي لتوحيد الحقّ، وهو مقام الخلافة عن الرّسالة مقام وليّ الأولياء عليّ المرتضى، ومقام سائر سادتنا وأئمتنا خلفاؤه تعالى وخلفاء رسوله المصطفى سادة سائر الأنبياء وقادتهم وقادة كلّ من في السماوات العلى والأرضين السفلى وما فيهما، ومقام الخلافة بما هو مقام الخلافة لهو الحفظ والحراسة لما يقوم به الرّسالة.

والرّكن الرابع - وهو الدرّة الحمراء - يسمّى بالتابع فيه أي في توحيد الحقّ، وهو مقام التابعية والطاعة والإطاعة لآل محمّد الوارثين لكمالهم ﷺ في إقامة توحيدته تعالى في الألوهية وإقامة توابعه ولو اوحقه التي هي وظائف العبوديّة، وهذا هو مقام سائر العباد الذين هم عبيد آل محمّد ﷺ من سائر الأنبياء والأولياء والأوصياء والأمم وغيرهم من الخلائق الذين قال قبله العارفين عليّ أمير المؤمنين عليه السلام فيهم: نحن صنائع الله وسائر الخلق صنائع لنا<sup>٢</sup> وقال: لا يُعبد الله إلاّ بعبادتنا ولا يعرف الله إلاّ بسبيل معرفتنا؛ وذلك لأنّ لهم مقام الحقّ ومقام حقّ الحقّ، مقام البيان «ليس كمثله شيء»<sup>٣</sup>؛ مقام المعاني؛ فإنّهم ﷺ لهم وجه الله المضيء وجنبه العليّ وعينه الناظرة وأذنه الواعية ويده العليا الباسطة إلى غير ذلك من معانيه تعالى التي لا تكاد تحصى؛ مقام الأبواب أبواب بركات معانيه تعالى ومفاتيح<sup>٤</sup> خزائنه نعمه ومنه جلّ / الف ٦٨ / وعلا مقام الإمامة الظاهرة

١. م: توحيد.

٢. راجع: نهج البلاغة، الكتاب ٢٨: نحن صنائع ربنا، والناس بعد صنائع لنا.

٣. سورة الشورى، الآية ١١.

٤. ح: مفاتيح.

ينقلب بين أظهركم «وأينما تولوا فثم وجه الله»<sup>١</sup>.

وبالجملة فإنهم عليهم السلام لهم الكل في الكل، سادة الجبل في القل هذا.

ولكن هذا النوع من الاعتبار كأنه إنما يناسب اعتباره ورعايته هاهنا لو فسر وخصص ذلك الاسم المخلوق على أربعة أجزاء بمجرد مجموع عالم الخلق المسمى بالعرش الخارج عنه عالم الأمر المسمى بالمشية كما لا يكاد يخفى على أولي النهى، وأما إذا فسر بمجموع عالمي الأمر والخلق معاً - كما فسرنا [هـ] واخترنا ووافقنا ذلك المولوي العربي في هذا - لوجب أن يكون مرتبة الجزء الأول المسمى بالمشية وبطلّ الوحدة الحقة الحقيقية الذاتية الكاشف عن الوجدانية كما مرّ مقام شهادة أن لا إله إلا الله كما بينا وشرحناه.

كيف لا! وهو الحقيق الحريّ بأن يكون توحيد الحقّ نفسه تعالى الذي هو التوحيد الحقّ وحقّ التوحيد؛ فإنّ كون الركن الأول من العرش - الذي هو من عالم الخلق الخارج عن عالم الحقّ - شهادة أن لا إله إلا الله كأنه لا يلائم كون التوحيد توحيد الحقّ تعالى ذاته الأقدس، وكونه التوحيد الحقّ حقّ التوحيد المطلق؛ إذ الركن الأول وهو روح القدس الأعلى يكون حينئذ من الوجود المقيد، والوجود المقيد يكون توحيداً خلقياً مقيداً، لا توحيداً حقيقياً مطلقاً؛ فإنّ في التقييد مطلقاً لشعباً من دقائق الشرك، فلا يكون حقيقياً بأن يسمّى توحيداً حقاً، وحريراً بالتسمية بالتوحيد الحقّ، كما هو الحقّ<sup>٢</sup> المحقّق، فافهم فاحفظ بهذا!

فالخلط بين الأمرين وعدم / ب ٦٨ / التنبه بالتفاوت في البين - مع حصر الاحتمال فيما فسر به كما مرّ - كأنه لا يخلو من نوع من الشين<sup>٣</sup> والمين.

قوله: «وهي الألف القائم» يعني من القيام هاهنا الانتصاب الذي هو خلاف الانبساط والانخفاض، والمراد من الانبساط العموم والشمول والإحاطة في مراتب النزول، ويعبّر بالنزول أيضاً؛ ومحصل معناه المرموز الذي هو من نفائس الكنوز

١. سورة البقرة، الآية ١١٥.

٢. م: حق.

٣. ح: شين.



في عرف علماء التوحيد هو سريان نور الوحدة في الكثرة، ويقابله المعنى المرموز المقصود من قولهم «الكثرة في الوحدة» أي بضرب أشرف وأعلى، فعن الوحدة في الكثرة يعبرون بالانبساط، وعن الكثرة في الوحدة بوجه أعلى يعبرون بالقيام والارتفاع والانتصاب عن حضيض البسط والانخفاض، ومحصل هذا الارتفاع والانتصاب هو قبض الكثرة وجمعها ورفعها في الوحدة عند أولي الأبواب. وهذا التعبير إنما هو لازم من لوازم معنى الكثرة في الوحدة، لأنه حقيقة معناه المرموز الذي هو كنز الكنوز وأم العلوم الحقيقية وأسطقس الأسطقسات وعنصر العناصر في الفلسفة العرشية، وقد قبل<sup>١</sup> من يتمكّن من الغوص في مغري<sup>٢</sup> معناه، وهذه الرموز مرموزة عن نفائس الكنوز.

وقوله «من صفة الرحمن» يعني: إن نفس الكل هي شأن الاسم الرحمن وفعله وأثره وخليفته ومظهره، ومن هنا يكتفى عنها بالألف المبسوطة، إشارة إلى كونها نفس الرحمن الثانوي - بفتح الفاء - كما أن الألف المطلقة من مراتب المشية يكون نفس الرحمانى الأولى، وهذه الكلية / الف ٦٩ / الإلهية يكون خليفة تلك الألف المطلقة المنبسطة التي هي الاسم الذي أشرقت به السماوات والأرضون، وخليفته في خليفته هي الاسم الذي يصلح به الأولون والآخرون، ولكن يجب أن يعلم أن كون تلك النفس الكلية الإلهية ألفاً مبسوطة ونفساً رحمانياً ثانوياً إنما هو من جهة سريان نورها وانبساط ضوء وجودها على هياكل مراتب الموجودات المترتبة بعدها النازلة من عندها إلى صفّ نعال عالم الملك والشهادة، فلا يتوهم أنها من جهة مجرد مرتبتها الصفراوية - مع قطع النظر عن سريانها في سائر مراتبها المترتبة النزولية، وعن سريان نورها في جميع مراتبها الخلقية - يكون ألفاً مبسوطة ونفساً رحمانياً ثانوياً كما يتراءى من ظاهر مساق مقاله هاهنا، كيف لا؟ وكتبتها إنما هي بعينها انبساطها وإحاطتها بحيث لا يعزب عنها مثقال ذرة في الأرض ولا في السماء<sup>٣</sup>، فهو الإمام المبين الذي ينقلب بين

١. ح: قيل.

٢. ح: مغزى.

٣. اقتباس من كريمة سورة سبأ، الآية ٣.

ظهرانيكم ﴿وفي أنفسكم أفلا تبصرون﴾<sup>١</sup>.

ومنزلة هذه النفس الكلية الإلهية من حضرة الاسم الرحمن منزلة استوائه على عرشه، ومنزلتها من الألف القائم مقام الاسم الله الجامع لجوامع الصفات العليا والمجمع لمجامع<sup>٢</sup> الأسماء الحسنى منزلة البسط والانبساط والتفصيل والنشر من القبض والجمع والإجمال والطيّ بنحو أعلى، وكما يكون مرتبة الجمع والإجمال المسمّى بالخزينة مبدأ لمرتبة البسط والتفصيل والانبساط فكذلك يكون هو مرجعاً ومعاداً لها، ومنزلة هذه النفس الكلية والرّحمة الثانوية الرّحمانية في نزولها / ب ٦٩ / وانبساطها وهبوطها من العقل الكلّي والنور المحمّدي منزلة إقبال عقل<sup>٣</sup> الكل بأمر ربّه الأعلى إلى الدنيا، ومنزلتها منه في رجوعها وعودها وعروجها منزلة إدبار ذلك العقل الكلّي إلى الله تقدس وتعالى.

فمن هنا يكون منزلة النفس الكلية العلوية العليا من العقل الكلّي والمحمديّة البيضاء منزلة الصفة من الموصوف بها، وباعتبار منزلة الصراط والسبيل من السالك عليه في سفره منه تعالى إليه جلّ وعلا.

وأما اعتبار كون هذه الكلية الإلهية الألفية في ألفتها بين بين فهو اعتبار لكونها برزخاً بين العالمين، وإشارة إلى كون منزلتها بين المنزلتين وأمرأ بين الأمرين، فهي<sup>٤</sup> مجمع البحرين بحر العالم المعنوي وبحر العالم الصوري، كما مرّت الإشارة غير مرّة إلى تلك البرزخية التي هي خاصة الصراطية، وأنّ العلوية العليا إنّما هي صراط الاستقامة والاستواء، وهي مجمع جوامع السبيل إليه تعالى ومرجع جميع رسله جلّ وعلا؛ فإنّ منزلة العلوية العليا من جميع السبيل والرّسل نزولاً وصعوداً منزلة محيط المحيطات وبحر البحار من الأودية والأنهار كبارها وصغارها، كما قال عز من قائل: ﴿بسم الله مجريها ومرسيتها﴾<sup>٥</sup> وقد مرّ أنّها بنورانيتها العامة منزلتها منزلة البسملة

١. سورة الذاريات، الآية ٢١.

٢. م: المجمع.

٣. ح: العقل.

٤. م: فهو.

٥. سورة هود، الآية ٤١.

المتضمنة لمراتب جميع تلك الأجزاء الأربعة المذكورة، كما أنشدت في صورة الرباعية:

مفتاح خزائن خدا بسمله است      يعني كه على مرتضى بسمله است  
اين نقطه تحت با كه با بسمله است      گنجينه وجميع گنجها بسمله است

فاحتفظ / الف / ٧٠ / بما تلونا عليك هاهنا؛ فإن فيه لقره عين من العيون القوادية هي معرفة قبله العارفين عليّ ﷺ بالنورانية.  
وأما قوله: «وهي شهادة أن الأئمة الاثني عشر خلفاء رسول الله» فهو كما وصفنا وعن سرّه كشفنا.

وقوله «باعتبار هي شهادة أن محمداً رسول الله» قد عرفت منّا وجه توجّه هذا الاعتبار ولكن في مقام آخر غير مقامنا في شرح هذا الحديث المخبر الكاشف عن كون مرتبة المشيئة شهادة أن لا إله إلا الله بناءً على ما هو مختاره ومختارنا هاهنا من كون المراد من ذلك الاسم المخلوق على أربعة أجزاء مجموع عالمي الأمر والخلق معاً، ولقد أوضحنا وجه كون الجزء الأول منها التوحيد الحق وحق التوحيد الذي هو توحيد الحق الأحد الصمد تعالى نفسه به، وهو التوحيد المطلق المنزه عن شوائب التقييد والتشبيه، بخلاف التقييد المقيّد.

وقوله «ومن صفة الرّحيم» قد عرفت معناه الموجه.

وأما قوله «وهي النور الأخضر» قد عرف ما فيه موجهها مفصلاً، فتفظن وتذكر جملة ما أسسنا وأصلنا هاهنا وما فرعنا عنها واستخرجنا منها من لزوم كون صفة الاسم الرّحيم هاهنا الطبيعة الكلية الدهرية المسماة بالنور الأحمر المكنى عنها بيد الله الباسطة العليا، والقوة الربانية القاهرة الفائقة على أيدي الوري، والواسطة بين جواهر عوالي الأرواح الإلهية الآبائية وبين مظاهرها من ظواهر الأشباح الأمهاتية في تحقّق عقد المناكحة بينهما، ووصول أثر علمهما<sup>١</sup> بنظام أحسن<sup>٢</sup> الأكمل الأتم، وتدبيرها في انتظام أمور العالم / ب / ٧٠ / إلى أشباحها وأجرامها القابلة المهيتة لحمل نطفها التي

١. ح: علمها.

٢. ح: الأحسن.

يتولد منها فطرة أبي البشر آدم إلى أن ينتهي الأمر إلى نور وجود حضرة الخاتم - صلى الله عليه وآله الوارثين لكمالهِ وسلم - الذي منه نزل وتنزل الأمر، وإليه يصعد ويرجع أمر العالم ﴿إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه﴾<sup>١</sup> ولا يصلح لإصلاح العمل إلا يد الله العليا الباسطة بالرحمة الواسعة، كيف لا؟ ولقد قال تعالى: ﴿مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء﴾<sup>٢</sup>، أي أصلها ضارب عروقها في الأرض ليستقرّ فيها ويستقل في التصرف فيها وتدير أمرها إلى الغاية المطلوبة منها، والشجرة هي شجرة طوبى وسدرة المنتهى، وهي تلك النفس الكلية الإلهية المسماة بذات الله العليا، وعروقها إنما هي تلك الطبيعة الكلية التي هي<sup>٣</sup> الموصوفة بما وصفناها<sup>٤</sup>، وإن الأرض هي كليتة عالم الأجسام الهولانية بعلوئها وسفليها التي غرست فيها شجرة طوبى، وإن السماء هي جنة المأوى التي تأوي<sup>٥</sup> إليها الكلم الطيب بتوابعه وأتباعه ولواحقه وأشياعه يوم يعرج إليه الملائكة والروح، وإن شجرة طوبى والكلم الطيب وجنة المأوى كلّها هي تلك النفس الكلية والكلمة الإلهية المسماة بالعلوية العلوية العليا، وإن جنة المأوى قد تنزلت بروحانيتها الربانية من عالم العند وعالم الخزائن إلى أن تصوّرت وتمثّلت بصورة الأرض / الف ٧١ / الجسمانية الهولانية ثم يعرج إليه في كل يوم كان مقداره خمسين ألف سنة<sup>٦</sup> ﴿يوم تبدّل الأرض غير الأرض﴾<sup>٧</sup> وأشرقت الأرض بنور ربّها<sup>٨</sup>.

وأما قوله «والألف الراكد الذي يظهر بصورة الباء فيكون باء<sup>٩</sup>»، فالركود منها كناية عن الخفض والانخفاض، كما أنّ القيام هنالك - أي في مقام الوصف عن صفة الاسم

١. سورة فاطر، الآية ١٠.

٢. سورة إبراهيم، الآية ٢٤.

٣. م: - التي هي.

٤. ح: وصفناه.

٥. م: تأدى.

٦. اقتباس من سورة السجدة، الآية ٥ وسورة المعارج، الآية ٤.

٧. سورة إبراهيم، الآية ٢٨.

٨. سورة الزمر، الآية ٤٩.

٩. ح: ... الباء ويكون باء.

الله كما<sup>١</sup> رأينا وهو رأي أجلة أصحابنا - كان كناية عن الرفع والارتفاع .  
 هذا، ولكن لما كان المقام مقام سرائر الأسرار المرموزة مكنونة فيه نفائس جواهر  
 المعاني والبيان من الكنوز الموزونة عن معان الحكمة «لا يُسمِن ولا يَغني من جوع»<sup>٢</sup>  
 فيه أمثال هذه البيانات المبهمة والكنايات المجملة التي لا يفيد إلا مزيد حيرة لسلاك  
 الطريقة وطلاب الحقيقة؛ فإن بناء رسالتنا هذه إنما هو على تحقيق حقيقة الحال بقدر  
 الطاقة البشرية، لا على مجرد التقليد ونقل الأقوال والقناعة بالرواية من دون دراية  
 اقتداءً بأصحاب القيل والقال في إظهار الكمال من دون أن ينحل منه عقدة الإشكال .  
 فاستمع - يا صاحب البصيرة العيناء وطالب الحقيقة البيضاء - لما يتلى عليك من  
 آيات الكتاب الذي أنزل إليك وهو غائب عنك في عين كونه حاضراً لديك، كما ينظر  
 إليه قول قلة العارفين عليّ ﷺ :

بآياته يظهر<sup>٣</sup> المضمّر

وأنت الكتاب المبين الذي

وفيك انطوى العالم الأكبر<sup>٤</sup>

وتزعم أنك جرم صغير

فأقول وهو وليّ الإفاضة:

### حكمة عرشية

[في منزلة الانسان الكامل]

إعْلَم / ب ٧١ / أيها الخائض<sup>٥</sup> في بحار أنوار آيات الكتاب الذي أنزل ليتنوّز بأنوار  
 حقانقتها قلوب أولي البصائر والأبصار، وينشرح بأشعة لطائفها صدور أولي العقول  
 والألباب: أن الإنسان أعدل شاهد على آيات الربوبية وأسرار الإلهية، وأوّل دليل على  
 صفات ربه الجليل وأسماء إلهه الجميل جلّ جلاله وتجلّى جماله «فاسأل به خبيراً»،  
 «ولا ينبئك مثل خبير» إن أردت أن تسلك سبيل الحقّ شاهدأً وبصيراً؛ إذ هو على بيّنة

١. ح : + هو .

٢. سورة الغاشية، الآية ٧ .

٣. م : يظهر بآياته .

٤. ديوان الامام عليّ ﷺ، ص ٥٧ وفيه البيت الآخر فقط .

٥. م وح : الخالص .

من ربه ؛ لأنه ممّا خلقه الله على صورة الهدى ، كما في المتفق عليه من الرواية : إن الله خلق آدم على صورة الرحمن<sup>١</sup> .

هذا من حيث الدلالة السمعية ؛ إذ كان لا يصدّق كلّ أحد في ما يدّعي فيه الكشف والشهود بالبصيرة الباطنية والإلهام والتعريف الإلهي ما لم يدخل فيه أحد الأوضاع الحسية كالرؤية بهذه الآلة أو الشهادة أو الرواية أو الإجماع أو القياس المنتهي إلى النصّ على ما قالوا ، وهذه كلّها من أضعف الدلائل في الاعتقادات التي لا تعرف إلا بنور الهداية الربانية والعلوم اللدنية ، وهي علوم النبوة .

### [في مضاهاة الإنسان وربه الجليل]

وأما من انفتحت بصيرته وانكشفت له طريقته يعلم ويتيقّن أنّ الإنسان ممّا أوجده الله تعالى شاهداً وبيّنة على ذاته وصفاته وأفعاله وشؤونه وأطواره ، مخبراً عن كيفية الهيّة وصنعه وخلقه وأمره ؛ للمضاهاة الواقعة بينه وبين الربّ تعالى ظاهراً وباطناً / الف ٧٢ / كما قال سبحانه : ﴿ وفي أنفسكم أفلا تبصرون ﴾<sup>٢</sup> وللمحاذاة الثابتة<sup>٣</sup> ذاتاً وصفاتاً وأسماءً وأفعالاً كما فضله العلماء الشامخون والحكماء المتألّهون والعرفاء الراسخون ، فهو عيبة علم الله وخزانه معرفته ومعدن حكمته علماً وعيناً ﴿ يؤتى الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً ﴾<sup>٤</sup> وهو ﴿ النبا العظيم الذي هم مختلفون ﴾<sup>٥</sup> ، ﴿ وإنه في أم الكتاب لدينا لعليّ حكيم ﴾<sup>٦</sup> ويعلم - أي من يؤتى الحكمة - أنّ الإنسان الكامل المسمّى بجامع الجوامع هو الكتاب الجامع لجوامع آيات الحكمة ، المشتمل<sup>٧</sup> على حقائق الكون ولطائفه كلّها ، حديثها وقديمها .

فمن جملة المضاهاة الواقعة بين النفس القدسيّة الكلّيّة الإلهية اللاهوتية الإنسانية

١ . التوحيد ، ص ١٠٣ ؛ الكافي ، ج ١ ، ص ١٣٤ ، ح ٤ .

٢ . سورة الذاريات ، الآية ٢١ .

٣ . ح - الثابتة .

٤ . سورة البقرة ، الآية ٢٦٩ .

٥ . سورة النبا ، الآية ٢-٣ .

٦ . سورة الزخرف ، الآية ٤ .

٧ . ح : المشتملة .

وبين ربها الأعلى تعالى أن النفس الإنساني - بفتح الفاء - الخارج من القلب الصنوبري المار على منازل الحروف والكلمات ومخارجها التي هي أخص خواص الإنسان من بين الكائنات هو بإزاء النفس الرحماني المنبسط<sup>١</sup> وانبساط الفيض الوجودي المسمى بالوجود المنبسط وبالوجود المطلق المار على مراتب أعيان الممكنات الذي هو من خواص الإلهية ومن آيات الرحمانية، ومن هذا المجلى يتبين وينكشف على من اهتدى بآيات ربه الأعلى أن الموجودات الواقعة في عالم الإيجاد والتكوين هي بعينها على صورة الموجودات الواقعة في عالم التسطير والتدوين، سواء كان قبلها في عالم البداية والقضاء السابق والقلم الأعلى واللوح / ب / ٧٢ / الأعظم المحفوظ الكريم أو بعدها في عالم النهاية وفي القدر اللاحق، كما في صورة<sup>٢</sup> ألفاظ هذا الجوهر الباطن وأرقام قلمه ولوحه المكتوب بيده.

فهذا<sup>٣</sup> النفس الضروري من الإنسان الخارج من باطنه وجوفه كأن التعين<sup>٤</sup> له أولاً بالحرف الها وهي خاصة، وهو أي النفس بتعينه الأول الذي هو جهة إطلاقه وعمومه وانبساطه يتعين بحسب مروره على المخارج الصوتية على ثمان وعشرين صورة<sup>٥</sup> على حسب مراتب الموجودات الصادرة عن الحق تعالى، فكل حرف بإزاء موجود<sup>٥</sup> من الموجودات الأصلية الإبداعية الإنشائية، ثم لما كان التعين الأول لهذا النفس الإنساني بالحرف الهاوي خاصة، وهو يهوي على ثلاث مراتب هويًا ذاتيًا، كان أولها ما يعبر بالألف وهي ألف الإطلاق المسمى في عرف إخواننا بالألف المطلقة، وهو المسمى عند القراء بالحرف الهاوي، فإذا مر في هويته بالأرواح العلوية حدث له<sup>٦</sup> منها واو العلة، وهو امتداد الهوي من النفس عن ضم الحروف وهو إشباع حركة الضم، وإذا مر بالأجسام الطبيعية السفلية<sup>٧</sup> في هويته حدث له من ذلك ياء العلة، وهو امتداد الهوي

١. ح - المنبسط.

٢. أي التسطير والتدوين، كما في صور ألفاظ لوح النفس الناطق الإنساني. «منه أعلى الله مقامه».

٣. ح: فهذه.

٤. م: التبين.

٥. م: موجود.

٦. م: له.

٧. م: السفلية.

من التنفس عن خفض الصوت وهو إشباع حركة الخفض؛ لأنَّ الخفض من العالم الأسفل، ومن هاهنا قالت أساطين العلم: «إنَّ مظهر الاسم الرّحيم هو عالم الطبيعة والملك والشهادة» ويشهد له تفسير صادق الآل ﷺ ميم البسمة بملك الله أو بمجده تعالى، كما في رواية أخرى / الف ٧٣ / كما مرّ. والمجد هو العظمة، وعالم الملك والشهادة هو الاسم العظيم عند أولئك الأساطين، وكلّ ذلك مؤيد لما اخترنا في صفة الاسم الرحيم.

وبالجملة فما لهذا النفس هوية أكثر من هذه المراتب الثلاث، فإنَّ هوية الأوّل المسمّى بالألف المطلقة إنّما هو إطلاقه وامتداده الإطلاقي المشترك بسرّيانه في العالمين: عالم بحر الأرواح<sup>١</sup> الموّاج المتجلى بصورة هذه الأمواج، وعالم بر الأجسام الطبيعية بينهم. وهوية الثاني هو عالم بحر الأرواح، وهوية الثالث هو عالم برّ الأصنام والأشباح، ولا يتصوّر رابع لها، ولا ثالث للعالمين كما لا يخفى.

فاعلم أيّها السالك طريق الهدى ذلك، فحدثت رسالة الملك بالواو المضمومة ما قبلها في قوس النزول، وحدثت رسالة البشر بالياء المكسورة ما قبلها في قوس الصعود، وكان الألف على الأصل عن الله تعالى، وهو مسبّب الأسباب، ومن هاهنا ظهر أن اقرب شبه بالنفس - بل هو عين النفس - حروف العلة، وهي الألف والواو المضمومة ما قبلها والياء المكسورة ما قبلها، وليست هذه الثلاث من الحروف الصحاح المحققة في الحرفية، بل هي أجلّ من ذلك؛ لأنها علة الحروف المحققة ليست حروفاً، وإطلاق الحروف عليها على طريق المجاز، وما يدلّ عليها الحروف إلا إذا انفتحت فأشبع الفتحة أو ضمّت، فأشبع الضمة أو كسرت، فأشبع الكسرة. فذلك هو الدليل الباعث على إبراز هذه الثلاثة / ب ٧٣ / كما كان العالم لأجل<sup>٢</sup> حدوثه الذي هو بمنزلة إشباع الحركات في الحروف دليلاً على وجود الحقّ الأوّل تعالى وملكوته، فافهم.

فلسّت تظهر لولاي لم أكن لولاك

ظهور تو به من است و وجود من از تو

١. يعني من هذه الأرواح محيطات الأفلاك. «منه»؛ فإنّها كأنّها برزخة بين العالمين. «منه».

٢. ح: من أجل.



ونعني بالملكوت<sup>١</sup> هاهنا ربوبيته وألوهيته تعالى، فمنزلة هذه الحروف الثلاثة المسماة بحروف العلة من حضرة وجود الحق الأول تعالى منزلة ألوهيته وربوبيته التي ظهرتا بحدوث العالم، وإشباع حركات الحروف هو تمام ظهورها وكمال إظهارها، والظهور عين الوجود، فتمام الظهور وتمام وجود الشيء وكماله هو وجود علته؛ فإن علة الشيء هو تمامه وكماله وغايته. ومن هاهنا صار منزلة حدوث العالم الذي منزلته منزلة إشباع الحركات منزلة إظهار وجود حضرة علة العلل والحق الأول، بل ونفس ظهوره بعينه؛ إذ به ظهر ألوهيته وربوبيته التي يسمى بنفس الرحمن وهو الوجود الثاني له تعالى أي الوجود الفعلي الغير الكمالي الذي هو تجليه تعالى وتعرف ذاته جل وعلا لأعيان الأشياء، فاستهلك ظهور الأعيان كوجودها في ظهور الرحمن! واضمحل نور وجودها في نوره! وفيه سر قولهم «تكون ذوات الأسباب لا يعرف إلا بأسبابها». وعن صادق آل الله ما محصله: أن المخلوق لا يعرف شيئاً إلا بالله، إلى غير ذلك من الشواهد التي لا تكاد تحصى، وإلى سرائر هذه الأسرار المكتومة عن الأشرار<sup>٣</sup> أشرنا بقولنا، فافهم فتفهم.

ثم إن الحروف التي هي بمنزلة الموجودات والوجودات / الف ٧٤ / الصادرة عن المصدر الأول تعالى - بواسطة الوجود الانبساطي والنفس الرحماني - لها خواص وتعيينات نوعية، هي بمنزلة المهيات ذوات فصول نوعية، أعطتها المخارج والمقاطع الصوتية والمنازل الحرفية التي بإزاء المراتب الوجودية في الفيض الوجودي؛ فأعيان الحروف في النفس الإنساني مجتمعة مجملة، كما أن الأعيان الوجودية في الفيض الوجودي الرحماني مجتمعة مجملة.

### تفريع تنبيهي

[في أن للإنسان الكامل قوة جميع العالم]

فإذا جرى النفس من أول الحروف إلى غايتها، وإنه يفعل كل حرف متأخر

١. ح: من الملكوت.

٢. ح: لا تعرف.

٣. م وح: الأسرار.

وجوده لتأخر مخرجه عند انقطاع النفس ما يفعل كل حرف متقدّم في مخرج تقدّمه، فهو يجري على قوة كل حرف في مخرج تقدمه؛ لأنّ النفس في خروجه على تلك المخارج إلى أن انقطع عند هذا المخرج ينقل معه قوّة مرتبة كل حرف، فظهرت في قوّة الحرف المتأخر. وآخر الحروف الواو، ففي الواو قوّة جميع الحروف، كما أنّ الهاء أقدم في العمل من جميع الحروف؛ فإنّ لها البدو، وكلمة «هو» جمعت جميع قوى الحروف في عالم الكلمات، ولهذا كانت الهوية أعظم الأشياء.

وكذلك الإنسان آخر غاية النفس الرّحمانى في الكلمات الإلهية<sup>١</sup> وهي المفارقات وطبائع الأجناس والأنواع، ففي الإنسان الكامل البالغ الواصل قوّة كلّ موجود في العالم، وله جميع المراتب، ولهذا اختصّ وحده بالخلافة الإلهية ويكون مخلوقاً على الصورة<sup>٢</sup>، فجمع بين الحقائق الإلهية وهي / ب ٧٤ / الأسماء، وبين المراتب الكونية وهي الأجزاء، فيظهر به ما لا يظهر بجزء جزء من العالم، ويكل اسم اسم من الحقائق الإلهية، فكان الإنسان: أكمل الموجودات وتامها وكما لها، ومجمع جوامع وجودات الأشياء، وجامع جوامع الكلمات الإلهية، ومجمع مجامع أسماء الله الحسنى - كما قال ﷺ: أوتيت جوامع الكلم<sup>٣</sup> - وبه انتهى نفس الرّحمانى، فهو إمام الأنمة في الأسماء كما يكون قدوة القادة وسيد السادة في الأشياء، والواو أكمل الحروف، وبه انتهى النفس الإنسانى، وكلّ ما سوى الإنسان خلق للإنسان وبه؛ فإنّه خلق وحقّ مخلوق به: مخمّر بيدي الرّحمن، مضمّر بالأمر والخلق، مجمع القدم والحدوث؛ ولقد قال العارف المعروف بالعرفى في مديحة<sup>٤</sup> النبيّ الختمى ﷺ:

١. يعنى من الهوية: الهوية بما هي، أي مع قطع النظر عمّا هو خارج عن حقيقة الهوية؛ يا هو، يا من لا هو إلا هو. «منه أعلى الله مقامه».

٢. إنّ المراد من الحقائق الإلهية والأسماء الإلهية هنا هي حقائق الأشياء التي هي أرباب أنواعها؛ فإنّ كلّ حقيقة من الحقائق اسم من الأسماء الإلهية التي منصبها مناصب العناية بإصلاح أحوال الأشياء وترتيبها... (٩) وإنّ هي إلا أرواح كئيّة إلهية جبروتية موجودة في صقع من عالم الأمر المستسى بعالم الحقّ المتقدّم على عالم الخلق وهو عالم الإيجاد والربوبية، ولتلك الحقائق اعتبار آخر يكون حسب من العالم ومن الخلق، فباعتبار غلبة حكم الحقيقة وغلبة تحقّقها بصفات الربانية يحكم عليها بصفات العنصر الغالب، فافهم! «منه».

٣. المسند، ج ٢، ص ٢٥٠.

٤. ح: + حضرة.

تقدير به یک ناقه نشانیده دو محمل سلمای حدوث تو ولیلای قدم را  
 بقدتمه برزخ بین الوجوب والإمكان، وفيه قيل بالفارسیّة، ونعم ما قيل :  
 تعريف علی به گفتگو ممکن نیست گنجایش بحر در سبو ممکن نیست  
 من ذات علی به واجبی نشناسم<sup>١</sup> اما دانم که مثل او ممکن نیست  
 وفي هذا سرّ يشرب من المشرب الأصفي مشرب قوله تعالى ﴿ليس كمثل شيء﴾<sup>٢</sup>  
 فإنهم لهم المثل الأعلى لحضرة ذات الله الأقدس تعالى .  
 وبالجملة فالإنسان الكامل هو علی الحقيقة الحقّ المخلوق به، أي المخلوق  
 بسببه العالم . وفيه قال الحكيم نظامي في نعت<sup>٣</sup> / الف ٧٥ / النبي الختمي ﷺ :  
 سر خیل تویی و جمله خیل اند مقصود تویی همه طفیل اند  
 وذلك لأنه الغاية المطلوبة من الإيجاد المتقدم<sup>٤</sup> عليها، فلولا ما ظهر ما تقدّم عليه  
 ، ولقد تقرّر في محلّه أنّ الغاية الحقّة هو المبدأ والعلّة، وفيه سرّ ستر، فالإنسان الختمي  
 قد جمع الله سبحانه فيه الطرفين المتقابلين المتضايقين من جهة واحدة؛ لكونه خليفته  
 سبحانه في خليفته جلّ شأنه، والخليفة مجلّة مستخلفه، والمستخلف تعالى هو  
 الأوّل والآخِر والظاهر والباطن، فكذلك الخليفة<sup>٥</sup> الذي هو الإنسان الكامل .  
 وبالجملة فكُلّ غاية هو الأمر المخلوق بسببه ما تقدّم من أسباب ظهوره التي هي  
 مسبّبة من نوره، فافهم .

### تنبيه

[في عدم كمال كل إنسان]

وإنّما قلنا الإنسان الكامل؛ لأنّ اسم الإنسان قد يطلق على مثاله في عالم الشكل  
 والمقدار والهيئة والصورة الشبيهة به، كما تقول في زيد: «إنّه إنسان»، وفي عمرو: «إنّه

١ . یعنی : خدایش نمی دانم . «منه» .

٢ . سورة الشوری، الآية ١١ .

٣ . م : بعث .

٤ . م : المتقدمة .

٥ . ح : خليفته .

إنسان». وإن كان في أحدهما قد ظهرت الحقائق الإلهية وما ظهرت في الآخر رقائقها - فضلاً عن ظهور الحقائق - فالآخر على الحقيقة حيوان في شكل الإنسان كما اشتبهت الكرة بالفلك<sup>١</sup> في هيئة الاستدارة<sup>٢</sup> ولا حظ لها من خصائص فضائل<sup>٣</sup> الفلكية؛ وأين كمال الفلك من جمال الكرة! بل لا كمال لها بالنسبة، فأين مرتبة الإنسان الكامل المتحقق بالحقائق الإلهية من الشكل المتشكّل بمجرد هيئته وصورته الذي هو من جملة / ب ٧٥ / الحيوان المَجْبُول على البهيمية أو أدون منها إذا ختلت على الشيطنة والنكري؟! ولهذا قال تعالى لنبيه ﷺ: ﴿ما رميت إذ رميت ولكن الله رمى﴾<sup>٤</sup>، ﴿إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى﴾<sup>٥</sup> أي القربى<sup>٦</sup> من الحق والتخلّق بأخلاقه ﴿وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى﴾ إن العدل لهو المحمدية البيضاء، والإحسان لهو العلوية المسماة بذات الله العليا، وذي القربى لهو الفاطمية الزهراء وسائر أنوار أئمتنا ﷺ على سادة سائر الأنبياء وقادة سائر الأولياء.

وإنّ الفحشاء والمنكر والبغى لهي الثلاثة من خلفاء الشيطان ورؤساء المنافقين الذين مقرّمهم السقر والدرك الأسفل والهاوية السفلى.

### فتوح استفاضية

#### [في معرفة إطلاقات المادة]

اعلم أنّ مادة صورة الممكنات التي تسمى بالنفس الرحماني وبالنور المحمّدي عند العرفاء غير مادة صورة<sup>٧</sup> الكائنات التي تسمى بالهولي عند الفلاسفة، وإطلاق المادة على القبيلتين من باب التشبيه والاشتراك؛ لأنّ المادة عند الفلاسفة شيء وجوده في ذاته بالقوة أبدأ، وإنما يتجوهر ويتحصّل موجوداً بالفعل من جهة الصور الطبيعية

١. م: + بالفلك.

٢. م وح: الاستارة.

٣. م: - فضائل.

٤. سورة الأنفال، الآية ١٧.

٥. سورة النحل، الآية ٩٠.

٦. ح: القرب.

٧. ح: صور.

أو المقدرية الحالة فيها، وأما المادة العرفانية المسماة بمادة صور أعيان الممكنات ومهيئاتها فهي عبارة عن نور الإبداع والصنع الذي ليس بمصنوع ولا بخلق؛ فإنه الحق المخلوق به الأشياء، وهو أول فيض وجودي فائض منبجس / الف ٧٦ / من حضرة الذات الأحدية الأقدس تعالى أولاً وبالذات، ويسمى بالفيض المقدس وبالنور المحمدي والحق المخلوق به وبالحققة المحمدية، وهو وجود خاص عيني حقيقي منبسط على هياكل قوالب الأشياء ومهيئاتها، لا يكون فيه جهة قوّة وإمكان أو حالة وكيفية استعدادية، بل إن هو إلا مجرد الوجود والفعلية به يتوجد الموجودات ويتنور ظلمات المهيئات، وبه فعلية الذوات الإمكانية وأعيانها الظلمانية، وبه إنيتها وموجوديتها، وبه تهوي هوياتها؛ إلا أنه ذو شؤون ومراتب مترتبة متفاضلة، وذو درجات ومنازل متفاوتة بعضها فوق بعض، كما أشير في قوله تعالى: ﴿رفيع الدرجات ذو العرش﴾<sup>٣</sup> وهو المعروف عند العرفاء بالنفس الرحماني الذي ظهر عنه .

وفيه حروف هويات الممكنات وكلمات وجودات المكونات على مراتبها الوجودية ودرجاتها الكونية التي هي على مثال مخارج الحروف والكلمات المنشآت من نفس المتنفّس الإنساني الذي هو أكمل النشآت كلها وخليفة الله في عالم الكون؛ من الله مبدؤه، وإلى الله مرجعه، وهو على بينة من ربه<sup>٤</sup> مخلوق على صورته، ولهذا كان هو<sup>٥</sup> مثال الله الأكبر<sup>٦</sup> ﴿الله المثل الأعلى﴾<sup>٧</sup> وظهر منه ما ظهر من الله تعالى من

١. ح - أما.

٢. ينبغي أن يعلم أنّ روحانية حروف اسم الرفيع من الراء إلى العين ستون وثلاثمائة درجة عدد درجات العرش المحيط بجلمة عوالم الملك والشهادة كما يكون العرش (م: عرش) المعنوي وهو عقل الكل والنور المحمدي الذي كان الجسم الكلي المسمّى بالملك المحدّد المحيط بالكل وجوده الثاني، ومظهره في الشهادة محيطاً بجميع العوالم الروحانية والجسمانية كلها، وذلك العدد هو عدد أيّام السنة الثامنة، فكأنه قيل رفيع درجاته بأن تكون درجاته مرفوعاً بالفاعلية وتكون الإضافة إضافة الوصف إلى فاعله، ومن هاهنا أردف قوله: ﴿رفيع الدرجات﴾ بذكر اسم ﴿ذو العرش﴾، فنفظن يا صاحب الفطنة الذاكية والفطرة الزكية والبصيرة الناقدة! «منه».

٣. سورة غافر، الآية ١٥.

٤. اقتباس من سورة هود، الآية ١٧.

٥. م: - هو.

٦. ح: أكبر.

٧. سورة النحل، الآية ٦٠.

المراتب والصُّور، وهي ثمانية وعشرون منزلاً لثمانية وعشرون حرفاً، أولها الهاء وآخرها الواو، ويحصل منهما «هو» الجامع للأوّل و / ب ٧٦ / الآخر، وفيه سرّ قوله تعالى ﴿هو الأوّل والآخر والظاهر والباطن﴾<sup>١</sup> والهاء مخرجه أقصى مخارج الحلق، وهو الباطن، والواو على عكسه في الظهور.

### تقريب في تقريب

#### [إنّ الحقيقة المحمّدية هي المبدأ والمعاد]

وكما يكون لحرف واحد أقاربٌ متعدّدة لصفات مختلفة وأحوالٌ متنوّعة لأجل درجة ومقامٍ له من درجات النفس ومقاماته عند التكوين منه في مقاطع الحروف يمتاز بها عن الذي يقاربه في المخرج - فتختلف الاعتبارات وتختلف الأسماء والألقاب كما تقرّر وتبين كل ذلك في فنه - كذلك يقال في العقل الأوّل مثلاً ويسمّى: عقلاً باعتبار، وروحاً باعتبار، وقلماً باعتبار، ونوراً باعتبار، وقوّة باعتبار، ووسط الكل باعتبار، وحقيقة محمّدية باعتبار، وهي المحمّدية البيضاء والدرّة البيضاء والركن الأبيض الأيمن الأعلى من عرش الرحمن ﴿الرحمن على العرش استوى﴾<sup>٢</sup> وروح القدس الأعلى والزّوج الإلهي الكلّي الذي قال الحسن العسكري ﷺ فيه: وروح القدس في جنان الصّافورة، ذاق من حداثتنا الباكورة<sup>٣</sup> إلى غير ذلك من الألقاب التي لا تكاد تحصى.

فالعين واحدة، والأوصاف والنعوت مختلفة، بل كلّما كان الموجود أقوى وجوداً وأعلى مرتبةً كان أوسع شمولاً وأشمل إحاطةً للنعوت والأوصاف، فلهذا ذهب<sup>٤</sup> أكابر الحكماء إلى أنّ العقل البسيط كلّ الموجودات.

وقالت أساطين العرفاء: إنّ النور المحمّدي والحقيقة المحمّدية البيضاء لهو الكلّ في الكلّ، وهو المبدأ والمعاد في الجلّ والقلّ، / الف ٧٧ / وإنّ الحقيقة المحمّدية المطلقة التي مرتبتها فوق مرتبة المحمّدية البيضاء فوقية مرتبة «أو أدنى» على مرتبة

١. سورة الحديد، الآية ٣.

٢. سورة طه، الآية ٥.

٣. قارن: بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٦٥، ح ٥٠.

٤. م و ح: أذهبت.

«فكان قاب قوسين» هي حقيقة حقائق الأشياء كلها، وهي نور الأنوار التي تنوّرت منه الأنوار جلّها وقلّها، والاسم الَّذِي أشرقت به السماوات العلى والأرضون السفلى. وتلك الكلية هو سريان نور المحمديّة المسمّى بالنفس الرّحمانى وبالآلف المطلقة والساكنة، أي ليس بمتحرّك بالسلب البسيطي، لا بمعنى عدم الملكة، فذلك النور المحمّدي الفاضل أوّلاً وبالذات عن حضرة الذات تعالى يكون كلّ الوجودات كما يكون الألف التي (هو النفس نفس الإنسانى كل الحروف والكلمات؛ وكما أنّ العقل البسيط يكون كلّ الوجودات بوجه أشرف، فكذلك يكون في نفس الإنسان الكامل كلّ الوجودات بنحو أطف، أي على وجه بسيط أعلى، كما يعرفه العارفون بعلم النفس)<sup>١</sup>.

١ . ما بين الهالين لم يكتب في ح .

## شرح دعاء السمات

حاج شيخ عباس قمي (١٣٥٩ق)

تحقيق: فارس حسون كريم

### التمهيد

#### ترجمة المؤلف<sup>١</sup>

هو عباس بن محمد رضا بن أبي القاسم القمي.

وُلد في قم سنة ١٢٩٤ق.

نشأ على حب العلم وأهله، فقرأ مقدمات العلوم و سطوح الفقه و

الأصول على عدد من علماء قم و فضلائها.

و في سنة ١٣١٦ق هاجر إلى النجف.

و في سنة ١٣١٨ق تشرف للحج و زيارة قبر النبي ﷺ، و عاد من هناك

إلى إيران فزار وطنه قم، و جدّد العهد بوالديه و ذويه، ثم رجع إلى

النجف، و عاد إلى ملازمة الميرزا النوري.

و كانت له صلة مع الشيخ آقا بزرك الطهراني، و سكن معه في غرفة

واحدة في بعض مدارس النجف باعتبارهما من تلاميذ الميرزا النوري

معاً.

١. اعتمدنا في هذه الترجمة على المصادر التالية:

١- طبقات أعلام الشيعة، نقياه البشر في القرن الرابع عشر، ج ٣، ص ٩٩٨، رقم ١٤٩٨.

٢- الفوائد الرضوية، ص ٢٢٠.

٣- أعيان الشيعة، ج ٧، ص ٤٢٥.

٤- الأعلام، خير الدين الزركلي، ج ٣، ص ٢٦٥.



وفي سنة ١٣٢٢ق عاد إلى إيران، فهبط قم، وبقي يواصل أعماله العلمية، وانصرف إلى البحث والتأليف.

وفي سنة ١٣٢٩ق تشرف إلى الحج مرة ثانية.

وفي سنة ١٣٣١ق هبط مشهد الإمام الرضا عليه السلام في خراسان واتخذ منه مقراً دائماً له، وانصرف إلى طبع بعض مؤلفاته، وعكف على تصنيف غيرها، وكان دائم الاشتغال، شديد الوله في الكتابة والتدوين والبحث والتنقيب لا يصرفه عن ذلك شيء، ولا يحول بينه وبين رغبته فيه واتجاهه إليه حائل، وكان يتردد خلال ذلك إلى زيارة العتبات الشريفة في العراق، ووفق إلى حج البيت وزيارة قبر النبي مرة ثالثة.

ولما حل العلامة المؤسس الشيخ عبد الكريم الحائري مدينة قم وطلب إليه علماؤها البقاء فيها لتشديد حوزة علمية ومركز ديني وأجابهم إلى ذلك، كان المترجم له من أعوانه وأنصاره، فقد أسهم بقسط بالغ في ذلك، وكان من أكبر المرؤجين للحائري، والمؤيدين لفكرته، والعاملين معه باليد واللسان.

وذكر الزركلي أنه عاش مدة طويلة في طهران.

### الإطراء عليه:

١. السيد محسن الأمين: عالم، فاضل، صالح، محدث، واعظ، عابد، زاهد.

٢. الشيخ آقا بزرك الطهراني: عالم محدث، ومؤرخ فاضل... مثال الإنسان الكامل، ومصداق رجل العلم الفاضل، وكان يتحلّى بصفات تحببه إلى عارفيه، فهو حسن الأخلاق، جمّ التواضع، سليم الذات، شريف النفس، يضمّ إلى غزارة الفضل تقى شديداً، وإلى الورع زهداً بالغاً.

٣. الزركلي: باحث إمامي، من العلماء بالتراجم والتاريخ.

## شيوخه :

١. الميرزا حسين النوري: كان يصرف أكثر وقته في استنساخ مؤلفاته، ومقابلة بعض كتاباته، وقد استنسخ من كتبه خاتمة مستدرک الوسائل عندما أرسله إلى إيران لطبع، وحصل على الإجازة منه، ولازمه حتى توفي الأستاذ رحمته في سنة ١٣٢٠ق.
٢. الميرزا محمد الأرباب.

## أولاده :

خلف أربعة أولاد: علي، الميرزا محسن، وابنتين.

## مؤلفاته :

- ترك مجموعة متنوّعة قيّمة من الآثار في مختلف المواضيع والعلوم، وهي تدلّ على مكانته السامية، وسعة اطلاعه وجلده على البحث والتنقيب، وهي عربيّة وفارسيّة، ومن هذه الآثار:
١. الأتوار البهية، في تاريخ النبي وآله عليهم السلام، مجلّد واحد باللغة العربية، مطبوع.
  ٢. الآيات البيّات في أخبار أمير المؤمنين عليه السلام عن الملاحم والغائبات، لم يتمّه.
  ٣. بيت الأحران في مصائب سيّدة النسوان، عربي مطبوع.
  ٤. الباقيات الصالحات في حاشية مفاتيح الجنان، فارسي، مطبوع مكرراً مع المفاتيح.
  ٥. تحفة طوسية ونفحة قدسية (أو): رسالة مشهد نامه. (فارسي مطبوع، وهو مختصر في شرح بناء الحرم الرضوي - على صاحبه السلام - وذكر أبنيته والأماكن المتعلّقة به، مع عدّة زيارات مهمّة ومعبرة).
  ٦. تمة المنتهى في وقائع أيام الخلفاء، فارسي، وهو المجلّد الثالث من كتابه: منتهى الآمال، مطبوع، وقد طبع بالعربية أيضاً.
  ٧. تحفة الأحاب في نوادر الأصحاب، وهو في أحوال صحابة الرسول

الأعظم عليه السلام وأصحاب الأئمة عليهم السلام، مطبوع.

٨. ترجمة مصباح المتجهّد للشيخ الطوسي عليه السلام إلى الفارسية، مطبوع مع المصباح.

٩. ترجمة جمال الأسبوع للسيد ابن طاووس عليه السلام إلى الفارسية، مطبوع مع جمال الأسبوع.

١٠. ترجمة المسلك الثاني من كتاب اللهوف للسيد ابن طاووس عليه السلام إلى الفارسية، طبع في هامش اللهوف.

١١. ترجمة زاد المعاد للعلامة المجلسي عليه السلام إلى العربية، والظاهر أنه ناقص.

١٢. ترجمة تحفة الزائر للعلامة المجلسي عليه السلام إلى العربية، والظاهر أنه ناقص كذلك.

١٣. تميم تحية الزائر لأستاذه المحدّث النوري عليه السلام، مطبوع.

١٤. تميم بداية الهداية للشيخ الحرّ العاملي عليه السلام مخطوط، ولعلّه هو الكتاب المعروف بـ«فصل ووصل» الذي فصله من الشيخ الحرّ العاملي عليه السلام ووصله للمحدّث القمي عليه السلام.

١٥. جهل حديث، بالفارسية، طبع عدّة مرّات بإيران.

١٦. حكمة بالغة ومئة كلمة جامعة، شرح فارسي لمئة كلمة من كلمات أمير المؤمنين عليه السلام، مطبوع كراراً بإيران.

١٧. الدرة اليتيمة في تلمات الدرة الثينة، وهو تميم لشرح النصاب للفاضل اليزدي، مطبوع.

١٨. دستور العمل، مطبوع.

١٩. الدرّ النظيم في لغات القرآن العظيم، مطبوع.

٢٠. دوازه أدعيه مأثوره، فارسي، طبع مكرراً مع جهل حديث.

٢١. ذخيرة العقبى في أعداء الزهراء عليها السلام، لم يتمّ.

٢٢. ذخيرة الأبرار في منتخب أنيس التجار، لم يتمّ.

٢٣. سبيل الرشاد في أصول الدين، مطبوع.

٢٤. سفينة بحار الأثوار ومدينة الحكم والآثار، عربي في مجلدين، مطبوع كراقرأ في إيران وغيرها، وهو فهرس موضوعي لكتاب بحار الأثوار للعلامة المجلسي رحمته الله.
٢٥. شرح وجيزة الشيخ البهائي رحمته الله (في علم دراية الحديث).
٢٦. شرح كلمات قصار لأمير المؤمنين عليه السلام أوردها السيد الرضي رحمته الله في آخر كتابه نهج البلاغة، ناقص.
٢٧. شرح الصحيفة السجادية (ناقص).
٢٨. شرح أربعين حديثاً مخطوط وغير تام، ونسخته موجودة.
٢٩. صحائف النور في عمل الأيام والسنة والشهور، ناقص.
٣٥. ضيافة الإخوان، ناقص.
٣١. طبقات الرجال، والظاهر أنه كتاب طبقات الخلفاء وأصحاب الأئمة عليهم السلام والعلماء والشعراء، المطبوع في آخر تمة المنتهى بالفارسية.
٣٢. علم اليقين، وهو مختصر حق اليقين للعلامة المجلسي رحمته الله.
٣٣. الغاية القصوى في ترجمة العروة الوثقى، للفقير السيد محمد كاظم اليزدي رحمته الله في مجلدين: المجلد الأول: من ابتداء كتاب الطهارة إلى أحكام الأموات، والثاني: من كتاب الصلاة إلى بحث الستر والساتر، فارسي، مطبوع.
٣٤. الفوائد الرجبية فيما يتعلق بالشهور العربية، مشتمل على وقائع الأيام وفيه جملة من أعمال الشهور، وهذا أول تصانيفه رحمته الله كما قاله في الفوائد الرضوية، وأضاف بأن مخطوطته بخطه الشريف موجودة عنده.
٣٥. الفصول العلية في المناقب المرتضوية، مطبوع.
٣٦. الفوائد الرضوية في أحوال علماء المذهب الجعفرية، فارسي، مطبوع.
٣٧. فيض العلام فيما يتعلق بالشهور والأيام.
٣٨. فيض التقدير فيما يتعلق بحديث الغدير، وهو تلخيص من مجلدين كبيرين من كتاب عبقات الأثوار للسيد حامد حسين الهندي النيشابوري - عطر الله

- مرقده الشريف - في حديث الغدير).
٣٩. الفوائد الطوسية، وهو كشكول.
٤٠. قرة الباصرة في تاريخ الحجج الطاهرة.
٤١. الكنى والألقاب، في ثلاثة مجلّدات، مطبوع، عربي.
٤٢. الكنى والألقاب، مختصر صغير، مطبوع.
٤٣. كلمات لطيفة، مطبوع.
٤٤. كحل البصر في سيرة سيد البشر، مطبوع.
٤٥. گناهان كبرىه وصغیره، فارسي، مطبوع.
٤٦. اللثالي المتنورة في الأحرار والأذكار الماثورة، مطبوع.
٤٧. مختصر الأبواب في السنن والآداب، وهو تلخيص لكتاب حلية المتّقين للعلامة المجلسي رحمته الله بالفارسية، مطبوع.
٤٨. مفاتيح الجنان في الأدعية والزيارات، فارسي، مطبوع كراراً، وهو من أشهر كتبه وأففعها لعامة الناس من الخواص والعوام، وقد ترجم إلى لغات شتى، رأيت إلى الآن تعريبه وترجمته إلى لغة الأردو.
٤٩. منازل الآخرة ومطالب الفاخرة في أحوال البرزخ ومواقف القيامة، فارسي، مطبوع.
٥٠. مقامات عليّة، وهو مختصر معراج السعادة للعالم الربّاني الشيخ المولى أحمد النراقي، فارسي، مطبوع.
٥١. منتهى الآمال في ذكر مصائب النبي والآل، في مجلّدين، فارسي مطبوع، وهو أيضاً من أشهر كتبه بعد المفاتيح وأففعها لعامة الناس من الخواص والعوام، وقد طبع بالعربيّة أيضاً.
٥٢. مقاليد الفلاح في عمل اليوم والليلة.
٥٣. مقلاد الجناح، مختصر الكتاب السابق.
٥٤. مختصر المجلّد الحادي عشر من بحار الأنوار للعلامة المجلسي - عطر الله مضجعه الشريف - مفقود.

٥٥. مختصر السمائل، للترمذي، مفقود.
٥٦. مسلي المصاب بفقد الإخوة والأحباب، مفقود.
٥٧. مختصر دار السلام للمحدث النوري باسم: غاية المرام في تلخيص دار السلام، مفقود.
٥٨. نفس المهموم ونفثة المصدور، عربي، مطبوع، وهو كتاب في مقتل الإمام أبي عبد الله الحسين عليه السلام وأصحابه، وقد ترجم إلى الفارسية.
٥٩. نزهة الناظر في ترجمة معدن الجواهر.
٦٠. نقد الوسائل، مفقود.
٦١. هدية الزائرين وبهجة الناظرين، يشتمل على زيارات الحجج الطاهرة عليهم السلام والمقامات الشريفة وقبور العلماء التي في المشاهد، وأعمال الأسبوع وأعمال الليلة، مطبوع.
٦٢. هداية الأحباب في المعروفين بالكنى والألقاب، مطبوع.
٦٣. هداية الأئام إلى وقائع الأئام، مختصر كتاب فيض العلامة، من تأليفاته أيضاً المتقدّم ذكره، مطبوع.

### وفاته ومدفنه:

توفي عليه السلام في النجف بعد منتصف ليلة الثلاثاء ٢٣ ذي الحجة الحرام سنة ١٣٥٩ق / ١٩٤٠م عن عمر يناهز ٦٥ سنة، ودفن في صحن أمير المؤمنين عليه السلام في الإيوان الثالث شرقي باب القبلة، وهو الذي دفن فيه الميرزا النوري وبالقرب منه.

وأقيمت له ثلاثة مجالس فاتحة في النجف وكربلاء والكاظمية.

### دعاء السمات

السّمات - بكسر السين - أي العلامات، والسُّمّة: العلامة، كأنّ عليه علامات الإجابة، ويسمى أيضاً دعاء الشُّبور - على وزن التُّور - وهو البرق، وفيه مناسبة للقرون المثقوبة، كما سيجيء عن الباقر عليه السلام أنّ

يوشع لما حارب العمالقة أمر أن يأخذ الخواص من بني إسرائيل جراراً فزعاً على أكتافهم بعدد أسماء العمالقة، وأن يأخذ كل واحد منهم قرناً من قرون الضأن، ويدعو بهذا الدعاء سراً ليلاً ونهاراً، فلا يسترق السمع بعض شياطين الجن والإنس فيتعلمونه، ففعلوا ذلك ليلهم، فلما كان آخر الليل كسروا الجرار في معسكر العمالقة فأصبحوا موتى منتفخي الأجواف كأنهم أعجاز نخل خاوية، فاتخذوه على من اضطهدهم من سائر الناس، وهو من عميق مكنون العلم ومخزونه، فادعوا به للحاجة عند الله، ولا تبدو للسفهاء والنساء والصبيان والظالمين والمنافقين.

وعن الباقر عليه السلام: لو حلفت أن في هذا الدعاء الاسم الأعظم لبررت، فادعوا به على ظالمنا ومضطهدنا، والمستعززين علينا. «بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٠١-١٠٢ نقلاً عن صفوة الصفات للكفعمي».

وهذا الدعاء مروى عن أبي عمرو العمري سفير الإمام الحجّة المنتظر، عجل الله تعالى فرجه الشريف.

وهو عثمان بن سعيد العمري - بفتح العين - يكنى أبا عمرو التمار، والسّمان، وهو من أصحاب الإمام الجواد عليه السلام، خدمه وله إحدى عشرة سنة، وله إليه عهد معروف، وهو ثقة، جليل القدر، وهو وكيل العسكري عليه السلام، واختلف في تسميته، فقيل: إنه ابن بنت أبي جعفر العمري فنسب إلى جدّه، فقيل: العمري؛ وقيل: إن العسكري عليه السلام قال: لا يجتمع على أمرين عثمان وأبي عمرو، وأمر بترك كنيته، وابنه محمّد بن عثمان، وهما جميعاً وكيلان للقائم عليه السلام. «انظر خلاصة الأقوال للعلامة الحلبي، ص ٢٢٠، رقم ٧٢٩ وص ٢٥٠، رقم ٨٥٦».

وقال السيّد ابن طاووس في جمال الأسبوع، ص ٣٢١: وجدنا به ثلاثة منقولات:

حدّث الحسين بن محمّد بن هارون بن موسى التلعكبري، قال: نسخت هذا الدعاء من كتاب دفعه إليّ الشيخ الفاضل أبو الحسن خلف بن محمّد

بن خلف الماوردي بسّر من رأى بحضرة مولانا أبي الحسن عليّ بن محمد وأبي محمد الحسن - صلوات الله عليهما - في شهر رمضان سنة أربعمئة، وجدت فيه نسخ هذا الحديث من أبي عليّ بن عبد الله ببغداد هكذا: حدّثني محمد بن عليّ بن الحسن بن يحيى، قال: حضرنا مجلس محمد بن عثمان بن سعيد العمري الأسدي المنتجي - ثمّ قال بعد كلام ذكره: - حدّثني أبو عمرو ومحمد بن سعيد العمري، قال: حدّثني محمد بن أسلم، قال: حدّثني محمد بن سنان، قال: حدّثني المفضّل بن عمر الجعفي؛ وروى الدعاء عن مولانا جعفر بن محمد الصادق عليه السلام؛ وقال في هذه الرواية: ويستحبّ أن يدعى به آخر نهار يوم الجمعة. وقال جدّي أبو جعفر الطوسي - رضوان الله عليه - فيما ذكره: «دعاء السمات مروى عن العمري، ويستحبّ الدعاء به في آخر ساعة من نهار يوم الجمعة».

وهذا لفظ الدعاء بالرواية الأولى، فكأنّها أتمّ إن شاء الله تعالى.

ثمّ أورد الدعاء كاملاً، وقد أوردناه في المتن بلفظه.

أمّا مصادر هذا الدعاء الشريف فانظره في:

١. مصباح المتجهّد، ص ٤١٦ (بتحقيق مرواريد)، وفي طبعة أخرى ص ٢٩٢.
٢. جمال الأسبوع، ص ٣٢١-٣٢٥.
٣. مصباح الكنعني، ص ٥٦٠-٥٦٥.
٤. البلد الأمين، ص ١٣٤-١٤٠.
٥. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ٩٦ وما بعدها.
٦. الصحيفة الصادقية الجامعة، ص ٣٦٠، دعاء ٤٧٧. بالإضافة إلى مفاتيح الجنان وسائر كتب الأدعية.

### بعض شروح أخرى لدعاء السمات

تناول العلماء الأفاضل هذا الدعاء الشريف بالشرح والتعليق، وقفنا على بعض تلك الشروح تبلغ ثلاثين شرحاً، وهي المذكور في المجلّد العاشر من ميراث حديث شيعة (ص ٣٤٦-٣٥١)، فللطالِب أن يراجعها.



## حول الكتاب

شرح لطيف مختصر على دعاء السَّمات المشهور الذي يُدعى به في آخر ساعة من نهار الجمعة .

أدرجه ﷺ خلال ترجمة جمال الأسبوع للسيد ابن طاووس ﷺ ، فمع أن الترجمة باللغة الفارسية إلا أنه شرح دعاء السمات باللغة العربية قائلًا ما مضمونه : لَمَّا كان هذا الدعاء حاوياً على مفردات غريبة لذا رأينا شرحه باللغة العربية .

وذكر ذلك في جمال الأسبوع الطبعة الحجرية ص ٥٣٣ - ٥٣٨ ، والكتاب من إصدارات منشورات الرضوي، قم، بالأوفسيت على طبعته المؤرخة سنة ١٣٣٠ ق .

وقد اعتمد ﷺ كثيراً على ما أورده العلامة المجلسي في بحار الأنوار (ج ٩٠ ، ص ٩٦) ، والذي بدوره اعتمد على صفوة الصفات في شرح دعاء السمات للشيخ الكفعمي ، صاحب المصباح و البلد الأمين .

## منهج التحقيق

جعلنا في الأعلى نصّ دعاء السمات، وأوردنا تحته ما نَمَقَهُ يَرَاعُ الشيخ عباس القمي ﷺ ، وبعضاً أضفنا بالهامش شرحاً من بحار الأنوار أيضاً ممّا رأيناه ضرورياً ، وتركنا الشرح المفضل للدعاء إلى حين ييسر الله لنا تَمَّة تحقيق ونشر صفوة الصفات في شرح دعاء السمات للشيخ الكفعمي فهو عندنا قيد التحقيق .

وفي الختام نحمده تعالى على جزيل إحسانه ونعمه .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ [الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ] ١، الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَعَالِي أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِيَفْتَحَ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَابِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرْجِ انْفَرَجَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِيُنْسِرَ تَيْسَّرَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأُمُوتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ انْكَشَفَتْ، وَبِجَلَالِ وَجْهِكَ ٢ الْكَرِيمِ، أَكْرَمِ الْوُجُوهِ ٣، وَأَعَزُّ الْوُجُوهِ ٤، الَّذِي عَنَتْ لَهُ الْوُجُوهُ، وَخَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ، وَخَسَعَتْ ٥ لَهُ الْأَصْوَاتُ، وَوَجَلَتْ ٦ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِكَ، وَيَقْوِيكَ إِلَيْهَا تُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ ٧، وَتُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، وَبِمَشِيئِكَ ٨ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ،

المغالق: جمع مغلاق، وهو ما يُغلق ويُفتح بالمفتاح.

البأساء: الفقر والشدة.

والضراء: المرض والزمانة.

عنت: أي خضعت وذلت؛ وقيل: المراد بالوجوه: الرؤساء والملوك.

دان: أي ذل وأطاع.

١ . من مصباح المتهجد والبحار .

٢ . جلال الله: عظيمته .

٣ . أكرم الوجوه: أجلها وأعظمها، وقد يكون أكرم بمعنى: أعز، أو أجود .

٤ . أعز الوجوه: أي أمنها وأغلبها، وقد يكون أعز بمعنى: عدم المثل والتظير. والمراد بوجهه تعالى: ذاته، والعرب تذكر الوجه وتريد صاحبه .

٥ . وخسعت: أي خفضت وخفيت .

٦ . الوجل: الخوف .

٧ . أي: بمشيئتك وأمرك .

٨ . مشيئة الله: إرادته .

وَيَكَلِّمُنَا الَّتِي خَلَقَتْ بِهَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ، وَيَحْكُمُنَا<sup>١</sup> الَّتِي صَنَعَتْ بِهَا الْعَجَائِبَ، وَخَلَقَتْ بِهَا الظُّلْمَةَ، وَجَعَلَتْهَا لَيْلًا، وَجَعَلَتْ اللَّيْلَ سَكَنًا، وَخَلَقَتْ بِهَا النُّورَ وَجَعَلَتْهُ نَهَارًا، وَجَعَلَتْ الشَّهَارَ نُورًا مُبْصِرًا، وَخَلَقَتْ بِهَا الشَّمْسَ وَجَعَلَتْ الشَّمْسَ ضِيَاءً، وَخَلَقَتْ بِهَا الْقَمَرَ وَجَعَلَتْ الْقَمَرَ نُورًا، وَخَلَقَتْ بِهَا الْكَوَاكِبَ وَجَعَلَتْهَا نُجُومًا وَرُجُومًا وَيُرُوجًا وَمَصَابِيحَ وَزِينَةً<sup>٢</sup>، وَجَعَلَتْ لَهَا مَشَارِقَ وَمَغَارِبَ<sup>٣</sup>، وَجَعَلَتْ لَهَا مَطَالِعَ وَمَجَارِي، وَجَعَلَتْ لَهَا فَلَكَأَ وَمَسَابِيحَ<sup>٤</sup>، وَقَدَّرَتْهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ، [فَأَخَسَّتْ تَقْدِيرَهَا]<sup>٥</sup>، وَصَوَّرَتْهَا فَأَخَسَّتْ تَصْوِيرَهَا، وَأَخَصَّيْنَهَا بِأَسْمَائِكَ<sup>٦</sup> إِحْصَاءً، (وَسَمَّيْتَهَا أَسْمَاءً)<sup>٧</sup>، وَدَبَّرْتَهَا بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيرًا فَأَخَسَّتْ تَدْبِيرَهَا، وَسَخَّرْتَهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَسُلْطَانِ الشَّهَارِ

وبكلمتك: أي بمشيئتِكَ.

الفلك: مدار النجوم.

والمسابيح: هي المجاري، وكثرت لضرب من التأكيد.

وقدَّرتها في السماء منازل: اقتباس من قوله تعالى: ﴿وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَا﴾ أي قَدَّرنا مسيره

﴿منازل﴾<sup>٨</sup>.

ومنازل: إشارة إلى المنازل المعروفة للقمر، وهي ثمانية وعشرون.<sup>٩</sup>

وسَخَّرتها بسُلْطَانِ اللَّيْلِ: أي بالسلطنة التي لك على الليل والنهار، أو بالتسلُّط

١. الحكمة: تستعمل في العلم، فإذا استعملت في الفعل فالمراد به كلُّ فعل حسن وقع من العالم لحسنه، والحكيم من تكون أفعاله محكمة، والإحكام كون الفعل مطابقاً للنعف المطلوب منه.

٢. في المصباح والبحار: نجومًا وبروجًا ومصابيحَ وزينةً ورجومًا.

٣. أي مختلفة بحسب الفصول والأيام.

٤. قال تعالى: ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ - سورة الأنبياء، الآية ٣٣ - أي: يجرون، والفلك: مدار النجوم الذي يضمها يسمى فلكًا لاستدارته.

٥. من مصباح المتجذد والبحار.

٦. أي: بالأسماء التي عيّنت لكل منها، أو بأسمائك التي تدلُّ على علمك بالأشياء كالعلم والخبير.

٧. ليس في مصباح المتجذد والبحار.

٨. سورة يس، الآية ٣٩.

٩. المعنى: أنك قدَّرت تلك الكواكب لقربها وبعدها، والأشكال الحاصلة منها منازل للقمر، والتصوير إمَّا لكل كوكب بحسب صفه وكبره ونوره وشكله، أو لمجموع الصور الحاصلة من انضمام بعضها على بعض على ما هو المقرَّر عند أصحاب الهيئة، ولعلَّه أظهر.

وَالسَّاعَاتِ، (وَعَرَفَتْ بِهَا) ١ عِدَّةَ السَّنِينَ وَالْحِسَابَ، وَجَعَلَتْ رُؤْيَهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرَّةً وَاحِدًا.

وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي الْمَقَدَّسِينَ، فَوْقَ أَحْسَاسِ الْكُرُوبِيِّينَ، فَوْقَ عَمَائِمِ النَّوْرِ، فَوْقَ تَابُوتِ الشَّهَادَةِ فِي عَمُودِ النَّارِ ٢، وَفِي

الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ ٣.

وجعلت رؤيتها لجميع الناس مرةً واحداً: أي: في كلِّ صقع وناحية لأهلها. والمرأى: الرؤية.

في المقدَّسين: أي في الملائكة الذين قدَّستهم وطهَّرتهم من الذنوب والعيوب.  
أحساس: - بفتح الهمزة -: جمع الحسِّ، الحسيس: الصوت الخفي، والمعنى أن كلامه سبحانه أعلى من كلِّ شيء، وفوق كلِّ شيء؛ لأنه فوق أصوات الكروبيين، وهم سادة الملائكة والقريبون منه تعالى. ٤

والكروبيين: قرئ بالتشديد والتخفيف معاً.

الغمام: جمع غمامة، وهي السحائب البيض. ٥

والتابوت: هو صندوق التوراة، وهو الَّذِي أنزله الله على أم موسى فوضعت فيه فألقته في البحر، فلما حضرت موسى الوفاة وضع فيه الألواح ودرعه وما كان عنده من آثار النبوة، وأودعه وصيه يوشع عليه السلام، وبالجملة تابوت بني إسرائيل معروف.

١. ليس في البحار.

٢. في البحار: النور.

٣. أو بأن سلَّطتها على الليل والنهار، فإنها يحصلان بسبب طلوع بعضها وغروب.

قال الكفعمي: أي أجريتها وديرتها بقوة الليل والنهار وفهرهما، وإنما أضاف السلطان الَّذِي هو القهر والقوة هنا - وهو لله تعالى - إلى التلويين تفخيماً لأمرهما، ولكونهما العلة في معرفة الساعات والسنين والحساب، والمعنى أنه تعالى سخر الكواكب والنيرين لمعرفة الليل والنهار، ومعرفة الساعات، وعدد السنين والحساب.

٤. المراد بقربهم منه تعالى شرف منزلتهم عنده وجلالة محلهم منه.

ويمكن أن يكون المراد بـ «فوق أحساس الكروبيين» أن المكان الَّذِي حدث فيه ذلك الصوت كان فوق أمكتهم، أو كان ذلك الصوت أخفى من أصواتهم، فالمراد فوقها في الخفاء كما قيل في قوله تعالى: ﴿بِعِوضَةٍ فَمَا فوقها﴾ - سورة البقرة - الآية ٢٦ -.

٥. سَمَّيت غمامة لسترها، لأنها نغم الماء في أجوافها أي تستره.

طُورِ سَيْنَاءَ ، وَفِي جَبَلِ حُورَيْتٍ فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ ١ ، وَفِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ مِنْ  
الشَّجَرَةِ ، وَفِي أَرْضِ مِصْرَ يَنْسَعِ آيَاتِ يَتْنَابِ ٢ ، وَيَوْمَ فَرَقْتَ الْبَحْرَ لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ ،  
وَفِي الْمُنْبِجَاتِ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ فِي بَحْرِ سُوفٍ ، وَعَقَدْتَ مَاءَ الْبَحْرِ فِي قَلْبِ الْقَمَرِ

عمود النار: قيل: إن الغمام تظلّ التابوت بالنهار، ويشرق عليه بالليل عمود من نار،  
وكان يدلّهم على الطريق ليلاً.

وقال الطبرسي: كان الغمام يظلّ بني إسرائيل من حرّ الشمس، ويطلع بالليل عمود  
من نور يضيء لهم. ٣

وفي طور سيناء: متعلّق بـ «كَلَّمْتُ»، وهو جبل بالشام.

وجبل حوريت: جبل بأرض مدين خوطب عليه موسى ﷺ أوّل خطابه. ٤

والشجرة: هي المشار إليها بقوله تعالى: ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ  
فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٥﴾.

فرقت البحر: أي: فلقته. أي: وبمجدك يوم فلقته البحر لبني إسرائيل، وبمجدك في  
يوم المنبجسات، وهي العيون الجارية من الحجر، وهي إشارة إلى قوله تعالى:  
﴿فَانْبِجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ٦﴾، أي: فانفجرت.

بحر سوف: قيل: معناه: بحر بعيد القعر؛ وقيل: هو الذي غرق فيه فرعون. ٧

١. الوادي المقدّس بقرب بيت المقدس، وهو واد طيّب كثير الزيتون، قيل: إن موسى ﷺ قبض فيه.

٢. أي: وبمجدك الذي كَلَّمْتُ به موسى بن عمران بأرض مصر يتسع سنين، ومصر هي المملكة المشهورة.

٣. مجمع البيان، ج ١، ص ٢٢٦.

٤. قال ابن طاووس ﷺ: وتابوت يوسف ﷺ حمل إلى ناحية جبل حوريتا من ناحية طور سيناء. جمال الأسبوع،  
ص ٣٢٥.

ومدين: هي مدينة قوم شعيب، وهي تجاه تبوك بين المدينة والشام، بها البئر التي استقى منها موسى ﷺ لابنة شعيب.

«بحار الأنوار»، ج ٨٧، ص ١١١.

٥. سورة القصص، الآية ٣٠.

٦. سورة البقرة، الآية ٦٠.

٧. وهذا البحر هو بحر القلزم.

وقال السيّد ابن طاووس: بحر سوف: بلسان العبرانية: بيم سوف، أي: بحر بعيد.

كَالْحِجَارَةِ، وَجَاوَزَتْ بَيْتِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، وَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ الْحُسْنَى عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا،  
 وَأَوْزَنْتَهُمْ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا لِلْعَالَمِينَ، وَأَغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ  
 وَمَرَاجِبَهُ فِي الْيَمِّ<sup>٢</sup>، وَيَا سَمِيكَ الْعَظِيمَ الْأَعْظَمَ [الْأَعْظَم]<sup>٣</sup>، الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ،  
 وَيَمَجِّدُكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِمُوسَى كَلِمِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طُورِ سَيْنَاءَ، وَإِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ، وَإِسْحَاقَ صَفِيُّكَ<sup>٤</sup> فِي بَثْرِ شَيْعٍ، وَلِئِقْفُوبَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>٥</sup>

وعقدت ... إلخ: أي: إنه سبحانه عقد ماء البحر في كثرته وسيلانه كما يعقد الحجارة، وكأنه  
 إشارة إلى الكوى التي تراهى قوم موسى في البحر منها.

مسجد الخيف: بمنى معروف.

بثر شيع - بالشين المعجمة والمثناة من تحت -: هي بثر طمها عمال ملك اسمه أبو مالك،  
 فسأله إسحاق عليه السلام أن تعاد وتكنس، ففعل أبو مالك ذلك ورمى بقمامتها، فيكون معناه مأخوذاً من  
 قولك: «شاعت الناقة» إذا رمت ببولها، ويجوز أن يكون المعنى مأخوذاً من الشيع، وهي  
 الأصحاب والأعوان لتشايعهم على حفرها وكنسها.  
 ويظهر من التوراة<sup>٤</sup> أنه بثر سبع - بالمهملة والموحدة - وذكر قصتها في موضعين ليس هنا  
 مقام نقلها.

١. يعني: تمت على بني إسرائيل، أي مضت عليهم، وقوله: «بما صبروا» أي بسبب صبرهم، وأورثهم أرض مصر والشام  
 بعد المعالجة فانصرفوا في نواحيها الشرقية والغربية كيف شاءوا، وبارك لهم فيها بأنواع الخضر من الزرع والثمار  
 والعيون والأنهار.

٢. مراكب: جمع مركب وهي الأفراس وغيرها مما يركب، وليس المراد المراكب التي هي السفن.  
 وفي بعض النسخ: مواكب: جمع موكب؛ ركوب القوم للزينة، والمراد جيوشه وعساكره.  
 واليَمُّ: البحر.

٣. من مصباح المتجهد والبحار.

٤. أي: اخترته.

٥. سفر التكوين: الباب ٢١، المقطع ٣١.

٥. أحدهما عند ذكر قصة إسمايل وهاجر، حيث قال: فلما رأته سارة أن ابن هاجر المصرية يلعب مع إسحاق ابنتها،  
 قالت لإبراهيم: أخرج هذه الأمة وابنها، لأن ابن هذه الأمة لا يربُّ مع ابني إسحاق.  
 فصعب على إبراهيم لموضع ابنه، وقال الله له: فلا يصعبُ عليك من أجل الصبي ومن أجل أمك مهما قالت لك سارة  
 اسمع منها؛ لأنه في إسحاق يدعى لك الزرع وابن الأمة أيضاً فإنه سأجعله لشعب عظيم لأنه زرعك، فقام إبراهيم  
 بالعداء وأخذ خبزاً وسقاء من ماء، ووضع ذلك على عاتقها وأعطاهما الصبي وأطلقها.

فِي بَيْتِ إِبْلِ، (وَلِمُحَمَّدٍ ﷺ لَمَّا عَرَّجَتْ بِهِ إِلَيْكَ حَتَّى دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى) <sup>١</sup>، وَأَوْقَيْتَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثَاقِكَ،

بيت إيل: قيل: هو بيت المقدس، ويجوز أن يكون معناه بيت الله؛ لأن إيل بالعبرانية:

الله. <sup>٢</sup>

بميثاقك: الظاهر أنه ما واثقه به من البشارة بإسحاق، ومن وراء إسحاق يعقوب.

ويحتمل أن يراد بالميثاق الإمامة. <sup>٣</sup>

« فلما مضت كانت تائهة في برية بئر سبع، وفرغ الماء من السماء، فطرحت الصبي تحت شجرة هناك ومضت، فجلست بإزائه من بعيد نحو رمية سهم، لأنها قالت: لا أرى الصبي يموت، وجلست قبالة ورفعت صوتها بالبكاء، فسمع الله صوت الصبي، ونادى ملاك الله هاجر من السماء: مالك يا هاجر؟ لا تخشي إنه قد سمع الله صوت الصبي من حيث هو، قومي فخذ الصبي وأمسكي بيده؛ فأبى أجعله لشعب عظيم، وفتح الله عينها فظفرت بئر من ماء وانطلقت فملأت السماء، وسقت الصبي، وكان الله معه، ونما وسكن في البرية وصار شاباً يرمي بالسهام، وسكن برية فاران وأخذت له أمه امرأة من أرض مصر في ذلك الزمان.

قال أبو مالك وفيكالك رئيس جيشه لإبراهيم: الله معك في كل ما تعمل، فالآن احلف بالله أنك لا تزديني ولا لخلفائي وذريتي، بل كحسب رحمة فعلت معك تفعل معي ومع الأرض التي سكتها. فقال إبراهيم ﷺ: أنا أحلف لك. وكلم إبراهيم أبا مالك من أجل بئر الماء التي غالب عليها عبيده، فقال أبو مالك: لا علم لي بمن فعل هذا، وأنت فلم تخبرني بشيء، وأنا لم أسمع سوى اليوم.

وأخذ إبراهيم غنماً وبقراً وأعطى أبا مالك وجعل بينهما ميثاقاً، وأقام إبراهيم ﷺ سبع نعاج من الضأن ناحية، فقال إبراهيم: لتأخذ مني هذه السبع نعاج لكي تكون لي شهادة أتى أنا احفرت هذا البئر، فمن أجل ذلك دعي الموضع بئر سبع، ونهض أبو مالك وفيكالك ورجعا إلى أرض فلسطين، وغرس إبراهيم حفلاً عند بئر سبع، ودعا هناك باسم الرب الإله الأزلي وسكن بأرض فلسطين أياماً كثيرة.

ثم ذكر عند ذكر قصة إسحاق ﷺ أنه وقع معجاة في الأرض فذهب إسحاق إلى أبي مالك ملك فلسطين فترأى له الرب، وقال له: لا تنحدر إلى مصر، لكن اسكن الأرض التي أقول لك وانبئ عليها، فأكون معك وأباركك؛ فأبى لك أعطي جميع هذه الأرض، ولنسلك، وأنتم القسم الذي وعدته لإبراهيم، وأكثر نسلك كنجوم السماء، وأعطي خلفاءك جميع هذه البلدان، وبتبارك بنسلك جميع شعوب الأرض. وساق الكلام إلى أنه ﷺ ذهب إلى وادي جزارة وحفر هناك آباراً كثيرة إلى أن انتهى إلى بئر سبع فخاصمه أصحاب أبي مالك فصالحهم ووقع الحلف بينهم، وسَمَى القرية بئر سبع إلى يومنا هذا، انتهى. فظهر أن سبع بالمعجمة تصحيف.

١. ليس في مصباح المنهجد وبحار الأنوار.

٢. قال الطبرسي: معنى جبرئيل: عبد الله؛ وميكائيل: عبيد الله؛ لأن جبر عبد وميك عبيد، وإيل هو الله. «مجمع البيان» ج ١، ص ٣١٤.

٣. وقال الجوهري في الصحاح (ج ٤، ص ١٥٦٣): الميثاق: العهد.

وَلِإِسْحَاقَ بِحَلْفِكَ، وَلِيعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَهَادَتِكَ، وَلِلْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ<sup>١</sup>، وَلِلدَّاعِينَ بِأَسْمَائِكَ فَاجْتَبَيْتَ<sup>٢</sup>، وَيَمَجِّدُكَ الَّذِي ظَهَرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قُبَّةِ الرُّمَّانِ، وَيَأْتِيَاكَ الَّتِي وَقَعْتَ عَلَى أَرْضِ مِصْرَ بِمَجْدِ الْعِزَّةِ وَالغَلْبَةِ، وَيَأْتِيَا عَزْرِيَّةَ، وَيَسْلُطَانِ الْقُوَّةِ، وَيَعِزَّةَ الْقُدْرَةِ، وَيَسْأَلُونَ النِّكْمَةَ التَّامَّةَ، وَيَكْلِمَاتِكَ الَّتِي تَقْضُلْتُ بِهَا أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَأَهْلَ الدُّنْيَا وَأَهْلَ الْأَجْرَةِ، وَيَرْحَمَتِكَ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا<sup>٣</sup> عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَيَسْتَطَاعَتِكَ الَّتِي أَقَمْتَ بِهَا الْعَالَمِينَ، وَيُنِيرُكَ الَّذِي قَدْ خَرَّ مِنْ فَرْعِهِ طُورُ سَيْنَاءَ، وَيَعْظَمَتِكَ<sup>٤</sup> وَجَلَالَكَ وَكِبْرِيَاؤَكَ وَعِزَّتَكَ وَجَبْرُوتَكَ الَّتِي لَمْ تَسْتَقْلِلْهَا الْأَرْضُ، وَانْحَقَفَتْ لَهَا السَّمَاوَاتُ، وَانزَجَرَ لَهَا الْعُمُقُ الْأَكْبَرُ<sup>٥</sup>،

بحلفك: قريب من معنى بميثاقك.

بشهادتك: قيل: أي بإخبارك إياه أن ولده يوسف عليه السلام حي فأمل الاجتماع به.

قبة الرمان: هي بيت المقدس، أو قبة يتعبد فيها موسى وهارون عليهما السلام، ولها قصة مذكورة في التوراة. وقيل: قبة الزمان - بالزاي المعجمة -، وهي القبة التي بناها موسى وهارون في التيه بأمره تعالى، والآيات الواقعة على أرض مصر معروفة، وهي بعينها تسع آيات بينات.

وباستطاعتك... إلخ: أي بقدرتك ومشيتك التي صوّرت بها العالمين، وأحسن نظامهم.

لم تستقلها: أي لم تطق حملها.<sup>٦</sup>

وانخفاض السماوات: كناية عن ذلها وانقيادها لها، أي للأمر الخمسة المتقدمة. والعمق الأكبر: إشارة إلى تخوم الأرض.

١. أما إيفازه بوعد المؤمنين فهو ما أوصله إليهم من الآجال والأرزاق والأولاد وغير ذلك من النعم التي لا تحصى في الدنيا، وفي الآخرة بالجنة. ويحتمل أن يراد بالوعد هنا العهد.

٢. عطف على ما تقدم، وأنه تعالى وفي لهم بالإجابة لما دعوه.

٣. أي: أنعمت بها.

٤. في مصباح المتجهد وبحار الأنوار: بعلمك.

٥. ويجوز أن يكون المعنى: وانخفض لتلك الأمور ما في السماوات، وانزجر لها ما في الأرض وتخومها.

٦. المراد: عظم شأن الخمسة المتقدمة وجمالة قدرها، أي: لو كانت أجساماً لكانت الأرض عاجزة عن حملها؛ إذ لو ظهر شيء من أنارها وأنوارها على الأرض لتقطعت.



وَرَكَدَتْ لَهَا الْبَحَارُ وَالْأَنْهَارُ، وَخَضَعَتْ [لَهَا الْجِبَالُ]، وَسَكَتَتْ لَهَا الْأَرْضُ بِمَنَاجِبِهَا، وَاسْتَسَلَمَتْ  
لَهَا الْخَلَائِقُ كُلُّهَا، وَخَفَّتْ [لَهَا الرِّيَّاحُ فِي جَرَائِنِهَا، وَخَمَدَتْ لَهَا النَّيِّرَانُ فِي أَوْطَانِهَا، وَسُلْطَانِكَ  
الَّذِي عَرَفْتَ لَكَ بِهِ الْقَلْبَةَ دَهْرَ الدُّهُورِ، وَحَمِدَتْ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ<sup>١</sup>، وَبِكَلِمَتِكَ كَلِمَةَ  
الصِّدْقِ الَّتِي سَبَقَتْ لِأَيِّنَا أَدَمَ وَذُرِّيَّتِهِ بِالرَّحْمَةِ.

وَأَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَيُنُورُ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتُ<sup>٢</sup> بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ ذِكَاً<sup>٣</sup>  
وَخَرَّ مُوسَى صَعِيقاً<sup>٤</sup>، وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ<sup>٥</sup> فَكَلَّمْتَنِي بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنِ

وركدت: أي ذلت واستقرت في مجاريها، ولم يرد بالركود السكون - ضد الحركة -  
لأنها غير ساكنة.

وخضعت - بالضاد والعين المهملة - : من الخضوع. وفي بعض النسخ: «وخفقت»

بمعنى: اضطربت وتحركت وتصوتت.

وخمدت... إلخ: أي سكن لهما في أماكنها. ويحتمل أن تكون نار الخليل، أو نار فارس  
التي أحمدت ليلة مولد النبي ﷺ، أو هي نيران اليهود المشار إليها بقوله تعالى: «كُلَّمَا  
أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»<sup>٧</sup> أي كلما أرادوا محاربة النبي ﷺ غلبوا ولم يظفروا.  
وفي هذه الفقرات إشارة إلى البسائط الأربع<sup>٨</sup>؛ فإن العمق الأكبر إشارة إلى العصر  
الترابي، والبحار والأنهار إلى المائي، والرياح إلى الهوائي، والنيران إلى الناري، وهذا  
يسمى في علم البديع بالترتيب.

وبسلطانك... إلخ: أي بحجتك وبرهانك الغالبة أبد الدهر.

١. من مصباح المتجهد وبحار الأنوار.

٢. في مصباح المتجهد وبحار الأنوار: الأرضين.

٣. التجلي: عبارة عن ظهور اقتداره تعالى للجبل، وتصدي أمره وإرادته.

٤. أي: مذكوكاً؛ وقيل: مستويماً مع وجه الأرض.

٥. أي: خزر مغشياً عليه غشية كالموت من هول ما رأى.

٦. في تكرار «طور سيناء» دلالة على تعظيم شأنه.

٧. سورة المائدة، الآية ٦٤.

٨. البسائط الأربع: النار والهواء والماء والأرض، وكل منها محيط بالآخر، والمركبات تتخلق عن امتزاجها.

عِمْرَانَ، وَيَطْلَعْنِكَ فِي سَاعِيرٍ، وَظُهُورِكَ فِي جَبَلٍ فَارَانَ بِرَبَّوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ، وَجُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِينَ<sup>١</sup>، وَخُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ<sup>٢</sup>، وَيَبْرَكَاتِكَ الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبَارَكْتَ لِإِسْحَاقَ صَفِيكَ فِي أُمَّةِ عِيسَى، وَبَارَكْتَ لِعِثْقَابِ إِسْرَائِيلَ فِي أُمَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَارَكْتَ لِحَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وساعير: جبل بالحجاز، كان عيسى ﷺ يناجي الله عليه، وعنده إجابة الدعاء<sup>٣</sup>.  
وجبل فاران: هو الجبل الذي كان نبينا ﷺ يناجي الله تعالى عليه، وهو قريب من مكة.  
وقال الطبرسي: بين فاران ومكة يومان<sup>٤</sup>.

وظلعة الله في ساعير وظهوره في جبل فاران: عبارة عن ظهور وحيه وأمره، وبروز إرادته واقتداره.

الربوات: مواضع نزول الوحي على موسى ﷺ، وهي جمع رُبوة، وهي ما ارتفع من الأرض. البركة - لغة - : النماء والزيادة. والتبريك: الدعاء بالبركة، وإتعا نسب بركات إبراهيم ﷺ إلى محمد ﷺ لأن النبي من ولد إسماعيل ابنه، ولأن آل إبراهيم هم آل محمد ﷺ، أو لكثرة ثناء الله عليه في القرآن، وأن النبي ﷺ مع كونه أشرف منه كان ينتمي إليه ويقول: أنا على ملة إبراهيم، ولذكرة مع النبي ﷺ في الصلاة عليه، كما يقال: كما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم، وبكونه ﷺ أشبه الناس به خلقاً وخلقاً، ولغير ذلك من الروابط المعنوية، وتخصيص إسحاق بعيسى، ويعقوب بموسى لبعض المشابهات والمناسبات الصورية والمعنوية التي خفيت علينا، ويمكن أن يكون ذكر عيسى مع إسحاق لكون أحدهما أول الأنبياء من تلك الشعبة، والآخر آخرهم، أو لأن عيسى من ولد إسحاق.

وباركت لحبيبتك في عترته: أي في فضلهم وقربهم وكمالاتهم ودرجاتهم وذريته لأنهم

١. الجنود: الأعوان. والملائكة: مشتقة من الألوكة وهي الرسالة، والشافين أي تصف صفواً في السماء، أو تصف أقدامها في السماء كما تصف المؤمنون، أو أجنحتها في الهواء منتظرين أمر الله، أو أجنحتها حول العرش.

٢. الخشوع: كالخضوع. والمسبحون: المصلون.

٣. وقيل: ساعير قبة كانت مع موسى ﷺ، كما يقال: تحت الملك كرسية، وعندها إجابة الدعاء.

وقال السيد ابن طاووس ﷺ: ساعير: جبل يدعى: جبل السراء.

٤. الاحتجاج، ص ٤٢٢.



وكما غيبنا عن ذلك: الظاهر أن اسم الإشارة والضمائر راجعة إلى النبي ﷺ وبعثته ورسالته. وقيل: راجعة إلى الأقسام والعزائم والأنبياء المذكورين.  
وينبغي الوقوف على «لَمْ نَرَهُ» ثم يبتدئ ويقول: «صدقاً وعدلاً»؛ لتلا يشته المعنى بغيره؛ لأن المقصود: وأمنا به صدقاً وعدلاً ولم نره<sup>١</sup>.

١ . كما أمر العلماء بالوقوف في مواضع كثيرة من القرآن كقولهم: «فبهِتَ الَّذِي كَفَرَ» - سورة البقرة، الآية ٢٥٨ -، فيقف القارئ هنا ثم يبتدئ ويقول: «والله لا يهدي القوم الظالمين».

## فهرس المصادر

١. القرآن الكريم.
٢. الاحتجاج، لأبي منصور أحمد الطبرسي، نشر المرتضى، مشهد ١٤٠٣ق.
٣. الأعلام، لخير الدين الزركلي، نشر دار العلم للملايين، بيروت.
٤. أعيان الشيعة، للسيد محسن الأمين العاملي، نشر دار التعارف للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ق.
٥. بحار الأنوار، للشيخ محمد باقر المجلسي، نشر مؤسسة الوفاء، بيروت ١٤٠٣ق.
٦. البلد الأمين، للشيخ إبراهيم بن علي الكفعمي، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت ١٤١٨ق.
٧. التراث العربي في خزانة مخطوطات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، للسيد أحمد الحسيني، قم ١٤١٤ق.
٨. جمال الأسبوع، للسيد علي بن موسى بن طاووس، نشر مؤسسة الآفاق، ١٣٧١ش.
٩. خلاصة الأقوال، للعلامة الحسن بن يوسف الحلبي، نشر الفقاهة، قم ١٤١٧ق.
١٠. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، للشيخ آقا بزرك الطهراني، نشر دار الأضواء، بيروت ١٤٠٣ق.
١١. سفر التكوين، نقلنا عنه بالواسطة.
١٢. الصحاح، لإسماعيل بن حماد الجوهري، نشر دار العلم للملايين، بيروت ١٣٩٩ هـ.
١٣. الصحيفة الصادقية الجامعة، للسيد محمد باقر الأبطحي، نشر مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم ١٤٢٣ق.
١٤. طبقات أعلام الشيعة، للشيخ آقا بزرك الطهراني، نشر دار المرتضى، مشهد ١٤٠٤ق.
١٥. عدة الداعي، للشيخ أحمد بن فهد الحلبي، تحقيق فارس حسون كريم، نشر مؤسسة المعارف الإسلامية، قم ١٤٢٠ق.

- ١٦ . الفوائد الرضوية في أحوال علماء المذهب الجعفرية، للشيخ عباس القمي (فارسي).
- ١٧ . كشف الحجب والأستار، للسيد إعجاز حسين النيسابوري الكنتوري، نشر مكتبة المرعشي، قم ١٤٠٩ق.
- ١٨ . مجمع البيان، للفضل بن الحسن الطبرسي، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت ١٤١٥ق.
- ١٩ . المصباح، للشيخ إبراهيم بن علي الكفعمي، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت ١٤١٤ق.
- ٢٠ . مصباح المتعبد، للشيخ محمد بن الحسن الطوسي، نشر مؤسسة فقه الشيعة، بيروت ١٤١١ق.
- ٢١ . معجم المطبوعات العربية في إيران، لعبد الجبار الرفاعي، نشر وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، طهران ١٤١٤ق.



## علوم الحديث

منبع الأحكام

میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (۱۳۰۲ق)

تحقیق: حمید احمدی جلفایی





---

## منبع الأحكام

محمّد بن سليمان التنكابني (١٣٠٢ق)

---

تحقيق: حميد احمدى جلفاى

### التمهيد

ليس ثمة شكّ في أنّ دراية الحديث شعبة من شعب «علوم الحديث» ومن العلوم الإسلاميّة العالية في القرون الأخيرة؛ لمنزلته الخاصّة في استنباط الأحكام الشرعيّة و تمييز سليم الحديث من سقيمّه و مقبوله من مردوده.

و قد اهتمّ أعلام من الشيعة من القرن السابع تقريباً في تدوين كتب مستقلّة في هذا الفنّ، و أكّدوا بالإجماع على عظمة مكانتها، ثمّ جهدوا في تكميله و تجييد مباحثه إنصافاً دورةً بعد دورة، حتّى بلغت عدد آثارهم في هذا المضمار إلى قرب من ثلاثمئة أثر - على التحقيق الذي سيتشر من قبل مؤسّسة دار الحديث بقم قريباً - من منقّحة أو خطيّة، و مبسوطة أو رسالة، و مستقلّة أو غير مستقلّة.

و هذه منظومة مختصرة ثمينه في علم الدراية قد سمّاها مصنّفها بمنبع الأحكام كما صرّح به في طليعتها، و مؤلّفها يعدّ من أعاضم الشيعة و مشاهيرها في كثير من العلوم العقليّة و النقلية و هو العلّامة الميرزا محمّد بن سليمان التنكابني (١٣٠٢ق).

### ترجمة المؤلّف

هو العلّامة الميرزا محمّد، ابن الميرزا سليمان الطيّب (ت ١٢٥٠ق)،

ابن الآخوند ملأ محمد رفيع (ت ١١٦٠ ق)، ابن الآخوند ملأ عبد المطّلب (المتوفى في القرن الثاني عشر)، ابن الآخوند ملأ علي (ت ١٠٦٥ ق)، ابن الميرزا التائب الثاني (ت ٩٩٠ ق)، ابن الميرزا قوام الدين الطبيب اللاهيجي (ت ٩١٠ ق)، ابن الميرزا تائب حسين (المتوفى في القرن السابع).

قد ذكر نفس المصنّف في كتابه القصص بأنّه ولد في سنة ١٢٣٥ من الهجرة، في قرية سليمان آباد<sup>١</sup> من قرى قصبه تنكابن.

كان أبيه سليمان عالماً زاهداً عارفاً متهجّداً صاحب الكرامات (قيل: كان يقرأ في قنوت صلاة ليله مناجاة خمس عشرة، وله مكاشفة في هذا المضمار نقلها ابنه) مصاحباً للعارف الربّاني ملأ محمد المحراب الأصفهاني، ويعدّ من تلامذة الآخوند ملأ عليّ النوري ٢٢ سنة؛ المتبحر في النحو والأدبيات والحكمة، وكانت له حلقة درس في شرح التجريد والشوارق وشرح اللمعة وتفسير القاضي؛ تلمذ من الميرزا إسماعيل الأعرج الأصفهاني في الطبّ سنتين، ثمّ اشتغل بالطبابة في أصفهان و تنكابن و هو المشهور فيه. من آثاره: شرح المطول، شرح المفاتيح، الفوائد الضيائية في شرح الجمالي، شرح الشواهد الربوبية، رسالة في الوباء، هفتاد و دو ملت و نحوها. و توفّي في سنة ١٢٥٠ ق و دفن بالنجف الأشرف امتثالاً لوصيته.

ثمّ جدّه الميرزا تائب حسين الأوّل كان من أجلاء عصره، عارفاً، يعيش في لاهيجان، وكان مريد و صهر قطب العارفين الشيخ الزاهد الجليلاني. و المؤلّف كان مباحثاً للميرزا محمد باقر الخوانساري صاحب الكتاب المعروف بالروضات؛ و متضلعاً في اصناف من العلوم و الفنون كما

١. قيل: كانت اسمها «كلامبره» أو «كلاموره»، و تغيّرت بسليمان آباد بعد هجرة الميرزا سليمان التكنابني - والد المصنّف - من قرية «آخوند محلّه» إليها؛ و قد يعيّر ذكر عنها بسليمانية، و يسمّى الآن بشهرار. انظر: نسبنامه دودمان علمه تنكابني، ص ١٨ و ص ٢٦٠؛ لغتنامه دهخدا، ج ٤، ص ٦١٧؛ بستان السباحة، ص ١٩٢؛ مرآة البلدان، ج ١، ص ٨١٠-٨١٣.

تلاحظ في فهرس آثاره؛ وكان يحضر في حلقة درسه المطول وشرح اللمعة والتواوين بقزوين أكثر من ٨٥ نفرًا من أفاضل الطلبة وليس سنه أكثر من ٢٦ عاماً.

كان يقيم الجماعة في مسجد الجامع بقزوين، وله المنابر المشهورة في الشهور المباركة، وله اليد الطولى في الوعظ والخطابة كما هو المشهور؛ وقد أسس بتكابين مدرسة علمية، وكان يرسل المبلغ إلى القرى المختلفة من ذاك المدرسة. وكان ينفق أكثر الوجوهات الشرعية لطلاب العلوم الدينية، وباقيها لمجالس عزاء سيد الشهداء عليه السلام، وقد بلغ إلى مرتبة الاستنباط ودرجة الاجتهاد وله ٢٣ سنة كما صرح به في القصص.

وقد وصفه العلامة السيد محمد باقر بن السيد الحسيني القزويني في إجازته له هكذا:

العالم العامل، والفاضل الكامل، بحر الحقائق وكنز الدقائق، منبع الإناضات ونبوع الفيوضات، معدن المنطوق والمفهوم، ومخزن المنثور والمنظوم، المحقق في الفروع والأصول، والمدقق في المعقول والمنقول، وحيد زمانه وفريد أوانه، علامة العلماء الأعلام، ونخبة الفضلاء الكرام،  
و...

وذكر المصنف من أحوالات نفسه كرامات ومكاشفات في كتابه القصص، فللراغب أن يلاحظه.

قال المحقق الطهراني في مواضع من الذريعة بأنه توفي في العشرة الأولى بعد الثلاثمائة والألف. ونقل عن ولده آقا مهدي بأنه توفي في اليوم الثلاثاء، ٢٨ جمادى الثاني من سنة ١٣٠٢ ق. وذكر في «نسب نامه»: اليوم الثاني من شهر الرجب من سنة ١٣٠٢.

ثم دفن في مسجد الجامع بسليمان آباد. وللمصنف ثمانية أولاد ذكور وتسع بنات ذكرهم في قصصه ومواضع من سائر كتبه.

## أساتذته ومشايخه

١. سليمان بن محمد رفيع التنكابني (والده) (ت ١٢٥٠ ق)؛ استفاد منه بعض المقدمات كالصديفة و شرح التصريف و شرح الشمسية بتنكابن.
٢. السيد جعفر (خاله)؛ استفاد منه بعض المقدمات و شرح الجاهلي.
٣. السيد حسين (خاله)؛ استفاد منه شرح الجاهلي أيضاً.
٤. السيد التنكابني (خاله)؛ استفاد منه شرح اللعة والقوانين والشوارق بطهران في مدرسة المروي في هجرته من قزوین إليه.
٥. الآخوند ملأ صفر علي اللاهيجاني (من تلامذة السيد محمد المجاهد)، صاحب دراية الحديث؛ استفاد منه الأصول في مدرسة الحاج صالح بقزوین.
٦. الآخوند ملأ عبد الكريم بن أبو القاسم الإيرواني (الفقيه الأصولي، نزيل قزوین، من تلاميذ صاحب الرياض) (توفي بعد ١٢٦٠ ق)؛ استفاد منه بعض الدروس من السطوح العالية.
٧. الحاج محمد صفر الإسترآبادي؛ استفاد منه أيضاً بعض الدروس العالية.
٨. السيد محمد باقر بن محمد تقی الشفتي المعروف بحجة الإسلام (١٢٦٠ ق)، صاحب الآثار العديدة في الفقه والأصول والرجال؛ استفاد منه في الفقه والأصول بأصفهان بعد موت أبيه.
٩. الشيخ مرتضى الأنصاري المعروف؛ استفاد منه في النجف الأشرف بعد مهاجرته إليه.
١٠. الشيخ حسن بن الشيخ النجفي (صاحب الخزان في الأصول)؛ استفاد منه في النجف الأشرف.
١١. العلامة الحاج الميرزا محمد إبراهيم بن محمد حسن الكلباسي (١٢٦٢ ق)؛ استفاد منه في النجف.
١٢. السيد الرضي المازندراني (بالنجف).
١٣. الآخوند ملأ جعفر الشيرازي (بالنجف).
١٤. العلامة السيد إبراهيم القزويني (صاحب ضوابط الأصول) (١٢٦٤ ق)؛

استفاد منه كثيراً في الفقه و الأصول و الرجال بكر بلاء، و قد أخذ منه إجازة جاء بنصّه في القصص.

١٥. العلّامة الحاج ملّا محمّد بن محمّد البرغاني المشهور بالشهيد الثالث (١٢٤٤ ق)؛ و صاحب الإجازة منه أيضاً كما قال في خاتمة هذه الرسالة و جاء به في القصص.

١٦. الحاج ملّا محمّد صالح البرغاني (أخ الشهيد الثالث) (١٢٨٣ ق).

١٧. الشيخ محمّد حسن النجفي (صاحب الجواهر).

١٨. الشيخ محسن بن محمّد الخنفر النجفي (١٢٧٠ ق).

١٩. المولى آغا بن عابدين الدریندي المشهور بالفضل (١٢٨٦ ق) صاحب الآثار.

٢٠. العلّامة السيّد محمّد باقر بن عليّ الحسيني القزويني؛ صاحب الإجازة عنه كما سيأتي بعض عباراته في توصيفه، و جاءت كلّ الإجازة في القصص.

٢١. الحاج محمّد صفر اللنگرودي الأصفهاني (تلميذ المولى عليّ النوري، صاحب شرح العرشية).

من تلاميذه:

١. الآخوند ملّا حسين عليّ الزرآبادي.

٢. السيّد عليّ القزويني (مجتهد).

٣. السيّد أحمد الكيسمي (مجتهد ساكن لاهيجان).

٤. الميرزا محمّد حسن بن ملّا عليّ التنكابني (ابن عمّه، مجتهد).

٥. الآخوند عبد العليّ بن أبو القاسم المرجاني الطالقاني (المشتهر بصدر العلماء، مجتهد).

٦. الآخوند ملّا محمّد رحيم بن قاسم بيك الخلعتبري (ساكن تنكابن، مجتهد).

٧. الآخوند ملّا عليّ الإشكوري بن ملّا أحمد (مجتهد).

- ٨ الميرزا أبو الحسن بن حسين بن نقى الجيلاني (المتوفى بعد ١٣٣٨ ق، حكيم، صوفى، تتلمذ عليه بلاهيجان).
٩. الشيخ محمد المدرس الطهراني (نزىل كرماتشاه، المتوفى بعد ١٣٢٥ ق، و هو المجاز عن المصنّف كما قال في القصص مع ذكر آثار للمجيز).
١٠. الشيخ محمد الحائري الطهراني (١٣٢٢ ق، و هو المجاز منه كما قال المحقّق الطهراني في الذريعة).<sup>١</sup>

### من آثاره

#### \* في التفسير و العلوم القرآنى:

١. تجويد القرآن (الفرائد). (الذريعة، ج ٣، ص ٣٧٣، الرقم ١٣٥٦؛ وج ١٦، ص ١٣١، الرقم ٨٦).
٢. تفسير آية ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ...﴾. (الذريعة: ج ٤، ص ٣٢٥، الرقم ١٣٦٦).
٣. تفسير آية الأمانة، كتب في القصص بأنّه في نهاية التدقيق. (الذريعة: ج ٤، ص ٣٢٤، الرقم ١٣٦٣).
٤. تفسير آية الشهادة؛ قال في القصص بأنّ فيه كيفة الاستدلال بها للتوحيد. (الذريعة، ج ٤، ص ٣٢٧، الرقم ١٣٨٨).
٥. تفسير التنكابي؛ في تفسير عدّة من الآيات. (الذريعة، ج ٤، ص ٢٦٨، الرقم ١٢٤٣).
٦. تفسير سورة الضحى. (الذريعة، ج ٤، ص ٣٣٨، الرقم ١٤٦٥).

١. أنظر في الترجمة: نسب نامة دودمان علمه تنكابى، ص ١ إلى آخرها؛ قصص العلماء، مقدّمة التحقيق و ص ٩ و ١٥؛ و ٢٥ و ٢٦؛ و ٦٧ و ٦٨ و ٧١ و ٧٤ و ٨٤ و ٤٢٧؛ الذريعة، ج ١، ص ١٥ و ٢٨ و ٣، ص ٢٩٨؛ وج ٨، ص ٤٢ و ٨٧ و ١٠، ص ٦٥ و ٦٦ و ٦٧ و ١٢٢ و ٢٤٧؛ وج ١٣، ص ٣٦٨ و ١٣٧٥؛ و...؛ الكرام البررة، ج ٢، ص ٦٠٩؛ أعيان الشيعة، ج ٩، ص ٣٥٥؛ تراجم الرجال، ج ١، ص ٣١؛ الأعلام، ج ٦، ص ١٥٢؛ موسوعة مؤلفى الإمامية، ج ٢، ص ٥٧؛ أحسن الوديعة، ج ١، ص ١٢١؛ معجم رجال الفكر و الأدب، ص ٩٣؛ معجم المؤلّفين، ج ١٠، ص ٥٢؛ و...

٧. تفسير سورة الفيل. (الذريعة، ج ٤، ص ٣٤١، الرقم ١٤٩١).
  ٨. تفسير سورة القدر. (الذريعة، ج ٤، ص ٣٤٢، الرقم ١٤٩٣).
  ٩. تفسير سورة النصر. (الذريعة، ج ٤، ص ٣٤٢، الرقم ١٥٠١).
  ١٠. توشيح التفسير؛ تتناول قواعد التفسير والتأويل وإعجاز القرآن و تواتره في ثلاثة أبواب؛ طبعت من قبل منشورات سعدي بقم سنة ١٤١١ق. (الذريعة، ج ٤، ص ٤٨٨، الرقم ٢١٩٣).
  ١١. حجية القراءات السبع. (الذريعة ج ٦، ص ٢٧٥، الرقم ١٤٩٧).
  ١٢. حلّ المشكلات من الصيغ القرآنية و بعض الألفاظ و المغالطات. (الذريعة، ج ٧، ص ٧٤، الرقم ٣٩٨).
  ١٣. الخلجات في تفسير سورة الأعلى، عربية؛ نسختان منه موجودتان في مكتبة المرعشي بقم تحت الرقم ٨٨٩٢ و ١٢٧٢٤؛ قيل: طبعه دار النشر بقم. (الذريعة، ج ٤، ص ٣٣٦، الرقم ١٤٤٦).
- \* الرجال و الدراية:**
١. أرجوزة (منظومة) في الدراية (منيع الأحكام)؛ الرسالة الحاضرة؛ ذكرت في بعض المصادر بعنوان دراية الحديث. (الذريعة، ج ١، ص ٤٧، الرقم ٢٣٥٣؛ و ج ٨، ص ٥٥، الرقم ١٤٤).
  ٢. حاشية على الدراية للشهيد الثاني. (الذريعة، ج ٦، ص ٢٧، الرقم ١١٥؛ تواتر؛ الرقم ٢٩، ص ١٤٧).
  ٣. الحاشية على رجال ابن داود. (الذريعة، ج ٦، ص ٨٧، الرقم ٤٥٥).
  ٤. حاشية على اللؤلؤة البحرانية. (تواتر، الرقم ٢٩، ص ١٤٧).
  ٥. رجال الميرزا محمد بن سليمان؛ و لعلّه متّحدة مع أرجوزته أو إحدى حواشيه. (الذريعة، ج ١٥، ص ١٤٤).
  ٦. شرح الوجيزة البهائية (في الدراية)؛ ذكره في فهرس تصانيفه. (الذريعة ج ١٤، ص ١٦٩، الرقم ٢٥٣٣).
  ٧. هداية الدراية في أصحاب الإجماع. (الذريعة، ج ٦، ص ٢٧، الرقم ١١٩؛ و



ص ٢٩، الرقم ١٤٧).

### \* الحديث و شرح الحديث:

١. أسرار وصايا الإمام الرضا<sup>عليه السلام</sup>: نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرسالة الخامسة من مجموعة ٣٨٤٥، حرّره أبو الحسن بن حسين بن نقبيّ الجيلاني في سنة ١٣٥٣ ق. (الذريعة، ج ٢، ص ٥٧، الرقم ٢٢٧؛ وج ١٤، ص ١٧، الرقم ٢٥٣٩).
٢. إعراب حديث «الحمام يوم لا يكتر اللحم» عن موسى بن جعفر<sup>عليه السلام</sup>: قد ذكر المصنّف أربعة أوجه في إعرابه. نسخة منه موجودة في مكتبة المرعشي بقم، الرسالة السابعة من مجموعة ١٢٧٢٥. (الفهرست، ج ٣٢، ص ٣٥٤؛ ربحانة الأدب، ج ٣، ص ٣٨١).
٣. شرح الأحاديث المتفرقة: نسخة منه في مكتبة الكلّيايگاني بقم، الرسالة الثامنة من مجموعة ١٩٥١.
٤. شرح بعض الأشعار من ديوان المنسوب إلى أمير المؤمنين<sup>عليه السلام</sup>. (الذريعة، ج ١٣، ص ١٢٦، الرقم ٤٥٨).
٥. شرح حديث الحقيقة (سمّاه ظاهراً بضياء الأبصار في معرفة حقيقة الملك الجبار)؛ فارسي، نسخة منه في مكتبة سپهسالار بطهران، الرقم ٥٤٢٦. (الفهرست، ج ٥، ص ١٨٤؛ و الذريعة، ج ١٣، ص ١٩٧، الرقم ٤٨٨).
٦. شرح عهد أمير المؤمنين<sup>عليه السلام</sup>. (الذريعة، ج ١٣، ص ٣٧٤، الرقم ١٣٩٩).
٧. طريق الرشاد في ترجمة الصلاة و ذكر آدابها؛ نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرسالة العاشرة من مجموعة ٨٨٨٣، حرّره موسى پزشك التنكابني (ولد المصنّف) في سنة ١٣٤٥ ق. (الفهرست، ج ٢٣، ص ٧١).
٨. كنز الألفاظ في مشكلات الأخبار و الصيغ المشكّلة (الذريعة، ج ١٨، ص ١٤٨، الرقم ١١٣٧).
٩. هفتاد و سه ملتّ (في شرح حديث «ستفترق أمّتي على ثلاث و سبعين...»)؛ فارسي أمّتها ولده ميرزا محمّد كما قال في التخصّص. (الذريعة،

ج ٢٥، ص ٢٢٨، الرقم ٤٠٩).

\* العقائد والكلام:

١. التوحيد؛ وهو غير أرجوزته في التوحيد والعدل. (الذريعة، ج ٤، ص ٤٨١، الرقم ٢١٥٢).

٢. حاشية شرح التجريد (شوارق الإلهام، للمولى علي بن محمد القوشجي، ٨٧٩ق). (الذريعة، ج ٦، ص ٨٧، الرقم ٦٢٨؛ وج ١٣، ص ١٣٩، الرقم ٤٦٦).

٣. الحاشية على الفرائد الرضوية في النبوة، الأصل لنفس المصنّف. (الذريعة، ج ٦، ص ١٦٢، الرقم ٨٩٥).

٤. الحديقة الجعفرية في الجبر والتفويض. (الذريعة، ج ٦، ص ٣٨٢، الرقم ٢٣٩٨).

٥. حلّ المعاضل في حلّ كثير من المشاكل؛ في جواب ١١ مسألة اعتقادية، كتبه في ٢٨ جمادى الأولى سنة ١٣٥١. نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٦٢٣، الرسالة الثانية. (الفهرست، ج ٢، ص ٢٢٥).

٦. الطلع النضيد في جواز لعن يزيد (الردّ على منع من لعن يزيد)؛ قد أورد فيه الردود بقواعد العمامة وطرقهم كما قال في القصص (الذريعة، ج ١، ص ٢٢٩، الرقم ٦٩٤).

٧. رسالة في تسمية الأئمة أولادهم بأسماء الخلفاء و ذكر عللها. (الذريعة، ج ١١، ص ١٤٧، الرقم ٩٢١).

٨. سبيل النجاة في النبوة؛ فارسيّة، طبعت. (الذريعة، ج ١٢، ص ١٤٥، الرقم ٩٤٩).

٩. شرح تجريد الكلام؛ فارسيّ. (الذريعة، ج ٣، ص ٣٥٥، الرقم ١٢٧٨).

١٠. الصراط المستقيم في أصول الدين؛ فارسيّة، ذكره في كتابه سبيل النجاة. (الذريعة، ج ١٥، ص ٣٧، الرقم ٢٢٢).

١١. الفرائد (أرجوزة في التوحيد والعدل)؛ ألفيّة، شرحها نفس المؤلف

- كما سيأتي. (الذريعة، ج ١، ص ٤٦٩، الرقم ٢٣٣٨).
١٢. شرح الفوائد في التوحيد والعدل (الأصل لنفسه كما مضى). (الذريعة، ج ١٣، ص ٣٧٨، الرقم ١٤١٩؛ وج ٤، ص ٩٥، الرقم ١٨٦٥).
١٣. الفوائد في أصول الدين (منظومة فارسية)، طبعت بطهران حجرية في سنة ١٢٧١ ق؛ واحتمل اتحاده مع الصراط المستقيم. (تراثنا، الرقم ٣٢، ص ١٩٨).
١٤. ثنائي الولاية (أرجوزة في الإمامة)؛ ألفية تقرب من عشرين ألف بيت، فرغ من نظمه سنة ١٢٥٩ ق. (الذريعة، ج ١٨، ص ٢٦٦، الرقم ٤٩).
١٥. شرح ثنائي الولاية في الإمامة. (الذريعة، ج ١٤، ص ٤٢، الرقم ١٦٦٥).
١٦. الفوائد الرضوية (أرجوزة في النبوة)؛ ألفية شرحها نفسه كما سيأتي. (الذريعة، ج ١، ص ٥٥٥، الرقم ٢٤٦٦؛ وج ١٦، ص ١٥٤، الرقم ٤١٤).
١٧. نجاح الاعتقاد (أرجوزة في الكلام)؛ شرحها نفسه أيضاً. (الذريعة، ج ١، ص ٤٩٤، الرقم ٢٤٣٦).
١٨. شرح نجاح الاعتقاد. (الذريعة، ج ٢٣، ص ١٣١، الرقم ٨٣٥٥؛ وج ٢٤، ص ٦٤، الرقم ٧٨).
- \* الفقه والاستنباط:

١. اثنا عشرية في الصلاة. (الذريعة، ج ١، ص ١١٧، الرقم ٥٦٤).
٢. أحكام العقود. (الذريعة، ج ١، ص ٣٥٥، الرقم ١٥٦٦).
٣. أحكام الصيود؛ فارسي، نسخة منه في مكتبة الكلبايجاني بقم، الرسالة السادسة من مجموعة ١٩٥١.
٤. الإرث (البضاعة المزجاة)؛ فارسي، رسالة منه في مكتبة الكلبايجاني بقم، الرسالة السابعة من مجموعة ١٩٥١. (الذريعة، ج ١، ص ٤٤٩، الرقم ٢٢٥٤).
٥. إرث الزوجة التي يتكرون زوجيتها؛ نسخة منه في مكتبة مركز الإحياء للتراث الإسلامي، الرسالة الرابعة من مجموعة ١٥١٣، بكتابة ملأ محمّد

- تقيّ بن نقد عليّ. (الفهرست: ج ٣، ص ٢٣٦).
٦. أوجوزة في الصلاة: نظم ألفية الشهيد. (الذريعة: ج ١، ص ٤٨٣، الرقم ٢٣٩٢).
٧. بدائع الأحكام في شرح شرائع الإسلام؛ خرج منه ١٧ جزء ولم يتمّ. (الذريعة: ج ٣، ص ٦١، الرقم ١٦٩؛ وج ٦، ص ٥٨، الرقم ٢٩٦).
٨. البيع بشرط الخيار؛ نسخة منه في مكتبة مركز الإحياء للتراث الإسلامية، الرسالة الثانية من مجموعة ١٠١٣ ق، بخطّ المولى محمّد تقيّ بن نقد عليّ. (الفهرست: ج ٣، ص ٢٣٦).
٩. التأسيسات في القواعد الفقهية: ستّة آلاف بيت، طبعت بسماحة محمّد رضا حاج شريفى الخوانساري بطهران؛ و نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٦٦٥٩، احتوت ٧٤ تأسيساً مع خاتمة، فرغ منه في ٤ شعبان ١٢٩٢ ق. (الذريعة: ج ٣، ص ٢٩٨، الرقم ١١١٢).
١٠. التقريرات لمباحث أستاذه السيّد إبراهيم القزويني (صاحب الضوابط) و عدّة من أساتيده الأخرى. (الذريعة: ج ٤، ص ٣٨٤، الرقم ١٦٨٩).
١١. تقليد الأعلّم؛ اختار فيه عدم تعيّن تقليد الأعلّم كما قال في القصاص. (الذريعة: ج ٤، ص ٣٩٠، الرقم ١٧٢٣).
١٢. جنّة النار رسالة في الصوم. (الذريعة: ج ٥، ص ١٦٠، الرقم ٦٧٩).
١٣. جهل الولي فاتحة الميت. (الذريعة: ج ٥، ص ٣٠٢، الرقم ١٤٢٢).
١٤. العاشية على ألفية الشهيد الأوّل. (الذريعة: ج ٦، ص ٢٤، الرقم ٩٣).
١٥. العاشية على دلائل الأحكام (لأستاذه السيّد إبراهيم القزويني). (الذريعة: ج ٦، ص ٨٥، الرقم ٤٣٩).
١٦. العاشية على ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد. (الذريعة: ج ٦، ص ٨٦، الرقم ٤٤٦؛ وج ٦، ص ١٠٩، الرقم ٥٨٩).
١٧. العاشية على الروضة البهية (شرح اللمعة الدمشقية للشهيد الأوّل). (الذريعة: ج ٦، ص ٩٧، الرقم ٥١٦).
١٨. العاشية على رياض المسائل. (الذريعة: ج ٦، ص ١٠١، الرقم ٥٤٥).

١٩. العاشية على شرائع الإسلام (للمحقق نجم الدين الحلبي، ت ٦٧٦ق).  
(الذريعة: ج ٦، ص ١٠٨، الرقم ٥٨١).
٢٠. العاشية على العوائد (لأحمد بن المولى مهدي النراقي). (الذريعة: ج ٦، ص ١٥١، الرقم ٨١٧).
٢١. العاشية على كشف الغطاء في الفقه (الذريعة: ج ٦، ص ١٨٥، الرقم ١٠٠٩).
٢٢. العاشية على مسالك الأفهام (لشهاد الثاني). (الذريعة: ج ٦، ص ١٩٩، الرقم ١١٠٣).
٢٣. ص. العاشية على معالم الدين؛ قال في القصص بأنها مقصورة على الجواب عن اعتراضات سلطان العلماء. (الذريعة: ج ٦، ص ٨٠، الرقم ٤٠٨؛ وج ٦، ص ٢١٠، الرقم ١١٧٣).
٢٤. العاشية على مفاتيح الشرائع (للفيض الكاشاني). (الذريعة: ج ٦، ص ٢١٣، الرقم ١١٩٧).
٢٥. الخلا؛ ذكر فيه بيان الخلل شكاً وظناً وسهواً وعلماً وجهلاً.  
(الذريعة: ج ٧، ص ٢٥٠، الرقم ١٢٠٦).
٢٦. الدرّة الثمينّة؛ رسالة في حرمة التعبية والشبيه. قال صاحب الذريعة بأن رآه عند الحاج السيّد مصطفى التستري من آل المحدث الجزائري و تاريخ كتابته سنة ١٢٧١ق. (الذريعة: ج ٨، ص ٩٦، الرقم ٣٦٢؛ وج ١١، ص ١٧٢، الرقم ١٠٧٢).
٢٧. الدماء الثلاثة. (الذريعة: ج ٨، ص ٢٦٣، الرقم ١١٠٧).
٢٨. الذباحة وشرائطها. (الذريعة: ج ١٠، ص ٣، الرقم ١١).
٢٩. الرباينة. (الذريعة: ج ١٠، ص ٦٧، الرقم ٩١).
٣٠. رسالة في تنازع المالك والراكب في الإجارة والإعارة. (الذريعة: ج ١١، ص ١٥٧، الرقم ٩٩٦).
٣١. رسالة في الديات؛ فارسي، نسخة منه في مكتبة الغلپايگاني بقم، الرسالة الثانية من مجموعة ١٩٥١، فرغ منه في ١٢٨٧ق. (الذريعة: ج ٨،

- ص ٢٨٧، الرقم ١٢٣٩).
٣٢. الرسائل الفقهية: ١٤ رسالة فقهية فارسية. (الذريعة: ج ١٠، ص ٢٥١، الرقم ٨١٩).
٣٣. الرسائل الفقهية: ١٢ رسالة فقهية فارسية أخرى. (الذريعة: ج ١٠، ص ٢٥٢، الرقم ٨٢٠).
٣٤. رسالة في الحدث في إثناء الفسل. (الذريعة: ج ١١، ص ١٧١، الرقم ١٠٦٨).
٣٥. رسالة في الحوت الواقع على جالس السفينة، للجالس أو للمالك؟. (الذريعة: ج ١١، ص ١٧٨، الرقم ١١١٤).
٣٦. الرسالة (أو الرسائل) المحمدية: رسالة عملية فارسية طبعت مع مجموعة من رسائله. (الذريعة: ج ١١، ص ٢٢٤، الرقم ١٣٦٢).
٣٧. رسالة في زوال الأذان في أثناء الصلاة. (الذريعة: ج ١٢، ص ٦١، الرقم ٤٥٥).
٣٨. رسالة في صيغة العاجز عن العريضة. (الذريعة: ج ١٥، ص ١١٢، الرقم ٧٥٠).
٣٩. رسالة في الطلاق؛ كتبها بالتماس المولى محمّد حسين العشق آبادي حين لقيه بنيشابور. (الذريعة: ج ١٥، ص ١٧٣، الرقم ١١٥٤).
٤٠. رسالة في ظهور ثبوية المرأة. (الذريعة: ج ١٥، ص ٢٠٣، الرقم ١٣٤٦).
٤١. رسالة في غسل الجنب عن الحيض في المسجد؛ نسخة منه في مكتبة مركز الإحياء للتراث الإسلامية بقم، الرسالة الخامسة من مجموعة ١٠١٣، بكتابة ملأ محمّد تقوي بن نقد عليّ. (الذريعة: ج ١٦، ص ٥٦، الرقم ٢٤٣).
٤٢. رسالة في المتاجر. (الذريعة: ج ١٩، ص ٦٠، الرقم ٣١٩).
٤٣. (الترينية) رسالة في عبادة الصبي وأنها تمرينية. (الذريعة: ج ٤، ص ٤٣٢، الرقم ١٩١٧؛ وج ١٥، ص ٢١٠، الرقم ١٣٩٠).
٤٤. رسالة في الرتب. (الذريعة: ج ٢٠، ص ٣٠١، الرقم ٣٠٧٩).
٤٥. رسالة في الوضوء بالإيمان المشتبهين بالمضروب. (الذريعة: ج ٢٥، ص ١١٣، الرقم ٦٣٠).
- ٤٦.، سلايم اللغة (في شرح قولهم «الفقه لغة»). (الذريعة: ج ١٢، ص ٢١٣،

الرقم ١٤٠٤).

٤٧. صبح العقود. (الذريعة: ج ١٥، ص ١١٠، الرقم ٧٣٦).

٤٨. كليلد بهشت؛ فارسي في أحكام الصلاة في عشرة أبواب مختصرة، فرغ منه في ١٨ من ربيع الثاني سنة ١٣٠١ ق. نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٦٢٣. (الفهرست: ج ٢، ص ٢٢٥).

٤٩. فسخ النكاح؛ نسخة منه في مكتبة مركز التراث الإسلامي، الرسالة السادسة من مجموعة ١٠١٣، بخط المولى محمد تقي بن نقد علي. (الفهرست: ج ٣، ص ٢٣٦).

٥٠. المحاكمات بين علماء عصره (في الفروع الفقهيّة). (الذريعة: ج ٢٠، ص ١٣٤، الرقم ٢٢٦٦).

٥١. من الأطفال لخط القرآن. (الذريعة: ج ٢١، ص ١٦، الرقم ٣٧٢٥).

٥٢. موائد الأحكام؛ ألفيّة منظومة في الفقه. نسخة منه في مكتبة مجلس الشورى الإسلامي بإيران، الرقم ١٣٨٣١، الرسالة الأولى. طبعت حجرية بطهران مع سبيل النجاة سنة ١٢٩٠ ق. (تراثنا: ج ٣٢، ص ١٩٩؛ الذريعة: ج ٢٣، ص ٢١٣، الرقم ١٦٧٢).

٥٣. الوقف و أحكامه. (الذريعة: ج ٢٥، ص ١٣٩، الرقم ٨١٠).

٥٤. هداية الأبواب؛ رسالة عمليّة في الخلل وقضاء الصلاة، نسخة منه في مكتبة الكلبيبايگاني بقم، الرسالة الخامسة من مجموعة ١٩٥١، فرغ منه سنة ١٢٨٧ ق.

✽ أصول الفقه:

١. أصول فقه بي نقطه؛ عربي، نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٤٥٠٥، الرسالة الثانية. (الفهرست: ج ١٢، ص ٨١؛ و الذريعة: ج ٢، ص ١٧٩، الرقم ٦٥٧).

٢. التراجيح. (الذريعة: ج ٤، ص ٦٣، الرقم ٢٥٨).

٣. الحاشية على إشارات الأصول (للحاج إبراهيم الكلبياسي). (الذريعة: ج ٦،

- ص ٢١، الرقم ٧٤).
٤. الحاشية على تمهيد القواعد (للمشهد الثاني). (الذريعة ج ٦، ص ٤٩، الرقم ٢٢٤).
٥. الحاشية على صحة السلب في الأصول. (الذريعة ج ١٣، ص ٣٤٤، الرقم ١٢٧٩).
٦. الحاشية على ضوابط الأصول (لأستاده السيد إبراهيم القزويني). (الذريعة ج ٦، ص ١٤٦، الرقم ٧٩٩).
٧. الحاشية على عناوين الأصول (للمير فتاح). (الذريعة ج ٦، ص ١٥١، الرقم ٨١٦).
٨. الحاشية على فرائد الأصول (للسيد الأنصاري). (الذريعة ج ٦، ص ١٦١، الرقم ٨٨٢).
٩. الحاشية على الفصول في علم الأصول (للسيد عبد الرحيم الطهراني). (الذريعة ج ٦، ص ١٦٧، الرقم ٩٥٨).
١٥. الحاشية على القواعد و الفوائد (للمشهد الأول). (الذريعة ج ٦، ص ١٧٣، الرقم ٩٤١).
١١. الحاشية على قوانين الأصول. (الذريعة ج ٦، ص ١٧٨، الرقم ٩٧٦).
١٢. الحاشية على نتائج الأفكار (لأستاده السيد إبراهيم القزويني)، وهذه غير شرحه عليها. (الذريعة ج ٦، ص ٢٢٧، الرقم ١٢٣٧).
١٣. الدرّة البهيّة (منظومة مبسّطة في أصول الفقه)؛ طبعت بإيران ظاهراً. (الذريعة ج ٨، ص ٩٢، الرقم ٣٣٣؛ وج ٢٣، ص ٨٤، الرقم ٨١٥٦).
١٤. رسالة في الصحيح و الأعم: (الذريعة ج ١٥، ص ١٤، الرقم ٧٦).
١٥. شرح زبدة الأصول (للسيد البهائي)، ذكره المحقق الأميني في القدير، ج ١١، ص ٢٦٩.
١٦. شرح المنظومة في أصول الفقه (الأصل لنفس المؤلف). (الذريعة ج ١٤، ص ٩٥، الرقم ١٨٥٦).



١٧. لسان الصدق في الأصول؛ قد خرج فيه إلى مبحث الإجماع في عشرة آلاف بيت. (الذريعة: ج ١٨، ص ٣٥٦، الرقم ٢٢٦).
١٨. المحاكم بين الحاج كريم خان والمولى محمد حسين العشق آبادي في الجمع بين الخبرين، كتبه في سفره إلى خراسان. (الذريعة: ج ٢٥، ص ١٣٥، الرقم ٢٢٧٣).
١٩. موارد الأصول؛ فارسي. (الذريعة: ج ٢٣، ص ٢١٦، الرقم ٨٦٨٦).
٢٠. موازين الأنظار في شرح نتائج الأفكار (لأستاذة السيد إبراهيم القزويني)؛ عربي في أربعة مجلدات، نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ١٣١٣٦. (الفهرست: ج ٣٣، ص ٢٦٦؛ الذريعة: ج ١٤، ص ٩٩، الرقم ١٨٩٥؛ و ١٨٩٥).

#### \* الأذكار والأدعية والزيارات:

١. الأدعية المعتبرة للحوائح و دفع آلام. (الذريعة: ج ١، ص ٤٠١، الرقم ٢٥٨٤).
٢. أذكار الوضوء والصلاة والتكاح. (الذريعة: ج ١، ص ٤٠٦، الرقم ٢١١٥).
٣. ترجمة الأذكار والأدعية. (الذريعة: ج ٤، ص ٧٦، الرقم ٣٢٥).
٤. ترجمه و شرح مناجاة الأئمة؛ فارسية حاوية على ترجمة عشرين مناجاة منظومة من مناجاة الأئمة المعصومين عليهم السلام. نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٨٨٨٣، الرسالة الثامنة. (الفهرست، ج ٢٣، ص ٧٥؛ و الذريعة: ج ٤، ص ١٣٩، الرقم ٦٧٤؛ و ج ١٣، ص ١٢٦، الرقم ٤٥٩).
٥. زاد المسافرين. (الذريعة: ج ١٢، ص ٩، الرقم ٥٥).
٦. الرسالة الرجبية (شرح دعاء الرجب)؛ نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ١٢٧٢٥، الرسالة التاسعة. (الفهرست، ج ٣٢، ص ٣٥٦؛ الذريعة: ج ١٣، ص ٢٤٨، الرقم ٩٥١).
٧. شرح دعاء السحر. (الذريعة: ج ١٣، ص ٢٤٨، الرقم ٩٥٤).
٨. شرح دعاء كميل. (الذريعة: ج ١٣، ص ٢٥٩، الرقم ٩٥٩).
٩. شرح دعاء ليلة الجمعة (المواهب الرضوية)؛ عربي ألفه في سفره إلى خراسان.

نسخة منه في مدرسة حجازيها بقم، بخط المؤلف في ٢٥ صفر ١٢٨٢ ق، الرقم ٨٥٤٠ الرسالة الرابعة. (الذريعة: ج ١٣، ص ٢٦٥، الرقم ٩٦٢).

١٥. شرح دعاء «يهيات ما ذلك الظن بك»، عربي نسخة منه في مكتبة مركز الإحياء للتراث الإسلامي بقم، الرسالة الأولى من مجموعة ١٠١٣. (الفهرست، ج ٣، ص ٢٣٦).

١١. شرح الزيارة الرضوية عربي كتبه في سفره إلى خراسان أيضاً. نسخة منه في مدرسة حجازيها بقم، ناقصة الأول، بخط المؤلف في ١٤ محرّم ١٢٨٢ ق، الرقم ٨٥٤٠ الرسالة الأولى. (الذريعة: ج ١٣، ص ٣٥٧، الرقم ١١٢٥).

١٢. شرح مفتاح الفلاح. (الإيضاح، ج ٢، ص ٣٢٧).

#### \* الترجمة و شرح أحوال العلماء:

١. أسامي العلماء (ليُذكروا في فنون صلاة الوتر). (الذريعة: ج ٢، ص ٨، الرقم ٢٤).

٢. تذكرة العلماء؛ مرتّب على الحروف، ألفها قبل القصص، قيل طبعت. (الذريعة: ج ٤، ص ٤١، الرقم ١٥٩).

٣. قصص العلماء، طبعت ب طهران سنة ١٣٥٤ ق. (الذريعة: ج ١٧، ص ١٥٧، الرقم ٥٨٥).

٤. كرامات العلماء (الأولياء)؛ نسخة منه في مكتبة الكلبايگاني بقم، الرسالة الثامنة من مجموعة ١٩٥١، احتمال اتّحاده مع تذكرة العلماء. (الذريعة: ج ١٧، ص ٢٩٥، الرقم ٣٤٧).

#### \* الأخلاق و الأدب و العرفان:

١. آداب صلاة الليل و فضلها. (الذريعة: ج ١، ص ٢٤، الرقم ١٢١).

٢. آداب التعليم و التعلّم. (الذريعة: ج ١، ص ١٥، الرقم ٦٨).

٣. آداب المتعلّمين. (الذريعة: ج ١، ص ٢٨، الرقم ١٣٧).

٤. آداب المناظرة؛ مبسوط، ذكره في قصص العلماء. (الذريعة: ج ١، ص ٣١، الرقم ١٥٤).
٥. ديوان الأشعار (الصغير). (الذريعة: ج ٩، ص ٩٨٥، الرقم ٤٤٤٤).
٦. ديوان الأشعار (الكبير). (الذريعة: ج ٩، ص ٩٨٥، الرقم ٤٤٤٤).
٧. رسالة في الصيد بلسان العرفان. (الذريعة: ج ١٥، ص ١٠٤، الرقم ٦٩٩).
٨. سنابرق (في جواب السائل عن ظهور قضية كربلاء لموسى في الصحراء)؛ فارسية. نسخة منه بخط المؤلف موجودة في مكتبة المرعشي بقم، تحت الرقم ٦٢٣، الرسالة الأولى، كتبه في ١٦ رجب ١٣٠١ ق. (الفهرست، ج ٢، ص ٢٢٤).
٩. شجرة طوبى و شجرة زقوم؛ في الأخلاق والحسنة والذميمة على ترتيب الحروف، وقد أحال فيه إلى كتابه آداب التعليم والتعلم، وتوجد نسخة منه على قول صاحب الذريعة عند السيد محمد الجزائري في النجف، و قال: لعلها بخط المؤلف. (الذريعة: ج ١٣، ص ٣٢، الرقم ١٠٦).
١٠. شرح أبيات المثنوي؛ المستشهد بها على تسنن ناظمه المملأ الرومي و تصوفه. (الذريعة: ج ١٣، ص ٥٨، الرقم ١٨٦؛ و ج ١٣، ص ١٢٦، الرقم ٤١٠).
١١. شرح أشعار الأمير العارف الكجوري (فارسية)، نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرسالة السابعة من مجموعة ٣٨٤٠. (الفهرست، ج ١٠، ص ٢٢٤؛ و الذريعة: ج ١٣، ص ٩١، الرقم ٢٩٠).
١٢. شرح رسالة ألف باء تاء؛ يظهر من فهرس كتبه أن فيه نكات و دقائق. (الذريعة: ج ١٣، ص ١٠٤، الرقم ٣٢٨).
١٣. منظومة في آداب المناظرة؛ وهي غير آدابها المبسوط. (الذريعة: ج ٢٣، ص ٥٩، الرقم ٨٠٤٦).

## \* الإجازات:

١. الإجازة للسيد عطاء الله التبريزي الأرومي النجفي (ت ١٣٢١ ق).

نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، رسالة من مجموعة ٥٧٧٧، كتبه في ١٨ ذي القعدة ١٢٩٧ ق. (الفهرست، ج ١٥، ص ١٦٤؛ و الذريعة: ج ١، ص ٢٤٠، الرقم ١٢٧٢).

٢. إجازة العلّامة السيّد إبراهيم بن محمّد باقر الموسوي القزويني الحائري (صاحب الضوابط في الأصول) للمؤلف. أوردتها بعينها في قصه المطبوع. (الذريعة: ١٣٣/٦٢٠).

٣. العاشية على لؤلؤة البحرين في الإجازة لقرتي العين (إجازة من الشيخ يوسف بن أحمد الرازي، ت ١١٨٦ ق، صاحب الحدائق الناضرة للشيخ خلف بن عبد عليّ و الشيخ حسين بن الشيخ محمّد)، مطبوعة على قول صاحب الذريعة. (الذريعة: ج ٦، ص ١٩٥، الرقم ١٠٤١).

٤. مشايخ الإجازات في شرح مشايخه؛ أوردتها في بداية ترجمة ذاته و عدد تصانيفه في ١٦٦ عنواناً. (تراثنا، الرقم ٢٩، ص ١٤٧).

#### \* الحكمة و الفلسفة:

١. العاشية على شرح العرشية (للشيخ أحمد الأحساني). (الذريعة: ج ٦، ص ١٢٥، الرقم ٦٧٧).

#### \* شرح أحوال نفسه و تصانيفه:

١. الألفاظ الخفية. (الذريعة: ج ٢، ص ٢٩٥، الرقم ١١٧٢).
٢. الإتيهات و المرسلات. (الذريعة: ج ٢، ص ٣٩٤، الرقم ١٥٨١).
٣. ترجمته بنفسه و شرح أحواله و عداد تصانيفه. (الذريعة: ج ٤، ص ١٦٤، الرقم ٨٠٩).
٤. مذكوّ الإخوان، ذكر فيه أحوال نفسه و أساتيده و تصانيفه أيضاً. (الذريعة: ج ٢٥، ص ٢٥٦، الرقم ٢٨٥٥).

#### \* المراثي و المقاتل:

١. أسرار البكاء. (الإيضاح: ج ٢، ص ٣٢٧).
٢. أسرار المصائب؛ فيه المصائب النازلة على آل الرسول ﷺ و بيان بعض

- حِكْمها و حلّ مشكلات بعض الأخبار و تأويلها. (الذريعة: ج ٢، ص ٥٥، الرقم ٢١٩).
٣. إكليل المصائب (مقتل فارسيّ)، طبع على قول المحقّق الطهراني. (الذريعة: ج ٢، ص ٢٨١، الرقم ١١٤٠).
٤. أنيس الذاكرين (مقتل). (الذريعة: ج ٢، ص ٤٥٤، الرقم ١٧٦٨).
٥. بحر البكاء (منظومة فارسيّة في المراثي من بحر التقارب)؛ في خمسة آلاف و خمسمئة و خمسين (٥٥٥٠) بيتاً، و هي غير مرحلة حسينية. (الذريعة: ج ٣، ص ٣٢، الرقم ٦١).
٦. العاشية على إكسير العبادات (أسرار الشهادة)، للمولى آقابن عابد الدربندي الحائري (ت ١٢٨٦ ق). (الذريعة: ج ٦، ص ٢١، الرقم ٧٨).
٧. الرسالة الفاطمية؛ في ذكر فضائل فاطمة الزهراء عليها السلام وكراماته و أحاديثه. نسخة منه في مكتبة مركز الإحياء للتراث الإسلامي بقم، الرسالة الثالثة من مجموعة ١٠١٣. (الفهرست: ج ٣، ص ٢٣٦).
٨. شرح قصيدة الفرزدق. (الذريعة: ج ١٤، ص ١٤، الرقم ١٥٤١).
٩. مجمع المصائب. (الذريعة: ج ٢٠، ص ٤٤، الرقم ١٨٥٠).
١٠. مرحلة حسينية (منظومة ببحر التقارب). (الذريعة: ج ٢٠، ص ٣٠٣، الرقم ٣٠٩٢).
١١. معين البكاء؛ في ذكر حكايات مبكية و هي فارسيّة. (الذريعة: ج ٢١، ص ٢٨٣، الرقم ٥٠٨٣).

## \* المنطق:

١. أغلاط «الكبرى في المنطق» للسيد الشريف الجرجاني. قال في القصص بأنّه أورد عليه خمسة و ستين اعتراضاً. (الذريعة: ج ٢، ص ٢٥٣، الرقم ١٠١٨).
٢. العاشية على تحرير التواعد المنطقية في شرح الشمسية لنجم الدين القزويني (٦٧٥ ق). (الذريعة: ج ٦، ص ٣٧، الرقم ١٧٥).

٣. الحاشية على تهذيب المنطق الدوانيّة (الذريعة: ج ٦، ص ٦٢، الرقم ٣٢٠).
٤. شرح ديباجة شرح الشمسية (الذريعة: ج ١٣، ص ٢٦٢، الرقم ٩٧٤).
٥. المعراج (أرجوزة منظومة في المنطق). (الذريعة: ج ٢١، ص ٢٢٦، الرقم ٤٧٣٦؛ وج ٢٣، ص ٥٤، الرقم ٨٠٨٢).

## \* الأديبات:

١. أصول العربية: شرح حديث عن أمير المؤمنين عليه السلام في قواعد النحو. نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٥٩٦٣، الرسالة الثانية. (الفهرست: ج ١٥، ص ٣٤٤).
٢. الأضداد (رسالة في لغات الأضداد). (الذريعة: ج ٢، ص ٢١٤، الرقم ٨٣٦؛ وج ١١، ص ٩١، الرقم ٥٦٢).
٣. التذكرة الرضية في شرح البهجة الرضية النحوية. (الذريعة: ج ٤، ص ٣٣، الرقم ١١٨).
٤. الحاشية على البهجة الرضية. (الذريعة: ج ٦، ص ٢٩، الرقم ١٢٨).
٥. الحاشية على شرح الكافية النحوية لابن الحاجب. (الذريعة: ج ٦، ص ٥٦، الرقم ٢٨٦).
٦. الحاشية على شرح المطول للفتازاني. نسخة منه في مكتبة المجلس، الرقم ١٣٨٣١، الرسالة الأولى. (الفهرست: ج ٣٧، ص ٣٨٣؛ الذريعة: ج ٦، ص ٢٠٣، الرقم ١١٢٨).
٧. الرسائل الصرفية، حاوية على ستّ رسالات. (الذريعة: ج ١٠، ص ٢٤٩، الرقم ٨٠٢).
٨. رسالة في البديع، فارسي، قال في القصص: إنّ فيه التمسك والاستشهاد بجملة من أشعار الفردوسي وأشعار نفسه وبعض أشعار المرثاني. (الذريعة: ج ١١، ص ١٢٨، الرقم ٧٩٥).
٩. شرح الأمثلة، للسيد شريف الجرجاني؛ قال في القصص: أوردت فيه سبعين إشكالاً على المصنّف. (الذريعة: ج ١٣، ص ١١٥، الرقم ٣٦٤).

١٠. شرح «ثماناً بعد ما جاوزت الاثنتين»، قال في القصص: بنيت فيه المعنى و التركيب. (الذريعة: ج ١٣، ص ١٧١، الرقم ٥٧٧).
١١. شرح حديث أبي الأسود الدولي في تأسيس علم النحو. (الذريعة: ج ١٣، ص ١٨٦، الرقم ٦٤٤).
١٢. شرح ديباجة المطول. (الذريعة: ج ١٣ ص ٢٢٥ و ٢٦٣، الرقم ٩٧٦).
١٣. شرح شرح التصريف، فارسي، في أوائله خمسمئة إشكال على التفتازاني شارح التصريف؛ قال المحقق الطهراني: توجد نسخة - ناقصة الأول قليلاً - منه في النجف عند السيد محمد الجزائري. (الذريعة: ج ١٣، ص ٣٣٣، الرقم ١٢٢٣؛ و ج ٦، ص ١٢٠، الرقم ٦٤٥).
١٤. شرح شواهد المطول، فارسي. (الذريعة: ج ١٣٩، ص ٣٤٢، الرقم ١٢٦٧؛ ج ١٣، ص ٣٣٩، الرقم ١٢٥٦).
١٥. شرح الصمدية؛ نسخة منه في مكتبة المرعشي، الرقم ١٢٧٢٦. وقيل: طبعت من قبل مطبعة الإسلاميّة بطهران سنة ١٣٨٢ ش. (الفهرست: ج ٣٢، ص ٣٥٨؛ و الذريعة: ج ١٣، ص ٣٦٣، الرقم ١٣٥٠).
١٦. شرح العوامل المائة لمأ محسن. نسخة منه في مكتبة المرعشي، الرقم ٦٠٣٥. (الفهرست: ج ١٦، ص ٣٦؛ و الذريعة: ج ١٤، ص ٣٧٢، الرقم ١٣٩٦؛ و ج ١٣، ص ٣٧١، الرقم ١٣٨٨).
١٧. شرح الفوائد البهية في شرح الفوائد الصمدية للسيد محمد تقي النقوي (١٢٨٩ق). (الغدير: ج ١١، ص ٢٧٠).
١٨. شرح المنظومة في الصرف (الأصل لنفس المؤلف). (الذريعة: ج ١٤، ص ٩١، الرقم ١٨٦٧).
١٩. (منظومة) أرجوزة في الصرف؛ شرحها بنفسه. (الذريعة: ج ١، ص ٤٨٢، الرقم ٢٣٩).
٢٠. (منظومة) أرجوزة في المعاني و البيان؛ سميت بالتكملة على الظاهر.

(الذريعة ج ١، ص ٤٩٦، الرقم ٢٤٤٥؛ وج ٢٣، ص ١٣٦، الرقم ٨٣٧٧ و ج ٤، ص ٤٠٨، الرقم ١٨٠٢).

٢١. منظومة أروضة في النحو (المنهاج). (الذريعة ج ١، ص ٥٠٤، الرقم ٢٤٨٤؛ وج ٢٣، ص ١٤٢، الرقم ٨٤٠٩؛ وج ٢٣، ص ١٥٥، الرقم ٨٤٧٢).

**\* الحساب:**

١. أروضة في الحساب، فارسية. (الذريعة ج ١، ص ٤٧١، الرقم ٢٣٤٧).

٢. شرح خلاصة الحساب، قال في القصص بأنه لم يتم. (الذريعة ج ٢٣، ص ١٠٤، الرقم ٨٢٠٩).

**\* الهيئة:**

١. حاشية على تشريح الأفلاك للشيخ البهائي. (الذريعة ج ٦، ص ٣٩، الرقم ١٨٨؛ وج ١٣، ص ١٤٨، الرقم ٤٩٩).

**\* العلوم الغريبة:**

١. الأعداد والأوقاف (منظومة). قال صاحب الذريعة رأيته عند السيد القاسم الرياضي. (الذريعة ج ١، ص ٤٦٢، الرقم ٢٣١٦؛ وج ٢، ص ٢٣٣، الرقم ٩٢٤؛ وج ٢٣، ص ٨٦، الرقم ٨١١٤).

٢. الجفر. (الذريعة ج ٥، ص ١٢٢، الرقم ٤٩٩).

٣. رسالة في الرمل. (الذريعة ج ١١، ص ٢٥٥، الرقم ١٥٣٤).

٤. شرح أبجد. (الذريعة ج ١٣، ص ٥٧، الرقم ١٨١).

**\* المقترقات:**

١. الأسئلة التكاثرية، سألها عن الحكيم المتأله المولى هادي السبزواري (١٢٨٩ق) عن مسائل في التفسير والكلام والحكمة وفي شرح ما أراه المولى صدر الدين الشيرازي في بعض كلماته. (الذريعة ج ٢، ص ٧٩، الرقم ٣١٣).

٢. جوابات المسائل الإشكورية. (الذريعة ج ٥، ص ٢١٤، الرقم ١٠٠٢).

٣. جوابات المسائل الكلاستائية. (الذريعة ج ٥، ص ٢٣١، الرقم ١١٠٧).



٤. رسالة في أسماء العلوم. (الذريعة: ج ١١، ص ٧٦، الرقم ٤٧١).
٥. رسالة المضحكات. (الذريعة: ج ٢١، ص ١٣٤، الرقم ٤٢٩٧).
٦. كشكول محمدي. (الذريعة: ج ١٨، ص ٨٣، الرقم ٧٧٩).
٧. مشكلات العلوم المختلفة: عربيّة، نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، مع الرقم ١٢٨١٦، الرسالة الأولى. (الفهرست: ج ٣٢، ص ٥٤٣؛ و الذريعة: ج ٢١، ص ٦٧، الرقم ٣٩٨٣).
٨. المطايات والمضحكات. (الذريعة: ج ٢١، ص ١٤٧، الرقم ٤٣٥٥).
٩. المغالطات. (الذريعة: ج ٢١، ص ٢٩١، الرقم ٥١٢٢).
١٠. مكنون الخواطر، نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، رقم ٥٩٦٣، الناقصة من الأول. (الفهرست: ج ١٥، ص ٤٣٤).
١١. مواظ المتعنين، ثلاثين مجلساً في المباحث العقائديّة والتفسيريّة و التاريخيّة والحكايات وغيرها. نسخة منه في مكتبة المرعشي بقم، الرقم ١٧٧٠. و طبعت بإيران على قول صاحب الذريعة. (الذريعة: ج ٢٣، ص ٣٢٨، الرقم ٨٧٥١).
١٢. المؤنثات السماعيّة. (الذريعة: ج ٢٣، ص ٢٨٠، الرقم ٨٩٧٩).

#### \* منبع الأحكام و نسخه الخطيّة:

١. مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٦١٠٩، الرسالة الأولى، المظنون بخط المؤلف، تاريخ كتابته ١٢٦٥ ق، مع حواش قليلة مختصرة. كتب في حاشية الصفحة الأولى: «هو مالك الملك، دخل في ملكي، وأنا الأثم ابن سيّد أحمد، سيّد هاشم»<sup>١</sup>. و لعلّه هو السيّد هاشم بن السيّد أحمد بن السيّد حسين آل سليمان الموسوي البحراني المتوفى سنة ١٣٠٩ق.<sup>٢</sup> و رمزنا هذه النسخة بـ«ألف».
٢. مكتبة المرعشي بقم، الرقم ٤٥٠٥، الرسالة الثالثة، الكاتب: حسن بن

١. أنظر: الفهرست، ج ١٦، ص ١١٢.

٢. انظر: الذريعة، ج ٥، ص ٢١٧، الرقم ١٠٢٥؛ و ج ١٣، ص ٢٤٨، الرقم ٩٠٢.

مشهدي حسين كلان محلّهاي، كتبه في المدرسة المؤسسة من قبل المصنّف بتنكابن في سنة ١٢٧١ق، كتب في خاتمة تحريره بالفارسية: «آيات اين كتاب هفتاد و هشت بيت است (٧٨)». <sup>١</sup> و للناسخ حواش و تصحيحات في النسخة، جعلنا للنسخة على رمز «ب».

٣. مكتبة مدرسة الإمام الصادق عليه السلام بجالوس؛ الرقم ٤٥٣، الرسالة الرابعة، بدون ذكر اسم الناسخ و تاريخ كتابتها. واعتمدنا في التصحيح على النسختين الأوليين.

#### \* كلمة شكر:

و أما في الخاتمة لا يسعني إلّا أن أقدم جزيل شكري لأخي المعظم الشيخ علي الكهراربان؛ لمساعدته إتياني في مقابلة النسخ؛ و أيضاً لأخي العزيز الشيخ عسكر العظمي لنضد الحروف في الرسالة، و أسأل الله لهما و لنفسي من أعظم توفيقاته تعالى لكلّ عمل يحبه و يقربنا إليه، إنّه سميع الدعاء.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أحمدُ من يُحمدُ بالمحامد  
صلَّ على من أشرف البرية  
لا سيَّما خليفةَ الرحمن  
بعد يقول العاصي التنكابي  
محمَّدُ ابنُ<sup>٣</sup> سليمان يَطبُّ  
أرجوزةً نظمتُ للأعلام  
وكنهه المجهول في العقائد  
وآله السلسلة العلية  
إشاره<sup>١</sup> بالغيب في القرآن  
راجي عفو الربِّ في التغابن<sup>٢</sup>  
علم الرجال في العلوم ما يَجِبُ  
سَيِّئها بمتِّع الأحكام

### قاعدة

[في حجّية الظنِّ في علم الرجال]

الظنُّ في علم الرجال حجّة  
لولا ه سُدَّ الحكم بالأخبار  
لأنَّ الأحكام بتلك حجّة  
يَبطل ما أخبره الأخبار  
حيث اختفى الإمام من لنام<sup>٤</sup>  
إذ بابُ علم سدِّ في الأيام

### مسألة

[في تعارض الجرح مع التعديل]

إن عارضَ لجرحِ التعديل<sup>٥</sup> فقدَّم الأقوى بلا بديل<sup>٦</sup>

١. ألف: «إشارة».

٢. ب: التغابني.

٣. في حاشية «ألف»: إثبات الهمزة لضرورة الشعر.

٤. انظر: تنقيح المقال، ج ١، ص ١٧٤ - ١٧٧؛ جامع المقال، ص ١٥؛ وسائل الشيعة، ج ٣٠، ص ٢٥١ - ٢٦٥؛ الحدائق

الناضرة، ج ١، ص ١٤ - ٢٤؛ معجم رجال الحديث، ج ١، ص ١٩.

٥. ب: عارض الجرح مع التعديل.

٦. هذا، والمشهور تقديم الجرح مطلقاً. انظر للمزيد: الرعاية، ص ٧٥ و ٧٦؛ وصول الأخبار، ص ١٨٨؛ مشرق الشمسين،

ص ٦؛ زبدة الأصول، ص ٣٢.

و جرح غَضَّ<sup>١</sup> ممَّا كثيراً قد وهن تقديم تعديل سواء قد علن

### تقسيم [للحديث]

#### [من حيث أحوال الرواة]

النصّ إمّا من صحيح أو حسن	موثّق أو من ضعيف قد علن <sup>٢</sup>
ثمّ الصحيح ما رواه العادل	و بالرضا <sup>٣</sup> روجي فدهاه قائل
موثوقة العدل روى في الباب <sup>٤</sup>	ليس إمامياً من الأصحاب
ثانيها راويه ممدوح ولا	عدل له و في الإمامي جلا
و غيرها الضعيف لكن إن طبق	بقول مشهور فذا ممّا صدق

### تقسيم آخر

#### [للحديث، باعتبار ما يعرض له]

ثمّ الحديث مُرسل مقطوع	و مسند و مُدرج مرفوع
مشهور <sup>٥</sup> أو غريب أو مختلف	مُعْتَمَن أو مفرد مؤتلف
قاصر أو مُهمل أو مُصَحَّف	مُضْمَر أو مُكَاتَب مُحَرَّف
مُدَلَّس مَطْرُوح أو ممّا قُلب	معتبر مُعَلَّل أو مُضْطَرَب <sup>٦</sup>
ناسخ أو منسوخ أو مسلسل	معلّق أو عالٍ أو مُتَّصَل <sup>٧</sup>
مَزِيد أو شَدَّ أو مقبول	مُتَّفَق مَفْتَرَق مجهول

١. أي ابن الغضائري. وانظر: الخلاصة، ص ١٣١؛ معجم رجال الحديث، ج ١، ص ١٠٢.
٢. المشهور أنّ واضع هذه المصطلحات الشهيد جمال الدين أحمد بن طاووس الحلبي (ت ٦٧٣ ق)، لكن يُؤمَل فيه كما هو التحقيق. انظر: الرعاية، ص ٢٢؛ وصول الأخبار، ص ٩٣؛ زبدة الأصول، ص ٣٢؛ الرواشح السماوية، ص ٤٠؛ جامع المقال، ص ٣؛ نهاية الدراية، ص ٢٣٥؛ مقياس الهداية، ج ١، ص ١٤٦.
٣. في حاشية ب: «خصّصت بالرضا<sup>عليه السلام</sup>؛ لأنّ من انحرف به انحرف بالانحرف عشر، بخلاف الانحرف بمن سبقه. منه. و انظر: الكافي، ج ١، ص ٣٧٣، ح ٧ و ٨؛ بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ٩٥، باب من أنكر واحداً منهم فقد أنكر الجميع، كلّ الباب.
٤. كذا.
٥. وقد يقال له: المستفيض أو الشائع.
٦. سنداً أو متناً.
٧. هذا البيت لم يوجد في «الف».

## ضابطة

[في أنحاء تحمّل الحديث]

تحمّل الحديث بالأنحاء

قد حصروه البعض في أشياء

إعلام أو سماع<sup>١</sup> أو قراءة

مُناول إجازة كتابة

سابعها سُعي بالوجادة

و حفظ الأبيات من العبادة<sup>٢</sup>

## تبيين

[في حكم الحديث المرسل]

و مُرسلات ابن أبي عمير

خارجة عن خدشة و ضير<sup>٣</sup>

من لم يكن يُرسِل إلّا عن ثقة

أقواله محكمة و متقنة<sup>٤</sup>

## هداية

[في حكم المضمرات]

و دَيَسَدُنْ الرواة في الأصول<sup>٥</sup> جارٍ على الإضمار و الوصول<sup>٦</sup>فالمضمرات حجة إلّا إذا عارضه المسند فالحكم بهذا<sup>٧</sup>

١. و هو أرفع الطرق عند الجمهور. انظر: الرعاية، ص ٩٢؛ وصول الأخبار، ص ١٣٨.

٢. وأضاف البعض قسماً آخر هو الوصية. انظر: وصول الأخبار، ص ١٤٥.

٣. انظر: الرعاية، ص ٥٥؛ وصول الأخبار، ص ٤؛ الرواشح السماوية، ص ١٧١؛ نهاية الدراية، ص ١٨٩؛ مقياس الهداية، ج ١، ص ٣٣٨.

٤. انظر مضافاً إلى المصادر السالفة: عدّة الأصول، ج ١، ص ١٥٤؛ جامع المقال، ص ٤؛ الرواشح السماوية، ص ٤٨.

٥. أي الأصول الأربعة من الكتب.

٦. ألف: الأصول.

٧. انظر: جامع المقال، ص ٤؛ وصول الأخبار، ص ١٥١؛ نهاية الدراية، ص ٢٥٦؛ مقياس الهداية، ج ١، ص ٣٣٢.

## إرشاد

[في حكم غير الصحيح من أقسام الخبر]

ولستُ أحتاج إلى التصحيح<sup>١</sup> في ما وافق المشهورَ أو أصلاً قُفي  
 أو وافق الآيات في الأحكام أو وافق الإجماع من أعلام  
 أو دار بين ما سوى الضعيف إذ كلُّها مُغْنٍ عن التعريف<sup>٢</sup>

## منهاج

[في بيان حجّية تصحيح الغير]

تصحيحٌ غيرٍ يكتفي فيما حُكم إذ منه تعطيلٌ أو القسْرُ لزم<sup>٣</sup>

## تبصرة

[في بيان قواعد لتمييز الرجال المشتركة]

و مَيِّز الرجال مَمَّنْ يُشْتَرَكُ بمن روى عنه وهذا لا يُشْكُ  
 كذا بمن عنه روى و ما وُصِفَ كذا بالآباء و الأجداد عُرف  
 كذاك بالفزيد<sup>٤</sup> و الكتاب كذاك بالكنى و بالألقاب<sup>٥</sup>  
 كذاك بالأعوام و الشهور وكلّ ما مرّ من المشهور  
 كذاك بالبلدان و القبائل كذاك بالإطلاق أيضاً حاصل

## قانون

[في بيان شرائط الشيخ في الإجازة]

شيخ الإجازات اعتقد عدولا و إنا يكن في عرفهم مجهولا

١ . ب: الصحيح .

٢ . انظر: عدّة الأصول، ج ١، ص ٣٣٦؛ خلاصة الأقوال، ص ٤٣٧؛ المعبر، ج ١، ص ٢٩؛ ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٤٩؛ بداية الدراية، ص ٢٩؛ نقد الرجال، ص ٢٤٧ .

٣ . انظر: عدّة الأصول، ج ١، ص ١٥٤؛ بداية الدراية، ص ٧٦؛ الرواشح السماوية، ص ٤١؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٧٥٧؛ معجم رجال الحديث، ج ١، ص ٦٢ .

٤ . أراد ما ألحق به من الزيادة لتمييزه عن مشابهه انظر: لسان العرب، ج ٣، ص ١٩٩ (زيد).

٥ . هذا البيت لم يرد في «الف» .

ومثل هذا ضابطُ عَمِيم<sup>١</sup>      مُثَلٌ فِي هَذَاكَ إِسْرَاهِيمَ<sup>٢</sup>  
 وَهُوَ ابْنُ هَاشِمٍ الَّذِي عَنْهُ نَقَلَ      عَلِيٌّ<sup>٣</sup> الْمَوْتُوقُ ابْنُهُ أَجَلٌ  
 مَعَ كَوْنِهِ مَعْتَمِدًا لِأَهْلِ قَوْمِ      وَالْقَوْلُ بِالْجَهْلِ هُنَا مِمَّا يَذْمُ

## توضيح

## [في أصحاب الإجماع]

قد أجمع الأصحابُ في الرجال      تصحيح ما قد صحَّ عن رجال  
 زرارَةَ لَيْثٍ<sup>٤</sup> بِبُرَيْدٍ وَكَذَا      أَبُو بَصِيرٍ الْأَسَدِيِّ مِثْلُ ذَا  
 كَذَا فَضِيلُ بَنِّ إِسَارٍ يَا فَتَى      مُحَمَّدٌ<sup>٥</sup> كَذَاكَ مَعْرُوفٌ أَتَى  
 ثُمَّ جَمِيلُ ابْنِ دِرَاجٍ عَلَن      وَابْنُ بَكِيرٍ وَابْنُ مُسْكَانِ رُكْنٍ  
 أَبُوهُمَا سَمَاهَا بِعَبْدِهِ      ذَكَرْتُ فِي كِتَابِنَا وَالْحَمْدُ لَهُ  
 وَمِثْلُهُمْ فِي الْحَالِ مِمَّا دَانَ      أَبُوهُمَا عَيْسَى كَذَا عَثْمَانُ  
 وَهُوَ أَبُو آخِرِ أَبِي أَبَانَ<sup>٦</sup>      أَوْلَهُمْ<sup>٧</sup> أَفْقَهُ يَا إِخْوَانِي  
 ثُمَّ فَضَالَةُ بَنِّ أَيُّوبَ عَلَا      وَعُدَّ عَثْمَانُ بَنِّ عَيْسَى قَدْ جَلَا  
 وَابْنُ عَلِيٍّ بَنِّ فَضَّالٍ حَسَنٌ      وَابْنٌ مَحْيُوبٌ كَذَا يَسْتَحْسَنُ  
 وَيُونُسُ مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ      وَابْنٌ مَقْبِرَةٌ فَمَنْ يُحْمَدُ<sup>٨</sup>  
 كَذَاكَ صَفْوَانُ بَنِّ يَحْيَى قَدْ سَمِعَ      تَوَثِيْقَهُ كَيُونَسَ مَرَّ رَفَعُ<sup>٩</sup>

١. أي تامَّ شامل. وفي «ب»: عَمَّهُم.

٢. أبو إسحاق إبراهيم بن هاشم القمي، أصله الكوفي، تلمذ من يونس بن عبد الرحمن من أصحاب الإمام «ع» الرضا عليه السلام، وقيل: هو أول من نشر حديث الكوفيين بقم، ونقل ابن طاووس الاتفاق من الأصحاب على وثاقته، لكن يتأمل فيه البعض. انظر: رجال النجاشي، ص ١٦؛ خلاصة الأقوال، ص ٤٩؛ معالم العلماء، ص ٤٠؛ الفهرست للطوسي، ج ٤، ص ٦؛ فلاح السائل، ص ١٥.

٣. من مشايخ ثقة الإسلام الكليني عليه السلام، وهو موثق بالاتفاق. انظر: رجال النجاشي، ص ٢٦؛ خلاصة الأصول، ص ١٨٧؛ رجال ابن داود، ص ١٣٥؛ تنقيح المقال، ج ١، ص ١٧٦؛ نقد الرجال، ج ١، ص ٩٤.

٤. لَيْثُ بَنِّ الْبَخْتَرِيِّ هُوَ أَبُو بَصِيرٍ الْمَرَادِي. وَالْبَرِيدُ، ابْنُ الْمَعَاوِيَةِ.

٥. أَي مُحَمَّدُ بَنِّ مُسْلِمِ الطَّائِفِيِّ. وَالمَعْرُوفُ، ابْنُ خَزْبُوذٍ.

٦. كَذَا.

٧. أَي زَرَّارَةُ، خِلَافًا إِلَى قَوْلِ أَبِي إِسْحَاقَ ثَعْلَبِيَّةِ بَنِّ مَيْمُونٍ بِأَقْفَبِيَّةِ جَمِيلِ بَنِّ دِرَاجٍ. انظر: رجال الكشي، ص ٦٧٣.

٨. أَي يُونُسُ بَنِّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَمُحَمَّدُ بَنِّ أَبِي عَمِيرٍ وَأَحْمَدُ بَنِّ أَبِي نَصْرِ الْبَزْزَنْطِيِّ وَعَبْدُ اللَّهِ بَنِّ الْمَقْبِرَةِ.

٩. وانظر: رجال الكشي، ص ٢٢٨، ح ٢٣١؛ و ص ٣٧٥، ح ٧١٥؛ و ص ٥٥٦، ح ١٠٥؛ الرواشح السماوية، ص ٤١؛ المستدرک، ج ٣، ص ٧٥٧.

## تنبيهه

[في ذكر ألفاظ الجرح والتعديل]

عدلٌ صدوقٌ ثمَّ وجهٌ وثقة	ألفاظٌ توثيقٌ هنا مُستنسقة <sup>١</sup>
و حافظ و ضابط مشكور	عَينِ نَقِيٍّ صالح مشهور
ثمَّ صحيحٌ كلُّ ذا تعديل	و مُتقِنِ فقيه أو جليل
ممدوح أو زاهد أو لا بأس به	مُقدِّمٌ شيخٌ كذاكَ فاتبه
و دَيِّنٌ أوجهٌ من فلان	و خَبيزٌ أو ثِقٌّ من فلان
رضوانٌ معبودٌ فذا موثوق	و من عليه أرسلَ الصدوق
صَيِّره العدل من الأعلام	ككونه الوكيلُ من إمام
و لفظٌ تضعيفٌ كذوبٌ غالٍ	أو عالمٌ قريبٌ أمرٍ عالٍ <sup>٢</sup>
مضطربُ الحديث لا يُعَوَّل	وَضاعٍ أو كذَّابٍ وإِهْمُهمل
متروك أو مرتفعُ المقول	لا شيءٍ أو مُبهمٍ أو مجهول
ضعيف أو ليس بهذا حكايته <sup>٣</sup>	و غيرُ مسكونٍ إلى روايته

## خاتمة

[في ذكر مشايخ الناظم]

و لي إلى جِئنا به استناد	شيخٌ أجازني هو الأستاذ
كالشمس في رابعة النهار	السيد المشهور في الأمصار
محقق الفروع والأصول	الموسويُّ سيِّدُ الفُحول
عامله بالكرم العميم	سيدنا أستاذنا إبراهيم <sup>٤</sup>

١. التُّشُّق من كلِّ شيءٍ: ما كان على نظام واحد، و التُّشُّق بفتح السين: كلُّ شيءٍ منتظم، و التنسيق: التنظيم. و الاستفعال منه غريب. انظر: العين، ج ٥، ص ٨١ لسان العرب، ج ١٥، ص ٣٥٢ (نسق).
٢. و لا يخفى ما أسقطه من القلم كالبيت و الحجة و المستقيم و الفاضل و الخاض و نحوها. انظر: الرعاية، ص ٧٥ و ٧٦؛ و هو الأختيار، ص ١٨٨؛ الرواشح السماوية، ص ١٥٣؛ مقياس الهداية، ص ٦٩.
٣. و لا يخفى أيضاً ما أسقطه كالمنكر و اللين و المثم و نحوها.
٤. هو السيد العلامة إبراهيم بن محمد باقر الموسوي القزويني الحائري (١٢٦٣ق)، صاحب ضوابط الأصول، و قد مضى ذكره في المقدمة.



وَهُوَ شَهِيدٌ إِذْ تُؤَفِّي بِالْوَبَاءِ  
 مِنْ فِضْلِهِ وَفَحُولِ الطَّلَبِ  
 ضَوَابِطُ دَلَائِلِ الْمَقْتُولِ<sup>١</sup>  
 هُوَ الَّذِي بِالْعِلْمِ أَيْضاً عَامِلٌ  
 وَجَامِعِ الْمَعْقُولِ وَالْمَنْقُولِ  
 مَشْرُوكَةِ ظَالِمَةِ طَاغِيَةِ  
 أَلْفٍ فِي كُلِّ مِنَ الْفَنُونِ  
 رَاجِي عَفْوِ اللَّهِ فِي الْمَوَاطِنِ  
 مِنْ بَعْدِ أَلْفٍ ثُمَّ مِنْ مَشِينِ  
 مَهَاجِراً مَعَ زُمْرَةِ الْفَحُولِ

مَدْفُنُهُ فِي أَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءِ  
 وَكَانَ فِي مَدْرَسِهِ سَبْعِمِئَةٍ  
 تَأْلِيْفُهُ نَتَائِجُ الْأَفْكَارِ  
 أَجَازِنِي أَيْضاً إِمَامٌ عَادِلٌ  
 وَهُوَ الشَّهِيدُ الثَّلَاثُ<sup>٢</sup> الْمَقْتُولِ  
 قَاتَلَهُ مِنْ فِئْتِهِ بَاغِيَةِ  
 تَأْلِيْفُهُ الْمَنْهَجُ<sup>٣</sup> وَالْعُيُونُ<sup>٤</sup>  
 ثُمَّ كَلَامُ الْمَذَنْبِ التَّنْكَابِنِي  
 فِي عَامِ خَمْسٍ كَانَ مِنْ سِتِّينِ  
 فِي صَفَرٍ مِنْ هِجْرَةِ الرَّسُولِ

\*\*\*

١. كذا، ولم يراع السجع في البيت.

٢. العلامة الحاج المولى محمد تقوي بن محمد البرغاني القزويني (١٢٤٤ق)، المشتهر بالشهيد الثالث.

٣. منهج الاجتهاد في الفقه، كتبه في سنة ١٢٤٥ ق، في مدينة قزوین، و نسخة منه موجودة في مكتبة الكلبايگاني بقم، الفهرست، ج ١، ص ١٨٣، الرقم ٢٠٧.

٤. عيون الأصول في جزئين، الغالب فيه الاعتراض على صاحب القوانين. قاله المحقق الطهراني في الذريعة، ج ١٥، ص ٣٧٧، الرقم ٢٣٧٢.

## معرفة نسخة

معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول والبتول عليهم السلام  
شمس الدين محمد بن يوسف زرندي (٧٥٠ق)  
معرفة : محمد الكاظم



---

## معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول والبتول عليهم السلام\*

شمس الدين محمّد بن يوسف زرندی (٧٥٠ق)

---

معرفى: محمّد الكاظم

### التمهيد

الحمد لله وحده، والصلاة والسلام على جميع الأنبياء والمرسلين لا سيّما سيّدهم وخاتمهم محمّد، وعلى آله الطيّبين الأطهار.

وبعد: فقد كنت أزمعت على تحقيق كتاب معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول والبتول عليهم السلام لمحمد بن يوسف الزرندی صاحب كتاب نظم درر السمطين وذلك باقتراح بعض الأصدقاء الأعزاء حتّى يطبع في مجموعة ميراث حديث شيعه، فما أن انتهيت من استنساخ الكتاب على نسخته الخطية الفريدة وتحقيق بعض أحاديثه، حتّى طالعني الكتاب مطبوعاً في مؤسسة الطبع التابعة للأستانة الرضوية المقدسة بتحقيق وتصحيح كلّ من عبد الرحيم مبارك والسيد عليّ أشرف، فصممت على ترك المتابعة بما أنّه قد نشر محققاً، وعرضت ذلك على الجهات المسؤولة لمجموعة ميراث حديث شيعه، فقالوا: إذا كان التحقيق وافياً بالعرض فلا وجه لطبعه مجدّداً، وإلا فيعاد بتحقيق آخر، فقابلت عملي بتلك الطبعة وقارنت بينهما، ثمّ قدّمت الملاحظات للجهات المسؤولة، فحبّذوا الاكتفاء بنشرها دون طبع الكتاب من جديد، وها نحن نتقدّم إلى قراء ميراث حديث شيعه بهذه الملاحظات؛ تميماً للفائدة ورفعاً لبعض النقائص الموجودة في

---

\* معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول والبتول عليهم السلام، تحقيق وتصحيح عبد الرحيم مبارك وسيد عليّ اشرف، مشهد، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۲۲ق، وزیری، ۱۸۰ص.

تحقيق الكتاب وطبعه، علماً بأنَّ العمل البشري هو في معرض النقص، ولا يتكامل إلا بالتعاون والتواصي بالحق وبالصبر.

على أنه أغضينا عما كان خطأ في النسخة وصوّبه المحقق دون إشارة إلى ما في نسخته، وتجاهلنا عما اختلفنا معه في القراءة، وكان لكل منهما وجه.

هذا، ولم أدقّ من جديد في النسخة الخطية، بل عرضت نسختي التي أعددتها للطبع على طبعة المكتبة الرضوية ولم أراجع المخطوطة إلا عند التعارض بين ما استنسخته وتلك الطبعة.

وأهملنا الإشارة إلى الاشتباهات الحاصلة في ترتيب الكتاب من وضع العلامات واستبدال «أن» ب«إن» وهمزة الوصل بالقطع وبالعكس وما شاكلها من عدم مراعاة السجع الذي التزم به المصنف في الكثير من الموارد.

وتغافلنا عن الأخطاء المطبعية التي قلَّ أن يسلم منها كتاب، وهكذا الأمر بالنسبة إلى أسلوب التحقيق وأخطاء الفهارس والهوامش والمقدمة.

فالملاحظات المذكورة هنا كلها مرتبطة بنص الكتاب والترقيم المذكور للصفحات هو حسب الطبعة الجديدة للكتاب.

وأخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العظيم الآلا

الواسع العطا المبدى النعماء المستحق للشكر والشان المترفد بالمتنا والمتمتع من العبير  
والقضاء المقدس من الامتداد والشركا بما مشا المرسل والانبيا لهذا المخلوق من الجبرئيلة  
والعبيا سبب الزرع من الارض ومترك الخيش من السما الذي جعل العلم زينا للعلماء وسراجا  
للتعلمين من الخيرة والجهلاء وهذا يه كالعجم في الدنيا ونصارا وياسايع الحكم ومصاسيح  
الطلب والصلاة والسكس على رسوله سيدنا محمد افضل الانبيا وآله وعلى اولاده  
المتقين بالاستباب الى الحضرة النبوية وشرف الالتماء الشرفين بالتقدير والاصطفاء والمجيب  
والاجتهاد المظللين بالعباء المشارفين بعروض الحكم والعلوم وما هو منها كحكمة المكنون  
والحظين علما باسراء تصادروا عن الكفاة والمنون ودقائق ما جرى به العلم ونبت به المون  
وعلى اصحاب الذين هم كالعجم من احدى بهم اهتدي ومن خالهم وصلوا عندى ونسب  
الى المبدحة والمنون وازواجه الظاهرات الهبات المومنين وكفاة النصارى واحبابه  
المتسلكين مديح بالاخلاص وود الشبهه والمنون صلاه سوية بذكرهم وعبادتهم  
لذرىة ما خلقت تكل ونقبا الصباح والمساء وجرى في الالهات الما وغبيل الارض  
السما ورب بيد العبد المعتر الى رحمة ربه الخبز محمد بن يوسف بن الحسن المديني  
الزريعي الاستاريا بالحدث بالحرم الشريف النبوي صلح الله تعالى شانه ووصانه فمات  
ويعم املافه الكرام وجمعه وياوم في دار المسكن فنه اقترح على بعض السادة الاحبار  
ان يجمع شيئا من فضائل الائمة الامرا والعهرة الاطهار والعارفين بخبايا العلوم والاسرار  
التي اشغقت عنها بما الامورا وتوا من الانوار وما حصلوا من مزيد الطهاره والاصطفاء من  
الجواد المخصوصين بالكرامة والمزلقين الواردين من مناهل اللطيف ومشاريع المنخل  
الصفى والمشرب العذبة والمورد الاصفاء المبرئين من كل ذليلة ودنيه والمخيلين كل  
فضيله جليله ومعينة سنية شرمهرون نقبات ثابهم تحق والصله عليهم ايمانكم  
ومنهم الملا اعظم وعندهم علم الكيا كما جاءته به الصور فاحقت سؤاله واسمعت  
مثاله رجاء لدعاية الصالح وكفاية العطر النافع ولما اوجيا الله تعالى على الطالح من  
محتبهم والتفليم للذرع والمنويه بذكرهم والاتباع مديهم فاسترته الى بعد ما احتبهم  
فقال من المواهب الشريفة وشرفهم به من المناقب المنيفة فانما عندنا في جبل مجتمهم شرح

المؤمنين على وجوههم عذابه يومه فاحمروا به من تحت اذانهم وعز وجل ان الله يكثر ثواب من اعمل  
والخوف واذا قام قاتلهم بقرى عثرت كلهم و اجتنت ايمه كبحه به في ان الله انما اهلهم فضلا  
وانتاليه لهم و لا يلاون كذا شاح اهر و لا كذا من اهل العذاب و لا يلاون من اهل العذاب  
الفرح فخذ ذلك يوم من انما من عذبات الله على من لا يلهي الله عنه و لا يلهي الله عنه  
فامرنا في يوم من رزوا جنس اخرين معه الجن يوم و لا يلهي الله عنه و لا يلهي الله عنه  
واعبا لهم و طابف لهم يوم و لا يلهي الله عنه و لا يلهي الله عنه و لا يلهي الله عنه  
عليه من المسكر في و غير ذلك الله صلى الله عليه وسلم في ان الله يكثر ثواب من اعمل  
عنا و امته من سائر الخلق له ما على ان اشهد ان لا اله الا الله و لا اله الا الله  
بليوم السرايا يخطف من سائرهم و ما لك فيهما من السراب ايمان كسفت ما يك  
قال في يوم ريس الله و لا تدرى الله و هم عظمى له فينتج و حلدت لربيت في عود كل من  
فوزة الحريق كما سلمدم ان كنت امتت بالله و اليوم الاخر فلا ما كلى العلم و لا يلهي الله  
و لا تدرى و على القوم و انتقل الى من بينهم ان مع الله اله الاخر ان اشهد ان لا اله الا  
الله و ان محمدا عبده و رسله و قال على و صلى الله عليه و سلم في يوم من سائرهم  
و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
تعالى لها احد الاخر من ان كان في اجله تاجين

كالحق لله العزة العظمى الى الله تعالى في شتم من بعد من من سائر المسلمين الازدي  
الذي في نصارى الحديث الحرم المشرفا النبوي طسا كنه افضل انصلاه و الصلاة على النبي  
فيها اخر ما كرم جمعه من الاشارة الى فضل الاية الاثني عشر و ام و لا يلهي الله عنه  
فرد ذلك مصنفنا حتى اسكر على سوايه و واحد و حد و معنا له و قدس من الله و قدس من الله  
في ذلك كانه لسقى الا و شاد و كتاب و سا كسفت الله و ام ان الله على العبد منها ما يلهي الله  
ذلك غاية الخوف لم يفت في عثره يا حفر ان له فليفتنه عليه في العذر حاده باكره  
فان تجرده طسا فسد الخلالا جيل من لا عيت فيه و علا و انما سر و معدون  
دفع الخراج من سائر الحكام لله و هو السبب في ما من سائر الحكام عام فانه عثر و سبب  
احسن الله حاشه من و الحمد لله رب العالمين و صلواته ههنا محمد و آله و صحبه و سلم و لا اله الا الله

## بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٥: «الجهالة والعماء»، وفي النسخة: «والعمياء». والصواب: «العمياء»،  
باسقاط الواو.

ص ١٥: «بشرف الانتماء»، وفي النسخة: «وشرف الانتماء».

ص ١٦: «فضلهم، شعراً»، وفي الأصل: «شعر». على أنه كان ينبغي له أن يحذف  
الكلمة برمتها؛ لأنها من باب العلامة في المخطوطات حتى لا يشتبه على القارئ النثر  
والشعر؛ لأن الشعر لم يوضع له عند معظم الكتاب سطرًا مستقلًا، فيكتب «شعر» تنبيهاً  
للقارئ العادي، وهذا من الأساليب الشائعة في الكتابة قديماً، كما أن المحقق قد حذف  
هذه الكلمة في الموارد الآتية.

ص ١٧: «وعلى كل صحابته». وفي الأصل: «وآل كل صحابته»، وهو الصواب.

ص ١٧: «وتبع عين عيناً». وفي الأصل: «عيناً عين». وهو الصواب؛ لاقتضاء  
السجع.

ص ١٨: «متوسلاً بهم»، وفي النسخة «منهم». وقد تابع المحقق رواية الفرائد دون  
تصريح.

ص ١٨: «ورعاية»، وفي النسخة: «ورغائب»، ومثله في الفرائد ونظم در السمطين، ولم  
يكن للمحقق مصدراً آخر حتى يرجع إليه.

ص ١٨: «وأعظم آمالي»، وفي النسخة: «أماني»، ويؤيده سجع الكلام.

ص ١٨: «أبها»، وفي النسخة والفرائد: «رأبها».

ص ١٨: «رواهل المفاخر»، وفي النسخة: «زواهر المفاخر»، إلا أنه التصق ألف  
«المفاخر» براء «الزواهر» فأوهم ذلك. ومثله في مصدر المصنف وهو فرائد السمطين



ص ٢١.

ص ٢١: «الإمام علي عليه السلام»، ولم يرد في المخطوطة.

ص ٢١: «والمتقين»، وفي الأصل: «المتقين». ومثله في الفرائد ص ١٤، وهو مصدر

المصنف.

ص ٢١: «والمهاوي»، والذي كان في الأصل: «والمهاوي والدركات». ويقتضيه

سجع المصنف هنا، ومثله في الفرائد ص ١٥.

ص ٢٢: «الهيثم الهصار»، وفي الأصل: «الهيثم الهصار» ومثله في الفرائد ص ١٥.

ص ٢٢: «وكرب»، وفي الأصل: «وكربي»، ويقتضيه السجع.

ص ٢٣: «على الأرباب»، وفي الأصل: «بلى أرباب»، ولعله الصواب بلا ارباب.

ص ٢٣: «قدح»، وفي الأصل كما أشار المحقق: «قدح من قدح»، وهو الصواب.

ص ٢٤: «الآيات الواردة في حقه عليه السلام»، لم يرد هذا العنوان في الأصل، ولا في نظم

درر السطين ص ٨٥

ص ٢٤: «عنهما: نزلت»، في الأصل: «عنهما: إنها نزلت».

ص ٢٤: «ادع الله ربك»، وفي الأصل:

ص ٢٥: «يقول: إنما»، وفي الأصل: «يقراً: إنا»، والظاهر أن المحقق أراد موافقة

الفرائد فغير من دون إشارة.

ص ٣٠: «الحارث بن النعمان»، وصوابه: «الحارث بن النعمان».

ص ٣٠: «بالزكاة فقبلناه»، وفي الأصل: «فقبلنا».

ص ٣٠: «وأتنا»، وفي الأصل: «أو أتنا».

ص ٣١: «الحارث الهمداني». صوابه: «الحارث الهمداني».

ص ٣٣: «حيث يحب... حيث يكره»، وفي الأصل والمصدر: «بحيث» في

الموردين.

ص ٣٣: «منجي»، والصواب: «ينجي».

ص ٣٨: «شعراً زائدة»، وفي النسخة: «شعر»، وهو كما قدمنا من علامات رسم

الخط عند القدماء؛ لتمييز الثر عن الشعر، لا من صميم الكلام، وقد التزم بحذفه

المحقق في أغلب الموارد.

ص ٣٩: «مورق بن عمرو بن زيد»، والصواب: «يزيد بن عمرو بن مورق»، وفي الأصل: «يزيد بن عمرو بن مورق»، وفي الحلية وتاريخ مدينة دمشق: «يزيد بن عمر بن مورق».

ص ٤١: «لم أعطاهن»، وفي الأصل: «لم أعطهن».

ص ٤١: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ [قال]: لما أسري بي أمر بعرض الجنة والنار علي»، وفي الأصل: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا أُسْرِي بِهِ أَمْرٌ بِعَرْضِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَلَيْهِ».

ص ٤١: «على كل باب منها»، لفظه «كل» لم ترد في الأصل، فينبغي وضعها بين حاصرتين [ ] .

ص ٤٢: «كل كلمة منها خير»، في الأصل: «كل كلمة خير».

ص ٤٢: «أبواب الجنة» لم يرد في الأصل.

ص ٤٢، س ١٦: سقط من المطبوع هذه العبارة بعد لفظه «جاره»: «ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليبرِّ والديه».

ص ٤٢: «أو يسكت»، وفي الأصل: «أو ليسكت»، والظاهر أَنَّ المحقِّق أثبت نص مصدر المصنف أعني فرائد السطين من دون إشارة.

ص ٤٣: «أبواب النار» زيادة من المحقق من دون إشارة.

ص ٤٣: «الناحليين»، وفي الأصل كأنه «الناخليين» أو «الداخليين» منقوطة الخاء. وفي النظم والفرائد: «الباخليين».

ص ٤٦: «وكأني أسمع»، وفي الأصل: «فكأني أسمع».

ص ٤٦: «قد طلقتك»، وفي الأصل: «قد بتتك».

ص ٤٦: «أبو الحسن»، وفي الأصل: «أبو حسن».

ص ٤٦: «كلامه وحكمه ومواعظه ﷺ»، وفي الأصل: «ومن بعض كلامه وحكمه ومواعظه ﷺ».

ص ٤٧: «وينشأ بينهما»، والصواب: «وينشأ بينهما».

ص ٤٩: «وقتل علي»، وفي الأصل: «وهلك علي».

- ص ٥٠: «حريث بن الحسين»، و «الصواب»: «حريث بن المخشي».
- ص ٥٠: «أبا قاسم»، وفي الأصل: «أبا قاصم»، وهو الصواب.
- ص ٥١: «حريث المخشي»، و «الصواب»: «حريث المخشي».
- ص ٥١: «سبع»، وفي الأصل: «سحت».
- ص ٥١: «فالتفت»، وفي الأصل: «وتعنت».
- ص ٥١: «وقال: أنا»، وفي الأصل: «وقال: هو».
- ص ٥١: «ضرب [حكاية عجيبة] عشرة»، وفيه خطأ مطبعي مع سقط، فـ «حكاية عجيبة» عنوان للرواية التالية، وفي الأصل: «ضرب لتسع عشرة».
- ص ٥٢: «الثوبة الثوية»، وفي الأصل: «التربة». فقط، و «الصواب»: «الثوية».
- ص ٥٣: «الإمام الحسن المجتبي عليه السلام العالي المباني»، وفي الأصل: «الإمام الثاني التالي المثاني»، على أن اللفظتين الأخيرتين غير منقوطين.
- ص ٥٣: «فلمّا ولد»، وفي الأصل: «ولمّا ولد».
- ص ٥٥: «مسلمون»، وفي الأصل: «يسلمون».
- ص ٥٦: «تناوله»، و «الصواب»: «يتأوله».
- ص ٥٦: «يفوق»، وفي الأصل: «يتفوق».
- ص ٥٧: «مناقبه ومكارم أخلاقه عليه السلام»، لم يرد في الأصل.
- ص ٥٧: «النجائب»، وفي الأصل ونظم الدرر: «الجنائب».
- ص ٥٧: «لأستحي»، وفي الأصل: «لأستحيي».
- ص ٥٨: «يكبر لديّ»، وفي الأصل: «يكبر عليّ».
- ص ٥٨: «الاحتفال»، وفي الأصل: «الاحتيال».
- ص ٥٨: «لثن»، وفي الأصل: «لأن».
- ص ٥٨: «من أن أصلي»، وفي الأصل: «من أصلي»، فينبغي أن يثبت على نقص النسخة.

ص ٥٩: «المهنا»، و «الصواب»: «البهّي».

ص ٦٠: «الكلمة أشدّ»، وفي الأصل: «كلمة أشدّ»، و «الصواب»: «أشدّ كلمة».

- ص ٦٠: «روى أنه كان»، وفي الأصل: «ومما يؤثر من حلمه ﷺ روى أنه كان».
- ص ٦١: «من كلامه ﷺ»، وفي الأصل: «ومن كلامه ﷺ».
- ص ٦١: «السبيل إلى آخر»، والصواب: «السبل إلى أخذ».
- ص ٦٢: «يستحي»، وفي الأصل: «يستحيي».
- ص ٦٢: «ومن [كل] سبع ضارّ وحشي»، وفي الأصل: «ومن سبع ضار وحية».
- ص ٦٢: «فأبغضونا»، وفي الأصل: «فأبغضونا لله».
- ص ٦٣-٦٤: «تقتل بي بريئاً»، وفي الأصل: «يقتل بي بريء».
- ص ٦٤: «أي أبو محمّد... وأبو»، وفي الأصل: «أبي محمّد... وأبي».
- ص ٦٥: «حبان»، والصواب: «حيان».
- ص ٦٥: «في غيابك»، وفي الأصل: «وفاتك»، ومثله في النظم.
- ص ٦٥: «روح غمره»، وفي الأصل: «الروح روح غمرته».
- ص ٦٦: «محاسني»، وفي الأصل: «مجالسي».
- ص ٦٧: «الإمام الحسين ﷺ»، وفي الأصل: «الإمام الثالث».
- ص ٦٧: «رضعهما»، وفي الأصل: «ترضعهما».
- ص ٦٨: «فلمّا ولد الحسن»، والصواب: «فلمّا ولد الحسين».
- ص ٦٨: «حسناً»، وفي الأصل: «حسيناً».
- ص ٦٩: «يلعب في الطريق فأسرع»، وفي الأصل: «يلعب فاستنتل رسول الله ﷺ
- إمام رسول الله ﷺ أي تقدّم وأسرع أمام».
- ص ٧٠: «ريحانتي»، وفي الأصل: «ريحاناي».
- ص ٧٠: «يلعبان إلى رسول الله»، وفي الأصل: «يشعبان إلى رسول الله». وفي
- النظم: «يسعيان».
- ص ٧١: «أتعجّله»، وفي الأصل: «أعجّله».
- ص ٧٢: «نسباً»، وفي الأصل: «بيتاً».
- ص ٧٤: «اللثام»، وفي الأصل: «الدناة».
- ص ٧٥: «ورضا الله»، وفي الأصل: «رضا الله».

ص ٧٦: «مصعب [بن] الزبير»، والصواب: «مصعب [بن عبد الله] الزبير [ي]، أو مصعب الزبير [ي]».

ص ٧٦: «المحبّبا»، وفي الأصل: «المحبّبا».

ص ٧٧: «عليّ»، وفي الأصل: «الأصغر»<sup>١</sup>.

ص ٧٧: «مرضعاً»، وفي الأصل: «يرضع».

ص ٨٠: «فلنصل إغوال»، وفي الأصل: «فلنبلل إغوار»، وفي المصدر: فللسيف

إغوال.

ص ٨١: «بالعراق»، وفي الأصل: «بالعزا»، ولعل الصواب: «بالعراء».

ص ٨١: «إذ كان راماً»، وفي الأصل: «أذكى رياحاً».

ص ٨١: «فخاف»، وفي الأصل: «فخاب».

ص ٨١: «أولي الآل»، وفي الأصل: «مع الآل».

ص ٨٢: «الإمام السجاد عليه السلام»، وفي الأصل: «الإمام الرابع».

ص ٨٣: «عليّ بن الحسين النسابة»، وفي الأصل: «يحيى بن الحسن النسابة».

ص ٨٣: «وقعة الجمل سنة سبع وثلاثين»، الصواب: «سنة ست وثلاثين»، وفي

النسخة: «اثنتين وثلاثين».

ص ٨٤: «به في الليل»، وفي الأصل: «به من الليل».

ص ٨٤: «الطعام في الليل»، وفي الأصل: «الطعام بالليل».

ص ٨٥: «إرشادات»، وفي الأصل: «إشارات».

ص ٨٦: «سيد العابدين»، وفي الأصل: «سيد العارفين».

ص ٨٦: «بنت الحسين»، والصواب: «بنت الحسن».

ص ٨٦: «أمهما جارية»، وفي الأصل: «أمهما جيداء جارية».

ص ٨٦: «و عبید الله»، والصواب: «و عبد الله».

١. نقل المحقق بالهامش أنّه قُتل مع أبيه، بينما صرح المصنف مرتين أنّ المقتول عليّ الأكبر، وعليّ الأصغر هو زين العابدين لم يقتل، وعليه عامة المتقدمين من النسابة والمؤرخين والمحدثين. أما المتأخرين فقد اختلفوا في ذلك، ولا يؤبه باختلافهم مع اتفاق المتقدمين.

ص ٨٦: «وهو أصغر»، والصواب: «[وعليّ بن عليّ بن الحسين أمّه أمّ ولد] وهو أصغر».

ص ٨٧: «من كلامه ﷺ»، وفي الأصل: «ومن كلامه ﷺ».

ص ٨٨: «فسمعت»، وفي الأصل: «فتبعته».

ص ٨٨: «لمن ارتضى»، وفي الأصل: «لمن ارتضى لهم».

ص ٨٨: «إنّها قريبة»، وفي الأصل: «إنّ رحمة الله قريب».

ص ٨٨: «لغرض الدنيا»، وفي الأصل: «لغرض دنيانا».

ص ٨٩: «ليس فيه ذكر»، وفي الأصل: «ليس فيه ذكر الله».

ص ٨٩: «تقدس»، وفي الأصل: «إنّها تقدس».

ص ٨٩: «يسمح»، وفي الأصل: «يبتهج».

ص ٨٩: «شاب يبكي»، وفي الأصل: «سائل يبكي».

ص ٨٩: «ذيل»، وفي الأصل: «دبر».

ص ٩٠: «من أنكرت»، وفي الأصل: «ما أنكرت».

ص ٩١: «من كَفَّ»، وفي الأصل: «بكف».

ص ٩٢: «الإمام الباقر ﷺ»، وفي الأصل: «الإمام الخامس».

ص ٩٤: «من كلامه ﷺ» لم يرد في النسخة.

ص ٩٥: «المولى»، وفي الأصل: «الولي».

ص ٩٦: «العيلة»، وفي الأصل: «القبيلة».

ص ٩٦: «تطمع فيها ثمّ لا تنالها»، والصواب: «يطمع فيها ثمّ لا ينالها».

ص ٩٨: «القراءة»، وفي الأصل: «القرآن».

ص ٩٨: «جبال»، وفي الأصل: «[جبال]».

ص ٩٩: «الإمام الصادق ﷺ»، وفي الأصل: «الإمام السادس».

ص ٩٩: «[أبي]»، وفي الأصل: «أبي».

ص ٩٩: «السجستاني»، وفي الأصل: «السختياني».

ص ١٠٠: «يوم ضبط الجحاف»، وفي الأصل: «يوم الجحاف».

- ص ١٠٢: «بالظنة»، وفي الأصل: «بالضنة».
- ص ١٠٢: «إمامة»، وفي الأصل: «إقامة».
- ص ١٠٢: «من كلامه ﷺ»، وفي الأصل: «ومن كلامه ﷺ».
- ص ١٠٣: «أن اخدمي»، وفي الأصل: «[أن] اخدمي».
- ص ١٠٣: «قال: العاصي»، وفي الأصل: «فقال: العاصي».
- ص ١٠٤: «منك»، وفي الأصل: «من [كن]».
- ص ١٠٥: «عباد الله»، وفي الأصل: «قواد الله».
- ص ١٠٥: «تقعد بين يدي سلطانها»، وفي الأصل: «يقعد بين يدي سلطانه».
- ص ١٠٥: «وصية الإمام الصادق لابنه الإمام الكاظم ﷺ» زيادة من المحقق.
- ص ١٠٦: «الرضا ﷺ»، وفي الأصل: «الرضا».
- ص ١٠٨: «الإمام الكاظم ﷺ»، وفي الأصل: «الإمام السابع».
- ص ١٠٨: «حميدة الأندلسية»، وفي الأصل: «حجية الأندلسي».
- ص ١٠٨: «حميدة العربية»، وفي الأصل: «حميدة المغربية».
- ص ١٠٩: «كتب السير»، وفي الأصل: «كتب السر».
- ص ١١٠: «يتتمون»، وفي الأصل: «ينتسبون».
- ص ١١٠: «من كلامه ﷺ»، وفي الأصل: «ومن كلامه ﷺ».
- ص ١١٢: «نظفأ»، وفي الأصل: «فطنأ».
- ص ١١٢: «وهم»، وفي الأصل: «وهن».
- ص ١١٣: «الإمام الرضا ﷺ»، وفي الأصل: «الإمام الثامن».
- ص ١١٤: «وله عقب»، وفي الأصل: «وله العقب».
- ص ١١٤: «المرسية»، وفي الأصل: «المرسية».
- ص ١١٤: «النوبية»، وفي الأصل: «صفراء النوبية».
- ص ١١٦: «يا أبا صلت»، وفي الأصل: «يا با الصلت».
- ص ١١٦: «فغنى»، وفي الأصل: «فغدا».
- ص ١١٦: «النصر»، وفي الأصل: «النضر».
- ص ١١٧: سقط فقرة من الحديث بعد «لكاذبون»: «ومن عرف بقلبه وأقر بلسانه

- ولم يعمل بأركانها كان إيمانه كإيمان إبليس حيث قال «رَبِّ بما أغويتني».
- ص ١١٧: «عن أبيه جعفر بن محمد» لم ترد في النسخة.
- ص ١١٧: «عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ»،  
والصواب: «عن أبيه الحسين عن أبيه عليّ».
- ص ١١٧: «تحببت»، وفي الأصل: «أتحبب».
- ص ١١٧: «وتمقت»، وفي الأصل: «وتممّت».
- ص ١١٩: «الإمام الجواد عليه السلام»، وفي الأصل: «الإمام التاسع».
- ص ١١٩: «المنتجب والرضي، الجواد والولي»، وفي الأصل: «المنتجب الرضي، الجواد الولي».
- ص ١١٩: «بالنقي»، وفي الأصل: «بالتقي».
- ص ١٢٠: «سكينة»، وفي الأصل: «سبيكة».
- ص ١٢١: «أَنَّ الله يحب»، وفي الأصل: «أَنَّ الله ﷻ يحب».
- ص ١٢٢: «الإمام الهادي عليه السلام»، وفي الأصل: «الإمام العاشر».
- ص ١٢٢: «طُور»، وفي الأصل: «طُود».
- ص ١٢٢: «التقي»، وفي الأصل: «النقي».
- ص ١٢٣: «من كلامه عليه السلام»، وفي الأصل: «ومن كلامه عليه السلام».
- ص ١٢٥: «الإمام العسكري عليه السلام»، وفي الأصل: «الإمام الحادي عشر».
- ص ١٢٥: «لم يكن»، وفي الأصل: «لم يك».
- ص ١٢٥: «للطريقة مثلاً»، وفي الأصل: «للطريقة المثلى».
- ص ١٢٩: «الإمام المهدي عليه السلام»، وفي الأصل: «الإمام الثاني عشر».
- ص ١٢٩: «والأمر»، وفي الأصل: «والأثر».
- ص ١٣٢: «جمهور»، وفي الأصل: «الجمهور».
- ص ١٣٥: «الروايات الواردة في الإمام المهدي عليه السلام»، إضافة من المحقق دون إشارة.
- ص ١٣٦: «يملك رجل»، وفي الأصل: «يملك العرب رجل».
- ص ١٣٦: «إن المهدي»، وفي الأصل: «المهدي».
- ص ١٣٦: «رجلاً يملأ»، وفي الأصل: «رجلاً مني - أو من أهل بيتي - يواظئ اسمه



اسمي وإسم أبيه اسمه أبي يملأ.

ص ١٣٧: «رجل مني»، وفي الأصل: «رجل من أمتي».

ص ١٣٨: «المهدي المنصور»، وفي الأصل: «ثم المهدي ثم المنصور».

ص ١٣٨: «الغضب»، وفي الأصل: «العصب».

ص ١٣٩: «تجدون نعتاً»، وفي الأصل: «أتجدون نعتاً»، ولعل الصواب: «نعتنا».

ص ١٤١: «طاعة رسوله»، وفي الأصل: «طاعة رسول الله».

ص ١٤١: «أمات»، وفي الأصل: «أماته».

ص ١٤١: «الليل»، وفي الأصل: «بالليل».

ص ١٤١: «السحن منها»، وفي الأصل: «السجن».

ص ١٤٢: «نبياً»، وفي الأصل: «بنبي».

ص ١٤٣: «يتقين»، وفي الأصل: «تتقى».

ص ١٤٤: «فيه خير»، وفي الأصل: «فيه خير وشر».

ص ١٤٤: «يرزله»، وفي الأصل: «يثور به».

ص ١٤٤: «ويمحو»، وفي الأصل: «ويخمد».

ص ١٤٤: «خائف منهم»، وفي الأصل: «خائف لهم».

ص ١٤٧: «من الفم»، وفي الأصل: «على الفم».

ص ١٤٨: «على محمد»، وفي الأصل: «على سيدنا محمد».

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

## فهارس

فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ - ۱۸)

فهرست تفصیلی



## فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱-۱۸)

### الف : فهرست عنوان رساله‌ها

۴۵۳/۳	اجازة سيد حسن صدر به امامی خویی	۵۱۷/۷	آداب عباسی، صدرالدین تبریزی (معرفی)
۴۳۵/۸	اجازة نراقی به ملا علی آرائی	۸۳/۶	إبطال شبه المتأولین لنصّ ولاية أميرالمؤمنين ﷺ
۳۰۷/۱۷	احادیث نبوی در متون کهن فارسی، زادهوش	۷۷/۱۱	الاتنا عشریة، مؤلف ناشناخته
۲۱/۱۶	أخبار الزینبات، العیبدلی	۴۰۷/۱۲	اجازات حدیثی در کتابخانه محدث ارموی
۱۸۹/۴	أدعية السر، فضل الله راوندی		اجازات الروایة والوراثة، شیخ آقا بزرگ تهرانی
۱۳۵/۲	الأربعون حديثاً، عاملی (پدر شیخ بهایی)	۵۲۹/۷	(معرفی)
۹/۸	الأربعون حديثاً، قطیفی	۵۲۳/۱۶	اجازات سيد عبدالله شير
۱۰۳/۱	الأربعون حديثاً، محمدتقی مجلسی	۵۱۷/۱۰ و ۴۸۱/۶	اجازات شيخ صالح بحرانی
۴۹۳/۱۷	الأربعون حديثاً (منتخب)، محمدتقی هروی	۴۴۷/۳ و ۵۹۷/۲	اجازات فیض کاشانی
	الأربعون حديثاً في فضائل أميرالمؤمنين ﷺ.	۵۱۳/۹	اجازات علامه حلی
۶۳/۵	ابن ابی الفوارس	۵۲۱/۴	اجازات علامه مجلسی
	الأربعون حديثاً في فضائل اهل البيت ﷺ، ابن	۴۲۱/۱۴	اجازات فخر المحققین
۱۱۵/۱۴	جعفریه	۳۱۱/۱	اجازات محقق کرکی
	الأربعون حديثاً في فضائل أميرالمؤمنين ﷺ، سائل	۵۱۹/۶	اجازات محمدآمین استرآبادی
	← صحيفة المحبة	۳۸۷/۳	اجازات محمدقاسم ومحمد جعفر نراقی
	الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى المعترة الطاهرة ﷺ.	۴۱۷/۳	اجازات میرزا جعفر طباطبائی حائری
۱۴۷/۴	ابن جزری	۵۲۱/۵	اجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی
۱۸۵/۱۷	الأربعون الودعانية، ابن ودعان		اجازة خاتون آبادی به زين الدين علي خوانساری
	الأربعين في إثبات إمامة أميرالمؤمنين ﷺ، مفید		← مناقب الفضلاء

- شیرازی ۳۳/۳ : صحیفة المحبة، سائل کاشانی
- ۶۲۹/۲ : إزالة الأوهام في اشتباهات العوام في الأسماء والأعلام، خویی (معرفی)
- ۸۹/۲ : الاستبصار في النص على الأئمة الأطهار عليهم السلام، كراجکی
- ۳۴۱/۱۴ : الإسناد المصنفی الى آل المصطفی (المشيخة) كازرونی
- ۷۹/۴ : الأشعثيات يا الجعفریات (منتخب) ← الأربعون الزاهرة
- ۸۳/۱ : الأربعون الزاهرة المنسوبة الى العترة الطاهرة عليهم السلام
- ۴۱/۱۸ : اعمال مساجد الكوفة، شریعتمدار استرآبادی
- ۱۵/۱ : ألقاب الرسول وعترة، قطب راوندی
- ۲۳۵/۱۲ : انجاب الثقات في فحول الرواة
- ۴۷۹/۸ : الأنوار، ابن همام اسكافي ← منتخب الأنوار إيجاز المقال، حویزی (معرفی)
- ۲۹۱/۱۵ : الإیجاز فی علمی الرجال و الدراسة، استرآبادی
- ۳۵/۱۰ : الإيضاح، قاضي نعمان
- ۱۳۳/۱۶ : بكرة المعاني في ترجمة اللثالي
- ۱۳/۳ : بر الإخوان، مؤلف ناشخته
- ۸۱/۱۵ : تاج الأشعار، فنجگردي ← سلوة الشيعة
- ۵۴۹/۹ : تبيان اللغة در لغت قرأت و صحیفة تحفة الإخوان، مرندی (معرفی)
- ۱۸۷/۱۶ : حاشية من لا يحضره الفقيه، استرآبادی
- ۴۴۴/۶ : حاشية من لا يحضره الفقيه، شيخ بهایی
- ۲۳۱/۱ : حاشية رسالة عديمة النظير في أحوال أبي بصير
- ۴۹۳/۱۶ : حاشية من لا يحضره الفقيه، استرآبادی
- ۱۸۷/۱۶ : أدعية السر، فضل الله راوندی
- ۴۴۴/۶ : شرح حديث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا»
- ۲۳۱/۱ : الخطبة المؤنقة لأمير المؤمنين عليه السلام
- ۴۹۳/۱۶ : دعای سمات
- ۱۹/۱۰ : شرح دعای صباح، شيخ عباس قمی
- ۴۹۳/۱۶ : وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات
- ۴۹۳/۱۶ : دعای صباح امام علي عليه السلام
- ۴۹۳/۱۶ : شرح دعای صباح، سيد محمود جامی
- ۴۹۳/۱۶ : ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدين نيريزی
- ۴۹۳/۱۶ : زبدة الأخبار، عادل خراسانی
- ۴۹۳/۱۶ : ستین عادلی، عادل خراسانی

- ۲۶۳/۷ سلوة الشيعة (تاج الأشعار)، فنجگردى شرح دعای صبح ، شوشتری  
 ۲۱/۴ شرح احوال علامه مجلسی، بلاغی دعای کمیل  
 ۴۵۱/۸ شرح الأحوال من البداية إلى المآل : کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)  
 ۴۹۳/۱۷ شرح چهار حدیث منتخب از اربعین هروی دعای عرفه امام حسین علیه السلام  
 شرح حدیث «هل رأيت رجلاً»، ملا علی : شرح دعای عرفه، فقیه امامی (معرفی)  
 ۱۴۱/۳ نوری ذیل الإسناد المصنفی الی آل المصطفی ۴۱۱/۱۴  
 شرح حدیث «ان الارض علی الحوت»، ملا علی رساله عديمة التنظير في أحوال أبي بصير،  
 ۱۹۷/۱۵ نوری خوانساری ۲۷۵/۱۳  
 شرح حدیث «أنا لله الذي لا إله إلا أنا...»، محمد مؤمن رساله في أحوال الأخبار، قطب راوندی  
 ۱۶۱/۳ حسینی ← مختصر رساله في أحوال الأخبار  
 ۳۰۵/۱۸ شرح حدیث زينب عطاره، ملا علی نوری ۴۵۹/۱۳  
 ۳۰۵/۹ شرح حدیث «نية المؤمن خير من عمله» رساله في تحقيق حال كتاب فقه الرضا علیه السلام، چهار  
 ۱۷۳/۱ شرح حدیث نقطه، ابن ترکه ۴۵۵/۷  
 ۳۵۷/۶ شرح حدیث «حبنا أهل البيت يكفر الذنوب» رساله في ما لم يثبت فيه حدیث صحيح من الأبواب،  
 ۲۰۷/۵ شرح حدیث حقیقت، ابن همام شیرازی ۴۴۱/۱۷  
 ۱۱۳/۱۶ شرح حدیث حقیقت، خلخالی رشع الولاء، شفره اصفهانی (معرفی) ۵۸۵/۵  
 ۱۸۷/۲ شرح حدیث حقیقت، دهدار رواشح السماوية، ميرداماد  
 ۱۸۳/۳ شرح حدیث حقیقت، علامه حلی : المرشح (تلخیص الرواشح السماوية)  
 ۳۲۷/۱۴ شرح حدیث حقیقت، علی مرندی زبدة الأخبار، عادل خراسانی ۲۰۲/۱  
 ۲۳۳/۲ شرح حدیث رأس الجالوت، نراقی زبور العارفين، ترکمانی قمی ۱۰۹/۱۱  
 ۳۵۷/۶ شرح حدیث «الرياء شرك و تركه كفر»، بحرانی زندگی نامه خود نوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱/۱  
 ۱۴۳/۱ شرح حدیث «من عرف نفسه»، تنکابنی زندگی نامه خود نوشت شیخ علی شریعتمدار ۳۵۷/۳  
 شرح حدیث «من عرف نفسه»، سید احمد علوی زندگی نامه خود نوشت ملا علی آرائی  
 ← شرح الأحوال من البداية إلى المآل  
 ۱۹۷/۱۵ شرح حدیث النورانية، ملا علی نوری زندگی نامه خود نوشت محدثی هروی ۳۷۹/۱۷  
 ۴۶۳/۶ شرح حدیث عمران صابی، مختاری نائینی زندگی نامه شیخ علی ولدیانی ۴۶۱/۱۲  
 شرح الحدیثین (۱- الرياء شرك و تركه كفر ۲- حبنا أهل زندگی نامه سید جلال الدین محدث ارموی ۴۴۷/۱۲  
 ۳۵۷/۶ البيت يكفر الذنوب)، بحرانی السبعين في فضائل أمير المؤمنين علیه السلام  
 شرح دعای سمات : صحيفة المحبة  
 ← وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات ۵۵۱/۵ ستایشنامه علامه مجلسی  
 ۴۴۳/۱۸ شرح دعاء السمات، شیخ عباس قمی ۲۱۴/۱ ستین عادلی، عادل خراسانی

- شرح دعای صباح ، شوشتری ٥٣/١٢
- شرح دعای صنمی قریش، شغروه ← شرح الولاء
- شرح دعای کمیل، اصطهباناتی ← کاشف الأسرار
- شرح دعای عرفه ، فقیه امامی (معرفی) ٥٣٩/١١
- شرح دعای «یا من تُحَلِّ» ٤١١/٨
- شرح طرق الشیخ الطوسی، شریعتمدار استرآبادی ٤٩٧/٢
- شرح مئة كلمة للجاحظ
- ← کاشف النکات في شرح الكلمات
- شرح نهج البلاغه، ویری ٣٧/١٥
- الشفاء في أخبار آل المصطفى ﷺ، تبریزی
- (معرفی) ٥٠٧/١٣
- الشهاب في الحكم والآداب، بحرانی ٣٧/١٧
- صحيفة المحبة، سائل کاشانی ٢١١/٢
- ضياء المفازات في طرق مشايخ الإجازات، شیخ آقا
- بزرگ تهرانی ٤٠٣/٥
- طريق الهداية في علم الدراية، مولانا ٣٣١/٣
- عرائس الحديث، روزبهان بقلی شیرازی ← المکنون
- في حقائق الكلم النبوية
- عيون الأخبار في مناقب الأخيار (متخب)، بغدادی ٢١٣/٧
- ٩/١٧
- غاية العرام في فضائل عليّ وأولاده الكرام ﷺ، شيعی
- سيزواری ١٥/٤
- فصوص سليمانیه (شرح دعای اهل بيت المعمور : یا من
- اظهر الجمیل) ٢٤٣/١٥
- فصول في التعقیبات والدعوات، ابن فهد حلی ←
- التعقیبات والدعوات
- فضائل شهر رجب، حسکانی ٥٣/١١
- فقه الرضا ﷺ
- : رساله في تحقیق حال کتاب فقه الرضا ﷺ
- الفوائد الرجالية، ابوالهدی کلباسی ٢٣٣/١٤
- الفوائد الرجالية، بیرجندی ١٢٩/١٣
- الفوائد الرجالية، محقق کرکی ٥٣٥/٢
- الفوائد الرجالية، مؤلف ناشناخته ٢٥٥/١
- فوائد في الدراية، شهيد ثاني ٢٣٣/٧
- فهرس الصدرية في الإجازات العلية، همدانی ٣٤٩/١١
- قانون العدالة ، هروی ٣١/١٢
- کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)، اصطهباناتی ١٩٩/٣
- کاشف النکات في شرح الكلمات ٢٤٩/٦
- کتاب الدعاء، مازندرانی (معرفی) ٥٢٧/١١
- کشف الأحران و سرور الإخوان ٢٥/١٨
- الکفاية في علم الدراية، ابوطالب زنجانی ٢٧٩/٥
- گنج گهر، ندیمی ١٤٥/٨
- لب اللباب في علم الرجال، شریعتمدار
- استرآبادی ٣٩٥/٢
- مئة كلمة من كلمات امير المؤمنين ﷺ، جاحظ
- : کاشف النکات في شرح الكلمات
- مائدة الأسحار لخلص المؤمنين الأخيار ١٥٧/١٤
- المجالس المختارة من «عيون الأخبار في مناقب
- الأخيار»، بغدادی ٩/١٧
- مجمع الاحاديث، حجت کوهکمری (معرفی) ٤٤١/١٤
- مجمع البحرين في مناقب السبطین الحسن
- والحسين ﷺ ، رضوی ٢٥١/٤
- مختلف الرجال ، بیرجندی ٢٥٣/١٣
- مختصر رسالة في أحوال الأخيار، قطب راوندی ٢٤٩/٥
- المسراتب في فضائل علي بن أبي طالب ﷺ ،
- بُستی ١٠٥/٤
- المراشح (تلخیص الرواشح السماوية) ، ناتینی ٢٨٩/١١
- مسند الإمام الرضا ﷺ ٥٥/٩
- المشيخة ← الإسناد المصنف إلى آل المصطفى
- مشيخة الاستبصار ← شرح طرق الشيخ الطوسي
- مشيخة التهذيب ← شرح طرق الشيخ الطوسي
- مسارح الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول و

میزان‌السماء در تعیین مولد خاتم‌الأنبياء، محدث نوری	۵۰۳/۱۸	البتول <small>علیها السلام</small> (معرفی)
۳۸۷/۶	۱۳/۱۲	المعارف الالهية، أحمد حسینی علوی
۷/۱۵		مفتاح الفلاح، شیخ بهایی
		نثر اللثالی، طبرسی
		: آداب عباسی (معرفی)
	۷/۱۹ و ۷/۱۰	مکتوبات حدیثی ائمه <small>علیهم السلام</small>
	۷/۱۱	مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۶۵/۵		المکتون فی حقائق الکلم النسبویة، روزبهان بقلی
۱۲۱/۱۸	۳۵/۸ و ۲۵۵/۲	شیرازی
۲۶۵/۳	۱۵/۱۴	ملحق نسخه من نهج البلاغه و جزء ابن ناقه
۳۶۵/۲	۵۳/۲	المناجاة الالهيات، به روایت فضل الله راوندی
	۴۳۹/۴	مناقب القضاة، خاتون آبادی
	۴۶۹/۱۸	منبع الأحكام، تنکابنی
۳۴۳/۱۰	۷/۱۳	منبع الفرر و مجمع الدرر
۱۱/۲		منتخب الأنوار فی تاریخ الأئمة الأطهار <small>علیهم السلام</small> ، ابن همام
۲۷۵/۹	۱۳/۵	اسکافی
۹۳/۱۶	۱۲۱/۱۸	منتخبات نسماة الأسحار
۲۱۹/۱۰ و ۲۷۱/۹	۳۳/۷	منتخب الجواهر العلیة فی الکلمات العلویة، بغدادی
	۷/۱۲	میراث بانان حدیث در ارومیه



## ب: فهرست پديد آورندگان

ابن ناچه. احمد بن يحيى المُسلى الكوفي (٥٩٣ق)	٢٣٥/٨	آرانی. ملا علی (١٢٤٤ق)	اجازة نراقی به آرانی
ملحق نسخه من نهج البلاغه و جزء ابن ناچه ١٥/١٤	٥٠٣/١٥	زندگی نامه خودنوشت ملا علی آرانی	
ابن فهد حلی. احمد بن محمد (٨٤١ق)	٢٥١/٨	شرح الأحوال من البداية إلى المآل	
فصول في التعقیبات والدعوات ٨٣/١	٥٢٩/٧	آقا بزرگ تهرانی (١٣٨٩ق)	إجازات الرواية والوراثة
ابن ودعان موصلی. محمد بن علی (م ٤٩٤ق)		الإسناد المصنفی الى آل المصطفی	(المشيخة)
الأربعون الودعانية ١٨٥/١٧	٣٤١/١٤	ذیل الإسناد المصنفی الى آل المصطفی	(المشيخة)
ابن همام اسكافي. ابوعلی محمد بن همام (٣٣٦ق)	٤١١/١٤	زندگی نامه خودنوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی	
متخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار (ع) ١٣/٥	٢٠١/١	ضیاء المفازات في طرق مشايخ الإجازات	آوی. حسن بن محمد (قرن ٨ق)
ابن همام شیرازی (قرن ١١ و ١٢ق)	٢٠٣/٥	ندبة الإمام السجادة (ع) برواية الأوي	
شرح حديث حقیقت ٢٠٧/٥	١٦٥/٥	ابن ابی القوارس رازی. محمد بن ابی مسلم (قرن ٦ق)	
أحمد بن أبي الحسن علي بن إبراهيم (قرن ١٢ق)	٦٣/٥	الأربعون في فضائل أميرالمؤمنين (ع)	
كاشف التکات في شرح الكلمات ٢٦٩/٦	١٧٣/١	ابن تركه اصفهانی. صائن الدين علی (٨٣٠ق)	شرح حديث نقطه
اردبیلی. يوسف بن محسن (قرن ١٤ق)		ابن جزری. محمد بن محمد، شمس الدين (٨٣٣ق)	
تحقیقی در تاریخ وفات فاطمة زهراء (ع) ٤٤٤/٦		الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة (ع)	
ارموی. سيد جلال الدين ← محدث ارموی		ابن ساوجی ← نخجوانی. محمد بن سعد	
استرآبادی. علی شریعتمدار (١٣١٥ق)		ابن جعفریه. ضیاء الدين محمد الحائری (٥٧٣ق)	
زندگی نامه خودنوشت شیخ علی شریعتمدار ٣٥٧/٣		الأربعون حديثاً في فضائل اهل البيت (ع)	
استرآبادی. محمد (١٠٢٥ق)			
حاشية الاستبصار ٣٥/١٣			
استرآبادی. محمد امين (١٠٣٦ق)			
اجازات محمدامين الإسترآبادی ٥١٩/٦			
حاشية الاستبصار ٣٥/١٣			
حاشية اصول الكافي ٢٢٩/٨			
حاشية من لا يحضره الفقيه ٤٤٩/١٠			
استرآبادی. محمد جعفر شریعتمدار (١٢٦٣ق)			

۲۵۳/۱۳	مختلف الرجال	۴۱/۱۸	اعمال مساجد الكوفة
	تبریزی. صدرالدین محمد (قرن ۱۱ ق)	۲۹۱/۱۵	الایجاز فی علمی الرجال و الدرایة
۵۱۷/۷	آداب عباسی (معرفی)	۴۹۷/۲	شرح طرق الشیخ الطوسی
	تبریزی. محمد رضا بن عبدالمطلب (۱۲۰۸ ق)	۳۹۵/۲	لبّ اللباب فی علم الرجال
	الشفا فی أخبار آل المصطفی ﷺ	۹۳/۱۶	هدایة السعداء فی زیارة الشهداء
۵۰۷/۱۳	(معرفی)		اسکافی. ابن همام ← ابن همام اسکافی
	ترکمانی قمی. علی قلی خان بن قرچقای خان (قرن ۱۱ ق)		اشرف مراغی. ابوعلی (قرن ۹ ق)
		۲۶۵/۳	نظم نثر اللثالی
۱۰۹/۱۱	زبور العارفين		اصطهباناتی. میرزا ابوالحسن لاری (۱۳۳۸ ق)
	تمیمی سبزواری. علی بن محمد (قرن ۶ ق)	۱۹۹/۳	کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)
۱۹/۱۰	الخطبة المؤتفة لأمر المؤمنین ﷺ		اصفهانى. ابن ترکه ← ابن ترکه اصفهانى
	تنکابنی. محمد بن سلیمان (۱۳۰۲ ق)		بحرانى. احمد بن محمد بن یوسف (۱۱۰۲ ق)
۴۶۹/۱۸	منع الأحكام	۵۵۱/۵	ستایش نامه علامه مجلسی
	تنکابنی. سید محمدهدی (حدود ۱۲۸۰ ق)		بحرانى. شیخ صالح (۱۰۹۸ ق)
۱۴۳/۱	شرح حدیث «من عرف نفسه»	۵۱۷/۱۰ و ۴۸۱/۶	اجازات شیخ صالح بحرانى
	تونى. عبد الواسع علامى ← علامى تونى		بحرانى. شیخ علی بن عبدالله (۱۳۱۹ ق)
	جامى. سید محمود بن ابى نصر حسینی (نامعلوم)	۳۵۷/۶	شرح الحدیثین
۲۳۱/۱	ترجمه دعای صباح		بحرانى شیرازى. سید ماجد (۱۰۹۷ ق)
	جزایری. سید میرزا محمد (زنده در ۱۰۸۵ ق)		فصوص سلیمانیه (شرح دعای اهل بیت المعمور:
۵۲۹/۶	جوامع الکلام فی دعائم الإسلام (معرفی)	۲۴۳/۱۵	یا من اظهر الجمیل)
	چهارسوقى. محمد هاشم بن زین العابدین (۱۳۱۸ ق)		بحرانى. یحیی بن عشیره (قرن ۱۰ ق)
۴۵۵/۷	رسالة فی تحقیق حال کتاب فقه الرضا ﷺ	۳۷/۱۷	الشهاب فی الحكم و الآداب
۴۵۹/۱۳	رسالة فی أحوال أبى بصیر		بستى. قاضى ابوالقاسم (۴۲۰ ق)
	حجت کوهکمرى. سید محمد (۱۳۷۲ ق)	۱۰۵/۶	المراتب فی فضائل علی بن أبى طالب ﷺ
۴۴۱/۱۴	مجمع الاحادیث (معرفی)		بغدادى. مولی علی (نامعلوم)
	حسکانى. عبیدالله بن عبدالله النیسابورى (قرن ۵ ق)	۳۳/۷	منتخب الجواهر العلیة فی الكلمات العلویة
۵۳/۱۱	فضائل شهر رجب		بغدادى. محمد بن محمد حسینی (۴۸۰ ق)
	حسینی. محمدمؤمن بن قوام الدین محمد (قرن ۱۲ ق)	۲۱۳/۷	عیون الأخبار فی مناقب الأخیار (منتخب)
۱۶۱/۳	شرح حدیث «أنا الله الذی لا إله إلا أنا»	۹/۱۷	و
	حلی. حسن بن یوسف (۷۲۶ ق)		بلاغى. سید عبدالحجة (۱۳۳۵ ش)
۵۱۳/۹	اجازات علامه حلی	۲۱/۴	شرح احوال علامه مجلسی
۱۸۳/۳	شرح حدیث حقیقت		بیرجندى. محمد باقر قاتنى (۱۳۵۲ ق)
	حموی. ابراهیم بن محمد. شیخ الإسلام (۷۲۲ ق)	۱۲۹/۱۳	الفوائد الرجالیة

سبزواری. حسن شیعی ← شیعی سبزواری	٥٥/٩	مسند الإمام الرضا <small>عليه السلام</small>
سیفی قزوینی. محمد (١١٥٠ ق)		حویزی. فرج الله (حدود ١١٠٠ ق)
نظیم الثانی	٢٧٩/٨	إيجاز المقال (معرفی)
شیر. عبدالله بن محمد رضا (١٢٤٢ ق)		خاتون آبادی. محمدحسین (١١٥١ ق)
إلجازات السيد عبدالله شير	٢٣٩/٤	مناقب الفضلاء
ترجمة السيد عبدالله الشير		خاکی. علی خان (قرن ١٠ ق)
شیرری زنجانی. سید موسی	٢٧٥/٩	ولایت نامه امیر المؤمنین <small>عليه السلام</small>
حاشیة رسالة عديمة النظر في أحوال أبي بصير		خلخالی. محمد علی بن محمد حسین (قرن ١٣ ق)
شریعتمدار استرآبادی ← استرآبادی	١١٣/١٦	شرح حدیث حقیقت
شفره اصفهانی. اسعد (قرن ٧ ق)	٢٧٥/١٣	خوانساری. مهدی بن حسن (١٢٤٦ ق)
شرح الولاء (معرفی)		عديمة النظر في أحوال أبي بصير
شوشتری. رضی الدین محمد (قرن ١١ و ١٢ ق)	٦٢٩/٢	خویی. ابوالقاسم بن عبدالله (١٣٦٥ ق)
شرح دعای صباح		إزالة الأوهام (معرفی)
شهرستانی. سید مهدی (١٢١٦ ق)	١٨٧/٢	دهدار. خواجه محمد (١٠١٦ ق)
اجازات میرزا مهدی شهرستانی		شرح حدیث حقیقت
شهید ثانی. زین الدین بن علی عاملی (٩٦٦ ق)	٥٣/٢	راوندی. فضل الله بن علی (٥٧٢ ق)
فوائد في الدراية	١٨٩/٤	المناجاة الإلهيات
شیخ بهایی. محمد بن حسین (١٠٣٠ ق)		أدعية السر
حاشیة من لا يحضره الفقيه	١٥/١	راوندی. قطب الدین (٥٧٣ ق)
شیخ طوسی. محمد بن حسن (٤٦٠ ق)	٢٤٩/٥	ألقاب الرسول وعترته
شرح طرق الشيخ الطوسي		مختصر رسالة في أحوال الأخبار
شیعی سبزواری. حسن (قرن ٨ ق)	٢٥١/٤	رضوی. ولی بن نعمه الله (قرن ١٠ ق)
غایة المرام		مجمع البحرين في مناقب السبطین
صدر کاظمینی. سید حسن (١٣٥٤ ق)	٣٥/٨، ٢٥٥/٢	روزبهان بقلی شیرازی (٦٠٦ ق)
اجازة سيد حسن صدر به امامي خويي		المكتون في حقائق الكلم النبوية
طالقانی. ملا تقيما عرفی (قرن ١٢ ق)		زرندي. شمس الدين محمد بن يوسف (٧٥٠ ق)
توضیح المرام في شرح تهذيب الأحكام		معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول و
(معرفی)	٥٠٣/١٨	البترول <small>عليه السلام</small>
طباطبای حائری. جعفر (١٣٢١ ق)	٢٧٩/٥	زنجانی. ابوطالب (١٣٢٩ ق)
إجازات الميرزا جعفر الطباطبائي		الكفاية في علم الدراية
طریحی. فخرالدین بن محمد علی (١٠٨٥ ق)	٢١١/٢	سائل کاشانی (قرن ١٠ ق)
جواهر المطالب في فضائل علي بن		صحيفة المحبة
سبزواری. علی بن محمد تمیعی ← تمیعی سبزواری		سبزواری. علی بن محمد تمیعی ← تمیعی سبزواری

۲۶۳/۷	فنجگر دی. ابوالحسن علی (۵۱۳ق)	۷۳/۹	أبي طالب <small>عليه السلام</small>
۲۶۳/۷	سلوة الشيعة (تاج الأشعار)		عادل خراسانی (قرن ۱۰ ق)
	فیروز آبادی. مجد الدین محمد بن یعقوب (م ۸۱۷ق)	۲۰۲/۱	زبدة الأخبار
	رسالة فی ما لم یثبت فیہ حدیث صحیح من الأبواب	۲۱۴/۱	ستین عادلی
۴۴۱/۱۷	فیض کاشانی. محسن بن مرتضی (۱۰۹۱ق)		عاملی. حسین بن عبد الصمد (پندر شیخ بهایی) (۹۸۴ق)
۴۴۷/۳ و ۵۹۷/۲	اجازات فیض	۱۳۵/۲	الأربعون حدیثاً
	قاضی نعمان بن محمد بن حیون مغربی (۳۶۳ق)		عیدلی. سید یحیی بن حسن (۲۷۷ق)
۳۵/۱۰	الإيضاح	۲۱/۱۶	أخبار الزینات
	قزوینی. خلیل بن غازی (۱۰۸۹ق)		علامی تونی. عبدالواسع بن محمد (قرن ۱۲ ق)
۲۲۹/۸	الحاشیة علی اصول الکافی (جمعها)	۳۴۳/۱۰	وسیلة النجاة فی شرح دعاء السمات
	قطیفی. ابراهیم بن سلیمان (۹۸۴ق)		علوی حسنی کوفی. محمد (۴۴۵ق)
۹/۸	الأربعون حدیثاً	۷۹/۴	التعازی
	قطیفی. محمد بن مصوم (۱۲۹۶ق)		علوی عاملی. سید احمد (قرن ۱۱ ق)
۴۹۳/۱۶	ترجمة السید عبدالله الشیر		المعارف الالهیة (شرح حدیث من عرف نفسه)
	قمی. شیخ عباس (۱۳۵۹ق)	۱۳/۱۲	
۴۴۳/۱۸	شرح دعاء السمات		علی بن ابی طالب <small>عليه السلام</small> (۴۰ق)
	کازرونی. محمد تقی بن محمد شفیع (قرن ۱۴ ق)	۱۸۹/۴	أدعية السر
۳۴۷/۹	ترجمه و شرح دعای صباح	۲۳۹/۶، ۲۳۱/۱	دعای صباح
	کراچی. ابوالفتح محمد (۴۴۹ق)	۱۹۹/۳	دعای کمیل
۸۹/۲	الاستنبار (الاستنصار)	۲۶۳/۷	سلوة الشيعة (تاج الأشعار)
	کلباسی. ابوالهدی بن ابوالمعالی (۱۳۶۵ق)	۲۶۹/۶	کاشف النکات
۲۳۵/۱۶	الفوائد الرجالیة	۵۳/۲	المناجاة الإلهیات
	کربلایی. علی بن حسین (قرن ۱۲ ق)		علی بن الحسین. زین العابدین <small>عليه السلام</small> (۹۴ق)
۳۰۵/۹	شرح حدیث «بیتة المؤمن خیر من عمله» مجلسی. محمداقرا (۱۱۱۰ق)	۱۶۵/۵	ندبة الإمام السجاد <small>عليه السلام</small>
	إجازات العلامة المجلسی		عنبری. ابوفراس عبدالرحیم بن عبدالعظیم (نامعلوم ق)
۵۲۱/۴	سنايش نامه علامه مجلسی	۷/۱۳	منبع الغرر و مجمع الدرر
۵۵۱/۵	مجلسی. محمد تقی (۱۰۷۰ق)		عمادی مازندرانی. سید اسماعیل (۱۳۵۰ق)
۱۰۳/۱	الأربعون حدیثاً	۵۲۷/۱۱	كتاب الدعاء (معرفی)
	محدث ارموی. سید جلال الدین (۱۳۵۸ش)		فخرالمحققین محمد بن حسن بن یوسف حلّی (۷۷۲ق)
۴۶۱/۱۲	زندگی نامه شیخ علی ولدیانی	۴۲۱/۱۴	اجازات فخر المحققین
	محقق کرکی. علی بن عبدالعالی (۹۴۰ق)		فقیه امامی. سید احمد (۱۴۱۴ق)
		۵۳۹/۱۱	شرح دعای عرفه (معرفی)

۴۳۵/۸	اجازه به ملا علی آرائی نراقی . عبدالصاحب (۱۲۹۷ ق)	۵۳۳/۲	الفوائد الرجالية
۲۳۳/۲	شرح حديث رأس الجالوت نراقی . محمدجعفر (قرن ۱۳ ق)	۳۱۱/۱	إجازات المحقق الكرکي محمّد بن أبو طالب (قرن ۱۳ ق)
۳۸۷/۳	اجازات محمدجعفر نراقی نراقی . محمدقاسم (قرن ۱۳ ق)	۱۵۷/۱۴	ماندة الأسحار لخصّ المؤمنين الأخير مختاری نائینی . بهاءالدين محمد (حدود ۱۱۴۰ ق)
۳۸۷/۳	اجازات محمدقاسم نراقی نسفی . عمر بن محمد (۵۳۷ ق)	۴۴۳/۶	شرح حديث عمران صابی مدرس چهاردهی . محمد علی (۱۳۲۴ ق)
۱۱/۲	وصية النبي ﷺ لعلي بن أبي طالب نوربخش . بهاءالدوله (۹۱۵ ق)	۸۱/۱۵	تبيان اللغة در لفت قرآن و صحيفه مرندی . علی بن محمد جواد (۱۳۶۹ ق)
۲۱۹/۱۰ و ۳۷۱/۹	هدية الخير نوری . ميرزا حسين محدث (۱۳۲۰ ق)	۳۲۷/۱۴	شرح حديث حقيقت مرندی . ملا محمد سعيد واعظ (قرن ۱۱ ق)
۳۸۷/۶	میزان السماء نوری . ملا علی (۱۲۴۶ ق)	۵۴۹/۹	تحفة الإخوان (معرفی) مفيد شیرازی . محمد (قرن ۱۲ ق)
۲۳۳/۱۵	شرح حديث «ان الأرض على الحوت»	۳۳/۳	الأربعين في إثبات إمامة أمير المؤمنين مولانا . سيد محمد (۱۳۶۳ ق)
۳۰۵/۱۸	شرح حديث زينب عطاره	۳۳۱/۳	طريق الهداية في علم الدراية مؤلف ناشناخته
۱۹۷/۱۵	شرح حديث النورانية	۷۷/۱۱	الاثنا عشرية
۱۴۱/۳	شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً» تيريزی . قطب الدين محمد (۱۱۷۳ ق)	۸۳/۶	إبطال شبه المتأولين
۲۳۹/۶	ترجمة منظوم دعای صباح وبری . احمد بن محمد (قرن ۶ ق)	۱۳/۳	بَرّ الإخوان التحفة العلوية في شرح حديث حدوث اسماء
۳۷/۱۵	شرح نهج البلاغه هروی . حسين بن سيف الدين (قرن ۱۰ ق)	۱۸۷/۱۶	الحسنی
۳۱/۱۲	قانون العدالة هروی اصفهانی . محمد تقی بن حسين (م ۱۲۹۹ ق)	۴۱۱/۸	شرح دعای يا من تُخَلِّ
۴۷۹/۱۷	زندگی نامه خودنوشت هروی	۲۵۵/۱	الفوائد الرجالية
۴۹۳/۱۷	الاربعون حديثاً (شرح چهار حديث) هزار جریبی . احمد بن محمد مفید (قرن ۱۳ ق)	۲۵/۱۸	كشف الأحزان و سرور الإخوان
۳۳۱/۱۵	جواهر الكلمات فيما يتعلق باحوال الرواة	۱۲۱/۱۸	منتخبات نسماة الأسحار نائینی . محمّد بن محمد هادی (قرن ۱۳ ق)
همدانی . علی اکبر بن شير محمّد . صدرالاسلام (۱۳۲۵ ق)	فهرس الصدرية في الإجازات العلية	۲۸۹/۱۱	المراشح (تلخيص الروايع السماوية) نخجوانی . محمد بن سعد (ابن الساجی) (قرن ۸ ق)
۳۴۹/۱۱	فهرس الصدرية في الإجازات العلية	۱۳۳/۱۶	بدره المعاني في ترجمة اللثالي نديمی (قرن ۹ ق)
		۱۴۵/۸	کنج گهر نراقی . احمد (۱۲۴۵ ق)

## ج: فهرست دفترهای منتشر شده

### دفتر اول

۷	..... آغاز دفتر
۱۵	..... ألقاب الرسول وعترته، قطب راوندی
۸۳	..... التعقیبات والدعوات، ابن فهد حلی
۱۰۳	..... الأربعون حديثاً، محمدتقی مجلسی
۱۲۳	..... شرح حدیث «من عرف نفسه»، تنکابنی
۱۷۳	..... شرح حدیث نقطه، ابن ترکه
۲۰۲	..... زیدة الأخبار، عادل خراسانی
۲۱۴	..... ستین عادل، عادل خراسانی
۲۳۱	..... ترجمه دعای صباح، سید محمود جامی
۲۵۵	..... الفوائد الرجالية، مؤلف ناشناخته
۳۱۱	..... اجازات محقق کرکی
۴۰۱	..... زندگی نامه خود نوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی
۴۳۱	..... نهج البلاغة «معرفی نسخه‌ای کهن از نهج البلاغة»

### دفتر دوم

۷	..... آغاز دفتر
۱۱	..... وصية النبي ﷺ لعلي بن أبي طالب
۵۳	..... المناجاة الالهيات، به روایت فضل الله راوندی
۸۹	..... الاستبصار في النص على الأئمة الأطهار، کراچکی
۱۳۵	..... الأربعون حديثاً، عاملی (پدر شیخ بهایی)
۱۸۷	..... شرح حدیث حقیقت، دهدار
۲۱۱	..... صحیفة المحبة، سائل کاشانی
۲۳۳	..... شرح حدیث رأس الجالوت، نراقی

- ۲۵۵ ..... المکنون فی حقائق الکلم النبویة، روزبهان بقلی شیرازی
- ۳۶۵ ..... تنظیم اللثالی، سیفی قزوینی
- ۳۹۵ ..... لب اللباب فی علم الرجال، شریعتمدار استرآبادی
- ۴۹۷ ..... شرح طرق الشیخ الطوسی، شریعتمدار استرآبادی
- ۵۳۵ ..... الفوائد الرجالية، محقق کرکی
- ۵۹۷ ..... اجازات فیض کاشانی
- ۶۲۹ ..... إزالة الأوهام فی اشتباهات العوام فی الأسماء والأعلام، خویی (معرفی)

### دفتر سوم

- ۷ ..... آغاز دفتر
- ۱۳ ..... بر الإخوان، مؤلف ناشناخته
- ۳۳ ..... الأربعین فی إثبات إمامة أميرالمؤمنین علیه السلام، مفید شیرازی
- ۱۴۱ ..... شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً»، ملا علی نوری
- ۱۶۱ ..... شرح حدیث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا...»، محمد مؤمن حسینی
- ۱۸۳ ..... شرح حدیث حقیقت، علامه حلی
- ۱۹۹ ..... کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)، اصطهباناتی
- ۲۶۵ ..... نظم نثر اللثالی، اشرف مراغی
- ۳۳۱ ..... طریق الهدایة فی علم الدراية، مولانا
- ۳۵۷ ..... زندگی نامه خود نوشت شیخ علی شریعتمدار
- ۳۸۷ ..... اجازات محمدقاسم و محمد جعفر نراقی
- ۴۱۷ ..... اجازات میرزا جعفر طباطبائی حائری
- ۴۴۷ ..... اجازات فیض کاشانی
- ۴۵۳ ..... اجازة سید حسن صدر به امامی خویی

### دفتر چهارم (ویژه علامه مجلسی)

- ۷ ..... آغاز دفتر
- ۲۱ ..... شرح احوال علامه مجلسی، بلاغی
- ۷۹ ..... التعازی، کوفی
- ۱۴۷ ..... الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة، علیهم السلام ابن جزری
- ۲۵۱ ..... مجمع البحرين فی مناقب السبطين الحسن والحسین علیهم السلام، سید ولی رضوی
- ۱۸۹ ..... أدعية السر، فضل الله راوندی

- ۲۳۹ ..... مناقب الفضلاء، خاتون آبادی  
 ۵۲۱ ..... اجازات علامه مجلسی

### دفتر پنجم

- ۷ ..... آغاز دفتر  
 ۱۳ ..... منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام، ابن همام اسكافي  
 ۶۳ ..... الأربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ابن ابی الفوارس  
 ۱۶۵ ..... ندية الإمام السجاد عليه السلام، به روایت آوی  
 ۲۰۷ ..... شرح حدیث حقیقت، ابن همام شیرازی  
 ۲۴۹ ..... مختصر رسالة في أحوال الأخيار، قطب راوندی  
 ۲۷۹ ..... الكفاية في علم الدراية، ابوطالب زنجانی  
 ۴۰۳ ..... ضیاء المقازات في طرق مشایخ الإجازات، شیخ آقا بزرگ تهرانی  
 ۵۲۱ ..... اجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی  
 ۵۵۱ ..... ستایشنامه علامه مجلسی، محمد بحرانی  
 ۵۸۵ ..... رشح الولاء، شفروه اصفهانی (معرفی)

### دفتر ششم

- ۷ ..... آغاز دفتر  
 ۱۵ ..... غایة العرام في فضائل عليّ وأولاده الكرام عليهم السلام، شیعی سبزواری  
 ۸۳ ..... إبطال شبه المتأولين لنص ولاية أمير المؤمنين عليه السلام  
 ۱۰۵ ..... المراتب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، ابوالقاسم بُستی  
 ۲۳۹ ..... ترجمه منظوم دعای صباح، قطب الدین نیریزی  
 ۲۶۹ ..... کاشف التکات في شرح الکلمات، احمد بن ابی الحسن  
 ..... شرح الحدیثین (۱ - الریاء شرک و ترکہ کفر ۲ - حبنا أهل البيت یکفر الذنوب)، علی بحرانی  
 ۳۵۷  
 ۳۸۷ ..... میزان السماء در تعیین مولد خاتم النبیاء، محدث نوری  
 ۴۴۴ ..... تحقیقی در تاریخ وفات فاطمه زهرا علیها السلام، اردبیلی  
 ۴۶۳ ..... شرح حدیث عمران صابی، مختاری نائینی  
 ۴۸۱ ..... اجازات شیخ صالح بحرانی  
 ۵۱۹ ..... اجازات محمد أمين استرآبادی  
 ۵۲۹ ..... جوامع الکلام في دعائم الإسلام، سید میرزا جزایری (معرفی)



## دفتري هفتم

- آغاز دفتر ..... ۷
- منتخب ا لجواهر العلية في الكلمات العلوية، بغدادی ..... ۳۳
- عيون الأخبار في مناقب الأخيار (منتخب)، بغدادی ..... ۲۱۳
- سلوة الشيعة (تاج الأشعار)، فنجگردی ..... ۲۶۳
- حاشية من لا يحضره الفقيه، شيخ بهایی ..... ۲۹۳
- فوائد في الدراية، شهيد ثاني ..... ۴۳۳
- رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا (ع)، چهار سوقي ..... ۴۵۵
- آداب عباسی، صدرالدين تبریزی (معرفی) ..... ۵۱۷
- اجازات الرواية والورائة، شيخ آقا بزرگ تهرانی (معرفی) ..... ۵۲۹

## دفتري هشتم

- الأربعون حديثاً، قطيفی ..... ۹
- المكنون في حقائق الكلم النبوية (۲)، روزبهان بقلی شیرازی ..... ۳۵
- گنج گهر (ترجمه منظوم نثر اللثالی)، ندیمی ..... ۱۴۵
- الحاشية على أصول الكافي، استرآبادی ..... ۲۲۹
- شرح دعای «يا من تحلّ» ..... ۴۱۱
- اجازة نراقي به ملا علی آرانى ..... ۴۳۵۸
- شرح الأحوال من البداية إلى المآل، ملا علی آرانى ..... ۴۵۱
- إيجاز المقال في علم الرجال، حویزی (معرفی) ..... ۴۷۹

## دفتري نهم

- مكتوبات حديثی ائمه (ع) (۱) ..... ۷
- مسند الإمام الرضا (ع) به روایت حموی ..... ۵۵
- جواهر المطالب في فضائل علی بن أبي طالب (ع)، فخرالدين طريحي ..... ۷۳
- ولايت نامه امير المؤمنين (ع)، علی خان خاکی ..... ۲۷۵
- شرح حديث «نية المؤمن خير من عمله»، علی كربلائی ..... ۳۰۵
- ترجمه و شرح دعای صباح، کارزونی ..... ۳۴۷
- هدية الخیر (۱)، بهاءالدوله نوربخش ..... ۳۷۱
- اجازات علامه حلی ..... ۵۱۳

- توضیح المرام في شرح تهذيب الأحكام، عرفى طالقانى (معرفى) ..... ۵۳۵
- تحفة الإخوان، مرندى (معرفى) ..... ۵۴۹

### دفتر دهم

- مکتوبات حدیثی ائمه علیهم السلام (۲) ..... ۷
- الخطبة المؤمنة لأئمة المؤمنين علیهم السلام ..... ۱۹
- الإيضاح، قاضى نعمان مغربى ..... ۳۵
- هدية الخیر (۲)، بهاء الدوله نوربخش ..... ۲۱۹
- وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات، تونى كاشانى ..... ۳۴۳
- حاشية من لا يحضره الفقيه، محمد امين استرآبادى ..... ۴۴۹۰
- اجازات شيخ صالح بحراني ..... ۵۱۷

### دفتر یازدهم

- مکتوبات حدیثی أصحاب ائمه علیهم السلام (۳) ..... ۷
- فضائل شهر رجب، حاکم حسکانى ..... ۵۳
- الاثنا عشرية، مؤلف ناشناخته ..... ۷۷
- زبور العارفين، على قلى خان تركمانى ..... ۱۰۹
- المراشح (تلخیص الرواشح السماوية)، نائینى ..... ۲۸۹
- فهرس الصدرية في الإجازات العلية، همدانى ..... ۳۴۹
- كتاب الدعاء، عمادى حائرى (معرفى) ..... ۵۲۷
- شرح دعای عرفه، فقيه امامى (معرفى) ..... ۵۳۹

### دفتر دوازدهم (ویژه محدث ارومى)

- میراث بانان حدیث در ارومیه ..... ۷
- المعارف الالهية، أحمد حسینی علوی ..... ۱۳
- قانون العدالة، هروى ..... ۳۱
- شرح دعای صباح، شوشترى ..... ۵۳
- انتجاب الثقات في فحول الرواة، على نقى شريف ..... ۲۳۵
- اجازات حدیثی موجود در کتابخانه محدث ارومى ..... ۴۰۷
- زندگى نامه سيد جلال الدين محدث ارومى ..... ۴۴۷
- زندگى نامه شيخ على ولدیانى ..... ۴۶۱

## دفتر سیزدهم

- منبع القرر و مجمع الدرر، ابوالفراس عنبری ..... ۷  
 حاشیه الاستبصار، محمد امین استرآبادی ..... ۳۵  
 القوائد الرجالية، محمد باقر بیرجندی ..... ۱۲۹  
 مختلف الرجال، محمد باقر بیرجندی ..... ۲۵۳  
 رسالة عديمة النظر في أحوال أبي بصير، خوانساری ..... ۲۷۵  
 حاشیه رسالة عديمة النظر، آیت الله شبیری زنجانی ..... ۲۴۷  
 رسالة في أحوال أبي بصير، چهار سوقي ..... ۲۵۹  
 الشفا في أخبار آل المصطفى عليه السلام، تبریزی (معرفی) ..... ۵۰۷

## دفتر چهاردهم

- آغاز دفتر ..... ۷  
 ملحق نسخه من نهج البلاغه و جزء ابن ناقه ..... ۱۵  
 الأربعون حديثاً في فضائل اهل البيت عليهم السلام، ابن جعفریه ..... ۱۱۵  
 مائدة الأسحار لخص المؤمنین الأخيار (شرح دعای سحر) ..... ۱۵۷  
 شرح حديث حقیقت، علی مرندی ..... ۳۲۷  
 الإسناد المصفي الى آل المصطفى (المشيخة) ..... ۳۴۱  
 ذیل الإسناد المصفي الى آل المصطفى ..... ۴۱۱  
 اجازات فخر المحققين ..... ۴۲۱  
 مجمع الاحاديث، آیت الله حجت (معرفی) ..... ۴۴۱

## دفتر پانزدهم

- نگاهی به اخبار «ان الارض علی الحوت»، مهریزی ..... ۷  
 شرح نهج البلاغه (ما سلم من شرح الیوری لنهج البلاغه) ..... ۳۷  
 تبیان اللغة در لغت قرأت و صحیفه، مدرس چهار دهی ..... ۸۱  
 شرح حديث «ان الارض علی الحوت»، ملا علی نوری ..... ۱۹۷  
 شرح حديث النورانية، ملا علی نوری ..... ۱۹۷  
 فصوص سلیمانیه (شرح دعای یا من اظهر الجمیل)، سید ماجد بحرانی ..... ۲۴۳  
 الإيجاز فی علمی الرجال و الدراية، شریعتدار استرآبادی ..... ۲۹۱  
 جواهر الكلمات فيما يتعلق باحوال الرواة، احمد هزار جریبی ..... ۳۳۱  
 زندگی نامه خود نوشت ملا علی آرانی ..... ۵۰۳

## دفتر شانزدهم

۷	به بهانه تصحیح «أخبار الزینبات»، مهریزی
۲۱	أخبار الزینبات، عیبدلی
۹۳	هدایة السعداء فی زیارة الشهداء، شریعتمدار استرآبادی
۱۱۳	شرح حدیث حقیقت، محمد علی خلخالی
۱۳۳	بدرة المعانی فی ترجمة اللثالی، ابن ساوجی نخجوانی
۲۳۳	الفوائد الرجالیة، ابوالهدی کلباسی
۱۸۷	التحفة العلویة فی شرح حدیث حدوث الاسماء
۴۹۳	ترجمة السید عبدالله الشیر، قطیفی
۵۳۳	اجازات سید عبدالله شیر

## دفتر هفدهم (ویژه پیامبر اکرم ﷺ)

۹	المجالس المختارة من «عیون الأخبار»، بغدادی
۳۷	الشهاب فی الحكم و الآداب، بحرانی
۱۸۵	الأربعون الودعانیة، ابن ودعان
۳۰۷	احادیث نبوی در متون کهن فارسی، زادهوش
۴۴۱	رسالة فی ما لم یشیت فی حدیث صحیح من الأبواب، فیروز آبادی
۴۷۹	شرح حال خود نوشت محمد تقی هروی
۴۹۳	شرح چهار حدیث منتخب از اربعین هروی

## دفتر هیجدهم

۷	نگاهی به حدیث زینب عطاره
۲۵	كشف الأحزان و سرور الإخوان
۴۱	اعمال مساجد الکوفه، شریعتمدار استرآبادی
۱۲۱	منتخبات نسمات الأسحار
۳۰۵	شرح حدیث زینب عطاره، ملا علی نوری
۴۴۳	شرح دعاء السمات، شیخ عباس قمی
۴۶۹	منبع الأحكام، میرزا محمد تنکابنی
۵۰۳	معارض الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول، زرندی



## فهرست تفصیلی

فهرست مطالب ..... ۵

### سر آغاز

- نکاهی به حدیث زینب عطاره ..... ۷
- یک. حدیث زینب العطارة الحولاء ..... ۸
- دو. حدیث الحولاء العطارة ..... ۱۳
- الف. مصادر شیعی ..... ۱۳
- ب. مصادر اهل سنت ..... ۱۸

### متون حدیث

- کشف الأحران و سرور الإخوان ..... ۲۵
- درآمد ..... ۲۵
- متن رساله ..... ۳۲
- الحدیث الأول ..... ۳۳
- الحدیث الثاني ..... ۳۴
- الحدیث الثالث ..... ۳۴
- الحدیث الرابع ..... ۳۴
- الحدیث الخامس ..... ۳۴
- الحدیث السادس ..... ۳۶
- الحدیث السابع ..... ۳۶
- الحدیث الثامن ..... ۳۶
- الحدیث التاسع ..... ۳۷

٣٧	..... حديث العاشر
٣٨	..... الحديث الحادي عشر
٤١	..... أعمال مساجد الكوفة، شريعتمدار استرآبادي
٤١	..... التمهيد
٤١	..... ترجمة المؤلف
٤٥	..... مؤلفاته
٥٤	..... وفاته
٥٥	..... حول الكتاب
٥٥	..... النسخة المعتمدة
٥٦	..... منهج التحقيق
٨٨	..... متن الرسالة
٥٩	..... المطلب الاول: في أعمال المسجد الأعظم
٨٨	..... المطلب الثاني: في بيان كيفية زيارة مسلم بن عقيل، وهانئ بن عروة، وبيت أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small>
٩٤	..... المطلب الثالث: في بيان زيارة نبي الله يونس بن متى
٩٩	..... المطلب الرابع: في أعمال مسجد السهلة
١١١	..... المطلب الخامس: في بيان أعمال سائر المساجد
١١١	..... فصل: في بيان ما ذكر من الأعمال في مسجد زيد بن صوحان
١١٤	..... فصل: في بيان أعمال مسجد صعصعة بن صوحان
١١٦	..... فصل: في مساجد أخر
١١٧	..... فهرس مصادر التحقيق
١٢١	..... منتخبات نسيمات الأسحار
١٢١	..... التمهيد
١٢١	..... ١. الكتاب
١٢٣	..... ٢. المصنف
١٢٣	..... ٣. أسلوب التحقيق
١٢٥	..... متن الرسالة

- ۱۲۵ ..... باب مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام
- ۱۲۶ ..... أول من أسلم
- ۱۲۸ ..... حديث الراية
- ۱۳۱ ..... حديث المنزلة
- ۱۳۲ ..... من مات على حب آل محمد
- ۱۳۲ ..... أنت متي وأنا منك
- ۱۳۳ ..... مبلغ سنه يوم أسلم
- ۱۳۵ ..... صفته ونقش خاتمه
- ۱۳۵ ..... أمه فاطمة بنت أسد
- ۱۳۶ ..... حامل لواء رسول الله صلى الله عليه وآله وخليفته
- ۱۳۷ ..... المؤاخاة وزواجه بفاطمة
- ۱۳۷ ..... سيفه
- ۱۳۸ ..... أبو السبطين
- ۱۴۰ ..... تحطيم الأصنام
- ۱۴۰ ..... إعطاؤه سهم المقاتلة مع عدم حضوره القتال
- ۱۴۱ ..... إيمان فاطمة بنت أسد قبل البعثة وحملها بعلي عليه السلام ونشوئه عند النبي صلى الله عليه وآله
- ۱۴۲ ..... إمام البررة وقاتل الكفرة
- ۱۴۳ ..... ما جاء لأحد من الصحابة ما جاء لعلي عليه السلام
- ۱۴۷ ..... حديث المباهلة
- ۱۴۸ ..... حديث الغدير
- ۱۴۹ ..... إن الله أمرني بحب أربعة
- ۱۴۹ ..... لا يؤذي عني إلا علي
- ۱۴۹ ..... أنت أخي في الدنيا والآخرة
- ۱۴۹ ..... لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق
- ۱۵۰ ..... قضاؤه عليه السلام
- ۱۵۱ ..... أكثر الأصحاب حديثاً
- ۱۵۱ ..... أنا وعلي من شجرة واحدة
- ۱۵۳ ..... فيه مثل من عيسى عليه السلام



- ١٥٣ ..... عليّ مع القرآن والقرآن معه
- ١٥٥ ..... ذكر عليّ عبادة
- ١٥٦ ..... الصديقون ثلاثة
- ١٥٧ ..... عليّ باب حطّة
- ١٥٧ ..... عليّ بمنزلة رأسي من بدني
- ١٥٧ ..... عليّ يزهر لأهل الجنّة
- ١٥٧ ..... عليّ يقضي ديني
- ١٥٧ ..... اشتياق الجنّة إليه
- ١٥٨ ..... أبو تراب
- ١٥٨ ..... إنّي تركت فيكم كتاب الله
- ١٥٨ ..... إن ربّي وهب لي قلباً عقولاً
- ١٥٩ ..... ولادته في الكعبة
- ١٥٩ ..... إسلامه
- ١٦٠ ..... أبو طالب مؤمن قريش
- ١٦١ ..... ما ورد في أبي رسول الله ﷺ وعمّه أبي طالب
- ١٧٠ ..... سبقه إلى الإسلام
- ١٧١ ..... معرفة ملائكة السماء به
- ١٧١ ..... أنت الصديق الأكبر والقاروق أول من يفرع باب الجنّة
- ١٧٢ ..... من مات على حبك ختم له بالأمن
- ١٧٢ ..... إن الله أخذ حبك على البشر والشجر
- ١٧٣ ..... يا عليّ تختم باليمين وبالعقيق الأحمر
- ١٧٤ ..... من أحبّه أحبّني
- ١٧٤ ..... لو اجتمع الناس على حبّه ما خلق الله جهنم
- ١٧٤ ..... حبّ عليّ حسنة
- ١٧٤ ..... رجحان إيمان عليّ على الجميع
- ١٧٥ ..... محمّد رسول الله ، عليّ أخوه
- ١٧٥ ..... نعم الأخ أخوك
- ١٧٥ ..... لا تنفع الأعمال الصالحة مع بغضه

- ۱۷۶ ..... ليس في القيامة راكب غيرنا
- ۱۷۶ ..... راية الهدى ونور المطيعين
- ۱۷۶ ..... اختبار الأولاد بحبه
- ۱۷۶ ..... تصدقه بين يدي نجواه
- ۱۷۸ ..... تحطيم الأصنام
- ۱۷۹ ..... من أراد أن يرى إلى النسيب فلينظر إلى علي
- ۱۷۹ ..... محمّد رسول الله نصرته بعلي
- ۱۷۹ ..... لا يحبك إلا مؤمن، وحديث قسيم النار
- ۱۸۰ ..... محمّد رسول الله أيّده بعلي
- ۱۸۰ ..... أجعلتم سقاية الحاج... كمن آمن بالله
- ۱۸۰ ..... ما ورد في شأن نزول آية (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ)
- ۱۸۱ ..... مباهاة الله به الملائكة
- ۱۸۲ ..... داري ودار عليّ في الجنة واحدة
- ۱۸۲ ..... في كراماته
- ۱۸۵ ..... فصل في حكمه
- ۱۸۹ ..... وصيته لابنه الحسن
- ۱۹۰ ..... محابته ليهودي في إثبات أزليّة الله
- ۱۹۰ ..... اقتفاده درعه ومرافقته في ذلك إلى شريح
- ۱۹۰ ..... الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
- ۱۹۱ ..... ردّ الشمس عليه
- ۱۹۲ ..... إخباره حجر المدري بما يجري عليه من الظالمين بعده
- ۱۹۴ ..... ذكر مفاخره
- ۲۱۷ ..... كلامه ﷺ في دانيال وبخت نصر
- ۲۱۷ ..... فصل في علمه
- ۲۱۸ ..... إِنَّ عَلِيًّا عِنْدَهُ عِلْمُ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ
- ۲۱۸ ..... القراء السبعة
- ۲۱۹ ..... لقد شربت العلم شرباً
- ۲۱۹ ..... قضاؤه في أصحاب الأرفقة

٢٢٠	قضاؤه فيمن احتلم بأمه .....
٢٢٠	ما حكى من قضائه في الولدين المشتهين .....
٢٢٠	ما روي عنه في دفعه للسحر .....
٢٢١	قضاؤه في البقرة التي قتلت حماراً .....
٢٢٢	كرمه وإنفاقه .....
٢٢٣	إن الله قد زينك بزينة لم يترين العباد بزينة أحب إليه منها .....
٢٢٤	كلامه في الدنيا .....
٢٢٦	زهده في الدنيا وكلامه في ذلك .....
٢٢٩	من يشتري سيفاً طال ما كشف الكرب عن رسول الله ﷺ؟ .....
٢٢٩	حق عليّ على المسلمين حقّ الوالد على الولد .....
٢٢٩	فضائل السيّدة فاطمة .....
٢٤٨	فصل في أولاد عليّ من فاطمة وغيرها .....
٢٥٦	ترجمة الإمام الحسن المجتبي .....
٢٦٦	ترجمة الإمام الحسين الشهيد .....
٢٧٨	بقية ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام .....
٢٩٤	مصادر التحقيق .....

### شرح و ترجمة حديث

٣٠٥	شرح حديث زينب عطاره، ملا على نوري .....
٣٠٥	درآمد .....
٣٠٧	متن رساله .....
٣٠٧	مقدمة المؤلف .....
٣٠٧	متن الحديث نقلاً من الروضة .....
٣١٠	شرح الحديث .....
٣١٣	تكملة نوريّة في معرفة الطريقة الوسطى و صاحبها .....
٣١٨	تبيينه في تبيين اختلاف الدرجات والدركات .....
٣١٩	تكملة فيه تبصرة في معرفة العالم الاصح والاكبر .....
٣٢٠	تتمة في أقسام العقل والجهل .....

- ۳۲۱ ..... تبصرة في النفس ، أقسامها و رذائلها
- ۳۲۵ ..... في التقابل المعبر في الإنسان
- ۳۲۶ ..... إشارة عرشية فيه إشارة عرفية
- ۳۲۶ ..... في طينة المؤمن والكافر
- ۳۲۹ ..... ترجمة نورية فيه تبصرة عرشية
- ۳۲۹ ..... في طينة الموجودات
- ۳۳۰ ..... إشارة نورية فيه إشارة عرفانية
- ۳۳۰ ..... في اصدار الموجودات عن الحقيقة المحمدية
- ۳۳۲ ..... في معرفة طينة المحمدين
- ۳۳۴ ..... تنبيه فيه توجيه وتوفيق
- ۳۳۴ ..... في تطبيق السماوات السبع مع الآباء السبعة
- ۳۳۴ ..... في سر ذكر الماء بعد السابع
- ۳۳۵ ..... في معرفة حقيقة الماء الأرضية
- ۳۳۶ ..... في معرفة البحر المحيط
- ۳۳۶ ..... نقل حديث الإمام العسكري و شرحه
- ۳۳۹ ..... في إحاطة النور المحمدي على السمكات
- ۳۴۰ ..... تأييد وتشديد وتوحيد
- ۳۴۱ ..... رجعة بعد رجعة
- ۳۴۱ ..... في معرفة خلقة الأتقياء
- ۳۴۲ ..... إشارة فيه إشارة
- ۳۴۲ ..... في مزج طينة الأشقياء مع الأتقياء
- ۳۴۳ ..... خلقة الأشقياء توجب عمارة العالم
- ۳۴۵ ..... في معرفة سر التضاد في العالم
- ۳۴۶ ..... في سر جعل الجهل والظلمة والنفس الأمانة
- ۳۴۷ ..... رجعة بعد رجعة وكرة بعد كرة
- ۳۴۷ ..... في جنود النفس الامارة
- ۳۴۹ ..... في الخصائل السبع الرذيلة
- ۳۵۰ ..... في تبين الحلقة الملقاة الأولى

- ٣٥١ ..... في مطابقة الاطوار البشرية الخلقية بال منازل السبع
- ٣٥٢ ..... في سبب عمارة العالم
- ٣٥٣ ..... في طبقات الأرض والخصائل السبع
- ٣٥٣ ..... في معرفة الملك الحامل للأرض
- ٣٥٤ ..... في مقارنة ما جاء في الحديث إلى العالم الصغير
- ٣٥٥ ..... في مطابقة ما جاء في الحديث بالخصائل الرذيلة
- ٣٥٦ ..... في الحوت وخصائلها
- ٣٥٨ ..... في موقف العداوة والبغضاء
- ٣٥٩ ..... حديث الكميل وبيان حال النفس الكلية
- ٣٦١ ..... إشارة عرشية فيه أنارة نورية
- ٣٦١ ..... مرتبة الاستواء في درجات الوجود
- ٣٦٤ ..... تكملة انعطافية فيه تبصرة انصرافية
- ٣٦٤ ..... في بيان الدائرتين المتقابلتين المتضادتين
- ٣٦٧ ..... في أركان العرش وأنواره وعددها
- ٣٦٩ ..... في الوجود الاجمالي والتفصيلي للأرضين السبع
- ٣٦٩ ..... في الاستفاضات الوجودية عن الشمس المحمدية بواسطة النفس العلوية
- ٣٧٠ ..... في الاستمداد عن العلوية العليا
- ٣٧٢ ..... الشمس تستمد من النور المحمدي
- ٣٧٢ ..... وهم؛ فإن هنا محلهم وهم
- ٣٧٢ ..... في استمداد الشمس من الأركان
- ٣٧٦ ..... الاستمداد يحصل في محل قابل
- ٣٧٨ ..... في تعينات العقل الكلي
- ٣٧٩ ..... تكملة تفرعية فيه تذكرة وتبصرة
- ٣٧٩ ..... في معرفة أرض الشهوة
- ٣٨١ ..... فيما قاله المحقق الأحساني في معرفة الأرض
- ٣٨٣ ..... تحقيق فيه إلى المنزل بين المنزلتين طريق
- ٣٨٣ ..... في الرد على ما قاله الأحساني
- ٣٨٦ ..... في معرفة جبال البرد

- ۳۸۸ ..... في صفات الأرض وسرّ تعدّد الأرض
- ۳۸۹ ..... في الكرسي وأركانه
- ۳۹۰ ..... في تساوق أحكام الكرسي والعرش
- ۳۹۱ ..... مزيد فائدة فيه مزيد تبصرة في ما نحن بصدده
- ۳۹۱ ..... في معرفة خزائن كلّ شيء
- ۳۹۸ ..... تكلمة في مزيد الإفادة في التبصرة
- ۳۹۸ ..... في شرح ما جاء في كيفية حدوث الأسماء
- ۳۹۹ ..... تحقيق في الاسم الأعظم
- ۴۰۲ ..... في مراتب المشية
- ۴۰۶ ..... في معرفة السحاب الثقال
- ۴۰۷ ..... في العلم والاسم المخزون
- ۴۰۸ ..... في أركان الإسم الأعظم
- ۴۱۵ ..... في المظاهر المعترية في الاسم الأعظم
- ۴۱۶ ..... في منزلة نقطة الباء
- ۴۱۷ ..... في أن بسم الله هو اسم الله الأعظم
- ۴۱۸ ..... في معرفة مدينة العلم و باب العلم و يد الله العليا
- ۴۱۹ ..... في احتياج العرش إلى أركانه
- ۴۲۱ ..... في لمية افتقار العالم إلى النبوة والولاية
- ۴۲۲ ..... في معرفة يد الله العليا
- ۴۲۳ ..... بيان ما قاله الأحاسي في المقام
- ۴۲۵ ..... في معرفة أركان العرش
- ۴۳۲ ..... في منزلة الانسان الكامل
- ۴۳۳ ..... في مضاهاة الإنسان وربّه الجليل
- ۴۳۶ ..... في أنّ للإنسان الكامل قوة جميع العالم
- ۴۳۸ ..... في عدم كمال كلّ إنسان
- ۴۳۹ ..... في معرفة إطلاقات المادة
- ۴۴۱ ..... إنّ الحقيقة المحمّدية هي المبدأ والمعاد

٢٢٢	شرح دعاء السمات، شيخ عباس قمي .....
٢٢٢	التمهيد .....
٢٢٢	ترجمة المؤلف .....
٢٢٥	شيوخه: .....
٢٢٥	أولاده: .....
٢٢٥	مؤلفاته: .....
٢٢٩	وفاته ومدفنه: .....
٢٥١	بعض شروح أخرى لدعاء السمات .....
٢٥٢	حول الكتاب .....
٢٥٢	منهج التحقيق .....
٢٥٣	متن الرسالة .....
٢٦٢	فهرس المصادر .....

### علوم حديث

٢٦٩	منبع الأحكام، ميرزا محمد قنكابي .....
٢٦٩	التمهيد .....
٢٦٩	ترجمة المؤلف .....
٢٧٢	أساتذته ومشايخه .....
٢٧٣	من تلاميذه .....
٢٧٤	من آثاره .....
٢٩٢	منبع الأحكام ونسخه الخطية .....
٢٩٣	كلمة شكر: .....
٢٩٤	متن الرسالة .....
٢٩٤	قاعدة في حجية الظن في علم الرجال .....
٢٩٤	مسألة في تعارض الجرح مع التعديل .....
٢٩٥	تقسيم للحديث من حيث أحوال الرواة .....
٢٩٥	تقسيم آخر للحديث، باعتبار ما يعرض له .....

۴۹۶	ضابطة في أنحاء تحتمل الحديث .....
۴۹۶	تبيين في حكم الحديث المرسل .....
۴۹۶	هداية في حكم المضمرات .....
۴۹۷	إرشاد في حكم غير الصحيح من أقسام الخبر .....
۴۹۷	منهاج في بيان حجّة تصحيح الغير .....
۴۹۷	تبصرة في بيان قواعد لتمييز الرجال المشتركة .....
۴۹۷	قانون في بيان شرائط الشيخ في الإجازة .....
۴۹۸	توضيح في أصحاب الإجماع .....
۴۹۹	تنبيه في ذكر ألفاظ الجرح والتعديل .....
۴۹۹	خاتمة في ذكر مشايخ الناظم .....

### معرفی نسخه

۵۰۳	معارض الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول والبتول <small>عليهم السلام</small> ، زرندي .....
-----	--

### فهارس

۵۱۷	فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ تا ۱۸) .....
۵۱۹	الف: فهرست القبايي رسالهها .....
۵۲۴	ب: فهرست القبايي پديد آورندگان .....
۵۳۰	ج: فهرست دفترهای هیجده گانه .....
۵۳۷	فهرست تفصیلی .....